ایران

از آغاز تا اسلام

تألیف

ر. گیرشمن

ترجمه

محمد معین

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم

فَبَشِّرْ عِبادِالَّذین یَسْتَمِعُونَ القَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَه
اُوْلئِكَ الَّذِینَ هَدیٰهُمُ الله وَ اُوْلئِكَ هُمْ اُوْلُوا الأَلْبابْ .

پس بشارت ده بندگان مرا، آنان که سخن را می شنوند
و بهترینش را پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که
خدای هدایتشان کرده و خردمندان هم آنانند.

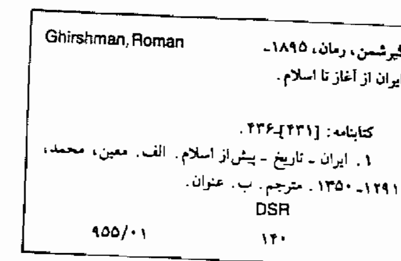
ایران

از آغاز تا اسلام

تألیف
رومن گیرشمن

ترجمه
محمّد معین

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
۷۸



Ghirshman, Roman

گیرشمن، رمان، ۱۸۹۵-

ایران از آغاز تا اسلام.

کتابنامه: [۴۳۱]-۴۳۶.

۱. ایران - تاریخ - پیش‌از اسلام. الف. معین، محمد،

۱۲۹۱- ۱۳۵۰. مترجم. ب. عنوان.

DSR

۱۴۰ ۹۵۵/۰۱



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

ایران از آغاز تا اسلام

چاپ اوّل: ۱۳۳۶ . . . چاپ نهم : ۱۳۷۲

تعداد: ۵۰۰۰ جلد

چاپ: چاپخانهٔ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

فهرست مندرجات

اشکال

تصاویر

شماره‌های سمت چپ نمایندهٔ صفحاتی است‌که درآنها به تصاویر زیر اشاره شده است :

دیباچهٔ مؤلف

برمتن فرانسوی

یافتن نیکو است؛
جستن نیکوتراست
ادوارد هریو [1]

در این کتاب که‌هدف آن شرح باستان‌شناسی و تاریخ و تمدن ایرانی است ، از لحاظ جغرافیایی ، از حدود غربی نجد[2] ایران ــ جز به ندرت – بحث نخواهد شد . در نظر جغرافی‌دانان ، نجد مذکور در مشرق به‌کوههایی‌که سند را احاطه‌کرده‌اند پایان می‌یابد ، اما این بخش شرقی همیشه جزو شاهنشاهی پارس نبوده است .

بدین وجه ، خواننده در این‌کتاب ازگذشتهٔ مادها و پارسیان ، مخصوصاً قوم اخیر ، که نخستین شاهنشاهی جهانی را تشکیل دادند و معرف مهمترین قسمت این شعبه از ملل آریایی – یعنی ایرانیان – بودند ، آگاه خواهد شد . در عهد باستان ، محوطه‌ای که اقوام ایرانی‌الاصل – یعنی آنان‌که جزوی از قسمت شرقی خانوادهٔ بزرگ هند و اروپایی بودند – درآن سکونت داشتند ، بسیار پهناور بود . ایرانیان ازشط فرات تاآسیای غربی و مرکزی و حتی سرحدهای چین ، و از روسیهٔ جنوبی تا مصب شط سند را اشغال کردند . پارسیان ومادها ، سگزیان و سرمتها ، خوارزمیان ، سغدیان و بلخیان ،کوشانیان و سکاییان ، هفتالیان وساکنان واحه‌های ترکستان چین ، اقوام‌ایرانیی بودندکه دراعصار مختلف ، ممالك خودراتشکیل دادند ، تمدنهایی برای خود به‌وجودآوردند وهنرخویش‌را طرح ریخته پرورش دادند . این اقوام ایرانی ، که بخشی ازآنان خانه نشین و بخش‌دیگر

١- Ed. Herriot

٢ــ راجع به کلمهٔ «نجد» درصفحهٔ اول متن‌کتاب حاضر شرح خواهیم داد . (مترجم)

بدوی و متحرك بودند ، جهان قدیم‌را سه قسمت‌کردند : خودآنان مرکزرا اشغال‌نمودند و بدین وسیله مغرب ــ یعنی تمدنهای سامی و یونانی و رومی – را از شرق‌اقصی یعنی چین و هند جدا ساختند . بنابراین به سهولت میتوان به اهمیت وظیفهٔ میانجی‌گری‌که اقوام ایرانی در تماس و نزدیکی بین فرهنگهای غربی و شرقی و همچنین درتوسعهٔ‌تمدن جهانی داشتند ، پی‌برد .

صفحات آینده شامل تاریخ گذشتهٔ ایران (به معنی اخص) است ، یعنی تاریخ قوم پارس‌که وظیفهٔ عمده را در حیات اقوام ایرانی ایفاکرده است . تتبعات باستان‌شناسی که درجریانست ، قطعاً روزی موجب خواهد شد تاریخ اقوام ایرانی دیگرکه قسمتی از «ایران خارجی» را (به‌قول یك خاورشناس معروف) تشکیل میدادند ، تألیف شود .

شوش – ر.گ.

دیباچهٔ مؤلف

بر کتاب حاضر

از اینکه این بنگاه تصمیم گرفت کتاب «ایران» مرا بزبـان فارسی ترجمه کند ، نمیتوانم خشنودی خود را پنهان دارم ، ولی آنگاه‌که شنیدم دوست بسیار فاضلم ، دکتر معین استاد دانشگاه ، ترجمهٔ‌کتابی‌راکه معرف ثمرهٔ ربع قرن تحقیقات من‌درسرزمین ایران میباشد ، به عهده گرفته است ، بهیچوجه شایبهٔ خود پسندی ، این خشنودی را مشوب نکرد .

هیچ فرد ایرانی ، چه فارغ‌التحصیل دانشگاه و چه دهقان ساده – که اشعار فردوسی جاویدان را شنیده – نیست‌که از تاریخ افتخارآمیز خود بی‌خبر باشد . بهرحال، من بدانان نمی‌اندیشم . مسرت من‌آنگاه‌کامل ومنظور من‌آن‌زمان برآورده خواهد شدکه این‌کتاب دردست طبقهٔ جوان ایرانی ، که مایهٔ امیدواری هستند و چشم آیندهٔ مملکت بدانان روشن است ، بیفتد . امید است جوانان دربارهٔ‌گذشتهٔ میهن خود بیندیشند، وقلب آنان ازغرور خدمات نیاکان خود ببالد ، ولی درعین‌حال بخواهندکه ایران درمیان‌اقوام جهان همان وظیفه‌ای‌راکه پیشترایفا میکرده است ، انجام دهد .

اقوام قدیم‌که به اوج قدرت رسیدند بسیارند ، اما ازغالب‌آنان ، بجز خاطره‌ای – آنهم گاهی مبهم – که بیل وکلنگ باستان‌شناسان میکوشدآنرا احیاکند ، چه باقی‌مانده است ؟ تنها ایران ، بی‌اعتنا به‌قرنها وهزاره‌ها ، مانند صخره‌ای صما برپاست .

امیدوارم‌که خواندن صفحات تاریخ‌گذشتهٔ این‌کشور درجوانان حس میهن‌پرستی را برانگیزد ، اما نه میهن‌پرستیی تعصب‌آمیز ، بلکه میهن پرستیی توأم باسعهٔ صدر ، بلندی همت واغماض ، چنانکه‌آنرا درنوشته‌هایی‌که ازداریوش بزرگ به‌جای مانده ،

میتوان دریافت . همچنین‌آرزومندم‌آنان آثار وابنیهٔ تاریخی را ـ که شواهدگذشته هستند – دوست بدارند و از این میراث‌خویش دفاع‌کنند .

که میداند ؟ شاید این‌کتاب بتواند استعدادهای نهفته را برانگیزد و نسلی جدید از باستان‌شناسان ایرانی پدیدآوردکه موجب سرافرازی‌باستان‌شناسان گذشته و حال باشند. اینان بلاشك خارجی هستند ، اما همواره مورد محبت و مهمان‌نوازی ایرانیان –که هیچ ملتی دراین‌باب نمیتواند باایشان داعیهٔ برابری داشته باشد – بوده‌اند .

تهران–ر.گ.

دیباچهٔ مترجم

روزی دوست فاضل ، آقای دکتر یارشاطر ، صورت‌کتابهایی‌راکه بنگاه ترجمه ونشرکتاب درنظر داشت ترجمه‌کند ، به نگارنده دادند تایکی‌را برای ترجمه به‌زبان‌پارسی برگزیند . درآن صورت نام چندکتاب درموضوعهای زبان‌شناسی ، تاریخی ، جغرافیایی و غیره مندرج بود . نگارنده ازمیان‌آنهاکتاب حاضر را به‌چند جهت انتخاب‌کرد .

دربارهٔ تاریخ ایران پیش ازاسلام تنهاکتاب نسبتاً مستند به‌زبان پارسی «ایران باستانی» تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا است‌که در سال ۱۳۰۶ در تهران چاپ ومنتشر شده است ، و بعدها مؤلف همانرا با مراجعه به مدارك بسیار باتفصیل بیشتر درچهارمجلد تدوین وسه مجلدآنرا درسالهای ۱۳۱۱–۱۳۱۳ به‌نام «ایران‌باستان» درتهران منتشرکرده. دورهٔ ممتع این‌کتاب در پایان دوران اشکانی (مجلد سوم) متوقف شده و یادداشتهای‌آن مرحوم دربارهٔ دورهٔ ساسانیان به طبع نرسیده است ، هرچند شایدکتاب «ایران درزمان ساسانیان» تألیف‌کریستنسن و ترجمهٔ مرحوم رشید یاسمی (باتجدیدنظرآقای منوچهر امیرمکری ، تهران ۱۳۳۲) بتواند این نقیصه را جبران‌کند[۱] .

از تألیف «ایران باستانی» مدت سی سال و از تألیف دورهٔ «ایران باستان» ربع‌قرن میگذرد ، و در این مدت حفاریهای باستان شناسان و تحقیقات محققان ، روشناییهای بسیار برتاریخ گذشتهٔ ایـــران افکنده است . از سوی دیگر سه مجلد «ایران‌باستان» بالغ بر۲۷۲۳ صفحه است‌که برای خوانندهٔعادی قرائت‌همهٔ‌آنها خسته‌کننده است . کتاب حاضر میتواند این نقایص را جبران‌کند .

۱ــ استاد سعید نفیسی نیزمشغول تألیف دورهٔ «تاریخ تمدن ایران ساسانی» هستند ، وجلداول آن جزو انتشارات دانشگاه تهران ، شمارهٔ۱٤٦ ، تهران۱۳۳۱منتشرشده است

مؤلف کتاب

مؤلف کتاب حاضر آقای دکتر گیرشمن[1] باستان‌شناس فرانسوی است . وی در ۱۸۹۵ م . متولد شد و در دانشگاه سربن[2] ، مدرسهٔ تحصیلات عالیه[3] و مدرسهٔ لوور[4] به تحصیل اشتغال ورزید . در ۱۹۳۰ م . همراه هیأت باستان‌شناسان فرانسوی در «تلو» واقع در عراق به حفریات پرداخت . در سالهای بعد به ریاست هیأتی مأمور ایران شد و درگیان ، لرستان ، اسدآباد و سیلك[5] مشغول حفریات گردید . در ۱۹۳۵ در شهر شاپور – شهر ساسانی‌که در قرن سوم م . بنا شده – به‌کار پرداخت ودر ۱۹۳۶ بانخستین‌هیأت باستانشناسی مأمورافغانستان همکاری‌کرد . در ۱۹٤۱ بسمت ریاست هیأت باستان‌شناسان فرانسوی در افغانستان منصوب شد ، و پس ازجنگ، ازطرف حکومت‌فرانسه مأمور همکاری بادوهیأت‌فرانسوی‌که به‌ایران اعزام شدند، گردید. در۱۹٤۹ باکاروانی درکوههای بختیاری سفرکرد ، ودرآن‌ضمن ، نخستین‌بار درایران ، گورستانی را در موضعی‌کشف‌کردکه درعهد حجر متأخر مسکون بود . وی اینك سالهاست‌که ریاست هیأت باستان‌شناسان فرانسوی مأمور حفریات شوش‌را داراست .

دکترگیرشمن عضو عده‌ای ازانجمنهای علمی فرانسه وخارجه میباشد و مکرر از طرف «فرهنگستان کتیبه‌ها وادبیات»[6] مورد تقدیر قرارگرفته است وآثار متعدد درباب باستان‌شناسی ، تاریخ ، کتیبه‌ها و مسکوکات ایران وافغانستان انتشار داده‌که اهم آنها از این قرار است :

۱ ــ حفریات تپهٔ گیان نزدیك نهاوند ، با همراهی دکترکنتنو[7] ، لوور ، سلسلهٔ باستان‌شناسی ، ج ۳ ، پاریس ، گتنر[8] ، ۱۹۳۵ .

۲ – حفریات سیلك[5] ، ج۱ ، لوور ، سلسلهٔ باستان‌شناسی ، ج ٤ ، پاریس ، گتنر ، ۱۹۳۸ (این‌کتاب ازطرف فرهنگستان‌کتیبه‌ها و ادبیات پاریس تقدیر شده است) .

۳ – حفریات سیلك، ج۲، لوور ، سلسلهٔ باستان‌شناسی ،ج۵ ، پاریس ، گتنر۱۹۳۹

٤ ــ بگرام[9] ، تتبعات باستان‌شناسی وتاریخی درباب‌کوشان ــ خاطرات هیأت باستان‌شناسی فرانسوی در افغانستان ، ج ۱۲ ، انستیتوی فرانسوی باستان‌شناسی شرقی ، قاهره ، ۱۹٤٦

۵ – هونهای هفتالی – خاطرات هیأت باستان‌شناسی فرانسوی درافغانستان،ج۱۳ انستیتوی فرانسوی باستان‌شناسی شرقی ، قاهره ، ۱۹٤۸ (این‌کتاب نیز ازطرف‌فرهنگستان کتیبه‌ها وادبیات تقدیر شده است) .

٦ – ایران ، ازمبادی‌آن تاظهور اسلام ، پاریس ۱۹۵۱[10] . کتاب حاضر ترجمهٔ

۱– D . R. Ghirshman ۲– Sorbonne ۳– École des Hautes Études
٤– École du Louvre ۵– Sialk ٦– Académie des Inscriptions et Belles Lettres
۷– Dr. G. Contenau ۸– Geuthner ۹– Bégram
۱۰– L'Iran, des Origines à l'Islam Payot Paris, 1951

همین‌کتاب است .

نگارنده سالیان دراز است‌که باآقای دکترگیرشمن آشنایی و دوستی دارد ، و همواره درملاقاتهائی‌که دست داده ، ازاطلاعات وسیع ایشان درزمینهٔ باستان‌شناسی و تاریخ استفاده‌کرده، واین خوددلیلی‌دیگر برای ترجیح‌کتاب‌حاضربرکتب دیگر بوده‌است.

متن‌فرانسوی کتاب حاضر

مؤلف دراین‌کتاب‌کوشیده است‌که‌گذشتهٔ ایران را از حدود پانزده هزار سال قبل از مسیح تا حملهٔ عرب شرح دهد . وی دست خواننده را میگیرد و به درون غارها ، اعماق طبقات زیرزمینی ، بالای تپه‌ها و پشته‌ها میبرد ، فرهنگ و تمدن اقوام و ملل – ایرانی وغیر ایرانی‌رابدو نشان میدهد . ازسادگی نخستین جوامع بشری شروع میکند و تا دوران تجمل شاهانهٔ اقوام را دراوج قدرت‌آنان ، پرده به‌پرده ازنظر خواننده میگذراند . مؤلف شالدهٔ‌کار خودرا بر شش موضوع‌گذاشته است : ماقبل تاریخ ، ورود ایرانیان ، شرق ضد غرب ، غرب ضد شرق و عکس‌العمل مشرق ، توسعهٔ تمدن ایرانی ، نتیجه . وی در زمینهٔ‌کار خود از اقوام و خاندانهای آریایی : سکاییان ، مادها ، پارسیان ، پارتیان، ساسانیان ، کوشانیان و هندوان بحث میکند ؛ و در حاشیهٔ تصنیف خویش ازاقوام وملل غیرآریایی : شومریان ، اکدیان ، بابلیان ، آشوریان ، عیلامیان ، یهودیان ، یونانیان ، رومیان وچینیان درعرض اقوام نخستین سخن میراند ، مع‌هذا هدف اصلی او اقوام آریایی ایرانی است وبالاخص ــ چنانکه دردیباچهٔ خود برمتن فرانسوی یادآوری‌کرده– قوم پارس است . استادمالوان[1] ، این‌کتاب را «تلویزیون عهد باستان» نامیده وگویدکه این‌کتاب نقاشان ظروف سفالین باکون درعهد ماقبل تاریخ، ورود نخستین سواران آریایی به‌نجد ایران، کاخهای تخت جمشید ، داریوش سوم درحال فرار ازبرابر اسکندر، شکست امپراتور روم ازشاهنشاه ساسانی ومناظر بسیاردیگررا یکی بعدازدیگری ازنظر خواننده میگذراند . نویسنده همان‌گونه‌که پیروزیهای ملتها را باعلل‌آنها شرح میدهد ، شکستهای‌آنان راهم باسببهای‌آنها بیان میکند .

مزیت دیگرکتاب حاضرآنست‌که تنها به ذکر پادشاهان وجنگهای‌آنان قناعت نورزیده است ، بلکه در هر مبحث از : ادیان ، هنرها ، ادبیات وعلوم ، زندگانی سیاسی واقتصادی واجتماعی بحث میکند . خواننده ازاصول آیین‌های زرتشتی ، مسیحی ، مانوی ومزدکی‌آگاهی می‌یابد . انواع هنرها ازظروف سفالین ، ابزارهای ضروری زندگی ولوازم‌آرایش‌گرفته تانقاشی ، مجسمه‌سازی و معماری درطی قرون مورد بحث قرار میگیرد . مؤلف جای جای ازظهور انواع خطوط وترویج علوم‌گفتگو میکند . زندگانی طبقات اجتماعی درهردوره وروابط‌کارگر باکارفرما وطبقهٔ سوم باطبقهٔ اول همواره از

۱– Mallowan

نظر خواننده میگذرد. وضع کشاورزی وبازرگانی درهرعهد تشریح ونشان داده میشود که ایران درهمهٔ اعصار واسطهٔ تجارت وترانزیت شرق وغرب بوده است . پیوسته شرق با غرب ، ایران بایونان‌یا روم – جانشین یونان – ، مقایسه ووجوه اشتراك و افتراق‌آنها بیان میشود .

حسن دیگر این‌کتاب‌آنست‌که بیش از تواریخ دیگرکه درباب دورهٔ پیش‌ازاسلام ایران نگاشته شده ، اطلاعات باستان‌شناسی همه‌جا باتتبعات تاریخی قرین یکدیگر نقل شده است .

دیگر ازمزایای این‌کتاب ، تصاویر ونقوش ونقشه‌هایی است‌که مطالب‌کتاب‌را زباندار وجاندار معرفی میکند .

موضوع دیگرکه باید یادآور شد حس احترام واعجابی است‌که دکترگیرشمن همه‌جا در طی‌کتاب خود نسبت به استعداد ونبوغ قوم ایرانی نشان میدهد ، بدون‌آنکه از ذکر نقاط ضعف وی خودداری‌کند .

تأثیر ایران و ایرانی درکشورهای دیگر ، و اقوام شرق و غرب و تأثرایرانیان ازآنها درتضاعیف‌کتاب بخوبی‌آشکار است .

مؤلف سجایای عالی و مزایای ایرانی را برمی‌شمارد، وبه‌جای خود ازانتقادنیز باز نمی‌ایستد . بدیهی است جای جای مطالبی پیش میآیدکه شاید برای خوانندهٔ ایرانی خوشایند نباشد، دربرخی ازاین موارد اختلافی‌آشکار بین مؤلف وبعض محققان دیگر وجود دارد ومترجم‌کتاب حاضر درحواشی نکات لازم‌را تذکر داده است، وبرخی دیگر حقایق تاریخی است‌که مورخ‌را درباز‌گفتن‌آنها خرجی نیست .

نتیجه‌ای‌که مؤلف درپایان‌کتاب‌آورده خلاصه‌ایست‌ازتاریخ چهار هزار سالهٔ نجد ایران ونشیب وفراز وترقی وانحطاط اقوام ایرانی، ودرعین‌حال فلسفهٔ تاریخ‌ایران پیش ازاسلام است .

بااین‌همه ، مؤلف سرگذشت نجد ایران را درمدتی متجاوز ازبیست هزار سال درکتابی‌کم حجم‌گنجانیده‌است[1] .

پیش ازترجمهٔ‌کتاب حاضر ، درمحافل اهل‌فن‌گفتگوی این‌کتاب به‌میان‌آمده بود، وآقای‌دکتر یارشاطر مقاله‌ای درمجلهٔ سخن، سال ششم، شمارهٔ هشتم (ص۷۵۳–۷۵۷) ومجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال سوم، شمارهٔ اول (ص۷۳–۷۹) انتشار دادند ومزایای این‌کتاب‌را برشمردند، وضمناً ایرادی‌چند برآن وارد دانستند . این ایرادات بر دوبخش بود ، قسمتی متوجهٔ ترجمهٔ انگلیسی بود ومؤلف درآنها دخالتی نداشت، وبخش دیگر تسامحات یانظرات خاص مؤلف بود . مترجم‌کتاب حاضرآنهارا درحواشی یادکرده‌است.

۱ـ متن فرانسوی دارای ۳۲۶صفحه بقطع ۱۳×۲۲ سانتیمتر است .

استاد مالوان‌گوید[1] «هیچ فردی نمیتواند امیدوار یامدعی باشدکه رأی نهایی وموثق‌را درباب مسایل پیچیده‌ای‌که درطی‌کتاب حاضر پیش میآید ، صادرکند ، ولی هیچکس بیش از مؤلف این‌کتاب صلاحیت نداردکه‌آراء خودرا بابیانی سهل اظهارکند وگاهی مباحث مشکلتر ومورد مجادله‌را متروك‌گذارد .»

ترجمهٔ انگلیسی

کتاب «ایران» گیرشمن توسط مارگارت مون‌رانکین[2] دانشیارباستان‌شناسی خاورنزدیك در دانشگاه‌کمبریج (انگلستان) به‌انگلیسی ترجمه شده ، ودیاناکیرك‌براید[3] در آن تجدیدنظر و اصلاحاتی کرده و مالوان[4] استاد باستان‌شناسی‌آسیای غربی دردانشگاه لندن – کـه سمت ناشرکل بخش باستان‌شناسی خاور نزدیك و آسیای غربی را در سلسلهٔ کتب پلیکان[5] نیز داراست – برآن دیباچه‌ای نوشته است .

درترجمهٔ انگلیسی تاحدی تلخیص به‌عمل‌آمده وجای جای تصرفات واصلاحاتی در متن شده‌است وحواشیی نیز برآن افزوده‌اند .

این ترجمه در ۱۹۵٤ م . در بنگی ، سفك[6] (انگلستان) جزو کتب پنگوین[7] به طبع رسیده است . استاد مالوان گوید[8] : «ترجمهٔ‌کتاب ایران تألیف گیرشمن کار آسانی نیست .»

کتاب حاضر

بنگاه ترجمه و نشرکتاب از مترجم‌کتاب حاضر خواست‌که متن‌فرانسوی‌را به فارسی ترجمه و باترجمهٔ انگلیسی مقابله و اضافات ترجمهٔ اخیررا نقل کند، وی نیز چنین‌کرد. دربعض موارد بین دومتن مزبور اختلافی وجود دارد ، نگارنده دراین‌باب نظر مؤلف‌را استفسارکرد، ووی تمایل خودرا به‌پیروی ازمتن فرانسوی اظهارداشت، مترجم رأی‌اورا محترم شمرد ، وسزاوار نیز همین بود، ولی برای استفادهٔ خوانندگان ایرانی موارد اختلاف‌هم درحواشی ثبت‌شد . دربرخی ازموضوعات اختلافی درمفهوم بین‌اصل وترجمهٔ انگلیسی‌نیست، ولی سبك بیان مطلب اندکی فرق دارد ، و گاهی ترجمهٔ انگلیسی به سبك زبان پارسی نزدیکتر مینماید؛ دراین موارد محدود ، مترجم بادرنظرگرفتن متن فرانسوی، ازترجمهٔ انگلیسی پیروی‌کرد و درعین حال همواره مراعات امانت‌را نصب‌العین قرار داد .

درکتاب «ایران» اصطلاحات جدید و نیز لغات معمول درمورد مفاهیم تازه به‌کار رفته‌که فقط بین اهل فن متداول است وهنوز درفرهنگها وارد نشده. مترجم در این موارد با مؤلف مذاکره کرد و در نتیجه اصطلاح یا جمله‌ای را فراخور اصل

۱ـ مقدمهٔ ترجمهٔ انگلیسی‌کتاب حاضر ، ص۱۷   ۲ـ Miss Margaret Munn-Rankin
۳ـ Miss Diana Kirkbride   ٤ـ Prof. M.E.L.Mallowan   ٥ـ Pelican
٦ـ Bungay, Suffolk   ۷ـ Penguin   ۸ـ ترجمهٔ انگلیسی ، ص ۱۸

انتخاب نمود .

در مورد اسماء خاص (اعلام) ، آنچه درایران سابقهٔ استعمال داشته همانهارا به‌کار بردیم[1] ودرموارد نامأنوس ، تلفظ اروپایی‌آنهارا هم نقل‌کردیم ،وآنچه‌که معادل آنها یافته نشد ، اصل‌آنها (یعنی یونانی ، لاتینی ، پارسی‌باستان وغیره) راگذاشتیم . برای اطلاع از تلفظ صحیح اسماء خاص ومعادل اروپایی اصطلاحات ، درحاشیه نخست تلفظ فرانسوی وسپس تلفظ انگلیسی‌را باعلامت اختصاری (ت.ا.) ثبت‌کردیم؛ اما هرجا نام یااصطلاحی درهردو متن یکی بود ازتکرار خودداری نمودیم .

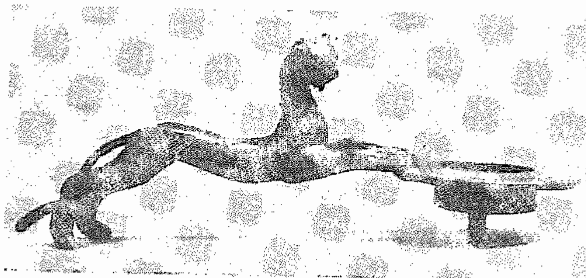
دربرخی مواردکه محققان معاصر نظرهای دیگری – جزآنچه مؤلف‌آورده – دارند، ماآنهارا درحاشیه نقل‌کردیم . مترجم لازم دیدکه‌گاه اصطلاح یااسم خاصی‌را برای خوانندگان–که شاید بعض‌آنان ازمطالب مورد بحث‌آگاهی نداشته باشند– مختصراً درحاشیه شرح دهد .

بنابرآنچه‌گفته شد،کتاب حاضر مزایای دومتن فرانسوی وانگلیسی هردورا داراست، بعلاوهٔ یادداشتهایی‌که مترجم افزوده‌است. ازسوی دیگر باید تذکر دادکه درمتن فرانسوی فهرست مآخذ ومنابع یاد نشده، ولی درترجمهٔ انگلیسی دوصفحهٔ‌آخر به «منابع منتخب» اختصاص داده شده است . چون فهرست اخیرکافی نبود، نگارنده ازمؤلف درخواست‌کرد فهرستی نسبتاً‌کامل ازمنابع تاریخی وباستان‌شناسی ایران پیش از اسلام تهیه‌کندکه عین‌آنرا درپایان‌کتاب افزوده‌ایم، والبته‌این فهرست‌که شامل اسامی‌کتب و مؤلفان است نیازی به‌ترجمه ندارد . همچنین درپایان‌کتاب فهرست موضوعات وفهرست اعلام درج شده است . نکتهٔ دیگرآنکه تعداد تصاویری‌که روی‌کاغذهای مخصوص طبع شده درترجمهٔ انگلیسی بیش ازمتن اصلی‌است؛ بنگاه ترجمه ونشرکتاب کلیشهٔ‌آنهارا ازبنگاه ناشر ترجمهٔ انگلیسی خریده وبرای‌کتاب‌حاضر مورد استفاده قرارداده است .

محمدمعین

تهران – دی‌ماه ۱۳۳۵

۱ــ همین امرموجب ایراد بعض جوانان‌گردید ، ولی تصور میکنیم‌که راه صحیح همین باشد . درمورد بعض اسماء مانند «آتن» و« اسپارت » (یونان)که کاملاً متداول شده و اثینه و اطینه (اسپارطه) متروك‌گردیده ، درطبع حاضرهمان صورت فرانسوی(آتن) و(اسپارت) ثبت‌گردیده.



مجمر مفرغی

دیباچه

وضع طبیعی ایران

نجد[1] ایران مثلثی‌است بین دو فرورفتگی: خلیج فارس درجنوب ودریای خزر درشمال(ش۱) وآن بمنزلهٔ‌پلی‌بین‌آسیای مرکزی وآسیای غربی[2]، تشکیل‌برآمدگیی می‌دهدکه جلگه‌های آسیای داخلی را به نجدهای آسیای صغیر و اروپا متصل می‌کند .

این وضع جغرافیایی وظیفهٔ تاریخیی راکه فلات مذکور در طی هزاران سال تاریخ بشریت ایفاکرده است توضیح میدهد .

مثلث مذکور محدود به‌کوههایی‌است که در پیرامون فرورفتگی‌مرکزی – که امروزناحیه‌ای است بی‌آب وعلف وبستر دریایی‌خشك شده ــ برآمده‌اند .

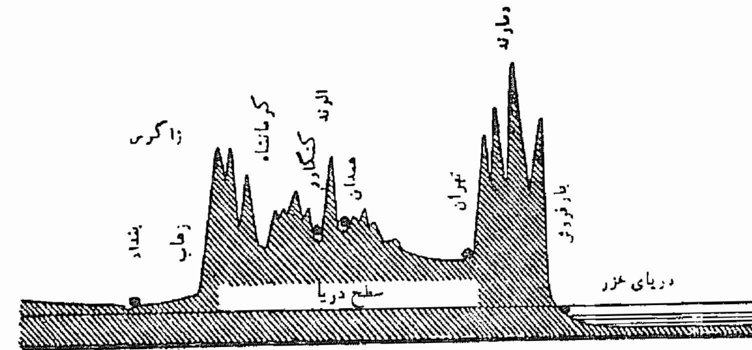
کوههای مغرب یا سلسلهٔ زاگرس[3] ازشمال‌غربی به جنوب شرقی ممتد است

۱ــ Plateau در زبانهای اروپایی بمعنی‌بلندی بسیاربزرگی برروی‌کرهٔ زمین است . مترجمان کتب اروپایی در ترجمهٔ این‌کلمه لغت تازی فلات‌را ــ فقط به‌شباهت لفظی ــ بکاربرده‌اند ، در صورتیکه فلات بمعنی‌بیابان قفر وبی‌آب وعلف است(اقرب‌الموارد ، منتهی‌الارب،محیط‌المحیط) وبجای‌آن در زبان تازی نجدوهضبة بکارمیرودکه دومین درفارسی مستعمل‌نیست. مرحوم‌اقبال آشتیانی ومرحوم‌کسروی نیز براستعمال «فلات»بمعنی مذکور معترض‌بودند ولی‌بعض‌نویسندگان معاصراین غلط مشهور را پذیرفته‌اند (م .)

۲ــ درمتن فرانسوی : آسیای مقدم

۳ــ Zagros

ومتجاوز از ۱۰۰۰ کیلومترطول و ۲۰۰ کیلومترعرض دارد ، ارتفاع این سلسله جبال به ۱۰۰۰ تا ۱۷۰۰ متر[1] می‌رسد وشامل چینهای متوازی متعدد و دره‌هایی که ۵۰ تا ۱۰۰ کیلومترطول و۱۰تا۲۰ کیلومترعرض‌دارند[2] می‌باشد(ش۲) . زیرامراتع واقع در دامنه‌های مرتفع کوههای فوق بقایای جنگلهای انبوه سابق ــ کــه دارای بلوط ، گردو ، سندیان ، بادام وحشی‌وپسته بوده ــ گسترده شده است . پایینتر، در دره‌های



ش۲ــ مقطع نجد ایران بین خلیج فارس ودریای خزر

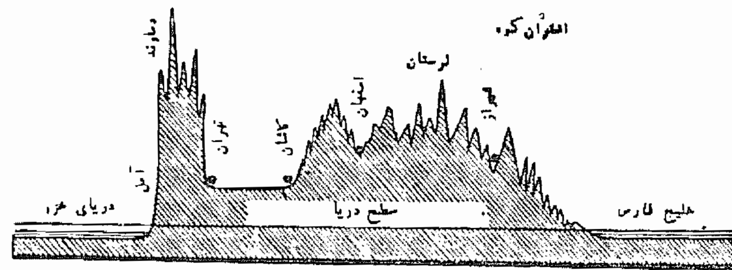
مرتفع ، مو، انجیروانارمی‌روید . در این مناطق گندم ، جو ، خشخاش پنبه و تنباکو بسیارکاشته می‌شود . گرمای تابستان در دره‌های پست مردمی‌را که به تربیت بز، میش واسب‌اشتغال‌دارند مجبورمی کند که به مراتع مرتفع صعودنمایند . بدین وجه‌بخش بزرگی ازسکنه به زندگانی‌چادرنشینی که طبیعت وآب و هوا بدانان تحمیل کرده است ادامه می‌دهند . درقسمت مرکزی زاگرس، برآمدگی‌تیزی مجزا می‌شود که به سوی مغرب می‌رود وداخل دشت بین‌النهرین می گردد وپیچی‌در رود دجله که در این نقطه به فرات نزدیك می‌شود ایجاد می کند . برآمدگی مذکورشکل‌کاردی را

۱ــ ۶۲۰میل طول ، ۱۲۰میل عرض،از۳۲۸۰تا۵۵۷۰فوت‌ارتفاع (ت . ا .)

۲ــ ۳۰تا ۶۰میل طول ، ۶تا۱۲میل عرض(ت . ا .)

دارد که گویی‌دشت را ازبالا تهدید می کند . از همینجا ، یعنی لرستان کنونی ، بود که‌کاسیان[1] درهزارهٔ دوم ق . م . به بابل‌حمله بردند ومدتی‌متجاوزازپنج قرن بر آنجا تسلط داشتند .

قسمت شمالی‌مثلث مذکور بوسیلهٔ سلسله جبال البرز که مرتفعترین قلهٔ آن موسوم به دماوند متجاوزاز۵۶۰۰ متر[2] ارتفاع دارد مشخص است ، ودرامتداد سواحل منحنی‌شکل جنوب دریای خزر کشیده شده وسد مرتفع وباریکی را تشکیل می‌دهد (ش۳) که‌ناحیهٔ ساحلی‌را با نباتات فراوان‌آن ازمنطقهٔ بیابانی‌مرکزی‌جدامی کند . سلسله جبال البرز درانتهای غربی‌آذربایجان ایران ــ که در مرکزآن دریاچهٔ شور اورمیه قرار دارد ــ می‌پیوندد . این منطقه پرجمعیت‌ترین ناحیهٔ ایران است و در دره‌های حاصلخیزآن گندم ، ارزن ، پنبه ، برنج ، تنباکو ، کرچك و خربزه کاشته می‌شود .



ش۳ــ مقطع نجد ایران بین‌بغداد ودریای خزر

آذربایجان ــ که اصطلاحاً آنرا «برزخ مادی»[3] گویند ــ بواسطهٔ جاده‌هایی که ازسمت شمال‌غربی وشمال شرقی به‌طرف‌آن می‌رود یکی‌از سهلترین نواحی مملکت ازنظررفت وآمد است . این ایالت که یکی‌ازدوشکاف زره کوهستانی ایران

۱ــ Kassites   ۲ــ ۱۹۰۰۰ فوت(ت . ا .)   ۳ــ Isthme médique

محسوب می‌شود ، درطی‌تاریخ شاهد ورود واقامت مادها ، پارسیان[1]، کردان، مغولان وترکان تاتار در دره‌های حوالی‌دریاچه بوده است . سلسله‌های مادی و پارسی ازآنجا برخاسته‌اند ، بعلاوه در این ناحیه که به منزلهٔ مدخل ایران است شاهنشاهی پارس قرنها به نگهبانی‌پرداخته وراه بسیاری ازمهاجمان راکه ازجلگه‌های روسیهٔ‌جنوبی آمده وقفقازرا درنوردیده بودند، به‌وسیلهٔ ایجاد استحکاماتی که هنوزبرپا مانده ، سد کرده است . اختلاط نژادها وآب وهوای سخت و درعین حال‌سالم با خاک حاصلخیز این ناحیه نژادی زحمتکش‌ونیرومند پرورانده که درتوسعه وخوشبخت ساختن این ایالت باستانی‌ایران مساعدت بسیار کرده است .

درمشرق ، سلسلهٔ البرزجبال‌خراسان را ایجاد می‌کند که چندان مرتفع‌نیست وعبور ازآن سهل است ودارای دره‌های بسیارحاصلخیزاست که در آنها گندم ، جو ، برنج ، پنبه ، مو و خشخاش می‌روید . این انبار غلهٔ ایران نظر به وضع جغرافیایی خود دومین مدخل برای نفوذ به داخل نجد است . امواج مهاجمانی که از دشتهای آسیای میانه ــ که هزاران کیلومتر به سوی شمال و مغرب و مشرق گسترده شده ــ می‌آمدند ، از این راه به داخل نجد سرازیر می‌شد . خراسان نیز مانند آذربایجان چهار راه اقوام است و تا آخرقرن نوزدهم میلادی مورد تاخت وتاز ترکمانان بوده است . درهٔ اترك و دشت گرگان بین دریای خزر و جبال البرز واحه های طبیعی مهاجرت به‌سوی ایران می‌باشند . پادشاهان ساسانی برای دفاع از خود در آنجا دیواری آجری به‌طول چندین کیلومتربنا کرده بودند که بقایای آن هنوز دیده می‌شود . از این منطقهٔ شمال شرقی ایران چندین سلسله مانند اشکانیان و صفویه[2] و قاجاریه برخاسته‌اند .

۱ـ چنانکه خواهیم دید . مرکزپارسیان نخست شمال‌ایران بوده‌است (م .)
۲ـ صفویه ازشمال غربی ایران برخاسته‌اند (دکتریارشاطر: مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۱،۳ ص۷۸) .

سلسله جبال گرداگرد مثلث ایران با یك رشتهٔ جنوبی که عبارت از مکران کوه باشد، تکمیل‌می‌شود که دومعبرآنرا شکافته است : یکی‌راه بندرعباس که سابقاً بندری معمور درخلیج عمان بوده ودیگر معبری که به مشرق به طرف بلوچستان و کویته می‌رود .

در بخش مرکزی نجد کــه دو رشته کوه داخلی از آن می‌گذرد فرورفتگیی مشاهده می‌شود که بی‌آب وعلف وبایرترین کویرجهان است . این‌منطقه به‌دوقسمت تقسیم می‌شود : دشت کویر در شمال و دشت لوت در جنوب ، نخستین عبارت از یك سلسله جلگه‌های گل‌آلود و نمکزار است کــه در آن هیچ چیز نمی‌روید و هیچ جانوری زیست نمی‌کند . دربعض مواضع اطراف گودیهایی که نمك‌آنها کمتراست زندگانی امکان دارد . این قبیل نقاط واحه‌های حقیقی‌را تشکیل‌می‌دهد . کویرلوت بعکس‌ناحیه‌ای‌کاملاً خشك است وتعداد انگشت شماری ازکاشفان که جرأت عبور از این‌بیابان نامهماندوست را داشته‌اند می‌گویند که صحراهای بزرگ آسیای‌مرکزی مانند گبی[1] درمقایسه با این نواحی‌حاصلخیز به نظرمی‌رسد .

بنا برآنچه گفته شد ، درنجد ایران زندگانی فقط در دره‌هــای سلسله جبال عظیمی که‌آنرا احاطه کرده یادرواحه‌ها ممکن است توسعه یابد ، ولیکن دردشتهای پهناور داخلی و خارجی ایران نیز زندگانی پیشرفت بسیاری داشته است . مهمترین دشتهای مذکوردشت خوزستان است که درجنوب غربی‌واقع شده وهمان سوزیانای[2] قدیم است و ازلحاظ جغرافیایی نیزچیزی جز امتداد دشت بین‌النهرین نیست . این دشت درسلسلهٔ زاگرس‌نفوذ کرده قرینه‌ای نسبت به زاویهٔ خارجی کوهستان لرستان یعنی‌پشتکوه تشکیل‌می‌دهد . سوزیانا ناحیه‌ای بود که ازقدیم به مدنیت گراییده‌در همهٔ قرنها در اقوام کوهستانی بدوی و نیمه بدوی که در حدود آن می‌زیستند تأثیر

۱ـ Gobi
۲ـ Susiane

نمود . هنگامی کــه سرحدهای سیاسی شاهنشاهی ایران در سمت مغرب زاگرس به اقطار بعید کشیده شد ، در همین دشت بود که بزرگترین شهر پایتخت ــ شوش ــ ایجاد شد . شوش مرکزی اداری بود که با وسایل ارتباطی سهل با بین‌النهرین و آسیای صغیر مربوط می‌گردید .

دشت خارجی[1] دیگری نیز درپشت جبال مجاور دریــای خزر قرار دارد . سد مرتفع این جبال جلو ابرها را می‌گیرد و موجب بارندگی فراوان براین قطعه زمین باریك که فوق‌العاده حاصلخیز است می‌شود . این ناحیه منطقهٔ حارهٔ ایران به شمار می‌رود وازبیشه ها وباتلاقها وجنگلها پوشیده شده است . دراین ناحیه برنج ، پنبه ، تنباکو ، چای ، نیشکر ، نارنج ، لیمو ، توت ، انجیر و انار می‌روید ، و غذای قریب به ثلث جمعیت کشوراز آن تهیه می‌گردد . درهرحال دشتهای خارجی درتوسعهٔ تمدن ایران در درجهٔ دوم قرار دارند . بدین وجه از قدیمترین ازمنه ، تمدن مذکور در واحه های متفرق درسلسله جبالی که گرداگرد نجد ایران را احاطه کرده وابرهای باران‌دار را می‌گیرد ، متمرکز شده است . مرکز این محوطه تماماً بی‌آب و علف است به استثنای موضعی کــه خاك رسوبی آن ــ کــه عموماً بسیار حاصلخیز است ــ به وسیلهٔ آبیاری مصنوعی قابل زراعت می‌باشد . به واسطهٔ اختلاف آب وهوا ، سرمای شدید در زمستان و گرما درتابستان ، درهرجا که انسان بتواند آب برساند محصول فراوان به وجود می‌آید .

درهمهٔ ازمنه ، درنجد ایران مسألهٔ آب امری حیاتی به شمارمی‌رفته است . از زمانهای ماقبل تاریخ ، این مملکت بــا وسایل مصنوعی آبیاری می‌شد ، و در عهد هخامنشی شبکهٔ وسیعی از راهروهای زیرزمینی (قنات یاکاریز) موجود بود . حتی امروزه از بعض مناطق آبی راکه درپای کوهها به عمق چندین ده مترفرو رفته ، به

۱ــ منظور ازدشت خارجی ، خارج ازحوزهٔ محصور درسلسله جبال اطراف ایران‌است (م.)

مراکزی که ممکن‌است ۳۰ تا ٤۰ کیلومترفاصله داشته باشد ، نقل می‌کنند . درتمام دورهٔ سال هزاران تن برای لاروبی قنوات قدیم و حفر قناتهای تازه کارمی‌کنند . از برکت همین آب ونیز براثربارانهای نافع در سلسله جبال زاگرس و البرز در کنارهٔ داخلی این سلسله‌ها محوطه‌های مزروع و واحه‌های آبــاد ایجاد شده است . همهٔ پایتختهای ایران ، از زمان نشأت نخستین پادشاهی در ماد ، روبه بیابان در طول دو جادهٔ اصلی که در کناره‌های داخلی دوسلسله جبال بزرگ کشیده شده قرار گرفته‌اند : ازمغرب به مشرق در جادهٔ نظامی وتجارتی که به موازات البرز ممتد است شهرهای هگمتانه (همدان) ، قزوین ، تهران وری ، شهرصد دروازه[1] (دامغان) ، و هــرات واقع است ؛ درجادهٔ جنوبی نیزاصفهان ، پاسارگاد[2] . اصطخر ، تخت جمشید[3] وشیراز قرار دارد .

این‌مطلب که نسبت به دورهٔ تاریخی‌ایران مورد قبول‌واقع شده ونتیجهٔ منطقی وضع جغرافیایی این کشور است ، درازمنهٔ ماقبل‌تاریخ نیزصادق‌بوده، زیرا تحقیقات باستان‌شناسی اخیرنشان داده است که انسان عهد حجر ، که تازه از کوه فرود آمده ودر دشت سکونت گزیده بود ، برروی همان مسیر کمانی شکل اطراف کویر نمك استقراریافته بود . قرارگاههای انسانی که تا کنون شناخته شده درکاشان (سیلك)[4] ، قم ، ری ودامغان‌بوده است . مراکزدینی کشورنیزدرطول‌همان‌خطوط طبیعی ارتباطی قرار داشته . وحتی امروزهم در واقع دوشهرمقدس‌ایران یعنی‌مشهد وقم یکی‌درجادهٔ شرقی ــ غربی ودیگری درجادهٔ شمالی ــ جنوبی واقع شده است .

ایران که اساساً کشوری فلاحتی ومحل پرورش اغنام و احشام است ، دارای

۱ــ Hecatompylos

۲ــ Pasargade احتمال دارد اصل‌آن پارسه‌گد Pârsagad یا پارسه‌گرد Pârsagard باشد (م.)

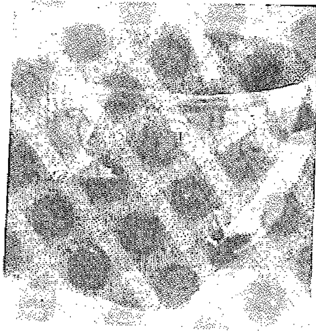
۳ــ Persépolis ، نام قدیم‌آن پارسه Pârsa بوده است (م.)

٤ــ Sialk

منابع معدنی ثروتمند ومتنوع نیزمی باشد . ازهزارهٔ سوم ق . م . از معادن آن مرمر معمولی ومرمرسفید برای امرای شومری تهیه می شد ، واین امرا چوبهای ساختمان را نیز ازجنگلهای ایران که درآن وقت کوهها را پوشانده بود ـ هرچند کـه اکنون کوههای مذکورتقریباً عاری از جنگل است ـ تهیه می کردند . عقیق ، فیروزه و لاجورد دراینجا ازعهد بسیارقدیم استخراج می شد . آهن ، مس ، قلع و سرب نظر آشوریان فاتح را بخود جلب کرده بود . هردو دامنهٔ زاگرس ازسنگ گچ و شامل ذخایر نفتی است که ازقدیم درزمان هرودتوس شناخته شده بوده و درپنجاه سال اخیر مورد استخراج قرار گرفته است .

بدین وجه ایران علی رغم ظاهر فقرآلود دارای ذخایر بیشماری است که تازه شروع به استخراج آنها شده است . این مملکت که محاط دررشته های جبال است ، در حقیقت ازاطراف به دشتهای بین النهرین وروسیه ونیز هندوستان وخلیج فارس باز است .

چون ایران مرکز خطوط بزرگ ارتباطی است که مشرق را بمغرب متصل می سازد ، قدیمترین جادهٔ تجارتی ـ جادهٔ ابریشم ـ که معبرمهاجمان نیز بوده است ، از آن می گذرد . با وجود سد کوهها و ظاهرتسخیرناپذیر آن و وضع طبیعی غیرمرتبط وغیرمتجانس ـ که دفاع از آن بنحومؤثرمشکل است ـ ایران فاتحان متعدد بخود دیده است . همین امرموجب پیدایش عهدهای متناوب انحطاط وافتخارایران گردیده ، زیرا اقوام آن هرچند درمناطق زمینهای زراعتی و واحه ها متفرق بودند ، استعداد و قدرت ایجاد تمدن را داشتند . افکاروآداب، ترقیات دینی وصنعتی که درایران پدید آمده، آثارخودرا درتمدنهای ممالك بیگانه باقی گذاشته است .



ری : ظرف قرمزسفالین

فصل اول

ماقبل تاریخ

انسان غار

تحقیقات زمین شناسی اخیرنشان داده است در زمانی که قسمت اعظم اروپا از توده های یخ پوشیده بود، نجد ایران ازدورهٔ باران[1] ـ که طی آن حتی دره های مرتفع در زیر آب قرار داشت ـ می گذشت . بخش مرکزی نجد کـه امروز بیابان نمکزار بزرگیست درآن زمان دریاچهٔ وسیع یا دریای داخلی را ، که رودهای بسیار از جبال مرتفع بسوی آن سرازیرمی شده ، تشکیل می داده است . بقایای ماهیان و صدفها که نه تنها دربیابان بلکه دردره های مرتفع نیزبدست آمده ، وضع طبیعی کشوررا آنچنانکه درچند هزارسال پیش ازتاریخ مسیحی بوده مجسم می سازد .

درعهدی که آنرا می توان بین ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ سال ق . م . قرارداد ، تغییر تدریجی آب وهواصورت گرفت . عهد بارانی ازبین رفت ، وعهدی که اصطلاحاً آنرا عهدخشك[2] نامندوهنوزهم ادامه دارد، جانشین آن گردید . کم شدن باران ازیك طرف .

۱ـ Période pluviaire
۲ـ Epoque aride

وسطح بلند دریاچه‌ها ودریاهای داخلی‌ازسوی دیگر، جریان رودها وجویبارهایی‌را که‌آب کوهستانهارا باخود می‌بردند کندساخت . براثرنظم جریان رودخانه‌ها در مصب‌آنها ذخایر رسوبی گردآمده تشکیل‌قطعه زمینهایی‌را داد که بزودی سرازآب بیرون‌آوردند وحدفاصلی‌میان دشت‌آینده یادره با خود کوه تشکیل‌دادند .

دراین‌عهد ، انسان‌پیش‌ازتاریخ که بیشتردر نجدایران می‌زیست ، درسوراخهایی که در جوانب پردرخت کوهها حفرمی‌شد و به‌وسیلهٔ شاخه‌های درختان مسقف می‌گردید ، زندگی‌می کرد ، ویاغالباً یکی‌ازغارهایاپناهگاههای سنگی‌متعددرا ، که اغلب‌آنها عبارت ازبسترزیرزمینی‌رودهای کهن بود ، اشغال‌می‌نمود .

دربهارسال ۱۹٤۹ ما نخستین‌بار درایران آثار بقایای انسان عهد مزبوررا در حفاری غاری در« تنگ پبده »[1] ، در کوههای بختیاری واقع در شمال شرقی شوشتر ، تشخیص دادیم . دراینجا انسان برای تهیهٔ خوراك خود به‌شکارمی‌پرداخت ، وبرای این‌منظورحیله‌را بیش‌ازاعمال‌قدرت به‌کارمی‌برد . وی به‌طرزاستعمال‌چکش‌سنگی، تبردستی، تبری که به‌چوبدستی‌شکافدارمتصل‌بود ، آشنایی‌داشت . همهٔ اینهاابزارهای بدوی است که به‌وسیلهٔ صیقل اندکی‌ازناهنجاری آنهاکاسته می‌شد (تص۱) . آلات استخوانی از قبیل درفش ، که ازاستخوان حیوانات می‌ساختند ، بمراتب کمتر از مصنوعات سنگی‌متداول‌بود ، لیکن انسان درآن‌موقع‌یك‌نوع ظروف سفالین ناهموار را که به‌طورناقص‌پخته بود به‌کارمی‌برد ، ودر پایان دورهٔ سکونت در غاراین ظروف ازفرط دودخوردگی به‌رنگ سیاه سیردرآمده‌بود . این نوع ظروف نیزبا قدیمترین بقایای انسان‌دردشت پیدا شده ، وبنابراین نشانهٔ‌مهمی‌برای‌ارتباط میان این‌دومرحلهٔ سکونت‌است .

دراین‌جامعهٔ بدوی وظیفهٔ مخصوصی‌به‌عهدهٔ زن گذاشته شده بود : وی گذشته

۱- Pabda

ازآنکه نگهبان‌آتش وشاید اختراع کننده وسازندهٔ ظروف سفالین بود ، می‌بایست چوبدستی‌به‌دست گرفته در کوهها به‌جستجوی ریشه‌های خوردنی‌نباتات‌یاجمع‌آوری میوه‌های‌وحشی‌بپردازد . شناسایی گیاهان وفصل‌روییدن‌آنهاودانه‌هایی که‌می‌آوردند مولود مشاهدات طولانی‌ومداوم بود واو را به‌آزمایش کشت و ورز هدایت می کرد . نخستین مساعی‌وی درباب کشاورزی در زمینهای رسوبی‌انجام گرفت و درهمان حال که مرد اندك پیشرفتی کرده بود ، زن‌با کشاورزی ابتدایی‌خود در دورهٔحجرمتأخر[1] ، که اقامت درغاربدان متعلق‌است ، ابداعات بسیاری نمود . درنتیجه می‌بایست عدم تعادلی بین وظایف زن ومرد ایجاد شود . وشاید همین امر اساس بعض‌جوامع اولیه که زن درآنها برمرد تفوق یافته[2] بوده‌است . درچنین جوامعی(وهمچنین درجوامعی که تعدد شوهران برای زن معمول‌است) زن‌کارهای قبیله‌را اداره می کند ، وبه‌مقام روحانیت می‌رسد ، و درعین حال زنجیر اتصال خانواده به‌وسیلهٔ سلسلهٔ زنان صورت می گیرد ، چه‌زن ناقل‌خون قبیله‌به‌خالصترین‌شکل‌خود به‌شمارمی‌رود . خواهیم دید که این طرز اولویت زن‌یکی‌از امورمختص‌ساکنان اصلی‌نجد ایران بوده وبعدهادر آداب‌آریاییان فاتح وارد‌شده‌است .

نخستین ساکنان دشت

خشك شدن روز افزون دره‌ها که معلول پیشرفت دورهٔ بی‌آبی‌بود ، موجب تغییراتی ژرف در شرایط زندگانی انسان گردید . دریاچهٔ عظیم مرکزی کوچك شد ، وسواحل‌آن ــ که رودها درآن ذخیره‌ای ازلای حاصلخیزبه‌جا گذاشته بودند ــ ازمزارع ومرغزارهای وافر پوشیده گردید . جانورانی که در کوهها می‌زیستند به‌سمت چمنزارهایی که تازه پدیدآمده بود فرودآمدند ، وانسان که بوسیلهٔ شکار زیست می کرد آنهارا تعقیب نمود و در دشت اقامت گزید . از این عهد که تاریخ

۱- Néolithique ۲- Matriarcat

آنرا می‌توان درحدود هزارهٔ پنجم ق . م . قرارداد می‌توانیم پیشرفتی‌را که درتمدن مادی ساکنان نجد ایران رخ داده تقریباً بدون انقطاع تعقیب کنیم . این تمدن تابع تأثیرات مختلف به‌حسب محیط ، وضع طبیعی زمین ، آب وهوا ، تماس باملل همسایه وهمچنین هجوم ومهاجرت بوده‌است . اما تغییرات ناشی‌شده‌را نمی‌توان اینجا مورد مطالعه قرار داد ، درحقیقت هنوز غالب این امور برما مجهول‌است ، چه‌حتی‌امروزه سراسرمحوطهٔ ایران ازنظرتحقیقات باستانشناسی بکر ودست نخورده مانده‌است .

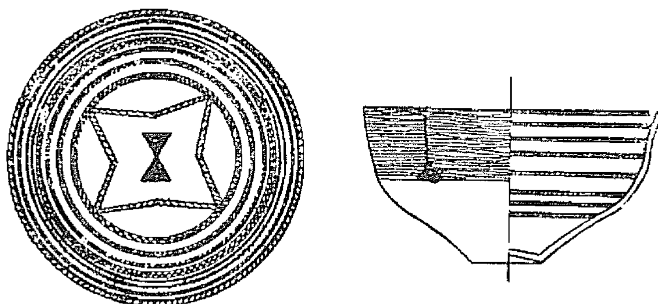
قدیمترین‌محل‌سکونت بشری که دردشت شناخته شده « سیلك »[1] نزدیك کاشان درجنوب تهران‌است که علایم‌سکونت اولیهٔ انسان‌دراین‌موضع درپایهٔ تپه‌ای‌مصنوعی درست برفرازخاك بکریافته شده‌است .

انسان هنوزطرزشناختن‌خانه‌را نمی‌دانست ودر زیرآلونك‌هایی که ازشاخسار درختان درست شده بود خود را حفاظت می‌نمود . سپس بزودی چینه‌های مخروبهٔ محقری برسر بقایای مساکن پیشین ساخته شد . وی همچنانکه به‌شکار خود ادامه می‌داد ، فعالیتهای فلاحتی‌را توسعه می‌بخشید ، وبدین‌دونوع مشغولیت نوع سومی‌هم افزود ، وآن ذخیره کردن آذوقه بود ، چه استخوان گاو و گوسفند اهلی در میان بقایای عهد اول‌پیدا شده‌است . علاوه برظروف سفالین وسیاه ودود زده که درغارهابا دست و بدون چرخ ساخته می‌شد ، یك نوع ظروف تازهٔ قرمزهم پیدا شده کـه در کوره‌های بسیارابتدایی‌می‌پختند ، وعوارض‌این‌پخت وپزقطعات سیاه رنگی‌برسطح آنها به‌جا گذاشته‌است .

دراین زمان نخستین پیشرفت در فن کوزه گری صورت گرفت و آن پیدایش ظروف منقوش بود . ظروف مزین‌دراین‌عهد عبارت بود ازکاسه‌هایی‌ناهموار وبیدوام ، پایهٔ آنها به‌شکل ظرف تخم مرغ وپوشیده‌ازاندودی سفیدرنگ‌بود که روی آن‌خطوط

۱- Sialk

افقی وعمودی رسم شده بود . با مطالعهٔ دقیقترمعلوم می‌شود کـه این تزیین تقلیدی از طرز سبد سازی است ، زیرا هنوز چیزی از آن زمـانی‌نگذشته بود که انسان سبدهایی‌را به‌عوض‌ظرف به‌کارمی‌برد که روی آنهارا باگل‌رس‌اندوده ودر آفتاب‌خشك کرده بود . بنابراین اکنون نیزبا نقاشی‌همان حالت تقاطع ترکه‌های سبدرا مجسم



ش۴ــ سیلك ، ظروف سفالین منقوش ، ازطراز اول

می‌ساخت(ش۴) . تعدادقابل ملاحظهٔ حلقه‌های دوك[1] که از گل رس پخته یا ازسنگ ساخته شده نشان‌آنست که انسان قدیم مبادی صنعت نساجی‌را می‌شناخته‌است . ابزار کارهمه ازسنگ بود ، ازقبیل‌تیغهٔ‌کارد که ازسنگ چخماق می‌ساختند وتیغهٔ داس وتبر صیقلی‌شده ونیزآلت تراش .

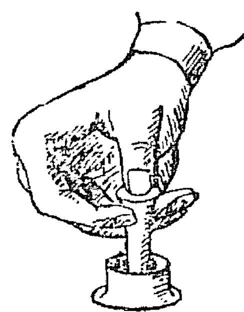
بهرحال دراواخراین عهد ، نخستین اشیای کوچك‌مسین ، که هنوزچکش‌کاری میشد،ظهور نمود. انسان غارتازه داشت‌نخستین‌فلزی‌را که می‌بایست به‌کاربردبشناسد، ودریافته بود که مس‌نرم وقابل‌تورق‌است، اما هنوزطرزذوب کردن‌آنرا نمی‌دانست . این عهددرست پایان حجرمتأخراست .

مرد وزن هردوعلاقه داشتند که خودرا آرایش کنند، گردن‌بندهایی ازصدف

۱- Fusaïoles

ترتیب میدادند و حلقهٔ انگشتری ودستبندرا از صدفهای بزرگ یا سنگهای نرم می‌ساختند. محتملاً خالکوبی و یا لااقل بزك هم معمول بود و موادآن‌را به کومك دسته‌هاون کوچکی‌درهاون ظریفی‌نرم میکردند (ش۵).

ذوق هنری در کنده‌کاری روی استخوان جلوه‌گر است. سابقاً بشر نقاشی‌شکل آدمی وجانور را شروع کرده بود. هنرمند عهد حجر متأخر روی استخوان کنده‌کاری میکرد و دستهٔ ابزار خود را با تصویر سر غزال یا خرگوش می‌آراست.



ش ۵ـ سیلك ؛ استعمال هاون ودستهٔ آن برای بزك

زیباترین قطعه‌ای که تاکنون کشف شده، بدون شك، دستهٔ چاقویی است که‌انسان این عهد را نشان میدهد درحالی که شبکلاهی‌برسر نهاده ولنگی با کمربند به‌دور کمر بسته است. این یکی ازقدیمترین تصاویری‌است که از انسان خاورنزدیك شناخته شده (تص۲).

مرده‌را به‌طرزدرهم‌پیچیده‌ای‌در کف‌اطاقهادفن‌میکردند. این‌قرب‌وهمجواری میت، زندگان را ازلزوم تهیهٔ هدایا برای‌اومعاف میکرد، زیرا روح فقیدمیتوانست درخوراك خانواده شرکت کند. انسان ازسابق معتقد بود که پس از مرگ به‌همان وجه‌که روی زمین زندگی کرده خواهد زیست، زیرا درغاری‌تبری ازسنگ صیقلی درجوار استخوانها در دسترس مرده گذاشته شده بود، ونزدیك سرنیزدوفك گوسفند نهاده بودند (تص۳). خوردنیهای جامد و به‌اغلب احتمال‌مایع نیز با میت در قبر او گذاشته میشد، وچون ظروف آنها یافته نشده میتوان حدس‌زد که ظروف مذکوررا ازمواد فاسدشدنی‌مانند کدوهای میان تهی‌یا سبد می‌ساختند. جسد فقید را به‌رنگ قرمزملون میکردند، واین عمل درجاهای دیگرنیزدیده شده‌است، و چنین به‌نظر

میرسد که یاکالبد انسان زنده باپوششی ازرنگ قرمز پوشیده شده بوده و یا محتملاً گرد اکسید آهن‌را پیش‌ازدفن برروی جسد میپاشیده‌اند.

اهلی کردن‌نخستین حیوان که مسبب‌آن شاید احتیاج بشر به‌داشتن‌چارپایان قابل‌قربانی‌بوده، دارای اهمیت عمده درپیشرفت تمدن‌است. حیوان‌بی‌آنکه‌به‌انسان درتغذیهٔ خود نیازمند باشد، خوراك وپوشاك اورا تهیه میکرد و منبع قدرتی بود که می‌توانست درکار یا حمل و نقل‌مورد استفادهٔ اوقرار گیرد. گله‌داری و تربیت اغنام واحشام مستلزم وجود خانواده‌ای بزرگ بود که شامل زنان، فرزندان وحتی‌غلامان باشد. بدین وجه دراین عهد عناصراولیهٔ اقتصاد انسانی به‌وجودآمده وعبارت بود از شکاروصید ماهی، باغداری و کشت و زرع، وپس‌ازآن تربیت حیوانات وبهره‌برداری از منابع زیر زمینی. بشر ازآن وضع که برای خوراك روزانهٔ خود ملزم به‌شکار کردن‌بود بدرآمد، بدین نحو که به‌کارتولید پرداخت و وارد نخستین‌مرحله در راه توسعهٔ تجارت یعنی‌ایجادمواد اضافی‌شد، ومی‌توانست‌آن‌را بامواد دیگرمبادله کند. درحقیقت تجارت ازقبل به‌وجود آمده بود، صدفها وجانوران صدفی که ساکنان سیلك دراین عهد (عهد اول) بعنوان زینت به‌کار می‌بردند در معرض آزمایش متخصصان واقع گردیده ومعلوم شده که متعلق به‌انواعی‌است که‌فقط درخلیج فارس ـ که درحدود هزار کیلومتر[1] باسیلك فاصله دارد ـ به‌دست‌آمده‌است. بدیهی‌است که این‌مبادلات مستقیماً انجام‌نمیشد، بلکه تجارت محتملاً به‌وسیلهٔ دستفروشان دوره‌گرد صورت میگرفت.

حتی در این تاریخ ساکنان یك دهکدهٔ ماقبل تاریخی زندگانی‌منفرد ومجزا نداشته‌اند. شروع تجارت امتیازبخصوص‌ساکنان نجد ایران نبوده، زیرا معاصران آنان درآلمان نیزصدف‌را از اقیانوس‌هند وارد میکرده‌اند و در فرانسه و انگلستان

۱ـ ۶۰۰میل (ت.ا.)

عنبررا ازبالتیك می‌آورده‌اند .

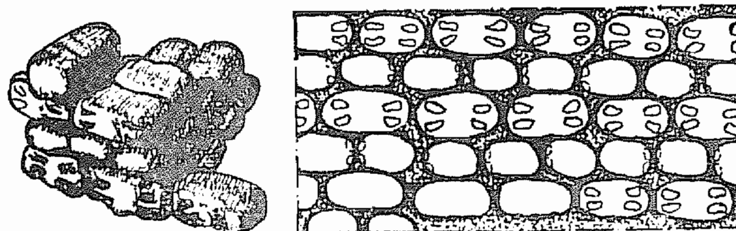
ممکن‌است که سنت یهودی ـ مسیحی‌دربارهٔ اخراج بشرازبهشت خاطره‌ای‌از پایان عهدحجرمتأخرباشد .

انتقال به‌حالت روستایی کشاورزیکی ازبزرگترین تحولات جامعهٔ بشری‌بوده است ونتایج‌آن تا امروز ادامه دارد .

تمدن ماقبل‌تاریخی ایران درهزارهٔ چهارم ق. م .

مرحلهٔ دیگردر توسعهٔ تمدن ماقبل تاریخی ایران که آنرا عهد دوم مینامیم عبارت از دوره‌ای‌است که نسبت بدورهٔ قبل ، که تاکنون مورد تحقیق قرار داده‌ایم ، اندکی پیش رفته است . بقایـای این عهد برروی آثـار مربوط بنخستین دورهٔ سکونت بشردردشت‌اندوخته شده . بنظرنمیرسد که هیچگونه جنگ یا تغییرشدید اجتماعی‌موجب بهم‌خوردگی وضع این دهکدهٔ ماقبل تاریخی‌شده باشد ، چه همواره ازهرنفوذ خارجی‌مصون مانده‌است .

چون بشرغالباً درصدد تکمیل‌لوازم خودبود ازتزیین‌وتکمیل‌خانه‌هاومساکن خویش‌غفلت نمیورزید . خانه وسیعتر گردید و دارای درهایی شد که محل‌نصب‌آنها اکنون مشهوداست . چینه جای خودرا بخشت گلی که تازه اختراع شده بود داد ، اما در این‌عهد ، خشت فقط کلوخه‌ای از خاك بود که آنرا درکف دست با خشونت



ش٦ـ سیلك ، نخستین آجر پخته

درست کرده درآفتاب خشك میکردند. گودیهای داخل‌آن که بوسیلهٔ انگشت‌ابهام ایجاد میشد خود موجب اتصال‌ملاط میگردید (ش٦) .

آجر این مزیت‌را برچینه داشت که به‌دیوار نظم بیشتری میداد و مانع ترك خوردگی‌آن میشد . رنگ قرمز که باآن دیوارهای‌اطاق‌را می‌اندودند وسیلهٔ تزیین داخلی‌بشمارمیرفت . این‌رنگ مخلوطی‌است ازاکسیدآهن ، که درنجد ایران بسیار عمومیت داشت ، با عصارهٔ میوه . این نمونهٔ خوبیست که سلیقهٔ بشر را برای تنوع آزمایشها واستعداد ویرا برای اختراع نشان میدهد .

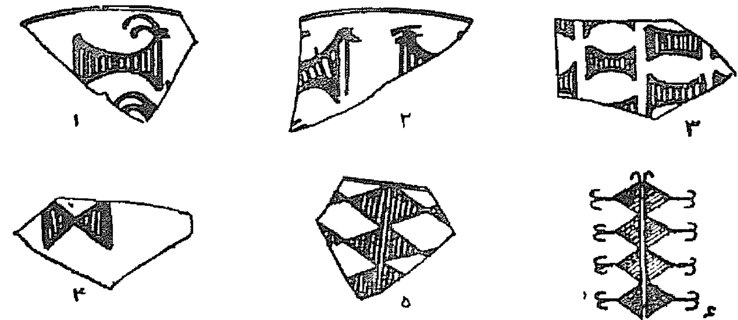
درزیرخاك کوفته ، نزدیك اجاق ، درجایی گود که مختص‌جام وکاسه بود ، در عمقی‌قریب به ١٥ یا ٢٠ سانتیمتر، میت‌را بطرزخمیده ومنحنی‌دفن میکردند.

لطف ذوق که در نظم وترتیب خانه‌ها نشان داده شده درظروف گلی جدید نیز منعکس‌است . یك نوع ظروف دیگر در جوار مصنوعـات قدیم بظهور رسید کـه کوچکتر از آنها بود ، ولی‌با دقت بیشتری ساخته و بطرز بهتری در کورهٔ اصلاح شده‌ای پخته میشد . پیدایش این ظروف نشانهٔ اختراع چرخ‌است که عبارت از یك تختهٔ سادهٔ باریك بود که روی زمین قرارمیگرفت وشخصی‌آنرا میچرخانید .

گیرندگی وتازگی تام این ظروف مربوط بتزیین آنست که با رنگ مشکی برزمینهٔ قرمز که بسیاهی‌میزند حیواناتی ازقبیل‌پرندگان ، گرازها ، مرال که در حال‌جست وخیزاست ، نقش کرده‌اند (تص٤) .

کوزه گر با خطوطی ساده مخلوقاتی‌را تصویر کرده‌است که حاکی ازجنبش و وقایع پردازی (رئالیسم)کامل‌است ، و تقریباً در همان زمان وی شروع بساده‌کردن موضوعهای طبیعی (ناتورالیستی) نمود و در راه ایجاد سبکی که در آن‌غالباً تشخیص موضوع اصلی دشوراست گام برداشت (ش٧) . از این عهد ، ایران ماقبل تاریخی فنی‌را در ساختن ظروف آشکار ساخت کـه همانقدر با روح و زیبا بود کـه

کنده‌کاری روی استخوان در عهد گذشته . در هیچ جای دیگر نظیر این فن شناخته نشده ، واین امرمیرساند که نجد ایران زادگاه اصلی ظروف منقوش‌است . هیچیك از ظروف سفالین نواحی دیگر در آن روزگار دیرین ، نشانه‌ای از چنان رئالیسم قوی که با این سرعت به‌مرحلهٔ سبك متخیل رسیده باشد به‌جا نگذاشته‌است . این اقدام نخستین‌بار درحدود سال ۴۰۰۰ ق . م . تنها به‌وسیلهٔ کوزه‌گر ماقبل تاریخی ایران صورت پذیرفت .

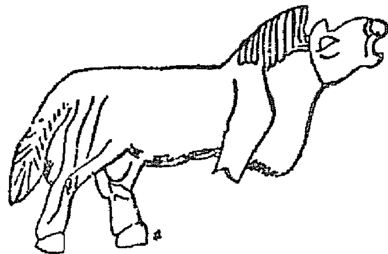


ش ۷ ـ سیلك : طرح تزیینات با صور جانوران

فلزبه‌تدریج برای ساختن ابزارمورد استفاده قرار گرفت وسنگ نیزارزش‌اولی خودرا حفظ کرد ، مس‌را هنوز چکش‌کاری میکردند ولی ذوب نمی‌نمودند و آن‌را برای درفشهای کوچك یا سنجاق به‌کارمیبردند . به‌نظرمیرسد که هرگز فلزمذکور را مانند بعض‌سکنهٔ ماقبل‌تاریخی‌مصر کنده‌کاری نمیکردند ، از طرف دیگرجواهر فراوانترشد وبه‌وسیلهٔ مواد جدیدی مانند عقیق وفیروزه که رنگ درخشان آنها جذابتر ازهمه بود غنی گردید .

علاوه براستخوانهای حیوانات اهلی‌مربوط به‌عهد قبل ، استخوانهای نوعی از

سگ تازی واسبی ازنوع پرزژوالسکی[1] نیز به‌دست آمده است . نوع اخیر چارپای کوچکی‌است تنومند و جسور، با یالی‌ستبر و برافراشته ، و به‌نظرمیرسد که معرف طبقهٔ واسط میان گورخر واسب جدید باشد (ش ۸) . استخدام این چارپایان مسألهٔ مسافرت وحمل‌ونقل‌را حل کرد وازسوی دیگر کشت مزارع‌را تسهیل‌نمود .


ش۸ ـ شوش : اسب پرزژوالسکی
که روی استخوان کنده شده

دهکده بسرعت ترقی کرد ، بشر که خیش‌را ازسابق استعمال‌میکرد ، باتوسعهٔ فعالیت‌وی در رشتهٔ کشاورزی ، برآن شد که بیش از پیش‌طرزکار کردن اجتماعی‌را بپذیرد و ازمدد همسایگان خود در ساختمان خانه ، هموار کردن زمین و آبیاری استفاده کند .

زن، خودرا با باغ مشغول میداشت ، غذا تهیه میکرد وهنوز به‌ساختن‌ظروف سفالی‌نیزمیپرداخت ، اماصنعت مذکوردر این‌عهد به‌دست پیشه‌ورانی افتاد که هنوز چرخهٔ کوزه‌سازی‌را به‌کارمیبردند . علت تأخیراختراع چرخ ظرف‌سازی‌را عموماً مربوط باین امرمیدانند که زنان مدتی‌دراز درخانهٔ خویش‌با دست به‌ساختن ظروف مشغول بوده‌اند .

دراین زمان تجارت توسعه یافت و مبادلات متداول گردید ؛ هرچه بشرتولید مینمود میتوانست در این تجارت بدوی به‌منزلهٔ وجه رایج به‌کار برد ، مثلاً پوست ،

۱ـ Przjévalsky (Przewalski .ت.ا)

پیکان ، تبرسنگی، وبالاترازهمه مواد غذایی‌مانند گندم ، جو، میوه ، وهمچنین گله ورمه که این امتیازرا هم داشت که میتوانست موجب ازدیاد سرمایه گردد . در این عهد که بشر تازه شروع به‌استعمال فلز کرده و آنرا با شك وتردید جانشین بعضی‌از ابزارهای کوچك استخوانی‌نموده بود، عموماً اتفاق‌دارند که فعالیت تجارتی‌وی براثر مساعی‌عالیه درجهت تجارت نباتات واشجار به‌جامعهٔ انسانی‌سود رسانید . جو و گندم که بومی ایران‌است (وهنوزهم دراین مملکت به‌صورت دیمی میروید و محتملاً از سابق نیز در زمینهای رسوبی‌کاشته میشده) از ایران هم به‌مصر و هم به‌اروپا وارد میگردید . ارزن که اصل‌آن ازهند بود به‌ایتالیا فرستاده میشد وبرعکس‌جو دوسر وخشخاش اروپا درآسیا رواج یافت وحتی به‌چین‌هم رسید .

درآغازهزارهٔ چهارم ق . م . درزمانی که بشر به‌طورغیرمحسوس داخل عهدی گردید که با استعمال‌زیادترفلزات مشخص‌شده ، افق افکاروی دربارهٔ جامعهٔ نوبنیاد وسعت یافت .

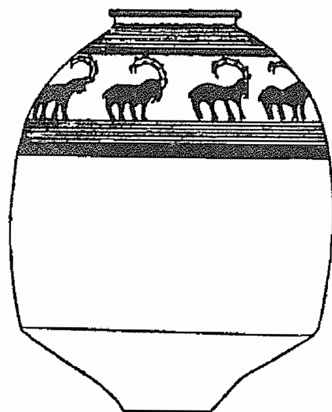
مرحلهٔ دیگر درتکامل تمدن ماقبل تاریخی ایران با عهد سوم سیلك مشخص میشود ، وشامل‌تعداد بسیاری ازسطحهای فوقانی‌است که مربوط به‌بخش‌اعظم هزارهٔ چهارم ق . م .است . دراین‌زمان درمعماری مادهٔ جدیدی ظهور کرد ، بدین معنی که آجربیضوی شکل‌متروك گردید وبجای آن آجرصاف ومستطیل که باخاك نرم‌ساخته میشد ، وهنوزهم مورداستعمال‌است ، به‌کاربرده‌شد . محله‌های دهکده که کوچه‌های تنگ و پیچاپیچ آنهارا قطع میکرد به‌وسیلهٔ مرزها از یکدیگرمجزا میگردید . دیوارهای خارجی‌خانه‌ها برای کسب‌نور وسایه دارای فرورفتگیها وبرجستگیها بود وپی‌آنها گاهی‌برسنگهای خشك نهاده میشد . درها همچنان پست وتنگ بودو ارتفاع آنها معمولاً از ۸۰ و۹۰ سانتیمتر تجاوز نمیکرد[1]. پنجره نیز متداول بود و عموماً

۱ـ اندکی کمتر از سه فوت (ت . ا .)

به‌طرف کوچه بازمیشد . قطعات سفالی‌بزرگ که در دیوارکار میگذاشتند خانه‌را از رطوبت‌حفظ میکرد . تزیین داخلی‌همچنان بارنگ قرمزصورت میگرفت ، امارنگ سفیدهم در این عهد پدیدآمد .

مرده را هنوز در کف خانه دفن‌میکردند درحالیکه اعضای بدن به‌طرف شکم کشیده میشد ، وبراستخوان‌بندی وی علایمی بارنگ گل اخری نقش میکردند ، و همراه میت مقداربسیاری لوازم درقبرمینهادند .

در این دوره ، پیشرفت قطعی که ما هنوز ازفواید آن برخورداریم در صنعت کوزه گری ایجاد شد ، و آن اختراع چرخ و کوزهٔ آجرپزی باضمایم آن بود . کوزه گربوسیلهٔ ابزارمترقی‌خود کوزه‌هایی با اشکال بسیارمتنوع پراز طرحهای تازه به‌مشتریان خود عرضه میداشت ، ازقبیل‌جامهای بزرگ ،کاسه‌های عالی ، خمره‌های شامل‌توشه وجامهای شراب با پایهٔ بلند . رنگ خمیره برحسب‌شدت وضعف حرارت کوره متغیربود و کوزه گرآنگاه میتوانست‌آنرا به‌میل‌خودبه‌رنگهای خاکستری، رنگ گل‌سرخ ، قرمزوسبز درآورد ، ودرهمان حال‌تزیینات و طراحی‌ظروف پیشرفت میکرد وارزنده‌تر و متنوعتر میگردید .

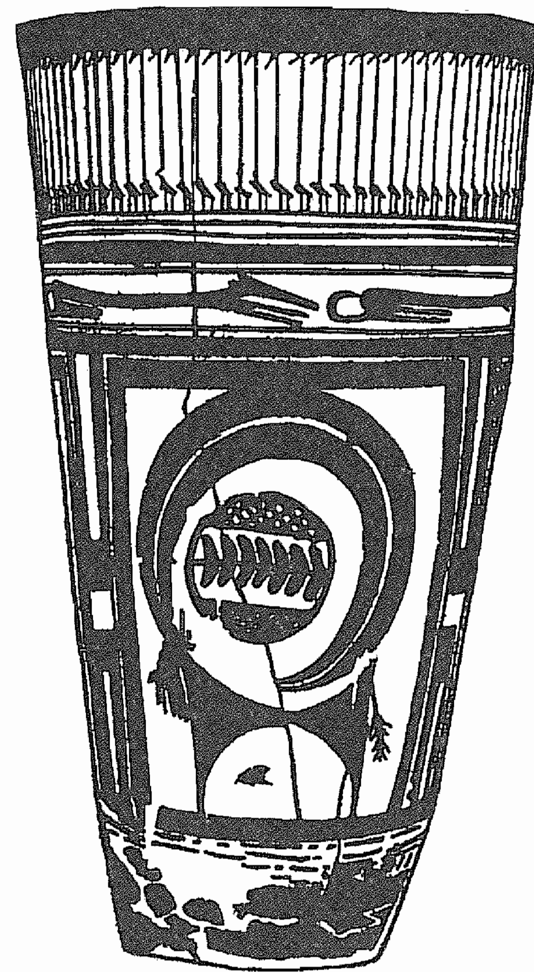


ش۹ـ سیلك ، خمره ، از طراز سوم

هنرمندان در آغاز کار تمایل بیشتری نسبت به‌رئالیسم نشان میدادند و تصاویر مار ، پلنگ ، قوچ کوهی، مرال، لکلك وشترمرغ‌را پشت سرهم یا درفواصل مربع با مهارت نقش میکردند . این نقاشی مبین یك سبك طبیعت‌پردازی (ناتورالیسم) است که درهرصورت با آنچه قبلاً شناخته‌ایم اختلاف عمیق‌دارد. بدن

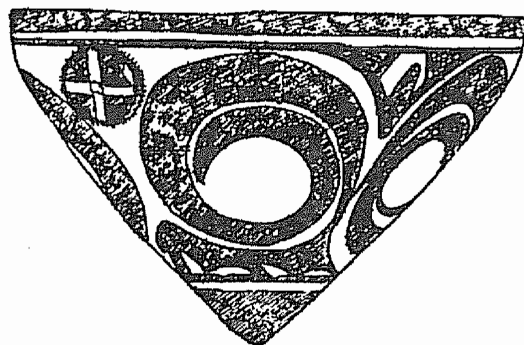
جانور را دیگر با خطی‌ساده نقش‌نمی کردند ، حجم‌را نیزمورد توجه قرارمیدادند ، و درتجسم موضوع تعادل نسبتها را رعایت میکردند (ش۹) .

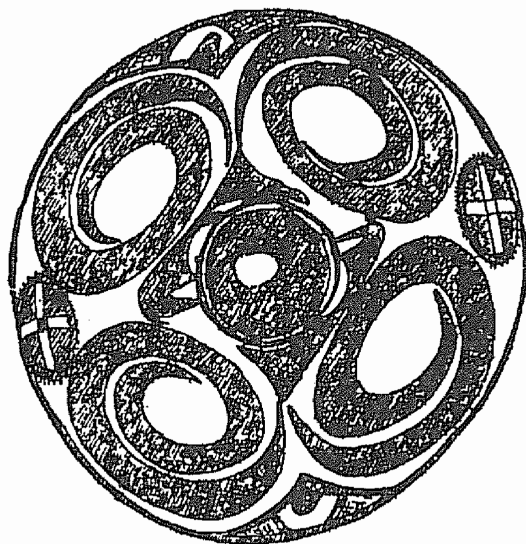
بعد از آن ، تنوع سبك به‌وجود آمد ، بدین ترتیب که دم جانور دراز و کشیده‌تر شد وشاخها نیز بدون تناسب پهن و بزرگ گردید ، و همین ترتیب در مورد گردن مرغ درازپا معمول‌شد (ش۱۰) اندکی‌بعدفقط شاخ‌را نمایش‌میدادند، وآن مرکب از دایره‌ای عظیم متصل به‌بدنی کوچك بود (ش۱۱)، یا بدن پلنگی بطور ساده با مثلثی نمایش داده میشد (ش۱۲).



ش ۱۰ ــ شوش : جام ، از سبك اول

فن‌مذکور هرچند به‌اصول قدیم بازگشته بود ، معهذا مسیر دیگری را می‌پیمود ،

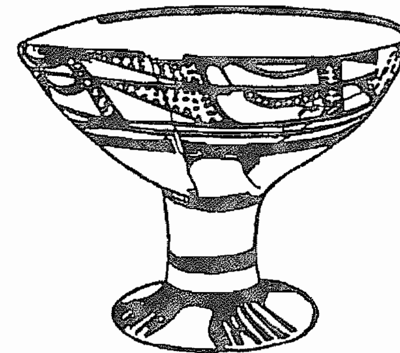




ش ۱۱ ــ تخت‌جمشید : جام سفالین منقوش

یعنی کمتر دلبخواه و بیشتر برحسب قاعده و از روی تأمل ساخته میشد . بعدها

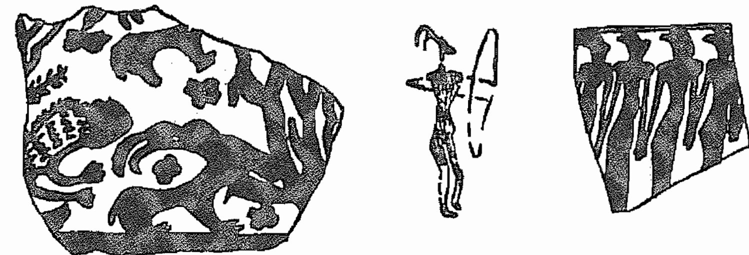
بنابراحتیاج تغییرات ، بازگشتی به‌سوی رئالیسم صورت گرفت ، امـا آن هم بیشتر



ش ١٢ ــ تپه حصار : گیلاس منقوش

یك نوع ناتورالیسم جدید ولبریز ازحیات وجنبش بود . صحنه‌های شکارمتناوباً بـا مناظری مشحون از ستیزه با جانوران وحشی‌تصویر میشد : گـاه یك شکارگـر کمان خویش‌را خم میکند ، یا دهقانی ورزاو خود را با حلقه‌ای کـه از بینی اوعبور داده میراند ، وزمانی نیزعده‌ای از رقاصان رقص‌مقدسی را اجرا میکنند (ش١٣) .

درمدت بیش ازهزارسال که سه مرحلهٔ نخستین زندگانی انسان ماقبل تاریخ دردشت طول کشید ، هنرمند هرگزخودرا درشیوه‌ای کـه درآن مهارت یـافته بود محدود نمیکرد ، بلکه زمـانی کـه به‌سبك تزیینی‌کاملاً علاقمند میگردید دایماً به‌تغییرآن اقدام مینمود . این‌هنر، که ازمنابع خاص‌خود سیراب میشد وازجنبشرو



ش ١٣ ــ ظروف منقوش سیلك (الف و ج) و شوش



شکل ۱ - نقشهٔ برآمدگی های نجد ایران

حرکت لبریز بود ، تجدید میگردید و تغییرشکل میداد ، و قدرت و بقای آن به‌سرزمینهایی بسیاردور ازحدود وثغورطبیعی نجد ایران سرایت کرد .

این نقاشی آیا کمابیش تقلید صادقانه‌ایست اززندگانیی که هنرمنددراطراف خود میدید وآنرا روی ظروف سفالین خویش منعکس میکرد ، یا در پشت این رموز ونشانه‌های بسیار و متنوع ، میل به‌بیان مطلبی نهفته است ؟ بطورخلاصه چنانکه بعضی از دانشمندان تصور کرده‌اند آیا این نقاشی در حکم نویسندگی بوده‌است ؟ ما نمی‌خواهیم این مسأله‌را حل کنیم ، ولی معهذا توجه خوانندگان‌را بدین نکته جلب می کنیم که این عهد مترقی ظروف منقوش در نجد ایران ، در اواخر، مقارن با زمانی‌است که در دشت مجاور (بین‌النهرین) بشریکی‌ازعجیبترین اکتشافات خود یعنی‌فن نوشتن‌را به‌وجود آورد . در این‌صورت آیا باید معتقد شویم که مخترع خط ازفن نقاشی پیشه‌وران نجد ایران ، که دربرابرچشمان خود تصاویرآماده وعلایم و نشانه‌هایی داشته‌اند ، الهام گرفته‌است ؟ درهرحال این امر امکان دارد ، وبایدضمناً بدانیم که این هنر نمایندهٔ مرحله‌ای‌است که راهی‌را به‌سوی خط تصویری نشان می‌دهد .

کوزه‌گر این عهد به‌فن قالب ریزی هم‌آشنا بود ، و برای مجسمهٔ همه نوع جانوران ، اسباب‌بازی برای کودکان ، ویا هدایای نذری به‌پیشگاه رب‌النوع‌موکل برحمایت‌اغنام واحشام قالب‌سازی می کرد . تعدادی مجسمه های سفالین ازربةالنوع مادر وخداوند خصب نعمت وفراوانی‌در دست‌است ، که اغلب هم بدون سرپیدا شده واین نقص‌عمدی بوده‌است ، زیرا می‌خواسته‌اند بدین وسیله دیگران‌را از استعمال پیکرهای سفالین ، پس‌ازمرگ مالك آن ، مانع شوند .

صنعت فلزکاری نیز به‌ترقی خود ادامه داد : مس‌را ذوب و ریخته‌گری می‌کردند، وشماره وتنوع اشیابیش‌ازپیش‌بود ؛ اما ابزارسنگی‌همچنان‌مورداستعمال

واستفادهٔ عموم بود، وبه‌تدریج جای خودرا به‌تبرصاف، تبرهموار مسی‌وکج‌بیل‌دارای ثقبهٔ اتصال‌داد. دشنه‌ها وچاقوهای‌مسین درخانه‌های متعلق به‌این‌دوره یافته‌شده‌است.

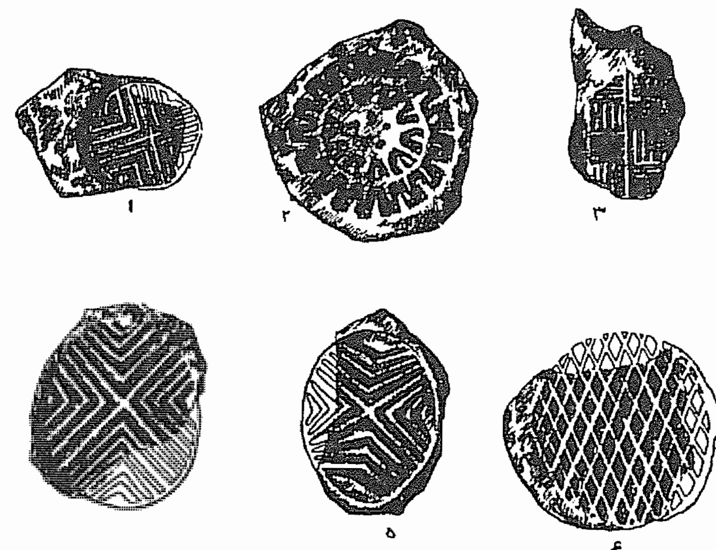
پیشه‌وربه‌ساختن لوازم آرایش آغاز کرده بود از قبیل آیینه (صفحهٔ همواری که اطراف آن اندکی‌برآمده‌است) وسنجاقهای‌بزرگ با سرنیمکره شکل . جواهر بیش از پیش تنوع یافت و ازحیث مواد غنی‌ترشد : علاوه برصدف وعقیق و فیروزه ، مهره‌ها وحلقه‌هایی ازسنگ بلور، سنگ لاجورد ، که ازپامیر[1] می‌آوردند ، ویشم‌سبز که ازنقاط دورترحمل‌می‌شد ، مورد استعمال‌قرار گرفت .

همانطور که تجارت توسعه می‌یافت ، ضرورت ایجاب می کرد که محتویات یك خمره یا یك عدل‌بار‌را تضمین ومراقبت کنند تا مال‌التجاره دست نخورده تسلیم شود . برای تشخیص‌مالکیت ، مهررا استعمال‌می کردند : روی کلوخه‌ای از گل‌رس علامت‌گذاری می‌شد و آنرا در دهانهٔ خمره جا می‌دادند و یا به‌طنابی می‌بستند . قدیمترین شکل مهر، که مدتها تغییری در آن داده نشد ، به‌صورت تکمهٔ مخروطی شکلی ازسنگ و متصل به‌یك حلقه بود . در ابتدا تزیینات هندسی قاعدهٔ اصلی بود (ش١٤) ، امـا بزودی تجسم اشکال انسان ، نباتات و برخی علایم ، که بدون‌شك از تزیینات ظروف سفالین الهام گرفته بود و شاید مانند همان تزیینات مفهوم تحریررا داشت معمول گردید .

طی این مرحله از تمدن در نجد ایران ، پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در تمام رشته‌های فعالیت بشری روی داد . درآغازعصری که در آن جوامع بدوی همسایه‌را با ایجاد اجتماعات ومراکزتدبیرمدن منظم می‌ساختند ، توسعهٔ تدبیرمنزل درایران صورت گرفت ، ولی‌هرچند تدبیرمدن در دشت پرثروت بین‌النهرین عملی شد باز در ایران چیزی قابل‌مقایسه با آن به‌وجود نیامد . وضع طبیعی نجد خشن ونا هموار ،

[1] Pamirs

واحه‌ها درمناطق صعب و دشوار متفرق ، وجمعیت هم پراکنده شده بود . در نتیجه ،



ش ۱۴ ــ سیلك : نقوش مهرها

پیشرفت وتکامل شهرنشینی به‌تأخیرافتاد ، وجامعه باآنکه از لحاظ خانواده بیش از پیش توسعه یافته بود ، قرنها در مرحلهٔ ماقبل تاریخی‌باقی ماند . تنها مورداستثنایی منطقهٔ جنوب غربی‌دشت سوزیانا (شوش)بود ، که‌امتداد طبیعی‌بین‌النهرین‌است ، واز مزایای مشابه دشت‌اخیرمتمتع بود . ازآغازهزارهٔ سوم ق . م . دراین قسمت ایران ، مرکزیتی‌درزندگانی‌مدنی ایجاد شد ، وهمینجا بود که‌نخستین‌دولت متمدن (عیلام) نشأت یافت .

این سه مرحلهٔ تمدن ماقبل‌تاریخی‌ایران که در فوق تشریح شد . در همه‌جا ،

آنچنانکه درنجد ایران مورد تحقیق و آزمایش‌قرار گرفته مشخص نگردیده‌است . وجود دو تمدن اولی‌در کناره‌های بیابان بزرگ مرکزی یعنی‌درسیلك ، قم ، ساوه ، ری ودامغان اثبات شده و اینها نقاطی هستند که تشکیل رشته‌ای‌را می‌دهند که بعد ازمنحنی سواحل غربی وشمالی دریای داخلی قدیم شروع می‌شود (ش۱۵). محتمل به‌نظرمی‌رسد که درطی‌عهد خشك این منطقه ازخاك که مخصوصاً براثررسوب‌حاصل از رودها وجویبارهایی که به‌دریا می‌ریخت حاصلخیزشده بود ، بسی‌زودتر ازدره‌های واقع در چین‌خورد گیهای زاگرس آب خودرا از دست داده باشد . نقاطی مانند گیان[1] نزدیك نهاوند (جنوب همدان) و تل‌باکون[2] نزدیك تخت جمشید وهمچنین شوش تا پایان عهد دوم محل‌سکونت نبود ، اما پس‌از این عهد ، تمدن ظروف سفالین منقوش در سراسر نجد ایران ظهور کرد و در همهٔ فنون مربوط به‌سفال سازی و فلز سازی توسعهٔ متشابهی‌مشهود گردید .

مسلماً تاآنجاکه امرمربوط به‌ظروف سفالین‌است اندکی وحدت وهماهنگی دیده می‌شود ، امـا این وحدت فقط در افزایش جاذبهٔ این فن غنی و ابتدایی‌است . هرناحیه وهرکارخانه دارای اشکال متنوع و مخصوص ظروف سفالین و تزیینات آنها بوده‌است ، و تنوع سبکها دارای لطف مخصوص‌است ؛ کوزه‌گر شوش جـامی‌بلند و باریك با دیواره‌های نازك اختراع کرد ، در حالیکه پیشه‌ور تخت‌جمشید به‌شکل مخروط ناقص علاقه میورزید ، و ظرف سازان سیلك یا حصار به‌ساختن‌کاسه علاقمند بودند . اگر یکی از این مراکز، ثقل بیشتر وظرافت کمتردر ترسیم نشان می‌دهد ، یا دیرتر به‌واقع پردازی یا مصنوعی سازی می‌رسد چه اهمیتی دارد ؟ خصیصهٔ تنوع اختراع تصاویرخودنخستین میزانی‌است برای‌آنکه حس‌هنرمندی عالی‌قوم‌آفرینندهٔ هنرمذکور تشخیص داده شود .

۱ــ Giyan ۲ــ Tell Bakoun (بعضی باکوم تلفظ کنند . م .)

شکل و صورت ظروف تثبیت شد و در اطراف و جوانب پرتوافکن گردید، و براثر خوبی آن، منطقهٔ انتشارش مرتباً دورتر رفت. این فن درطول جادهٔ جنوبی تاسیستان کشیده شد، و از آنجا به بلوچستان و درهٔ سند سرایت کرد و ازسوی شمال شالدهٔ فرهنگ و تمدنی را که در واحهٔ مرو یافته شده است بنانهاد، و باحتمال قوی به بلخ (باکتریا)، کـه مواضع ماقبل تـاریخی آن انتظار بیل و کلنگ حفاران را می کشد، رسید. چنانکه خواهیم دید، مغرب زمین نیز بعدها ازاختراع نجد ایران استفاده کرد.

مطالعات مربوط به تاریخ طبیعی انسان دربارهٔ استخوانهای انسانی ازقدیمترین سکنهٔ واحه‌های مذکور، وجود نژادکاملاً متجانسی را نشان نمی‌دهد، و تا آنجا که اطلاع داریم حتی نمی‌توانیم بگوییم که دوصورت مختلف انسان مستطیل الرأس[1] که دراین نقاط دیده می‌شود متعاقب یکدیگر بوده‌اند، یا بعکس دوشاخه از دسته‌ای واحد که به‌نام بحرالرومی[2] معروف است می باشند. گروه اخیر درعهد ماقبل تاریخ در سراسر آسیای غربی، ازبحرالروم تا ترکستان روس و درهٔ سند، پراکنده بوده‌است. عموماً این دوشکل را بنام آسیانی[3] می‌خوانند، و آن اصطلاحی است ناشی ازجنبهٔ منفی، بدین معنی که معرف نژادی ازبشراست که نه به‌دستهٔ سامی متعلق است و نه به‌دستهٔ هند و اروپایی. بعضی ازدانشمندان که درصدد تصریح بیشتری بوده‌اند، این نژادرا قفقازی[4] یا خزری[5] ویا یافثی[6] نامیده‌اند. دراین نژاد سه دسته مشخص‌اند :

۱ـ اورارتیان[7] یا وانیان[8]، سکنهٔ قدیم ارمنستان؛ کاسیان[9]، عیلامیان[10]، ختیان (هیتیان)[11] ومیتانیان[12].

۱ ـ Dolichocéphale (انسانی که طول جمجمهٔ وی تقریباً یك ربع از عـرضش بیشتر باشد. م.)
۲ـ Méditerranéen ۳ ـ Asianique (این اصطلاح با Asiatique بمعنی آسیایی فرق دارد، از آنرو ما آنرا به‌آسیانی تعبیر میکنیم. م.) ٤ـ Caucasienne ٥ـ Caspienne (کسپی)
٦ـ Japhétite ۷ـ Ourartiens ۸ـ Vanniques ۹ـ Kassites ۱۰ـ Elamites
۱۱ـ Hittites ۱۲ـ Mitanni

۲ ـ لیکیان[1]، کاریان[2]، میسیان[3] وهمچنین اتروسکیان[4] واقریطشیان[5].

۳ ـ ایبریان[6] و باسکان[7].

به‌نظر می‌رسد کـه همهٔ اینان به‌زبانی پیوندی[8] سخن می گفتند، و این امر موجب این فرضیه شده که شومریان[9] نیز به‌همین دستهٔ نژادی متعلق بوده، ولی در عهدی بسیار بعید ازآن دسته جدا شده‌اند. این منشأ آسیانی که مابین همهٔ اقوام آسیای غربی مشترك است، بعدهـا موجد فرهنگ این نـاحیه خواهـد گردید، و مخصوصاً هنری را به‌جود خواهدآورد که آنرا متعلق به‌آسیای غربی می‌دانند و ایران نیز، با تمدن ظروف سفالین منقوش خویش، به‌منزلهٔ یکی ازعناصرمشکلهٔ توسعهٔ آن به‌شمار می‌رود.

اطلاع ما دربارهٔ دین قدیمترین سکنهٔ ایران بسیاراندك است. دربین‌النهرین، که سکنهٔ بدوی آن ازهمان منشأ سکنهٔ نجد ایران بودند، معتقد بودند که حیات آفریدهٔ یك ربةالنوع است، وجهان درنظرآنان حامله بود نه زاییده، ومنبع حیات، بعکس آنچه مصریان می‌پنداشتند، مؤنث بود نه مذکر. بسیاری ازپیکرهای کوچك ازربةالنوعی برهنه که درامکنهٔ ماقبل تاریخی ایران پیدا شده‌است به‌ما اجازه می‌دهد بگوییم که انسان ماقبل تاریخی نجد دارای این گونه معتقدات بوده‌است. این ربةالنوع محتملاً همسری داشته که اونیز رب‌النوع بوده، ودرآن واحد هم شوهر وهم فرزند او محسوب می‌شده‌است. بلاشك در این مذهب ابتدایی است کـه ما می‌توانیم مبدأ ازدواج بین برادران و خواهران را بجوییم. این عادت در مغرب آسیا رایج بود، ایرانیان[10] وبعدنبطیان ازملل بومی آنرا ارث بردند[11]، وهمچنین اساس ازدواج بین مادر

۱ـ Lyciens ۲ ـ Cariens ۳ـ Mysiens ٤ ـ Etrusques ٥ ـ Crétois
٦ ـ Ibères ۷ ـ Basques ۸ ـ Agglutinante ۹ ـ Sumèriens
۱۰ ـ دربارهٔ رد و قبول این امر سخن بسیار گفته‌اند : رك. دارمستتر « زند و اوستا » ج ۱ ص ۱۲٦ ؛ دینشاه «اخلاق ایران باستان» چاپ ۲ ص ٥٤ ؛ «ارداویرافنامه» چاپ بارتلمی، پاریس، فصل ۱۱ ؛ وست
←

وپسررا ــ که کمترسابقه دارد ــ درهمین آیین باید جستجو کرد . نیزممکن‌است که رسم انتساب به‌مادران کــه در نزد عیلامیان و اتروسکیان و مصریان و مخصوصاً در لیکیه[۱] بسیارمعمول‌بود ، دراینجا نشأت یافته باشد . بی‌فایده‌نیست تذکرداده شود که در میان بعضی از این مللزن فرمانده سپاه بود ، ازجمله در میان طایفهٔ گوتی[۲] کــه کوه‌نشینان ساکن درهٔ کردستان بودند .

وضع سیاسی بلاشك مبتنی بردسته‌بندی خانواده و شورای ریش‌سفیدان بود . اندیشهٔ اعطای قدرت به‌یك فرد ، یك رئیس که بعدها مبدل به‌شاه شد ، تا مدتی‌بعد در نجد ایران تحقق نیافت . اوضاع ایران به‌توسعهٔ مراکزی کــه دور از یکدیگر بودند ، و درنتیجه ازمشاجراتی کــه منتج به‌جنگ می‌شد مصون وبر کنار ماندند ، مساعدت می کرد .

ایران درآغازهزارهٔ سوم ق . م .

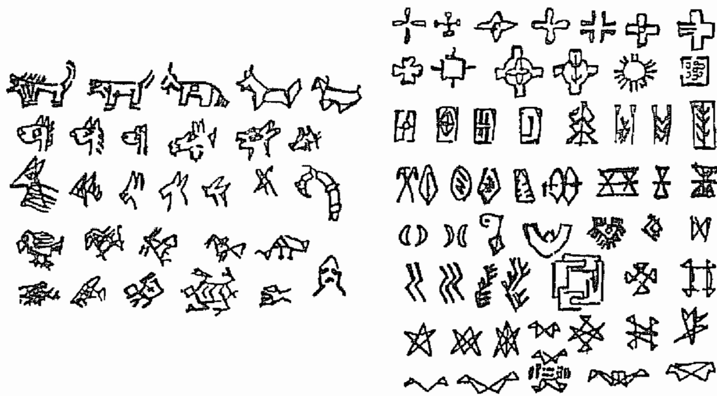
نخستین نشانه های نقض وحدت تمدن ظروف سفالین منقوش ایران ، در طی نیمهٔ دوم هزارهٔ چهارم ق . م . به‌وجودآمد . درشوش ، ظروف سفالین منقوش ناگهان متوقف گردید ، وجای آنرا ظروف قرمزیك رنگ دارای دسته ونوك لوله‌یی گرفت . این امردردشت بین‌النهرین نیزوقوع یافت ؛ دراین کشور، عهدمشهوربه‌اوروك‌چهارم[۳] امتیازی دارد ، وآن اهمیت اساسی درتوسعهٔ تمدن بین‌النهرین داشته‌است . اختراع

→«معنی ختوکدس» (درءمتون پهلوی» II ص ۴۳۰ ــ ۳۸۹) ؛ کریستنسن «ایران درزمان ساسانیان» ۱۹۴۴ ص۳۲۳؛ ترجمهٔ کتاب اخیر، چاپ دوم، کتابفروشی ابن‌سینا ،ص۳۴۷؛ مجلهٔ مهر۳:۱(ترجمهٔاردویرافنامه) به‌قلم یاسمی ؛ همان مجله ۳:۴ (اعتراض برمقالهٔ مذکور یاسمی) (م .)

۱۱ ــ میتوان دراین نکته تردیدکرد ؛ یکی ازسرودهای کهن «ریگ‌ودا» دربارهٔ جمشید Yamaوخواهرش yami که بشر نخستین‌اند ، اشاره به چنین رسمی دارد (سرود دهم ازدفتر دهم) ، واین نکته منافی اقتباس رسم مذکور ازبومیان ایرانست (دکتر یارشاطر ، معرفی کتاب حاضر ، مجلهٔ سخن ۶ : ۸ ص ۷۵۵ ؛ ایضاً مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۳ : ۱ ص ۷۷) (م .)

۱- Lycie ۲- Guti ۳- Uruk IV

خط دراواخرعهد مذکورصورت گرفته‌است . اندکی‌بعد ، درطی آخرین‌قرنهای پیش از ۳۰۰۰ ق . م . تمدنی در شوش پدیدآمد ، که هرچند تحت نفوذ قوی بین‌النهرین قرارگرفت، خط مخصوص‌خودرا ــ که به‌نام «عیلامی‌مقدم»[۱] خوانده میشود (ش۱۶)ــ ایجادکرد ، ومعاصرعهد جمدت نصر[۲] دردشت مجاور(بین‌النهرین) بود .



ش ۱۶ ــ خط عیلامی مقدم

شوش تنها ناحیهٔ جنوب ایران نبود کــه تحت نفوذ غربی قرارگرفته بود : حفریات اخیردرشمال شرقی خلیج فارس‌نشان داده‌است که سراسر ساحل شمالی آن منطقه نفوذ جدیدرا پذیرفته بود . در طی هزارهٔ پس ازاین عهد ، ایران جنوبی به‌مبارزه‌ای دایمی ، ضدنفوذ قوی ومداوم فرهنگ بین‌النهرین ، مبادرت داشته‌است . مراکزواقع درقسمت مغرب نجد ایران به‌نظر نمی‌رسد کــه تحت فشارخارجی قرار گرفته باشند . سنت ظروف سفالین منقوش دوام یافت وکوزه گرگیان[۳]، که نسبت به‌سبکهای قدیم وفادارمانده بود ، به‌جستجوی‌نمونه‌های جدیدبرای اشکال‌وتزیینات

۱- Proto - élamite ۲- Jemdet Nasr ۳- Giyan

ظروف خود ادامه داد. درشمال‌شرقی چیزی معادل آنها مشهود نگردیده و درحصار ـ نزدیك دامغان ـ تغییرسبك بطیء وخشنی‌وجود داشته که مدت چند قرن دوام یافته است. درهراستقرار و اسکانی پس از اسکان قبلی، تعداد ظروف گلی کاسته می‌شد، و جای آنهارا ظروف سیاه یاخاکستری که به‌سیاه میزد می‌گرفت. این‌ظروف دررنگ وشکل‌کاملاً درنجد ایران غریب می‌نماید (تص۵). بـا مداقه دراین اشکال، به‌نظر می‌رسد که درآنجا نفوذی تدریجی‌ازطرف بیگانگانی که درمیان سکنهٔ بومی‌استقرار یافته بودند، اعمال‌می‌شد.

ما چیزی در باب منشأ و اساس این فرهنگ جدید نمی‌دانیم، وحتی اکنون نمی‌توانیم بگوییم کدام ملت آنرا بـا خود آورده‌است. به‌نظرمی‌رسد کـه فرهنگ مذکور ازنواحی مجاور جیحون و سیحون، ازدشتهای ترکستان روس، یا شاید از نواحی‌دورتر، قلب‌آسیای مرکزی، آمده باشد. این‌فرهنگ درشمال‌شرقی نجدایران گسترده شد، اما بعداً درشمال اهمیتی‌روز افزون یافت وآنگاه طول کرانهٔ دریا[1] را پیموده درکاپادوکیه رسوخ یافت. درناحیهٔ اخیرظروف خاکستری که بخش سفلای آنها مقعراست ـ وآن ظاهراً یکی از خصایص نردیك[2] است ـ در «کول‌تپه» یافته شده. فرهنگ مورد بحث که شبیه به‌فرهنگ بین‌النهرین‌قدیم‌است، نسبت به‌ظروف اوله‌دار علاقه نشان می‌دهد.

قسمت مرکزی نجد ایران از نفوذ خارجی‌مصون نماند. درسیلك، خانه‌های متعلق به‌پایان عهدسوم متروك شد، وطبقهٔ ضخیمی‌ازخاکستر که روی‌آنهاراپوشانده، نشان می‌دهد که این خانه‌ها طعمهٔ آتش‌شده‌است. مردم خرابه‌های آنهارا برای شالدهٔ مساکن جدید خود به‌کاربردند. دراین زمان ظروف منقوش‌ازبین رفته وجای آنهارا ظروف قرمز و خاکستری یکدست گرفته‌است. شکلهای ظروف مزبور عیناً شبیه

۱ ـ دریای خزر (ت. ا.)
۲ ـ Nordique

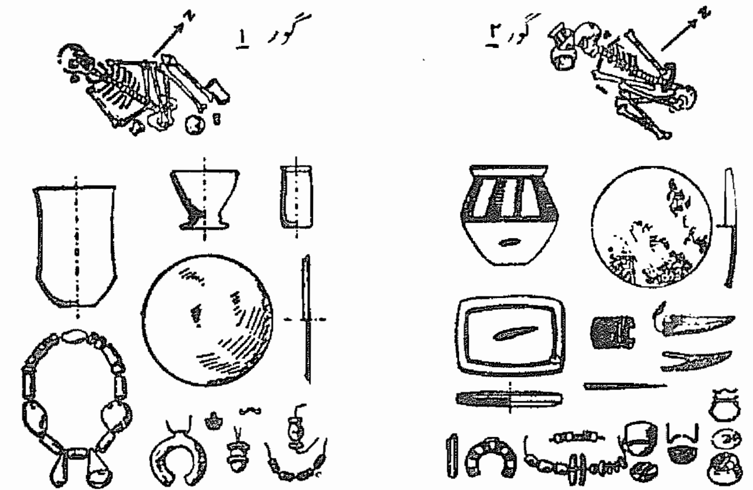
ظرفهایی‌است که درشوش، درآخرهزارهٔ چهارم شناخته شده‌است. مهرکلوخی‌جای خودرا به‌مهراستوانه‌یی‌داد، وآن نشانهٔ قطعی‌ورود خط درالواح خاك رسی‌می‌باشد. الواحی که به‌خط عیلامی‌مقدم[1] تحریرشده، همراه مواد مذکور درحفریات پیدا شده است. به‌نظرمی‌رسد که نفوذبطیء وصلح جویانهٔ مردمی که ظروف سفالین سیاه به‌کار می‌بردند درشمال‌شرقی نجدایران، باظهورتمدنی که خط عیلامی‌مقدم‌را همراه‌آورده وحاکی ازهمهٔ علایم غلبهٔ خشونت‌آمیزاست، اختلاف بسیار داشته‌است. درسیلك، قوم اخیرتمدنی وارد کرد که بدون‌شك عالی‌تر، غنی‌تر و بسیار مترقی‌تر بود، واین نتیجهٔ آمیزش فرهنگ بومی با فرهنگ بین‌النهرینی است که در شوش در طی‌قرنهای پیشین صورت گرفته بود. وجود مختصات آثار شوش در سیلك و وحدت تام فرهنگ سیلك با تمدنی کـه در شوش شناخته شده، نشان می‌دهد که تمدن مذکور جبراً به‌سیلك تحمیل‌شده‌است.

خانه‌ها با دقت بیشتر ساخته شد، ولی‌درها به‌طرز عجیبی پست و کوتاه بود. در مدخل، اجـاقی‌قرارداشت دارای دوقسمت که یکی‌برای طبخ غذا ودیگری، از قرارمعلوم، مختص پختن‌نان بوده‌است. دریك طرف‌خمرهٔ کوچکی برای‌آب‌درزمین قرار داده بودند. در این خانه، اثاثه ولوازم مختصری از گل کوفته مشاهده می‌شود که هرچند بدوی و مقدماتی‌است، معهذا احتیاج به‌طاقچه‌ها یا چینده‌هـای کوچك سنگی‌را برای نگاهداری اشیاء وآذوقه‌های مختلف می‌رساند. مرده‌را دولا درعمق ۲۵ سانتیمتری[2] کف‌اطاق دفن می‌کردند. لوازم مختلف میت نیز همراه او بود، و غنی‌تر ازمقابر کم اهمیت متعلق به‌عهد پیشین درسیلك به‌نظرمی‌آید (ش۱۷).

باظروف سفالی جدید، بطریهای کوچك‌مرمرین که محتملاً به‌منظورریختن عطریات ساخته می‌شد، دوریهای کوچك سنگی کـه با دقت آنهارا می‌تراشیدند،

۱ ـ Proto — élamite
۲ ـ درحدود یك پا (ت. ا.)

لوازم آرایش مانند آیینه‌های مسین که تقریباً به‌شکل صفحه‌ای محدب بود ، پدید آمد . مرده‌را با جواهر بیشتر می‌آراستند مانند زینت آلات سیمین که به گردن می‌آویختندو آنرا به‌وسیلهٔ قیرمرصع به‌لاجورد می‌ساختند ، صدف وطلا ، زیورهای دیگر که مفضض‌بود ، گوشواره‌هایی که ازطلا یا لاجورد ساخته می‌شد ، دستبندهای



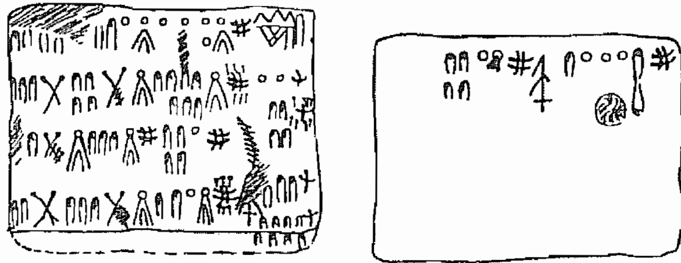
ش ۱۷ ــ سیلك : قبرهای متعلق به عهد خط عیلامی مقدم

سیمین و گردن‌بندهای طویل با مهره‌های طلا ، نقره ، لاجورد ، عقیق و سنگ سفید (ش۱۷) . تنوع موادی که به‌کارمی‌بردند ، وظرافت‌کار، می‌رساند که‌این‌جواهرسازی ـ که درشوش وحتی‌شاید دربین‌النهرین معمول بوده ـ پیش‌آهنگ جواهریست که در مقابرسلطنتی اور[1] پیدا شده وآنهمه مورد اعجاب جهانیان گردیده‌است .

اهمیت تمدنی که درشوش‌شناخته شده ، وتاقلب نجد ایران نفوذ یافته ، بالاتر از همه به‌جهت استعمال خطاست . الواح مکشوف (ش۱۸) تاکنون خوانده نشده ،

۱- Ur

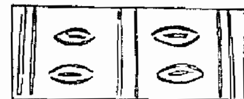
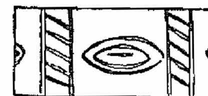
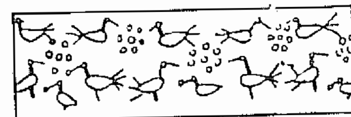
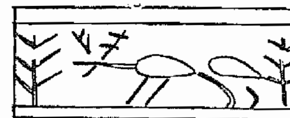
اما خط نیمه تصویری آنها معرف پیشرفتی‌است در نخستین خط تمام تصویری. دانشمندان اعداد وجمع آنهارا توانسته‌اند تشخیص دهند ، واین خود موجب شده که آنهارا اسناد شغلی‌ازقبیل‌صورت حساب یاقبض‌رسید محسوب دارند . این‌امر ازآنجا تأییدمی‌شود که دربعضی‌ازاین الواح که ما درسیلك کشف کرده‌ایم ، طنابی‌عبور داده بودند که به‌وسیلهٔ آن می‌توانستند آنهارا به‌کالا متصل کنند . با نوشتن ، استعمال مهرهای استوانه‌یی معمول گردید وطبع آن روی خاك رس‌نرم لوحه ، معرف امضای



ش ۱۸ ــ سیلك : لوحهٔ عیلامی مقدم

مالك بود . علایم این نوع حکاکی‌به‌نظرمی‌رسد که با فن‌ساختن ظروف منقوشی که درعهد پیشین درنجد ایران رواج داشته ، مرتبط باشد . سیلك تنها نقطه‌ایست درنجد که پیش ازعهد هخامنشی ، مدارك کتبی به‌دست داده‌است (ش ۱۹) . بدین وجه استعمال‌خط درایران ثابت شده ، هرچند که آن در دشتهای جنوبی‌اختراع گردیده وبا تمدن بین‌النهرین کاملاً وابسته است . خط براثرتوسعهٔ تمدن و فرهنگ عیلامی ، متعاقب فتوحات سیاسی وارد نجد ایران گردید ، ومحققاً هدف اقتصادی نیز از آن منظوربوده‌است . تازمانی که تمدن عیلامی‌درمرکزایران باقی‌بود ، خط دوام یافت ، اما ترك این‌دارالتجاره به‌نظرمی‌رسد که موجب ازبین رفتن‌خط درمدت چندین‌قرن درایران شده باشد .

ما ملاحظه کرده‌ایم که مراکز مختلف ایران در آغاز هزارهٔ سوم ق . م . تابع تأثیراتی بود که از نواحی مختلف خارج نجد وارد می‌شد . این نفوذها که به‌طور عدم تساوی اعمال می‌گردید ، و گاهی از جنوب غربی و زمانی از شمال شرقی می‌آمد ، موجب تغییراتی در تمدن اقدم ایران شد ، وتا حدی سبب آشفتگی یا به‌عبارت دیگر تعدیل




ش ۱۹ ــ سیلك : مهرهای استوانه‌یی متعلق به عهد لوحه‌های عیلامی مقدم

وضع هزارسالهٔ آن گردید . درهرحال ایران آنهارا هضم کرد ودرعین‌حال به‌توسعه و انبساط تمدن خاص‌خود درخارج ادامه داد ، چنانکه در عهدی که ایران ازدیگران اقتباس می کرده ، همچنان به‌دیگران عاریت می‌داده‌است . در اینجا فقط یك مثال می‌آوریم : تمدنی که درنیمهٔ دوم هزارهٔ چهارم ق . م . در بین‌النهرین شمالی ــ آشور

آینده ــ ظهور کرد ، سبك کوزه‌سازی فاخررا پذیرفت و توسعه داد . شکل کاسه‌یی وتزیینات منقوش آن ، می‌رساند که ظاهراً ازمراکز ایران ــ که بهترین آنها درسیلك وحصارشناخته شده ــ مأخوذاست .

ایران ، چنانکه دیده‌ایم ، شاهراهی بود برای نهضت ملل وانتقال افکار . از عهد ماقبل‌تاریخی به‌بعد ، ودر مدتی‌بیش از هزارسال ، وی این وضع مهم را به‌منزلهٔ واسطه ومیانجی‌میان شرق و غرب حفظ کرد . در عوض آنچه او دریافت می‌داشت ، هرگزاز تأدیه باز نایستاد ؛ عمل او عبارت بود ازدریافت داشتن ، توسعه بخشیدن و سپس‌انتقال دادن .

ایران در هزارهٔ سوم ق . م .

درآغاز هزارهٔ سوم ق . م . دشت غنی‌بین‌النهرین وارد عهدتاریخی‌شد ، وبراثر متونی که ساکنان دشت واقع بین‌دوشط دربارهٔ تاریخ مملکت خود باقی گذاشته‌اند ، نخستین اشعهٔ نور ، درظلمتی که تاریخ ایران‌را تا حدود ۲۰۰۰ سال بعدهم پوشانده ، نفوذ کرده‌است . در هرحال عیلام‌را ــ که بزودی وارد عهد تاریخی می‌شود ــ باید مستثنی دانست . اما در بارهٔ نواحی شمالی دشت شوش ، اطلاعات کمی که ما داریم غالباً منحصراً از منابع بابلی‌است . بعلاوه ، محوطه‌ای که در خصوص آنها متون مذکوربحث میکنند ، در داخل ایران چندان پیش‌نمیرود ، زیراآنها فقط‌ازنواحی سرحدیی گفتگومی کنند که توسط ملل ساکن تپه‌ها مسکون بود ، و مردم شومر وقوم سامی‌نژاد دشت بین‌النهرین دایماً با ایشان درتماس بودند . این اقوام ازجنوب به‌شمال عبارت بودند از : عیلامیان ، کاسیان[1] ، لولوبی[2] ، وگوتی[3] (ش۲۰) . همهٔ اینها بیك دستهٔ نژادی متعلقند . زبان‌آنان به‌هم وابسته است ، و فشارمستمردشت بین‌النهرین ، که بیشتربصورت پادشاهیهای متمدن درآمده بود ، همهٔ آنانرا مجبور

۱ـ Kassites ۲ـ Lullubi ۳ـ Guti

کرد که در یك زمان متحد شوند ، هرچند که این اتحاد موقت بود . نزاع عظیم بدویان ونیمه بدویان باسکنهٔ خانه‌نشین ادامه یافت . در نظریك منشی بابلی که در این‌عهد میزیست ، عالم تمدن به‌دامنه‌های زاگرس[1] خاتمه می‌یافت[2] . حال‌چنین بود تا زمان ورود ایرانیان ، یعنی‌دوهزاروپانصد سال بعد ، و تأسیس نخستین شاهنشاهی هخامنشیان، که جهان مزبورازسرحدهای مذکوربه‌عقب کشیده وبه‌دورترین نقاط ، درآسیای مرکزی ، برده شد و ثغورآن به‌شمال سیحون رسید . هرزمان که کشور بابل تحت سلطنت سلسله‌ای جدید وقوی‌بود ، فشاردشت بین‌النهرین برسکنهٔ جبال شدید میشد . انحطاط بابل ازسوی دیگر بمنزلهٔ شیپورجمعی‌بود برای‌اقوام‌ساکن تپه‌ها ، که‌آنها را به‌پایین فراخواند، تا دشت غنی‌مذکوررا غارت کنند وحتی گاهی آن‌را در مدتی کمابیش طویل ، اشغال نمایند .

غالباً باید عیلام را ازاین توصیف‌کلی مستثنی کرد . عیلامیان ـ از جبالی که دشت سوزیانا (شوش) را از شمال ومشرق احاطه کرده ـ فرودآمده‌بودند و در ربع اول هزارهٔ سوم ق . م . سلسله‌ای تشکیل داده‌بودند که برناحیهٔ وسیعی از دشتها و جبال ـ شامل‌بخشی‌مهم ازسواحل خلیج فارس‌وبوشهر ـ حکومت میکرد . کتیبه‌ای که متعلق به‌یکی‌از پادشاهان‌است در این حدود کشف شده[3] ، که به‌زبان شومری نوشته‌شده ، زیرا دراین زمان هرچند عیلامیان دارای خط مخصوص به‌خود بودند ، خط همسایگان خویش‌را نیزقبول کرده‌بودند وحتی‌زبان آنانراهم به‌کارمیبردند . با تشکیل سلسلهٔ سامی‌سارگن[4] در اگاده[5] ، عیلام برای‌حفظ آزادی و استقلال‌خود وارد محاربه‌ای شدید شد . قوای طرفین غیرمتساوی بود ، ودوبارفاتح بزرگ غلبه کرد ؛ وحتی‌شاید شوش‌راهم ضمیمهٔ قلمرو خود کرده‌باشد . یکی‌ازپسران‌او، مانیشتوسو[6] ،

۱ – Zagros ۲ – قس . « لیس وراء عبادان قریة » (رك . امثال و حکم دهخدا) (م.)
۳ – CAMERON «History of Early Iran» p. 26 (ت . ا .) ۴ – Sargon ۵ – Agabé
۶ – Manishtusu

به‌نظرمیرسد که درسفرهای جنگی‌خود ضد ایران موفقتربوده‌است . سپاهیان او از خلیج‌فارس‌عبور کردند تاجاده‌هایی‌را که ازآنهامواد‌ساختمانی‌وفلزات‌از کوهستانهای ایران‌آورده‌میشد ، تحت مراقبت بگیرند . درزمان نرم سین[1] ، اغتشاش و عصیانی‌از عیلام تا زاب ایجاد شد ، اما به‌سختی‌سر کوب گردید(تص۷) شوش توسط عاملی که ازطرف نرم‌سین‌تعیین‌میشد اداره میگردید ، واوساختمانهای مهمی‌رادرشهرمذکور بنانهاد . زبان عیلامی مغلوب زبان اکدی گردید ، و حتی‌اسماء خاص بیشتر سامی بودند تا عیلامی. روش تجانس‌وتقلید مذکور، موجب تهدید فرهنگ محلی ـ که فقط براثر پناهگاه وی درجبال صعب‌العبور باقی‌مانده بود ـ گردید . در هرحال روش ماهرانهٔ فرمانبرداری ازطرف ملت تابع ، به‌تدریج موجب شد که آنان وضع خودرا جبران کنند . یکی ازایشان به‌نام پوزور ـ اینشوشی‌ناك[2] که عمران کنندهٔ بزرگی بود ، شوش‌را باغنیمت‌هایی که ازنواحی‌مغلوب‌آورده بودند، غنی کرد ومعابد وابنیه بنانمود . پادشاهان کوچك ازسرزمینهای مجاوربرای ادای احترام نزداومی‌آمدند . پس‌ازمرگ نرم سین ، پوزور ـ اینشوشی‌ناك استقلال‌خودرا اعلام کرد ، وبه‌فرماندهی سپاه خویش‌به‌بابل هجوم برد وحتی به‌اکد رسید . اورا به‌اشکال عقب راندند ، وا کد استقلال خودرا حفظ کرد ، اما بسیار ضعیفتر گردید . استقلال عیلام از نظر ملل کوهستانی مجاور مکتوم نماند ، و لولوبی[3] و گوتی[4] ، بر اثر پیشرفت پوزور ـ اینشوشی‌ناك ، تشویق شده یکی پس‌ازدیگری از دره‌های مرتفع فرودآمده به‌سوی بابل‌حمله بردند .

لولوبی‌ناحیه‌ای‌را که در سراسرجادهٔ قدیم قراردارد ـ واکنون هم ازبغداد و کرمانشاه به‌همدان وتهران می‌رود ـ اشغال کردند . یکی‌ازچندمدخل‌طبیعی‌به‌سوی نجد ایران مورد استفادهٔ جادهٔ مزبوراست ، وآن ازچند هزارسال پیش وجود داشته

۱ – Naram–Sin ۲ – Puzur–Inshushinak ۳ – Lullubi ۴ – Guti

شکل ۲۰ ـ نقشه باستانشناسی آسیای غربی

است . سارگن اکاده‌یی[1] سابقاً این اقوام کوهستانی‌را مغلوب کرده بود ، اما سخت‌ترین ضربه‌را نرم‌سین وارد آورد . پس‌از اغتشاشی که یاد شد ، حاکم‌سامی‌نژاد ، درطی‌محاربهٔ عظیمی‌اتحاد لولوبی ـ گوتی‌را درهم شکست . وی این واقعه‌را درستونی که درصخره‌های‌ناحیهٔ شهر زورحجاری‌شده ، یادآوری می کند . درهرحال ، دراین زمان مانند سابق ، تماس بین اقوام کوهستانی وسکنهٔ دشت ، تنها از راه جنگ نبوده است : مردم کوهستانی برائروضع جغرافیایی‌ناحیهٔ خود ، راه به‌سوی مغرب ایران‌را در دست داشتند ، و بنا براین حرکت‌کاروانها و تجارت‌را تحت نظارت خود درآورده بودند . هرچندآنان بـا بـابل دشمن بودند ، معهذا در عین حـال‌بدان کشور امتعه می‌فرستادند ، ودرطی‌معاملات صلح‌آمیزخود، ناگزیر‌تحت‌نفوذ همسایگان متمدن‌تر قرارمی گرفتند . این امر به‌توسط دونقش برجسته تأییدمی‌شود . این‌نقوش به‌دستور دوتن از پادشاهان آنان برصخره های ناحیهٔ سرپل زهاب حك شده و لااقل یکی از آنها احتمال می‌رود که از کتیبهٔ نرم‌سین الهام یافته باشد (ش ٢١) . در اینجا تصویر رئیس‌محلی‌دیده می‌شود درحالی که کمانی در دست دارد ودرزیرپا دشمنان مغلوب‌را ـ که تقاضای‌عفودارند ـ پایمال میکند . کتیبه که بیشترزیان‌دیده اسم اورا تارلونی[2] ذکرمیکند.

نقش برجستهٔ دیگری کـه اهمیت آن بیشتراست ، در دو نسخه ، در بالای صخرهٔ مدخل دهکدهٔ جدید « سرپل » حجاری شده‌است . این نقوش شاه انوبانی‌نی[3] پادشاه لولوبی‌را نشان می‌دهد با ریشی‌طویل ومربع ، کلاهی مدور ، جامه‌ای کوتاه ، مسلح به کمانی وقسمی تبربدوی . اوپای خودرا بر دشمنی که بر زمین افتاده نهاده است . در برابر او ربة‌النوع نی‌نی[4] ایستاده، با کلاهی بلند وجامه‌ای پشمین و پرزدار و شرابه دار که تا پای وی می‌رسد . اویك دست‌را به‌سوی شاه دراز کرده ، ودر دست

١ـ Sargon d'Agadé ٢ـ Tar–Lunni ٣ـ Annubanini ٤ـ Ninni

دیگر انتهای طنابی‌را گرفته که در نسخهٔ فوقانی دو اسیر را ــ ودرنسخهٔ تحتانی‌شش اسیررا ــ به‌هم بسته وهمهٔ آنان برهنه‌اند و دستهایشان از عقب بسته شده . کتیبه‌ای



ش ۲۱ ــ ستل هورین شیخ خان

به‌زبان اکدی ازارباب انواع متعدد ــ که غالب آنها اکدی هستند ــ ضد دشمنان یاری می‌جوید (ش۲۲) .

نظربه‌ندرت ابنیهٔ متعلق به‌این عهد درخود ایران ، وفقدان تام متون در این قسمت ، این دوبنا ازنظر آگاهی‌ما به‌سطح فرهنگ محلی ، دارای اهمیت بسیارند .



ش ۲۲ ــ نقش برجستهٔ آنوبانی‌نی ، پادشاه لولوبیان

همهٔ قراین دال بر آنست که سکنهٔ این ناحیه خطی‌مخصوص به‌خود برای تعبیرزبان خویش‌نداشته‌اند . درهرحال ، به‌نظر می‌رسد که در این زمان ، آنان کمابیش تحت نفوذ تمدن بابلی‌بودند ، ودرنتیجه براثرتماس با همسایگان غربی‌خط وزبان اکدی را آموختند و مورد استفاده قرار دادند . نیز می‌توانیم بگوییم کــه در همان حــال

هنرمندان محدود ایشان درآثارمهمترخویش، به‌شدت تحت تأثیر هنر بین‌النهرین قرار گرفته‌اند. دراینجا هم مانند عیلام، تمدن دشت یا با صلح و یا به‌زور سپاهیان نفوذ کرد. باوجود این، وظیفه‌ای که دونقش‌برجستهٔ مذکورازجنبهٔ «ایرانیت» ایفا می‌کنند، عظیم و پایداراست. فکرایجاد نظایر آنها رواج یافت، و درطی تاریخ متمادی ایران، نسلهای پادشاهان ازاین‌نقوش بدوی ــ کــه حاکی از اعمال نظامی هستندودربالای کوه، درمنظرومرآی‌کاروانها حکاکی‌شده‌اند ــ ملهم گردیده، نظایر آنهارا درهمهٔ اقطارنجد ایران به‌وجودآورده‌اند.

در حدود نیمهٔ همان هزاره، بابل براثر هجوم کوتی کــه از کوههای خود در مشرق زاب صغیر، در درهٔ دیالهٔ علیا فرودآمده بودند ــ پایمال گردید. آنان مدت چند قرن تهدیدی مداوم برای سکنهٔ دشت بودند. تحقیقــاتی کــه در بالك[1] ــ کــه شاخه‌ای ازفرات‌است ــ به‌عمل‌آمده، وجود قصری مستحکم‌را[2] که به‌وسیلهٔ سارگن اکاده‌یی[3] بناشده وجانشینان وی به‌ساختن آنها ادامه دادند، ومنظورازآن‌جلوگیری از مهاجمات کوه‌نشینان مذکوربوده، اثبات کرده‌است. عاقبت تاخت و تازهای این کوه‌نشینان مبدل به‌مهاجمه شد، ودر نتیجه سلسلهٔ آکاده‌را منقرض کردند. به‌نظر می‌رسد که عیلام هم ازدست‌آنان نجات نیافته باشد. در مدت یك قرن و ربع قرن، ایشان به‌صورت مخدومان وحشی باقی ماندند، شهرها ومزارع‌را ویران می‌کردند، شیرازهٔ پادشاهیهارا می‌گسیختند، وفقط امارتهای کوچك‌را باقی‌می‌گذاشتند.

تنها فهرست اسامی پادشاهان آنان معرف این عهد پر اضطرابست. در حدود اواخرتسلط ایشان، به‌نظرمی‌رسد که فرهنگ بابلی‌تفوق خودرا به‌دست‌آورده باشد، و از آن پس تخریبات قوم کوتی دیگر ادامه نیافت؛ به‌تدریج نهضتی برای اخراج

۱ــ Balik؛ تل‌براك Brak موضعی در درهٔ خابور Khabur (ت.ا.) ۲ ــ که درخط استحکامات واقع بین اناطولی واکد بود (ت.ا.) ۳ ــ نرم سین اگاده‌یی (ت.ا.)

آنان به‌رهبری سلسلهٔ جدید اور[1] ایجاد شد. پادشاهــان جنگجوی بابل به‌حمله پرداختند وقدرت‌آنانرا درهم شکستند. شوش وسراسردشت‌آن، یك‌بار دیگر ایالتی از ایالات بابل به‌شمار رفت. امــا این سلسله چندان دوام نیافت؛ هنوز یك قرن ازظهوروی نگذشته، آخرین پادشاه مغلوب گردید واورا به‌اسارت به‌کوهها بردند. در این زمان فاتحی‌جدید از کشور سیماش[2] ــ کــه محتملاً در جبال واقع در مغرب اصفهان بود ــ فرا رسید. سکنهٔ اراضی‌واقع درعقب زاگرس در این ایام در محاربه با حکومتهای بابلی‌داخل‌شدند. سیماش‌برشوش‌وعیلام نیزحکومت می‌کرد. عاقبت عکس‌العملی در دشت ایجاد شد، سلسلهٔ ایسین[3] برخــاست و سیماش‌را بیرون راند و عیلام‌را متصرف گردید، ولی کشوراخیرباردیگر به‌دست خارجیان افتاد.

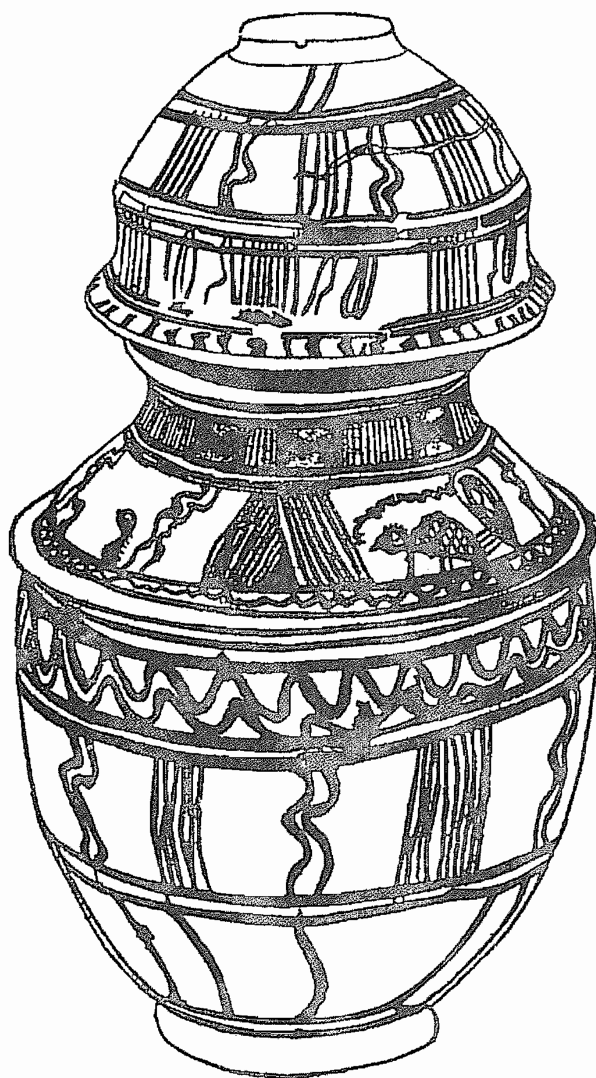
ایران در زندگی‌ملل‌آسیای غربی درطی‌سومین هزارهٔ ق. م. اهمیت یافت. پادشاهیهای بزرگ بین‌النهرین ــ که مبتنی براقتصاد مدنی بودند ــ در توسعهٔ حیات سیاسی، اجتماعی‌واقتصادی‌خود ترقی‌عظیم حاصل کردند. احتیاج‌آنان به‌مواد اولیه برای ابنیه، امورعام‌المنفعه، اسلحه واشیاء هنری افزوده گردید. بــا توسعهٔ قدرت سلطنتی، مقادیر بسیار از اشیاء مصنوع در مراکزمختلف بین‌النهرین ســاخته شد. سیاست اقتصادی سلاطین، آنان‌را وادار کرد که بیش از پیش در جستجوی بازارهــا برآیند. بدین‌وجه، می‌دانیم که از زمان قدیم، درعصرسارگن اکاده‌یی‌مستعمراتی ازبازرگانان درآسیای صغیر، مراکزحقیقی‌بازرگانی ــ که در آنجا تجار سامی‌نژاد به‌تجــارت می‌پرداختند و برای مملکت خود امتعهٔ لازم‌را تهیه می‌کردند ــ وجود داشته‌است. دولتهای جدید نیز توجه خودرا به‌سوی ایران معطوف داشتند. ایران براثرقرب وجوار ونیزثروت معدنی‌خود، مرکزی بود که توجه همهٔ کسانی‌را کــه به‌حدکافی‌نیرومند بودندوهوس‌الحاق‌نواحی‌عربی‌آنرا به‌قلمروخویش‌درسرمی‌پختند،

۱ــ Ur ۲ــ Simash ۳ــ Isin

جلب میکرد . درعین‌حال که ایران معبری (ترانزیت) برای سرب که ازارمنستان می‌آمد ولاجورد که آنرا از بدخشان حمل‌می کردند ، محسوب می‌شد، خود دارای ذخایرمعدنی‌ازجمله طلا ـ که درماد[1] استخراج می کردند ـ ومس وقلع بود . انواع مختلف سنگ ـ که برای ساختمان قصور ومعابد مناسب بود ـ به‌بابل حمل‌می‌شد ، وهمچنین چوب که برای همان منظوربه‌کارمی‌رفت . سلاطین بابل ، درسفرهای‌جنگی خود ضد ایران ، درطی‌هزارهٔ سوم ق . م . دو هدف داشتند : نخست که هدف سیاسی بود ـ مستلزم اعمال نظامی‌ضد تشکیل هر گونه دولت منظم و الحاق نواحی مجاور سرحدی بود . این نواحی‌مرکب بود از ایالاتی که به‌وسیلهٔ حکام اداره میشد . حکام مذکور فواید تمدن خودرا درمیان ملت مغلوب داخل میکردند . با تحقق نخستین هدف ، آنان هدف دوم‌را هم به‌دست آوردند ، وآن منظور اقتصادی وعبارت بود از نقل ثروتهای ایران به‌مراکز بابل ، اما علی‌رغم تزلزل‌سیاسی ، ایران از این محاربه فاتح‌بیرون‌آمد : در طی‌هزارهٔ مورد بحث کوهستانیان دوسلسلهٔ بزرگ بابل‌را منقرض کردند . سلسله‌ای که سارگن اکادیی تأسیس کرده‌بود توسط گوتی‌منقرض‌شد ، و سلسله‌ای که به‌نام سومین سلسلهٔ اور[2] خوانده می‌شود ،آخرین ضربت‌را از پادشاهان سیماش خورد .

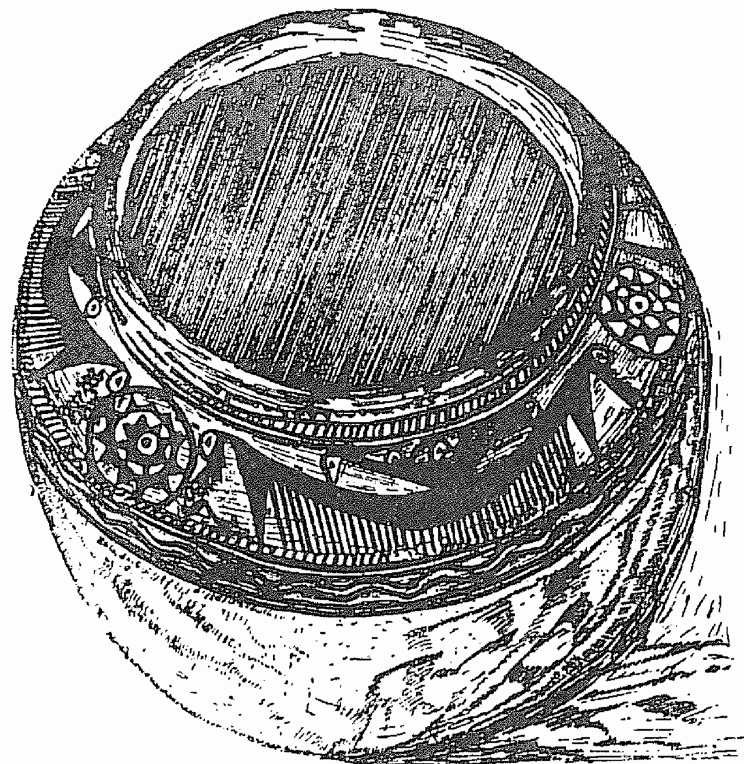
ما ازاوضاع اقتصادی نجد ایران چیزی نمی‌دانیم ، حتی‌دربارهٔ مشرق‌ناحیه‌ای که اکنون مورد مطالعه قرارمی‌دهیم ، نیزاطلاعی‌نداریم ، همچنین از وسعت قدرت یك امیرعیلامی یا پادشاه لولوبی یا گوتی‌آگاه نیستیم . در سیلك ، وقفه و شکافی در حدود۲۰۰۰ سال‌مارا از هرمنبع اطلاع محروم می‌دارد . اما درکیان زندگی‌جامعه بدون تغییرات عمیق ادامه یافت . فن کوزه گری به‌شکل ظروف سفالین منقوش که بسیارنزدیك به‌ظروفی‌است که در شوش یافته شده و معروف به‌سبك دوم[3] است ، دوام

۱ـ Médie ۲ـ Ur ۳ـ Style II



ش ۲۳ ـ شوش : ظرف سفالین ، از سبك دوم

یافت (ش۲۳) . ظروفی به‌شکل‌خمره‌های کوچك به‌دست‌آمده که قسمت تحتانی آنها برجسته‌است وفقط بخش‌علیای آنها با رنگ سیاه تزیین شده . مشخص‌ترین موضوع



ش ۲۴ ــ گیان : ظرف سفالین ، از طراز چهارم

نقاشی کاکل‌پرندگان‌است[1] که مایهٔ اصلی‌سبك معروف هنربین‌النهرین ــ یعنی‌عقاب درحال گرفتن طعمهٔ خود ــ می‌باشد (ش۲٤) .

۱ ــ درمیانهٔ سر دو پرندهٔ روبروی هم ، کاکلی شبیه شانه نقش میکردند (توضیح شفاهی مؤلف . م .)

درمقابرمکشوف دراین ناحیه ، گوهرهای مفرغی وسیمین متعدد یافته شده ، ازجملهٔ‌آنها طوقها و گردن‌بندهای مروارید با گوهرهای آویزان‌است . سنجاقهای مفرغی‌برای ثابت نگاهداشتن دامن جامه بسیارزیاد پیداشده : بعضی‌بدون‌سر وبرخی دارای قسمت علیایی‌است پهن وپیچیده ؛ یك نمونهٔ آن درمیان جواهرقبور سلطنتی اور یافته شده . درتپه حصار ، ظروف یك رنگ خـاکستری ـ سیاه جانشین ظروف منقوش گردید . درقسمت غربی نجد ایران ، شواهد فعالیت روزافزون در فلزسازی مشهوداست ، مخصوصاً درساختن اشیاء کوچکی که معمولاً از مفرغ ساخته می‌شد . فلزمذکوردرآن زمان کمیاب بود ومحتملاً ازطلا ونقره بیشترارزش داشت. ایران دراین زمان وارد عهد مفرغ می‌شود .

ایران در هزارهٔ دوم ق . م .

واقعه‌ای که درتاریخ‌آسیای غربی درطی‌هزارهٔ دوم ق . م . برجسته می‌نماید ، ظهورعناصری ازاصل هند و اروپایی[1] درمیان اقوامی ــ که ما می‌توانیم آنهارا بومی بنامیم ــ دراین قسمت ازدنیای کهن می‌باشد .

ایران ازمنطقهٔ مهاجرت بیرون نماند ، ولی‌نقشی که این تازه واردان‌درنجد ایران ایفا کردند نسبةً محدوداست . به‌نظرمیرسد که هند و اروپاییان ، زادگاه خودرا ــ که به‌اغلب احتمال دردشتهای اوراسی[2] درروسیهٔ جنوبی بود ــ براثر فشار اقوام دیگرازعقب ، ترك گفتند . درطی‌مهاجرت ،آنان‌ظاهراً به‌دودسته تقسیم‌شدند : یك‌دسته ــ که آنرا شعبهٔ غربی مینامیم ــ بحراسود را دور زدند ، و پس‌از عبور از بالکان وبسفر ، در داخل‌آسیای صغیر نفوذ کردند . این دسته با اقامت در میان ملل آسیانی‌ــ که به‌نظر میرسد سکنهٔ اصلی‌ناحیهٔ مذکور بودند ــ بزودی عنصر غالب و

۱- Indo - européen   ۲- Eurasique

مسلط را تشکیل دادند ، و اتحادیهٔ ختیان (هیتیان)[1] را بوجود آوردند[2] . بعدها شاهنشاهی آنان یکی ازفعالترین اعضای اتحادیهٔ دول غربی آن‌زمان گردید . ختیان فتوحات خودرا درآسیای صغیرتوسعه دادند ، وتا بابل‌هم به‌تاخت و تاز پرداختند و آن‌شهررا تصرف و غارت کردند . درهرحال فتحی بی‌فایده بود ، چه آنان نتوانستند پیروزی خودرا تعقیب کنند ، وبلافاصله عقب نشستند . اماقوم مذکور، پس‌ازضعف موقت ، درنیمهٔ دوم هزارهٔ مورد بحث ، مجدداً قدرت بسیار به‌دست‌آوردند ودرنتیجه عده‌ای ازدول همجواررا ازبین بردند ، ازجملهٔ آنها پادشاهی‌هوریان[3] وحکام میتانی[4] است . براثراین اقدامات درمقابل مصر ــ که درآن‌زمان دراوج توسعهٔ خود درحدود سوریه وفلسطین بود ــ قرار گرفتند .

شعبهٔ شرقی ــ که به‌نام هند و ایرانی[5] معروف است ــ درسمت مشرق بحرخزر حرکت کرد . یك‌دسته ــ که ظاهراً بیشتراز افراد جنگجو مرکب بود ــ از قفقاز عبورنمود و تا انحنای عظیم شط فرات پیش‌راند . آنان با هوریان بومی ــ که قومی ازاصل‌آسیائی‌بودند ــ ممزوج شده پادشاهی‌میتانی‌را تشکیل دادند ، وسلطنت‌خودرا نه تنها دربین‌النهرین شمالی‌توسعه دادند ، بلکه‌آشوررا محدود کردند ، و با الحاق دره‌های زاگرس‌شمالی ــ که مسکن قوم گوتی‌بود ــ به قلمرو خود ، قدرت‌خویش‌را تثبیت نمودند . بهترین دوران این‌پادشاهی‌حدود سال ۱۴۵۰ق . م . بود : مصرمتحد او گردید ، و مقتدرترین فراعنه با دختران پادشاهان میتانی ازدواج کردند . اما اغتشاشات ورقابتهای‌اعضای‌خاندان‌سلطنتی‌باعث‌تضعیف کشور گردید ، چنانکه‌دیگر نتوانست دربرابر قدرت متزاید دولت ختی (هیتی) استقلال خود را حفظ کند . در

۱ــ Hittites ۲ــ مسألهٔ اصل ختی‌ها (هیتی‌ها) درهرحال موضوعی قابل بحث است . سرلئونارد وولی SIR LEONARD WOOLLEY«A Forgotten Kingdom»p. 35 نظر دیگری داده ، وبرآنست که‌قراین‌وشواهد هنوز ناقص‌اند (ت . ا .) ۳ــ Hurrites(Hurrians ت.ا.) ۴ــ Mitanni ۵ــ Indo-Iraniens

پایان قرن چهاردهم ، سلسلهٔ سیاسی میتانی‌ازبین‌رفت ، معهذا هنوزآثاری از تمدن‌و مخصوصاً هنر نیرومندآن باقی‌مانده‌بود .

هنرمذکور هرچند مبتنی برمبادی شومری و تحت تأثیر مصر و اژه[1] بود ، معهذا خصایصی‌مختص به‌خود داشت . شاید از قراین موجود بتوان استنباط کرد که پیش‌از زمانی که پادشاهی میتانی تشکیل‌شود ، عنصرهند و اروپایی توسط هوریان به‌تحلیل‌رفته وفقط ازپی‌خودآثاری ازمذهب و نامهای خدایان خویش به‌جا گذاشته بود . بدین‌وجه ، در معاهده‌ای که بین پادشاه ختیان (هیتیان) و حاکمی از مردم میتانی‌منعقد شده ، نام میتره (مهر)[2] ، وارونه[3] ، ایندره[4] و نستیه[5] یاد شده ، که همه خدایانی‌هستند که درمیان‌خویشاوندان نزدیك‌میتانی‌شناخته‌بوده‌اند . هندواروپاییان درهمان زمان درهند مستقرشدند ، وبعضی‌از خدایان ایشان در میان‌ختیان وکاسیان نیزشناخته شده‌اند . هند وایرانیان درخصوص تربیت اسب ــ که به‌نظر میرسد خود آنان درآسیای غربی وارد کرده‌باشند ــ پیمان نامه‌هایی به‌جا گذاشته‌اند . آثار و بقایای آیین‌هند و اروپایی وجود یك‌زوج خدارا میرساند ، که عبارت‌باشدازخدای بزرگ ، رب‌النوع عناصرطبیعی، قلل‌جبال، طوفان‌وباران ، وربة‌النوع بزرگ که گاهی آفتاب و گاهی‌زمین محسوب میشده‌است .

یك شعبه از این سواران جنگجوی ، در طول چین‌خوردگیهای زاگرس مرکزی بحرکت افتادند ، و در داخل ناحیهٔ واقع در جنوب جادهٔ بزرگ کاروانی ــ ناحیه‌ای که بعدها به‌عنوان مرکزپرورش‌اسب شناخته شده ــ نفوذ کردند . آنان دراین‌ناحیه مانند اقلیتی‌فعال مستقرشدند ، ولی به‌نظرمیرسد که به‌سرعت ، توسط

۱ــ Egée ۲ــ Mithra رك. «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی» به‌قلم مترجم ، ص ۲۷ــ۲۸ ؛ «حکمت اشراق وفرهنگ ایران» ایضاً به‌قلم مترجم ، ص۱۸ــ۲۴ ؛ «برهان قاطع» به تصحیح مترجم، ذیل واژهٔ مهر (م.) ۳ــ Varuna رك. ایضاً مزدیسنا ، ص ۲۶ــ۲۷ و ص۴۱ (م.) ۴ــ Indra رك. مزدیسنا ، ص۳۴ــ۳۵ (م) ۵ــ Nasatia

تودهٔ قوم‌کاسی[1] ــ که از اصل‌آسیانی‌بودند ــ به‌تحلیل رفتند . نفوذ این شعبهٔ کوچك هند واروپایی تـا حدی به‌واقعه‌ای کـه بعدها اتفـاق افتاده شبیه‌است ، وآن هجوم کیمریان[2] و سکاییان[3] است در قرن هشتم ق . م . از این مطالعهٔ سریع میتوان اثر ظهورعنصر نژادی جدیدی را درسرزمین آسیای غربی استنتاج کرد . هرزمان کـه اختلاطی بین دو دسته نژاد مختلف مانند آسیانی و هند و اروپایی صورت گرفته ــ هرچند که قوم اخیر ضعیفتر بوده ــ نتیجهٔ آن قوه‌ای‌است کمابیش‌مداوم ، که این اقوام با تشکیلات نژادی دورگه ، در توسعهٔ امورسیاسی ، دولتی ، نظامی ، اقتصادی و فرهنگی ، در نواحیی که تاآن وقت تاریخ نداشته‌اند ، نشان میدهند . کشورهایی کـه پیشتر فقط امیرنشینهای کوچك متفرق ، شهرهای مستقل[4] و حوزه‌های مذهبی مستقل[5] بودند ، به‌صورت اتحادیه‌های مقتدر و حتی شاهنشاهی درآمدند ، و از قوهٔ محرکه‌ای که آنان‌را در صف اول‌دول‌مقتدر عصرخود قرارداد برخوردار گردیدند . چنین بود حال ختیان (هیتیان) وحکام میتانی ، و چنانکـه خواهیم دید همین امر برای‌کاسیان نیزاتفاق افتاد .

عاقبت بخش عمدهٔ قبایلی که تشکیل دهندهٔ شعبهٔ شرقی جنبش‌هند و اروپایی هستندبه‌تدریج بسمت مشرق رفتند ، ازماوراءالنهروجیحون ــ آمودریای جدید ــ عبور کردند ، وسپس‌بعدازتوقف کوتاهی‌دردشت بلخ ، ازمعابر هندوکش بالا رفتند ، وجادهٔ باستانی‌مهاجمان‌را به‌سوی هند تعقیب نمودند ، ودر طول پندیشیر[6] و رودهای کابل‌فرودآمدند .

ممکن‌است که در طی عبور از باکتریا (بلخ) ، بعضی‌قبایل‌را به‌سوی مغرب رانده باشند . آیا آنان در این زمان لایق بودند که اشغال ناحیهٔ « حصار» را به‌پایان

۱– Kassites ۲– Cimmériens ۳– Scythes ۴– Villes-Etats
۵– Temples-Etats ۶– Pandishir

رسانند ؟ اختلاف عقیدهٔ مربوط به تاریخ پایان‌آخرین استقراردراین موضع ، مسألهٔ مذکوررا همچنان درمعرض تحقیق دانشمندان گذاشته‌است ، زیرا چنانکه حفاریها نشان میدهد ، براثرحمله‌ای شدید ، این‌ناحیه منهدم شده‌است . اگرتاریخ‌آن نیمهٔ دوم هزاره باشد ، علت این‌تخریب ممکن‌است به‌جنبش‌هند و اروپایی‌مذکور درفوق نسبت داده شود . اگر آنرا تا قرنهای آخر همان هزاره پایین آوریم ، ممکن‌است که علت مزبور ، موج جدیدی ازهند واروپاییان باشد ، که دراین زمان ایرانیان‌را به‌نجد ایران‌آورد .

عیلام

در هزارهٔ دوم ، یك سلسلهٔ جدیدملی درعیلام ظهور کرد ، کـه پادشاهان آن خودرا بدین القاب می‌خواندند : « پیامبرخدا ، پدر وشاه » (برای انزان[1] وشوش) . اسناد اقتصادی این‌عهد به‌زبان اکدی نوشته شده ، اما وجودکلمات بسیاربومی‌شاهد توسعهٔ تمدن محلی‌است . این امر در دین نیز صـادقست . ربةالنوع‌شالا[2] و همسر او (اینشوشی‌ناك[3]) غالباً مورد پرستش بودند وبرخدایان آیین بابلی رجحان داشتند . درآغازهزارهٔ دوم ، عیلامیان به‌بابل هجوم بردند ، ویکی از امرای ایشان در لارسا[4] سلسله‌ای تأسیس کرد . کمی‌بعد عیلامیان‌سلسلهٔ ایسین[5] را منقرض‌ساختند ، وهمچنین برشهر اوروك وشهربابل‌مسلط‌شدند . جلوس‌حامورابی[6] سلطان عالیقدربرتخت‌سلطنت بابل ، ازتوسعهٔ عیلام جلوگیری کرد[7] . عیلامیان پس‌ازمساعی‌بیهودهٔ چند برای‌حفظ سلسلهٔ خویش‌درلارسا شکست‌یافتند ونام عیلام ازسالنامه‌ها حذف گردید ، ولی‌پس‌از یك قرن پادشاهی‌ملی به‌نام کوتیرــ ناخونته[8] مجدداً دولتی‌قوی به‌وجودآورد ، و بـار

۱– Anzan ۲– Shala ۳– Inshushinak ۴– Larsa ۵– Isin ۶– Hammurabi
۷– در ت.ا. پس ازاین جمله ، عبارت ذیل آمده‌است، ولی سی‌ویك سال طول‌کشید تاحامورابی حریف عیلامی خود، ریم سین Rim–Sin را مغلوب‌کرد .
۸– Kutir–Nahhunté

دیگرنام عیلامیان به‌میان‌آمد . اسناد متعلق به‌عهد سلطنت او به‌زبان اکدی نوشته شده ، ونشان می‌دهد که فشارمجدد جهان سامی‌درطی قرن گذشته چقدر قوی بوده است . پس از چند ده سال‌دیگر ، اطلاع ما از عیلام به‌پایان میرسد . این زمان عهد فتوحات بزرگ کاسیان‌است .

کاسیان[۱]

سابقاً گزارشهای مربوط به‌عهد سلطنت پسرحامورابی از عقب راندن حملات قشون‌کاسیان سخن رانده بود . ازآن پس ، در مدت ۱۵۰ سال ، بابل در معرض نفوذ صلح جویانهٔ این کوهستانیان بود که به‌دشت فرودمی‌آمدند تا به‌عنوان فلاح ، شغلی پیدا کنند . آنان در حدود نیمهٔ قرن هیجدهم به‌زور وارد کشور مذکور شده آنرا اشغال کردند . تسلط ایشان طویلترین فتح خارجی‌است که در بین‌النهرین شناخته شده ، و مدت ٥٧٦ سال طول کشیده ، و فقط در ۱۱۷۱ ق . م . سلطهٔ آنـان به‌پایان رسیده‌است . محوطهٔ زاگرس که مسکن‌کاسیان بود ، مربوط به‌قسمت مرکزی رشته جبال لرستان جدیداست ، اما حکومت‌آنان درطرف شمال‌ومشرق آن ایالت توسعه یافته ، و به‌قول بعضی محققان ، شامل نـاحیهٔ اطراف همدان هم می‌شده‌است . تودهٔ جمعیت که در اصل آسیانی بودند ، درآغازهزارهٔ دوم به‌توسط هند واروپاییان ــ که حکومتی اشرافی ونظامی با جمعیت اندك تشکیل داده بودند ــ مجازشدند که خود را در میان طبقهٔ حاکمه جای دهند ، هرچند زبـان خویش‌را ازدست دادند . متون بابلی‌مربوط به‌کاسیان نشان می‌دهد که در ناحیهٔ آنان ، اختلاطی‌ازآیینهای مختلف وجود داشته ، که درآن خدایانی‌ازمنشأ آسیانی‌درجنب خدایان بابلی‌وارباب انواع هند و اروپایی قرار داشته‌اند ، مثلاً شوریاشن[۲] ، سوریای هندو[۳] ، ماروتاش[٤] یا ماروت

۱- Kassites ۲- Shuriashn ۳- Surya hindou ٤- Maruttash

هندی[۱] ، و بوریاش[۲] که بورآس یونانی[۳] باشد . به‌نظرمی‌رسد که اسب نشانه‌ای الهی در نظر کاسیان بوده ، و محتملاً توسط طبقهٔ حـاکمه درآن نـاحیه داخل شده ، چنانکه در دولت میتانی نیزهمین امرتحقق یافته‌است . خدای بومی ، کاشو[٤] ، بدون شك موجب تسمیهٔ نام قوم مذکورــ آنچنانکه درمیان قبایل آسیانی‌شناخته شده ــ گردیده‌است .

قدیمترین‌مراجعی که درآنها ذکرکاسیان به‌عمل‌آمده ، متون مربوط به‌قرن بیست و چهـارم ق . م . است کـه متعلق به‌عهد پوزور ــ اینشوشیناك[٥] است . به‌نظر می‌رسد که‌آنان درطی‌هزارهٔ سوم ق . م . نسبةً بی‌اهمیت بودند ؛آشوریان‌آنانرابه‌نام کاسی[٦] می‌شناختند . این اسم به‌شکل کوسایوئی[۷] توسط استرابون[۸] یاد شده ، و او جای‌کاسیان‌را در ناحیهٔ شرقیتر ، در دربندهای خزر[۹] ، بالای تهران یادمی کند. تصور می کنند نام شهرقزوین ، وهمچنین دریای خزر ، ممکن‌است حاکی‌ازخاطرهٔ این‌قوم باشد .کلمهٔ یونانی‌کاسیتیرس[۱۰] (به‌معنی‌قلع) به‌معنی‌فلزی‌است « که ازناحیهٔ کاسیان می‌آید» . نام‌همدان پیش ازعهد مادها اکسایا[۱۱] بود که درآشوری‌کارـ‌کاسی[۱۲] به‌معنی « شهرکاسیان » است . در هرحال ممکن‌است که اصطلاح کاس ـ سی[۱۳] یاکاس ـ پی[۱٤] مفهوم نژادی وسیعتری از تسمیهٔ قوم واحد ، درمیان اقوام بسیارزاگرس‌داشته‌باشد ، وبلکه شامل‌همهٔ اقوام‌آسیانی که ایران‌را اشغال کردند ، می‌شده‌است . نام‌کاسیان ــ چنانکه بعدها توسط استرابون یاد شده ــ به‌منزلهٔ میراثی‌است ازسکنهٔ بسیارقدیم ، و با وجود آنکه بومیان ناحیه مدتها پیش از بین رفته بودند ، این اسم به‌مهاجمان جدید اطلاق گردید .

۱- Marut indien ۲- Buriash ۳- Boréas ٤- Kashshu ٥- Puzur- Inshushinak

٦- Kassi ۷- Cosséens (Kossaioi .ت .ا) ۸- Strabon

۹- Portes Caspiennes ۱۰- Kassitiros ۱۱- Akessaïa ۱۲- Kar–Kassi

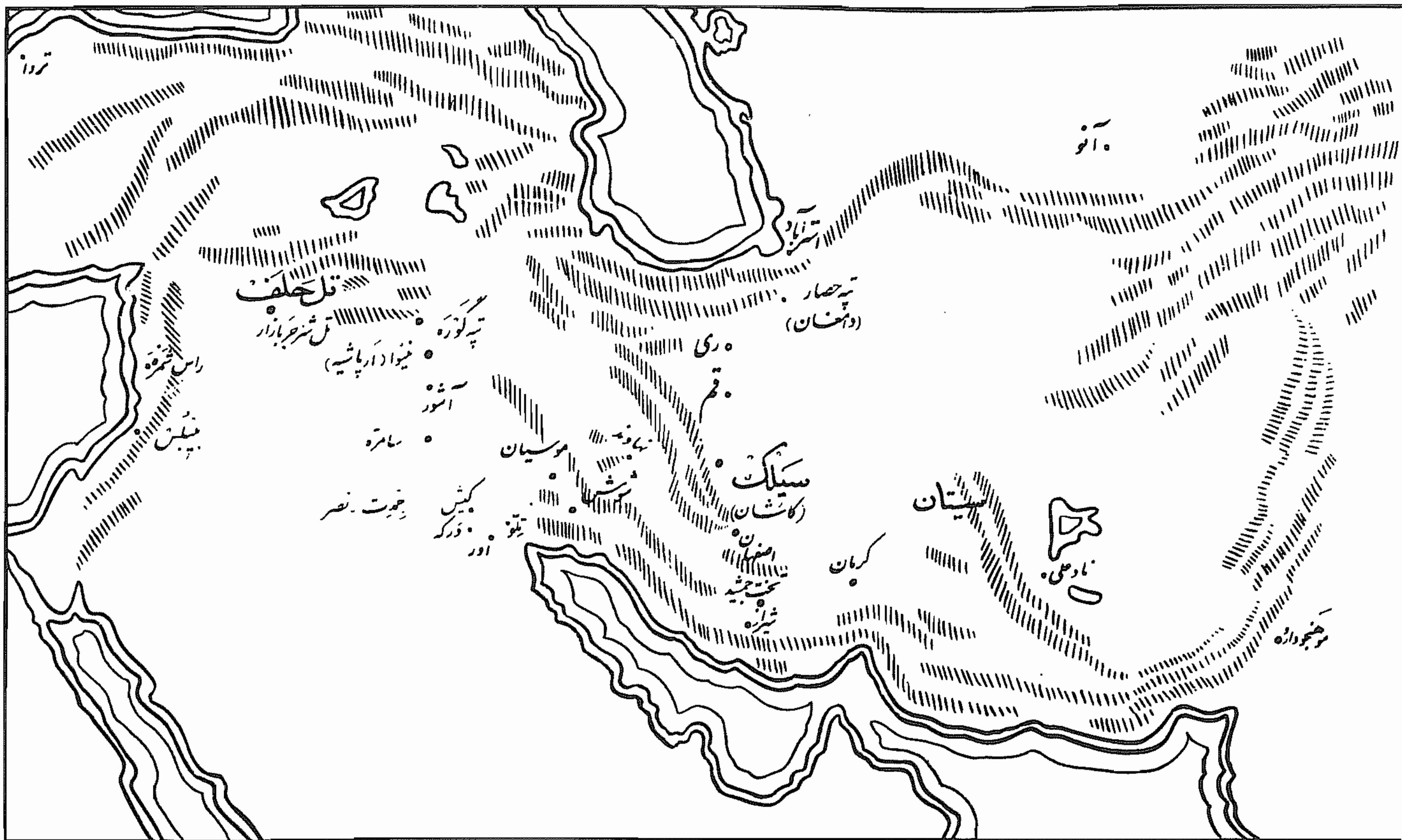
۱۳- Kas-si ۱٤- Kas-pi

خاطرهٔ مهاجمهٔ کاسیان تأثیری عمیق ومتمادی در ذهن بابلیان باقی گذاشت . آنان این خاطره رابانیرو وقدرتی خارق العاده ــ که کمتر درمهاجمان بیگانه دیده شده بود ــ توأم کردند. لابد این امر علل واسبابی داشته که منجر بطول دوران تسلط کاسیان شده است . درهرحال تعداد نسبةً اندك متون واسناد عهد کاسی تعجب آوراست و موجب این فرض شده که دراین دوره رکودی طولانی وجود داشته است . به نظر می رسد که کاسیان مسئول سکونت ممتدی که در اطراف بابل و عیلام حکمفرماست می باشند ، ولی ما ازمنابع دیگر می دانیم که کاسیان با مصردرعهد « امارنا »[1] در تماس بودند . در این عهد تجدید قوایی درآشور مشاهده میشود ، چه اوتوانست سرحدخودرا بوسیلهٔ معاهده ای درناحیهٔ حلوان تأمین کند[2] .

انقراض کاسیان به توسط قوای بابلی صورت نگرفت ، بلکه عیلام نخستین دولتی بود که درهنگامی که کاسیان هنوز به شدت بابل را تحت اشغال داشتند ، نیرو گرفت و آخرین ضربت خودرا وارد آورد .

در حدود هزارهٔ سوم ق . م . سلسله ای جدید درعیلام مستقرشد . حکمرانانی عالیقدر ، مانند شوتروك ــ ناخونته[3] ، کوتیر ــ ناخونته[4] و شیلهاك ــ اینشوشیناك[5] ، « عهد طلایی » عیلام را بوجود آوردند . یکی از اسلاف این پادشاهان به نام اونتاش ــ هوبان[6] (یا اونتاش ــ گال[7]) که بزرگترین بانی این شاهنشاهی ــ که مجدداً نیرو گرفته بود ــ به شمار می رود ، کشور را باشهرهای جدید بیاراست وشهرهای کهن را تعمیر کرد . اگر ازروی مجسمهٔ زوجهٔ اونتاش هوبان ، یعنی ملکه ناپیر ــ اسو[8] (تص۶) داوری کنیم ، بایدبگوییم که هنرها ، ودر رأس آنها فلزکاری ، به درجه ای بسیار عالی از کمال رسیده بود . بابل با سلسلهٔ منحط کاسی دیگر رقیبی خطرناك به شمار نمی رفت .

۱- Amarna ۲ ــ در ت. ا. افزوده شده : پس از سفر جنگی که « ادد نیراری اول » Adad Nirari I به عمل آورد ۳- Shutruk-Nahhunté ۴ - Kutir-Nahhunté ۵- Shilhak-Inshushinak ۶- Untash-Huban ۷- Untash-Gal ۸- Napir-asu



شکل ۱۵ - نقشهٔ ایران قبل از تاریخ

تهدید بیشتر ازجانب آشوربود که دست دوستی به‌سوی بابل دراز کرده بود . دراین میان جنگی در گرفت ، ودرنتیجه عیلام به‌نخستین موفقیتهای خود نایل آمد .

عیلام درزمان‌سلطنت شوتروك ـ ناخونتهٔ اول (۱۲۰۷ـ۱۱۷۱ ق . م .) به‌اوج قدرت خودرسید . وی معابدی درهمهٔ شهرهای‌مهم قلمروخویش بنا کرد. شوتروك ـ ناخونته در رأس قوای آشوری حرکت کرده به‌بابل هجوم برد ، و آخرین نمایندهٔ سلسلهٔ کاسی را برانداخت و پسرخود ، کوتیر ـ ناخونته ، را جانشین کرد ، و این پادشاه مجسمهٔ ماردوك[1] ، خدای ملی بابل ، را به‌شوش انتقال داد . کشور بابل از تسلط کوهستانیان ایران نجات یافت ، و زیر یوغ ایرانیان ساکن دشت‌درآمد. در زمان شاه شیلهاك ـ اینشوشیناك (۱۱۶۵ـ۱۱۵۱ ق . م .) ، عیلام فتوحات خود را به‌نقاط دور کشانید : سپاهیان او در شمال فاتح‌بودند و تا ناحیهٔ دیاله نفوذ کردند و به‌محوطهٔ کرکوك رسیدند ، آشوررا هرچه دورتر‌راندند و بابل‌را محاصره نمودند . همهٔ درهٔ دجله ، قسمت بیشترساحل خلیج فارس ، و سلسلهٔ جبال‌زاگرس تحت‌تسلط عیلامیان درآمد . همهٔ ایران غربی ، که با الحاق سرزمینهایی در مغرب و جنوب جبال وسعت یافته بود ، دراین زمان متحد شده تشکیل‌نخستین شاهنشاهی‌را درتحت تسلط عیلام داد .

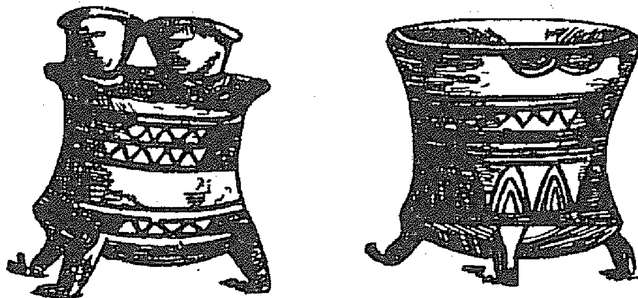
هنگام فتوحات مذکور ، تجدید نیرویی ملی در عیلام صورت گرفت : کتیبه غالباً فقط به‌زبان عیلامی وبه‌خط عیلامی مقدم نوشته میشد، عکس‌العمل‌ضدفرهنگ خارجی‌شدیدترشد ، اینشوشیناك خدایی‌ملی گردید ، وپادشاه و خاندان سلطنتی در طول‌حیات خود خدا محسوب شدند . تجددی درهنرها و معماری پیداشد ، ویکی‌از مراکز عمدهٔ هنرشهرشوش بود .

اما همچنانکه غالباً در تاریخ ملل قدیم اتفاق می‌افتد ، متعاقب عهدی که

۱ـ Marduk

ایشان‌را به‌اوج قدرت میرساند ، انحطاطی سریع پیش می‌آمد . سرنوشت عیلام هم درپایان هزارهٔ دوم ق . م . چنین‌بود . تجزیهٔ آن مصادف باظهور سلسله‌ای جدید در بابل‌بود که پادشاه‌آن بخت‌نصر[1] ، پس‌از مساعی بیهودهٔ‌چند ، عاقبت عیلام‌را شکست داد و شوش را متصرف شد ، و مجسمهٔ ماردوك را فاتحانه به‌معبد خویش در بابل باز گردانید . یك‌بار دیگر عیلام از صفحهٔ تاریخ محو گردید ، و این بار سه قرن طول کشید . دو دولت جوان ـ بابل وآشور ـ برای تسلط بردشت ، دست به‌رقابتی طولانی زدند . نجد ایران فعالیت خویش را از دست داد ولی متروك نماند ، و مجبور بود انتظار حوادثی را بکشد که چند قرن بعد ، کاملاً چهرهٔ دنیای کهن را تغییر داد .

شکافی که درسیلك درطی هزارهٔ سوم ایجاد شده بود ، درهزارهٔ دوم نیز ادامه یافت ، وزندگانی دراین‌موضع ازنجد مرکزی فقط درحدود اواخرهزارهٔ دومق . م . ازسر گرفته شد . ما سابقاً سرنوشت «حصار» را درشمال شرقی شرح داده‌ایم ، وآن عاقبت درطی نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم منهدم گردید . اما گیان درمغرب ، منبعی برای



ش۲۵ـ گیان ، ظروف سه پایه ، از سطح سوم

۱ـ به‌فارسی : بختنرشه ، فرانسه : Nabuchodonosor I ، انگلیسی : Nebuchadrezzar I
رك. مجلهٔ مردم‌شناسی ۲:۱ «نبوکد نصر» به‌قلم مترجم .

اطلاعات کرانبهاست ، ومارا از جریانات مختلف ایران در این عصر آگاه میسازد .
طبقهٔ سوم ، که بهنظر میرسد معرف دنبالهٔ تمدن بومی ظروف سفالین منقوش باشد (ش۲۵) ، بهوسیلهٔ ظهورمتاع جدیدی با اشکال عجیب از قبیل کرنوی[۱] و سه پایه مشخص‌است . دخول آنها بهمحوطه‌ای که مسکن‌کاسیان بود ، مصادف کردید باورود جنگجویان هندو اروپایی ــ که قبلاً بدان اشاره شده ــ در میـان ملل مذکور . حکمرانان میتانی ، بـا خویشاوندان نزدیك خود ، زنجیری در طول خط « هلال حاصلخیز »ی که از زاگرس بهآسیای صغیر میرفت و از شمال سوریه میگذشت ، تشکیل دادند . منشأ این ظروف عجیبرا بیشتر باید درمغرب ، در سوریه یا آسیای صغیر، جستجو کرد ، چه حقیقةً دراین مناطق هر دو نوع ظروف یافته شده‌است .


ش ۲٦ــ گیان ، ظرف گلی ، ازسطح دوم

بهنظر میرسد کـه در بعض قسمتهای زاگرس سه پایه بیشتر متداول و باب بوده، و استعمال آن درآنجا ادامه یافته است ؛ مخصوصاً درلرستان ، که ازمقابر آن‌توأم با اشیاء مفرغی ــ که تاریخ آنها به هزارهٔ اول میرسد ــ مقداری ظروف از نوع مذکور بهدست‌آمده است .
درطبقهٔ دوم گیان ، ظروف ماقبل ایرانی ادامه‌یافت ، ولی درآن‌بازگشتی بهسوی تزیینات تصاویر حیوانی ــ که در عهد سوم متروك مانده بود ــ دیده میشود . درهرحال این‌تزیین ، شکلی جدیداست که بهوسیلهٔ « متپ »ها[۲] مشخص‌است ، وسبکی‌است که درنیمهٔ هزارهٔ دوم ، درمناطق

۱ ــ Kernoï (در یونانی Kernos ، بشقاب‌بزرگ گلی که درآن میوه مینهادند. م.)
۲- Métopes فاصلهٔ مربع واغلب زینت‌شدهٔ بین‌دو triglyphe درظروف دری (dorique). (م.)

بسیاربعید ازایران رواج یافته وحتی بهفلسطین‌رسیده‌است (ش۲٦) . بهموازات این ظروف‌بومی ، ظرفی دیگرقرار داشت که ازخاك کوزه‌گری لطیف ودرخشان ساخته شده و بهعلایمی کـه دقیقاً هندسی‌است‌با رنگ سیاه تیره ، که کاهی نامرغوب‌است ، منقوش کردیده . این‌نوع‌را که «کالای خابور »[۱] می‌خوانند ، بهسوی مغرب تا حدود ناحیهٔ بحرالروم رواج یافته‌است . این سطح متعلق‌است بهتاریخ هجوم هیکسس‌ها[۲] وفتح بابل بهتوسط‌کاسیان : دو نهضت بهم پیوسته که بار دیگر پلی بین بحرالروم و زاگرس افکند .


ش۲۷ــ گیان ، جام ، ازسطح‌اول

اسکان گیان اول[۳] مطیع تأثیرات بسیار پیچیده ومبهم بوده‌است . مشکل‌است تغییراتی‌را که برظرف سازی‌این‌عهد وارد‌آمده، بدون درنظر گرفتن‌شرایط اوضاع سیاسی‌ملل همسایهٔ ساکن زاگرس ، درهردو سوی مشرق و مغرب ، مورد آزمایش و مطالعه قرار داد. قدیمترین قسمت‌اسکان بهوسیلهٔ‌ظروفی بهشکل جام یا ساغر اندك منحنی ــ کـه بهاشکال حیوانات یا علایم هندسی باآرایشی بهشکل کیسوی بافته مزین است ــ جلوه کرمی‌شود(ش۲۷) .
ما منشأ این ظروف‌را می‌شناسیم : اینها ازظروف مشهور به « هوری »[۴] نشأت یافته‌اند ومخصوصاً حکمرانان میتانی ــ که در این زمان یعنی در قرنهای پـانزده و چهارده ق. م . پادشاهی‌خودرا بهسوی شرق‌توسعه داده وزاگرس‌را که مسکن کوتی[۵] بود، بهمتصرفات خودملحق کرده‌بودند ــ آنهارا به‌کارمی‌بردند . دراین‌اواخر در گیان

۱ــ Habur (Khabur ت. ا.)
۲ــ Hyksos
۳ــ در ت. ا. افزوده شده : که در طول نیمهٔ دوم هزارهٔ دوم صورت گرفت .
۴ــ hurrite (Hurrian ت. ا.)
۵ــ Guti

قبوری یافته شده که شامل ظروفی‌شبیه به‌ظروف مذکوراست ، ودر هرحال از زمان تأسیس‌این موضع تـا زمان مورد بحث ، نخستین باراست کـه ظروفی بدون تزیین می‌یابیم . ما مدتهاست که وحدت این‌ظروف‌وجواهر مربوط بدان‌را باآنچه دربابل ، درحدود اواخر تسلط‌کاسیان درقرنهای ۱۳ و۱۲ ق . م . می‌شناسیم ، تأیید کرده‌ایم .

به‌نظرمی‌رسد جریانات غربی که مشرق نجد ایران‌را در مدت چند قرن تحت نفوذ قرار داد ، دراین نقطه قطع شده باشد . بابل و آشور وارد میدان رقابتی طولانی گردیدند ، ومنازعهٔ آنها ممکن است بین زاگرس وجهان غربی‌تماسی‌لاینقطع‌ایجاد کرده باشد ، زیرا دراین موقع جریاناتی از سوی مشرق ظـاهر شده‌است . نخستین علامت تغییر آنست کـه درسیلك وگیان ظروف خـاکستری ـ سیاه ، یا سیاه پدید آمده ، که قبلاً درآنجا دیده نشده بود . ما از این نوع ظروف بی‌خبر نیستیم ، چه سابقاً درهزارهٔ سوم قومی که آنرا بکارمی‌برده ، به‌تدریج در«حصار» مستقرشدو کم کم ظروف منقوش‌را ترك گفت ودرشمال ایران منبسط گردید . این تمدن درسیلك‌بزور وارد شد ، ودر مقبرهٔ الف ، عملاً چیزی جزظروف خاکستری ـ سیاه مورد استعمال نبوده‌است . درگیان کمابیش بقایای عهد قبل غلبه دارد ، اما مجدداً سبك و شکل ظروف مختص به‌خودرا بدست‌آورده‌است . فرضیهٔ مبتنی‌براینکه ظروف مورد بحث همراه با قبایلی که ازشمال وشمال‌شرقی براثرفشار خارجی‌رانده شده وبه‌ایران آمده بودند وارد گردیده ، فرضیه‌ایست قابل‌قبول که علت ویرانی‌حصاررا توضیح می‌دهد .

این « هلال کوهستانی» تا این زمان ، بین محاربان نجد ایران ودنیای شمال وشمال شرقی ، به‌منزلهٔ سپری بوده است ؛ اما درهمینجا بود که فشار آغاز گردید، پیش از آنکه مهاجم خـود ظاهر شود ، مهاجمی که تصور می‌رود مـی‌توان او را در تمدن مقبرهٔ ب در سیلك شنـاخت . حقیقةً اندکـی بعد موجی جـدید ، بـا فرهنگی مختص ، ابتکاری وعالی‌جانشین تمدن ظروف خاکستری ـ سیاه گردید :آن فرهنگ

مقبرهٔ ب درسیلك‌است که مابایدبدان باز گردیم . وی بافرهنگ‌مقابر«سبك‌لرستان» درگیان مشابه‌است . خط رابطی‌بین این‌دوفرهنگ توسط‌روستاییان دهکدهٔ خوروین ، درحدود ۸۰ کیلومتری مغرب تهران[1] ، درتپه‌های دامنهٔ جنوبی سلسله جبال البرز ، یافته شده‌است . عناصرمشخص‌هردو مقبرهٔ الف وب درسیلك‌باهم‌درآنجاپیداشده‌اند ، اما این‌ظروف غالباً منحصراً خاکستری ـ سیاه می‌باشند (به‌استثنای بعض کوزه‌های گلی‌به‌سبك خشن معمولی) . آنجا آهن بیشتر مورد استفاده بود تا در مقبرهٔ الف ، هرچند استعمال آن غالباً منحصربه‌زینت‌آلات بوده‌است . شستی‌های به‌شکل‌سرقوچ بسیارمتداول‌بود ، وظروف بالولهٔ طویل ـ که محتملاً درامور مربوط به‌تدفین به‌کار می‌رفته ـ فراوان به‌دست آمده‌است .

اگر بخواهیم این صور متوالی‌را مورد تحقیق قرار دهیم و ارتباط آنهارادرك کنیم ، باید در این محل سه طبقه‌را مشخص سازیم ، وآن نتیجهٔ منطقی علتی واحد بوده‌است :

۱ ـ در حدود قرن دوازدهم ق . م . قبایل اطراف بر اثر فشار خارجی شروع به‌حرکت به‌سوی مغرب و جنوب غربی کردند . اینهـا اقوام مقبرهٔ الف درسیلك بودند .

۲ ـ درخوروین اختلاطی بین تمدن الف سیلك وفرهنگی که فشارآن موجب ایجاد حرکت مذکورشد ، صورت گرفت .

۳ ـ درآخر ، مقبرهٔ ب درسیلك تعبیر مادی نیرویی جدید بود که علت همهٔ جنبشهای دامنه داری کـه در نجد ایران درست در آخر هزارهٔ دوم صورت گرفته ، می‌باشد . ماقبلاً ، آنگاه که از کشف مقبرهٔ ب سخن به‌میان آوردیم ، ازفرضیهٔ مبتنی براینکه فرهنگ مذکورمتعلق به‌نخستین قبایل‌ایرانی‌است که درحدود ۱۰۰۰ ق.م.

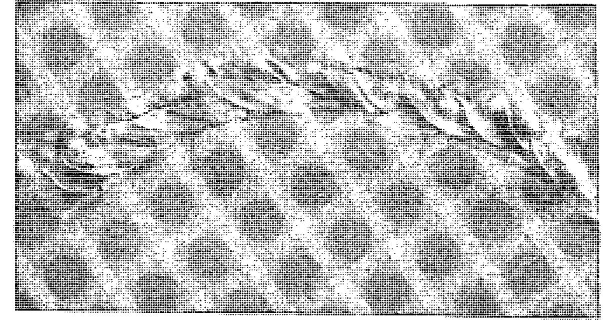
۱ـ حدود ۵۰ میلی مغرب تهران (ت.ا.) ، ۲۳ کیلومتری شمال غربی کرج (م)

بهنواحیایران رسیدهاند ، ذکری کردهایم .

ظهورعهد مفرغ ، که در ایران در حدود ۲۰۰۰ ق . م . وقوع یافت ، بهنظر نمیرسد که موجب تغییراتیمهم دراقتصاد این ناحیه شده باشد . مراکزروستایی که میتوانیم آنهارا ازآخرعهد حجرمتأخر مشاهده کنیم توسعه یافت ؛ اماآنها هرگز بداهمیت شهرهای مغرب نرسیدند ، واقتصاد آنها نسبت بهمراکزشهرهای بزرگ بابل ، آسیای صغیر و مصر عقب مانده تلقیمیشود . البته عیلام مستثنیاست و آن بهنظر میرسد که با بینالنهرین همسایهٔ خود بهدقت صلحرا حفظ کرده باشد . وضع نجد واشکال ارتباطات داخلیرا محققاً باید علل درجهٔ دوم برای وضع امور ایراندر آن زمان محسوب داشت ، ودرحقیقت کمیآب که مانع توسعهٔ فلاحت می گردید ، و وضع آب وهوا وشرایط طبیعی که غالباً زندگانی بدوی یا نیمه بدویرا تحمیل می کرد ، در درجهٔ اول اهمیت قرار دارند . اما درهزارهٔ دوم ایران کمتر ازسابق از دنیامجزا ماند. دراین‌دوره مملکتمذکور وارد زندگانیاقتصادی آنعهدشد، و براثر منابع زیرزمینیخویش بهحد وسیع در اقتصاد مدنی ممالك غربی شرکت کرد . در هرحال ، تجارت تحت شرایط مشکل انجام می گرفت . بازرگانان ثروتمند ، برای رهبری تجارتخود ، غالباً مجبوربودند درنواحیآشفته ونا امن سفر کنند ، ودرنتیجه برای احترازازمخاطرات میبایست سرمایهٔ خودرا بهدستسلاطین ، نجبا و روحانیان بهکاراندازند . آنان منافع سرشاریازآن سرمایه بهدست میآوردند ، وبازرگانانرا ریزه خوارخوان خویشمی کردند . نیزدر اینعهد، بازرگانان دوره گردی بودند که فلزات کهنه ومستعملرا میخریدند وبهعنوان گدازگر وآهنگربهکارمیپرداختند. عدهای ازمتخصصانبراثر انتقال بهمناطق مختلف، مصنوعات خودرا درنواحیی کهپیشتر هرگزباآنها تماس نداشتند ، حملمی کردند .

اختراع مفرغ موجب تکمیل روش ایجاد و تحصیل اشیاء فلزی گردید ، و

تقاضای مواد خام روز افزون شد . این سرچشمهٔ ثروت ، ایرانرا بهعنوان یکی از مهمترین تهیه کنندگان مس، قلع ، سرب ، چوب وسنگ ، لایق دخولدرجمع ملل کرد . سابقاً همسایگان غربیتنها مشتری وی بودند ، اما دراینزمان هند نیزداخل دایرهٔ مشتریان وی گردید . بدین وجه روابط تجارتیایران روبهتزاید گذاشت ، اما بدون آنکه بتواند بابلرا از میدان بدر کند . همچنانکه روابط بازرگانی توسعه مییافت ،کاروانها زیادترمیشد ومردم بیش ازپیشبهنقاط دورترمسافرت می کردند . توسعهٔ روابط سیاسی ، ازقبیل وضع دولت میتانی ، اطلاعات بیشتری از ناحیهٔ مشرق درماوراء سد زاگرس واستعدادات آنرا بهدست میدهد . یکیازنشانههای ارتباط و اتصالبین ایران ومغرب تغییراتبسیاریاست که درظرف سازی هزارهٔ دوم رخداده ، واین قرینه ثابت می کند که ارتباط نزدیکیبین نجد ایران وناحیهٔ مغربآنوجود داشتهاست . اکنون آن زمان فرارسیده که ایران بتواند ادعا کند محلی در اقتصاد آسیای غربی بهدستآوردهاست . تفوق سیاسیایران درمدتی متجاوز از پنج قرن در هزارهٔ دوم ، درناحیهای که دارای تمدن مترقیمانند تمدن بابلبود ، میبایستتحول روابط با مغربرا درحیطهٔ اموراقتصادی نیزاعمال کند .



تاج گل زرین

فصل دوم

ورود ایرانیان

مهاجرت مادها و پارسیان

در آغازهزارهٔ اول ق . م . دو واقعهٔ بسیارمهم وغیرمرتبط درتاریخ ملل آسیای غربی مؤثربوده‌است : مهاجمهٔ هند واروپاییان واستعمال روزافزون آهن . بهرحال ، با وجود این تصادفات ، دلیلی نیست که بتوان فرض کرد که تازه واردان استعمال این فلزرا باخودآورده باشند . ورود هند واروپاییان به‌نظرمی‌رسد کــه ازجهت خصایص بسیارشبیه به‌هجوم پیشین آنان بوده‌است ، ومحتملاً ازهمان نواحی عزیمت کرده‌اند . درست درحدود اواخرهزارهٔ سوم ق . م . مؤسسات شاهنشاهی آیندهٔ ختی (هیتی) در سراسربالکان وبسفررخنه کردند[1] ، وازحدود ۱۲۰۰ ق . م . قبایل تراکوفریژی[2] ، که توسط ایلیریان[3] رانده شده بودند ، درآسیای صغیرنفوذ کردند . فریژیان ، ارمنیان ، تراکیان ، میسیان[4] ، اقوام بالکان به‌شاهنشاهی ختی درآمدند و آنرا تخریب کردند . آنان موجب بدبختی اتباع ودشمنان خود هردوشدند . موج مذکورشامل فلسطینیان[5]

این نظر قابل‌توجه مورد قبول عموم نیست، بلکه یکی از فرضیه‌های متعدد در خصوص موضوع مورد بحث میباشد (ت. ا.)
۲ — Thraco-Phrygiennes (Thraco-Phrygians ت. ا.)
۳- Illyriens (Illyrians ت. ا.)
۴- Mysiens (Mycenaeans ت. ا.)
۵- Philistins (Philistines ت.ا.)

نیز گردید که در فلسطین[1] ـ ناحیه‌ای که هنوز به‌همان نام خوانده می‌شود ـ اقامت گزیدند . قوای مهــاجم ـ یعنی « اقوام دریا » ـ بــا قوای نیرومند سواره نظــام و گردونه‌ران ، همراه کشتی‌هایی که متعاقب آنها در دریا حرکت می کرد ، ازسوریه وفلسطین گذشته به‌دروازه‌های مصررسیدند ، و درآنجا فقط فعالیت نیرومند رامسس سوم[2] توانست کشورش‌را ازبدبختی نجات دهد . اقوام جوان وقوی مذکور ، چون از مصررانده شدند به‌سوی سوریه وآسیای صغیرهجوم بردند ، ودر کشوراخیردو دولت ایجاد کردند : دولت فریژیان درمغرب ودولت مشکی[3] درمشرق . درمملکت نخستین ، گروهی‌از کشورهای کوچك «ختی هیرو گلیفی»[4] درحلب، حماة ، کرخ میسان[5] ،ملطیه مستقر ساختند .

نفوذ ایرانیان درایران ، درآغاز هزارهٔ اول ق . م . به‌وضعی جزوضع مهاجمهٔ نخستین ـ در ۱۰۰۰ سال پیش ـ مؤثرافتاد . مهاجمان بزور وبا امواج متوالی وارد میشدند ، وظاهراً همان دوجاده‌ای‌را که درنخستین مهاجمه سپرده‌بودند ، این‌بارنیز طی کردند ، یعنی قفقاز وماوراءالنهر . بهرحال ، دراین زمان، آنان توسط قوم بومی آسیانی مستهلك نشدند ، چنانکه هوریان ، حکام میتانی وکاسیان مستهلك شدند و فقط آثاری از زبان ودین خودباقی گذاشتند . پس‌ازنفوذ تدریجی که مدت چندقرن طول کشید ،آنان به‌عنوان‌ارباب این‌ناحیه ـ که بعداً ازآنجا برای فتح دنیا حرکت کردند ـ مستقر گردیدند .

شعبهٔ شرقی ایرانیان ،که ازماوراء النهرآمده بودند ، نمیتوانست به‌طرف جنوب هندوکش گسترده شود ، زیرا همهٔ ناحیهٔ رخج[6] وپنجاب قبلاً دردست شعبهٔ خواهرآریاییان ـ هندوان آینده ـ افتاده بود ، وآنان در دوران مهاجمهٔ قدیم‌هند

۱- Palestine
۲- Ramsès III
۳- Mushki
٤- Hittites hiéroglyphiques (neo - Hittite ت.ا.)
٥- Karkemish (Carchemish ت.ا.)
٦- الرخج Arachosie

وایرانیان ، درآن حدودمستقرشده‌بودند . بنابراین تازه‌واردان مجبور بودند به‌مغرب، به‌سوی نجد ایران ، در طول جادهٔ طبیعی که ازبلخ به‌طرف قلب ایران پیش‌میرود ، حرکت کنند . این‌بخش ایران کمترازهند طرف‌توجه بود ، و«فقط ازجهت‌مساحت ارزش داشت » . ایرانیان هرگز اندیشهٔ تصرف مجدد رخج را ترك نکردند . آنان بسختی دراین ایالت باقبایل ودایی[1] محاربه‌ای طولانی کردند که در نتیجه سرزمین متنازع فیه به‌ایرانیان تعلق یافت .

این مهاجرت بزرگ هند و اروپاییان به‌آسیا ، با عناصر تراکو ـ فریژیان درآسیای صغیرو ایرانیان درنجد ، میبایست ازبعض جهات با جنبشهای بسیار وسیع اقوام مهاجم اروپای جنوبی[2] و غربی ـ که درحدود همان زمان وقوع یافته ـ مرتبط باشد .کلتها[3] وایتالیان[4] قصیرالرأس[5] ، دراروپا ـ مانند هند و اروپاییان درایران ـ جایگزین مستطیل الرأسان[6] بومی‌شدند . کمی‌پیش‌ازظهورایرانیان ، تمدن مینویی[7] براثرهجوم‌قصیرالرأسان‌تخریب شد ؛ درحدود سال ۱۰۰۰ قصیرالرأسان به‌انگلستان ـ که تاآن‌زمان کشورمنحصرمستطیل‌الرأسان‌بود ـ هجوم بردند . مهاجمان‌لهجه‌های هند و اروپایی را با خود وارد کردند ، همچنانکه ایرانیان لهجهٔ خویش را داخل نمودند. دراینجا مسأله‌ای پیش‌می‌آید که بی‌اهمیت‌نیست : اگرخویشاوندی نزدیك بین لهجه‌های ایتالیایی وکلتی‌اجازه دهد که به وجود یك‌جامعهٔ نژادی ، وحتی‌شاید سیاسی، درزمان اجدادآنان قایل‌شویم ، برطبق تشخیص علما رابطه‌ای لغوی‌بین‌هند و ایرانی و ایتالو کلتی وجود داشته است . همچنین دانشمندان برآنند که پارسی

۱ـ Védique ۲ـ مرکزی (ت. ا.) ۳ـ Celtes ۴ـ Italiotes ۵ـ Brachycéphale
(انسانی که‌جمجه‌اش کشیده‌است وعرض‌آن‌تقریباً‌مساوی‌باطول‌آنست.م) ۶ـ Dolichocéphale
(انسانی‌که طول جمجمهٔ او تقریباً یك‌ربع ازعرض‌آن بیشتر باشد . م.) ۷ـ minoenne
منسوب به‌عهد Minos پادشاه اقریطش Crète ، پسر اروپا Europe و زاوش zeus (م .)

باستان[1] خویشاوند زبان سقلابیان بالت[2] است ، واین امرموجب این فرضیه شده که اجداد ایرانیان در جوار سقلابیان میزیسته‌اند . علما معتقدند که استهای[3] امروزی واسطهٔ بین سقلابیان و ایرانیان بوده‌اند[4] . بدویانی که به‌اروپا هجوم بردند مانند ایرانیان اصلاً قومی‌شبان ، و به‌درجه‌ای کمتر ، فلاح بودند . بالاتراز همه ، آنان پرورنده و تربیت کنندهٔ اسب بودند ، و سواره نظام و گردونه‌رانان ایشان درپیشرفت تهور وجسارت ایشان تأثیربسزا داشته‌اند . مقابرآنان ، مانند مقابر ایرانیان قدیم به‌تقلید خانه‌های نردیك[5] ، سقفی داشت شیروانی‌شکل (دارای دوشیب) ، و محتملاً انعکاس همان بینشی است که در گور خانه‌شکل اتروریا[6] درآغاز هزارهٔ اول ق . م . شناخته‌شده . این اقوام نردیك ، مانند ایرانیان به‌تدریج پیش‌میرفتند ، واروپاتحت « جنبش برومند » آنان تغییراتی‌عمیق یافت .

آنچه موجب توقف پیشرفت ایرانیان شد ، رشته‌های موازی جبال زاگرس نبود ، هرچند که عبورازآنهامشکل‌بود وآنهابه‌منزلهٔ سدی‌نگهبان به‌شمارمیرفتند. درمغرب سدی ازممالکی‌تشکیل شده‌بود که در طی گذشتهٔ تاریخ طولانی‌با فرهنگی که نتیجهٔ قرنها ـ اگرنگوییم هزاران سال ـ زندگانی‌خانه‌نشین و متمدنانه بود ، توسعه‌یافته بودند . قبایل‌ایرانی که به‌جنوب شرقی‌درطول چینهای زاگرس حرکت میکردند ، ازجنوب به‌شمال با این ممالك مقابل‌شدند : عیلام که شامل سوزیانا (شوش) بود وتا جبال ساحلی‌ادامه داشت ، بین‌النهرین که در شمال بابل سرحدی مشترك باآشورداشت ، درآخر، دورتردرشمال وشمال شرقی حوالی‌دریاچهٔ وان،آنجا که زاگرس درجبال قفقاز مستهلك میگردد ، با دولت جوان اورارتو[7] (آرارات)

۱ـ Vieux perse ۲ـ Slaves baltes ۳ـ Ossètes ۴ـ در ت.ا. قسمت‌مربوط به‌نژادها و زبانها حذف شده . ۵ ـ Nordique ، وابسته به‌نژاد اسکاندیناوی وبریتانیای شمالی (م.) ـ رك. HERZFELD «Iran in the Ancient East» pp. 199-200, 209 (ت. ا.)
۶ـ Etrurie یا Etruria (ت. ا.) ۷ـ Urartou

ـ که چهارقرن بعد باید دولت ارمنستان را تشکیل دهد ـ مقابل شدند .

دراین زمان ، ایرانیان آن‌قدرت رانداشتند که این‌سدرا بشکنند . درطی‌چهار قرن‌آینده ، آنان قوم بومی‌واصلی‌را مستهلک کردند وتمدن مخصوص خودرا مستقر نمودند . ناگزیربنیان تمدن مزبور برفرهنگهای ممالك همسایه ـ که هرچند راه پیشرفت اورا به‌سوی‌مغرب سد کرده‌بودند ، ولی‌همیشه دشمن او به‌شمار نمیرفتند ـ استواربود . مهاجمان دردره‌های زاگرس‌مستقرشدند وطرحی‌برای‌زندگانی‌سیاسی، فرهنگی‌وتاحدی مذهبی‌خویش ـ که توسط تمدنهای مذکور برای ایشان آماده‌شده بود ـ ریختند ، ولی بعدها خودآن تمدنها را مستهلک کردند .

نیمهٔ اول‌هزارهٔ اول ق . م . درتاریخ بشرمرحله‌ای قاطع به‌شمارمیرود. مرکز «سیاست جهانی» دراین عصر ، بعوض دره های دارای‌آب و هوای مطبوع که موجب پیدایش تمدنهای عالی است، مانند دره‌های نیل که مسکن مصریان بود، یا دشتهایی که توسط دجله وفرات آبیاری میشد و مسکن شومروـ سامیان[1] بود ، به‌سوی شمال به‌نواحیی که از جهت مناظر طبیعی وآب وهوا کمترملایم بود ، انتقال یافت . ودر آنجا محاربات برای کسب قدرت جهانی درگرفت . در این جا سه خصم نمودارند : آشوریان سامی با شاهنشاهی وسیعشان ، اورارتو ـ دولتی مقتدر از اصل آسیانی ـ حریف سخت‌کوش آشوریان ، که گاهی نیز برآنان غلبه میکرد ، دیگرآرياييان ـ همین ایرانیان که پس ازنزاع طویل وشدید بردو رقیب خودغلبه کردند ، وباغنایم خویش نخستین شاهنشاهی جهانی را تأسیس نمودند .

تحدیدعلل‌این جنبشهای پردامنهٔ وسیع که صحنهٔ عملیات‌آن دنیای اوراسی[2] بود که در آن قبایل هند و اروپایی خودنمایی کردند ، آسان نیست . تصورمیکنند

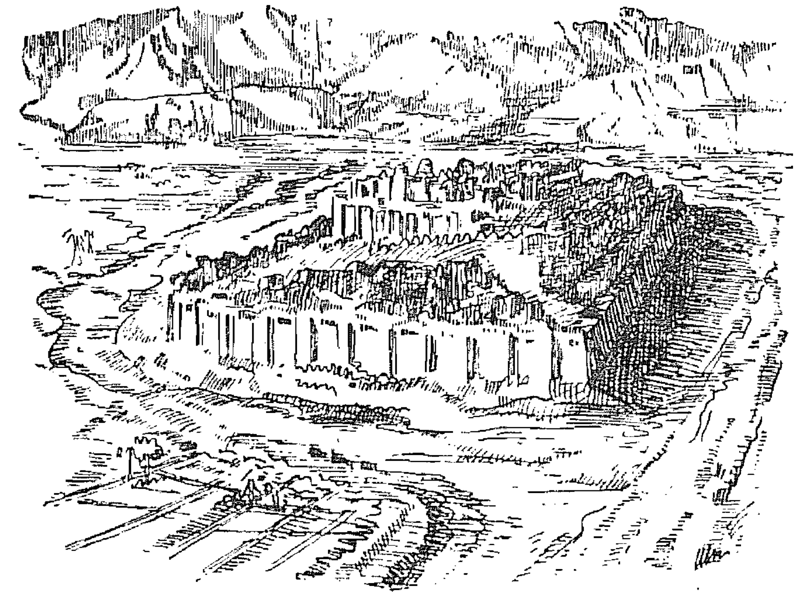
۱ـ Suméro - Sémites ۲ـ Eurasique (Eurasian ت. ا.) ، منسوب به Eurasie ، نامی‌که‌گاهی به‌مجموع دو قارهٔ آسیا و اروپا دهند (م.)

که تعداد متزاید گله‌ها ، مالکان آنها را مجبور کرد که درجستجوی چراگاههای جدید برآیند، جریانی که متناوباً موجب ویرانی استپ‌های‌اوراسی شد، نیزممکن است ایشان را برای چاره به‌جستجوی‌نواحی مساعدتر واداشته باشد . این سواران دشمن اقوام خانه‌نشین بودند و شغل آنان جنگ بود ، ودراین باب تجاربی اندوخته بودند ، و براثر اعمال آن برای خود تمدنی پدید آوردند . مهاجرت ایشان قرنها طول کشید ، و سرانجام فاتحان چندان با مغلوبان مخلوط شدند که همهٔ آثار اصل و منشأ خود را از دست دادند.

اینجا مسألهٔ بدست آوردن « پروانهٔ اقامت » شبیه آنچه که توسط دولت رم در پایان قرن چهارم م . برای اسکان بربرها توزیع شده بود ، درمیان نیست . این سواران ایرانی با زن ، بچه وگله وارد شدند ، و مزیت تقسیم ناحیه را بـه ممالك کوچك متعدد به‌دست‌آوردند . بیشترآنان، همراه گروه سواران خود، واردخدمت امرای محلی گردیدند . آنان مردانی‌بودند که از راه شمشیر وبه‌عنوان سربازمزدور زندگی میکردند . ایشان سربازانی را تشکیل دادند که میبایست یك روز جانشین همان امرایی بشوند که خوددرخدمت ایشان‌بودند . بدین وجه‌این ممالك کوچك ـ که غالباً چیزی بیش از شهرهایی که توسط کمربندی از باغها و مزارع محاط شده بود ، محسوب نمیشد ـ به‌دست تازه واردان افتاد . در طی قرون ، جانشینی تدریجی صورت گرفت ، و درنقاط مختلف نجد ایران به‌طور غیر متساوی آثارآن ظاهر شد ، وساکنان بومی بیش ازپیش مجبوربودند که متصرفات خودرا به‌قشون مهاجم تسلیم کنند . فعلاً غیرممکن‌است که تاریخ این توسعه وانبساط را به‌رشتهٔ‌تحریردرآوریم، زیرا منابع بسیار کم و متفرق است .

سالنامه‌های آشور تنها گزارشهایی است که به‌جامانده ، ولی تشخیص وتطبیق اسامی‌امرا وشاهان، شهرها، ونواحی مذکور درآنهابهیچوجه قطعی‌نیست . واقعه‌ای

که اتفاق افتاده ، میبایست شبیه به منازعهٔ امپراطوری رم ضد بربرها باشد ، با این تفاوت که در عوض رود رن[1] ودانوب[2] ، در اینجا سدی از کوه‌بود که جهان متمدن را ازهجوم مقاومت ناپذیر قبایل‌جدا میکرد. آنجا رم متحدبود، اینجا تمدنهای مختلف وجود داشت . بنا بر آنچه گفته شد به‌سهولت میتوان خاصهٔ ترکیبی فرهنگ مادی ایرانیان را درك کرد .



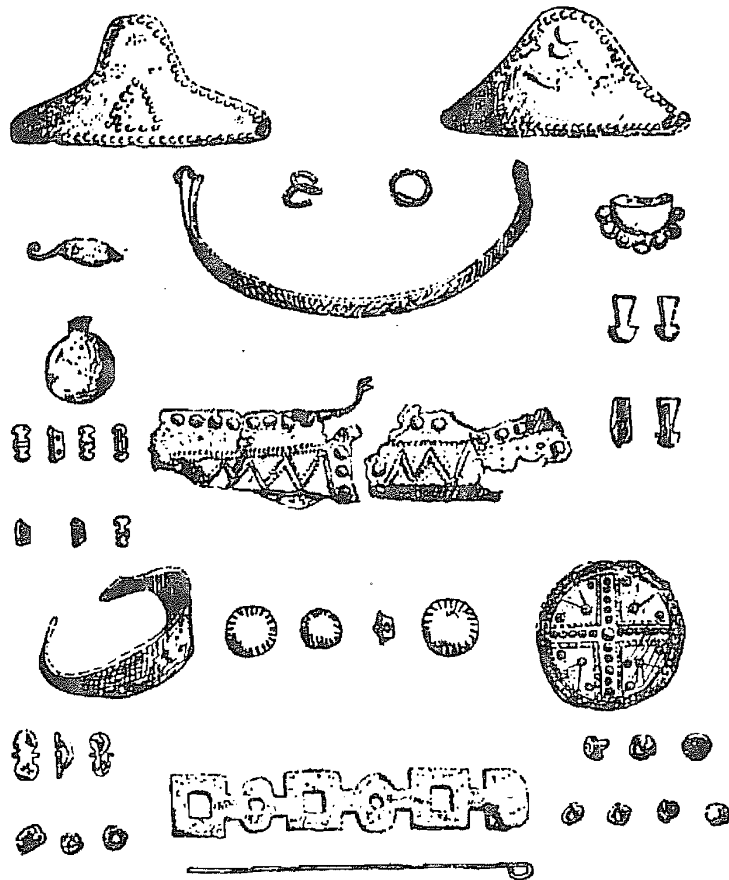
ش۲۸ــ شهرسیلك ، طرح مجدد

اینك میخواهیم تمدن این جنگجویان ، ومخصوصاً تمدن قبیله‌ای را که در واحه‌های کاشان نظارت داشته‌اند ، بشناسیم . در سیلك ، که سابقاً ارتباط آنرا با اسکانهای ما قبل تاریخی ذکر کردیم ، یکی ازاین‌امرا مقر باشکوهی درقلهٔ تپه‌ای

۱- Rhin ۲- Danube

مصنوعی بنا کرد ، وآن به‌وسیلهٔ دیواری محاط و دارای برجها بود (ش۲۸).

آنجا تغییری مهم در طرز تدفین ــ که عموماً علامت جانشینی اساسی قومی نو به‌جای قومی کهن محسوب‌است ــ وقوع یافت. قبرها دیگردرزیر کف خانه حفر



ش۲۹ــ سیلك ، زینت‌آلات سیمین ومفرغی ازگورستان ب

نمیشد . چند صد متر[۱] دور از شهر ، گورستان ـ که بهمنزلهٔ «شهر مردگان» بود ـ قرار داشت . اموات هنوز هم بـا لوازم متعدد و مختلف قبر در خاك دفن میشدند ، و گاهی چندصد شیء درقبرجا داده میشد(تص۶) . دررأس آنها کلاه خودهای چرمی بود که اکنون از بین رفته ، ولی لوحههای سیمین کار شده که روی کلاه خـودها بهمنزلهٔ تزیین دوخته شده بود ، بهدست آمده است . دراین قبور زینت آلات بیشتر وجود داشت ، مخصوصاً اشیاء سیمین ومفرغی : سنجاقها به شکل سرحیوانات ـ که تزیینی بهسبك نردیك[۲] بسیارعالی است ـ دستبند ، گوشوار، تزیینات سر، انگشتری و قلاب کمربند که هم زنان وهم مردان آنها را به کار میبردند . برنجنها معمولاً از مفرغ ساخته میشد ، ولی گاه نیز آنها را از آهن میساختند (ش۲۹) .

اسلحه ــ شمشیر، خنجر، سپر، پیکان ـ هم با مفرغ وهم باآهن ساخته میشد (ش۳۰) .

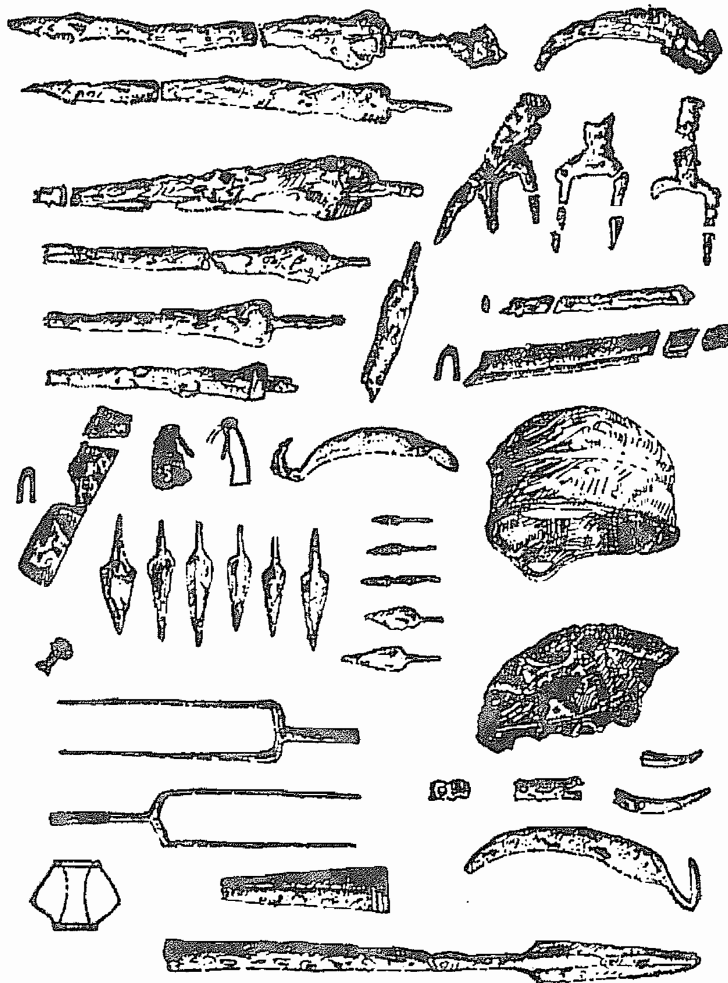
هریك ازقبرهای جنگجویان حاوی مجموعهای ازسازوبرگ مفرغی وآهنی شامل لگام و اشیاء متعدد برای آراستن سروسینهٔ اسب بوده است (ش۳۱) .

برای تهیهٔ غذای میت، ازدیگهای بزرگ مفرغی دسته دار، که درنزدسکهها[۳] متداول بود ، و دوشاخدهای مفرغی یا آهنین برای برشته کردن گوشت ، استفاده میکردند .

درهرحال ظروف ، بخش غالب اشیاء مذکور را تشکیل میداد : ظروف به ـ رنگهای مختلف ، یا یكرنگ ، خاکستری‌ـسیاه ، قرمزیا خرمایی کمرنگ ، برای استفاده از مراسم یا استعمال درامورخانگی، دلیل فعالیت بسیار کارگاه کوزه گران است . برجسته ترین شکل ، متعلق بهظرفی است با لولهٔ طویل ، بسیار شکنندهتراز آنکه بتوانند درامور روزانه مورد استفاده قراردهند ، وشاید منظور از ساختن آن،

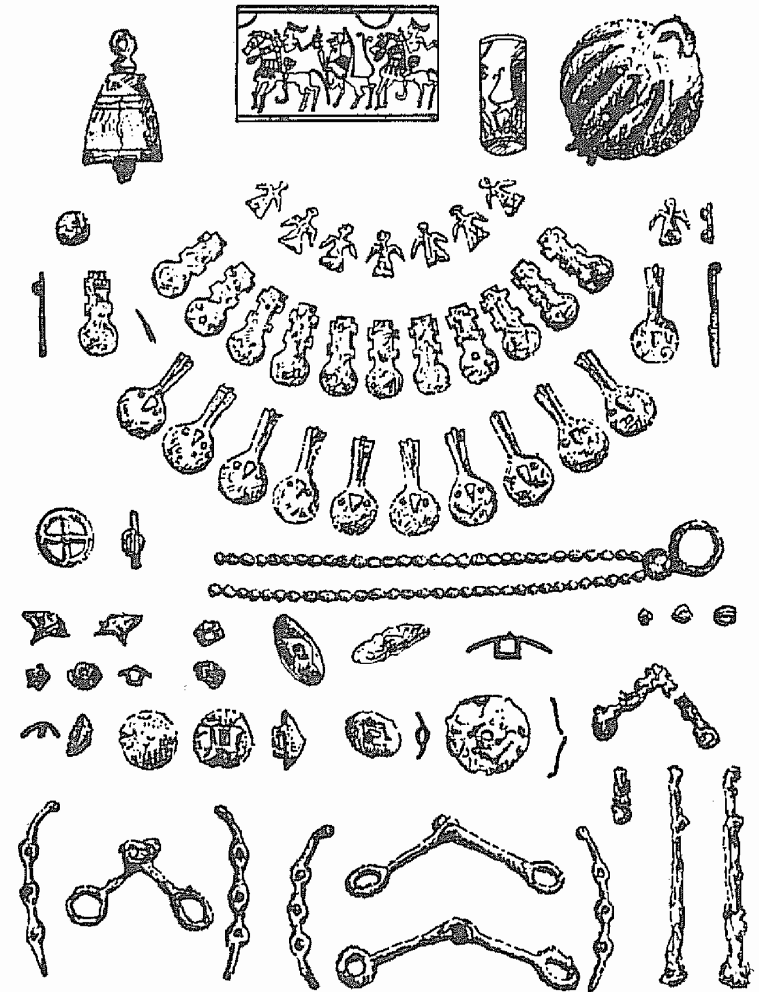
۱ــ چندصد یارد (ت. ا.)   ۲ــ Nordique ، رك . ص۵۹ ح ۱۱   ۳ــ Scythes

استعمال در مراسم قربانی به هنگام تدفین بوده است (ش ۳۲) .



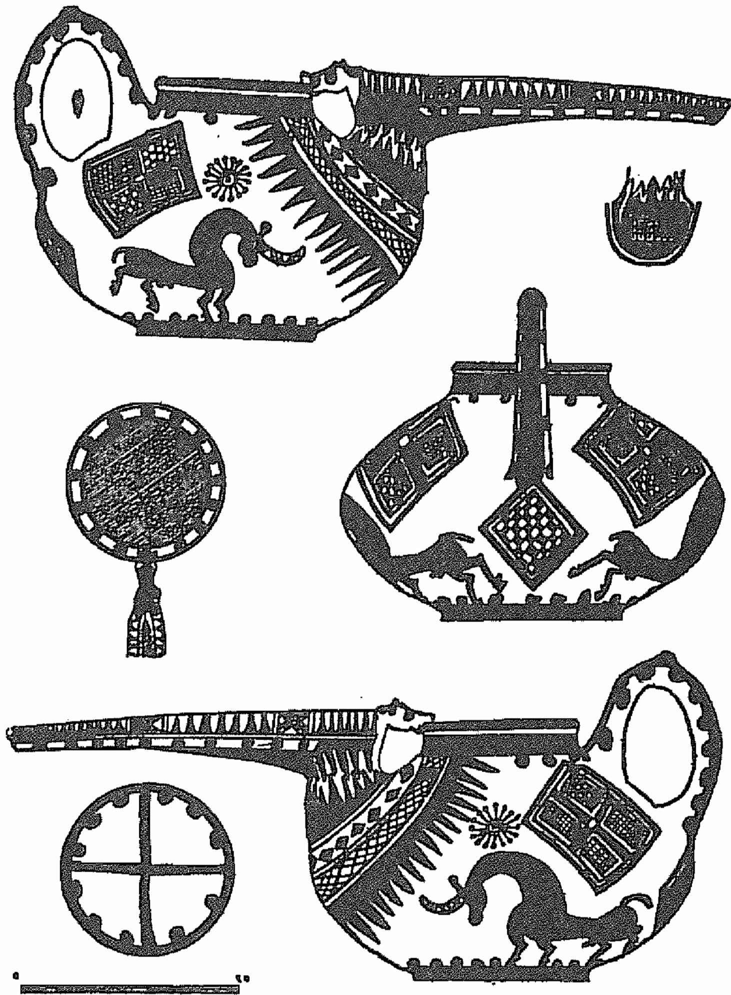
ش۳۰ــ سیلك : اسلحه وابزار مفرغی وآهنین ازگورستان ب

این نوع ظرف ممتاز در همهٔ نقاط ایران رواج یافت : ظرفهای مذکور در



ش۳۱ــ سیلك ؛ مهر استوانهٔ سنگی واجزای ساز وبرگ مفرغی وآهنی ازگورستان ب

سیلك و گیان ، لرستان ، مغرب تهران ، نزدیك کرج ، جنوب دریاچهٔ اورمیه و



ش۳۲ــ سیلك ؛ ظروف گلی منقوش ازگورستان ب

سلدوز یافته شده است . ما حتی توانسته‌ایم آنرا در نادعلی واقع درساحل رودهلمند (هیرمند) در حـاشیهٔ صحرای سیستان افغان نیز تشخیص دهیم . در سیلك ، تزیین منقوش آن مخصوصاً غنی و آموزنده است . منشأ این ظروف ، هنرظروف منقوش نجد ایران بود ، که عملاً ساخت آن هرگز قطع نگردید . امـا در ظروف سیلك نقاشی بسیارومفصل : سلیقه‌ای جدید را منعکس میسازد، وآن نفرت ازخلأ است . علاوه برانگیزه‌های هندسی که در میان آنها گـردونهٔ خورشید شایان توجه است ، بز کوهی را تصویرمیکردند، ولی بزودی ـ مانند هنرهالشتاتی[1] ـ صورت اسب جای آنرا گرفت . اسب و خورشید در مظهری که همهٔ اقوام هند و اروپایی آنهـا را به‌یکدیگر مرتبط ساخته‌اند ، به‌تدریج مقام ارجمندی درهنر بدست‌آوردند . اسب بالدار منقوش برظروف سیلك و نیز در یك لوحهٔ مفرغی که چکش کاری گردیده ـ و شاید یراغ تجملی اسبی جنگی بوده ـ و در سلدوز به‌دست آمده ، دیده میشود.

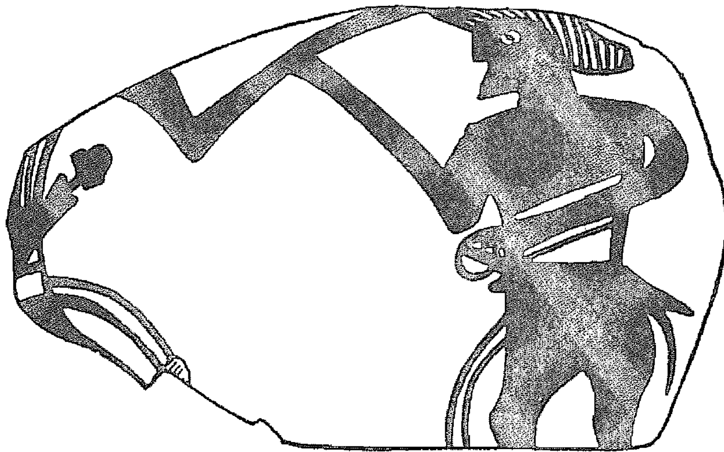
تصویر انسان در سیلك بسیار قدیمتر ازیونان است که نیمرخ انسانی درقرن هشتم ق . م . در ظروف گلی تکامل یافتهٔ آن ظهور کرده است . در ظروف سیلك ، تصاویری از مردان که پیاده میجنگند و دارای کلاه خود بـا جیغه و پر و نیم تنهٔ کوتاه چسبان هستند نقش شده (ش۳۳) . روی یك مهراستوانه‌یی صورت جنگاوری بر پشت اسب منقوش است که با غولی میجنگد ، غول نیز به‌همین طرز ملبس است، و کفشهای نوك برگشته پوشیده است (ش۳۱) . درمهردیگر ، که باناشی گری حکاکی شده، مردی روی گردونه‌ای که توسط دواسب کشیده میشود، ایستاده وتیری به‌سوی حیوانی که میخواهد شکار کند ، می‌اندازد .

بدین وجه این تصویر جنگجو و شکارگر هردو میباشد که توسط کوزه گر

۱ ـ Hallstattien منسوب به Hallstatt یا Hallstadt ، قصبه‌ای دراتریش، در Salskammergut دارای ۱۷۳۰ سکنه ، که آثار ماقبل تاریخی دارد (م.)

و سنگ‌تراش نقش شده ، واو موضوعاتی را ابداع کرده که درتمام اعصارهنرایرانی، جنبهٔ کلاسیك داشته است .

تپه‌ای که از قبر پر از خاك تشکیل گردیده ، به‌وسیلهٔ الواح ثقیل از سنگ یا از گل پخته حمایت میشده ، و طوری آنها را قرار میداده‌اند کـه قبر به‌خانه‌ای شیروانی شکل (با بام دو شیبه) شباهت داشته است . مـا میتوانیم در اینجا همان



ش۳۳ـ سیلك ؛ ظرف گلی منقوش از گورستان ب

اندیشه‌ای را درك کنیم که در قبر خانه‌شکل نردیك[1] ـ که پیشتر در میان مهاجمان هند و اروپایی که به‌ایتالیا رفته بودند، ـ دیده‌ایم . این رابطهٔ ایرانیان با ممالکی که اروپاییان متقدم سابقاً در آنها سکونت کرده بودند ، با وجود تغییراتی کـه در آن صورت گرفت ، تا مدتی قطع نشد و قبرهایی نظیر گور کورش بزرگ این امررا

۱ ـ Nordique ص۵۹ ج۱۱ (م.) ؛ و رك .
HERZFELD «Archaeological History of Iran» pp. 15,16,33 ff. (ت. ا.)

ثابت میکند .

بیشتر جمجمه‌هایی که در گورستان یافته میشود قصیرالرأس[1] است ، واین امر بیشتر در نجد ایران مشاهده نشده بود. از این نظر باید یادآوری کرد که درحدود همان زمان اقوام قصیرالرأس متعلق به‌خانوادهٔ بزرگ هند واروپایی نه تنهادرایتالیا نفوذ کرده ، بلکه دراروپای غربی هم وارد شده بودند .

رأس تودهٔ خاك سیلك کــه از بسیاری از دهکده‌های ما قبل تـاریخی متوالی پوشیده بود ، مجدداً تسطیح گردید و برروی آن رئیس جدید مقر خود را بنا کرد. این مقرا کنون وجود ندارد ، اما توده‌ای سخت بیش از ۴۰ متر[2] پایهٔ آنرا تشکیل می‌دهد .

استعمال متناوب آجرخام وسنگهای خشکی که با آنهادیوارها رامیساختند، نشانهٔ فنون‌ساختمانی‌است که تااین‌زمان‌درنجدایران شناخته نبود. فاتحان میبایست آنرا ازجای دیگر ـ شاید ازنقاط شمالی‌تر، ازاقوام مجاور، درطی مهاجرت تدریجی خود ـ آموخته باشند . این طرز بنا کردن زمینی مسطح که روی آن باید قصر و اقامتگاههای نجبا ساخته شود ، مستلزم گروهی کار گر ، بنا ، آجرچین ، عمله و سنگ کن بود . بنابراین امیر عده‌ای رعیت را استخدام میکرد که برای او و بعض نجبای ملتزم رکاب ونگهبانان خاص وی‌کار میکردند. این جامعه پیشتربه دوقسمت بسیار متمایز تقسیم شده بود ، حتی گـورستانهای معاصر آنها نیز این امر را ثابت میکند : بعض قبورحاوی اجسادی‌است که با زینت آلات سیمین آراسته وبا اسلحه و ابزار مختلف مجهز است ، درصورتی که درقبور دیگر فقط تزیینات مختصر آهنی و تعدادی اندك کوزه وجود داشته است . برخی از قبرهای فقیرتر فاقد تخته‌سنگی که برسقف گـذاشته میشد ـ و ظاهر یك خانهٔ نردیك را نشان میداد ـ میباشند .

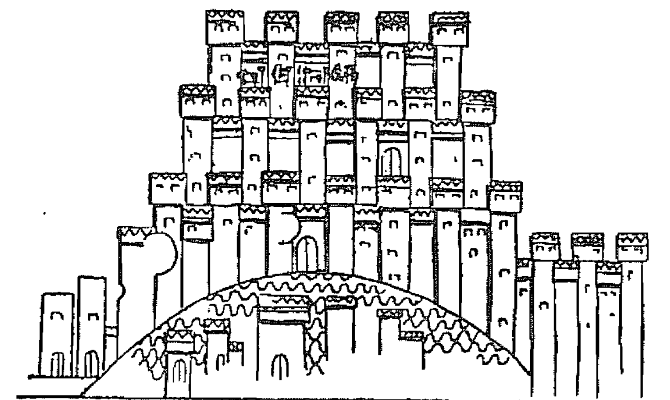
۱ــ Brachycéphale رك، ص ۵۹ ح ۴ ۲ــ ۴۰ یارد مربع (ت.ا.)

شایداینان سکنهٔ بومی بودند که مطیع مهاجمان شده بودند . این‌فرضیه غیرممکن نیست ، زیرا اشیاء کمی که باآنها یافته شده ابزار دهاقین وپیشه‌ورانست .

دهکدهٔ ماقبل تاریخی سیلك ، که مورد تهاجم یك طایفهٔ سوار قرار گرفته بود ، به‌یك شهر مستحکم تبدیل شد : کاخ ، ساختمانهای فرعی و شاید یك معبد ومحله‌های سکونت ، واطراف آنرا دیواری بااستحکامات وبرجها ـ برای مقاومت در برابر محاصره ـ فرا گرفته بود. رؤسای جدید نه تنها با امرای محلی و نیز با ـ یکدیگرمیجنگیدند، بلکه همچنین با دول بزرگ غرب . مخصوصاً باآشورمحاربه میکردند ، و نیز گاهی به‌عنوان مزدور درخدمت دول مذکور وارد میشدند. منظرهٔ نجد ایران تغییر یافت ، و به‌تقلید ساختمانهای سلطنتی آشور و کما بیش به‌همان وضع ، شهرهای مستحکم ایران را با دیوارهای دوگانه یا سه گانه که اطراف آنرا خندقها یا رودهایی که آنها را از مسیر اصلی منحرف کرده بودند ، و برجهایی که به‌وسیلهٔ افراد مدافع مجهز بود ، و پایه‌های سنگی و مزغلها فرا گرفته بود، ایجاد کردند . آن‌زمان عهدی قابل تـوجه در پیشرفت زندگانی مدنی ایران محسوب میشود ، و شاید بتوان آنرا به‌روح حادثه جویی عنصر نژاد جدید نسبت داد، واین پیش درآمدی بود برای آینده‌ای که درآن‌زمان به‌جای کثرت امرا ونجبا، وحدت ایرانیان میبایست تحقق یابد (ش۳۴) .

امیر بابزرگان تابع و ملتزم رکاب زندگی میکرد و برروستاییان حکومت مینمود . وی درآمد خود را از املاك خویش تأمین میکرد ، و برای شکار کردن، صید ماهی وتربیت اغنام عوارض وضع مینمود . او مالك زمینهای اختصاصی بود کــه کارگران برده درآن‌کار میکردند ، و روستاییان میبایست برای او همه نوع بیگاری ونیز به‌جهت امورعام‌المنفعه مانند ایجاد جاده‌ها، قنوات ، پلها واستحکامات کار کنند .

دربار ، موکب امیر ، اتباعی که هستهٔ قشون او را تشکیل میدادند ، روابط دوستانه با امرای دیگر که متضمن مبادلهٔ هدایا بود ، تحف برای رعایا ، وشاید هم برای روحانیان ، همهٔ اینها مستلزم هزینه‌هایی بود که مالیات و عوارض غالباً برای تأمین آنهاکافی نبود. بنابراین دست به‌جنگ میزدند، واگرنتیجه مساعدبود، کسری مالیات را غنایم جبران میکرد .



ش ۳٤ــ شهر کیشسیم[1] در شمال غربی ایران ، از یك لوحهٔ برجستهٔ آشوری

جامعه به‌چندین طبقه تقسیم میشد : امیر ، نجبا، آزاد مردان مالك زمین، کسانی که چیزی نداشتند ، و درآخر بردگان . در این عهد از پیش نشانه‌هایی از ستیزهٔ آینده بین طبقات غیر مالك و روستاییان ضدنجبا دیده میشود. وضع ایران در طی سالهای نخستین هــزارهٔ اول ق . م . میبایست بسیار شبیه به وضع یونان ــ آنچنانکه اومیروس[2] شرح داده ، باشد . درایران ، در سرای امرا وبزرگان قرنهای نهم و هشتم به‌نظر میرسد غلامان و کنیزان ، بردگان ، وهمهٔ انواع پیشه وران که

۱ــ Kishesim ۲ــ Homère (Homer ت . ا .)

تمام چیزهای مورداحتیاج مخدوم خود را میساختند، وجودداشته‌اند. محققاً پیشه‌ور آزاد هم بوده ، ولی بسیار به‌ندرت از آنان استفاده میشده . مازاد عواید محدود را میفروختند ، وآنها بدون شك در وهلهٔ اول عبارت‌بود ازمحصولات فلاحتی وتربیت اغنام بسیار .

همچنین آن زمان ، عهدی بود که ممالك کوچك شروع به‌توسعه نمودند ، و دانشمندان عموماً متفقند که روستاییان این عصر از آزادی در ایران بیشتراستفاده میکردند تا در بین‌النهرین یا مصر . فلاحت ، تمایل به‌تقسیم املاك را به واحدهای کوچکتر و خرده مالکی ، که نشانهٔ پیشرفت حقیقی در وضع موجود در شرق قدیم در عهد مفرغ بود ، نشان میدهد ، و آن دستگاهی بود کــه میبایست یکی از مبانی اقتصاد فلاحتی سراسر جهان قرار گیرد .

استخراج معادن متصرفی امرا توأم با فلاحت توسعه یافت . ایران همچنان کشوری تهیه کننده محسوب میشد ، چنانکه ما میتوانیم از سالنامه‌های پادشاهان آشورــ که در طی جنگ مقادیر معتنی‌به از مس،آهن ولاجورد به‌دست می‌آوردندــ این مطلب را دریابیم .

امیر نمیتوانست فقط از محصولات فلاحتی ، یا از استخراج معادن ویاغنایم زندگی‌خود راتأمین کند ، لذا وی حامی تجار گردید ، وبازرگانان غالباً غیرایرانی بودند ، و هنوز بدون حمایت امیر نمتوانستند درکسب خویش پیشرفت نمایند . امیر هم برای ازدیاد سهم خویش مایل بود که عایدات بازرگانان زیاد شود . مواد عمدهٔ تجارت عبارت بود از اشیاء تجملی زرین ، سیمین واحجار کریمه یاپارچه‌هایی که خوب قلاب دوزی شده بود . امیر، بدون آنکه ازمتصرفات ودهقانان خودغفلت کند ، به‌توسعهٔ مراکز تجارتی و انبارهای کالا و به‌اشتغال تجار درشهرها ومدینه‌ها علاقمند بود . بدین وجه‌اقتصادی ممزوج و مخصوص در ایران رو به‌ترقی گذاشت ؛

هنوز علی‌رغم توسعهٔ شهرها، مملکت اساساً ازراه فلاحت وتربیت اغنام زندگی میکرد، واین اقتصاد فلاحتی در سراسر قرون ، هم درزمان هخامنشیان وهم‌جانشینان آنان، جنبهٔ ایرانی داشت .

بدین وجه ، ایرانیان این زمان از جهت اقتصاد فلاحتی و اشرافی خود ، و با فقدان شهرهای بزرگ ، به‌یونانیان بیشتر شباهت داشتند تا به‌آشوریان ، بابلیان و مصریان .

استعمال روز افزون آهن درطی عهد مورد بحث[1] مبانی اجتماعی واقتصادی را فرو ریخت . آهن را هرچند ختیان (هیتیان) وحکمرانان میتانی درقرن پانزدهم ق . م . و مصریان در قرن چهاردهم ق . م . میشناختند ، معهذا این فلز تا قرن نهم الی قرن هفتم ق . م . چندان مورد استعمال نبود .

استعمال ابزار جدید موجب افزایش مصنوعات شد ، و این امر هم ناگزیر باعث بالارفتن قیمت امتعه گردید . روشهای مترقی فلاحت نواحی جدیدی را که تا آن‌زمان غیرمسکون و بایرمانده بود به‌کار گرفت . وضع معادن آهن ، که متنوعتر وغنی‌تر ازمعادن مس بود ، ممالکی‌را که سابقاً ازجهت معاملات اهمیتی نداشتند مورد توجه قرارداد ؛ از جملهٔ آنها درمرحلهٔ اول شمال ایران و کشورهای مهم سرحد آنرا باید نام‌برد . ازاسپانیا تاچین ، تغییرشکل جهان موجب نهضتی تجارتی گردید که در آن‌میان ایران ، هرچند سرحدهای بحری نداشت ، جای خودرا اشغال کرد ، و در مبادلاتی که تا حدود غالیا (گل)[2] وبرطانی[3] ازیکسو، وهند ، آسیای مرکزی وچین ازسوی‌دیگر صورت میگرفت ، شرکت میکرد .

آنگاه که از استعمال آهن دراین‌عهد سخن میگوییم ، بهرحال باید دراینجا قیدی قایل‌شویم . هرچند فلز مذکور مورد استعمال عموم قرار گرفت ، نباید تصور

۱ــ درطی هزارهٔ اول (ت. ا.)　　۲ـ Gaule　　۳ـ Bretagne

کرد که آن کاملاً جانشین مس و مفرغ گردیده‌بود ، زیرا فلزات اخیر تا مدتی دراز کماکان بسیارمورد استفاده و استعمال بوده‌اند . این عصر انتقالی در قرون اول هزارهٔ اول در گورستان سیلك خوب مجسم میشود . مقابر طبقهٔ حاکمهٔ سواران نشان میدهد که اسلحه وسازوبرگ اسب ، وحتی آلات وابزار ، ازآهن ساخته میشد ، هرچندباز تعدادی اشیاء مفرغی در میان آنها بوده است . معهذا کمیت آهن مورد استعمال به‌پایهٔ مس نمیرسید : اگر به‌فهرست غنایمی که سپاهیان آشوری برده بودند رجوع کنیم ، آشکارمیشود که وزن آهن آلاتی که از شهرهای ایران حمل کرده بودند ، هرگز به‌پایهٔ وزن مس آلات نمیرسید ، ودرحقیقت وزن آنها کمی بیش‌ازنصف آلات مسینه بود . این امر نشان میدهد که درحدود ۵۰۰ ق . م . بعض اقوام شرقی‌ایران ، مانند ماساژتها[1] ، به‌قول هرودتوس[2] ، هنوزبا استعمال آهن آشنا نبودند . وجود زینت آلات آهنی‌درمقابر کم اهمیت سیلك‌مقیاسی‌مهم برای مبلغ آهنی که‌درجاهای‌دیگر به‌دست می‌آمد میباشد ، زیرا ما میدانیم که عساکر سارگن دوم[3] (آخرقرن هشتم ق . م .) هنوز باکلنگها وتبرهای مفرغی مجهز بودند ؛ و همچنین گنجینهٔ آلیاتس[4] ، پادشاه مملکت پرثروت لودیا[5] در آغاز قرن‌هفتم ق . م . حاوی ظروف آهنین وزرین وسیمین‌بود ؛ ونیز کرزوس[6] ، جانشین‌او ، ظروف کار شدهٔ آهنی‌را به‌هاتف دلفس[7] هدیه داد . همچنین‌بسیاری‌ازپیکانها و زوبینهای آهنین در گورستان سیلك یافته‌شده‌است، معهذا مقادیربسیاراز این آلات که ازمفرغ ساخته‌شده ، در طبقهٔ مربوط به‌قرن هفتم ق . م . که جدیداً در شوش مکشوف گردیده ، به‌دست آمده‌است . بهرحال باید یادآوری کرد که حفاران‌شهرهای پرثروت کشور اورارتو[8] دریافته‌اند که اشیاء آهنی بسیار کمترازمفرغ مورد استفاده بوده‌است .

۱ـ Massagètes (Massagetae ت.ا.)　　۲ـ Hérodote (Herodotus ت.ا.)　　۳ـ Sargon II
٤ـ Alyatte (Alyattes ت. ا.)　　۵ـ Lydie (Lydia ت. ا.)　　٦ـ Crésus (Croesus ت.ا.)
۷ـ Delphes (Delphi ت. ا.)　　۸ـ Urartu

باتخریب مستقر مربوط به‌عهد کورستان ب درسیلك ، زندگانی این نقطه به‌پایان میرسد .

درگیان ، بالای سطح شامل قبور مشابه ، ساختمانی بـاشکوه‌است دارای حفره‌های پایهٔ در به‌سبك خالص آشوری درقرن هشتم . این‌امر میرساند که تخریب بخشی‌ازاین‌شهرهای مستحکم عمل سپاهیان‌آشوری‌بود ، واین‌واقعه مؤخرتراز قرن نهم تاقرن هشتم ق . م . (عصری که شاهنشاهی‌آشور باهمهٔ قوی ضدنیروی نوظهور ایران اقدام میکرد) صورت نگرفته‌است .

ما پیشتر گفته‌ایم که استعمال عمومی‌آهن به‌منزلهٔ فلز ، هم درجنگ وهم در فلاحت ، وضع تجارت را درآغاز هزارهٔ اول ق . م . تغییرداد . این تجارت درسابق مبتنی‌برخرید وفروش مس‌وفلزاتی که بامس ترکیب میشدندبود .

مرکز ثقل نواحی صادرکننده تغییر کرد . آشور که مصرف کنندهٔ بزرگی بود [1] ، معدن‌آهن‌نداشت ؛ وی‌ازوصول به‌مراکزمعدنی‌ساحل‌جنوبی‌بحراسود وماوراء قفقاز توسط قوم مجاور دولت اورارتو [2] ممنوع بود . بنابراین توجه او بسوی ایران معطوف‌شد ، نه تنها به‌این علت که ایران دارای معادن آهن‌بود ، بلکه بدین سبب نیز که‌مملکت مذکوراین فلزرا ازنواحیی به‌دست می‌آورد که آشور بدانها دسترس نداشته ، بعلاوه مس ولاجورد بسیارمورد احتیاج آشوربوده‌است . درهرحال ، دشتها ودره‌های ایران‌مخزنی برای بهترین نژاد اسب بود که‌آنهم برای سپاهیانی به‌اهمیت عساکرآشور مورد لزوم بود . البته عوامل دیگری هم موجب سیاست تجاوزکارانهٔ آشورنسبت‌به‌ایران گردید : لازم‌بود به‌هرقیمتی که باشدمنطقهٔ زاگرس‌را که‌سرحد شرقی‌شاهنشاهی بودآرام کنند ، ومردم کوهستانی‌آن‌را ـ که دربین ایشان ایرانیان جنگجو دایماً در تزاید بودند ـ مقهور و مطیع سازند . این سرزمین مخصوصاً در

۱ ـ در ت ا. افزوده شده ، درمدتی ، مخصوصاً درطول نیمهٔ اول‌قرن هشتم ق.م.
۲ـ Urartu

معرض توطئه‌های سلاطین اورارتو بود ، و تهدیدی حقیقی و دایم برای وجود دولت آشوربه‌شمار می‌رفت . پادشاهان‌آشور غالباً در مساعی‌خود برای کوچك کردن این نواحی وتبدیل‌آنها به‌صورت ایالات موفق‌نمیشدند، واگرهم میشدند تشکیلات‌آنان ناپایداربود . معمولاً سفرهای جنگی‌آشوریان ، مهاجماتی بشهرها بود برای اسیر گرفتن افراد ، غارت کردن ، سوختن، اخذذخایر فلزی یا احجارنیمه قیمتی وحمل اسبان وچهارپایان . سکنهٔ این‌نواحی برای‌نجات خود به کوههاپناه میبردند ، وپس از بازگشت سپاهیان‌آشوری به‌مساکن خود برمی‌گشتند، وآشوریان فاتح به‌ندرت به‌نتایجی که منشیان آنها ادعاکرده‌اند ، رسیده‌اند : تقریباً همیشه آنان به‌اندازهٔ کافی‌نیرودرمیان اقوام مغلوب باقی‌میگذاشتند ، تاپس‌ازمدت کوتاهی‌بتوانند محاربه راآغاز کنند .

این خصومتها چندین قرن طول کشید ، و اثرخودرا حتی درتشکیلات نظامی آشورباقی‌گذاشت . همچنانکه چین درعهد سلسلهٔ‌هان [1] مجبورشد که عساکرخودرا با شرایط جنگیی که سواران بدوی خیون [2] بدان تحمیل کردند ، هماهنگ سازد و لباس واسلحهٔ‌آنهارا تغییردهد ، به‌همانوجه آشوریان مجبور گردیدند که تشکیلات تازه‌ای برای قوای اعزامی‌خود در نظربگیرند . بدین وجه پیش‌از سلطنت آشورـ نصیرپال [3] (۸۸٤ ـ ۸٦۰ ق . م .) سوارنظام هنوز درقشون آشوربه‌کار نمیرفت . قوهٔ ضربت‌زنندهٔ وی گردونه‌های‌جنگی‌بود که براثروسایل بدوی ، سلاحی‌ناموثربه‌شمار میرفت ، و بیشتر تأثیر روحی داشت ، و ارزش‌آن ـ مخصوصاً هنگام عمل در ناحیهٔ کوهستانی زاگرس ـ از سواره نظام اقوام حریف پست‌تر بود . عبور از جاده‌های کوهستانی باگردونه ، یاگذشتن ازگردنه‌هایی که فقط برای عبور کاروانها ساخته شده‌بود ،کاری بس‌مشکل بود ، وبه‌همین علت‌است که هنرمندان‌آشوری شاه خودرا

۱ـ Han ۲ـ Huns ۳ـ Assurnazirpal (Assurnasirpal ت. ا.)

سوار بر گردونه در حالی که از کوهستان یا مسیلی عبور میکند ، نشان میدهند . برای محاربه باسواره‌نظام باید سواره نظام تشکیل‌داد ، واین‌کاری بود که آشوریان کردند . ایرانیان ، چندقرن پیش‌ازآنکه خودرا مهیای محاربه با رومیان کنند و آنان‌را مجبوربه‌تشکیل سواره‌نظام سازند ، درجنگهای خویش باآشور، قوم اخیررا به‌پذیرفتن این تغییرملزم نمودند .

سواره نظام بزودی منظرهٔ محاربه را تغییر داد : تشکیلات خفیف آشوری ، که هدف‌وی - چنانکه به‌نظرما میرسد - بیشترهمراه بردن گله‌های اسبان بود تا فتح یك‌ناحیه ، بیش‌ازپیش درسرزمینهای مجاورزاگرس داخل‌میشد . سلاطین‌آشور درسالنامه‌های خود فاتحانه اعلام میکنند که آنان‌به‌نواحیی‌واردشده‌اند که هیچیك ازاسلاف‌آنان نتوانسته بود دست یابد . مکرر ذکر کوه بکنی[1] بمیان‌آمده وآن همان‌کوه دماوند نزدیك تهران‌است ، و همچنین صحرای نمك - ناحیه‌ای که در جنوب شهرمذکورممتداست - ذکرشده‌است .

تشکیل وحدت ماد

سالنامه‌های شلمانسرسوم[2] پادشاه ، نخستین‌بار از ایرانیانی که در راه قشون آشور درسفرهای جنگی‌شان بهزاگرس قرارداشته‌اند یادمیکند : آشوریان در۸٤٤ ق . م . پارسیان (پارسوا[3]) و در۸۳٦ ق . م . مادها (مادای[4]) را شناختند ، ولی‌دلیلی نیست که تصور کنیم قوم‌پارس‌پیش ازقوم ماد وارد ایران‌شده‌باشد . اگر قول منشیان آشوری را بپذیریم ، دراین عهد پارسیان در مغرب و جنوب غربی دریاچهٔ اورمیه استقرارداشتند ، و مادها درجنوب شرقی ، نزدیك همدان ، مستقربودند . درهرحال چنین‌نیست که این‌نامها - پارسوا ومادای - به‌مفاهیم نژادی وقومی‌به‌کار رفته‌باشد،

۱- Bikni
۲- Salmanazar III (ت. ا. Shalmaneser III)
۳- Parsua
٤- Madai

بلکه بیشترتصور می‌رود که این اسامی به محوطه‌هایی که قبایل مذکور درآنها از نیمهٔ قرن نهم ق . م . سکونت داشته‌اند ، اطلاق شده‌است . حرکت عمومی قبایل ایرانی هنوزبه‌پایان نرسیده‌بود : قبیلهٔ سوم، یکی‌ازقبایل‌مهم ایرانی، به‌نام‌زکرتو[1] ، یا بقول یونانیان ساگارتی[2] ، به‌سوی نواحی شرقی‌تررفته مستقرشد، وشاید تا ناحیهٔ تبریز وسرحد دولت اورارتو پیش‌راند. شعبه‌ای ازمادها به‌سوی اصفهان پیش راندند و درآنجا عیلامیان از پیشرفت آنان جلوگیری کردند . در مشرق ، قوم پرثوه[3] - پارتیان‌آینده - دراطراف دربندهای خزر[4] سکونت گزیدند ، وقوم هریوه[5] واحه‌های هرات‌را درجنوب خراسان اشغال کردند .

پادشاه آشور ، شمشی‌ادد[6] (۸۲۳ - ۸۱۰ق . م .) ، شکست یکی از رؤسای ایرانی‌را - که ازمردم‌ناحیه‌ای درشمال دریاچهٔ اورمیه‌بود - با۱۲۰۰تن‌جنگجویان وی ذکر می کند . این عدد مفهومی دقیق دارد : شهرهای مستحکم تحت ریاست رؤسای ملوك‌الطوایف ، در ایران غربی متفرق بود ، و معمولاً قوای کمی از سواره نظام داشت ، که تعداد بعضی‌به۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ تن میرسید . رقابت بین‌آنان وفقدان وحدت ، ورق برنده‌ای برای‌آشوریان محسوب میشد ، وتا حد کثیرموجب پیشرفت عملیات آنان گردید . راست است که در این عصر نامهای ایرانی این پادشاهان - چنانکه منشیان آشوری آنان را نامیده‌اند - در اقلیت است ، و این دلیل آنست که مهاجرت ایشان هنوز پیشرفت داشته ، یا درمواضعی که آنان پیشتر مستقرشده بودند، قدرت به‌تدریج در دست ایشان می‌افتاده . همچنین اسامی‌ایرانی دراین‌عصر، در میان سپاهیان پادشاه اورارتو دیده میشود . در داخل ناحیه ، جنوب دریاچهٔ اورمیه ، کشورمانای[7] وجود داشته که شامل‌بخش بزرگ کردستان جدید است، وآن

۱- Zikirtu
۲- Sagartiens (ت. ا. Sagartians)
۳- Parthava
٤- Portes caspiennes (ت. ا. Caspian Gates)
۵- Haraiva
٦- Shamshi – Adad (در ت.ا. «شمشی ادد پنجم» ضبط شده).
۷- Manna (ت.ا. Mannai)

سرزمینی بود که سکنه‌اش آسیانی[۱]، و برای جلوگیری از توسعهٔ مادها به‌حدکافی نیرومند بودند.

به‌نظر نمیرسد که اقامت پارسیان در شمال غربی ایران طول کشیده باشد. انتقال ایشان یا نتیجهٔ عملیات آشوریان بود، و یا بر اثر فشاری که از اورارتو (همسایهٔ شمالی) و یا قبایل دیگر صورت گرفته‌است.

حقیقت این‌است که درقرن هشتم ق. م. آنان درحرکت و پیشرفت تدریجی به‌سوی جنوب شرقی درطول چینهای زاگرس بودند. محتملاً درحدود ۷۰۰ ق. م. آنان در محوطهٔ غربی جبال بختیاری تا مشرق شهر جدید شوشتر، در ناحیه‌ای که ایشان پارسواش[۲] یا پارسوماش[۳] نامیده‌اند ـ و این نام درسالنامه‌های آشوری ذکرشده ـ اقامت گزیدند. چنانکه در این عصر اغلب اتفاق می‌افتد، قبایل نام خود را هم به‌ناحیه‌ای که مقرّ اصلی آنان بود، وهم به‌شهرعمده، اطلاق میکردند.

پایان قرن نهم ق. م. و نیمهٔ اول قرن هشتم انحطاط قدرت آشور را نشان میدهد، ودرنتیجه دولت مجاور (اورارتو) از این وضع استفاده کرد. تشکیل دولت اخیر بتازگی صورت گرفته بود وتاریخ آن ازآغاز قرن نهم پیشتر نیست، درحالی که یکی از امرای متعدد سرزمین نائیری[۴]، که پادشاهان آشور سابقاً درقرن ۱۲ ق م. با او محاربه کرده‌بودند، موفق شد وحدت ناحیهٔ مذکور را تأمین کند. این ناحیه به‌طرف مشرق تا ملتقای دوشعبهٔ فرات کشیده میشد ودریاچهٔ وان‌را شامل‌میگردید وتا درهٔ رود ارس میرسید. از نظر نژادی، مردم آن دنبالهٔ قوم هوریان[۵] بین‌النهرین شمالی‌بودند. زبانی که درآنجا سخن میراندند، چنانکه ما از کتیبه‌ه ی به‌اصطلاح وانی[۶] ـ که ازسلاطین اورارتو بجای‌مانده ـ درك کرده‌ایم، بازبان ایبریان[۷] یا گرجی

۱- Asianique (Asianic ت.ا.) ، رك . ص۲۹ .   ۲- Parsuash   ۳- Parsumesh
۴- Naïri   ۵- Hurrites   ۶- Vanniques   ۷- Ibérienne

از خانوادهٔ قفقازی، بسیار مرتبط است. هرچندآنجا کوهستانی‌است، بخش بزرگ ناحیه مرکب‌است از نجدهای بسیارحاصلخیز که از جویبارها و رودها کاملاً مشروب میگردد. ناحیهٔ مذکورفلاحتی و دارای اغنام و احشام بود، و تربیت اسب یکی از منابع مهم درآمدآن بشمارمیرفت. بعلاوه دارای جنگلهای وسیع ومعادن بسیاراز همه نوع بود، و آب و هوای کاملاً سالم داشت. بنابراین جای تعجب نیست که در اینجا تمدن ابتکاری وبه‌حدکافی نیرومند تشکیل‌شد که بنیادآن بر بقایای تمدنهای قدیم بابلی نهاده شده‌بود.

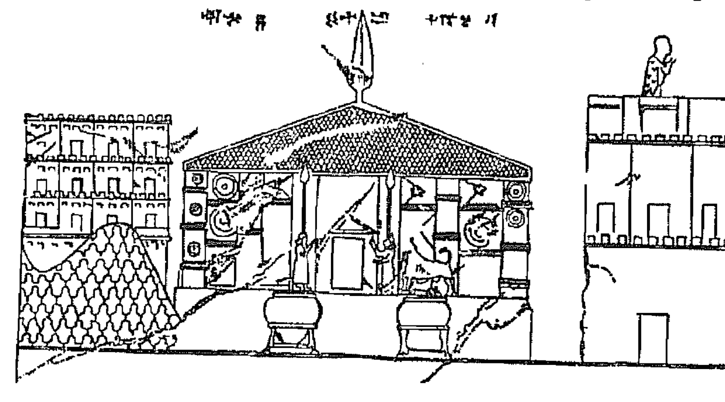
ابنیه و سالنامه‌های آشوری، و همچنین کتیبه‌های سلاطین اورارتو، توأم با نتایج مکتسب درطی حفاریهای باستان‌شناسی، اجازه می‌دهد که به‌یاری اسنادموجود، منظرهٔ تمدن این مملکت‌را ـ که درتحت حکومت سلسله‌ای نیرومند، عده‌ای ازقبایل متفرق در دره‌ها و نجدها را گردآورده بود ـ مجسم کنیم.

تحقیقات نشان داده‌است که در اورارتو شهرهای مستحکمی با ساختمانهای جسیم وجود داشته‌است که مردم دشت بین‌النهرین از آن نوع اطلاع نداشته‌اند. معماری این کشور مخصوصاً به‌سنگ پایهٔ طاق‌اهمیت میداد، ولی‌آن هرگز به‌صورت ستونی دارای سرستون درنیامد (بلکه ستونهای آن مزین بیك زوج مارپیچ بود، چنانکه گویی‌درتکامل ستونها به‌سبك‌ایونی‌مقدم[۱] تشکیل مرحله‌ای را میداده‌است). ساختمانها دارای بامهایی‌شیروانی‌شکل (دارای‌دوشیب) بود. خلاصه‌بعض‌خصوصیات معماری وجود داشت که ما میتوانیم نظیرآنرا درنزد پارسیان درپاسارگاد و تخت‌ـ جمشید، وهمچنین درنواحیی که‌آنان پس‌ازترك سرحد اورارتو وپیش‌از فتح نهایی فارس اشغال کرده‌بودند ببینیم.

هنگامی که پارسیان وارد ایران‌شدند، درسرحد این دولت جوان وپرجنبش

۱- Proto - ionienne

با تشکیلات ملوك‌الطوایفی آن قرار گرفتند ، و ازتمدن وی چیزهای بسیار عاریه کردند . درطی‌عصرمشخص توسعهٔ اورارتی که درنتیجهٔ انحطاط آشور پیش‌آمده‌بود ، پارسیان درمیان اقوام دیگر در شمال غربی ایران ، تحت سلطنت مخدوم جدید ، روزگارمی گذرانیدند . پادشاه ایشپواینی[1] که پسرخودمنوا[2] را درتاج وتخت شریك خویش کرده‌بود ، همهٔ نواحیی راکه در طول دجلهٔ علیا و زاب علیا قرارداشت از آشور گرفت ، و حتی‌متصرفات مانای[3] را درجنوب دریاچهٔ اورمیه به‌تصرف درآورد .



ش۳۵ ــ شهر ومعبد مصیصر درشمال غربی ایران ، از روی یك‌نقش برجستهٔ آشوری

وی درتعقیب‌این‌فتح ، یك‌سلسله استحکامات‌وشهرهای‌جدید بنا کرد که درگرداگرد آنها مقاومت آینده ، در مقابل عکس‌العمل احتمالی آشور ، متمرکز شده‌بود . ناحیه‌ای مانند مصیصر[4] ، مرکزمهم سیاسی‌ودینی‌درزاویهٔ شمال‌غربی‌دریاچهٔ‌اورمیه ، تا عهد سارگن ، در تابعیت اورارتو باقی ماند (ش۳۵) . معلوم نیست که چه مدت پارسیان تحت‌تسلط اورارتیان‌ماندند ، اماآنان‌وقتی که ناحیهٔ مذکورراترك کردند ، معرفت‌کافی ازاین‌تمدن به‌دست‌آورده‌بودند ، وتوانستند بخشی‌ازخصایص آن‌راباخود

۱ــ Ichpuini ۲ــ Menua ۳ــ Manna ۴ــ Musasir

ارمغان ببرند . این امرمخصوصاً درمعماری قابل‌توجه است ، وآن‌فنی‌بود که ایشان درطی‌زندگانی بدوی‌خود ، هیچ ازآن اطلاع‌نداشتند ، وبعدها این‌فن‌را درناحیه‌ای که سرانجام درآن استقرار یافتند ، توسعه دادند .

ایشپواینی‌ومنوا ، با توسعهٔ فتوحات خود در جنوب و شمال ، کشوری ایجاد کردند که ازجهت مساحت مساوی‌آشوربود ، وحتی‌ازآن تجاوزمی کرد ، ومواضع آنان نیزبهم فشرده بود . کتیبه‌های ایشان نشان می‌دهد که فعالیت متمدن سازندهٔ آنان معادل پیشرفتهای نظامی بود . پادشاهان مذکور به‌عملیات مهم آبیاری دست زدند ، قنوات نیرومندی حفر کردند ، که قسمتی‌ازآنها را باسنگ میساختند ، ودر نتیجه سرزمینهای بایررا تبدیل به‌زمینهای فلاحتی کردند. اقوام پارسی هیبایست کاملاً مراقب امرباشند تا بتوانند رموزآبیاری‌را فراگیرند .

نزاع بین‌دو کشور درزمان سلطنت ارژیشتی[1] معاصرشلمانسرسوم[2] ادامه یافت . اورارتو رجحان داشت ، هرچندآشوریان بیك سلسله سفرهای جنگی اقدام کردند که در طی‌آن نام پـارسوا[3] ، درمیان اقوام دیگر، مجدداً یاد میشود . ارژیشتی در فتوحات دامنه‌دارخود ، همهٔ نواحی اطراف دریاچهٔ اورمیه‌را به‌متصرفات خویش ضمیمه کرد ، وسپس به‌سوی مغرب روی‌آورد وسلطهٔ خودرا برغالب ممالك‌کوچك آسیای صغیرشرقی ـ که تا این‌زمان تابع‌آشور بودند ـ بر قرار کرد .کاملاً مشهود است که‌آشور به‌چنان ضعفی دچارشده‌بود که هرگزنمیتوانست دولتی مقتدر تشکیل دهد ، تابتواند ازانتقال قدرت خویش‌به‌اورارتو به‌نهج نهایی‌جلوگیری کند. معهذا جلوس تیگلاث ـ پیلسرسوم[4] وضع را دگرگون ساخت .

پادشاه جدید آشور ، در سفرهای جنگی سریع ، همهٔ سرزمینهای واقع بین

۱ـ Argichti (Argistis ت. ا.) (۷۸۲ــ۷۷۲ ق. م.) ۲ـ Salmanazar III ، در ت. ا. : Shalmaneser IV ۳ـ Parsua ۴ـ Tiglat pilasar III (Tiglath - Pileser III ت. ا.)

فرات وبحرالروم را متصرف‌شد ، وشاردوری‌دوم[1] پادشاه اورارتو راشکست‌داد. سپس وی جنگ را درست به‌قلب ناحیهٔ دشمن کشانید ، و به‌محاصرهٔ پایتخت اورارتو ـ که شهری‌باشکوه وتسخیرناپذیردرساحل‌دریاچهٔ وان‌بود ـ اقدام کرد ولی‌موفق‌نگردید. اوچند سفرجنگی‌نیز به‌ناحیهٔ زاگرس کرد . سالنامه‌های وی بار دیگرنام امیران ایرانی‌وهمچنین حکام آسیانی‌یا قفقازی‌را یاد میکند . سپاهیان او غنایم‌بسیاربدست آوردند ، یکی‌ازشهرهای تسخیرشده بتنهایی ده تن لاجورد تحویل داد (؟) . سپس پادشاه مذکورجنگ را به‌میان مادها ـ در شمال غربی‌همدان ـ کشانید . پارسوا در زمرهٔ نواحیی‌است که اسم برده‌شده‌است . پادشاه‌آشور، عساکرخودرا به کوه‌بیکنی[2] یا دماوند و کناره‌های کویر نمك رسانید . درمیان نامهای شهرها و قلعه‌های تصرف شده ، ذکرشرکری[3] یا شلککی[4] به‌میان‌آمده ، که ممکن‌است همان سیلك باشد . همچنین سالنامه‌ها ازسرزمین نشای[5] ـ یا دشت‌نسا ـ درجنوب جادهٔ بزرگ همدان ، نام‌میبرند که به‌جهت اسبهای‌خود مشهوربود[6] ، وآن‌درناحیهٔ کیان‌است . سرزمینهای مفتوح به‌صورت ایالاتی در آمد که توسط حکام اداره میشد ، وشهرهای خراب شده به‌هنگام‌محاصره مجدداً‌تعمیر گردید . این‌عمل‌ممکن‌است‌در کیان اتفاق‌افتاده‌باشد، چه آنجا در بالای تپه ، بقایای قصر آشوری موجود است . تیگلات ـ پیلسرسوم علاوه برآنکه جهانگیری بزرگ بود ، جهانداری ممتاز به‌شمار میرفت ؛ وی بدون آنکه مملکت خودرا از سکنه خالی کند ، مستعمرات آشوری را درنواحی منضم ، به‌منظورایجاد امنیت ، تأسیس کرد ؛ اقوام مغلوب را درمواضع دیگرجای داد ، در حقیقت اختلاطی‌ازاقوام ایجاد شده‌بود . وی از سفرخود به‌ماد ۶۵۰۰۰ اسیرآورد ، که‌آنان‌را در دیاله ـ در طول سرحد آشور خاص ـ مستقرساخت ، و به‌جای‌آنان ،

۱ـ Charduri II (ت. ا. Sarduris II) ۲ـ Bikni ۳ـ Shirkari ٤ـ Shilka(ki)
۵ـ Nishaï ٦ـ رك . پورداود « فرهنگ ایران‌باستان » ، ج ۱ ، تهران ۱۳۲٦ ص۲۸۸ به‌بعد (م.)

آرامیان را درنجد ایران جایگزین کرد . حتی‌بابل ازاین امرمعاف نگردید ، و وی‌آن‌را به‌مملکت‌آشور ملحق ساخت .

پادشاه جدید اورارتو ، «روسای اول»[1] کوشش کرد که به‌اتکای رؤسای قبایل کوچکی که درطول‌ثغور وی بودند ، شکست سابق‌را جبران کند ، ودرصددبرآمد که‌ایشان‌را به‌صورت‌اتحادیه‌ای در آورد. سیاست‌جدیداوبسیارپیشرفت کرد،وبرعده‌ای از رؤسای ماد فایق‌آمد که درمیان‌آنان نام دیاکو[2] نخستین‌بار به‌میان می‌آید . این شخص‌همان دیوکس[3] است که مورخ یونانی هرودتوس اورا موجد سلطنت ماد محسوب میدارد . حقیقت ـ آنچنانکه از سالنامه‌های آشوری مستفاد میشود ـ کم ارزش‌تر از آنست که گفته شد : دیاکو به‌منزلهٔ یکی از رؤسای ماد محسوب میگردد که باآگاهی ازتهدید شدیدی که برقبایل قوم وی ـ که به‌چندین ده قبیله تقسیم‌شده‌بود ـ وارد می‌آمد، به‌نظرمیرسد که یکی‌ازنخستین کسانی‌باشد که نقشهٔ وحدت‌آنان‌را طرح کرده‌است .

جلوس‌سارگن‌دوم[4] (۷۲۲ـ۷۰۵ق. م .) با اسارت مردم‌سامره[5] ومتفرق‌ساختن تقریباً ۳۰۰۰۰ تن از بنی‌اسرائیل در مملکت خویش مشخص است . در آن میان یك دسته از بنی‌اسرائیل بشهرهای ماد منتقل و مستقر گردیدند . بدین وسیله به‌اختلاط اقوام در زاگرس ، درپایان‌قرن هشتم ق . م . عنصر دیگری اضافه گردید که جامعه‌ای را به‌وجودآورد که تا امروز باقی است . انحلال بابل موجب شد که شاهنشاهی آشور سرحدی مشترك با عیلام پیدا کند ، وسارگن بزودی با مملکت اخیر وارد جنگی شد که در هرحال بدون نتیجهٔ نهایی بود . عصیان و اغتشاش از

۱ـ Rusa I (ت.ا. Rusas I) ۲ـ Daïakku (ت. ا. Daiukku) ۳ـ Déiocès
٤ـ Sargon II ۵ـ Samarie (Samaria ت. ا.) ، شهریست به‌فلسطین‌بین‌جلیل ویهودیه ، وآن هم همان سبطیه‌است که به‌مسافت سی‌میلی شمال اورشلیم وشش میلی‌شمال غربی شکیم واقع است ، وآن جز سامره (سرمن رای) است که دربین‌النهرین است(م .)

عیلام تا آسیای صغیر را فرا گرفت . باوجودآنکه سارگن‌درچند جبهه می‌جنگید ، ماد نخستین صحنهٔ عملیات او بود . طغیان مانای[1] تحت فرمان یك فرمانده ایرانی ، براثر تحریکات «روسا» سخت سر کوب شد ، اما نه برای مدتی طویل ، زیرا قدرت اورارتو همچنان مهم بود . پارسوا مهاجمهٔ جدید آشوریان را تحمل کرد وبیست و هشت تن از رؤسای ماد مجبور شدند سلطنت سارگن را بشناسند .

پادشاه اورارتو در ۷۱۵ ق . م . بهاتکای مانای‌بدین کشور حمله برد . دیاکو- که یکی از رؤسای ماد واز متحدان اورارتوبود – برای‌اثبات وفاداری خود یك‌پسر خویش را به گروگان بهپایتخت روسا فرستاد و بهنفع او بهکار پرداخت . سارگن فوراً عکس‌العمل نشان داد . یك بار دیگر اتحاد مذکور درهم شکست ، و دیاکو اسیر گردید وبا خانوادهٔ خود بهحماة در سوریه تبعید شد . آیا او زندگی خود را مدیون احترامی بودکه در میان قبایل ماد داشت یا این امر منوط بهمحاسبات سارگن است که مایل بود فرماندهی جنگاور دراختیار داشته‌باشد ، تا در موردلزوم ازو استفاده کند ، چنانکه‌پادشاه اورارتو ازو استفاده برده بود ؟ در هرحال ، سیاست روسا ، که قطعاً هدف‌آن ایجاد کشوری بیطرف متشکل از عناصر ایرانی بود ، شکست خورد . محقق بهنظر میرسد که اعمال دیاکوییان[2] نخستین ، به کسی که در میان آنان اول بار جلوه کرده ، و تاریخ – براثر قول هرودتوس – او را می‌شناسد انتساب داده شده باشد . هرچند در حقیقت اخلاف وی مؤسس حقیقی وحدت ماد بودند ودر راه استقلال ماد جنگیدند .

سارگن در سال بعد مجدداً بهماد آمد ونامهای ایرانی امیران در سالنامه‌ها بیش از پیش دیده می‌شود . وی در ۷۱۳ ق . م . بهمحاربه ادامه داد و چهل و دو تن از رؤسای ماد را مطیع کرد که بعضی ازآنان درآن سوی ناحیهٔ همدان میزیستند .

۱– Manna (Mannai .ت. ا) ۲– Déiocides

پادشاه آشور در سالنامه‌های خود بهفتوحات خویش برپادشاهان مقتدر ماد افتخار می‌کند . اما حقیقت ساده‌تر از اینست : اینان گروهی‌از رؤسای قابل اهمیت بودند که باموکب خود ، برشهرهای متعدد ماد حکومت می‌کردند . یکی‌ازآنان دیاکو بودکه‌او رانفی‌بلد کردند ، وقبیلهٔ وی – بیت دیاکو[1] – رابرای حکومت‌بردیگران فراخواندند . در زمان سلطنت‌پسرش– که هرودتوس او را بهنام فرا ارتس[2] می‌نامد ، اما نام وی خشثریته[3] بود ، چنانکه در کتیبهٔ داریوش در بیستون ذکرشده – کمال مطلوب دیاکو ، که عبارت از اتحاد ماد بود ، تحقق یافت .

فشار شدیدی که از طرف سارگن دوم برماد وارد می‌آمد ، بهنظر می‌رسد که در زمان سلطنت جانشین وی ، سناخریب[4] (۷۰۵–۶۸۱ ق . م .) ترك شده‌باشد ، چه او در مواضع دیگرمشغول بود و بابابل مدعی بابلی ، و باعیلام ، مصر و یهودیه[5] می‌جنگید . شاید این یکی از دلایلی باشدکه قوای ایرانی را بهاتحاد درگرد « خاندان دیاکو» وتحت قیادت پسراو – خشثریته – واداشته باشد . وی‌ابتداحاکم یك شهر بود ، و بزودی بهریاست اتحادیه‌ای قوی منصوب گردید . او محققاً مردی ارجمندبود ، زیرا اسارهادن[6] ، که جانشین سناخریب شد،سفارتی بهسوی‌اوفرستاد . در حقیقت ، وی نه‌تنها مادها را در تحت قدرت خویش گردآورد ، بلکه مانائیان[7] و کیمریان[8] را نیز جمع کرد . قوم اخیر از اقوام ایرانی‌الاصل بودند که‌باسکاییان[9] بهصورت مهاجرتی نو ازقفقاز عبور کردند ودرافق دو کشور رقیب– آشور واورارتو– ظاهر شدند .

۱– Bit Daïakku (Bit Daiukku .ت.ا) ۲– Phraorte (Phraortes .ت.ا)، رك. پیرنیا «تاریخ ایران باستان» ج ۱ ص۱۷۹ به‌بعد ؛ فرورتیش (م.) ۳– Khshathrita ۴– Sennachérib ۵– Judée [Judaea .ت. ا) ۶– Assarhaddon ۷– Manéens (The Mannai) ۸– Cimmériens (Cimmerians .ت. ا) ۹– Scythes (Scythians .ت. ا)

کیمریان وسکاییان

ازپایان‌قرن هشتم ق . م . این قبایل ایرانی موجب اغتشاشاتی درشمال غربی ایران ــ که پیشتر براثر فعالیتهای نظامی آشور ، اورارتو و ماد متزلزل شده بود ــ گردیدند . کیمریان وسکاییان نیز باعث اغتشاشاتی‌درآسیای صغیر، سوریه وفلسطین شدند . مهاجمات آنان با نفوذ تدریجی پارسیان ومادها که سه یا چهار قرن پیشتر صورت گرفته بود ، فرق داشت . دراینجا مسألهٔ قبایلی که در جستجوی مراتع دست نخورده یا پناهگاهی بی‌خطر باشند ، در بین نیست . سواران مهاجم و گروههای یغماگر جنگجو مانند سیلی از گدازه‌های آتشفشان در دامنه‌های جنوبی قفقاز فروریختند . هرودوتوس خاطرهٔ این حادثه را ضبط کرده است ، وسالنامه‌های آشور نیز تفاصیلی از ارزش مهم‌تاریخی‌آن‌نقل کرده‌اند . کیمریان وسکاییان درسالنامه‌ها به‌نام کیمیرای[1] واشکوزای[2] یاد شده‌اند ، وعین این نامها در تورات هم آمده . منشأ قوم نخستین به‌نظرمیرسد که قریم[3] باشد ، وآنان نام خود را ازآن‌ناحیه گرفته‌اند . قول هرودوتوس ، مبنی براین که کیمریان توسط سکاییان به‌جلو رانده‌شدند ، تماماً قابل قبول نیست . این دو قوم کاملاً باهم مربوط بودند ، غالباً به‌یك زبان گفتگو میکردند ، و ازطریق غارت زندگی میگذرانیدند . سابقاً در زمان سلطنت سارگن دوم ، اورارتو نخستین مملکتی بود که متحمل آسیب کیمریان شد . با وجودآنکه ایشان عقب‌رانده شدند ، معهذا بدان کشور چندان خرابی وارد آوردند که پادشاه آن ــ روسای‌اول ــ انتحار کرد . کیمریان به‌دوبخش تقسیم شدند : یك‌دسته‌ازآنان درطول دریاچهٔ اورمیه حرکت کردند و اندکی بعد جزو متحدان خشثریته[4] قرار گرفتند ، درصورتیکه عمدهٔ سوازان‌آنان ، پس‌از مهاجمهٔ بی‌نتیجه به‌سرحد شمالی آشور، به‌پیشرفت توأم با تاراج خود درسمت مغرب ، در جهت آسیای صغیر ادامه

۱ـ Gimirraï ۲ـ Ishkuzaï ۳ـ Crimée (کریمه) ۴ـ Kshatrita

دادند . این اقوام با تررها[1] و اقوام دیگر آسیانی ، تشکیل اتحادیه‌ای دادند که در ساحل جنوبی بحراسود ، در ناحیهٔ سینوپ[2] و مصب قزل ایرماق[3] مستقر شدند[4] واز آنجا متناوباً برای غارت نواحی‌آسیای صغیرحرکت میکردند . همینها بودند که به‌پادشاهی‌فریژیان[5] خاتمه‌دادند، ودر نتیجه پادشاه قوم‌اخیر ــ میداس[6] ــ انتحار کرد . لودیا[7] نیز برکنار نماند ، و باوجود همراهی شهرهای یونانی‌ایونیه[8] ، پادشاه آن ژیگس[9] کشته شد .

اندکی‌بعد «آشوربانی‌پال» آنان‌را درگردنه‌های کیلیکیه[10] شکست داد ، و بقایای متفرق ایشان فرار کردند وبه‌دسته‌های سکایی پیوستند .

قوم اخیر، درآغازسلطنت اسارهادن[11] ، درجهتی دیگر پیش رفتند . آنان سواران کیمری‌را به‌جنوب همدان راندند ، ودرجنوب وجنوب‌شرقی‌دریاچهٔ‌اورمیه ، درناحیهٔ مانای[12] ــ که ازنظارت‌آشورخارج شده‌بود ــ به‌استواری مستقر شدند . نام این دشمنان خطرناك ، با مادها و مانای درستون پیشگویی‌های‌آشوری معاصر یاد شده ، ونتیجهٔ عملیاتی‌را که قشونهای‌آشوری میبایست به‌سوی مرکزایران ، برای تهیهٔ‌اسبان جهت‌سپاهیان ، انجام‌دهند پیشگویی کرده‌اند . درزمان‌پادشاهی‌پارتاتوا[13] طبق منابع‌آشوری ــ یا پرتوتیس[14] به‌قول‌هرودتوس ــ کشورسکاییان شامل‌بزرگترین بخش‌ایالتی‌بود که بعدها به‌نام‌اتروپاتن[15] (آذربایجان فعلی) نامیده شد، که مرکزآن درجنوب دریاچه قرارداشت . پادشاه مانای سلطنت‌آنرا میشناخت ، و به‌نظرمیرسد

۱ـ Trères ۲ـ Sinope ۳ـ Halys ۴ـ در ت . ا . : هندو اروپاییان دیگر ، مانند ترر Trères که قبیله‌ای ازتراکیان Thracian بود ؛ در این زمان به‌آسیای صغیر رانده شدند ؛ کیمریان درساحل جنوبی بحراسود ، در جوار سینوپ و دهانهٔ هالیس مستقرگردیدند .
۵ـ Phrygien (Phrygian ت. ا.) ۶ـ Midas ۷ـ Lydie (Lydia ت. ا.)
۸ـ Ionie (Ionia ت. ا.) ۹ـ Gygès ۱۰ـ Cilicie (Cilicia ت. ا.)
۱۱ـ Assarhaddon (Esarhaddon ت. ا.) ۱۲ـ Manna (Mannai ت. ا.)
۱۳ـ Partatua ۱۴ـ Protothyès ۱۵ـ Atropatène

که با مادها نیز روابط حسنه داشته‌اند . چون اورارتو هنوز خطرناك بود ، پادشاه آشور میکوشید که برسکاییان غلبه کند . پارتاتوا که براثراین پیشرفتها قوی شده بود ، تقاضای ازدواج باشاهدختی آشوری کرد که هرچندتاریخ دراین خصوص چیزی نمیگوید ، محتملاً باآن موافقت شده‌است .

پادشاهی ماد

استقرار سکاییان در اطراف دریاچهٔ اورمیه مانع نهضت قدرت ماد نگردید . خشثریته ـ فرورتیش[1] ، رئیس قوم‌ماد ، به‌نظر میرسد که درراه وحدت مادها ـ که ناحیهٔ وسیعی را از همدان تا مشرق دماوند و جنوب کرانه‌های صحرای مرکزی ایران اشغال کرده‌بودند ـ موفق‌شده‌باشد . خشثریته با کیمریان و مانای ، متحد و شاید هم به‌وعده‌های سکاییان مطمئن بود . وی‌پس‌ازآنکه پارسیان را ـ که ازپایان قرن هشتم ، بیشتربه‌سوی جنوب شرقی دریاچه در ناحیهٔ اطراف پارسوماش[2] کشیده شده‌بودند ـ مطیع کرد تصمیم گرفت بر نینوا ضربتی سخت واردآورد . این عمل جسورانه بود که موجب بدبختی‌مادها گردید : خشثریته ازعقب موردحملهٔ سکاییان تحت فرماندهی‌مادیس[3] ، پسرپارتاتوا ، یکی‌ازمتحدان آشور واقع‌شده شکست یافت وجان خود را نیزازدست داد (۶۵۳) . سکاییان‌ازاین شکست استفاده کردند و به‌ماد هجوم بردند ، وبه‌قول هرودتوس ماد مدت بیست وهشت سال تحت قیادت آنان باقی ماند (۶۵۳ـ۶۲۵ ق . م .) .

سکاییان بر اثر غلبه برماد قوی شده به‌سوی مغرب تاختند . آنان آشور ، متحدسابق خود رارنجانیدند ، وبراثرالحاق سواران کیمری ـ که پس ازفتح‌آشورـ بانی‌پال فرار کرده بودند ـ تقویت گردیدند . سکاییان آسیای صغیر ، شمال سوریه ، فینیقیه ، دمشق وفلسطین را چپاول وغارت کردند . خاطرهٔ این تاخت وتاز در کتاب

۱ـ Kshatrita–Phraorte ۲ـ Parsumash ۳ـ Madyès

ارمیا[1] باقی مانده ، که این واقعه را باکلمات حزن‌آور پیش‌بینی می‌کند : « هلاك کنندهٔ امتها . . . حرکت کرده ازمکان خویش در آمده است . . . اینك او مثل ابر می‌آید وعرابه های وی مانند گردباد ، واسبان او از عقاب تیزروترند . وای برما ! زیرا که ازبین رفته‌ایم . »[2] فرعون مصر باپرداخت وجه ، آنانرا از سرحد کشورخود بازگردانید ، وچون سکاییان به‌زاگرس بازگشتند به‌غارت ادامه دادند .

اشیاء مفرغی لرستان

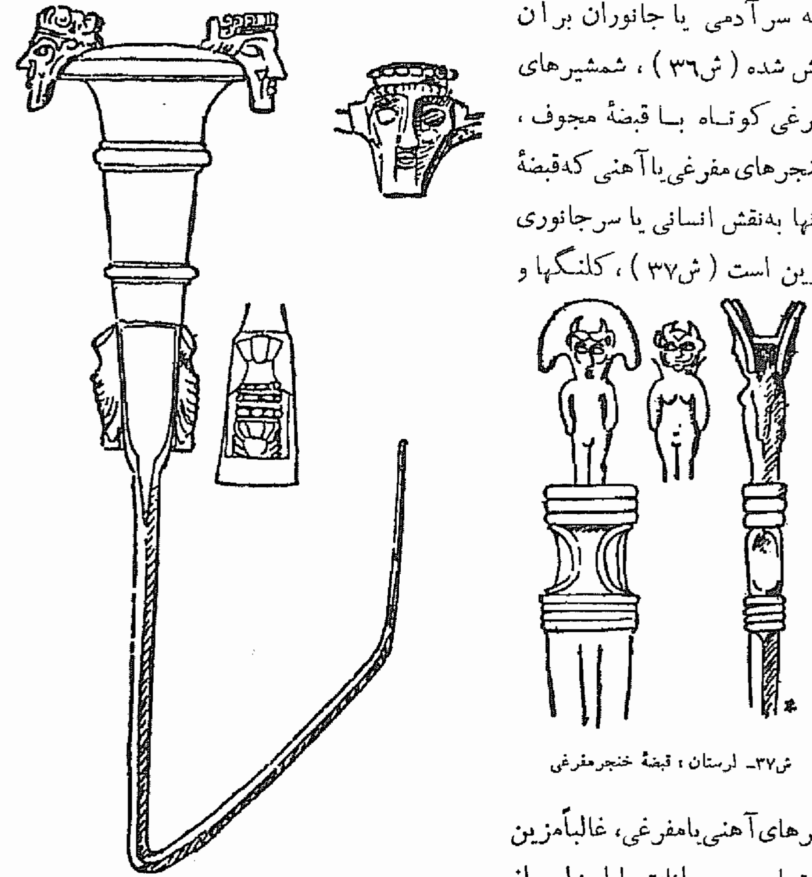
در مدتی متجاوز از بیست سال ، آنچه که روستاییان در ناحیهٔ کرمانشاه ، مخصوصاً در هرسین ، الشتر ، وخرم‌آباد ـ که درشمال لرستان است ـ یافته بودند ، مجموعه های خصوصی و موزه‌های اروپا و امریکا را با هزاران شیء مفرغی وآهنی مزین ساخت . همه ـ یا تقریباً همهٔ ـ این اشیا در قبوری پیدا شده که تاکنون هیچیك از آنها از نظر علمی حفاری نگردیده . طبق گزارشها این قبور گودالهایی هستند که گاهی سنگ فرش شده‌اند ، و همواره روی آنها با لوحه‌سنگ بزرگی که به‌پهنا گذاشته شده ، پوشیده‌است . غالباً تل خاکی که روی قبرساخته‌اند ، به‌وسیلهٔ دایره‌ای از سنگها مشخص است .

ما به‌ندرت به‌تمدنهایی که بنفسه ایجاد شده‌اند ، مانندتمدن قوم موجد اشیاء مفرغی لرستان‌برمیخوریم ، بدون تشخیص روابط عمیق آنها باتمدنهای اعصارمتقدم که درهمان ناحیه به‌منصهٔ ظهور رسیده است .

ازگردآوری مجموعهٔ غنی و متنوع اشیاء مفرغی و تنوع علایمی که آنها را مزین کرده ممکن است استنتاج کنیم که این اشیاء باید متعلق به‌خاندانی منتخب از سواران‌یا گردونه‌رانان جنگجو باشد ، که‌به‌اقامت در محلی پابندنبودند ، وبدین علت اشیاء قابل حمل را دوست داشتند . اشیاء غیرمنقول که‌ازلرستان به‌دست‌آمده ،

۱ـ در ت. ا. افزوده : IV . 13 ۲ـ باترجمه‌های کتاب مقدس تطبیق شده (م .)

نادراست . این ملاحظه ، بافقدان هر گونه آثار اقامت درجوار قبور تأیید می‌شود . در میان این اشیا تعداد بسیار اسلحه وجود دارد : شمشیرهای آهنی دراز باقبضهٔ آهنی که سرآدمی یا جانوران بر آن نقش شده (ش۳۶) ، شمشیرهای مفرغی کوتاه با قبضهٔ مجوف ، خنجرهای مفرغی یا آهنی که قبضهٔ آنها به‌نقش انسانی یا سرجانوری مزین است (ش۳۷) ، کلنگها و

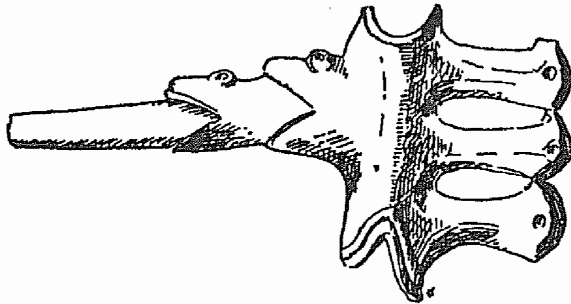


ش۳۶ـ لرستان : شمشیرآهنی

ش۳۷ـ لرستان : قبضهٔ خنجرمفرغی

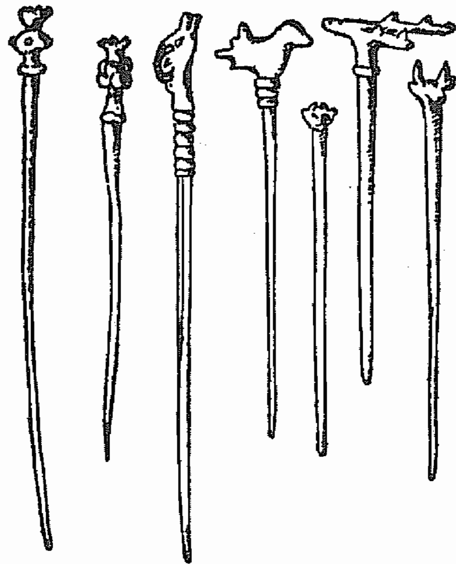
تبرهای آهنی یامفرغی، غالباً مزین به‌تصاویر حیوانات یا اجزایی از حیوانات است(تص۸)؛ ممتازترین آنهاعبارت ازتبرهایی است باتیغه‌یا قبضه‌ای که‌ازفک‌بازجانوری درنده‌خارج‌می‌شود

(تص۹ وش ۳۸) . نیز باید اشیاء ذیل را نام برد : سرنیزه ، زوبین وتعداد بسیاری‌از



ش ۳۸ـ لرستان : کلنگ برنزی

سرتیرهای آهنی یا مفرغی به‌شکل برگ درخت غار ، مخروطی ، یا مشکل از سه قطعه ، اجزای ساز وبرگ اسب یا گردونه ، مخصوصاً دهنه وکلگی مستقیم یا شکسته ، که مجموع آنها به‌مفرغ‌کاران غالباً زمینه‌ای نامحدود در انتخاب موضوعات میداد : اسب (تص۱۰) بز کوهی ، گاو نر ، موجودات اساطیری و ترکیبی ، یا گردونه‌ها . در میان اشیاء بسیار نادر باید از شیئی مفرغی ذکر کرد که دارای یك قرقره وزنگوله است ـ که برای ستن به‌کار میرفته ـ و بر آن دو



ش۳۹ ـ لرستان : سنجاقهای برنزی

شخص که باشیرها میجنگند نقش شده ، ودر بالای آنها گاوهای نر قرار دارند ، ودر فوق آنها دومیمون دیده می‌شود . شیء مذکور قطعه‌ایست که شایدپارچهٔ قلاب‌دوزی شده را به‌آخر مالبند وبدنهٔ گردونه ثابت میکرده چنانکه درنقوش برجستهٔ آشوری دیده می‌شود (تص۱۱) . به‌همین طبقه متعلق‌است سر وصلهٔ مالبندی مفرغی ، که در آن دو شیر منقوش است (تص ۱۲) ، و دهنه‌هایی که در بالای آنها دو صورت نقش شده وبه‌نظر میرسد صحنه‌ای از اعطای منصب را نشان میدهد (تص ۱۳).

در میان آنها لوازم آرایش بسیار دیده میشود : سر سنجاقها دارای تنوع بسیارند ، و به‌شکل سر جانوران و پرندگان یا حیوانات‌کامل میباشند (تص ۱۴ و ش ۳۹) . در روی لوحهٔ کمربندی که در آن بسیارکار کرده‌اند ، صحنه‌های بسیار مفصل شکار یا موضوعات اساطیری نقش شده ، آیینه‌های مفرغی دراین زمان دارای دسته‌ایست به‌شکل زنی عریان مانند ستونی که مجسمهٔ زن باشد ، و از نیمرخ شبیه به‌تیغهٔ شمشیرهای بسیار ممتاز لرستان است (تص ۱۹) . در میان قطعات نذری که منظور از آنها درست روشن نیست ، تصاویر بز کوهی یا گوشتخواران ـ که مربوط به‌نشانهای خانوادگی است ـ (تص ۲۴) و یا اشیاء مشبك که معرف جدال « قهرمان » با دو جانور جنگلی است ، دیده میشود . در زمرهٔ اشیاء مربوط به شعایر دینی ، سیتولهای (ش ۴۰) متعدد مفرغی وجود دارد که با صحنه‌های ضیافت با تصویر جنیی که نزدیك درخت مقدس ایستاده منقوش است . باید از « سنجاق » ذکری خاص به‌میان آورد . سنجاق دارای صفحه‌ای بزرگ است که حاوی سری برجسته در مرکز میباشد . لوحهٔ ما (تص ۲۸) منشأ این سر را ـ که تمام رخ نشان داده شده ـ توضیح می‌دهد ، و آن باید سر ربةالنوع ما در اقوام آسیانی باشد که از آسیای صغیر تا شوش مورد پرستش بوده‌است . قطعه‌ای از این دسته اشیا ربةالنوع مذکور را نشسته ، درحال زایمان نشان میدهد . او پستانهای

خود را در دست گرفته است ، وهمین وضع در شیء بعدی (تص۲۸ وسط) نیز دیده میشود . هزاران پیکره ازاینها درامکنهٔ شرق نزدیك پیداشده مخصوصاً درشوش ـ که این‌ربةالنوع فراوانی، به‌نام عیلامی کیریرشه[1]، قرنها مورد پرستش بوده‌است .



ش۴۰ ـ لرستان : سیتولهای مفرغی (نوعی ظروف مخصوص سفالین. م.)

آیین‌او تحت عنوان نانایه[2]، تا عصرپارتها ادامه یافت وما پیکره‌های سفالین‌متعددی میبابیم که ربةالنوع مذکوررا در گورستان پارتی دراین نقطهٔ مهم نشان میدهد . در

۱ـ Kirircha (Kirirsha ت.ا.)
۲ـ Nanaïa

اینجا مسأله‌ای مطرح می‌شود : آیا این ربة‌النوع مادرقدیم ، مظهر فراوانی وتولید ، همان نیست که به‌طریقهٔ سنکرتیسم[۱] ، به‌صورت ربة‌النوع اناهیته[۲] (ناهید) درآمد ، وآیا همان نیست که در بعضی از این تصاویر نشان داده‌شده ؟ مؤید این فرضیه کناره‌های برخی از بشقابهای خاص تشریفات دینی است که باشکل ماهی ودرخت انار ــ دومظهر این خدای آب و فراوانی ــ تزیین گردیده‌است ، وهمچنین مؤید دیگر، تصویری‌ست که درظرفی مفرغی متعلق به‌موزهٔ لوور دیده‌میشود، شایدنمونهٔ اصلی تصویر اهورمزدا باشد (تص۲۷) . این سنجاقها که دارای صفحه‌ای میباشند ، به‌نظر میرسد که فرو رفته درشکافهای دیوارهای سنگی ساختمانی (معبدی ؟) یافته شده‌اند ، واین عمل عادت بسیار کهن رومیان را به‌خاطر می‌آورد که عبارت‌بود ازفرو کردن میخ در دیوار معبدی برای دفع طاعون . در لرستان اشکال کوچك ربة‌النوع به‌نظر میرسد که با آرزوی فراوانی وخصب نعمت ساخته شده‌باشد . تصاویر مذکور تمام رخ نشان داده شده ، به‌نحوی که احساس تماس مستقیم مؤمن‌را با مقام الوهیت وقدرت الهی تولید میکند . الواح لرستان ازجملهٔ نمونه‌های بسیار قدیم اعمال « قانون تمام رخ »[۳] میباشد ، و آن اثری از هنر ایرانی است که سابقاً در ظروف منقوش گورستان سیلك ملاحظه شده ، و دربسیاری ازمصنوعات بعدی‌عهد پارتی نیزادامه یافته است .

به‌ما گفته‌اند که درمحلی ــ نه‌چندان دور از امکنه‌ای که این سنجاقها یافته شده ــ گورستانی‌عمومی وجود داشته‌است که حاوی استخوانهای درهم وبرهم افراد متعدد بوده . آیا در اینجا تدفین دو درجه‌یی به‌عمل می‌آمده ، چنانکه رسم تدفین مغان‌است ، یعنی همان گروهی که نزد مادها ، به‌امور روحانیت موظف بودند ، و مانند اقوام دیگر نردیك[۴] وبدوی ، مراسم درلحد نهادن جسد میت‌را انجام‌میدادند ؟

۱ ــ Syncrètisme عقیده به‌توحید عقایدگوناگون (در مذهب و فلسفه و غیره) (م.)
۲ــ Anahita
۳ ــ Loi de la frontalité
۴ــ Nordique ، رك. ص ٦٨ ح ٥

همچنین باید یادآوری کرد که بزکوهی بـا شاخهای طویل (تص۱۵) ، شاهکار نگارگران جانوران در لرستان است که آنرا از هنرمندان آشور بهارث بردند ، وآن شاهکار درجه‌ای بسیار عالی از قدرت تعبیررا نشان میدهد ، و در طرز کوچك نمودن تصاویر، آنان پیشوای هنرمندان‌جانورنگارعهد هخامنشی‌بوده‌اند . این هنرمندان ، درنقش دایرهٔ چهره بسیار کمتر موفق شده‌اند . صورت را بسیار مسطح ، بدون تجسم ، بینی را همیشه بارز و طویل ، و چشمها راگرد وکاملاً بـاز کشیده‌اند (تص۱٦) . تمدنهایی که هنروهمهٔ فرهنگ مادی‌شان ، مانند تمدن‌اشیاء مفرغی‌لرستان ترکیبی‌باشد ، نادراست . تذکارهای‌فرهنگهای محلی‌قدیم فقط توسط چند ظرف سه پایه ــ که ما قبلاً دیده‌ایم که دراین‌نواحی، درآغازدومین‌هزارهٔ ق.م. مورد استعمال بوده ــ معرفی‌شده‌اند وبه‌نظرمیرسد که این‌نوع مدتی‌دراز مورداقبال مردم بوده‌است . از سوی دیگرهمهٔ ظروف سفالین منقوش لرستان ، بیشتر محتمل است که محلی وبومی‌باشد .

این بقایاکه شاید با چند سلاح از نوعی‌که از اواخر هزارهٔ دوم ق . م . ساخته‌شده ، تقویت میکردند ، وآنها قسمتی نسبةً محدود از این مجموعهٔ اشیاء فراوان را تشکیل میدهند . روابط با تمدن گورستان ب سیلك ــ که ما در آن آثار قبایل ایرانی‌راکه کمی پیشتربه‌نجد ایران آمده‌بودند شناخته‌ایم ــ بسیار است . لرستان نمونه‌های‌اصلی‌متعدد ازفرهنگ این‌سواران با اسلحهٔ‌آنها، لوازم سازوبرگ اسب ، ظروف مفرغی یاساخته ازگل‌پخته با لولهٔ طویل مخصوص ــ که پیشترذکر کرده‌ایم ــ و پیکره‌های کوچك مفرغی و لوازم آرایش ازنوع سنجاق به‌شکل سر جانوران ، به‌دست داده‌است . غالباً اشکال و موضوعاتی که ازممالك اطراف ایران ، وحتی دورترآمده ، بسیار متعدداست : هنرکهن بین‌النهرینی با این نقوش مزین

است : تصاویر متعدد «گیلگامش»[۱] که باهمه قسم جانوران در ستیزه‌است ، حکاکی کرکوك ـ که آثارقدیم آشوری را غنی‌میسازد ـ در موضوعات منقوش در نشانهای خانوادگی لرستان شناخته‌میشود . هنر آشوری تأثیرخودرا در ظروفی که در مراسم مذهبی برای قربانی به‌کارمیرفته ، یا سروصله‌های مالبند گردونه که به‌شکل سرقوچ بود باقی گذاشته‌است . تبرها با سر جانوری که تیغه را « از دهن بیرون می‌اندازد» به‌نظرمیرسد عنصری ممتاز از هنر « هوریان » باشد . بعض الواح کمربند ، اگر خطا نکنیم ، هنر کهن سکاییان را ـ آنچنانکه در حفریات جنوب روسیه شناخته شده‌اند ـ افشا میکنند . موضاعات جاری در هنرسوری ـ ختی[۲] متعلق به‌قرن هشتم یا هفتم ق . م . نیز در اشیاء مورد بحث دیده میشود ، مثلاً شکارگری که تیرش به‌بزکوهی‌اصابت میکند و جانورمذکوربا وضعی تعجب‌آور سرش را به‌سوی حمله کننده بر میگرداند . این موضوع از موضوعـات اصلی هنر ممالك کوچك ختی «هیروگلیفی»[۳] است که درآسیای صغیروشمال‌سوریه واقع بوده‌اند . نمونهٔ زیبایی‌از این‌صحنه ، روی‌نقشی برجسته ، اخیراً درطی حفاریهای قره‌تپه کشف‌شده . ممکن است آنهارا حتی‌با اشیاء نواحی‌دورترمقایسه کرد ، وروابط شانرا باتمدنهای‌اینسوی قفقاز وماوراء قفقاز، وحتی‌شاید باچین ، بەصورت تائوتیه[٤] شناخت .

با وضع وتنظیم این تحقیقات درطرحی نژادی ، وباکوشش دردرك این عقدهٔ پیچیدهٔ رشته‌هایی که‌به‌سوی‌آنهمه نواحی ـ دورونزدیك ـ کشیده میشود ، به‌نتیجه‌ای میتوان‌رسید که درمیان‌دانشمندان ، مدافعانی‌دارد : قومی‌ازسواران‌جنگجو به‌قومی آسیانی ـ که پیشتر کمابیش درقبایل ایرانی مستهلك شده‌بود ـ ملحق گردید ؛ این عنصرجنگجوی جدید درطی‌مهاجرت خویش غارت کرد ، تخریب نمود ، و در چند

۱ــ Gilgamesh ۲ــ Syro-hittite ۳ ــ « hiéroglyphiques » hittites (در ت. ا. : Neo - Hittite ختی نو). ٤ــ t'ié - T'ao رك. ص ۱۱۰ (م.)

ناحیهٔ آسیای غربی‌به‌تاخت‌وتاز پرداخت . نمیتوان ازاین نتیجه سرباز زد که بخش غالب اشیاء لرستان متعلق به‌قرن‌هشتم یاهفتم ، یاحتی‌متأخرتراست . مورخی دقیق درمیان‌آخرین واردان ، عناصری ازهمهٔ این‌دسته‌های سکایی و کیمری‌را تشخیص میدهد . آنان پس‌از حملات غارتگرانهٔ خود از قفقاز تا سرحدهای مصروسواحل آسیای صغیر ، از زاگرس عقب رانده شدند ، و تحت حکومت مادها در ناحیه‌ای که سواران آنان بابهترین‌پرورشگاه اسبان‌مواجه شدند ، مستقر گردیدند ، وآنجا هستهٔ جنگجوی قابل توجهی در مقابل کشورجوان ماد ـ که‌آنگاه در اوج توسعهٔ خود بود ـ ایجاد کردند .

کیاکزار[۱]

هرودوتوس‌میگوید سالهایی که کیاکزار، پسروجانشین‌فرورتیش ـ خشثریته[۲] ، ملزم به‌شاختن سلطنت‌سکاییان‌بود ، برای‌آیندهٔ نظامی‌ماد بی‌فایده نبود : کیاکزار قشون خودرا تحت نظمی‌جدید در آورد ، سواره نظام وکماندارات و پیاده نظام را ترتیب داد ، وهمچنین محتملاً فنون جنگی‌سواران سکایی‌را ـ که درجنگ متحرك مهارت داشتند ـ پذیرفت . ممکن‌است مادها بعض سنن هنرسکایی‌را ازآنان دراین مدت به‌عاریت گرفته باشند . این پادشاه وضع سیاسی خود را به‌وسیلهٔ الحاق بعض نواحی‌واقع دراطراف دریاچهٔ اورمیه تحکیم کرد ، و عاقبت ، به‌قول هرودوتوس ، در جنگ باسکاییان مادیس[۳] ، فتح قطعی‌ودرخشان به‌دست‌آورد ، ومادیس با اتباع خود محتملاً سرزمین مانای‌را ترك گفت .

گنجینهٔ سقز

ما معتقدیم که این داستان سکاییان به‌وسیلهٔ کشف تصادفی که اخیراً توسط

۱ــ Cyaxare (Cyaxares ت. ا.)= Kyaxar یونانیان، در پارسی باستان نام او « هووخ شتره »آمده‌ رك. پیرنیا «ایران‌باستان» ج ۱ ص ۱۸۰ به‌بعد (م.) ۲ــ Phraorte-Kshatrita ۳ــ Madyès

روستاییان درنزدیك شهرسقز ، در جنوب دریاچهٔ اورمیه به‌عمل‌آمده ، مجسم شده است . حدس میزنیم که شاید این‌اشیا متعلق به گنجی‌سلطنتی‌بوده ، واحتمال میرود وقتی به‌پارتاتوا[1] یا پسروی مادیس تعلق داشته‌است ، امامعلوم نیست که‌آن ازقبری به‌دست آمده یا از نهانگاهی . مجموعهٔ مزبور به‌چهار دستهٔ کاملاً مشخص تقسیم میشود :

نخستین آنها بدون شك از جهت الهام و طرز عمل آشوری است ؛ سبك دستهٔ دوم سکایی‌است ؛ دستهٔ سوم ازجهت الهام‌آشوری ـ سکایی به‌شمار میرود ، اما محتملاً به‌وسیلهٔ هنرمندان‌آشوری ساخته‌شده ؛ دستهٔ چهارم مصنوعات‌کارگاههای محلی‌وشاید مانایی[2] باشد .

به‌دستهٔ اول متعلق‌است یك دستبند زرین فاخروگشاده ، که دو انتهای‌آن به‌شکل سرشیراست ، یکی‌با فکین‌باز ودیگری بافکین بسته . دستبند اخیررا‌برای وضع‌آن برمچ ، قابل جداکردن‌ساخته‌اند ، وآن به‌وسیلهٔ سنجاقی محکم میشود . دایرهٔ دستبند مرکب ازچهارسطح‌مسطح است که هرچه به‌طرف مرکزپیش‌میرود ، عریضترمیگردد ، و در عریضترین نقطهٔ آن دو زوج شیربچه ـ که خم شده وبسیار برجسته مصورگردیده ـ کارگذاشته‌اند . این‌شاهکاری ازهنرحکاکان و جواهرسازان آشوری‌است . یك لوحهٔ زرین دارای طرحی‌برجسته از دو دسته حیوانات و جنیان بالدار که به‌سوی درخت‌زندگی‌مسبك[3] حرکت میکنند ، میباشد . درالواح مفرغی که اصلاً صندوق‌چوبی‌حاوی گنج را پوشیده میداشت ، تصویربزهای کوهی‌به‌روشی بسیارآزادانه حك‌شده ، وآنها به‌وسیلهٔ گل و بته‌های گل‌داودی به‌سبك کهن‌آشوری جداگردیده‌اند . بداین دسته نیز تعلق دارد قطعات بسیار زنگ زدهٔ حاشیهٔ کاسه‌ای

۱ـ Partatua ۲ـ Mannéens (Mannian ت. ا.) ۳ـ Style در فرانسوی به معنی سبك است ؛ styliser را امروزه در نقاشی به‌معنی بزرگ نشاندادن شیء به‌کار میبرند و stylisé اسم مفعول آنست . بعضی‌آنرا «مصنوعی ساز» ترجمه میکنند ، و ما «مسبك» را در این مورد به‌کار می‌بریم (م.)

مفرغی که گروهی‌را درآن به‌وضعی بسیارظریف حکاکی کرده‌اند . درقسمت پایینتر آن سیزده تصویر تشخیص داده‌میشود . پنج تای اول ، ملبس به‌جامه‌های طویلند و شاید صاحب‌منصبان موکب پادشاه‌آشور باشند ، ولی‌آنان که درعقب دیده‌میشوند ، یا برهنه‌اند و ممکن‌است قراولان پادشاهی باشند . این موضوعها در ابنیه ، نقوش برجسته ، قطعات نقاشیهای دیواری ، الواح مینا و جواهرکاری بسیار دیده میشود .

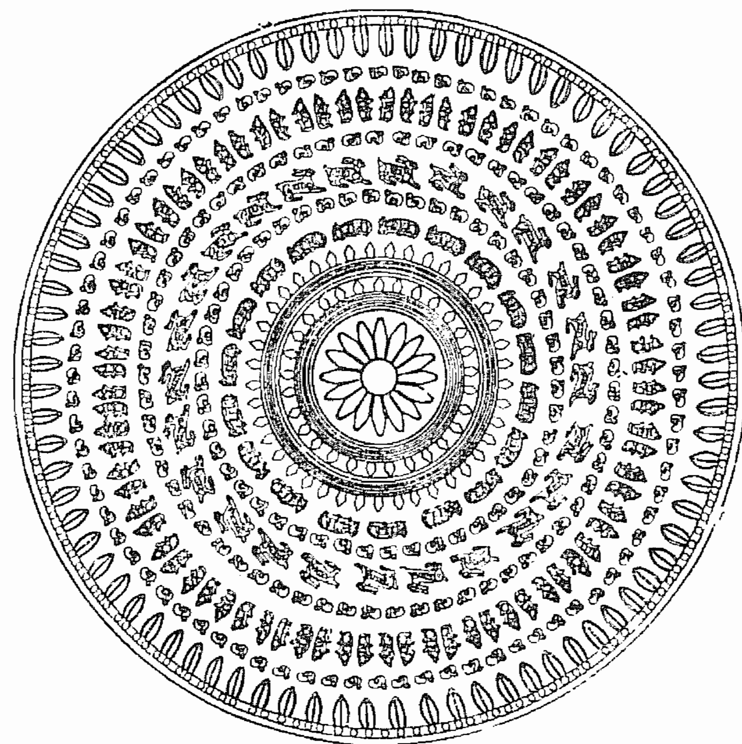
درهرحال بعض مختصات این‌اشیا میرساند که این دسته متعلق‌به‌عهد سلطنت اسارهادن[1] (۶۸۱-۶۶۸ ق . م .) یاکمی پس‌از آن‌است ؛ ولی این تاریخ ، نـاقض امکان این‌امرکه لااقل قسمتی از این‌گنجینه ممکن‌است هدایای پادشاه در موقع عروسی‌شاهدخت‌آشوری با پادشاه سکایی‌ـ پارتاتوا ـ باشد ، نیست . محل کشف این آثاریکی‌ازچند دهکدهٔ کردستان‌است که نام خودرا ازاین عهد حفظ کرده‌اند .

سقزنام خویش‌را ازسکاییان[2] یاسکه[3] چنانکه آنان خود را مینامیدند ـ یا اشکوزای[4] چنانکه درتورات ودرنوشته‌های‌آشوری نامیده شده‌اند ـ گرفته‌است . فی‌الواقع همهٔ قراین‌موجب‌آنست که معتقد شویم سقز، آنگاه که سکاییان درجنوب دریاچهٔ اورمیه ، درناحیهٔ مانای ـ که تصرف کرده بودند ـ مستقر شدند ، پایتخت ایشان گردید ، و ما میدانیم که نام یك قوم غالباً به‌پایتخت وی اطلاق شده‌است .

دردستهٔ دوم ، قطعـات سکایی به‌وسیلهٔ این اشیا معرفی میشوند : یك غلاف شمشیرزرین وزیبا ، که به‌طوربرجسته باتعداد بسیاراز سربزهای کوهی که ازروبرو نقش‌شده ، مزین‌است . منحنیات شاخها شکل یك‌چنگ‌را دارد . قبضهٔ مزین‌این‌غلاف ازطلای پرعیاراست ودارای نقشی‌خشن است که درهرسوی سری‌را از مقابل مجسم میسازد ، و به‌طور کامل مسبك[5] ، و تقریبـاً صورت مستعاری‌است از تائوتیه[6]

۱ـ Assarhaddon (Esarhaddon ت. ا.) ۲ـ Scythes (Scythians ت.ا.) ۳ـ Sakka
۴ـ Ishkuzaï ۵ـ رك . ص۱۰۹ ح ۳ ۶ـ T'ao-t'ié رك . ص ۱۰۷ (م.)

(تص۱۷) . دانشمندان درتعیین‌مراد ومنظور ازالواح فاخرزرین ــ که شاید صندوقها را مزین میساختند ــ تردید دارند (تص۲۰) . تزیین برجستهٔ آنها با سرهای سیاه‌ـ گوشها که از برابر نقش‌شده و توسط خط ابرو به‌یکدیگرپیوسته ، صورت گرفته



ش ۴۱ ـ گنجینهٔ سقز : دوری سیمین

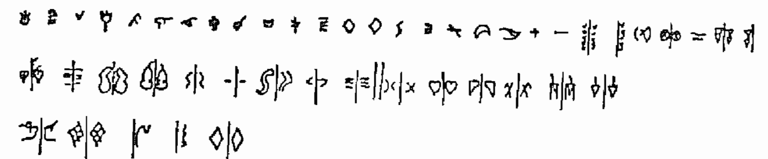
است . در فضای آزاد متناوباً بزهای کوهی و گوزنهای درازکشیده نقش شده‌اند ، درحالی که شاخها به‌سبك خالص سکایی‌باستانی، به‌سوی ستون‌فقرات برگشته‌است .

اما قطعه‌ای که قابل‌توجه‌مخصوص‌است ، یك‌دوری سیمین‌است به‌عرض۳۶سانتیمتر، که لبهٔ‌آن اندکی به‌طرف داخل برگشته ، وبه‌یك رده میخهای زرین باسرمحدب مزین‌است (ش۴۱) .

تزیین‌آن به‌صورت حکاکی‌ظریفی‌است و عبارتست از ردیفهایی از موضوعهای مختلف که در دوایری متمرکز شده‌اند . در مرکز ، که قبهٔ سپراست ، گل و بتهٔ شانزده کلبرگ ، به‌شکل لوزیهای طویل نقش‌شده ، وآن به‌وسیلهٔ هفت‌دایره‌احاطه گردیده‌است. متعاقب‌آن ، دو ردیف سرنیزه قرار دارد که به‌وسیلهٔ هفت‌دایرهٔ دیگر از هم جدا شده‌اند . سپس حیواناتی درازکشیده ، که رویآنها به‌سمت چپ است ، دیده می‌شوند ، آنها شبیه به‌سیاه‌گوشانی هستند که خرگوشانی را ــ که به‌سمت راست میدوند ــ تعقیب می‌کنند . سیاه‌گوشان به‌وسیلهٔ رده‌ای از سرهای جانوران وحشی که رویآنها به‌سمت راست است ، مجزا شده‌اند . خود این‌سرها ــ که فقط یکی از آنها از طلا ساخته شده ــ در دو ردیف نقش شده‌اند : در یك‌جا ، رویآنها به‌سمت چپ و در جای دیگر به‌سمت راست است ، یك ردیف بالای خرگوشها و ردیف دیگر محیط بر سیاه‌گوشها ــ که این دفعه روی کفل خود چمباتمه زده‌اند و هرجفت روبروی هم قرار دارند ــ حك شده‌اند ،کاملاً نظیر تهٔغلاف شمشیرهای سکایی که ازکلرمس[1] وحفریات ملگونوف[2] به‌دست‌آمده . تزیینات‌مذکور بادسته‌ای از ترسیمات رمحی که قاعدهٔ‌آنها مماس ردهٔ گل‌میخهای زرین‌است، تکمیل میشود؛ و هریك ، به‌وسیلهٔ خطی عمودی که در وسط قرار دارد ، به دوبخش تقسیم‌شده و در هربخش علایم هیروگلیفی حك گردیده است . این علایم بـاید محققاً کتیبه‌ای را تشکیل دهند ، و آن تنها کتیبه‌ایست که در میان اشیاء سکایی به‌دست آمده است (ش۴۲).

۱- Kelermes ۲- Melgunov

هنر و تحریر این بشقاب شاهد ارجمندیست بر آنکه بتوانیم آنرا قدیمترین اثر تاریخی سکایی بدانیم . آیا این خط بـه وجهی مرتبط با خط « ختی (هیتی) هیروکلیفی »[1] است ، که درآسیای صغیر وسوریهٔ شمالی پیش‌اززمان ساختن بشقاب مزبور رواج یافته بود ؟ عده‌ای از قرنقفلی‌های کوچك و بسیار ساده مبین آن است که گنجینهٔ مذکور به‌عهدی پس ازقرن هشتم تعلق دارد ، و ما مایلیم که تاریخ آنرا بین ۶۸۰ و۶۲۵ ق . م . تعیین کنیم .



ش ۴۲ـ گنجینهٔ سقز :کتیبهٔ هیروکلیفی روی بشقاب سیمین

به‌دستهٔ سوم ممکن‌است اشیاء ذیل را اسناد داد : سروصله‌های اثاثه‌ای که از طلا ساخته شده‌اند . یکی از آنها معرف قسمت علیای پیکرپرنده‌ای شکاری است با منقاری منحنی و چشمی مدور ، وآن یکی ازموضوعهای بسیار عالی هنرسکایی است ، چنانکه ما از نمونه‌های بسیاری که ازمقابرسکاییان درروسیهٔ جنوبی بدست آمده ، شناخته‌ایم ؛ وهمچنین موضوعی است ازهنراوراسی[2] استپ‌ها (تص۲۹) . یکی دیگر از سر وصله‌ها شکل شیر است (تص۲۶) ، که در اینجا به صورت جانوریست که به خانوادهٔ شیران آشوری ـ کـه دارای زیبایی سبعانه‌اند ـ متعلق نمیباشد ، امانظیرآن هم درهنرسکاییان روسیهٔ جنوبی دیده میشود . شیء دیگری که مایلیم آنرا جزو این دسته قرار دهیم ، دستبندی وزین است که دو انتهای آن به‌شکل مرغابی‌است ، و هریك با دیگری مماس میگردد ، اما سرآنها به‌عقب خم شده ؛

۱ـ Hittites hiéroglyphiques (Hittite hieroglyphs ت. ا.) ، رك . ص ۶۹ ح ۲ (م.)

۲ـ Eurasique (Eurasian ت. ا.)

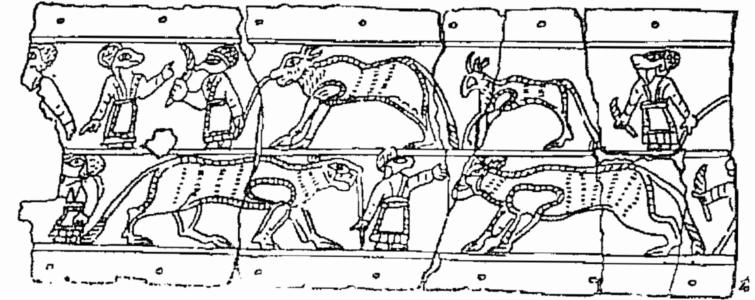
دایرهٔ دستبند به‌شکل مارپیچ است ، وآن در هنرهخامنشی مورد توجه بوده ، و در اشیاء گنجینهٔ سقز بطور کامل معرفی گردیده‌است (تص۳۱) . مهمترین شیئی که بطورمعجزه‌آسایی همهٔ قطعات‌آن محفوظ مانده (اشیاء گنجینهٔ مورد بحث توسط روستاییان بیرحمانه قطعه قطعه ومیان آنان تقسیم شده‌است) سینه‌بند بسیارعریض زرین‌است (تص۳۲) ، وآن در دو خط پهن به‌شکل هلال تزیین‌شده ، و میتوانیم در روی آنها عده‌ای ازحیوانات وموجودات ترکیبی راکه متوجه دو درخت مسبك[1] در وسط هستند ، تشخیص بدهیم . درختان ، بزهای کوهی که در اطراف ایستاده‌اند ، جنیان‌بالدار ، گاوهای بالدار با سرانسان (لاماسو)[2] ، ابوالهولها ، حاشیه با تصویر میوهٔ کاج ، چندان مشخص‌اند که اگر درگوشه ها و جوانب خرگوشی دونده و حیوانی دراز کشیده‌نبود ، میتوانستیم این قطعه را طلاکاری به‌سبك خالص آشوری محسوب‌داریم ، زیرا اینها صریحاً ازجهت سبك‌سکایی‌هستند وهردو با جانورانی که روی بشقاب مذکور درفوق حکاکی‌شده ، مشابه میباشند. این شیء بهتراز هر چیز دیگراز میان گنجینهٔ مورد بحث معرف اندیشه‌ای است از هنرجدیدی که درشمال غربی‌نجد ایران توسعه میبافت ، وآن ازیکسو از منابع‌آشوری واز سوی دیگراز منابع سکایی‌ـ دوفرهنگی که در جوار این‌ناحیه در مغرب و شمال واقع بوده‌اند ـ استفاده میکرد .

دردستهٔ چهارم لوح نازك زرینی‌داریم که محتملاً آنرا روی کمربندی‌چرمین دوخته‌بودند ، ودر دوصف شامل دسته‌های حامل خراج‌است که یك ردیف حیوانات را باطناب راهبری میکنند ، وآن به‌وسیلهٔ چکش‌کاری تزیین شده‌است (تص۲۹ و ش۴۳) . صرف‌نظرازچند اختلاف جزوی ، مادراینجا المثنایی ازهنرلرستان‌داریم ، که همان‌صور رانشان میدهد ، بینی‌آنهادر ردیف پیشانی‌جلوبرده‌شده ، بدون‌چانه ،

۱ـرك. ص۱۰۹ ح۳

۲ـ Lamassu

باریشی راست افتاده ، کلاهی کوچك که بهقفا کشیده شده ، جامه‌ای طویل که به‌وسیلهٔ کمربندی فشرده گردیده . همچنین چهارپایان طبق اصول موجدان اشیاء مفرغی



ش۴۳ـ گنجینهٔ سقز: کمربند زرین

لرستان به‌وجود آمده‌اند : چشم لوزی شکل است ، مویها به‌وسیلهٔ سلسله‌ای متوازی ازخطوط تعیین شده‌اند ، عضلات به‌واسطهٔ سطوح مجسم گردیده‌اند ، سم حیوانات که دقیقاً ازنیمرخ نقش گردیده ، شکافی را ــ که آنها را به‌دو بخش تقسیم میکند ، و معمولاً نمیبایست دیده شود ــ نشان میدهد . این قطعه ازنظر شناسایی هنرمحلی ــ که علایق و روابط آن با هنرلرستان عادی و منطقی است ، زیرا هردو معاصر یکدیگر و متعلق به‌نواحی مجاور هم میباشند ــ فواید بسیار دارد . قطعهٔ مزبور موضوع مهم توالی باج گزاران را که هنرهخامنشی آنرا درپله‌های تخت‌جمشید بسط وتوسعه داده ، ارائه میدهد .

به‌سهولت میتوان اهمیت این مجموعه را ــ که غنیترین و معروفترین اشیا در خصوص هنر جواهرسازی آشوری و سکایی است ــ درك کرد . گنجینهٔ سقز شاهدیست بر سعهٔ غیرمترقب این هنرها . مادها ، در زمان تشکیل تمدن خویش ، میبایست دائماً با آنها درتماس باشند ، و ما میدانیم که هنر سکایی به‌اندازهٔ هنر آشوری ، در هنرخاص مادها آثار خود را به‌جای گذاشته است . دراینجا فقط توجه

خوانندگان را به‌عنوان نمونه ، به‌غلاف شمشیر یکی از نجبای ماد که جزو موکب داریوش است ــ ومامیتوانیم بقایای آثارسکایی را درتزیین این سلاح مادی بشناسیم ــ جلب میکنیم (ش۷۰) .

محققاً هنرمحلی، هنر ایران شمال غربی، نباید مورد غفلت قرارگیرد ، و شاید آن هنرمانایان[1] باشد که دراین بخش ایران، بزرگترین وحدت سیاسی را تشکیل میدادند . اما اطلاعات ما از این هنر بسیار محدود است ، زیرا جز به‌توسط چند شیء محدود ــ که هیچیك ازآنها ازطریق حفریات علمی به دست نیامده ــ درمعرض توجه ما قرار داده نشده است (تص۳۳ و۳۴) .

پادشاهی ماد[2]

در زمان سلطنت کیاکزار[3]، سکاییان مغلوب شدند ، مانای سلطنت او را شناخت ، و پارسیان تبعهٔ او به‌شمار میرفتند . وی خدایگان مغرب نجدایران بود ، و پایتخت او محققاً هگمتانه[4] ــ همدان کنونی ــ بود ، که به‌معنی « محل اجتماع » است . کیاکزار خود را ضد آشور آماده کرد . میدانیم که کشور مذکور توانسته بود دربرابر حملات پدر او ــ که جرأت وی به‌قیمت جانش تمام شد ــ مقاومت کند . کیاکزار به‌نظر میرسد که نخست با تسخیر هرهر[5] درکنار دیاله ــ که مرکز اداری آشور در دره‌های زاگرس بود ــ شروع کرده باشد ، تا در نتیجه راه نینوا به‌روی او بازشود . وی برای حمله به‌پایتخت آشور دیگر تنها نبود : یکی ازحکام بابلی به‌نام نبوپلسر[6] براثر سیاست ماهرانهٔ او و ضعف آشور ، حاکم مطلق بابل گردید ، و به نوبهٔ خود به‌پادشاه متبوع دیروزین حمله برد ، ولی آشور به‌علت وساطت مصرنجات یافت . معهذا این امر چندان طول نکشید : در سال ۷۱۵ کیاکزار به‌نینوا مجدداً

۱ـ Mannéens ۲ـ این عنوان در اصل فرانسوی نیست و در (ت. ا.) افزوده شده (م.)
۳ـ رك. ص۱۰۸ ح۱. (م.) ۴ـ Ecbatane ۵ـ Harhar ۶ـ Noabopolassar

حمله کرد و نینوا مقاومت ورزید. او به‌طرف نقاط شمالی‌تر راند و پایتخت قدیم آشور را تصرف کرد. نبوپلسر عجله نمود و پیمانی بین ماد و بابل منعقد شد وغایله با ازدواج ولیعهد بابل، بخت نصر (نبوکد نصر)[1]، باآمیتیس[2] ــ نوادهٔ کیاکزار ــ ختم گردید. منابعی که در زیر دیوارهای نینوا یافته شده‌اند علت‌شکست کیاکزاررا شرح میدهند: یکبار دیگر نیز، دسته‌های سکایی به‌آشورمساعدت کردند. کیاکزار مجدداًعملیات ضدآشور راشروع کرد، وآنان را به‌ستوه‌آورد. سال‌بعد در۶۱۲، دو متحد ــ کیاکزار ونبوپلسر ــ نینوا را متصرف شدند. آخرین پادشاه آشور به‌حران فرار کرد، اما دو سال بعد ــ با وجود مساعدت مصریان ــ ضربتی جدید از سوی متحدان موجب شد که آشور از فهرست دول جهانی حذف گردد. باید دانست که پادشاهی اورارتو نیز در همان زمان ساقط شد. کیاکزار به‌سوی نواحی غربی‌تر، به‌طرف لودیا[3] ــ که مرکز مترقی تجارت عالم گردیده بود ــ راند. درمدت پنج سال سپاهیان مادها ولودیهابدون نتیجهٔ قطعی باهم محاربه کردند، تا به‌قول هرودتوس، کسوف آفتاب، و همچنین شاید وساطت بخت نصر (نبوکد نصر)[1] ــ که در بابل جانشین پدرخودشده بود ــ موجب خاتمهٔ جنگ گردید. یکبار دیگر، صلح به‌وسیلهٔ ازدواج بین دختر پادشاه لودیا و استیاگس[4] پسر کیاکزار، که در ۵۸۴ جانشین پدر شد، تقویت گردید و قزل ایرماق[5] به‌عنوان سرحد بین دو مملکت شناخته شد.

صرف نظراز لودیا، همهٔ آسیای غربی بین ماد ــ درشمال ــ و بابل باسوریه، فلسطین و عیلام ــ درجنوب ــ تقسیم شد. قدرت مادحقیقتی‌بود که دولتی مانند بابل

۱ــ Nabuchodonosor در ت. ا.: Nebuchadrezzar ۲ــ Amytis
۳ــ Lydie (Lybia ت. ا.) ۴ــ Astyages، نام این پادشاه را «اژدهاك» و «ایخ‌توویکو» هم‌نوشته‌اند. رك پیرنیا «ایران‌باستان» ج۱ ص۲۰۰ــ۲۰۱، نام چهارمین پادشاه خاندان ماد درکتیبه‌های بابلی Ishtovygu یادشده. ناگزیراین اسم درنوشتهٔ بابلی درست‌تر یاد گردیده تااستیاگس (استیاج) نزد یونانیان (پورداود. «فرهنگ ایران‌باستان» ج۱ ص۱۰۶ ح۶) (م.) ۵ــ Halys

میبایست آنرا به‌حساب آورد، وبخت نصر (نبوکد نصر)پادشاه، که نزدیکی خطر را پیش بینی میکرد، استحکامات قوی در سرحد شمالی کشور خود ایجاد نمود تا او را در مقابل حملهٔ محافظت کند. بابل منتظر چنین حادثه‌ای بود، پیش بینی‌های حزقیال مانند پیش بینی‌های ارمیا ــ که ورود سپاهیان ماد را به ضمیمهٔ جنگجویان اورارتو، مانای و سکاییان پیشگویی کرده بودند ــ پرمعنی است. محاربه تحت فرماندهی‌نبونید[1] آخرین پادشاه بابل‌دراطراف حران ــ که استیاگس میخواست آنرا ازبابل بگیرد ــ آغاز شد. درآنجا نبونید معبد بزرگ سین[2] را ــ که درحقیقت مرکزبزرگ تجارتی وبانکداری بود ــ سرپرستی‌میکرد، وآن‌برجاده‌ای که به‌سوی معابردریایی، بنادربحرالروم منتهی‌میشد مشرف بود ــ و ملتقای تجارت شمال و مشرق با مغرب بود. نبونید خود را برای دفاع ضد استیاگس آماده کرد، وزیرکانه باکوروش‌دوم ــ پادشاه پارسیان ــ که مایل‌بودبرجادهٔ بزرگ تجارتی‌همدان نظارت داشته باشد وارد اتحادیه گردید.

رقیبی‌جدید ــ پادشاهی پارس که در این زمان به‌حد بلوغ رسیده بود ــ وارد میدان شد. قوم جوان و نیرومند پارس به‌نوبهٔ خود تحت قیادت پادشاه خویش، که یکی از شجاعترین پیشوایان دنیای قدیم بود، به فتح جهان مبادرت ورزید.

ما چیزی در خصوص تشکیلات دولت ماد نمیدانیم. دیده شد که این دولت چگونه باکوشش جسورانهٔ افراد خاندان دیاکو موفق به‌ایجاد حکومتی ــ بیرون از امیرنشینهای متفرق ــ گردید. بعضی از این امارتها داوطلبانه و برخی اجباراً بدان ضمیمه شدند. وحدت ایرانیان، نسبت به‌اقوامی مانند مصریان و شومریان، کندتر و آهسته‌تر صورت گرفت، چه میدانیم که اقوام مذکور، همینکه وضع شکارگری را ترك گفته به‌وضع جامعهٔ منظم روستاییان و گله‌پروران در آمدند،

۱ــ Nabonide (Nabonidus ت. ا.) ۲ــ Sin

حکومتهایی تشکیل دادند. اما درایران حال‌چنین‌نبود. علت‌آنرا هم باید درخاصهٔ ترکیبی قوم ماد جستجو کرد، و هم در اوضاع طبیعی، جغرافیایی و اقلیمی که در آن جامعه‌ای ـ که توسط قومی درهزارهٔ اول ق. م. تشکیل شدـ توسعه یافته است. فاتحان ایرانی‌برای‌آنکه‌بتوانندآسیانی‌ها را ـ که محتملاً سکنهٔ بومی‌ناحیه بودند ـ تحت تصرف در آورند، و مطیع و مستهلک سازند، محتاج به‌زمان بودند. در آخر قرن هشتم ق. م. این عمل هنوز به حد کمال نرسیده بود. استقرار ایرانیان عملی طولانی و دشوار بود.

ایران توسط رودهایی مانند نیل، دجله و فرات ـ که با طغیانهای سالیانهٔ خود موجب حاصلخیزی ناحیه میشوند ـ مشروب نمیگردد. وی همچنین از فصل بارانهای سودمند منظم که باعث حاصلخیزی زمین است، بـرخوردار نمیباشد. از قدیمترین روزگاران، مسألهٔ آب درایران امری حیاتی به‌شمار میرفت، زیرا بشر فقط درجایی میتوانداستقراریابدکه آبیاری امکان داشته باشد. بنابراین، سکنهٔ ایران اجباراً متفرق گردیدند، و قوم ایرانی بسیار کمتر ازاقوام مصر وبین‌النهرین متراکم شدند. این امر، با مشاهدهٔ تفرق تلهایاتپه‌های مصنوعی، بقایای‌اجتماعات قدیم، که مسافرامروزی‌آنهارا درفواصل چندین ده کیلومتر مییابد، به‌خوبی‌مجسم میگردد. اوضاع طبیعی موجب توسعهٔ نوعی استقلال در هرناحیه، و حتی در هردره گردید، بدین وجه که آثارآن هنوزازبین نرفته است. این‌است علت‌آنکه ایران شامل چندین قبیلهٔ بدوی، نیمه بدوی و خانه نشینی بوده ـ و هنوز هم هست ـ که لهجه‌ها، اطوار و عادات خود را حفظ کرده‌اند. و نیزهمین است علت آنکه ازنظر سیاسی، وحدت ایران منوط به‌سجایای سلسله‌ای که بر آن سلطنت میکند، بوده و هست. درهرحال، عوامل خارجی موجب تشکیل وحدت مادشد: مادها که به‌وسیلهٔ کشوراورارتو، و بیشتر براثر سیاست استعماری آشور موردتهدید قرار گرفته بودند،

مجبور شدند یکی از دو طریق را برگزینند: زندگی در زیر رایت وحدت، یـا محو شدن احتمالی تحت یوغ خارجیان. آنان راه حل نخستین را انتخاب کردند، و تعبیر فصیح این امر درنام پایتخت ایشان، هگمتانه (محل اجتماع) مشهوداست. این شهر در جاده‌ای که در طول آن سپاهیان آشور در این ناحیه نفوذ کرده بودند، وبرای جلوگیری ازپیشرفت مهاجم ساخته شده بود، واقع است. فتوحات بی‌ثبات آشوریان، آنان را واداربه‌اتخاذسیاست استعماری کرد، چنانکه این امرازاستقرار مستعمره‌های یهودی در رگا[1] (ری) ـ نزدیك تهران ـ برمی‌آید. درهرحال، عمل مذکور فقط برای‌آنان تسلیی به‌شمارمیرفت، زیرا نمیتوانستند ازدولت نینوابرای عبور به‌هگمتانه ممانعت کنند. اگر قول سالنامه‌های آشور را باور کنیم، هیچیك ازاقوام تابع دولت‌آنان به‌اندازهٔ مادها، عصیان وطغیان نکرده است. مادها بااسلحهٔ خود در راه استقلال خویش دفاع میکردند، و برای مقاومت بهتر در برابر دشمن، متحد شدند. اوایل تشکیل دولت مادچندان توأم با صلح و آرامش ـ که هرودتوس حکایت میکند ـ نبوده است.

اگرتشکیلات سیاسی‌دولت ماد تاحدی شبیه به‌آشوربوده ـ واین امرتخمینی است ـ فرهنگ معنوی و مادی آن‌کاملاً برای مـا نامعلوم است. در خصوص قومی که فقط زندگانی دشوار روستاییان را داشت وبرای فتح سرزمینی که درآن زیست میکرد میجنگید، چیزی بیشتر از فـرهنگ ادبی ژرمنها[2]، واندالها[3]، ویزیگتها[4]، یا فرانکها[5] نمیتوان قایل شد. مادها، از لحاظ هنری، مانند سکاییان و کیمریان میبایست سلیقه‌ای برای ساختن اسلحهٔ‌کاملاً مزین، سازوبرگ مزین‌اسبان، ظروف مصنوع از فلزات گرانبها، و جامه‌هایی که بـا الوان مختلف قلابدوزی شده بود، داشته باشند. صورت ظاهرمردم طبقهٔ سفلی را باید ازتصاویری که درنقوش برجستهٔ

۱ـ Rhagès ۲ـ Germains ۳ـ Vandales ۴ـ Wisigoths ۵ـ Francs

آشوری دیده میشود ، قضاوت کرد : مردان دارای سبیل وریش‌اند ، پوست حیوانات برجامهٔ خود افکنده‌اند ، کفش آنـان بلند ، بندی و با پنجهٔ بر گشته است ، و ایشان اسب آشوریان فاتح را هدایت میکنند (ش ٤٤) .



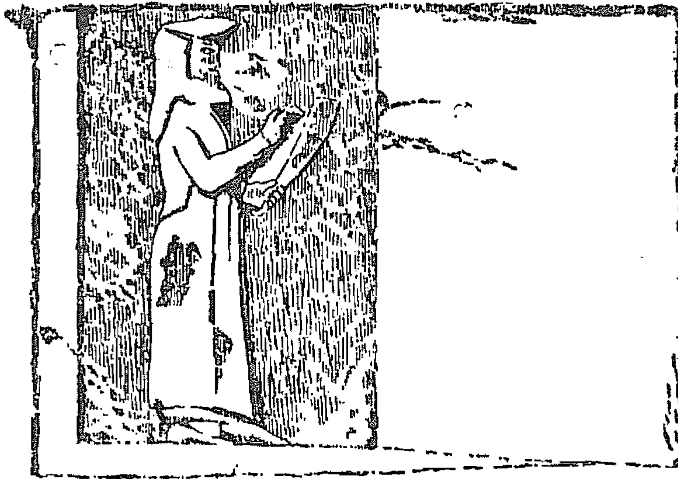
س ٤٤ ـ یك‌مادی ، از روی نقش برجستهٔ آشوری

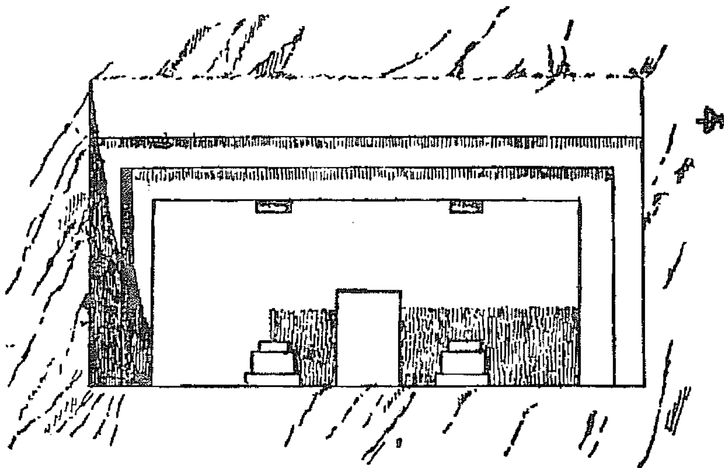
براثر وجود گنجینهٔ سقز ، ما میتوانیم تصوری از هنر آنان ـ که بنا به‌قراین دیگر از اقوام متمدنتری که مغلوب ایشان شدند ، به‌عاریـه گرفته شده ـ داشته‌باشیم . فقط چند اثر ازیاد کارهای هنری مادهاباقی مانده‌است از قبیل: شیرعظیم همدان که قسمت اعظم آن خراب شده (ش ٤٥) و بعض مقابر صخره‌یی ، که یکی ازآنها نزدیك سرپل ، در دامنه‌های زاگـرس (ش ٤٦) و بقیـه در کـردستان (ش ٤٧) میباشد ؛ اینها اصولاً حجاریهایی هستند که در کنارهٔ کـوه کنده‌اند . نخستین آنها بـه طور برجسته با صحنه‌ای مذهبی تزیین شده ، شخصی را نمایش میدهد که



ش٤٥ـ همدان : شیر سنگی

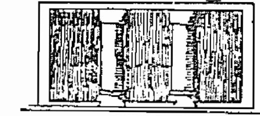
برسم[1] ، که دسته‌ای ازشاخه‌های آن‌را درمراسم مذهبی به کار میبرند، در دست دارد.

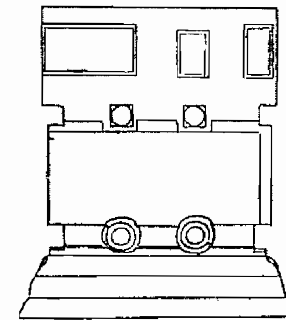


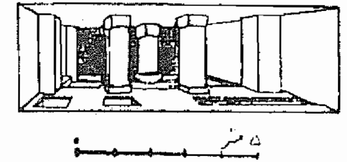


ش٤٦ـ دکان داود : قبرصخره‌یی نزدیك سرپل

۱ـ Barsom، رك. «مزدیسنا و تأثیرآن‌درادبیات پارسی» به‌قلم‌مترجم، تهران۱۳۲۶ص۲۵۸ـ۲٦٤







ش ٤۷ ــ قبر صخره‌یی فخریکا درجنوب دریاچهٔ اورمیه

عیلام و پارسیان
آغاز هخامنشیان

ما عملاً چیزی در خصوص عیلام بین قرن دوازدهم و نیمهٔ قرن هشتم ق . م . نمیدانیم ، وفقط مختصرذکری مبنی برمحاربهٔ آن با آشور گاه‌گاه به‌میان می‌آید . شرح علت این کسوف پادشاهی عیلام را ، که درمرحلهٔ اول مربوط به‌فقدان مدارك است ، درحوادث خارجی‌وداخلی، که به‌نظر میرسد این مملکت را شدیداً زیر و رو کردند ، باید جست . درمیان این‌حوادث ، باید قبول کرد که استقرارعناصر نژادی جدید ، درتکامل ضعف‌وی مؤثربود ، واین عناصر ، قبایل پارسی‌یا حتی‌آرامی بودند

که ازدیرزمانی درساحل چپ دجله سکونت داشتند .

اما درباب پارسیان ، باید گفت که درحدود ۷۰۰ق . م . آنها در پارسوماش[۱] ، در کوههای فرعی سلسله جبال بختیاری ، در مشرق شوشتر، ناحیهٔ واقع در دوسوی ساحل‌کارون ، نزدیك انحنای بزرگ این‌شط پیش‌ازآنکه به‌سوی جنوب بر گردد ، مستقرشدند . عیلام دیگردراین زمان آن‌قدرت را نداشت که از استقرارآنان دراین ناحیه ممانعت کند : همین‌ناحیه که همواره بخشی‌از مستملکات عیلام‌بود ، وپارسیان محتملاً سلطنت آنان را می‌شناختند . پارسیان تحت قیادت هخامنش[۲] حکومت کوچك خودرا ــ که مقدربود بسیار بزرگ گردد ــ تأسیس کردند و نام خویش را بدان دادند .

محاربهٔ آشور و عیلام متناوباً از وضعی که سلاطین عیلامی درمسایل مربوط به‌بابل اتخاذ کرده‌بودند ناشی‌میشد . ازاین جهت‌است که در زمان هوبان ــ ایمنه[۳] (٦۹۲ــ٦۸۸ ق . م .) ــ که برای تأیید ادعاهای قانونی‌امیربابلی ضدآشور ، سپاهی قوی گردآورد‌ـ نخستین‌بارنام پارسیان پارسوماش به‌میان‌می‌آمد .

محاربه‌ای خونین ولی‌غیرقطعی‌درحلوله[٤] درگرفت ، کمی‌بعد سناخریب موفق شد بابل‌را دوباره تسخیر کند ، و عیلام باردیگرعقب رانده شد .

آشور، درتعقیب اعمال خود علیه خصم ، همهٔ وزنهٔ نظامی و سیاسی خویش را ضد قدرت منحط عیلام به‌کار برد . از یکسو سیاست تجزیه را تعقیب میکرد ، و از طرف دیگر، از امرا ــ فقط امرایی که متعهد میشدند به‌تاج و تخت آشور وفادار بمانند ــ حمایت مینمود . سلطان آشورپادشاهان عیلام را طبق میل خودعزل و نصب میکرد . دریك چنین محیط مضطربی که‌براثر منازعات داخلی بین‌خودعیلامیان ــ که

۱ــ Parsumash ۲ــ Achéménès ۳ــ Huban-Umenna (Huban – Immena ت. ا.) = اوم‌مان میتانو Umman-Minanu (پیرنیا «ایران‌باستان» ج۱ ص۱۳٦) (م.)
٤ــ Hellulé (Halule ت. ا.)

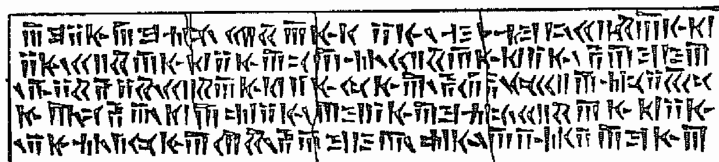
منجر به کشتارمیشد ـ آشفته‌تر گردیده‌بود ، وعیلامیان نیز به‌دسته‌های موافق ومخالف آشور تقسیم‌شده‌بودند ، حکومت کوچک پارسیان به‌توسعهٔ تدریجی خودادامه میداد .

چیش‌پیش[1] (۶۷۵ـ۶۴۰ ق . م .) ، پسروجانشین‌هخامنش ، پیشترعنوان « پادشاه شهر انشان[2] » یافته وناحیهٔ مزبوررا تاشمال‌شرقی‌پارسوماش اشغال کرده بود . هرچند وی‌ترك تابعیت عیلام کرده‌بود ، معهذا ـ اگر به‌قول هرودتوس اطمینان کنیم ـ وی (درحدود ۶۷۰) مجبور بود سلطنت مادها را تحت زمامداری فرورتیش ـ خشتریته بشناسد . چنانکه میدانیم ، پادشاه اخیر اتحادیه‌ای عظیم به‌منظور حمله به‌آشور فراهم آورده‌بود . به‌علت شکست این مساعی‌ومرگ خشتریته (۶۵۳) ، که متعاقب هجوم سکاییان و تابعیت مادها در مدت بیست وهشت سال پیش آمد ، چیش پیش از تابعیت مادها آزاد گردید . درمقابل قدرت منحط عیلام ، وی مقتدرترشد ، وایالت پارسه[3] ـ فارس کنونی ـ را به‌حکومت خود منضم ساخت . به‌نظر می‌آید که مساعی صبورانهٔ او برای آیندهٔ این‌دولت جوان و طالع بسیارمهم بوده‌است . چیش پیش با سیاستی جسورانه ـ که در عین حال مقرون به‌احتیاط بود ـ بسیاری از سرزمینها را تصرف کرد ، وتاآنجا که ممکن‌بود ، از دخول درمحاربات بین دول‌بزرگ خودداری مینمود ، بدین وجه چیش‌پیش‌عاقلانه درخواستهای عیلام‌را رد کرد . عیلام به‌حمایت شمش شوموکین[4] پادشاه بابل که توسط برادر خود آشوربانی پال خلع شده‌بود ، برخاسته بود .

پس از مرگ وی ، پادشاهی پارسیان عبارت بود ازایالت پارسوماش که انشان و پارسه نیز بدان افزوده شده بود . او قلمرو خود را ، مانند سلاطین مرونژی[5] بین دو پسر خویش تقسیم کرد : اریارمنه[6] ، که در ناز و نعمت به‌دنیا آمده بود (۶۴۰ـ

۱ـ Teispès ۲ـ Anshan ۳ـ Parsa ۴ـ Shamash – shum – ukin
۵ـ Mérovingiens نخستین سلسله‌ای که در فرانسه سلطنت کرده (م.) ۶ـ Ariaramne (ت. ا. Ariaramnes)

۵۹۰ ق . م .)[1] و کوروش اول (حدود ۶۴۰ـ۶۰۰) ، کـه « شاه بزرگ » پارسوماش شد . تصادفی ، لوحه‌ای زرین راکه در همدان به‌دست آمده ، در معرض استفادهٔ ما گذاشته ، که روی آن با علایم میخی و به‌زبان پارسی باستان عناوین اریارمنه نقل شده (ش۴۸) .



ش۴۸ـ لوحهٔ زرین اریارمنه ، خط میخی پارسی‌باستان

پادشاه مزبور میگوید : « این سرزمین پارسیان ، که من مالك آنم ، دارای اسبان نیك و مردان نیك است ، خدای بزرگ اهورمزدا آنرا بمن داده . من پادشاه این سرزمینم . » این لوحه قدیمترین شیء متعلق به‌هخامنشیان است که تـاکنون شناخته شده است ، و آن پیشرفت بسیاری راکه قبایل پارسی در قرن هفتم ق . م . کرده بودند نشان میدهد ، درصورتیکه قبایل مذکور تازه ازحالت نیمه چادرنشینی به‌حالت قومی‌نیمه خانه نشین درآمده بودند . الفبای آنان ، که با علایم میخی‌نوشته شده . معرف پیشرفتی حقیقی در خط علامتی و هجایی آشور و عیلام است که هنوز مورد استعمال و در ایجاد خط مورد بحث موجب الهام بوده است . پارسیان درآغاز تاریخ خود ، آنگاه که حکومت کوچکشان هنوز درحالت تکون بود ، کاری را انجام دادند که به‌نظر میرسد ، ساکنان اصلی نجد ایران درطی قرون هرگز در صددآن برنیامده بودند ، و درهمان هزاره‌ای که پارسیان درسرزمین مذکور اقامت کردند ، زبان خویش‌را به‌خط خود تعبیر وبیان نمودند . کشف لوحهٔ اریارمنه ـ که چنانکه

۱ـ در ت.ا. افزوده شده، که «شاه بزرگ، شاهنشاه ، شاه سرزمین پارسه (پارس) » گردید.

خواهیم دید تنها لوحه ازنوع خودنیست ـ چندان خارق‌العاده‌به‌نظرمی‌آید که بعض محققان‌ازقبول‌آن به‌عنوان سندی‌اصیل‌خودداری کرده‌اند[۱]. پارسیان، از آغاز تمدن خودابتکار روح خلاق خویش را ـ که میتوانست اندیشه‌ای‌خارجی را اقتباس وبراثر نبوغ خود آنرا تغییر شکل دهد ـ نشان دادند.

حوادثی که در عیلام پیش آمد، موجب گردید که آشور ضد دولت مذکور اقدامات نظامی به‌عمل آورد. تاماریتو[۲]، پادشاهی کـه جرأت کرد وفاداری خود را نسبت به‌آشوربانی‌پال‌اظهاردارد، به‌وسیلهٔ سرداری محلی‌معزول گردیده فرار کرد، ولی در دست سپاهیان آشور افتاد و در نینوا محبوس گردید. رفتار پـادشاه جدید عیلام نسبت بـه‌آشور بزودی طوری مشکوك به‌نظر رسید که آشور بانی پال تصمیم گرفت پیش‌ازآنکه وضع بدترشود، اورا بکوبد. فرمانده آشوری دوهدف داشت: شوش در جنوب، و ماداکتو[۳] در درهٔ کرخهٔ وسطی، در شمال. ماداکتو و عده‌ای از شهرهای عیلامی واقع در مسیر رودخانهٔ مذکور تصرف شدند. عاقبت‌آشوربانی‌پال ازنوشاه تاماریتورا درشوش برتخت نشانید وقدرت ازدست رفته را بدو بازگردانید. این‌تجدیدنظم مدتی کوتاه طول کشید، وپادشاه موردحمایت‌آشور، باردیگرمخلوع گردید و به‌حامی خود پناه برد.

قوای ضدآشور به‌جنبش افتادند، وآشور بانی‌پال تصمیم گرفت‌کار را باعیلام یکسره کند. آشور که ربع قرن‌به‌انقراض‌خودوی‌باقی‌مانده بود، عیلام ـ قدیمترین دشمن بابل ـ را برانداخت.

ماداکتو تصرف شد، کرخه معبرفاتحان گردید، شوش‌غارت شد، وآشوریان

۱ـ مترجم، مقاله‌ای دراین‌باب درمجلهٔ آموزش وپرورش سال۲۳ شمارهٔ ۲ منتشرکرده که‌مجدداً درسالنامهٔ «ایران جاویدان» سال ۱۳۲۸ طبع‌شده وترجمهٔ فرانسوی آن در «ژورنال دتهران» شمارهٔ ۴۱۱۵ به‌تاریخ ۲۴دی‌ماه ۱۳۲۷ انتشار یافته‌است. (م.)

۲ـ Tammaritu

۳ـ Madaktu

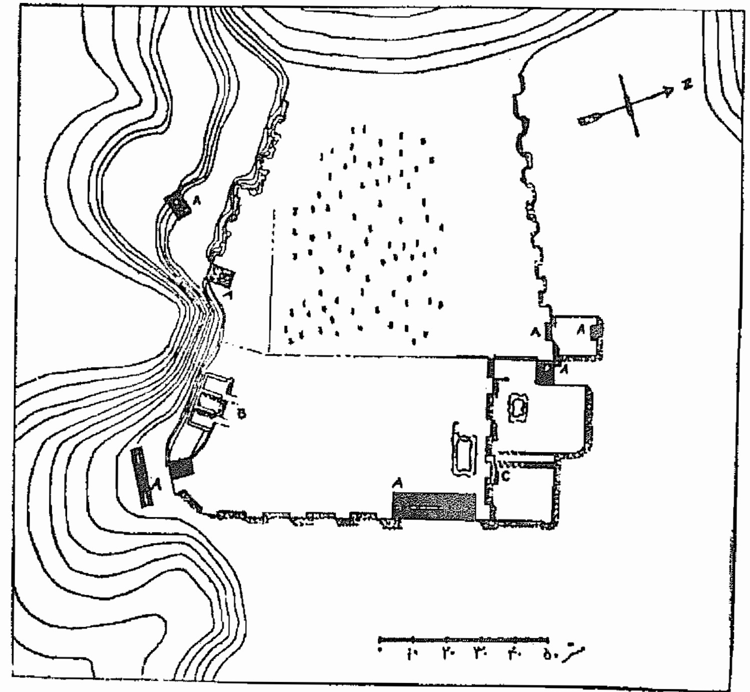
درتعقیب پادشاه عیلام، عدهٔ بسیاری ازشهرهای آن کشور را مسخر کردند، ازجمله دوراونتاشی[۱] (چغازنبیل[۲] امروزین) شهر سلطنتی عیلامی که توسط اونتاش گال[۳] بنا شده بود. سپاهیان آشوردردنبالهٔ فتوحات خویش، از رود ایدیده[۴] ـ آب دیز کنونی ـ عبور کردند و به‌هیدالو[۵] ـ که میبایست در نـاحیهٔ شوشتر باشد ـ رسیدند. سردار آشوری از اینجا نیز دورتررانده، و به‌نخستین کوههای فرعی سلسله جبال بختیاری که مشخص‌سرحدغربی‌دولت‌پارسوماش‌بود، رسید. پادشاه این مملکت ـ که منشی آشوری‌نام اورا کوروش[۶] ضبط میکند ـ کوروش‌اول، پسرچیش‌پیش‌بود، که به‌عنوان وثیقهٔ وفاداری نسبت به‌دولت فاتح قبول کرد فرزندارشد خود ـ اروکو[۷] ـ را به‌منزلهٔ گروگان به‌آشوربسپارد.

این حادثه، که نخستین تماس مستقیم بین‌پارسیان وآشوریان بود، اطلاعات بسیار مفیدی در خصوص تحدید سرزمین پـارسوماش ـ که حاوی منطقه‌ای بود که مسجد سلیمان حالیه، یعنی مرکزاستخراج نفت درآن قرار دارد ـ به ما میدهد. خلاصه در همین مکان، بقایای تپه‌ای مصنوعی که به کوه تکیه داده، دیده میشود (ش۴۹). چون بعض علما تصور وجود نفت در زیر زمینهای درهٔ آن کرده‌اند، آنرا آتشکده‌ای‌پنداشته‌اند که آتش دایمی وی براثر صعودابخره تأمین‌میگردید. کاوش ما نشان داده است که این تپه میبایست سابقاً مسکن امرا و سلاطین بوده باشد، و ازآن میان هنوزسه ایوان دیده میشود. وضع دیوارها، باسنگهای‌عظیمی که بدون ملاط‌برروی‌هم قراردارند، شبیه بنایی‌است که عموماً به‌عنوان‌سیکلوپئن[۸] نام میبرند (تص۳۵). دیوار گرداگرد با برجستگیها و فرو رفتگیهای خودصریحاً برای دفاع

۱ـ Dur Untashi ۲ـ Tchoga-Zambil ۳ـ Untash-Gal ۴ـ Ididé ۵ـ Hidalu

۶ـ Kurash ۷ـ Arukku ۸ـ Cyclopéen (بناهای قدیمی‌ساز وسیع‌که ازیك توده ساخته شده باشد. م.)

ساخته شده است ؛ ده پله[1] ، که یکی از آنها ۲۵ متر[2] عرض دارد ، تا به بالای تپه میرود. این مجموعهٔ بسیار ممتاز ، بدعتی در نجد ایران به شمار میرود : نه عیلامیان و بابلیان



ش۴۹ــ طرح تپهٔ مسجد سلیمان

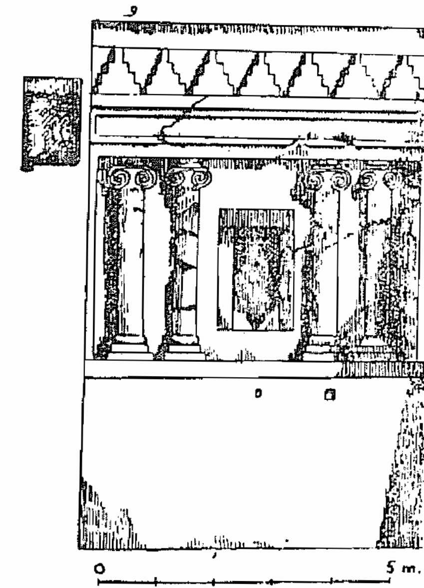
و آشوریان ، و نه ساکنان اصلی این مملکت ، هرگز با این نوع ساختمانها رابطه نداشتند . تنها ناحیه‌ای در سرحدهای ایران که در آن صریحاً این سبك ساختمان دیوار به کار رفته ــ و بسیار هم به کار رفته ــ ناحیهٔ اورارتو بوده است .

قوم اورارتو ، آنگاه که پارسیان در مغرب دریاچهٔ اورمیه سکونت داشتند ،

۱ــ پنج‌پله (ت. ا.)　　۲ــ متجاوز از ۵۰ یارد (ت. ا.)

همسایهٔ بلافصل آنان بودند ، وحتی درزمانی پارسیان را تابع خود کردند . بنابراین ، ما تپهٔ مسجد سلیمان را به پارسیانی نسبت میدهیم که پس از قرن هشتم ، شمال غربی ایران را ترك گفتند ، ودر کوههای بختیاری اقامت گزیدند . درهرحال این تپه منحصر به‌فرد نیست : در ۲۵ کیلومتری شمال شرقی[1] ، درمحل موسوم به برد نشانده[2] ، در دوسه کیلومتری ساحل چپ کارون[3] ، نظیر چنین ساختمانی موجوداست . آنجا همان سبك ساختمان وهمان نقشه هنوزهم ممکن است ملاحظه شود ؛ امامجموع زمین ساختمانی پهناورتر است ، و درجوار چاه آبی ، خرابه‌های قصبه‌ای کوچك وجود دارد . درآنجا هنوزمیتوان بقایای ستونهای سنگی که سقف ایوانی مثلث را ــ که ما پایه‌های سنگی آنرا بیرون آورده‌ایم ــ نگاهداری میکردند ، مشاهده نمود . ممکن است که دراین دو محل ، نخستین قصبه‌های شاهی پارسیان ــ که محتملاً هخامنش یا چیش پیش بنیاد نهاده بود ــ تأسیس شده‌باشد . ما مایلیم که تپهٔ پاسارگاد را ، که همواره معما آمیزبوده ، ساختمانی مشابه اینها بدانیم ، وآن میبایست متعلق بدشاهان شاخهٔ خانوادهٔ هخامنشی باشد که با اریارمنه ــ که لوحهٔ زرین او به‌دست آمده ــ در فارس حکومت میکردند . بدین‌وجه ، تپه‌های مسجدسلیمان وبرد نشانده ونیز پاسارگاد ، «اسلاف» تپهٔ تخت‌جمشید میباشند ، که اصول ایجادآن هنوز طرق قدیمی را که پارسیان از زمان ورود درناحیهٔ جنوب غربی ایران به‌کارمیبردند ، آشکارمیسازد ، واصول فنی آن که ازهمسایگان شمالی مستعاراست ، در این کشور پیش‌از پارسیان ناشناخته‌بود . به‌عقیدهٔ ما ، به‌همان نظر باید درقبردا ودختر نزدیك فهلیان ، درفارس که روی صخره ساخته‌شده ، نگریست (ش۵۰) ، وآن میبایست بدامرای سلسلهٔ نخستین هخامنشیان متعلق باشد ، وانموذج ومثال مقابرصخره‌یی است که از زمان داریوش به‌بعد ، صخرهٔ

۱ــ در ۱۵ میلی شمال غربی (ت. ا.)　　۲ــ Bard - i - Nishandéh (Bard-i-Nishandah ت. ا.)　　۳ــ ت. ا. : دریك یا دومیلی مغرب ساحل کارون .



ش۵۰ـ قبر صخره‌یی دا و دختر ، در فارس

نقش‌رستم‌را مزین کرده‌است .

با قدرت متزاید مادها در زمان‌سلطنت کیاکزار،دوحکومت کوچك پارس نتوانستند از تحت فرمانروایی‌فاتح نینوا بدر روند ، در صورتیکه طبق قراردادهـای تقسیم زمینهابین‌ماد وبابل ، شوش و سوزیان در قلمرو بابلیان واقع میشد . جانشین‌اریارمنه ، پسرش ارشامه بود که ازاوهم مدت کمی است که‌لوحه‌ای زرین یافته‌شده ، وآن‌هم به‌نظر میرسد درهمدان ، در همان زمان که لوحهٔ پدر وی به‌دست‌آمده ، کشف شده باشد . او نیز خود را « شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه پارسه (پارس) ، پسر اریارمنه» معرفی میکند ، و متن این لوحه‌با متن لوحهٔ پدر وی فرق ندارد . این دو سند کوچك میبایست جزو اسناد سلطنتی باشد که کوروش بزرگ باخود به‌همدان برده‌است . مااین موضوع را ازشهادت توراتدانسته‌ایم ، وحفریات شوش وتخت جمشید به‌نظرمیرسدآنرا تأیید کنند . باید دانست که هیچیك‌ازاسناد مکشوف در این دو پایتخت قدیمی ــ که تعداد آنها به‌ده‌ها هزار لوحه میرسد ــ نمیتواند جزو اسناد سلطنتی یا مربوط به‌کارهای شاهی محسوب گردد .

بدین‌وجه ، لوحهٔ ارشامه به‌نظرمیرسد مؤید این امرباشد که وی‌پیش‌از ترك

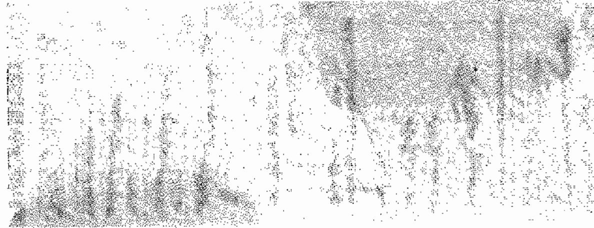
سلطنت وپس‌ازمرگ اریارمنه ، برپرسید[۱] نیز حکومت میکرده‌است . محتمل‌است که به‌دست کبوجیهٔ اول خلع شده ومنزوی گردیده‌باشد ، وهرودتوس به‌ما میگوید که پسرش ویشتاسپ[۲] (گشتاسب) درآغاز سلطنت کوروش بزرگ حاکم پرسیدبوده است . شعبهٔ اریارمنه فقط تاج سلطنت‌را ازدست دادند ، و ازآن پس به‌حکومت در مملکت خودتحت فرمان شعبه‌ای که متعلق به‌کوروش‌است، ادامه دادند . متنی‌از داریوش ، که درشوش کشف شده ، وضوحاً میگوید که در زمان انشای آن ــ که در سالهای نخستین سلطنت وی نوشته‌شده ــ پدرش ویشتاسپ وجدش اریارمنه[۳] هنوز زنده بوده‌اند .

کبوجیهٔ اول ، پادشاه پارسوماش، انشان وشایدنیزپارسه ، بادختراستیاکس[۴] ، پادشاه ماد و سلطان متبوع خود ازدواج کرد ، و این ازدواج اهمیت شعبهٔ خاندان هخامنشی وفروغ دو دولت متحدرا درتحت لوای‌یك تاج‌وتخت نشان میدهد. ازاین وصلت ، کوروش بزرگ به‌وجودآمد ، و او پایتخت خود را در پاسارگاد قرارداد ، و آنجا مجموعه‌ای ازقصرها ومعابدرا بساخت . کتیبه‌هایی که وی دستور داد درپازیر قصرش حك کنند ، اورا « شاه‌بزرگ ، هخامنشی» مینامند ، واین‌عنوانی‌است که وی به‌توسط‌آن هنوز سلطنت جد خویش استیاکس را میشناخته‌است . کوروش بزودی به‌مطیع ساختن قبایلی که ازاصل‌ایرانی واز اصل‌آسیانی درمشرق ، جنوب شرقی و شمال‌شرقی‌قلمروی که از پدربه‌ارث برده‌بود ، سکونت داشتند ،آغاز کرد . نبونید ، پادشاه بابل ، که طبع خودپسند کوروش را استشمام کرده‌بود ، براثرسیاستی دقیق و

۱ــ Perside ۲ــ Hystaspe ۳ ــ پدر بزرگ داریوش « ارشام » است نه‌اریارمنه (پارشاطر، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ، سال۳ شمارهٔ۱ ص۷۸ ؛ مجلهٔ سخن سال ٦ شمارهٔ ۸ ص ۷۵٦) . درکتیبهٔ شوش ، داریوش‌گوید : « وقتی پدرم ویشتاسب و جدم ارشام هنوز هردو زنده بودند .. » (ایران‌باستان ج۲ ص۱٦٦۰٤) (م.) ٤ــ Astyage (Astyages ت.ا.) ؛ ایشتوویگوIshtovygu رك . ص۱۱۷ ج ٤ (م .)

با معاضدت کوروش ، ایجاد اختلافی کرد که درنتیجهٔ آن حران را ازدست مادها ـ که جادهٔ سوریه را برروی او قطع کرده‌بودند ـ بیرون آورده تصرف کرد .

استیاگس ازاین اتحاد ـ که مخالف او بود ـ آگاه شد و کوروش را به‌همدان احضار کرد ، ولی وی اطاعت ننمود . پادشاه ماد چاره‌ای نداشت جزاینکه عصیان او را با قدرت تنبیه کند . محاربه سخت بود ، و در دو مرحله انجام گرفت که دومین تحت فرماندهی خود استیاگس بود . در این جنگ استیاگس مغلوب گردید و در دست کوروش افتاد ، و کوروش با اودر کمال نجابت وخوش قلبی رفتار کرد . کوروش همدان رابه‌منزلهٔ پایتخت ایران متحدانتخاب‌نمود . باغلبهٔ این‌پادشاه براستیاگس ، اریخی‌جدیدبرای قوم پارس ـ که سرنوشت آنانرا با قوم ماد متحد کرد ـ بازمیشود.



تخت جمشید : داریوش هنگام بارعام

فصل سوم

شرق ضد غرب

شاهنشاهی هخامنشی

تاریخ شاهنشاهیی که هخامنشیان براثر دلاوری خود ایجاد کردند ، طی ثلث دوم هزارهٔ اول ق . م .[1] است . ملل و تمدنهای دیگر به‌حیات خود ادامه میدادند ، اما در مجموعهٔ جهان مسکون ، صف اول را شاهنشاهی مذکور اشغال کرده بود ، و مورخ هم موظف است که تقریباً همیشه حوادث را در جریان تاریخ مزبور مورد مطالعه قرار دهد . تصور ایجاد یك دولت درایران مدیون هخامنشیان است ، وآنان این تصور را به‌حقیقت مقرون ساختند . دوام و استقلال این دولت ، میراثی بود که ایشان‌برای اخلاف بجا گذاشتند .

روش اداری هخامنشیان در داخله بهیچوجه شباهتی با روش رومیان ندارد ، چه در امپراتوری اینان ، ملل مغلوب مجبور بودند خود را به‌پایهٔ فرهنگ عمومی برسانند ، ودر اقتصاد مشترك سهیم باشند . این امرغالباً مستلزم آن بود که مردمی که اصل ومنشأ آنان مانند سنن واستعدادهای ایشان مختلف بود ، خود رابه‌درجات عالیتر برسانند . وضع امور در زمان کوروش و داریوش ، با آنچه گفته شد اختلاف دارد . صرف نظرازبعض نواحی دوردست که سطح فرهنگ مردم پایین‌بود ، پادشاهان

۱ـ بین قرنهای هفتم وچهارم ق. م. (ت. ا.)

مزبور در شاهنشاهی خود ، که وسیعترین شاهنشاهی در تاریخ دنیاست ، ترکیبی از تمدنهای قدیم به‌وجود آوردند ، زیرا کشورآنان شامل بین‌النهرین ، سوریه ، مصر ، آسیای صغیر ، شهرها و جزایر یونانی و قسمتی از هند بود . اگر هخامنشیان این ممالك راباسطح تمدن مخصوص‌خودتطبیق میدادند ، سیر قهقرایی به‌شمار میرفت . آنان‌به‌منزلهٔ تازه واردان دراجتماع ملل ، ازتفوق‌تمدنهای قدیم مزبورآگاه بودند . بنابراستقلال داخلی وسیعی که در زمان کوروش اعطا شد ، و بنابرسیاست زیرکانهٔ داریوش ، این فرهنگهای قدیم محفوظ ماندند و شاید هم در توسعهٔ ثبات و استقرار مملکت مؤثر شدند . در سراسر تاریخ شاهنشاهی ، این فقدان تعادل ، ضعفی پنهان وگاه خطرناك بود ، و دربرابر تمایلات توسعه طلبانهٔ قوم جوان و پرحرارت پارس ، همان یکی از علل شکستهای بزرگ وسقوط نهایی به‌شمار میرود .

امپراطوری روی نتیجهٔ توسعهٔ تدریجی بود ، وآن در طی قرون وسعت یافته بود ، و تشکّل آخری آن هم از قوت و ثبات و دوام برخوردار بود . هخامنشیان از یك‌پادشاهی کوچك کمنامی که دردامنه های جنوب غربی‌ایران مستقر بود ، بیرون آمدند ، وشاهنشاهی وسیعی ، فقط در دوران یك نسل به‌وجودآوردند ؛ اما هرچه که به‌سرعت رو به‌ترقی گذارد ، مشکل است بـرشالدهٔ مستحکمی دوام یابد . آشوبهای نخستین که براثر مرگ پسر کوروش در این شاهنشاهی رخ داد ، چندان شدید بود که فقط مردی مقتدر مثل داریوش میتوانست اوضاع را سرو صورت بدهد . میتوان این دورهٔ حزن آور تاریخ هخامنشیان را با جنگهای داخلی روم مقایسه کـرد . در کشور اخیر در عهد اغسطس[۱] ، مـانند ایران در زمـان داریوش ، پس از رجفه‌های شدید ، به‌تجدید سازمانها پرداختند ، واین عمل به‌صورت تغییرات سیاسی ، تجدید تشکیلات عمومی ، اداری ، اخلاقی و اجتماعی در آمد . مع‌هذا ، بـا وجود موازین

۱ـ Auguste (Augustus .ت. ا)

عاقلانه و دور اندیشانه ، قوای فرار اقوام و مللی که شاهنشاهی راتشکیل میدادند ، ازبین نرفتند ، و عاقبت موجب انقراض آن شدند .

کوروش (۵۵۹ ـ ۵۳۰)

کوروش ، برای ورود در محاربه با قوای ماد ، نمیتوانست به‌مساعدت متحد دورخود ـ بابل ـ اتکا کند ، وی جز به‌قوای خویش به‌احدی متکی نبود ، واین قوی قبلاً براثرمساعی بسیار ، ازاتحاد قبایلی تشکیل شده بود که هم ازاصل ایرانی‌بودند و هم از اصل غیر آریایی .

هرودتوس فهرست این‌ملل را که اززاویهٔ جنوب شرقی دریای خزرتااقیانوس هند را اشغال کرده بودند ، و هستهٔ مرکزی دولت کوروش را تشکیل میدادند ، نام میبرد . تحقق این امر به نظرمیرسد بیشتر با صلح انجام گرفته باشد ، ودانشمندان برآنند که ازاین‌عهد میتوان تاریخ مکتب هفت‌امیری را که شورای شاهی‌پارسیان را تشکیل میدادند ودرمیان‌آنان ، پادشاه اول هفت‌تنان محسوب میشد تعیین کرد . بدین وجه ، درحدود ایران به‌مفهوم اخص ، وحدتی ایجادشده بود که درآن رؤسای قبایل در تشکیل دولت با فعالیت شرکت داشتند . در حالی که خصایص چادرنشینی یا خانه نشینی خود را حفظ کرده بودند .

غلبهٔ برماد صورت فتح خونین و مخربی را که‌آشوریان یا بابلیان ، عیلامیان یا مردم قرطاجنه به‌وسیلهٔ آن قدرت خود را بـراقوام مغلوب تحمیل میکردند ، نداشت . همدان ، نه‌تنها محفوظ ماند ، بلکه همچنان به‌صورت پایتخت باقی ماند ، وکوروش اسناد خود را درآنجا مستقر ساخت ، و محتملاً الواح اریارمنه و ارشامه را با دیگر اسناد بدانجا حمل کرد . عمال مادی ، که چند تن پارسی نیزهمکارآنان بودند ، در شغل خودباقی ماندند ، و تبدیل قدرت چنان مخفیانه صورت گرفت که در نظر ملل غربی ، حکومت پارسی همان حکومت مادی جلوه میکرد . کوروش ، که

دو مملکت تحت قدرت او متحد شده بودند ، خود را در رأس شاهنشاهیی یافت که ثروتهای مهم طبیعی و وضع جغرافیایی آن او را وادار میکرد که نقش میانجی ، عامل ارتباط و اتصال بین تمدنهای غربی و تمدنهای شرق اقصی را ایفا کنند . ایران درسراسر تاریخ خود ، ازاین مأموریت تاریخی که به‌عهدهٔ وی واگذارشده ، در طی هزار سال بقای خویش ، جدا نگردیده است .

این قاید ارجمند ، و این عالم به‌فنون حرب ، واین مرد مستعد نیرومند دو هدف درنظر داشت : درمغرب ، منظور وی‌تصرف ساحل‌بحرالروم ، که همهٔ جاده‌های بزرگی که از ایران میگذشت ، به‌بنادر آن منجر میشد ، و همچنین تصرف آسیای صغیربود، که درآن سرزمین، درجوارلودیای (لیدی) ثروتمند، یونانیان‌پایگاههای دریایی داشتند .

ازسوی مشرق ، تأمین امنیت هدف وی‌بود . براثرایجادمملکتی‌بزرگ ومنظم که قسمتی ازفرهنگهای کهن را هضم کرده بود ، سرحدهای‌جهان متمدن به‌نواحی بعیدمشرق ، ثغورجیحون وسیحون کشیده شد،آنجا که‌اقوام وقبایل«ایران‌خارجی» به‌حرکت خودادامه میدادند . کوروش‌حیات خود را وقف تعقیب این دوهدف کرد ، و جان خویش را برسرهدف دوم ازدست داد .

این پادشاه که وارث دولت ماد و فرمانروایان آشور ، اورارتو وآسیای صغیر شرقی شده بود ، خود را در برابر لودیا (لیدی) یافت که از سال ۵۶۱ ، کرزوس[۱] برآن حکومت میکرد . کوروش پس از آنکه به‌طریق صلح کیلیکیا[۲] را ــ که به‌مساعدت اتفاقی متحدان مصری وبابلی‌لودیا ، راه پیشرفت را قطع میکرد ــ مطیع نمود ، وپس ازاطمینان ازاطرافیان خودپادشاه لودیا ، وظیفهٔ خویش را به‌خوبی‌ایفا کرد ، بدین‌معنی که به‌پادشاه مزبورپیشنهاد نمود که سلطنت وی را بشناسد ، و در

۱ــ Crésus (Croseus ت. ا.) ۲ــ Cilicie (Cilicia ت. ا.)

مقابل وعده داد که مملکت وتاج وتخت اورا بدوباز گذارد . کرزوس این پیشنهادرا رد کرد . کوروش سپاهیان خود را درآشورمتمرکزساخت ، از دجله عبور کرد ، و « جادهٔ شاهی » را ــ که در آینده بدین نام خوانده خواهد شد ــ تعقیب نمود ، به کاپادوکیه رفت ودرحین عبورحران را ــ که مرکزمهم تجارتی درزمان نبونید بود ــ تصرف کرد ، ومتحد قدیم خود را به‌اردوی لودیا ــ که پیشتربا مصر واسپارت اتحاد کرده بود ــ راند .

وضع نخستین‌جنگ ، قرب قزل‌ایرماق[۱] غیرمشخص‌است . کرزوس که نزدیکی زمستان را دید ، اندیشید که کوروش ترک مخاصمه خواهد کرد وبازخواهد گشت ، اما براثر فشار کوروش ، مجبور گردید سواره نظام معروف خود را به کار اندازد ، و کوروش هم ضد آنان شتران خویش را صف آرایی کرد . اسبان لودیا ، از رؤیت جانوری که تاآنگاه ندیده بودند ، متوحش گردیده ، ازمحاربه خود داری کردند . براثر این شکست ، کرزوس نجات خود را درآن دید که درساردس پایتخت خویش ــ که آنرا تسخیر ناپذیر میدانستند ــ حصاری گردد . کوروش آنرا در حصار گرفته تسخیر کرد ، و کرزوس به ارادهٔ خویش در آتش سوزان رفته بسوخت[۲] . لودیا یکی از ایالات ایران محسوب گردید که از این پس حاکمی ایرانی برآن حکومت میکند .

کوروش آنگاه به‌شهرهای پرثروت یونانی که در سواحل دریا واقع بودند مراجعه کرد ، وازآنان‌درخواست تسلیم محض وبلاشرط نمود . یونانیان رد کردند . محقق است که آنان قبلاً رعایای پادشاه لودیا بودند ، اما چون تجارت ایشانرا غنی

۱ــ Halys ۲ــ در ت. ا. چنین‌آمده ؛ به‌قول‌هرودتوس (Herodotus, I. 87) کرزوس‌تسلیم تودهٔ هیزمی‌که مرده را در آن میسوزانند شد ، و هنگامی‌که شعله‌ها برافروخته‌گردید ، وی به‌طرز معجزه‌آسایی ــ پس ازآنکه کوروش‌آخرین مهلت را بدوداد ــ با دخالت اپولو Apollo نجات‌یافت .

کرده بود ، یوغ اودیا در نظر آنان سهل مینمود . جواب رد آنان حکم عصیان داشت ، و بنابراین کوروش به‌تنبیه ایشان پرداخت . شهرهای یونانی یکی پس از دیگری ، به‌استثنای ملطیه[1] ــ که تنهاشهری‌بود که از آغازقبول‌اطاعت کرد ــ تسخیر شدند بعضی به‌زوراسلحه و برخی‌باخیانت سکنه . دراین‌مورد ، طلای‌پارسیان‌به‌همان اندازهٔ نیروی سپاهیان ایشان نیرومند و مؤثر بود . سواحل دریا به‌دو ایالت تقسیم گردید : ایالت ایونیه[2] به‌ساردس ملحق شد ، وایالت مجاور بحراسود ازاین پس‌به‌نام « سکنهٔ دریا » خوانده شد .

خواهیم دید که مسألهٔ شهرهای یونانی آسیای صغیر ، تا چه حد نقش محك را در سراسر سیاست پارسیان و در طول تاریخ هخامنشیان بازی کرده ، و چگونه این مسأله موجب جهاد اسکندر کبیر گردید . پارسیان از زمان کوروش ، به علل متعدد ، به‌تملك این ناحیه علاقمند بودند : نخست ، برای يك شاهنشاهی بزرگ ، این امر حکم اعتبار سیاسی وبین‌المللی را داشت که درمقابل چند شهر ــ که براثر داد و ستد ثروتمند شده بودند ــ سرفرودنیاورد . ازسوی دیگر ، این منطقه دارای اهمیت سوق‌الجیشی بود که از آن نمیتوانستند صرف نظر کنند . این شهرها دارای سکنهٔ قابل تقدیری بودند که در میان آنان هم متخصصان ارجمند و هم سربازان عالیقدر وجود داشتند . شهرهای مزبور با بنادری که در جهت یونان اروپا پیش‌رفته و با تشکیلات مهم مجهز بود ، واسطهٔ ارتباط با دنیای یونانی محسوب میشدند . از سوی دیگر ، آنها ثروتمند و معمور بودند و عنصری قوی در تجارت شاهنشاهی تشکیل میدادند ، و شاهنشاهی مذکور باگرد آوردن آنها خود را از سدهایی که سابقاً این ممالك ایجاد کرده بودند ، رهایی می‌بخشید . ضعف شهرهای یونانی ــ که ناشی از این بود که آنها هرگز به‌اتحاد با هم موفق نمیشدند ــ قدرت را به‌خود

۱ــ Milet ۲ــ Ionie

جذب میکرد ، همان‌گونه که طلای ایران را ــ که حتی هاتف خدای بزرگ[1] هم در برابر آن‌تاب مقاومت‌نداشت ــ به‌خودمیکشید . محققاً ، درهمهٔ این‌مراکز ، طبقه‌ای ازجامعه ، که اهمیت‌آنان کمتر نبود ، نفع خود را درجلب نظرپارسیان میدیدند . آنها تجاری بودند که فعالیتشان در وسط شاهنشاهی بزرگ ، نوید منافع سرشاری بدانان میداد .

کوروش ، چون فتح آسیای صغیر را به‌پایان رسانید ، با سپاهیان خود به‌سرحدهای شرقی‌متوجه شد . گرگان (هیرکانی) وپارت ، که متصل به‌ماد بودند ، ویشتاسپ پدرداریوش را به‌عنوان والی‌پذیرفتند . سپس کوروش‌بیشتر به‌سوی مشرق راند . زرنگ[2] ، رخج[3] ، مرو و بلخ[4] ، یکی پس از دیگری ، در زمرهٔ ایالات جدید شاهنشاهی درآمدند . وی از جیحون عبور کرد و به‌سیحون ــ که سرحدشمال‌شرقی مملکت را تشکیل میداد ــ رسید ، و در آنجا شهرهای مستحکم ــ به‌منظور دفاع این‌خط ضد حملات قبایل‌آسیای مرکزی ــ بنا کرد .

سقوط بابل

کوروش در بازگشت ازسرحدهای شرقی ، عملیاتی درطول سرحدهای غربی انجام داد . ساعت حمله به‌بابل فرا رسید ؛ به‌نظر میرسید که همه چیز با این اقدام مساعد است : ضعف نبونید[5] ، که بیش از پیش همّ خود را مصروف پرستش خدای سین[6] میکرد ، شیفتگی وی به‌تعمیر ابنیهٔ قدیمی و تتبعات « باستان شناسی » ، عدم رضایت طبقهٔ روحانی که مورد عدم علاقهٔ سلطان بودند ، واگذاری امور دفاعی به‌ولیعهد . طوفان برفراز شهر بزرگ آشکار شد ، یهودیان تبعید شده حملهٔ ایران را پیش بینی میکردند ، و پیامبرآنان کوروش را « منجی » معرفی کرده بود . بابل

۱ــ مراد پیشگوی الف (الیمپ) است (م.) ۲ــ Drangiane (Drangiana ت. ا.)
۳ــ Arachosie (Arachosia ت. ا.) ۴ــ Bactriane (Bactria ت. ا.) ۵ــ Nabonide (Nabonidus ت. ا.) ۶ــ Sin (رب‌النوع قمر . م .)

بدون مدافعه سقوط کرد وفقط محلهٔ شاهی چند روزمقاومت ورزید . پادشاه مجبوس گردید ، و کوروش طبق عادت درکمال آزاد منشی با وی رفتار کرد ، و درسال بعد (۵۳۸) هنگامی که او درگذشت ، عزای ملی اعلام شد ، و خود کوروش هم در آن شرکت کرد .

کوروش‌خودرا به‌عنوان فاتح به‌ملت بابل معرفی‌نکرد ، بلکه به‌منزلهٔ منجی وجانشین قانونی‌تاج وتخت معرفی‌نمود ، وبرای‌توقیع اهمیتی که وی‌به‌متصرفهٔ جدید خود میداد ، عنوان « پادشاه بابل ، شاه کشورها » را به‌خود داد . او همهٔ پیکرهای خدایان را که نبونید‌به‌پایتخت‌حمل کرده بود ، به‌معابداصلی‌باز گردانید ، وبه‌هنگام جشن سال نو ، به‌تقلید سلاطین بابل ، دست خدای بعل[1] را لمس کرد . وبدین وجه جلوس سلسلهٔ جدید پادشاهان بابل را رسمیت‌بخشید .

چون کوروش فرمانروای بابل شده‌بود ، درنتیجه مستملکات آن کشور مانند سوریه نیز بدو تعلق‌یافت ، ووی درآنجاهم سیاست‌خیرخواهانهٔ خودرا تعقیب کرد . پادشاهان فنیقیه به‌حضوراو رسیدند و اطاعت خودرا اعلام کردند ، وجهازات دریایی خویش‌را ـ که معادل مجموع جهازات یونانیان بود ـ در اختیار آن پادشاه نهادند . کوروش ، درهمان نخستین سال سلطنت‌خود دربابل فرمانی‌مبنی بر آزادی یهودیان از اسارت وباز گشت به‌موطن وتجدید بنای‌معبد‌خود دربیت‌المقدس ـ به‌همان وضع که پیش‌ازتخریب دارا‌بود ـ انتشارداد ، وبعلاوه بفرمود تاهمهٔ ظروف زرین‌وسیمین راکه ازآنجا آورده‌بودند ، باز گردانند . درسال ۵۳۷ بیش‌از ۴۰۰۰۰ یهودی تحت قیادت زروبابل[2] ، بابل‌را به‌قصدارض موعود ترك گفتند . یکی‌ازعمال عالی‌رتبهٔ‌پارسی ، مأمور مواظبت دراجرای فرامین سلطنتی ، همراه آنان حرکت کرد . در اینجا نیز همان سجیهٔ بزرگ منشی کوروش مشاهده میشود که درصدد تسکین‌افراد‌آدمی‌بود ،

۱ـ Bel   ۲ـ Zarubabel (Zerubbabel ت. ا.)

اما نظر به‌اینکه مردی سیاستمداربود ، ازاین امرغفلت نورزید که فلسطین سنگری است برای‌وصول به‌مصر ، که هنوز فتح نشده‌بود . نباید فراموش کرد که درعهد وی سیاست‌کاملاً قرین‌دین‌بود ، واگر کوروش ، وپس‌ازاو داریوش ، رفتاری خیرخواهانه نسبت‌به‌یهود پیش گرفتند ، باید معتقدبود که این امرتنها بدان‌جهت نبود که آنان نفع خود را در آن میدیدند ، بلکه همچنین بدین علت که هدف مذهبی یهودیان ـ که مذهب‌را محققاً عالی‌تر از اموردیگر تلقی‌میکردند ـ درنظرایشان بسیارمأنوس‌تر از معتقدات کلدانی و مصری می‌آمد . یهودیان در مقابل این‌رفتار منصف بودند ، و حق‌شناسی آنان نسبت‌به‌ملت ایران به‌صورت سرودهای شادی پس‌از روزگار مظلم اسارت‌تجلی کرد ، زیرا تجدید حیاتی که « قوم‌منتخب » یافته‌بود ، مدیون ایرانیان بوده‌است .

حوادثی که در سرحدهای شرقی شاهنشاهی رخ داده‌بود ، کوروش را مجبور کرد که به‌عملیات‌نظامی‌ضد اقوام‌بدوی بپردازد . وی‌پس‌ازاینکه پسرخود کبوجیه را مأمور تهیهٔ مقدمات سفرجنگی‌به‌مصر کرد ، به‌سوی مشرق عزیمت نمود ، و کمی بعد در ضمن محاربه‌ای درگذشت . جسد وی را به‌پاسارگادآوردند و در مقبره‌ای گذاشتند که منظرهٔ عمومی آن هنوز خاطرهٔ مدفنهای نخستین ایرانیانی راکه به‌نجد ایران آمدند داراست ، و مساکن ایشانرا که به‌سبك نردیك[1] بود به‌یاد می‌آورد (تص۴۰) .

ازمیان پادشاهان عدهٔ محدودی هستند که پس‌ازخود شهرت ونامی‌نیك مانند کوروش باقی گذاشته‌اند . کوروش سرداربزرگ و پیشوای مردم بود . بخت نیزبا او یاری میکرد . وی‌سخی ونیکخواه بود ، و اندیشهٔ‌آن نداشت که ممالك مفتوحه را به‌اتخاذ روشی واحد ملزم نماید ، بلکه این خردمندی‌را داشت که مؤسسات هریك

۱ـ Noreique (Nordic ت. ا.) رك . ص۶۸ ح۵ (م.)

از حکومتهایی را که به‌تاج وتخت خود ضمیمه می کرد ، لایتغیر باقی گذارد . او هرجا که رفت ، خدایان مذاهب مختلف را به‌رسمیت شناخت وتصدیق کرد . همواره خودرا جانشین‌قانونی‌حکمرانان بومی‌معرفی‌مینمود . اسکندر نخستین کس نبود که این‌سیاست را اتخاذ کرد ، بلکه اوفقط ازسرمشق کوروش تقلیدنمود ، وبدین‌وسیله مورد تحسین رعایای جدید گردید . نسیمی جدید بر سراسرجهان وزیدن‌گرفت ، شهرها را از قربانیها و قتلهای به‌ناحق‌نجات بخشید ، حریق شهرهای غارت شده را خاموش‌نمود ، اقوام‌را ازاسارت وبردگی آزاد کرد .

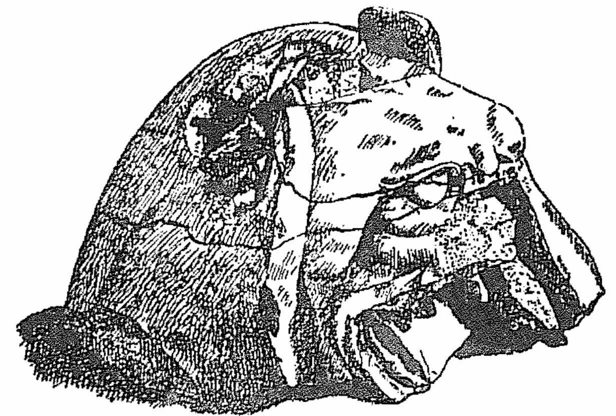
کوروش بیش‌ازهرفرد دیگرمتوجه بود که « جهان‌باستان ، شهرهای متمدن وقبایل‌وحشی، ازقوای داخلی که میکوشدهمه‌را دریك جامعهٔ انسانی‌مستهلك سازد، به‌زحمت اطاعت میکنند . » ما هرگزنمی‌بینیم که کوروش ، مانند رومیان ، ملت رقیب خودرا باخویش‌متحد کند، ونخست با اومانند ملتی‌همشأن رفتارنماید وسپس، درزمان ضعف وی ، او را تابع و مطیع کند و بدوظلم و ستم روا دارد . ایرانیان ، کوروش‌را «پدر» ویونانیان ــ که وی ممالك ایشانرا تسخیر کرده‌بود ــ اورا«سرور» و « قانونگزار» مینامیدند ، ویهودیان این پادشاه را بمنزلهٔ « ممسوح پروردگار» محسوب میداشتند . باآنکه روح جنگجوی او هرگز ــ وحتی‌پس‌از سالها جنگ و پیروزی ــ سست‌نشد ، همواره نسبت به‌دشمن‌مغلوب بلندنظربود ، و بدودست‌دوستی درازمیکرد . خود اودرمتنی تاریخی که دربابل نوشته‌شده ، چنین گوید : «ماردوك[1] همهٔ سرزمینها را بازدید کرد ، تا کسی‌را که میبایست پادشاهی‌عادل شود ــ پادشاهی که تابع قلب‌خویش‌باشد ــ دریافت . دست‌اورا گرفت ووی‌را به‌نام « کوروش‌انشانی» خواند ، وپادشاهی‌همهٔ جهانرا به‌نام او کرد . »

۱ــ Marduk خدای بزرگ بابلیان (م.)

پاسارگاد[1]

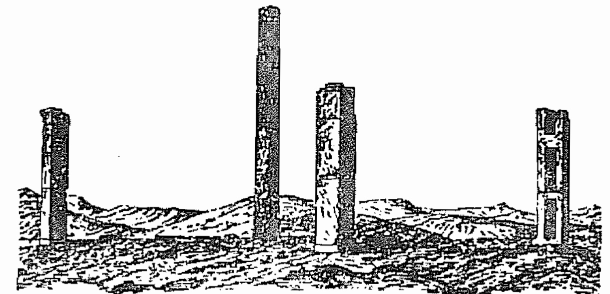
سفرهای جنگی در مشرق و مغرب ، قسمت بیشتر دورهٔ سلطنت کوروش را اشغال کرد ، و فرصتی اندك برای فعالیتهای دیگر مخصوصاً شهر سازی گذاشت . کوروش هنگامی که هنوز فقط حکمران انشان بود ، شوش را پایتخت خود قرار داد ، و سپس هگمتانه (همدان) و بابل را به‌پایتختی برگزید . وی در هریك از این شهرها در ازمنهٔ مختلف زندگی کرده است ، معهذا برای اخلاف خود ، مقرّ سلطنتی‌پاسارگاد رابه‌ارث گذاشت ، وطبق‌روایت ،آنرادرمحل‌غلبهٔ‌قطعی‌براستیاگس بناکرد . دانشمندان چنین‌اندیشیده‌اند که نام شهرمزبور، تصحیفی‌است ازپارسه‌گد[2] به‌معنی « اردوگاه پارسیان »[3] ، و اگر این‌تصحیف درست باشد ، مفهوم آن تصویری قابل اطمینان ازشهر مزبور است . این شهر درحقیقت ، اردوگاهی وسیع بود که با دیواری حایل محصور شده بود ، و در خلال دیوار مذکور و وسط فردوسها وباغها، قصرها ومعابد بنا کرده بودند . درجناحین مدخل فردوس دوگاو نر بالدار نصب شده بود . در دروازهٔ تالار شمالی هنوز هم یك عدد از یك زوج جنبان چهارگانهٔ بالدار دیده میشود (تص۳۸) . در کتیبه‌ای بسه زبان پارسی باستان ، بابلی ، وعیلامی‌چنین خوانده میشود : «من کوروش هستم ، پادشاه ، هخامنشی» ومیبایست‌تاریخ‌آن مربوط به‌زمانی‌باشد که وی هنوز تابع بوده است . تالار بار با نقش روحانیانی که حیواناتی برای قربانی‌می‌آورند مزین است ، وجنیان راباسرها وپنجه‌های عقاب‌نشان میدهد . بالای ستونها رگه‌هایی به‌شکل اسب ،گاونر ، شیر (ش۵۱) وشیرهای شاخداربه‌کار رفته است .

۱ــ Pasargade (Pasargadae ت . ا .) ۲ــ Parsagad ۳ــ این نام را به‌صور Parsagard'parsagarda'parsagada'persagada'pasargadae'pasargada نوشته‌اند (المستد «تاریخ شاهنشاهی پارسی» شیکاگو، ایلینوا۱۹٤۸فیرست) والمستد مینویسدکه محتملاً اصل‌کلمه پارسه‌گرد Parsagard بوده (ایضاً ص۶۰) (م .)



ش۵۱ـ پاسارگاد : سریك شیر سنگی

ستونهای مربع قصر دیگر (ش۵۲) حامل کتیبهٔ دیگریست به‌سه زبان ، که در آن کوروش خود را « شاه بزرگ » مینامد ، و این ساختمان محققاً میبایست پس



ش۵۲ـ خرابه‌های پاسارگاد

از غلبهٔ برماد بنا شده باشد . جای دیگر ، ستونهای چوبی نصب شده بود ، که به‌طور جلی به‌رنگهای آبی ، سبز ، قرمز ، و زرد ملون بود .

در کتیبهٔ درها تصویر پادشاه دیده میشود ، در حالی که عصای سلطنتی دردست

دارد ، چشمان و قسمتی از لباس او با زر مرصع است . آتشکده‌ای به‌شکل کاملاً مکعب که با سنگهای تراشیدهٔ نیکو بنا شده ، شبیه به‌منصوبه‌ایست که در جبههٔ آرامگاه داریوش در نقش رستم دیده میشود . درفاصله‌ای دورتر ، دوآتشگاه پله‌دار (ش۵۳) مشاهده میشود که در اطراف آنها ، تشریفات مذهبی را در هوای آزاد انجام میدادند .



ش۵۳ـ پاسارگاد : آتشکاه

پاسارگاد جلوهٔ وسیعی است از هنری ایرانی که نخستین گامهای آن هنوز برما مجهول است . هنر مزبور ، باوجود ترکیب آن از گاوهای نر بالدار آشوری ، مجسمه‌های (طرفین تالار) ختی(هیتی) ، رنگارنگی به‌سبك بابلی وعلایم مختصهٔ مصری اصولاً تصویریست از فرهنگ ملی که در آن زمان به‌درجه‌ای مترقی رسیده بود . هرچه از خارج آمده ، دوباره گداخته ، مبدل ، بهم پیوسته و متعادل گردیده ، و تشکیل هنری جدید داده است که سجیهٔ معماری آن مقام اول را داراست . هنر مذکور که نسبت به‌اثر رنگها در سایه و روشنایی حساس بوده ، به‌تناوب سنگهای سپید و سیاه را به کار برده است . این هنر در نشان دادن نیم رخ انسانی ، با ایجاد چین‌ها در لباس ، ترقی قابل توجهی کرده بود . همهٔ تفصیلات ، خواه ابتکاری باشد و خواه از خارج به‌عاریت گرفته باشند ، به‌صبغهٔ ایرانی در آمده است ، و در نظر بسیاری از دانشمندان ، هنر پاسارگاد بسیار مهمتر از هنر تخت جمشید است .

کبوجیه[1] (۵۳۰ - ۵۲۲ ق . م .)

کبوجیه پسر ارشد کوروش و از شاهدختی هخامنشی بود ، و در هشت سال آخر سلطنت پدر ، با وی شرکت ، و عنوان « پادشاه بابل » داشت . کوروش در طی حیات ، به‌پسر دوم خود بردیا[2] ادارهٔ ایـالات شرقی شاهنشاهی را تفویض کرده بود . پس از مرگ پادشاه بزرگ ، اغتشاشات ــ که بردیا در آنها شرکت داشته ــ در همهٔ جوانب به‌وجود آمد . کبوجیه که سیاستمداری مجرب بود ، و خوی او با پدرش اختلاف داشت ، تصمیم گرفت که ریشهٔ هر نهضتی‌را که موجب‌تضعیف‌قدرت وی وعدم ثبات تاج وتخت‌باشد، قطع کند . وی دستور داد بردیا را هم مخفیانه به‌قتل‌رسانند . به‌نظر میرسد که هدفهای پادشاه جدید ــ که یونانیان او را « مستبد » مینامیدند ــ از این قرار بوده است : تحمیل ارادهٔ پادشاه فقط به کشوری متحد ، تمرکز قدرت به‌منظور تعقیب فتوحات ، سلطنت کردن به‌عنوان پادشاه مطلق العنان .

سفرجنگی به‌مصر ، قبلاً درزمان کوروش منظورشده و وی کبوجیه را به‌تهیهٔ مقدمات آن مأمور کرده بود . کبوجیه ، پس ازمرگ پدر ، در ایران نظم رابرقرار نمود ، و سپس در رأس سپاهیان خـود ، به‌سوی درهٔ نیل حرکت کرد . فرعون مصر اماسیس[3] ــ که شاید از زمان‌تسخیر ساردس پیش‌بینی میکرد که هوسهای شاهنشاهی جدید محتمل‌است روزی به کشوراو کشیده شود ــ باپلیکراتس[4] ، جبارمقتدرسامش[5] متحد شد . امـا آنگاه که سپاه ایران در غزه[6] اردو زد ، جبار سامش فرعون را ترک گفت ، و یکی از بهترین سرداران یونانی که درخدمت فرعون بود ، به‌سوی دشمن

۱ ــ Cambyse (Cambyses ت. ا.)، درکتیبهٔ بیستون (بغستان) Kabujya،درنوشته‌های یونانی Kambysès، درآثار الباقیهٔ بیرونی قمب‌سوس (ص۸۹) وقمبوزس (ص۱۱۱) ودر مختصرالدول ابوالفرج بن عبری قمباسوس (م.)   ۲ــ Bardiya   ۳ــ Amasis   ٤ــ Polycrate (Polycrates ت. ا.)   ٥ــ Samos (جزیرهٔ یونـانی در اسپرادس دارای ۷۱۰۰۰ سکنه ، موطن‌فیثاغورس) (م.)   ٦ــ Gaza

شتافته اسراردفاع مصریان را فاش کرد . کبوجیه ، به‌یاری بدویان ، ازصحرای‌سینا عبور کرد ودرمقابل دیوارهای پلوزیوم[1] رسید ، آنجا که فسمتیخ سوم[2] ، پسراماسیس ــ که دراین اثنا وفات کرده بود ــ قوای مزدور یونـانی خود را تمرکز داده بود ، جنگی خونین درگرفت و سپاه مصرمجبورشد به‌منفیس[3] پناه برد . پارسیان این‌شهر را نیزتصرف کردند ، وفرعون جدید را به‌شوش انتقال دادند . به‌نظرمیرسد کبوجیه در مصرمانند جانشین فراعنه رفتار کرده باشد : وی به‌خدایان مصراحترام گذاشت ، یکی‌ازعمال عالی رتبهٔ مصری را مأمورادارهٔ امور مملکت کرد ، وبفرمودتااصلاحاتی به‌نفع ملت انجام دهند .

سه سفرجنگی به‌منظورتوسعهٔ تفوق پارسیان درجهان طرح ریزی شد : یکی ضدنیروی قرطاجنیان که بربحرالروم غربی تسلط داشتند ، دیگری ضد واحهٔ آمن[4] که در سرجادهٔ قورینائیه[5] واقع بود ، وسوم ضد حبشه .

اما به‌نظرمیرسید که ستارهٔ اقبال پدر ، کبوجیه را ترک گفته باشد ، وهیچیك از هدفهای اوطبق نقشهٔ وی تحقق نیافت . عملیات ضد قرطاجنه هرگز اجرا نشد ، زیرا فنیقیان از به‌کار بردن جهازات خویش ضد مستعمره‌ای که مردم آن با ایشان قرابت‌داشتند ، خودداری کردند . طبق منابع یونانی ، سپاهی مرکب از۵۰۰۰۰تن به‌سوی واحهٔ آمن فرستاده شد ، ولی هرگز بدین نقطه نرسید و همهٔ لشکریان در زیرریگهای طوفانی موحش مدفون گردیدند . هرچند دراین راه شکست خوردند ، اقدام آنان بی‌حـاصل نبود : یونانیان لوبیا (لیبی) ، قورینا[6] و برقه[7] اطاعت خود را اعلام داشتند . بدین وجه ، نصف دنیای یونـانی ، و ثروتمندترین آنها ، تحت تسلط

۱ ــ Péluse (Pelusium ت. ا.) واقـع در مصب اول شعبهٔ نیل از سوی مشـرق (م.)   ۲ــ Psammétique III (Psammetichus III ت. ا.)   ۳ــ Memphis، شهری درمصرباستان، درکنار رود نیل و پایتخت قدیم آن‌کشور (م.)   ٤ ــ Ammon   ٥ ــ Cyrénaïque (Cyrenaica ت. ا.)   ٦ــ Cyrène (Cyrene ت. ا.)   ۷ــ Barka

پارسیان در آمدند .

منابع یونانی ، که شایدتحت تأثیروتحریك منابع مصری قرار گرفته بودند ، نقل میکنند که سفرجنگی بهحبشه ـ که شخص پادشاه فرمانده آن بود ـ نیزمنجر بهشکست گردید . سپاهیان آزوقه نداشتند و در مراجعت ، قسمت اعظم افرادازبین رفتند . معهذا دلایلیدردست است که میرساند پارسیان بهنبطه رسیده بودند ، زیرا پس از این عهد ، دیگر ذکری از این حکومت در منابع تاریخی بهمیان نمیآید . شهری بهنام زوجهٔ کبوجیه ـ مروئه[2] ـ بنانهاده شد ، و این امر هم ثابت میکند که سفرجنگی مورد بحث ، چنانکه بعض منابع آنرا نکبتبار معرفی میکنند ، نبوده است . میتوانپذیرفت که کبوجیه ، درحینشدت فعالیت ـ اخباربدی ازایران شنید، وچون مجبور بود بهمنفیس بازگردد ، راه میانبری را در صحرا انتخاب کرد ، و شاید همین امرباعث حادثهٔ مزبور شده باشد . درهرحال ، از میان همهٔ فاتحانی که پیش از اوبهمصررفته بودند ـ آشوریان و بابلیان ـ وی نخستین کس است که تمام مملکت مزبوررااشغال کرد . سهپادگان مأمورحفظ مصر بودند : نخستدردفنه[3] مشرق مصب ، دوم درمنفیس ، و سوم درالفانتین[4]، آنجا که کبوجیه ساخلو مزدوران یهودی را مقیم کرده بود .

اقامت کوتاهی که کبوجیه پس از بازگشت از سفر حبشه کرد مورد مباحثات است . اگر اقوال یونانیان را بپذیریم ، پادشاه مذکور سیاست مذهبی پدرخویشرا ـ که خود او نیزدرآغاز همان روش را تعقیب میکرد ـ ترك گفت . وی دین مصری را مورد استهزا قرار داد ، معابد را خراب کرد ، و با خنجر ، آپیس[5] مقدس منفیس را بهقصد کشتن ضربت زد . آراء دانشمندان در این موضوع مختلف است ، و

۱ـ Napata ۲ـ Méroé ۳ـ Daphné (Daphnae .ت .ا) ۴ـ Eléphantine

۵ـ Apis یا Hapi مادهگاو مقدسیکه دارای شرایطی خاصبوده ومصریان قدیمآنرا کاملترین مظهر الوهیت بهشکلحیوانی میپنداشتند وپرستش میکردند(م.)

تحقیقات جدید با اتکا بهمطالعهٔ ستونهای سرافیوم[1] ، به ما اجازه میدهد که ادعا کنیم کبوجیه نمیتوانسته است آپیس را مجروح کند[2] . ارباب حقیقی مصرخدایان آنبودند ، وهمهٔ حکمرانان بعدی این مملکت ،آنرا قبول داشتهاند . جای تعجب است که مردی سیاستمدار مانند کبوجیه در این مورد روشنبینی و درایت خود را ازدستدادهباشدولااقلمرضیشدید ـ صرع یاشایدحتیجنون ـ علتحقیقیاینرفتاری که یونانیان خواستهاند بدو نسبت دهند ، نباشد . یقین است که با وجود جنگ و تسلط خارجی دیگر چندان هدیه بهمعابد نمیرسید ، وخود اینامر بتنهایی میتواند منشأ افسانهای باشد که پارسیان را بهعنوان فاتحانی سخت دل معرفی کرده است . چون اخبار ایران هولناك بود ، کبوجیه تصمیم بهبازگشت گرفت . در طی طریق تصور میرود که در فلسطین شمالی وی ازعصیان بردیای دروغی، گوماتای[3] مغ ،آگاه شد . مرد اخیر که شباهت بسیار بابرادر کبوجیه ـ که بهامرپادشاه کشته شده بود ـ داشت ، وازقتل اوآگاه بود ، خودرا برادر کبوجیه وشاه خواند (سال ۵۲۲) . تقریباً همهٔ ایالات شاهنشاهی ، سلطان جدید را ـ که مالیات سه سال را بخشیده بود ـ پذیرفتند ، و او خود را مورد اقبال و توجه مردم قرارداد، و کوشید اصلاحی در دین ایجاد کند ومعابد موجود را تخریب نماید . بهنظر میرسد که پیشرفتاونسبةً سریع بوده است . معلوم نیست که کبوجیه ، پس از اطلاع از قضیه ، در طی بحران جنون اتفاقاً خودرا مجروح کرد ، یابالاراده بهزندگیخودپایان بخشید . پسازمرگ وی ، همواره سپاهیان ـ با آنکه مأموران خفیهٔ گوماتا آنان را میفریفتند ـ به خاندان هخامنشی وفادار ماندند ، و هفت جوان از نجبای پارس را ـ که ضد گوماتا عصیان کردند ـ پیروی نمودند . در رأس اینان داریوش قرارداشت که شاید از همانآغاز ، آنان وی رابهعنوان شاهآیندهٔ خودمیشناختند . طبق افسانهای ، تاج وتخت به کسی

۱ـ Sérapéun ۲ـ المستد «تاریخ شاهنشاهی پارس» ص۸۹ (ت. ا.) ۳ـ Gaumata

از هفت تن توطئه کنندگان که اسب وی زودتر شیهه کشد، تعلق میگرفت، وبراثر حیلهٔ مهتر داریوش، وی قدرت رادردست گرفت. شباهتی که این سرگذشت باسرگذشت مربوط به جلوس روسا[1] پادشاه اورارتو دارد، روابطی را که بین دوتمدن وجود داشته، ثابت میکند. سرعت اقداماتی که داریوش ـ که آنگاه به عنوان شاه شناخته شده بود ـ آغاز کرد، چندان بود که بعد از دو ماه که ازمرگ کبوجیه گذشت، گوماتا اسیر واعدام گردید.

داریوش (۵۲۲-۴۸۶ ق . م .)

پایان یافتن کار گوماتا درنظر پادشاه جوان، هنوز مفهوم استقرار صلح را در کشور نداشت. درمدتی قریب به دوسال، وی مجبور بود اسلحه دردست، بااغتشاشاتی که در همهٔ جوانب شاهنشاهی او ایجاد شده بود، بجنگد. داریوش خاطرهٔ موفقیت خود راپایدار کرد، بدین معنی که دستور داد برروی تپه‌ای مرتفع که در کنارجادهٔ کرمانشاه به همدان واقع است، درحدود چهل متر بالای زمین، لوحه‌ای برجسته و عریض حجاری کنند. در این لوحه، پادشاه تحت حمایت مرحمت آمیز خدای بزرگ اهورمزدا ـ که به شکل نیم تنهٔ قرص خورشید بالدار تجلی میکند ـ دیده میشود. در پی پادشاه دو نگهبان مسلح هستند، و داریوش با پای خود بردیای دروغین را که برزمین افتاده است می کوبد. در عقب بردیای دروغین، هشت « پادشاه دروغین » مغلوب، طناب بسته، صف کشیده‌اند. در اطراف این بنا، روی ستونهای متعدد، داستان عصیان آنان وغلبهٔ برایشان حك شده است. متن کتیبه که به زبانهای پارسی باستان، بابلی وعیلامی انشا شده، میرساند که داریوش نهمین پادشاه هخامنشی است. در این عدد، افراد دو شعبهٔ سلسلهٔ هخامنشی بـه حساب آمده: یعنی: هخامنش، چیش پیش؛ سپس کوروش اول. کبوجیهٔ اول، کوروش دوم و کبوجیهٔ دوم از یك

۱- Rusa

سو، اریارمنه وارشامه ازسوی دیگر؛ واین قول باآثاردیگری که اکنون شناخته شده، تطبیق میکند. داریوش میگوید: «اهورمزدا وبغان دیگر مرایاری کردند.» پادشاه جدید درخواست یاری ازخدای بزرگ کرد وخود را جانشین قانونی کبوجیهٔ دوم ـ که بلاعقب مرده بود ـ معرفی نمود.

متن مزبور به نظر میرسد که توسعهٔ فتنه وآشوب را حقیر نشان داده باشد. حقیقت امرجزاین است. عملاً مجموعهٔ شاهنشاهی براثر اغتشاشات آشفته گردید، حتی پارس هم ازاین آشوبها بر کنار نماید، وبه نظرمی آید که وضع مجدد مالیاتها ـ که به دستور بردیای دروغین بخشوده شده بود ـ موجب عدم رضایت گردیده باشد. سیاست بسیارآزادی خواهانهٔ کوروش بلااثرشده بود؛ فقط هشت سال پس ازمرگ او، میبایست شاهنشاهی ایران را برشالده‌ای دیگربنانهاد.

داریوش نسبت به دشمنان خود گربز بود. شکست شورش دامنه‌دارعاصیان بدین علت بود که آنان نقشه‌ای متحد نداشتند. هر« پادشاه » به خاطر هدفهای خود کار میکرد، وهر کدام جداگانه به دست داریوش شکست خوردند واعدام شدند.

درعیلام اغتشاش به زودی سرکوب شد، اما قضیهٔ عصیان نیدینتوبعل[1] که در بابل خودرا خلف نبونید اعلام کرد وخویشتن را به نام شاه بخت نصر سوم[2] معرفی نمود، بدین آسانی نبود. وصول به پایتخت وی، که جهازات قوی وسپاهی مهم درساحل غربی دجله ازآن دفاع میکردند، مشکل بود. داریوش، پس ازآنکه مدتی را در آنجا سپری کرد، ناگهان ازشط عبورنمود و سپاهیان بابل رامغلوب وشهرراحصار گرفت. درهمین موقع دومین اغتشاش درسوزیان(شوش) ایجادشد. مرتیه[3]، خدعه گرپارسی، در آنجا پیش از رسیدن داریوش اعدام گردید. حوادثی که در شمال ـ در ماد و

۱- Nidintu-bel

۲- Nabuchodonosor III (Nebuchadrezzar III ت. ا.)

۳- Martiya

شکل ۵۱ ایالات شاهنشاهی هخامنشی در زمان داریوش

ارمنستان ـ میگذشت ، بسیارسخت‌تربود . شخصی بنام فرورتیش[۱] خود را از اعقاب کیاکزار[۲] و به‌عنوان پادشاه ماد اعلام کرد . داریوش باوجود این که‌قوای ضعیفی‌در اختیارداشت ، مجبور گردید قسمتی‌ازعساکرخودرا که بابل‌را درحصارداشتند ، جدا کند و به‌فرماندهی سرداران خود به‌جنگ فرورتیش بفرستد . محاربهٔ آنجا ، مانند محاربهٔ ارمنستان به‌نتیجه‌ای منجرنشد ، تازمانی که داریوش ـ پس‌از تسخیر بابل ـ بشخصه به‌عملیات اقدام کرد . فرورتیش مغلوب گردید ، و تا ری[۳] ـ نزدیك تهران ـ مورد تعقیب قرار گرفت . اورا اسیر ومثله کرده درهمدان به‌دار آویختند . معهذا ، این سرمشق ، مادی دیگر را مانع نشد که سارگاتیان[۴] ـ قبیلهٔ ماد شمالی ـ را برانگیزد . سرنوشت اونیز نظیر سرنوشت فرورتیش بود . اشکالاتی هم که داریوش درمشرق درپیش‌داشت ، کم‌نبود : ویشتاسپ ، پدرشاه و شهربان (والی) ایالات پارت و گرگان، دلیرانه باباغیان جنگید . شهربان ایالت‌بلخ باعاصیان مرومحاربه کرد . درپارس ، شخصی بنام وهیزداته[۵] خود را بردیا معرفی کرد ؛ وی مغلوب شد و با طرفدارانش اعدام گردید . برخی از علاقمندان او رخج را به‌شورش درآوردند ، و محاربات ضد آنان به‌شهر کپیسی[۶] ـ بگرام[۷] حالیه ـ که در شمال‌کابل ، در دامنهٔ هندوکش واقع است ، رسید . عصیانی‌جدید دربابل ظهور کرد ، شخصی‌دیگرخودرا بخت‌نصرمعرفی‌نمود ، ویکی‌ازسرداران داریوش اورا مغلوب کرد .

داریوش قریب دوسال ازآغازسلطنت خودرا دراین محاربات گذرانید ، نوزده جنگ کرد ونه‌پادشاه‌را مغلوب نمود ؛ ولی‌لرزه‌هایی که برپیکرشاهنشاهی‌واردآمد ، به‌نواحی‌غربی‌تر سرایت کرد . محقق است که شهربانی مانند اریاند[۸] ، که از طرف کبوجیه در مصرمنصوب شده بود ، علناً خود را مخالف پادشاه معرفی نکرد ، ولی

۱ـ Phraorte (Phraortes ت.ا.) ۲ ـ Cyaxare ۳ ـ Rhagès ۴ ـ Sargatiens
۵ـ Vahyazdâta ۶ـ Kapiçi ۷ـ Bégram ۸ـ Aryande (Aryandes ت.ا.)

رفتارش طوری‌بود که کوچکترین تزلزل تاج وتخت سلطنت ممکن بود محرك او در اعلان استقلال گردد. داریوش شخصاً به‌مصررفت وبفرمود تا اورا بکشتند، وبرای آرام کردن ملت، دستورداد اقداماتی به‌عمل‌آورند، و روحانی بزرگ سائیس [1] را به‌شغلی‌مهم گماشت. وضع درآسیای‌صغیر بهتر ازجاهای‌دیگرنبود: درآنجاشهربانی بنام اریتس [2] به‌نظرمیرسد که به‌علت مشکلاتی که پادشاه دراین‌موقع دچارآنهابود، موقع رابرای استقلال خویش‌مناسب‌دیده وقوای امدادی را ازحرکت بازداشته‌بود. اورا نیز اعدام کردند.

حتی یهودیهٔ کوچك هم‌آرام نماند. هواخواهان سلطنت موروث، موقع را برای‌آنکه یکی ازاخلاف داود ــ شایدزروبابل [3] ــ را به‌تخت نشانند، مناسب‌دیدند وبه‌اقدام پرداختند. عامل عالی‌رتبهٔ پارسی، که مأمور نظارت درآن مملکت بود، اعمال مربوط به‌تعمیرمعبدرا متوقف کرد. یهودیان سفیری نزد داریوش‌فرستادند، وداریوش حق‌ملت یهود را برای تجدید ساختمان معبد خویش طبق فرمان کوروش تصدیق کرد. مطابق متنی که دراسناد سلطنتی، درهمدان، یافته‌شده داریوش‌دستور اجرای‌آنرا داد، ولی‌این‌امرمانع‌اتخاذ تصمیماتی‌شدید ضد فرقهٔ داودیان نگردید. وی‌در رأس جامعهٔ یهودیان، روحانی بزرگی‌را قرارداد، وبدین‌وجه مملکتی‌مبتنی برروحانیت ایجاد کرد. عملیات مربوط به تجدید ساختمان و تعمیرمعبدبار دیگر آغازشد، ودرسال۵۱۵ ق. م. به‌پایان رسید. جادهٔ مصرامن گردید.

شاهنشاهی مجدداً تحت تصرف درآمد. همهٔ کشور ازمصر تاسیحون، به‌همت سپاهیان اندك‌داریوش که نسبت‌بدووفادارمانده‌بودند، وحدت‌خودرا به‌دست‌آوردند.

داریوش که درآخرین سفرجنگی کوروش، سرداری جوان حامل نیزه بود، درزمان کبوجیه درسفرجنگی‌مصرفرماندهی ده‌هزار جاوید را ــ که نگهبانان شاهی

۱ ــ Saïs ۲ ــ Oroitès (Oroetes .ت .ا) ۳ ــ Zarubabel (Zerubabel .ت .ا)

بودند ــ به‌عهده‌داشت. اوپس‌ازمرگ کبوجیه ازطرف‌همین‌سربازان‌قدیمی‌به‌پادشاهی برگزیده‌شد، وهم‌نبردان وی ازاوپیروی کردند. داریوش نسبت به‌این‌سپاه منتخب حقشناس بود، چه‌آنان یادگار اطرافیان فرمانده فاتح و در فتوحات شرکت کرده بودند، وتاعصرحاضرهم، چنین گروهی به‌نام نگهبانان شاهی‌دربعض ممالك سلطنتی وجود دارند. در هرقصری جدید که داریوش بنا میکرد، خواه در شوش و خواه در تخت‌جمشید، دستورمیداد تا تصاویراین سپاهیان جاوید را صف کشیده، دربهترین موضع تزیین‌آن، بر روی سنگ (تص۳٦) حکاکی، و یا با الوان، روی آجرهای مینایی‌نقش کنند (تص۵۵)، تا بدین‌وجه خاطرهٔ آنان در اخلاف پایدار بماند.

اداره

آتش اغتشاشات که مدت چندین ماه تقریباً در همهٔ اقطار پهناور شاهنشاهی داریوش برافروخته‌شد، به‌منزلهٔ اعلام‌خطری بود. شکست سیاست‌بسیارآزادمنشانهٔ کوروش، مستلزم تجدید نظری در سیاست بود، و بــه شاه جوان الهام میکرد که دولتی برروی مبانی‌مستحکم‌تری‌بنا کند. تمایلات آزادی خواهانهٔ ملل‌مختلف که درطی‌حوادث‌اخیرتجلی کرده‌بود، به‌نظر میرسید ثابت کرده‌باشد که فقط قوم پارس میتوانست مورد اطمینان کامل پادشاه قرار گیرد. بنابراین، قوم مزبور میبایست به‌عنوان سرور و مخدوم حکومت کند، وهمهٔ ممالکی راکه درمجموعهٔ شاهنشاهی وارد میشدند، اداره نماید. به‌استثنای چندمورد محدود، نمایندگان‌قوم‌پارس، با داشتن املاك ارضی‌بسیار، و معافیت ازمالیات که فقط شامل‌آنان میشدــ مانندعرب درآغازاسلام ــ در رأس تشکیلات جدیدی که برای تأمین ادارهٔ شاهنشاهی‌داده شده بود، قرارداشتند.

مع‌ذلك، اینجا مسألهٔ اعمال سیاست شدید درکارنبود، چه این امرغیرممکن مینمود، زیرا ملت مخدوم نسبت به‌توده‌هــای مغلوب در اقلّیت کامل قرار داشت.

سیاستیعاقلانه تحمیل‌شد . هرملت زبان ، خصایص ، مؤسسات ، مذهب و هنرخودرا حفظ میکند وباید مصالح مملکتی‌راکه خود درآن سهیم‌است ، درنظربگیرد . ولی بهرحال ، فردی پارسی ـ که نمایندهٔ شاه بزرگ است ـ باید برآنها حکومت کند . بنابراین‌همهٔ شاهنشاهی‌به‌بیست‌ایالت‌تقسیم‌شد ، که دررأس‌آنها بیست‌شهربان(والی) یا « حامیان‌مملکت » قرارداشتند (ش۵٤) .

این صاحب منصبان عالی رتبه ، که عموماً از میان افراد خانواده‌های بزرگ پارسی، وحتی‌ازمیان‌خویشاوندان‌شاه ، انتخاب‌میشدند ، درمورد ادارهٔ امور مستقیماً مسئول‌شاه بودند .

محقق‌است که چند ایالت توسط کوروش و کبوجیه ایجاد شده‌بود . داریوش همهٔ نواحیٔ شاهنشاهی را به‌ایالات تقسیم کرد ، و برای پیش بینی همهٔ احتمالات مخالفتهای اتفاقی، این‌تقسیمات‌را برمبانی‌مختلف به‌عمل‌آورد . وی‌نزد هرشهربان ، فرماندهی‌برای کل قوای مقیم‌ایالت نصب کرد که اونیز مسئول‌شاه بود . به‌موازات این‌دو شغل ، شغل سومی‌ایجاد کرد ، وآن‌عامل‌عالی رتبهٔ مأمورتحصیل مالیات‌بود . طبق فرمانهای شاهی ، همهٔ ایـالات ، هریك مطابق ثروت خود ، میبایست سالیانه به‌خزانهٔ سلطنتی‌مبلغی که برای‌آنها معین‌شده‌بود بپردازد ، که جمع‌آن‌به۱٤،۵٦۰ تالان[1] نقره بالغ میشد ، وقریب ثلث‌آن میبایست ازایالات هند تأدیه شود . علاوه بر این پرداختها که با فلزات گرانبها صورت میگرفت ، ایالات هدایای طبیعی تقدیم میداشتند : اسب ، دواب ، آزوقه ، هم برای‌معیشت دربار که هزاران‌تن عضوداشت ، وهم برای‌حفظ سپاهیان مقیم ایالات یاآنها که به‌سفرهای جنگی می‌پرداختند ؛ و ایالت بابل به‌تنهایی‌آزوقهٔ ثلث سال‌را تأمین میکرد .

۱ـ Talent واحد وزن‌نزد یونانیان، وآن در اتیك Attique معادل قریب ۲٦ کیلو بود. واحد پول طلا یانقره راکه به‌وزن یك تالان بود نیز «تالان» مینامیدند (م.) (در ت.ا. : ۱٤۵۰۰ تالان).

هرشهربان دبیری داشت که ضمناً مراقب اعمال وی و رابط بین او وقدرت مرکزی بود . مراقبت دولت مرکزی بدینجا خاتمه نمی‌یافت . مفتشانی‌که به‌نام « گوشهای شاه » نامیده میشدند ، کاملاً مستقل بودند ، و در صورت لزوم از نیروی سپاهیان میتوانستند استفاده کنند . آنان درایالات شاهنشاهی گردش میکردند ، و ناگهان خود را به‌عمال نشان میدادند ، و اعمال آنان را رسیدگی میکردند . این تشکیلات جدید که توسط داریوش برقرارشد ، مورد تقدیر بسیارسلاطین قدیم‌قرار گرفت ، وشارلمانی[1] هم برای تأمین ارتباط وپیوستگی‌بین اجزای‌مختلف‌امپراطوری خود همان روش‌را به‌کاربرد . درهرحال ، وی مأموران منتخبی را به‌نام « مأموران شاه »[2] به‌همهٔ‌نواحی‌مملکت اعزام می‌داشت، تا وضع ادارهٔ امورآنهارا بازرسی کنند .

مساعی‌داریوش دشواربود . وی‌میخواست حکومتی‌ملی، متمرکز و نیرومند تشکیل‌دهد ، شامل مجموعه‌ای ازممالك ، ایالات و سرزمینهای غیرمتناسب که بر اثرشگفت‌ترین پیشرفتهای نظامی‌جزوی ازشاهنشاهی‌محسوب میشدند . تسلط دستهٔ فئودال زمان کوروش ، جای خودرا بشکلی ازحکومت اداری و مالی‌داد که درهر حال ، به‌ملیتها احترام میگذاشت . ازسوی دیگر، ایران فقط با چنین تشکیلاتی ، توانست وحدت مملکت را تأمین کند . سلوکیان از همین دستگاه اداری الهـام گرفتند وباتعقیب این روش نقاط ضعف‌آنرا کنار گذاشتند .

برای حفظ ارتباط بین‌مراکز مختلف شاهنشاهی و پایتختهای‌آنها ، داریوش شبکه‌ای ازمنازل عرض‌راه تشکیل‌داد که وسعت واهمیت‌آن چندان بود که مدتها درشاهنشاهی‌مزبورپایدارماند . این جاده‌ها که دردرجهٔ اول برای امور اداری به‌کار میرفت ، بازرسی ومراقبت میشد ، کاروانها ازآنها عبور میکرد ، مبادلات تجارتی را ـ که پایهٔ جدیدی درمیان اقوام ودول متحد درمیانهٔ شاهنشاهی یافته بود ـ تسهیل

۱ـ Charlemagne ۲ـ Missi dominici

میکرد و موجب افزایش مقدار آنها میشد .

هنوزهم ممکن‌است در جبهه‌های مختلف ، خط سیرجاده‌های شاهی‌را ترسیم کرد و آن ازشوش شروع میشد ، ازدجله وزیراربل‌عبورمیکرد ، ازحران‌میگذشت و به‌ساردس ختم میگردید ، و تا افسوس[1] امتداد می‌یافت و آن دو هزار و ششصد و هشتاد وسه کیلومتر[2] طول داشت و شامل‌صد و یازده ایستگاه یا منزل‌بود، که هر یك با اسبهای تازه‌نفس یدکی‌برای‌پیکهای‌شاهی مجهز بود. به‌قول مورخان قدیم‌کاروانها نود روزطول میکشید ، تا این‌جاده را ازاول تا انتها طی کنند، درصورتیکه پیکهای شاهی این‌راه را دریك هفته می‌پیمودند .

جادهٔ قدیم که بابل‌را ازراه کرخمیش[3] به‌مصرمی‌پیوست ، باجادهٔ عمدهٔ دیگر که ازبابل به‌حلوان ، بیستون وهمدان‌میرفت ، ملحق‌میگردید . بافتوحات جدید درسرحدهای شرقی، شاهنشاهی ایران تا درهٔ‌کابل علیا توسعه یافت ؛ و ازآنجا ، در امتداد جریان رود مزبور، به‌درهٔ سند میرسید . درجنب این‌جاده‌های عظیم اداری ، جاده‌های دیگری ــ که طرح‌آنها مختصرتر ولی درعین حال لازم بود ــ برای تأمین انتقالات دربارشاهی که دایم در حرکت‌بود ، ساخته شد . بین جاده‌های نوع اخیر ، باید ازجاده‌ای‌که شوش‌را به‌تخت‌جمشید متصل میساخت ، نام‌برد ، که بعض قطعات سنگ‌فرش‌شدهٔ‌آن درناحیهٔ بهبهان شناخته‌شده‌است . درمسیر این‌جاده، نزدیك‌فهلیان بقایـای یك سایبان سلطنتی با پایه‌های ستون سنگی به‌سبك خالص شوشی یـا تخت جمشیدی وجود دارد . بین فهلیان و بشاپور ، این راه به‌سمت چپ می‌پیچید ، و از طریق « ابواب پارس » به‌نجد ایران باز میشد . جـادهٔ دیگر ، از لرستان میگذشت و شوش‌را به‌همدان‌که دربار ماههای گرم تابستان راآنجا می‌گذرانید ــ

۱ـ Ephesus = Ephèse (ت. آ.)   ۲ـ یکهزار وششصد وهفتاد وهفت میل (ت. ا.)
۳ـ Karkemish (Carchemish ت. ا.)

متصل میساخت .

سفرهای جنگی‌داریوش

فقر منابع ما ، اجازه نمیدهد به‌طور تحقیق حدود فتوحات شرقی کوروش را بدانیم . غالباًقبول دارند که وی توانسته‌است‌به‌گنداره[1] یاناحیهٔ پیشاور برسد هرچند که به‌نظر نمیرسد عملیات داریوش ضد عصیانها ، سپاهیان او را دورتر از ناحیهٔ‌کابل کشانیده باشد . این عمل نظامی که درآغازسلطنت داریوش صورت گرفته میبایست اندکی بعد ، موجب فتح تمام ناحیهٔ گنداره و همچنین تمام هند غربی و درهٔ سند تا مصب‌آن گردیده باشد . درمحل‌اتصال رودکابل و رودسند ، نزدیك شهر کسپاپیرس[2] ، داریوش فرمود جهازاتی بسازند و آنها را تحت فرماندهی یك تن یونـانی از مردم آسیای صغیر، بنام اسکیلاکس‌کاریاندی[3] قرار داد ، و وی مأمورشد از رود سند راه مصررا بیابد . این نقشهٔ وسیعی برای تجسس راههای دریایی به‌منظوراتصال‌بخشهای شرقی شاهنشاهی‌به‌مستملکات غربی‌آن بود . جهازات مزبورپیش ازرسیدن به‌مقصد سه‌ماه در راه بودند . علاوه براین اقدام ، که هم سیاسی و هم اداری بود ، ازهدفهای تجارتی‌نیزــ که محرك داریوش دراجرای مقاصد وی‌بوده ــ عاری‌نبوده‌است . اقدامی دیگر به‌عمل آمد ، و آن حفر قناتی[4] بین بحر احمر و رود نیل بود که طرح مقدم کانال سوئز به‌شمار میرود . محققاً داریوش نخستین کسی نبود کـه به‌فکرحفر قنات مزبور افتاد . سابق براو فرعون نکو[5] دستورداداین‌کار را ــ که داریوش مجدداً اقدام کرد ــ شروع کنند وبدین وجه میخواست ارتباط بین شعبهٔ شرقی نیل ودریاچه‌های شور ومعبر کشتیهای بحراحمر را به‌بحرالروم تأمین کند .

۱ــ Gandhara   ۲ــ Caspapyros (درت. ا. : Caspatyrus)   ۳ــ Scylax deCaryande
۴ــ «قنات» لغةً درست‌بجای Canal است. مع‌هذایکی از نویسندگان‌بمناسبت‌اینکه‌امروزه «قنات» به‌کاریزاطلاق میگردد ، این‌کلمه را نپسندیده است!   ۵ــ Nécao (Necho ت. ا.)

دردورهٔ جلوگیری‌اغتشاشات ، داریوش‌فرصت دخالت درمسایل‌اروپایی یافت . شهربان اریتس[۱] ـ که چنانکه دیدیم به‌امر شاه اعدام گردید ـ در زمان ادارهٔ توأم با استقلال‌خویش ، پلیکراتس[۲] جبار مقتدر شامس[۳] را معدوم کرده بود . برادرشخص اخیر حقوق جانشین خود را به‌عرض داریوش رسانید ، شاه ادعاهای اورا تصویب کرد و مورد موافقت قرارداد ، و این اولین مداخله در امور یونانیان عموماً به‌منزلهٔ یکی از اموری ملاحظه شده که به‌داریوش‌نخستین‌مزهٔ عملیات آینده را دراروپا ، چشانیده است . معهذا ، دراولین سفر جنگی پادشاه به‌مغرب تنگه‌ها ، یونان هدف او نبوده ، بلکه سکاییان روسیهٔ جنوبی‌منظوروی بوده‌اند .

چه عللی محرك داریوش در اقدام بداین عملیات مهیب درنواحیی گردیده که تصور میرود وی دربارهٔ آنها کمتر ازهرودتوس ـ که پس از نیم قرن ، شرح آنها را نوشته ـ اطلاعات‌داشته ؟ بی‌گمان ومحسوساً علل مزبورعبارت بودازاینکه درآیندهٔ کمابیش دور، سپاهیان شاه بزرگ میبایست‌بریونان هجوم برند . داریوش‌میخواست از عقب به‌بالکان حمله برد ، و یونان را از چوبهایی که به کار ساختمان جهازات میرفت ، محروم کند . چوبهای مزبور به‌منزلهٔ نبض یونان بود ، و آن کشور بدون آنهانمیتوانست زیست کند ، ونیزبه‌مثابهٔ نیروی وی‌بود که بدون‌آن پیشرفتش‌اندك میشد ، و اگر بدانیم که همواره یونان گندم خود را از خارج ـ مصر ، لوبیا (لیبی) و سواحل بحراسود ـ وارد میکرده ، واین نواحی‌آن زمان دردست ایرانیان بوده ، به‌سهولت میتوان‌دریافت که باکوشش‌درقطع راه تنگه‌ها ، که کشتیهای حامل گندم پنتی[۴](بنطیقستی) ازآن میگذشتند ، داریوش‌امیدوار بود که ضربتی قاطع بردشمن آیندهٔ خودواردآورد .

۱ـ Oroitès (Oroetes .ت .ا) ۲ـ Polycrate (Polycrates .ت .ا) ۳ـ Samos
۴ـ Pontique (Pontic .ت .ا) منسوب به Pont از ولایات آسیای صغیر درساحل بحر اسود (م.)

سفرجنگی ضد سکاییان را شاید بتوان باتدبیرجنگی اسکندر مقایسه کرد . اسکندرپس از نخستین پیروزیهای خود برایرانیان مستقیماً به‌سوی ایران نراند ، بلکه با فتح سوریه ، فنیقیه ، فلسطین و مصر ، اقدام جاه طلبانه‌ای برای محاصرهٔ ایران‌به‌عمل‌آورد ، به‌طوری که شاهنشاهی‌ایران را ازثروتمندترین وحاصلخیزترین ایالاتش جدا کرد . شاید داریوش هدفی دیگر در اندیشهٔ خود داشت ، بدین معنی که با ادراك این امر که دشتهای روسیهٔ جنوبی با سرحد مملکت وی در طول رود سیحون مماس است ، وی امیدوار بود یك بار دیگر از پشت سربه‌شبانان بدوی که سرحدهای شرقی اورا تهدید میکردند ، حمله کند . ضربه‌ای موفقیت‌آمیز در این خط سیرنیزممکن‌بودنظارت وی رابرممالکی که ازآنهابه‌صورت‌ترانزیت میگذشت تثبیت کند ، زیرا این فلز گرانبها در اورال[۱] یا سیبریه[۲] استخراج میشد .

برای‌اجرای این سیاست جسورانه وتخییلی، داریوش به‌اقداماتی‌شروع کرد . سپاهیانی که برای نخستین مواجههٔ بین آسیا و اروپا در نظر گرفته شدند ، به‌قول منابع یونانی بالغ بر۷۰۰٬۰۰۰ تن بودند . قبلاً هم اطلاعات مربوط بدامور بحری فراهم‌آمد . دموکدس[۳] پزشك مشهور داریوش ، باناوگانی‌اعزام شد تادرباب سواحل یونان اطلاعات مقدماتی را تهیه کند ؛ تصور میرود که وی به‌تارنتوم[۴] رسیده باشد . نیروی دیگر مرکب از سی کشتی بخش غربی آبهای بحراسود را مورد تفحص و تفتیش قرار دادند . شهربوزنطه[۵] تابعیت ایران را پذیرفت . داریوش ، پس از تصرف خرسونس[۶] میتوانست سفرجنگی خود را آغاز کند .

سپاهیان‌ازتنگه‌هابرروی‌پلی که ازقایقهاساخته شده بود گذشتند، تراکیای[۷] شرقی وگیتا[۸] را فتح کردند ، و درتعقیب سکاییان ازدانوب[۹] بر روی پلی که به‌دست

۱ـ Ural ۲ـ Sibérie (Siberia .ت .ا) ۳ـ Démocède (Democedes .ت .ا)
۴ـ Tarente (Tarentum .ت.ا) ۵ـ Byzance (Byzantium .ت .ا) ۶ـ Chersonèse
۷ـ Thrace ۸ـ les Gètes (Getae .ت .ا) ۹ـ Danube

ایونیان[1] ساخته شده بود عبور کردند . نقشهٔ شاه این بود که عملیات زمینی توأم بـا عملیات جهازات جنگی ــ که درطول‌ساحل سپاهیان‌راتعقیب میکرد ــ صورت گیرد اما براثر وجود مردابها و رودخانه‌ها ، قشون بزودی تماس خود راباکشتیها ازدست داد و به‌داخل ناحیه فرورفت . ایرانیان براثر اغفال سکاییان ــ کــه به‌همان سرعت که آشکار میشدند ، ناپدید میگردیدند ــ بستوه آمده ونمیتوانستند وسایل لازم را از «خاك سوخته‌ای» که دشمن پشت سر گذاشته‌بودبه‌دست‌آورند . سپاهیان دچار رنج شدند ، و داریوش تصمیم گرفت مراجعت کند . هرودتوس ، که شرح این سفررا میدهد ، ذکری از ساختن پلی دیگر ــ پس از عبور از دانوب ــ نمیکند ، و بدین وجه تصور میرود که سپاه ایران از دنیستر[2] عبور نکرده باشند .

بنابراین شاهنشاهی ایران نخستین شکست را تحمل کرد ، ولی این امر تـا چه‌حد محسوس بود؟ فقدان ۸۰٬۰۰۰ تن‌برای قدرتی که درمیدان جنگ میتوانست عساکری بالغ برده برابراین عده وارد کند ، بهیچوجه غیرقابل‌جبران‌نبود . بعلاوه منافع این‌سفرجنگی شایان توجه بود : باتصرف تراکیه ــ که جزوشاهنشاهی‌ایران شد ــ وهمچنین مقدونیه ، که سلطنت پادشاه بزرگ را شناخت ، آسیا همسایهٔ پهلو به‌پهلوی اروپـا گردید . داریوش در کتیبه‌های خود ، در میان ملل تابع خویش از «سکاییانی که در آن سوی دریا زیست میکنند» ــ که ممکن است مراداقوام جنوب دانوب‌باشد ــ نام میبرد.

ایرانیان مجدداً از هلسپنت[3] عبورکــردند ، و فتوحات خــود را در نواحی ساحلی یونان ــ که یکی پس از دیگری به‌تصرف‌آنان درآمد ــ ادامه دادند . بدین وسیله قسمتی ازهدفهای سفرجنگی سکاییه تحقق یافت . نقطه‌ای برای حمله ایجاد شد . امری که مهمتر است ، این است که داریوش در این زمان مرکز بـازرگانی

۱ــ Ioniens ۲ــ Dniestr (Dniester ت. ا.) ۳ــ Hellespont

گندم پنتی را تحت نظارت گرفت . برای داریوش که فرمانروای بخش اعظم جهان یونانی‌شده بود ، فتح خودیونان نتیجهٔ غیرقابل احترازی برای‌آنچه تاکنون انجام شده بود ، به‌نظر میرسید .

یونانیان ، هرچند با این خطرخارجی مواجه بودند ، مع‌هذا متحد نشدند . خصومت دیرین‌اثینه (آتن) واسپارطه (اسپارت) حزب‌جوان دموکرات را ازنیروی اسپارطیان غافل کـرد ، و سیاست آن هیچ علامتی از جهش و جنبش نشان نـداد . اثینه با اسپارطه ــ که شدیداً دشمن ایران بــود ــ مخالفت میورزید و تمایل یافت که تسلط ایرانیان رابشناسد ، وبدین منظورسفارتی‌به‌شوش[1] فرستاد . درهمین‌احوال وقایع جدیدی دریونان اتفاق افتاد ، کـه یکی از نتایج آن این بود که مذاکرات قطع شد ، دموکراتها وهیپیاس[2] جباراخراج شدند . درهرحال ، سیاست ایران این امر را بروی خودنیاورد ، وشهربان پارسی‌ازپایتخت خویش درآسیای صغیر کوشش کرد وضع را مرمت کند ، و مقدمات بـازگشت هیپیاس را بــه اثینه فراهم سازد . دراین زمان ، نخستین بار طلای ایران دریونان ظاهر شد ، وبه‌وسیلهٔ سیاستمداران مــاهر و محیل آسیایی به‌مصرف رسیدو داریوش توانست در امور یونـان مداخله کند . بهرحال دراثینه عکس العمل شدیدی ــ معکوس آنچه که شاهنشاهی ایران انتظار داشت ــ ظاهر شد ؛ اثینه با ایران قطع رابطه کرد و با قشون مخالف متحد گردید .

در مقابل اشکالاتی که شاهنشاهی بایونانیان اروپـا دچار شده بود ، ایونیان سربلند کردند . ایونیان که ازقدرت یونانیان‌آگاه بودند ، و به‌امید کومك آنان ــ که به‌نظر میرسید همه ضد شاه بزرگ برخاسته بودند ــ تصمیم گرفتند از اطاعت ایران سرپیچی کنند . عصیان ایونیه‌آشکارشد ، جبارانی که ازطرف‌ایرانیان‌تحمیل

۱ــ در ت.ا. : سفارتی به‌ساردس Sardis فرستاد ۲ــ Hippias

شده بودنداخراج گردیدند و«اتحادیهٔ ایونی» منعقد شد ، و کومکی هم که ازطرف یونانیان اروپا وعده داده شده بود رسید . تعداد کسانی ، مانند هکاتیوس[1] مورخ ، که با اطلاع از قدرت ایران ، به‌پیشرفت عملیات یونانیان اطمینان نداشتند ، اندك بود . آوای آنان درازدهام فریادهایی که تولید امید میکرد ، محو میشد . اسبارطه قوای امدادی فرستاد ، و یونانیان ساردس را تصرف کردند ، ولی بااینهمه ارگ آن تسلیم نشد . این نخستین پیشرفت اندك بود : سپاهیان ایران که برای استخلاص ساردس عجله داشتند ، یاغیان را مجبور به‌ترك پایتخت و عقب‌نشینی کردند . دراین زمان ، جنگی بین اثینه و اگینا[2] رخ داد ، که در آن همهٔ یونانیان قاره (اروپا)ـ که اهالی شهرهای سواحل اروپایی و قبرس را به‌جای آنان مقیم کرده بودند ـ شرکت داشتند . دو محاربه بفاصله‌ای اندك صورت گرفت : محاربهٔ سالامیس[3] (٤٩٨) و محاربهٔ مارسیاس[4] (٤٩٧) این دو جنگ برای متحدان مصیبت‌آور بود . عصیان خفه شد ، شهرهای یونانی تسخیر شدند . دربین آنها ، ملطیه مدت دو سال مقاومت کرد ، و هاتف افولون[5] آن سوخته شد . خزینهٔ شهر مزبور بـا مجسمهٔ افولون‌کاناخوسی[6] به‌شوش فرستاده شد ـ ودر آنجا مدت دو قرن باقی ماند ، تا درسال ٢٩٤ آنرا بدامر سلوکوس اول[7] به‌میلنزیان[8] تحویل دادند ـ ونیز غاب نذری مفرغی به‌شوش فرستاده شد ، و هیئت باستانشناسی فرانسوی آنرا در شهر مزبور یافته‌اند . سکنهٔ ملطیه را به‌اسارت به‌شوش‌بردند وعاقبت درمصب دجله سکنی دادند . جهازات ایران فتوحات سهل خودرا دنبال کرد: خیوس[9] ولسبوس[10] تسخیرشد، مردان‌جوان‌را به‌خواجه‌سرایی گماشتند و دختران جوان‌را به‌حرمسرا فرستادند ، بوزنطه[11] و کوزیکوس[12] سوخته

۱- Hécatée (Hecataeus ت. ا.)
۲- Aegine (Aegina ت. ا.)
۳- Salmis، در ت.ا.: Cypriote Salamis
۴- Marsyas، در ت.ا. افزوده‌شده: ضدکاریان Carians
۵- Apollon (Apollo ت. ا.)
۶- Apollon Kanachos
۷- Séleucus I
۸- Milénisiens (Milesians ت.ا.)
۹- Chios
۱۰- Lesbos
۱۱- Byzance (Byzantium ت. ا.)
۱۲- Cyzique (Cyzicus ت.ا.)

شد. ایونیان که دارای آن همه‌امتیازات‌بودند، مطیع تشکیلات‌شهربانی(والی گری) گردیدند . سر کوبی چندان شدید بود که مدت دوقرن مملکت مزبور نتایج آنرا تحمل میکرد ، و با وجود فقر و بینوایی، میبایست خراجی بپردازد که برای چنین ایالتی ویران ، بسیارسنگین‌بود . مع‌هذا ، همینکه نخستین عکس‌العمل آشکارشد ، ایرانیان از اعمال شدت خودداری کردند .

عصیان ایونیان موردتحسین یونانیان قاره (اروپا) شده بدانان کومك کردند ، و در آینده هم مساعدت خواهند کرد . بنابراین زنگ ساعتی که ایرانیان میبایست ضد یونانیان اقدام کنند ، به‌صدا درآمده بود . امـا چون در میان یونانیان حزب دموکرات وجود داشت که با وجود همه ، با عقیدهٔ قبول حمایت شاه بزرگ موافق بود ، شاه ترجیح داد قبل ازهرچیز، حزب مزبور را مقتدرسازد ومقتدرترین رؤسای کشور خویش را بـرای ترمیم دموکراسی یونان اعزام داشت. جهازاتی مرکب از ششصد کشتی بدین‌منظور ازآسیای‌صغیر حرکت کرد . ایرانیان امیدوار بودند که پس از اعلام قصد آنان ـ که تصرف اثینه وارتریا[1] بود ـ و در مقابل تهدید ، اقوام یونانی محافظه کارانی را که قدرت را دردست گرفته بودند ، بر کنارخواهند کرد ، و ممالك خود را تحت حمایت داریوش قـرار خواهند داد . امـا نیمی از کشتیهای ایرانیان نزدیك کوه‌آتس[2] براثر طوفانی مدهش ازبین رفت ، و داریوش علاوه برآن ۲۰٬۰۰۰ تن را ازدست داد . این بارعملیات تحت فرماندهی‌یك مادی به‌نام داتیس[3] مجدداً آغاز شد . وی در یونان پیاده شد ارتریا را در حصار گرفت . شهر مزبور ، که سکنهٔ آن محافظه کـاران و دموکراتها بودند ، تصمیم گرفت مقاومت کند ، ولی براثر خیانت شهر به‌دست ایرانیان افتاد . آنجا امیرالبحر مادی خطایی سخت مرتکب شد : وی به‌عوض آنکه بکوشد تـا بـا عناصر طرفدار ایران نزدیك شود ،

۱- Erétrie (Eretria ت.ا.)
۲- Athos
۳- Datis

معابد را سوخت ، شهر را خراب کرد ، و همهٔ سکنه را به‌بردگی به‌شوش فرستاد .
این خطای روانشناسی عظیمی بود که براثر آن ، آتش خشم همهٔ یونانیان مشتعل گردید ، و آنان منازعات خود را فراموش کرده ، با درك این مطلب که در صورت مغلوبیت بهیچوجه موردعفو واغماض قرارنخواهند گرفت ، مصمم شدند برابرمهاجم متحد گردند . بدین وجه ، آنگاه کـه داریوش قرب ماراتن[1] از کشتی پیاده‌شد، در برابر خود سپاهیان اتینه را دید که بدون انتظار وصول قوای امدادی اسپارطه ، تن به‌محاربه دادند و فتحی پرغوغا به‌دست آوردند . ایرانیان مغلوب گردیدند ، هفت کشتی آنان به‌دست یونانیان افتاد ، وجهازات ایشان ، پس ازآنکه درمقابل سواحل بیکار مـانده بود ، وارد شد (٤٩٠ ق. م.) . داریوش ، که اغتشاش مصر فکر او را به‌خود مشغول کرده بود ، به‌اندیشهٔ تجدید عملیات ضدیونانیان‌نیفتاد . بدین‌جهت ، کمی بعد از ماراتن ، مصر ــ کـه مستحفظان قوی مقیم این مملکت آنـرا حفظ می کردند و مجبور بـود خراجی هنگفت بپردازد ــ عصیان کرد . داریوش ، که در ٤٨٦ درگذشت ، نه در جبران شکست یونان توانست حضوریابد ، ونه‌پایان اغتشاش مصر را دید .

سکنهٔ ارتریا ، که رنجهای آنان در ازای آزادی یونانیان قاره (اروپا) بود ، در حوالی شوش در محلی موسوم به اردریکه[2] نزدیك محلی که نمك ، قیر ونفت ــ که هرودتوس دربارهٔ وجودآن درخوزستان ، قدیمترین اطلاعات راداده ــ استخراج میشد ، سکنی دادند . آنان درآن محل تشکیلاتی دادند ، و هنگامی که اپولونیوس (بلیناس) طوانه‌یی[3] اختلاف آنان رادرقرن‌اول میلادی دیدار کرد ،آنان هنوزیونانی سخن می گفتند واصول وبنای خود را بیاد داشتند .

١- Marathon ٢- Arderikkd ٣- Apollonius de Tyana = A. of Tyana، رك : بلیناس حکیم بقلم مترجم درمجلهٔ دانش سال اول شمارهٔ ٩ و ١٠ (که جداگانه نیز منتشر شده است) (م.م.).

فتح ماراتن ، ازنظر یونان ، حادثه‌ای بسیارمهم وعمده بوده است . اگرسپاهی کوچك مرکب از مردان مصمم بدفاع ازآزادی و مملکت خویش به‌بهایی گران ، توانسته‌است مقاومت کند، ودستگاه نیرومندجنگی‌شاه بزرگ راکه متکی‌بجهازات بود ، عقب براند ، پس‌شاه بزرگ مغلوب ناشدنی‌نیست ، ویونان متحد شایددرآینده نیز بتواند فاتحانه مقاومت کند . از نظر ایرانیان ، محققاً شکستی بشمار می‌آمد ، اما شکستی که بیشتر جنبهٔ معنوی داشته تا جنبهٔ مادی ، و قطعاً در منابع انسانی و مالی‌وسیعی که دراختیارشاهنشاهی‌بود ، کمترتأثیر کرده بود . این‌شکست مخصوصاً نظم شاهنشاهی را مختل کرد وبدون‌شك درتصمیم مصریان ، که موقع رابرای‌عصیان ضدایرانیان مناسب تشخیص‌دادند ، مؤثربوده است . مجموعاً ، این‌شکست بهیچوجه قدرت ایران را نلرزانید ، این حـادثه که پس از دورهٔ فتوحات پیش آمده بود ، نمی‌توانست در نظرداریوش جزبمنزلهٔ حادثه‌ای غیرقابل اجتناب که درحیات ملل و اقوام قوی‌تر پیش‌آمده ، چیزی دیگر جلوه کند .

أعمال سیاسی و قضائی داریوش

اسکندرکبیر ، بـا تحسین اعمال کـوروش و داریوش ، بمقابر این دو موجد شاهنشاهی‌ایران شتافت . درآرامگاه داریوش کتیبه‌ای دید ، بفرمود تاآنرا ترجمه کنند . استرابون[1] گوید که متن مزبور چنین بود : « من دوست دوستان خودبودم من‌بهترین‌سوار، ماهرترین‌تیرانداز وپادشاه شکار گران‌بودم. من‌هرکاری رادانسته‌ام.» اگرمترجم بالبدیهه چنین ترجمه‌ای کرده ، معهذا وی افسانه‌ای راکه میبایست در خصوص داریوش محفوظ بماند ، منعکس نموده است ، چه برای داریوش شعار « من دوست دوستان خود بوده‌ام . » مبنای روابط وی با افراد بود . کتیبهٔ او در بیستون ،

١- Strabon

که نوعی‌شهادت نامه است ، ازهمین احساس شریف ناشی‌شده ، غلبه کنندهٔ بر آنهمه پادشاهان یاغی درآن تأیید میکند که هریك ازملل‌تابعه راکه خود را دوست نشان میداد ، مورد احترام بسیار قرار میداده است . این سلطنت توأم با عطوفت ، باوجود آنکه مبین‌علوروحی‌است ، فاقد قوت وقدرت‌نیست ، چه کمی‌بعد ، داریوش‌میگوید که همهٔ این اقوام که وی نام آنانرا مفصلاً یاد می کند ــ روز و شب فرمانهای اورا اطاعت و اجرا می کنند ، ارادهٔ شاه همه‌جا ــ از تراکیه‌تا سند و ازقفقاز تا اقیانوس هند ــ صرفنظر ازاختلاف نژاد ، اخلاق ومعتقدات ، حکم قانون را دارد . نمیتوان شاهنشاهی‌ایجاد کردبدون‌آنکه استخوان‌بندی قانونی‌بدان بدهند ، وداریوش درین مورد هم کوتاهی نکرد .

دانشمندانی که متون متعددی را که ازداریوش همه‌جا ــ دربیستون ، تخت‌ــ جمشید ، شوش ، نقش رستم ــ باقی مانده ، مورد مداقه قرار داده‌اند ، توانسته‌اند وجود تشابهی را بین فرمانهای او و قوانین حمورابی تشخیص دهند . قوانین مزبور را در طول قرون استنساخ میکردند ، و آنها مبنای کار مشاوران داریوش بودند .

همهٔ این متون رسمی که روی «ستل» ها[1] ثبت شده ، الواح یا پاپیروسها بکلیهٔ مراکز ایالات شاهنشاهی فرستاده می‌شد ، وبدین‌وجه است که قطعات کتیبهٔ بیستون بزبان آرامی ، روی پاپیروسی درالفانتین ــ آنجا که ساخلوی از مزدوران یهودی اقامت داشته‌اند ــ ویابزبان بابلی‌دربابل کشف شده است . درشوش ، لوحه‌ای مطالب کتیبهٔ بزرگ داریوش را که وی فرموده بود برسر مقبرهٔ او درنقش رستم حك کنند با اختلافاتی مختصر حاکی است[2] :

« خدای بزرگی است اهورمزدا که آبها راآفریده ، اواین زمین راآفریده ، او انسان را آفریده ، (نیکیهای او) به‌انسان ، که وی آفریده ، ارزانی شده است .

۱ــ Stèle

۲ــ ترجمهٔ این‌لوحه در ت.ا. باترجمهٔ متن فرانسوی اختلاف دارد (م.)

داریوش ، شاه ، یگانه شاه ازشاهان بسیار ، که دارای فرمانهای بسیار است[1] .

من ، داریوش ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه ممالك جهان از هر زبان ، شاه این ناحیهٔ فسیح‌الارجاء و وسیع ، پسر ویشتاسب ، هخامنشی ، پارسی فرزند پارسی[2] .

داریوش ، شاه ، می گوید : به‌لطف اهورمزدا ، اینها هستند ممالکی که من خارج ازپارس گرفته‌ام ، درآنها من تسلط دارم[3] ، خراج آنها به‌من می‌رسد ، وهرچه از سوی من بدانها فرمان داده شود ، آنرا مجری میدارند ، وتصمیمات من (مورد احترام) قرار میگیرد[4] :

ماد ، عیلام ، پارت ، هرات ، بلخ ، سغد ، خوارزم ، زرنگ (سیستان)[5] ، رخج[6] ، ثته کوش[7] ، قدو[8] ، گندار[9] ، هند[10] ، کیمریان‌آمیرگی[11] ، کیمریان[12] ، که کلاه آنان نوکدار است ، بابل ، آشور ، عربستان ، مصر ، ارمنستان ، کاپادوکیه ، ساردس ، یمن[13] که در کنار . . .

که آن سوی ساحل شط شور سکنی دارند ، اسکودره[14] ، کرسه[15] .

۱ ــ ت . ا . : خدای بزرگی است اهورمزدا ، اوکه این زمین را آفرید ، اوکه‌آن آسمان را آفرید ، اوکه بشر را آفرید ، اوکه شادی آفرید بشر را ، اوکه داریوش‌راشاه‌کرد ، یگانه شاهی از بسیاری ، یگانه سرور از بسیاری .

۲ ــ ت . ا . : منم داریوش شاه بزرگ ، شاهنشاه ، شاه نواحی بسیار شامل همه قسم مردان ، شاه این زمین بزرگ دور و پهناور ، پسر ویشتاسپ ، یك هخامنشی ، یك پارسی، پسرپارسی، یك‌آریایی، ازنژادآریایی.

۳ــ ت.ا. :من برآنها حکومت کرده‌ام.

٤ــ ت .ا. :آنها قانون مرا حفظ کردند

٥ــ Zaranga (Drangiana ت.ا.)

٦ــ Arachosie (Arachosia ت. ا.)

٧ــ Sattagyde (Sattagydia ت ا.)، بعضی باافغانستان‌مرکزی تطبیق‌میکنند(م.)

٨ــ Qadu در ت.ا. مذکورنیست (م.)

٩ــ Gandar (Gandara ت. ا.)، ناحیهٔ پیشاور(م.)

١٠ــ Inde در ت. ا. Sind

١١ــ Les Gimirréens Amyrgéens در ت. ا. ؛ سکاییان آمیرگی Amyrgian Scythians

١٢ــ Les Gimmerréens در ت. ا. ؛ سکاییان Scythians

١٣ــ در ت. ا. ایونیه Ionia

١٤ــ Skudra

١٥ــ Karsa در ت. ا. این نام نیامده و درعوض جملهٔ ذیل آمده‌است؛ ایونیانی که کلاه کوتاه ولبه‌پهن برسرمیگذارند، مردم لوبیا(لیبی)، مردم حبشه، مردم مکه Maka، کاریان Carians

داریوش شاه گوید . . . آنچه بدی به کار رفته بود ، من به‌خوبی بدل کردم . نواحیی کــه بین آنها . . . و همدیگر را می کشتند ، آن نـواحی . . . به‌لطف اهورمزدا ؛ ــ در آنها دیگر همدیگر را نکشتند ، و هریك را من به‌جـای خودمستقر کردم . وآنها تصمیمات مرااجرا کردند ، زیرا که قوی ضعیف رانمیزند و غارت نمی کند ...[1]

داریوش شاه گوید : اهورمزدا با همهٔ بغان مرا حفظ کنند ، من وسرای مرا ، ولوحه‌ای را که نوشته شده است ![2]»

معلوم است که داریوش اهمیت بسیار به‌اجرای عدالت میداد ، و قوانین او مــدتی دراز ، پس از پایان شاهنشاهیی کــه وی ایجاد کــرده بود ، برقرار ماند . هرودتوس میگوید : « قضاة شاهی که از پارسیان انتخاب می‌شوند ، وظیفهٔ خود را تا دم‌مرگ انجام میدهند ، مگر آنکه براثرعدم اجرای عدالت ازکار بر کنارشوند . آنان در محاکمه داوری می کنند ، قوانین ملی راتعبیر وتفسیر مینمایند ، ودرهمهٔ امورتصمیم میگیرند » .

اما ملل مغلوب مانند بابل ، قوانین خاص خود را به‌موازات قوانین داریوش حفظ کردند .

حقیقت وعدالت ــ که آثارسجایا و ملکات عالی داریوش بود واو در کتیبه‌های متعدد خودآنها را توصیه میکند ــ بااحساس ملیت ــ که پیش‌ازاو درشاهنشاهی‌های

۱ ــ درت . ا . : داریوش شاه گوید : بسیاری چیزها بد انجام شده بود ، که من خوب ساختم . ایالات درآشوب واغتشاش بودند ؛ یك مرد دیگری را میزد . کارهای ذیل را من به‌لطف اهورمزداکردم ، که یکی دیگری‌را بهیچوجه نزند . هرکس درجای خود باشد . قانون من ، که آنان ازآن می‌ترسیدند ، این است‌که قوی ضعیف را نزند و معدوم نسازد . ۲ ــ در ت. ا. : داریوش شاه‌گوید : به‌لطف اهورمزدا ، بسیاری ازامورکه سابقاً از محل خود خارج شده بود ، من در محل خود جا دادم . شهری به‌نام ... ، دیوار(ش) براثر طول مدت سقوط‌کرد ، پیش ازاین مرمت نشده بود ــ من دیواری دیگر بناکردم‌که ازآن زمان بهبعد (به‌کار رود) . داریوش شاه‌گوید: باشد اهورمزداد وبغان دیگر مرا وسرای شاهی مرا ، وآنچه‌که به‌وسیلهٔ من نوشته شده حمایت‌کنند .

شرق‌باستان‌ادراك نمیشد ــ خلط می‌شود . «اهورمزدا مرایاری‌فرمود ، چنانکه همهٔ بغان ، واهورمزدا مملکت مرا از هجوم (دشمن) ، از محصول بد ، از دروغ محفوظ دارند . نه هجوم (دشمن) ، نه محصول‌بد ، نه دروغ ، ضداین مملکت‌پیشرفت‌نکند ! برای همین‌است که ازاهورمزدا وهمهٔ بغان درخواست میکنم ، اهورمزداباهمهٔ بغان آنرا بمن خواهند داد . »

این‌احساس ملّیت ، که بدان درجهٔ عالی درشاه بزرگ وجود داشت ، انحصاری نیست ، زیرا شاه ، خیر مملکتی راکه وی مقدراتش را به‌یاری و طبق ارادهٔ خدای بزرگ‌خود ، اداره می کند . خواهانست . همهٔ قوم‌پارس ، واجداین‌دلبستگی به‌میهن ـ که هرودتوس‌یادمیکند ــ هستند . هرودتوس میگوید که هر کزیك پارسی‌ازخدای خودنیکیها رابرای شخص خویش تقاضا نمی‌نماید، «بلکه اودرخواست سعادت برای تمام ملت پارس و برای شاه میکند ، و خود را مشمول این دعای عمومی میداند . » این‌امر، اثراخلاقی‌تربیت‌نجیبانه‌ایست که وجدان ملت را درنقشی که به‌عنوان ملت مخدوم به‌عهده گرفته بود ، توسعه می‌بخشد .

دین

« اهورمزدا بغ بزرگی است ، او بزرگتر از همهٔ بغانست ، اوست که آسمان و زمین را آفریده ، اومردان راآفریده ، اوبشرراکه روی آن (زمین) ساکن است مورد الطاف خود قرار داده است . اوست که داریوش شاه را براین سرزمین وسیع تسلط بخشیده ، (سر زمینی) کــه شامل چندین کشور است از جمله : پــارس ، ماد ، و ملل دیگر با زبانهای مختلف ، کوهها و دشتها ، از این جانب دریا و از آن جانب صحرا . »

بدین وجه‌اهورمزدا ، خدای‌بزرگ ، آفریدگارهمه ، ولی‌نعمت همهٔ آفریدگان

زنده است. اوست که به‌ارادهٔ خویش‌اعمال‌شاه را ــ که خودقدرت رابدواعطا کرده ــ هدایت‌می کند. پادشاه‌هخامنشی به‌نام خودشمشیر خویش‌راآن‌هم‌دورازسرزمین‌خود به‌کارنبرده، بلکه در راه اجرای فرمانهای الهی، اعمال پادشاه موردتصویب وتجویز خدای بزرگ است. این امر مبین‌اطاعت وانقیاد محض است. ایران عهدهخامنشی مملکتی‌نبود که بربنیاددین استوارباشد، آنچنانکه درزمان خلفای عباسی‌حال‌بدین منوال بود. هرچند داریوش‌قدرت خود را ازخدا می گیرد، درعین حال: مسأله‌ای به‌شکل معتقداتی که صورت دین داشته باشد، وجود نداشته است. عقیده‌ای شاهی تحقق نداشته، اما همین‌عمل شاه که به‌ارادهٔ اهورمزدابرتخت نشسته، نوعی وحدت به‌عالم پارسی داده است.

اهورمزدایگانه بغ نبود. داریوش مکرراً این را یادمی کند. ماازگفته‌های هرودتوس میدانیم که پارسیان خورشید (مهر[۱])، ماه، زمین (زم[۲])، آتش (آتر[۳])، آب (اپم نپات[۴])، و بـاد (وهیو[۵]) را پرستش می کردند. کتیبه‌های داریوش و دو جانشین وی ذکری از نام هیچ بغی جز اهورمزدا نمی کنند و ممکن است که در زمان هخامنشیان بین آیین رسمی و دین بقیهٔ افراد مردم فرقی وجود داشته باشد. از زمان اردشیر دوم، آیین رسمی بـا بغانی که در ردیف اهورمزدا در کتیبه‌ها یاد شده‌اند، توسعه یـافته است. آنها عبارتند از: مهر[۶]، خـدای خورشید، خدای عدالت‌وفدیه، که‌خدای‌بسیار کهن‌ایرانی‌است[۷]، واناهید[۸]،ربةالنوع آبها، حاصلخیزی و تولید، که تأثیر عقاید غیر ایرانی را نشان میدهد.

۱- Mithra
۲- Zam
۳- Atar
۴- Apam Napat
۵- Vahyu، در اوستا Vāta (بارتولمه ۱۴۰۸) به‌معنی باد است و Vayu دراوستا (هوا، فرشتهٔ‌هوا) است(پورداود «یشتها»ج۱ص۱۵۸) (م.)
۶- Mithra
۷- رك. F. Cumont, Textes et Monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra, 2 vols Bruxelles, 1896-99 و رك. م. معین «حکمت اشراق وفرهنگ ایران‌باستان» تهران ۱۳۲۹ ص۱۸-۲۴؛ ایضاً «برهان قاطع» به‌تصحیح م. معین، ذیل‌واژهٔ مهر (م.)
۸- Anahita، رك. برهان‌قاطع ایضاً، اناهید.

این دین‌ابتدایی‌آریایی مبتنی‌برشرك ــ که در آن همهٔ قوای طبیعت پرستیده میشدند ــ نمی‌توانست تحت تأثیر خدایان سکنهٔ آسیانی نجد ایران قرارنگیرد. همان‌گونه که دریونان، یونانیان تحت تأثیراقوام بومی قرار گرفتند، ایرانیان هم همین راه را رفتند. دراین اختلاط نژادها، که درشرف تحقق بود، دین وتمدن هم همان سرنوشت را داشته است. پارسیان خدایان خود را باقربانیهای خونین عبادت میکردند. هرودتوس شرحی مشهور ازین‌تشریفات ساده و بسیار بدوی که منشأ آن به‌دورهٔ قوم‌هندوایرانی‌میرسد، نقل کرده‌است. همهٔ قربانیهامیبایست‌باحضورمغان ــ که جمعیت‌آنان شاید اصلاً مادی باشندــ انجام گیرد. ایشان بعض مزایای سیاسی ودینی را دارا بودند اعمال مغان درزمان هخامنشیان ــ که طبق‌همهٔ قوانین وشواهد روحانیت را ازمادهابه‌میراث برده بودندــ بسیارمبهم بود. مغان همراه سپاه میرفتند تا قربانیها را اجرا کنند. آنان خواب راتعبیرمیکردند ودرتاجگذاری‌پادشاه جدید ــ که تشریفات‌آن درمعبد پاسارگادانجام میشدــ شرکت مینمودند. همچنین‌ایشان مسئول تربیت جوانان ونگهبان مقابرشاهی ــ مانندآرامگاه‌کوروش ــ بودند. در بارهٔ اصل‌دین‌آنانــ که باپارسیان‌فرق‌داشته اطلاعاتاندکی‌دردستست. آنان گروهی مجزارا تشکیل‌میدادند، وازدواج بامحارم نزدیك راتجویزمیکردند. درفلسفهٔ عالم هستی به‌دو اصل خدا واهریمن قایل بودند. دربرابرپارسیان، که مردگان خود را دفن میکردند، مغان اجساد را درمعرض‌سباع یاطیورطعمه خوار میگذاشتند تاآنها راپاره کنند.

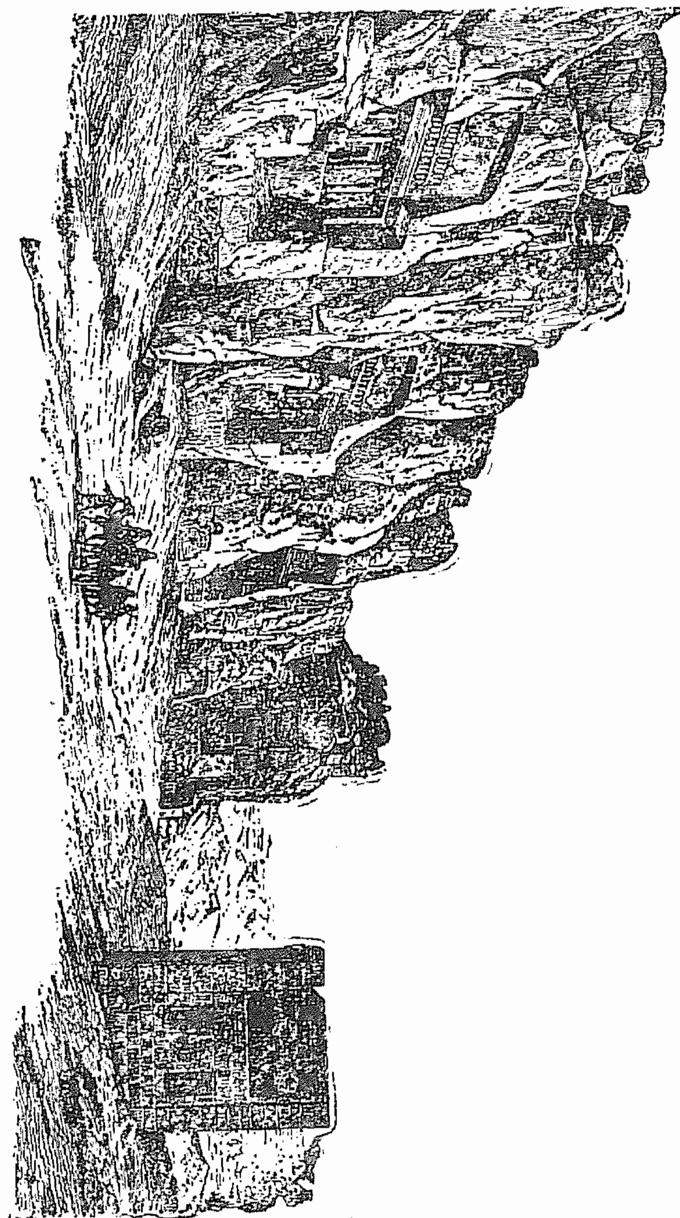
میدانیم که درآرامگاه کوروش ــ که اسکندرآنرا دیدار کرد، جسد حنوط شدهٔ شاه بزرگ‌را درتختی‌زرین‌خوابانیده‌بودند. اززمان داریوش، همهٔ مقابرشاهان دیگراین‌سلسله دربرتگاه نقش رستم‌کنده شده (ش۵۵). تنها نمونهٔ تدفین درخاك که تاکنون شناخته‌شده، توسط هیأت باستانشناسان فرانسوی کشف گردیده‌است.

جسد ، که تصورمیرود از آن زنی باشد ، در تابوتی مفرغی‌جای داده شده (ش٥٦) و با زینت آلات زرین(ش٥٧) ولوازم تدفین بسیار ازقبیل بشقابی‌سیمین(ش٥٨) و ظروف مصنوع ازمرمرسفید همراه بود . همچنین تهیهٔ هوم[۱] به‌عهدهٔ مغان محول بود ، و آن مشروبی‌سکر آور بود که از گیاهی به‌عمل‌می‌آوردند و درمراسم دینی پارسیان به‌کار می‌رفت[۲]. درمتونی که درمجموعهٔ اسنادتخت‌جمشید کشف‌شده ، ذکرهوم وتفاصیلی ازمنافع فروش آن ، آمده‌است .

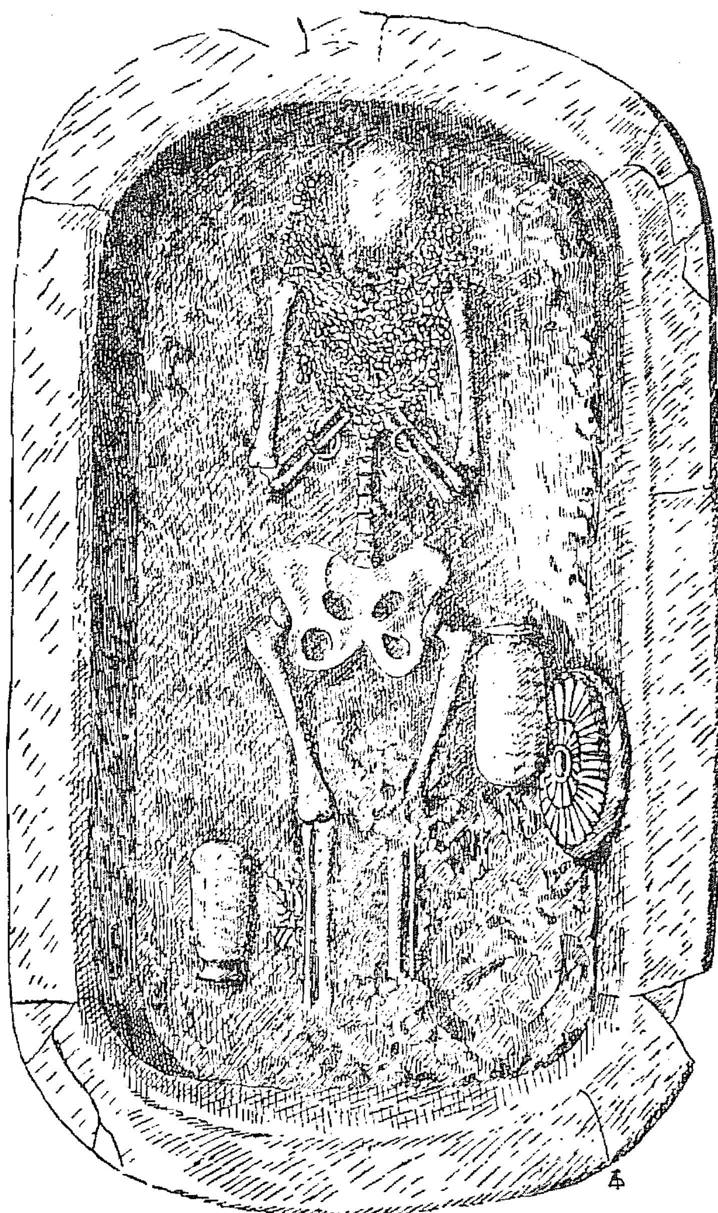
هرودتوس میگوید که پارسیان نه‌معبد داشتند ونه‌قربانگاه ، و نه‌مجسمه‌های خدایان ، و ازنظریونانی اوراست گفته‌است . پارسیان معابدی دارای مذبح نداشتند و همچنین مجسمه های خدایان ــ که مؤمنان باید آنها را بپرستند ــ دارا نبودند . مع‌هذا ایشان معابدی‌داشتند ، وما سه‌تای آنهارا که متعلق به‌عهد هخامنشی است ، میشناسیم : یکی‌درپاسارگاد که به‌امر کوروش ساخته‌شده ، دیگری درنقش‌رستم در جبههٔ مقبرهٔ داریوش (تص٤٣) که شاید بدستورخود اوبنا شده ، و سومین درشوش ، که ظاهراً متعلق به‌زمان اردشیردوم است . هریك از آنها به شکل برجی مکعب و دارای یك اطاق است ، که توسط پلکان به‌سوی آن میرفتند ، و در اینجا مغ آتش مقدس را نگهبانی میکرد . تشریفات دینی را در هوای آزاد انجام میدادند ، زیرا همهٔ قربانگاههایی که ما شناخته‌ایم ــ ومعمولاً آنها توأمان‌اند ـ درناحیهٔ گشاده‌ای با مسافتی‌دور ازمعابد ، یافته شده‌اند . طبق قول کسنفون[۳] اینها محلهایی بودند که ازآنجا حیوانات قربانی و گردونه هایی راکه به‌اسبان مقدس ایزد خورشید بسته میشد ، به‌راه می‌انداختند ، وسپس مراسم قربانی درحضورشاه اجرا میگردید .

نیز پارسیان پیکره‌هایی از بغان خود ساخته‌اند . اردشیر دوم مجسمهٔ ناهید

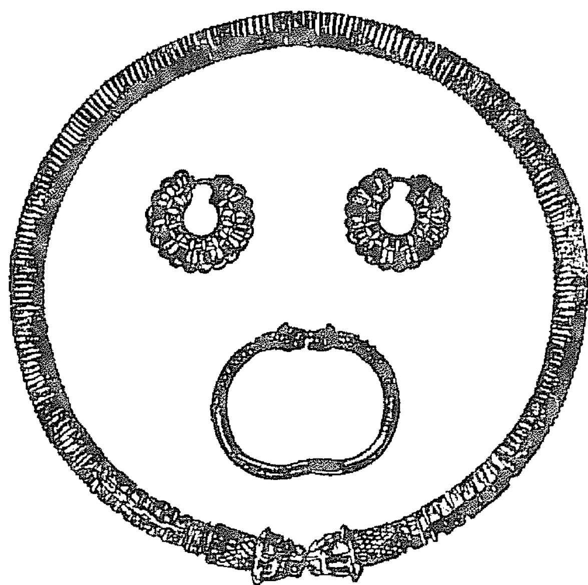
۱ـ Haoma ۲ـ رك. «مزدیسنا وتأثیرآن درادبیات پارسی» تألیف م معین، تهران۱۳۲٦ ص۳۷ــ۳۹ (م.) ۳ـ Xenophon



ش ٥٥ – نقش‌رستم ، مقابر سنگی پادشاهان هخامنشی و آتشگاه

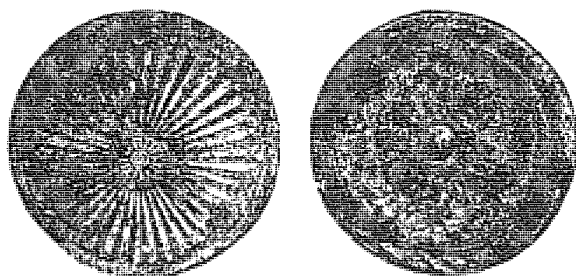


ش ٥٦ ـ شوش ؛ قبر عهد هخامنشی



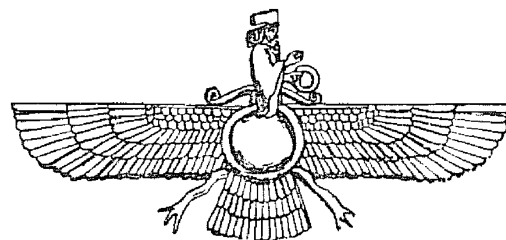
ش۵۷ ـ شوش؛ زینت‌آلات زرین درمقبرهٔ عهد هخامنشی

(اناهیته) را در شوش ، همدان ، بابل و دیگر مراکز بزرگ شاهنشاهی خود نصب کرد .



ش۵۸ـ شوش؛ بشقاب سیمین ازمقبرهٔ عهدهخامنشی

همهٔ نقوش برجسته برفرازمقابرهخامنشی‌شاه رادرحالی که برابرقربانگاهی که درآن آتش مقدس مشتعل‌است ، نشان میدهند که مشغول مراسم فدیه است ، و بالای‌سر وی‌قرصی بالدار دیده میشود که ازآن ، سروشانه‌های اهورمزدا برخاسته است(ش۵۹) . همان تصویر، برفرازنقش‌برجستهٔ بیستون ودربعض ابنیهٔ تخت‌جمشید درپروازاست . این یکی‌ازباستانی‌ترین علایم پیکرنگاری مصریان‌است ، که تاریخ



ش ۵۹ ـ تصویر اهورمزدا ، خدا

آن‌به‌زمان ایجاد سلطنت درآن‌ناحیه میرسد ، وآن با بالهای گشادهٔ هروس[1] خدای بزرگ ، خدای آسمان ، معرف و مظهر آسمان میباشد . جهان تقسیم شده‌است : اهورمزدا ، « سروردانا»[2] ، یا « خردمند» درآسمان سلطنت میکند ، و « با بالهای خود زمین و فرمانروای آن‌را دربر و تحت حمایت میگیرد » . پادشاه هخامنشی ـ نایب‌السلطنهٔ اوبرزمین ـ سلطنت میکند . اهورمزدا خدای اعلی‌است ، که در فوق همهٔ بغان دیگران قراردارد . مع‌هذا دین هخامنشی‌هنوز مبتنی‌برتوحید نبود ، اما بازقدمی به‌سوی توحید برداشته بود .

درعهد هخامنشی، آیین مزدایی[3] ، که زرتشت‌آن‌را تغییرداده بود ، درسراسر شاهنشاهی شروع به‌توسعه کرد . تاریخ حیات پیامبر هنوز مورد بحث‌است . تصور

۱ـ Horus   ۲ـ رك. «مزدیسنا وتأثیرآن درزبان فارسی» به‌قلم م.معین، ص۱۵۲ـ۱۵۶(م.)
۳ـ La religion mazdéenne رك. «مزدیسنا» ص۲٤ به‌بعد ؛ آیین آریایی (م.)

میکنند که وی‌اصلاً از مردم ماد بوده[1] ، ومجبور به‌ترك موطن اصلی خود گردید ، وبرای موعظه به ایران شرقی‌شتافت ، ودرآنجا پیروانی یافت ، ازآن‌جمله امیری بود به‌نام ویشتاسپ (گشتاسب) که بعض‌دانشمندان اوراهمان ویشتاسپ پدرداریوش دانسته‌اند که شهربان پارت و گرگان بود . بهرحال ، آیین جدید از مشرق ایران به‌تدریج درسراسرآن کشورشروع به‌انتشار کرد .

تصورمیکنند ، مقتضیات‌وشرایطی که قوم‌خانه‌نشین‌ایران شرقی‌درآن‌زندگی میکرد ، ودایماً درمعرض حملهٔ بدویان مهاجم ومخرب بود ، درزرتشت این اندیشه را ایجاد کرده که جهان‌را دواصل‌اداره می کند : نیك‌وبد ـ نخستین شخصیتی‌ناشی از اهورمزداست ، ودوم از ارادهٔ شرـ اهریمن ـ نشأت یافته‌است . درگرداهورمزدا موجودات الهی‌قرار دارند ، که بعضی‌ازآنان محتملاً خدایان قدیم هستند ، که در اصل به‌صورت قـوای طبیعی پرستیده می‌شدند . نزاع بین این دو روح کـه نمایندهٔ مخالفت بین اندیشه وهوش است ؛ درپایان به‌فتح روح خیرخاتمه می‌یابد . بنابراین دوگانگی ظاهری است ، و آیین زرتشتی « توحیدی ناقص » می‌باشد .

نوع بشر نمی‌تواند از شرکت در این تنازع خـودداری کند ، زیرا آن نیز به‌افراد نیك و درست کـار و پرهیزکار ، و بدکرداران و لامـذهبان تقسیم شده است . دستهٔ اول از اهورمزدا پیروی کنند ، وگروه دوم تابع اهریمن باشند . پس ازمرگ در بارهٔ اعمال هرفردی داوری خواهد شد : نیك‌کرداربه‌بهشت خواهد رفت وگناهکار مجازاتی طولانی خواهد یـافت . علاوه براین داوری انفرادی[2] ، داوریی عمومی وجود داشته ، و آن آزمایش بـا آتش بوده است[3] . بشر باید از فساد عقیده احترازکند و ضد آن بجنـگد . وی باید با جانوران مهربان باشد ، ازآنها مراقبت

۱ـ دراین مورد نیز دانشمندان اختلاف دارند (م.)   ۲ـ درجهان دیگر (م.)
۳ـ اصطلاحاً آنرا «ور» گویند (م.)

کند ، وبا آنها خوش رفتاری نماید .

افراد ذیل در زمرهٔ گناهکاراند: قاضی بد ، مردی که در حفظ مزارع خود غفلت ورزد ، کسی که دیگران را آزار کند . پادشاه نیک در راه آیین خود می‌جنگد، از ملت خود دفاع می کند ، به‌تهی دست غذا می‌دهد ، وضعیف را حمایت می‌نماید .

« اندیشهٔ نیك ، گفتار نیك ، کردار نیك » تثلیثی راتشکیل می‌دهد که اخلاق زرتشتی برمبنای آن استوار است .

آیین مزبوربا قوانین سخت وا کید منظم شده بود . قربانیهای خونین ممنوع بود ، زیرا چارپایانی که بشر را غذا می‌دهند و برای او کار می کنند ، باید مورد احترام قرار گیرند . نوشابهٔ سکرآور ، هوم[1] نیز مطرود شد . مرده را نمی‌بایست دفن کنند یا بسوزانند ، و در آب هم غرق نکنند ، زیرا بیم داشتند که بدین وسایل سه عنصر مقدس زمین ، آتش و آب را آلوده سازند . اجساد را می‌بایست در بالای کوهها یا بر فراز برجهایی که مخصوصاً بدین منظور ساخته شده بود ، جای دهند .

سپس استخوانهای عریان را در ستودان می‌نهادند و در قبری ـ که یا ساخته شده بود ویا درصخره کنده بودند ـ جا می‌دادند .

آیین زرتشت تقریباً با آیین بودایی معاصر بود ، ودراین امربا دینی که در هند برخاسته بود اشتراك دارد که هردوضد اعمال شقاوت‌آمیز و آداب و تشریفات خونین ادیان آریایی قدیم مخالفت کرده‌اند .درهرحال ، تقدیر آنها مشابه نبوده‌است. نخستین ساختهٔ اشرافیت بود ، درصورتیکه دومین تعبیر آرزوها واشتیاقهای عمومی بود ؛ و این شاید یکی ازدلایل توسعهٔ بسیاربودایی که هنوز هم صدها میلیون پیرو

۱- Haoma رك. ص۱۷۵

دارد می‌باشد ، در حالی که آیین زرتشتی به‌جامعهٔ محدودی که با تعصب مدافع آن هستند ، منجر شده است .

زبانها و خطوط

اختراع خط میخی برای تحریرزبان پارسی‌باستان محتملاً به‌عهد چیش‌پیش می‌رسد، زیرا ما لوحه‌ای زرین از پسراو اریارمنه داریم. مسألهٔ تحریر پارسیان در زمان پادشاهی خود درفارس ـ برالواح گلی ، به‌نظر می‌رسد که توسط یگانه لوحی که به‌دست ما رسیده ثابت شده باشد . این لوح در شوش کشف شده ، و شامل متن « فرمان بنای قصر » به‌امر داریوش به‌زبان پارسی باستان است . در زمانی که این پادشاهی کوچك به‌شاهنشاهی بدل شد ، این زبان و خط فقط در دسترس اقلیتی از طبقهٔ حاکمه بود . حدس میزنند که صاحب منصبان عالی رتبه و حکام غیر پارسی زبان مزبور را نمی‌دانستند . با سرعتی که شاهنشاهی مورد بحث تشکیل شد ، غیر ممکن بود گروهی ازمنشیان راگردآورد که لایق ترجمه از پارسی به‌همهٔ زبانهای دیگر باشند . از سوی دیگر ، زبان آرامی از آغاز هزارهٔ اول ق . م . بسیار توسعه یافته بود .آرامیان که پادشاهیهای کوچك متعدد دایر کرده بودند: دمشق ، حماة ، و سمعل[2]، در سراسر خاور نزدیك تا مغرب ایران پخش شدند . در زمان آشوریان ، زبان و خط آنان درتجارت و حتی درمکالمه بسیار رایج بود . بعض نقوش برجستهٔ آشوری دو منشی را نشان میدهند : یکی لوحه و قلمی را در دست دارد تا به‌خط میخی بنویسد ، و دیگری پاپیروس برای نوشتن آرامی با مرکب در دست گرفته است .آرامی ، درعهد هخامنشیان درآسیا ومخصوصاً ازمصرتا هند زبانی بین‌المللی بود و در امکنهٔ مزبور اسنادی بدین زبان یافته شده است . در نتیجه ، با وجود

۱- Sawal در ت. ا. : Sam'al

آنکه عیلامی در عیلام و بابلی در بابل نوشته میشد ، همهٔ اهل دیوان پارسی آرامی را به‌کار می‌بردند .

معهذا ، پارسیان میبایست زبان خودرا هم تحریر کنند . استعمال خط میخی محدودبه کتیبه‌هایی‌بود که در ابنیهٔ سنگی‌می‌نگاشتند ، وبه‌تدریج متروک‌میگردید. کم‌کم از شمارهٔ منشیانی که آنرا می‌دانستند کاسته‌شد ، و محققان دریافته‌اند که بسیاری از کتیبه‌های میخی‌به‌زبان پارسی باستان ، که متعلق به‌آخرین شاهنشاهان سلسلهٔ هخامنشی‌است ، دارای خطاهای فاحش‌است ، واین میرساند که منشیان‌ماهر درآن‌عهد وجود نداشته‌اند . همهٔ قراین نشان میدهد که پارسیان ، آرامی را برای تعبیرزبان خود پذیرفتند . یکی‌از ترجمه‌های کتیبهٔ مقبرهٔ داریوش ــ که متأسفانه بسیارآسیب دیده ــ به‌نظرمیرسد که به‌زبان پارسی‌وبا حروف‌آرامی‌نوشته شده‌باشد. شاهدی دیگرروی پوست یا پاپیروس باقی‌نمانده‌است . درخط میخی پارسی باستان چند علامت (ایدئوگرام) آرامی‌اقتباس شده‌است ، و همین امر میبایست درتحریر پارسی‌باستان به‌حروف آرامی صورت گرفته‌باشد . از اینجا خط پهلوی ــ که علایم (ایدئوگرامهای) سامی‌را به‌کارمیبرد ــ توسعه یافته‌است .

ازبین چندین هزار لوحه که درگنجینهٔ اسناد (شاهی) درتخت جمشید یافته شده ، حتی‌یکی به‌پارسی‌نوشته نشده ، چند تای آنهـا به‌آرامی ، و بیشتر به‌عیلامی تحریرشده‌است . این‌برهان‌اقناعی‌نیزمؤید فرضیهٔ مبتنی‌براینکه الفبای‌آرامی‌برای تحریرپارسی‌باستان به‌کارمیرفته ، میباشد .

کشف رموز متون عیلامی (تص۵۸ ط) طریقه‌ای را که بدان‌وسیله این‌اسناد تهیه شده‌است ، نشان‌می‌دهد: فرمان ازدربارعالی‌به‌زبان پارسی‌باستان‌صدورمی‌یافت ؛ دبیرآنرا به‌زبان‌آرامی ترجمه میکرد وروی پاپیروس مینوشت ؛ سپس متن مزبور را به‌منشی دیگری میدادند ، وی آنرا به‌عیلامی ترجمه میکرد و روی لوحه‌ای

می‌نوشت . الواح به‌منزلهٔ اسناد هزینه بود ، زیرا بیشتراین اسناد صورت حسابهای صنعتگران وکارگرانی‌است که درساختمان قصر تخت‌جمشیدکار کرده‌اند .

هنر

ازهمهٔ گوشه‌های جهان ، طلا به‌سوی گنجینهٔ شاهی‌روان بود . دیگر پادشاه هخامنشی‌زندگانی‌خشن یك‌سرباز را ادامه نمی‌داد ، وبه‌مسکنی که اندکی‌بزرگتر ازمنازل رعایای وی‌بود ، قانع نمی‌شد . او دراین‌زمان به‌پایتختها و قصوری وسیعتر وظریفتراز نظایرخود که به‌امرسلاطین مقتدر بابل وآشور ساخته شده‌بود ، احتیاج داشت . عظمت مقرباشکوه وی به‌منظورتولید اعجاب همهٔ کسانی‌بود که ازنقاط دور ونزدیك برای تقدیم هدایا یا اظهار اطاعت و انقیاد بدانجا می‌آمدند . معماری و تزیینات‌آن توأماً مقیاس قدرت ، نیرو وجلال دربار وی بود.

داریوش ، پس‌از مدتی کوتاه که در بابل اقامت کرد ، شوش را محتملاً در ۵۲۱ ق . م . پایتخت خود قرارداد . دراکروپلیس[۱] ، که کمی پیش‌ازاین عهد درآن معابد وقصورعیلامی بنا شده ، و درهنگام تاخت و تاز آشوربانی پال خراب گردیده بود ، داریوش دستور داد قلعه‌ای مستحکم بنا کنند . وی بفرمود تا روی یك تپهٔ مجاور،کاخ اپادانه[۲] ــ تالاربار ــ را بسازند . درجهت شرقی‌تر، و مجزا ازقصربه‌وسیلهٔ خیابانی عریض ، شهربه‌معنی اخص ــ با منازل و سراهای درباریان ، عمال و تجار ــ گسترده شده‌بود . مجموعهٔ این ابنیه‌را دیواری محکم ازآجرخام‌احاطه کرده‌بود ، وآن درجوانب دارای برجهایی برجسته‌بود که هنوز محل‌آنها را در طرح عمومی میتوان‌تشخیص‌داد . داریوش‌دستور داد مجاورپایهٔ این‌دیوارخندقی‌عریض‌حفر کنند . که آنرا ازآب‌رود شاهورــ که به‌همین‌منظور منحرف کرده بودند ــ پرمیکردند ،

۱ـ Acropole (Acropolis .ت.ا) بلندترین بخش‌شهرهای یونانی

۲ـ Apadana

واین خندق شهررا محاصره میکرد ، وآنرا به‌صورت جزیره‌ای غیرقابل تسخیر در آورده‌بود . شوش پایتخت جهان ، که به‌وسیلهٔ چهار رود به‌دریا اتصال داشت ، و پادشاهان ، امیران ، سفیران ، پزشکان ، ادیبان و هنرمندان به‌آنجا رفت و آمد داشتند ، میبایست شایستهٔ نقشی‌باشد که شاهنشاه بدو تخصیص داده‌بود (تص ٤٤) .

هیأت باستان‌شناسی‌فرانسوی ، درخرابه‌های‌کاخ متنی‌پیدا کرده‌اند که درآن داریوش حکایت میکند چگونه کاخ مزبور را ساخته‌است . چون این متن یکی از بهترین قطعات ادبی‌رسمی هخامنشی‌است ، بخش اصلی‌آنرا اینجا نقل می کنیم .

داریوش ، پس از استعانت از خدای بزرگ خود ، اهورمزدا می گوید[1] :

« این کاخی است که من در شوش بنا کرده‌ام . تزیینات آن از راه دور آورده شده . چندان خاک کنده شد که من به‌بستر آن رسیده‌ام پس از آنکه زمین حفر شد ، آنرا با ریگ درشت در بعض جاها تا ٤٠ ارش و در برخی تا ٢٠ ارش[2] بـا ریگ درشت انباشته‌اند .کاخ برروی این ریگها بنا شده . حفر زمین و انباشتن محل آن با ریگ درشت و قالب گیری آجر ،کار بابلیان بود ، که آنرا انجام دادند . چوب سدر را از کوه موسوم به‌جبل لبنان آورده‌اند ؛ قوم آشور آنرا تا بابل (آورده‌اند) و از بابل تـا شوش‌کاریان[3] و ایونیان آنـرا حمل کردند . چوب میش مکن از کنداره[4] و کرمان حمل شد . طلایی که دراینجا به‌کار رفته ازساردس و بلخ آورده شده . سنگ لاجورد و عقیق را که دراینجا استعمال شده ، از خوارزم آورده‌اند . نقره و مس که دراینجا به‌کاربرده‌اند ، ازمصر آورده شده . تزییناتی که دیوارها را مزین داشته‌اند ، از ایونیه آورده شده . عاجی که به‌کـار رفته از حبشه ، هند و رخج حمل شده ، ستونهای سنگی که اینجا کـار گذاشته شده از شهری به نام ابیردوش[5] در عیلام ،

۱ـ اینجا در ت. ا. عنوان « ساختمان‌کاخ » افزوده شده (م.) ۲ـ Coudée (Cubit ت. ا.) ۳ـ Cariens ٤ـ Gandhara (ناحیهٔ پیشاور. م.) ۵ـ Abirdush

آورده شده .

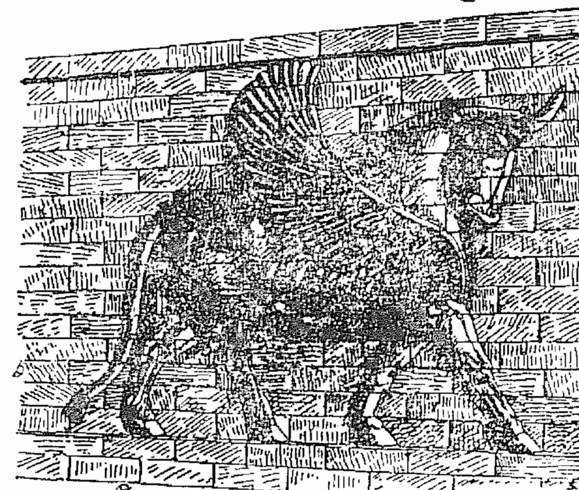
هنرمندانی کـه سنگ را حجاری کـرده‌اند ، ایونیان و ساردسیان بودند . زرگرانی که طلا را کار کرده‌اند ، مادی ومصری‌بودند .کسانی که ترصیع کرده‌اند از مردم ساردس و مصریان بودند . آنان که‌آجرهای مینایی (باتصاویر) ساخته‌اند ، بابلی بودند . مردانی که دیوارهـا را تزیین نموده‌اند ، مـادی و مصری بودند . اینجا ، در شوش ، دستور ساختن ساختمانی بـا شکوه داده شد ؛ و آن به طـرزی عـالی تحقق یافت . اهورمزدا مرا حمایت کناد ، و همچنین پـدرم ویشتاسب و مملکت مرا . »[1]

اهمیت متن مزبور از هدفی که شاهنشاه درنظر داشت ، تجاوز میکند ؛ وآن تصویری است درست از هویت شاهنشاهی و آنچه که پادشاه مقتدر از ملل خواستار بود : زیستن برای او ،کار کردن برای او ، انجام دادن کوچکترین خواهشهای او ، مردن برای او .

معماری‌کاخ هنوز هم از اصول بابلی ـ کـه براثر وضع اقلیم تحمیل شده ـ حاکی است ودارای حیاطهای داخلی است که درآنها تالارها واطاقهایی است محاط به‌دالانهایی طویل که نگهبانان در آنجا میتوانند کوچکترین حرکات را مراقبت کنند . دیوارهایی که از آجر خام بنا شده بود نیز دارای تزیینات بابلی است ، وبا آجرهای مینایی تصاویر سپاهیان وفادار جاویدان ، یا شیر ،گاو نر (ش٦٠) و یا موجودات خیالی‌رانشان می‌دهند . اماتالار بارازجای دیگرملهم شده:آن منظریست از معبدی مصری ، با عده‌ای ستون که درعقب‌آنها تخت شاهنشاه قرارداشت . وی که در جایگاهی نیمه تاریك جای می گرفت . محلی را اشغال می کرد نظیرمدخل سلا[2]

۱ـ در ت. ا. متن مزبور از Kent. Old Persian Grammar, Texts, Lexicon (1950) نقل شده ، ما دراینجا بنا به‌خواهش مؤلف از متن فرانسوی ترجمه‌کرده‌ایم (م.) ۲ـ Cella ؛ محلی در معابد قدیم که درآنجا پیکره‌های خدایان را جا می‌دادند (م.)

درمعابد یونانی، بدین‌منظور که شاه راجز به‌زحمت نتوانندببینند . این تمایل‌بعدها محسوستر می گردد در عصر ساسانی بین شاه و رعایای‌وی که بار میبافتند ، در تالار پرده‌ای‌دراز ـ که اندکی‌حاکی ماوراء بودآویخته، وبا رشته‌های طلا ونقره‌زر دوزی و با احجار کریمه ترصیع شده بود .

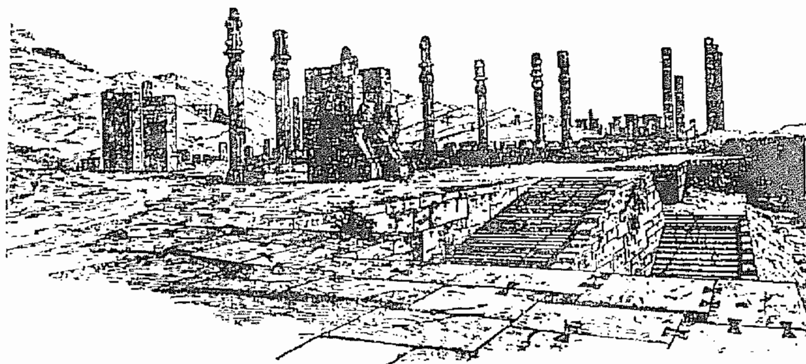


ش۶۰ـ شوش : گاو نر بالدار ازآجر مینایی

بنای مزبور تالاریست که بام آن برفراز شش رده مرکب از شش ستون قرار گرفته ، که ارتفاع آنها قریب به۲۰متراست ، و بالای‌آنها درشمال ، مشرق ومغرب قسمت علیای سرستونهایی به‌شکل گاو نر قراردارد . تالاربه‌سه ردیف دوازده ستونی محاط می گردد ، که قاعدهٔ آنها و سرستونها باستونهای تالار فرق دارد ، وسه پلکان عریض بدانجا منتهی میشد ، که امروزه ازبین رفته است . بعضی‌ازسرستونها ، مانند پاسارگاد، سنگهای‌پایهٔ طاق ساده‌ای می‌باشند ؛ ودربعضی‌دیگر بخش‌علیای‌سرستونها برروی مارپیچ‌ها قراردارد .

کاخ شوش تازه به‌پایان رسیده بود که داریوش تصمیم گرفت مقرّ دیگری در تخت‌جمشید ، در سرزمین اصلی خود ، پارس‌بنا کند . وی پاسارگاد را ـ که یادگار شعبهٔ دیگر سلسلهٔ هخامنشی بود که پیش از وی سلطنت کردند ـ ترك کرد . تنها رابطه‌ای که باقی میماند ، معبد پاسارگاد است که تا پایان شاهنشاهی هخامنشیان ناظر شکوه و جلال تاجگذاریهای همهٔ پادشاهان خواهد بود .

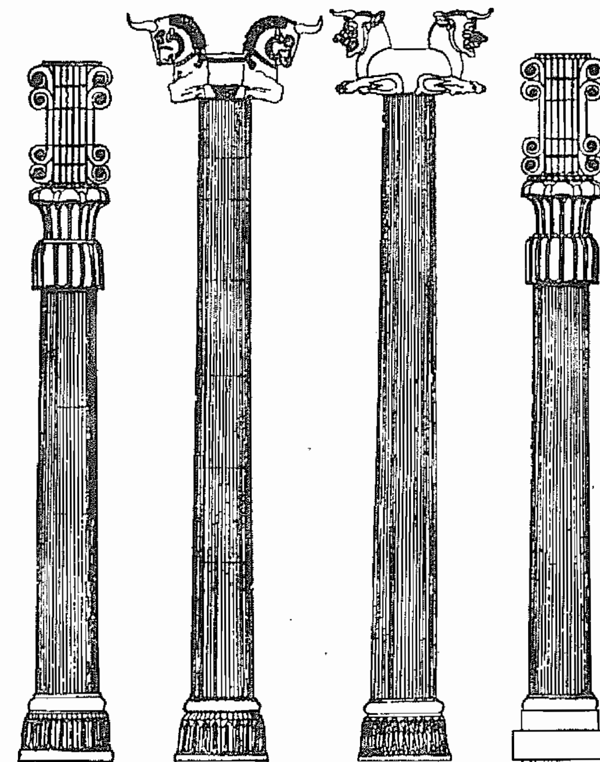
در تخت جمشید ، سطحهٔ بزرگی که به کوه تکیه کرده ، و قسمتی از آن براثرهموار کردن صخره (کوه) ایجادشده ، وقسمت دیگرازتوده‌های سنگی‌عریض که به‌وسیلهٔ آهن ـ که باسرب مذاب ثابت شده ـ به‌شکل دم چلچله ، تشکیل‌شده است (ش۶۱) . اجداد داریوش‌بدین‌وجه ، ساختهایی‌بنا می کردند ورویآنهاکاخهای



ش۶۱ـ سطحهٔ تخت‌جمشید

کم‌اهمیت خودرا برمی‌افراشتند . دیواری دفاعی ازآجرخام و نسبةً مرتفع در کوه، گرداگرد غیر منظم سطحهٔ مزبور را فراگرفته ، وآنرا از عقب حمایت می‌نماید . پلکانی‌عریض که دودورمیزند ، اشخاص‌رابه‌ساحت‌سطحهٔ بالامیبرد، وازآنجا دوپلکان دیگر به‌اپادانه منتهی می‌شود . اپادانهٔ تخت جمشید ، قرینهٔ اپادانهٔ شوش است ، و

الواح دارالاسناد تخت جمشید دلیل آنرا برای ما ذکر می‌کنند: هنرمندان و مباشرانی که کارخود را در شوش به‌انجام رسانیده بودند، به‌تخت جمشید انتقال داده شدند، تا درآنجا نیزکار خویش را ادامه دهند. اینجا هم، مانند شوش، هفتاد و دو ششخان به‌ارتفاع قریب بیست متر قرار دارد، که در رأس آنها قسمت علیای گاو نر یاشیرشاخدار نصب شده، و اینها سقفی را که ازچوب سدرساخته شده بود، نگهداری می‌کردند (ش۶۲).



ش۶۲ــ ستونهای تخت‌جمشید

در اینجا نیزتصویر گروه طولانی سپاهیان جاویدان در سنگ حجاری شده و جوانب پلکان را تزیین می‌کند (تص ۳۶). متعاقب آنان صفی از درباریان، مادی و هخامنشی، جای‌دارند. سپس، در دو رده، گروهی‌از رعایای ملل(مختلف) که حامل هدایا برای شاه هستند، حك شده: بعضی حیوانات کمیاب وگرانبها را راهنمایی می‌کنند، و بعضی دیگر محصولاتی که کشورشان به‌داشتن آنها امتیاز داشته، از قبیل جواهر، ظروف، و پارچه حمل می‌نمایند (تص۵۶).

هنرهخامنشی کمتر به‌صحنه‌های مربوط به‌زندگانی‌حقیقی‌توجه دارد. تصویر صفوف طویل خراجگزاران در پلکان تخت جمشید، تا حدی کوششی به‌سوی واقع پردازی (رئالیسم) می‌باشد، زیرا هدف عمدهٔ آنها از یك سوی، تجسم قدرت شاه بود و از سوی دیگر، نشان دادن تنوع مللی که شاهنشاهی را تشکیل میدادند. هنر مزبور هنری است در خدمت قدرت، و ما فوق همه هنری تزیینی به شمار میرود. در تعقیب این هدف، هنرمندان عصر در نقاشی حیوانات تفوق یافتند (تص ۴۵). سبك تزییناتی که در عهد داریوش به کار رفته دارای مشخصات ذیل است: صراحت، تعادل، قدرت استحکام، و بر روی سنگ سجیهٔ حقیقی عهد خود را تعبیر می‌کند.

نزدیك اپادانه درسطحی‌اندکی مرتفعتر، کاخ داریوش واقع بود. دیوارهای آن، مانند مواضع دیگر، از آجر خام بود، و اکنون از بین رفته، اما درها و پنجره‌های آنها به‌شکل قالب‌هایی از سنگ تراشیده شده، و سنگ سردری به سبك مصری برفرازآنها قرار گرفته، که هنوز دست نخورده مانده است. طرح این مقر سلطنتی بجز طرح شوش است. آن کوچکتر از کاخ شوش و فقط شامل یك تالار مرکزی ستون داربوده که در جوانب راست وچپ آن اطاقها قرار داشته وبه‌ایوانی دارای ستونهای چوبی باز میشده است.

این سبك سراهای نردیك[1] است کـه سرمشق منازل عـالی ایرانیان گردید .



ش ۶۳ ــ تختجمشید : سرستون بهشکل سرانسان

درجنب آن، تالار کوچك دارای سه مدخل باستونهایی که در رأس آنها سرستونهایی بهشکل سرانسان قرار دارد ، بنا شده است (ش ۶۳) .

۱ــ Nordique رك. ص۶۸ ح۵

جنب کوه ساختمانهای خزانه قـرار دارد ، و در آنجا دو نقش برجسته ، یك صحنهٔ مشابه را نشان میدهند که عبارت از پذیرایی داریوش از مأموران عالی رتبهٔ دربار است (تص ۴۲) .

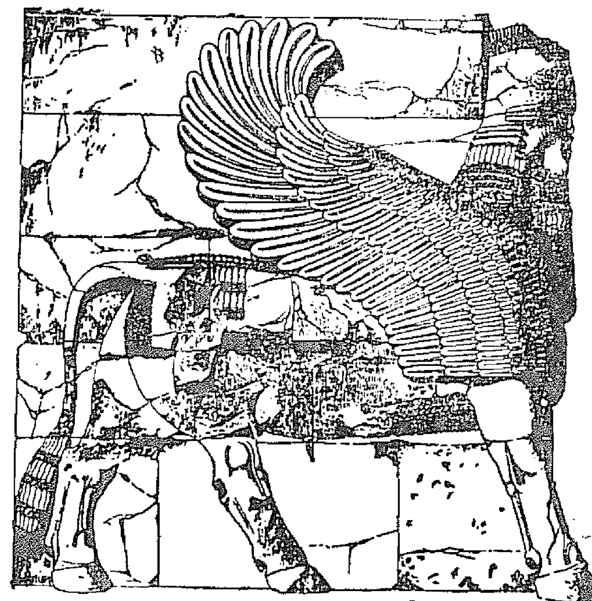
بعضی پنداشته‌اند که هنرساختمانی عهد هخامنشی بعد از وصول به‌عالی‌ترین نقطهٔ خود در زمان داریوش ، دیگر چیزی تـازه نمیتوانست به‌وجود آورد . این نظر فقط بعضاً صحیح است ، زیرا در زمان خشیارشاتغییراتی درهنرمزبور داده شد . خشیارشا پسرفرمانروای شاهنشاهی که درزمان حیات پدربه‌عنوان جانشین وی تعین شده بود ، برروی سنگ کمال سکر قدرت خود را ــ که خود او ایجاد نکرده ولی مالك آن شده بود ــ تعبیر کرده است . وی در این تمایل شبیه سلاطین آشور بود ، و خشیارشا در نصب مدخل تالار « همهٔ ملل » در سطحهٔ تختجمشید ، از آنان تقلید کرده بود ، و آن ساختمانی عظیم است که درجوانبش گاوهای نربالدار باسرانسانی کار گذاشته شده (ش۶۴) ، والمثنای جسیم پیکرهـایی که مدخل قصور آشوری را نگهبانی می کردند ، می‌باشد ، چنانکه درعهد جانشینان اغسطس[1] ، تمایلی به‌طرف ساختمانهای عظیم وجسیم درهنرپیداشد ، عصرسلطنت خشیارشانیزبا چنین مبالغه‌ای در هنر مشخص و ممتاز است ، ولی ارتباط آن به‌ترقیات فنی یا ذوق تجمل توأم با خودنمایی کمتر است تا به‌تخیل بی‌نظم پادشاه .

در تالاری که حتی عظیم‌تر از مدخل است یعنی «تالار صد ستون » خشیارشا دستورداد تصویرپادشاه‌را در گوشه‌های پنجره‌ها ماندقهرمان مغلوب کنندهٔ هیولاها نقش کنند (تص۴۸) . حجاری با ابعاد بزرگ ، از این هنرــ که همواره ملهم قوت ، قدرت وتسلط بود ــ منتج می‌باشد .

در عصر بعدی که عهد اردشیراول است ، جزچند اثر نادر دیده نمیشود . تالار

۱ــ Auguste (Augustus ت. ا.]

بزرگ خشیارشا در حیات او به‌پایان نرسید، وپسروی دستور داد درب جنوب شرقی آنرا بسازند. در شوش، قصر داریوش در زمان اردشیر اول دچار حریق گردید، واین پادشاه ــ که مانند جد خود بدین پایتخت بسیار علاقمند بود ، و نمی‌توانست بنای عظیم مزبور را که طعمهٔ آتش شده بود به‌سرعت تعمیر کند ــ دستور داد در انتهای



ش ٦٤ ــ تخت جمشید :گاو نر بالدار در دروازهٔ خشیارشا

جنوبی شهر ، برای وی کاخی کوچك بسازند ، و آن به کرات در اعصاربعدی مرمت شده است . چند قطعه حجاری که ازخرابه‌های آن به‌دست‌آمده ازلحاظ سبك بسیار شبیه به‌قطعاتی است که ما از او درتخت جمشید می‌شناسیم .

عصر اردشیر عصریست که فیدیاس[1] در اثینه (آتن) مجسمه‌های خدایان

۱ــ Phidias ؛ حجار ومجسمه‌ساز بزرگ‌یونانی متولد در اثینه(آتن) درحدود۴۳۱ ق.م. (م.)

خود را می‌سازد . دور از حقیقت نیست گفته شود که هنر یونانی امکانی داشته تا نجد ایران ــ که سکنهٔ آن آنچه را که مربوط به‌یونان بود به‌خوبی می‌شناختند ــ انعکاس یابد . می‌توان نمونه‌های نادر هنر هخامنشی را در نیمهٔ قرن پنجم مورد مداقه قرارداد ودید که چگونه تصفیه شده ، ملایم گردیده ، وابعاد ثلاثه را بارعایت کمال در جزییات ظاهر می کند . اشکال‌حدت خود را ازدست میدهند ، اما تشخص یافته‌اند ، وپس ازتفنن‌های هوس‌آمیزخشیارشا ، بیشتربه‌صورت اشکال ارضی و قابل قبول‌تجلی می کند .

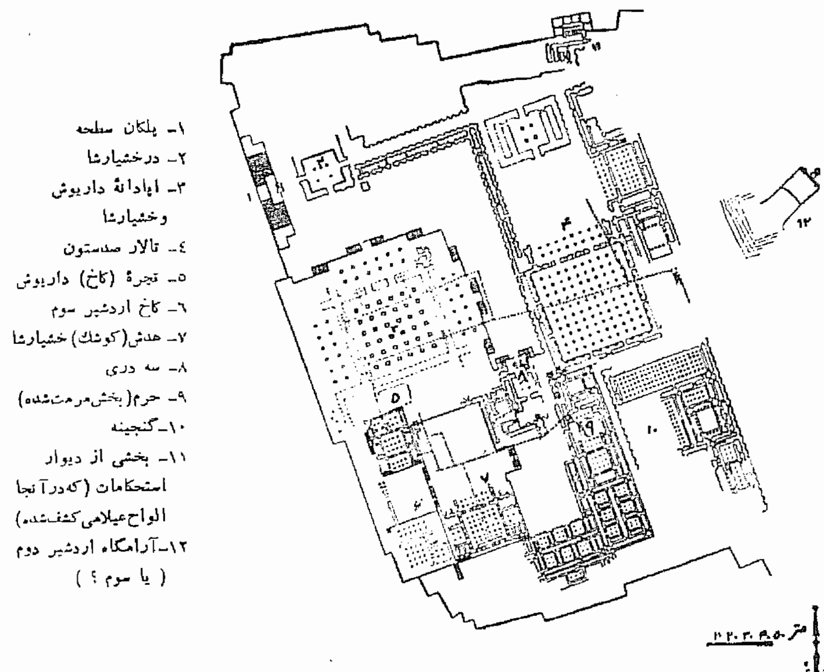
پس‌از اردشیراول ، هنرساختمانی هخامنشی چیزی تازه ابداع نکرده‌است . مع‌هذاکارتزیین پایتختها توسط پادشاهان بعدی هر گزقطع نشد . بعض‌آنان‌کارهای ناتمام‌را به‌پایان رسانیدند، و برخی‌دیگرــ مانند اردشیردرشوش‌ــ آنچه را که‌خراب گردیده‌بود مرمت‌نمودند ، وبعضی‌ــ مانند اردشیرسوم درتخت جمشید (ش٦٥) ــ قصور جدیدی بنا کردند . اما جستجوی کوچکترین اثری دال براینکه هنرمورد بحث کماکان به‌حیات خود ادامه میداده ، بیهوده‌است . درظرف‌یك قرن، هنرمزبور به‌وضعی‌چارهٔ ناپذیر معدوم گردید .

هخامنشیان پیکرتراشی یونانی‌را موردتوجه قرار می‌دادند . آیا خشیارشا بسیاری از مجسمه‌های یونان را به‌ایران انتقال نداده ؟ کاوشهای مؤسسهٔ شرقی شیکاگوموجب کشف شاهکاری عالی ازمجسمه‌سازی یونانی‌درخرابه‌های‌تخت‌جمشید گردید که پنلوپ[1] (؟) رانشان می‌دهد ، وآن متعلق به‌قرن پنجم‌است . (تص٤٦) فلوطرخس[2] تأیید میکند که در این پایتخت مجسمه‌ای بزرگ از خشیارشا

۱ــ Pénélope ؛ زن اولیس Ulysse و مادر تلماك Télémaque در اساطیر یونانی (م.)

۲ــ Plutarque (Plutarch ت. ا.) ؛ مورخ یونانی ، متولد بین ۴۵ و ۵۰ ، متوفی حدود ۱۲۵ م. (م.)

نصب شده‌بود که سربازان اسکندر آنرا نگونسار کردند . در شوش قطعاتی از تای جامه‌ها و یك پای کفش پوشیده متعلق به‌یك مجسمهٔ شاهی کشف شده‌است .

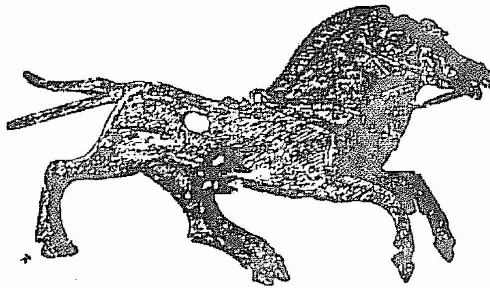


ش٦٥ ـ سطحهٔ تخت‌جمشید

ایرانیان نمی‌توانستند ازنفوذ هنریونانی ، هنر ایونی ـ که خود مخدوم آنان بودند ، وسابقاً پیش‌ازجنگهای مادی بریونان نیز نورافشانی میکرد ـ اجتناب کنند . استادان حجارایونی حجیت عظیمی درنواحی بسیار بعید به‌دست آورده‌بودند ؛ حوادث سیاسی آنان‌را ـ که حاملان هنر کشورخویش‌بودند ـ ازمساکن خود به‌نواحی بسیار دور کشاند ، و داریوش در « فرمان » خود اقرار می کند که وی از تعلیمات این

یونانیانی که مطیع کرده‌بود ، کراهت نداشته‌است .

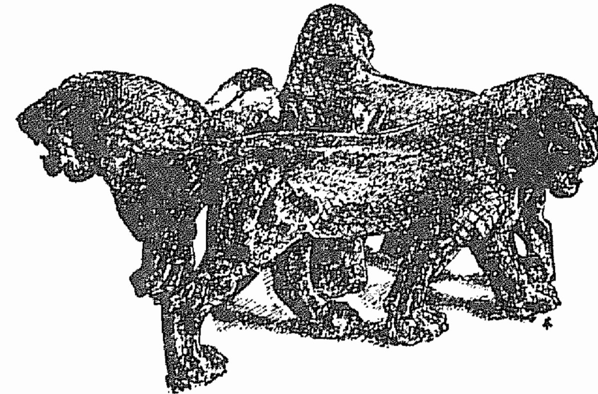
ما ازهویت مجسمه سازی پارسی اطلاع نداریم ، ولی محقق است که‌آن با مجسمه‌سازی یونانی نمی‌توانسته رقابت کند ، زیرا مبنای هنریونانی آیینی بود که پیش‌ازهمه « خلاق اشکال‌زیبا وداستانهای‌دلکش» میباشد . آیین‌پارسی‌بسیارجدی‌تر ازآن بود که شاهکارهایی از قبیل‌عظمت مبرا از احساس زاوش[1] ، وقارآتنا[2] یاجمال افرودیتا[3] را الهام کند . اگرازروی چند مجسمهٔ کوچك زرین که ازاین عهد باقی مانده ، یا ازسر امیری جوان که ازخمیرلاجورد ساخته‌شده ـ وجدیداً درخرابه‌های تخت جمشید کشف گردیده (تص٤۷) ـ داوری کنیم ، مجسمه سازی نمی‌بایست از ساختن پیکرشاهنشاه ، یا شاید چندتن از مقتدرترین افراد شاهنشاهی وی تجاوز کرده‌باشد . هنرهخامنشی ، چون ـ چنانکه میدانیم ـ مقید و محبوس دربار بود ، نمیتوانست ازآزادی تعبیر برخوردارباشد ، ولی‌مع‌هذا میتوانست عظمت‌آن دوره را به‌وسیلهٔ تنوع اشکال‌وغنای جواهر و کنده‌کاری‌تعبیر کند. دربهای‌کاخ واثاثهٔ گرانبهای آن ازالواح زرین که با تصاویر موجودات واقعی یا اساطیری به‌وسیلهٔ چکش‌کاری



ش٦٦ ـ تخت‌جمشید : لوحهٔ تزیینی مفرغی

۱ـ Zeus خدای بزرگ یونان (م.) ۲ـ Athêna (Athene ت. ا.) ؛ ربةالنوع اندیشه دریونان، دختر زاوش (م.) ۳ـ Aphrodite؛ نام یونانی ونوس Venus (زهره) ربةالنوع جمال (م.)

منقوش بود ، پوشیده‌بود (تص۲۲و۲۳) ؛ همچنین الواح مزبور را با مفرغ میریختند وبا میتین روی آنهاکارمیکردند (ش۶۶) درهریك ازاین اشیا هنرمندان‌هخامنشی خود را استاد نقاشی حیوانات بزرگ پیکر معرفی کرده‌اند . این ملاحظه دربارهٔ کنده‌کاران روی سنگ و نیز مفرغ گرانی که قطعاتی مانند پایندانی مشکل ازسه شیرغران (ش۶۷) ، یا ظروف دسته‌داربه‌شکل گریفن[1] ، که درنقوش برجستهٔ تخت ـ جمشید هم دیده‌میشود (تص۵۳و۵۶) به‌وجودآورده‌اند ، صادق‌است . جواهرسازی،

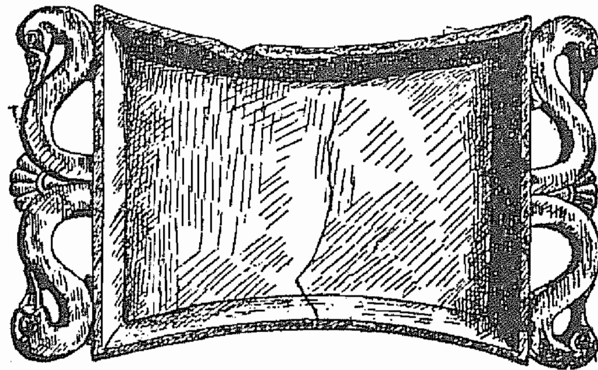


ش ۶۷ ـ تخت‌جمشید ، پایندان مفرغی

با ظرافت شایان تقدیر ، گاهی‌جهان جانوران را مجسم میسازد : گاه موضوع کهن بین‌النهرینی که عبارت از دوشیرصلیب‌وار است ، بر روی گردن بندی زرین تجسم میدهد (تص۳۰)، و گاه غزالی‌را باواقع پردازی‌قوی‌روی سطحی‌مرصع بادندانه‌های جواهرمجسم میسازد ، وآن به‌عنوان زینت در دستهٔ آلت تیز کردن (فسان) به کار رفته‌است (تص۵۷) ؛ وزمانی‌جهان‌نباتات را مصورساخته‌اند ، چنانکه درتاجی‌مشکل ازبرگها وگلها (تص۵۱) ، یا ـ چنانکه معمول‌بود ـ موجودات ترکیبی را ابداع

۱ـ Griffon جانوری اساطیری (م.)

کرده‌اند مانند قطعاتی که « انتهای دستبندی زرین را مزین ساخته‌اند (تص۵۴) . حفریات خرابه‌های تخت جمشید هزاران قطعه ظروفی راکه از سنگ ساخته‌شده به‌حالت اول بر گردانده‌است ؛ بعضی‌ازآنها با سراردك یا قو زینت شده (ش۶۸) ، و این موضوع درنظرمشتریان‌سکایی‌قابل تقدیر بوده‌است . حکاکان روی‌احجار کریمه ،



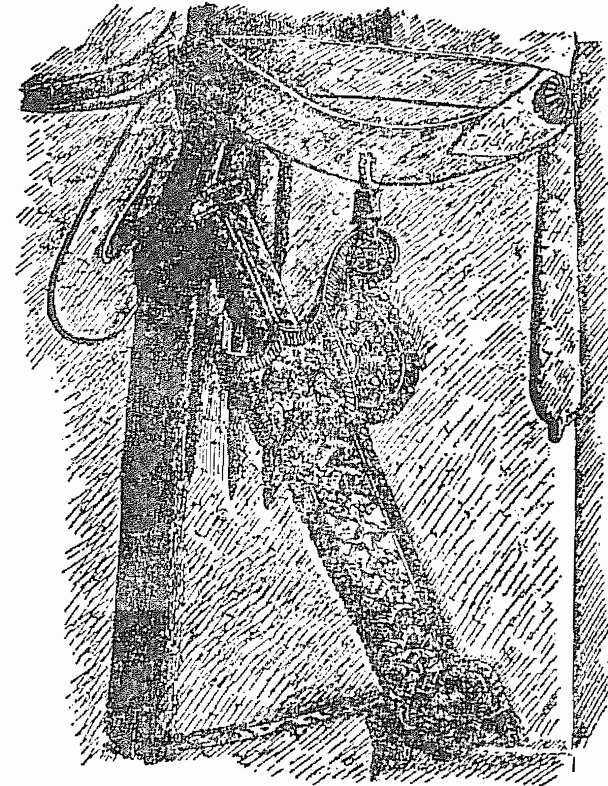
ش۶۸ـ تخت‌جمشید : بشقاب ازسنگ حجاری شده

استوانه‌ها ومهرها ، موضوعاتی را مصورمیساختند که معرف منازعهٔ شاه در جدال با جانوران هیولا بوده ، و یا صحنه‌های شکاررا ـ مانند صحنه‌ای که روی استوانهٔ مشهور داریوش نقش شده (ش۶۹) ـ تصویر کرده‌اند . همچنین باید از حکاکان



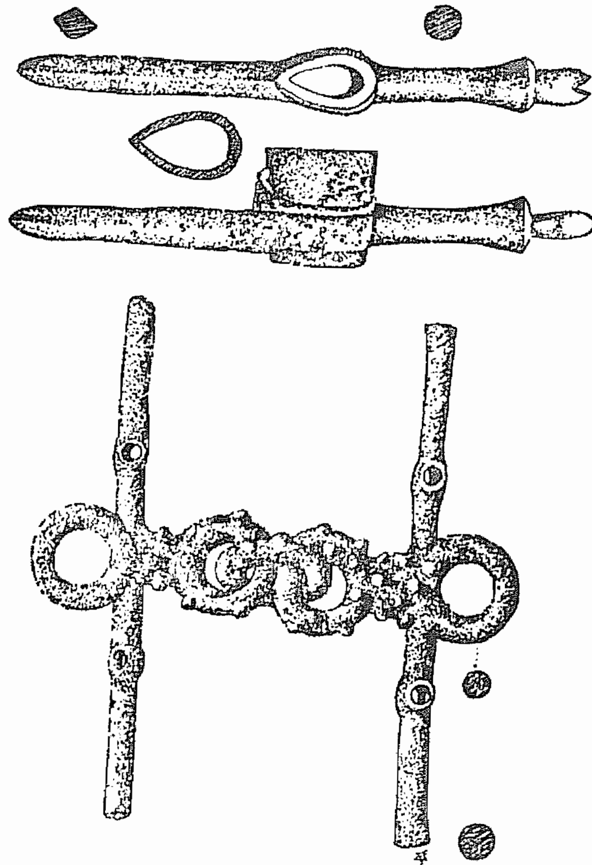
ش ۶۹ ـ مهر استوانه‌یی داریوش

مسکوکات صادراتی شاهنشاه که همواره شاه را به‌صورت کماندار مجسم می کردند ، و نقش سکهٔ حکام ایالات غربی که گاهی درزمرهٔ شاهکارهای حقیقی به‌شمار میروند (تص ۵۸) باید یاد کنیم . اسلحه ، مخصوصاً اسلحهٔ تجملی ، باگرانبهاترین قطعات سکایی که از مقابر سلطنتی روسیهٔ جنوبی خارج شده ، معادل است ، هم از حیث‌کار هنرمندان ، و هم از حیث موضوعاتی که در آنها به کار رفته . بدین وجه ، غلاف



ش ۷۰ ـ نقش برجستهٔ تخت‌جمشید : شمشیر یك صاحب‌منصب مادی

شمشیری کوتاه ـ که محتملاً ازفلزی گرانبها بود ـ که یکی ازصاحب منصبان شاهی ازمردم ماد بدان مسلح است ودرنقش برجستهٔ داریوش (تص۴۲) مجسم شده ، دارای تزیینی است که بدون شك ملهم از بهترین سنن هنرسکایی است ، کـه ـ چنانکه می‌دانیم ـ یکی از عناصر مشکلهٔ هنر ماد را تشکیل میداده است (ش۷۰) . نیز در



ش۷۱ـ تخت‌جمشید : تبرجنگی و دهنهٔ مفرغی

تخت جمشید ، تبری جنگی و یك دهنهٔ شکسته که برای تعلیم دادن اسبان وحشی به کار می‌رفته ، پیدا شده که بدون شك متعلق به‌نگهبانان شاهی بوده‌است(ش۷۱).

« فرمان بنای کاخ » نه‌همان برای اطلاع در بـارهٔ شوش ارزش دارد ، بلکه همچنین کاری را که درتخت جمشید و هگمتانه (همدان) انجام شده ، و نیزهمهٔ هنر رسمی هخامنشی راتشریح می کند . این هنر که تابع مقدرات شاهنشاهی است ، در پایتختهای بین‌المللی شاهنشاهان بزرگ ، خودنیز بین‌المللی گردیده بود . درحقیقت، اگر شاهنشاهان همهٔ آنچه را که تمدنهای قدیم مشرق باستان ایجاد کرده بود ، به‌عاریت نمی گرفتند ، پارسیان نمی‌توانستندبدان سرعت ازمسا کن کم اهمیت خود به‌کاخها نزول اجلال فرمایند .آیا آنان دراین مورد همان‌کار را که بسیاری ازملل قبل‌ازایشان انجام داده‌اند ، نکرده‌اند ؟ آیا اورارتیان آنهمه ازآشوریان وتمدنهای آسیای صغیر یا بین‌النهرین عاریت نگرفته‌اند ؟ وآیا آشوریان خود را جانشین هنر شومری ـ اکدی ، هوری وختی (هیتی) معرفی‌نکرده‌اند؟ مع‌هذا هیچ‌ملتی به‌شکوه وجلالی نظیرهنرهخامنشی دست‌نیافته است ، هرچند که همه چیزدرآن کامل نیست ، و با وجود عدم تعادلی که بین ستونهای آن ـ که مرتفعتر از همهٔ ستونهایی است که معماری درجهان باستان‌شناخته ـ و کوچکی‌اشخاص که نزدیك‌پایه‌هاصف کشیده‌اند، مشهود است .

پارسیان‌نمی‌توانستند منتظربمانند تاهنرآنان مقدرات خود راتعقیب کند ، و با تکامل تدریجی به‌نضج رسد .آنان باعاریه گرفتن هنرهای ملل دیگر، میتوانستند به‌شکوه وحشمت برسند ؛ اما هنرایشان ، ازنظرجوهرخویش ، اصلاً خاطی وحامل نطفهٔ محکومیت خودبود . این‌هنردرزمان کوروش ، بزرگ بود ، ودر زمان داریوش بـه ذروهٔ ترقی خود رسید ، ولی رکودی طویل از پی‌داشت . اگر جریانات عصر خشیارشا واردشیر راکناربگذاریم ، هنرمزبور تاپایان عهد هخامنشی لایتغیرماند ، و آن زمانی که آتش مشتعل اسکندر عـالیترین جلوات وی را طعمهٔ نیستی کرد ، به‌غایت خود رسیده بود .

حیات اقتصادی واجتماعی

تحقیق وحدت همهٔ آسیای غربی[1] ، در زیر لوای تاج وتخت هخامنشی ، تقسیم این عرصهٔ وسیع به‌ایالات مجهز به‌یك طرز اداره که ازطرف مرکز نظارت میشد ، ایجاد وسایط ارتباطی بین بخشهای مختلف شاهنشاهی به‌وسیلهٔ طرق بری‌وبحری ، دستگاه‌کاملاً متعادل‌تحصیل مالیات، کثرت طلادر گنجینه‌های‌حکومتی ، همه عوامل نیرومندی بود که قوهٔ محرکه‌ای ـ که سابقاًوجودنداشته ـ به‌حیات اقتصادی‌ایران داد . دخول وزنه‌ها و مقیاسها در همهٔ اقطار شاهنشاهی ، و مخصوصاً سکه (تص ۵۸ الف تا ح) موجب تشویق‌تجارت خارجی ـ که براثرمزایای‌اقتصادی ملی‌توسعهٔ بسیار یافته بود ـ گردید .

سکهٔ کوچك سیمین قبلاً در قرن هفتم پدید آمده بود . اما دستگاه حقیقی مسکوکات ، مرکب از دو فلز طلا و نقره ، توسط کرزوس[2] در لودیـا (لیدی) رواج یافته بود ، وآن به‌سرعت درآسیای صغیررایج گردید ، وتوسط داریوش‌درشاهنشاهی وی پذیرفته شد .

الواح تخت جمشید ـ که بخشی ازآنها اسناد تأدیهٔ حقوق‌کارگرانی است که در ساختمان قصرکارمی کردند ـ تصویری بسیار روشن از این عصر انتقال که براثر ادخال سکه در ایـران پیش آمده بود ، ارائه میدهد . سابقاً مزد به‌صورت اجناس از قبیل گوشت ، جو، گندم، شراب وغیره پرداخته میشد . درزمان خشیارشا ، هنوز دوسوم مزدرا جنس ویك سوم را پول می‌دادند . بعدها ، درزمان همین پادشاه ، مزد

۱ـ درمتن فرانسوی ، آسیای‌مقدم ۲ـ Crésus پادشاه لودیا ؛ رك ؛ ص۸٤ (م.)

جنسی فقط به‌یك سوم تقلیل یافت . بنابراین تقریباً نیم قرن‌لازم بودبگذرد تاسکه جانشین محصول گردد ، وطرزجدید غلبه کند ، هرچند ازاوایل بعض معاملات تماماً با پول صورت می گرفته است .

در همهٔ ممالك به‌کارهای عام‌المنفعه ــ که استعداد تولیدی‌را افزون میکرد ــ اقدام نمودند . حفرقنوات زیرزمینی ، که درنجدایران وبعض نواحی کم آب‌دارای اهمیت اساسی است ،کاری است که درزمان شاهان هخامنشی‌تحقق یافت . باید قبول کرد که در آن‌زمان، درشاهنشاهی‌به‌خشك کردن‌باتلاقها میپرداختند، زیرایونانیان این کــار را در همان عصر انجام می‌دادند . فلاحت توسعه یافت ، و براثر جنگها ، خارجیان نباتات سودمند ایران را شناختند و در کشور خود کاشتند . در درجهٔ اول آنها اسپست قرار داشت که به‌وفور در دره‌های ماد به‌عمل می‌آمد ، و خوراك عالی اسبان به‌شمار میرفت . جنگهای مادی‌آنرا برای تغذیهٔ سواره نظام پــارس به‌یونان برد ، و مردم‌آن کشورکاشت آنرا اقتباس کردند . در نتیجهٔ همان جنگها خروس ، کبوتر سفید و طاوس ــ که بومی‌آسیا هستند ــ به‌اروپا حمل شدند .

داریوش شخصاً به‌کاشت درختان و استعمال انواع جدید عــلاقمند بود . نامه‌ای قابل توجه از او در دست است که به‌حاکم گداتس[1] فرستاده شده است . وی در این نامه دستور می‌دهد که در آسیای صغیر و روسیه ،گیاهان و درختان شرقی را بکــارند . شاه می‌نویسد : « من نیت شما را در بهبود بخشیدن کشورم بوسیلهٔ انتقال وکاشت درختان میوه‌دار در آن سوی فــرات ، در بخش علیای آسیا ، تقدیر می کنم . . . » این امر مربوط به‌تمایل یك والی برای ارضاء هوس پادشاه نیست ، بلکه‌کاملاً وابسته به‌سیاست اقتصادیی است که دولت ایران ــ برای حداکثرتوسعهٔ کاشت‌نباتاتی که‌استعمال آنها وضع‌زندگانی‌اتباع شاهنشاهی رابهتر می‌ساخت ــ به‌کار

۱ــ Godatès

می‌برد . بدین وجه ، می‌توان دریافت که ایرانیان کوشیدند در دمشق قسمی مو ــ که در دربار آنان بسیار مورد توجه بود ــ بکارند ، و همچنین نخستین درختان پستهٔ حلب توسط آنان وارد شد . قریب به‌همین‌عهداست که دریونان فندق معروف‌به‌پنت[1] پیدا شد . هخامنشیان بودند که کنجد را به‌مصر ، وبرنج را به‌بین‌النهرین بردند ، و اگرپادشاهان یونانی چنین سیاستی را بسیاراعمال می کردند ، آنهم به‌تقلید شاهان پارس بوده است .

ایرانیان که چنین‌علاقه‌ای شدید به کشت و ورزشان می‌دادند، نمی‌توانستند از مسألــه‌ای مهم مــانند استفاده از جنگــلها غــافل بمانند . محققاً در اینجــا نمی‌توان از استفادهٔ علمی سخن راند ، بلکه باید گفت که نوعی مقررات دراین باب وجود داشته است . مــا دیده‌ایم که درختان سدر لبنان و چوب ارز مخصوصاً برای احتیاجات دربار، مورداستفاده بوده‌اند . چوب راهم درساختمان منازل به‌کارمیبردند وهم درساختن کشتیها ،گردونه‌های جنگی ، ارابه‌های حمل و نقل ، اسلحه وابزار جنگی . آسیای صغیر ، اقریطش[2] ، جزیرهٔ قبرس ، لبنان و هند ، مراکزمهم برش چوب بودند .

در شاهنشاهی ، علاوه بر چوب ، فلزات را هــم بسیار استخراج میکردند . قبرس نقره و مس و آهن ، و آسیای صغیر مس و نقره تهیه میکرد . همان مــواد درفلسطین(ادوم[3]) به‌دست می‌آمد. مس و آهن همچنین‌ازلبنان ودره‌های علیای‌دجله وفرات صادر می‌شد . در ناحیهٔ کرمان طلا ونقره استخراج می گردید . سیستان از جهت قلع مشهور بود . قفقاز جنوبی برای نقره وآهنش شهرت داشت . دو فلزاخیر را از ساحل بحراسود نیز وارد می کردند .

۱ــ Pont کشور باستانی درشمال‌شرقی‌آسیای صغیر، درکنار Pont - Euxin (م.)
۲ــ Crète
۳ــ Edom

فعالیت مشاغل ، براثراعمال بزرگی که سلاطین به‌منظورزیبا کردن پایتختهای خود انجام می‌دادند ، به‌وجهی قابل‌توجه افزون گردید ؛ و « فرمان بنای‌کاخ شوش » به‌تنهایی به‌مامی‌فهماند که سنگهای‌ساختمان‌رادر کوههای‌عیلام استخراج میکردند، و لاجورد را ـ که محتملاً از بدخشان می‌آمد ـ به‌کار میبردند و نیزپیروزه وعقیق ـ که در معادن خراسان استخراج میشد ـ مورد استعمال بود.

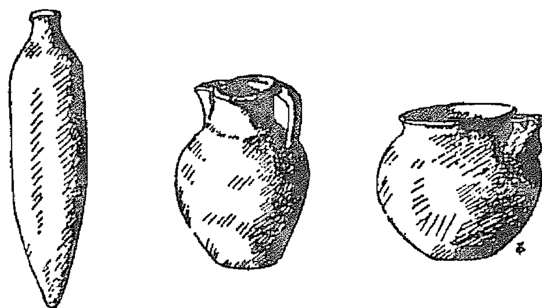
شکار و مخصوصاً صید ماهی درعهد باستان‌نقشی مهمتر ازایام ما داشته است . بخشی بزرگ از جمعیت دنیای قدیم ، غنی و فقیر ، ازنان ، ماهی ، اندکی روغن و شراب تغذیه می کردند . نقاط ماهیگیری خلیج فارس ، دجله وفرات ، انواع ماهی شور ، خشك یا درآب نماك خیسانده را درخمره‌ها به‌نقاط بعید صادر می کردند ، و ما ازقول هرودتوس میدانیم که قسمتی‌ازخراج شاهنشاهی که کشور مصرمی‌پرداخت به‌صورت محصولات صیادی بود .

ملك بزرگ مبنای محصول فلاحتی درعصر هخامنشی بوده است ، وآن توسط رعایای وابسته به‌زمین ـ که باخودزمین خرید وفروش میشدند ـ وهمچنین به‌وسیلهٔ غلامانی که‌براثر فتوحات همراه می‌آوردند،کاشت می‌شد. فلاحت کلید صنعت کشور ایران بود و به‌منزلهٔ مشغولیت طبیعی مـرد آزاد تلقی می‌شد . ملك کوچك وجود داشت ، اما محتملاً نسبت به‌املاك بزرگ که دارای سیاست اقتصادی سختی بودند ، کم اهمیت مینمود . این‌نوع املاك کوچك مخصوصاً درفارس ، کشورملت مخدوم ـ که از مالیات و عوارض معاف بود و دهقانان آن آزاد و مالك زمین بودند ـ وجود داشت . گندم وجو ، مو وزیتون‌کاشته میشد ؛ گاو، گوسفند ، بز وحیوانات مرکوب، خر ، استر و اسب را تربیت می کردند . تربیت زنبور عسل بسیارعمل میشد ، وعسل دراین عهدبجای شکر به‌کار میرفت .

درشهرهابه‌توسعهٔ صنعت‌آغاز کردند ، بدون‌آنکه املاك‌بزرگ مصنوعات‌خود

را که به‌دست رعایای‌کارگر ساخته می‌شد ، ترك کنند . در وهلهٔ اول این مصنوعات عبارت بودازلباس ، نیم‌تنه ، شلوار، کفش ؛ همچنین‌اثاثهٔ خانه ، که گاهی‌آنها رابسیار مجلل می‌ساختند و برای استفادهٔ اغنیایی به‌کار میرفت که لوازم سفرهٔ طلا ، نقره و مفرغ استعمال می کردند . این‌لوازم که بافلزات گرانبهاساخته میشد ، برای‌ایشان سرمایهٔ ذخیره‌ای محسوب میگردید. زنان‌خودراباجواهرزینت میدادند ، وهمه قسم موادتزیینی رابه‌کارمیبردند . درخانه‌های کم اهمیت ، بعض مصنوعات‌سفالین (ش۷۲) به‌جای‌ظروف فلزی به‌کارمیرفت.

همچنین باید یادآوری کنیم که با توسعهٔ‌تجارت جهانی، سطح زندگی به‌طور محسوسی در ایـران عهد هخامنشی بـالا میرفـت ، ومخصوصاً در بابل ، بـه قول اقتصادیون ، سطح زندگی‌بالاترازیونان بود .



ش۷۲ـ تخت‌جمشید ، ظروف سفالین عهدهخامنشی

از زمان ایجاد شاهنشاهی ، جهان درعصراقتصادی مساعدی قدم گذاشته بود . روابط تجارتی بین‌نواحیی که سابقاً وجودنداشته ـ مثلاً بین بابل ویونان ـ ایجادشد وتوسعه یافت . براثراحتیاج به‌محصول ، نرخ منافع (بهره) ، مانندبهای‌جنس‌افزوده شد ، به‌استثنای اجناسی که حمل‌آنها مشکل بود مانند گاو . بعکس بهای زمین در ایران و یونان پایین آمد .

اروپای جنوبی داخل روابط اقتصادی بیش از پیش محکم بـا آسیای غربی

گردید . سابقاً ، تجارت مستقیم، از حدودی که درهزارهٔ دوم ق. م. صورت میگرفته به‌ندرت تجاوز مینمود . در زمان هخامنشیان ، بیشتر بر اثر ادخال مسکوکات ، هم تجارت برّی و هم تجارت بحری به‌نواحی بسیار بعید کشیده شد . این عهد از جهت یك سلسله مسافرتها و اکتشافات بزرگ شایان توجه است . چنانکه دیده‌ایم ، اسکیلاکس[۱] از مردم‌کاریاندا[۲] به‌امر داریوش به‌مسافرتی اقدام کرد که دو سال و نیم طول کشید ، واز دهانهٔ رودسندتا مصرسفر کرد . یك فرمانده ایرانی ، بنام ستاسپه[۳] در قرن پنجم ق. م. باکشتی تاماوراء ستونهای هرکولس[۴] (جبل طارق) پیش‌راند . ملاحان یونانی ، فنیقی و عرب ارتباط بین هند ، خلیج فارس ، بابل ، مصر و بنادر بحرالروم را تأمین می کردند . تجارت جهانی بیش از پیش به‌نقاط دورتر کشانیده می‌شد و تا نواحی دانوب و رن[۵] رسیده بود ، و سکه‌های مکشوف در گنجینه‌ها وسعت آنرا نشان میدهد . حتی هندوستان و سرانديب در این عهد ، ادویه مانند پوستهای نباتات معطر وفلفل صادر می کرد . خمره‌هایی که در آنها شراب ، روغن ، دارو و عسل حمل می‌شد ـ و دلیل روابط تجارتی با غرب می‌باشد ـ در خود ایران به‌دست آمده است . اشیاء مفرغی ، ظروف ، لوازم سفره ، وسایل آرایش ومخصوصاً قزنقفلی شعبهٔ دیگر مبادلات‌آن عهد را تشکیل میدهد ، و در این موردکارخانه‌های شرقی جانشین‌کارخانه‌های اروپایی گردید . اجناس تجملی‌هنوز متعدد وفراوان بود: مهره‌های شیشه‌یی‌ازمصر، انگشتریهای شیشه‌یی وعنبرازشمال، منسوجات قرنطش[۶] ، ملطیه ، وقرطاجنه ، سپرهای آتیکی[۷] و شمشیرهای پنتی[۸] . بسیاری از هنرمندان و پیشه‌وران مورد احتیاج بودند ، و ما از روی « فرمان بنای کاخ » میدانیم که سالها طول می کشید تا این مردان تعهدات مهم خود را در کاخهای شوش و تخت جمشید

۱ـ Scylax ۲ـ Caryande (Caryanda ت. ا.) ۳ـ Sataspès ۴ـ Colonnes d'Hercule (Pillars of Hercules ت. ا.) ۵ـ Rhin (Rhine ت. ا.) ۶ـ Corinthe (Corinth ت. ا.) ۷ـ Attique (Attic ت. ا.) ۸ـ Pont (Pontus ت. ا.)

ایفا کنند .

حجم تجارت درقرنهای ششم وپنجم ق . م . ازهمهٔ آنچه مشرق قدیم از حیث مواد تحقق داده بود تجاوز کرد ، اما امتیاز آن از این جهت است که بعوض اشیاء تجملی اعصار قبلی ، معاملات مخصوصاً مربوط به‌محصولاتی است که مورد استعمال یومیه ـ لوازم خانه و البسهٔ ارزان ـ است . بدین وجه ، صنعتی که تازه پا به‌عرصهٔ ظهورنهاده بود، بیش‌ازپیش‌دردسترس‌همهٔ طبقات‌افرادشاهنشاهی‌قرار گرفت . بعکس تقاضای فلزات خام تقریباًهیچ افزوده نگردید ، وبه‌نظرمیرسد که این‌صنایع محلی بسیارتوسعه یافته بوده است .[۱]

همواره براثر ورود مسکوکات ، تجارت داخلی‌شاید سریعترازتجارت خارجی توسعه می‌یافت ، هرچند که وی‌به‌مانعی‌مهم ازجانب اقتصادشدیداملاك‌بزرگ ایالات وحتی ممالکی که جزوشاهنشاهی بودند ، برمیخورد . همچنین سکه فعالیت بانکها را توسعه داد . دربین‌النهرین فعالیت مزبور بیشتر در هزارهٔ دوم ق . م . مجری بود ، اما مهاجمات بزرگ آغاز عهد آهن ، عدم امنیت جاده‌ها و اغتشاشات ،کارها را بطیء کرد . شاهنشاهی پارسی برای بانکها امکاناتی به‌وجود آورد که هرگز در سابق وجودنداشت . اعمال‌بانکی تاآن زمان فقط توسط‌امرا یاروحانیان انجام میگرفت ، و ندرةً افراد عادی می‌توانستند بدان‌کار بپردازند . در زمان هخامنشیان ، بانکهای حقیقی‌خصوصی‌تأسیس شد که اسنادومدارك‌آنها ـ مانند مدارك بانك‌اخلاف اژیبی[۲] ازمردم بابل ـ به‌دست‌آمده است . بعض دانشمندان نام مذکور رابا یعقوب[۳] ـ یکی از افراد بنی‌اسرائیل که در زمرهٔ جامعهٔ یهودیانی بود که نفی‌بلد شده بودند ـ یکی

۱ـ در ت. ا. بجای عبارت اخیر چنین آمده : قابل توجه است که در نیمهٔ قرن ششم ق. م. تخفیفی دربهای فلزات خام ایجاد شد : این تخفیف قیمت ، قسمتی مربوط به‌روشهای اقتصادی ذوب فلزات ، و قسمت دیگر مربوط به امنیت‌کامل ، و در نتیجه کمی هزینهٔ حمل و نقل بود (A. T. Olmstead, History of the Persian Empire, p. 82) ۲ـ Egibi ۳ـ Jacob

میدانند. تأسیس این بانك بهقرن هفتم ق. م. میرسد. این بانك امور رهنی، اعتبار متحرك وامانات را انجام میداد.

سرمایهٔ آن درمورد منازل، مزارع، غلامان، چهارپایان، کشتیهای مختص حمل مال‌التجاره بهکار می‌رفت. این بانك از عملیات مربوط بهحساب جاری و استعمال چك اطلاع داشت. بانك دیگر متعلق بهموراشی[۱] ازمردم نیپور[۲] و جدیدتر از بانك نخستین بود. این بانك وجه مال التجاره را اخذ می کرد، قنوات را حفر می‌نمود، و آب را بهکشاورزان می‌فروخت، و انحصارات از قبیل انحصار فقاع (آب جو) یا صیادی را ـ که با اخذ منافع واگذار می کرد ـ تأمین می‌نمود. مؤسسات مشابهی، بهتقلید بانکهای شرقی دریونان ـ مخصوصاً درمعابد دلس[۳]، المفیا[۴]، دلفس[۵] ـ ایجاد شد.

ساختمان جاده‌ها بههمان نسبت که برامنیت می‌افزود، سرعت حمل‌و نقل را نیزتأمین میکرد. در این عصریك قسم جاده سازی توسعه یافت، وآن عبارت بود از سنگ‌فرش کردن قسمتهای نرمتر جاده‌ها؛ وحتی ساختن رد چرخ درجاده‌ها مصنوعاً برای وسایل نقلیهٔ چرخ دار معمول گردید. از قرن چهارم، اختراع کفشکی برای چارپایان‌بارکش، بهمنظور حمایت سم آنها درجاده‌های سخت، صورت گرفت وآنرا با مس، پوستین یا موی اسب می‌ساختند. نعل حقیقی اسب فقط درقرن دوم یا اول ق. م. اختراع گردید. سفینه سازان کشتیهایی بهسبکهای تازه بیرون دادند که می‌توانستند از ۶۰ تا ۸۰ میل دریایی در روز حرکت کنند. در آن زمان کشتیهایی وجودداشت که از ۲۰۰ تا ۳۰۰ تن[۶] ظرفیت داشتند، ومعمولاً ۱۰۰ تا ۲۰۰ تن ظرفیت کشتیهایی بود که در شطوط بزرگ مانند نیل، دجله وفرات رفت وآمد میکردند.

۱ـ Murashshi ۲ ـ Nippur ۳ ـ Delos ۴ ـ Olympie (Olympia ت. ا.)
۵ـ Delphes (Delphi ت. ا.) ۶ـ ت. ا.: ۲۰۰ تا ۵۰۰ تن

هم درآن عهد ساختن بنادر را بارصیف آغاز کردند، علایم بحری را مورد مطالعه قرار دادند، اسناد و مدارکی برای کشتیها مرتب ساختند و تخصص را در خدمات بحری مراعات میکردند.

عهد هخامنشی‌نخستین قدمها را در تنظیم اقتصاد ملی برداشت. دولت مالیاتی وضع کرد که‌ازاملاك،مزارع، باغها،احشام ومعادن گرفته میشد. نوعی‌مالیات‌متعلق بهزمین وجود داشت که کاملاً شبیه بهمالیات برمصنوعات صنعتی بود. عوارضی بر رصیفهای بنادر ـ کاملاً مانند مالیات وعوارض تجارت در کشور و عشریهٔ بازار ها ـ وضع کرده بودند. مالیاتی که توسط عمال جمع آوری میشد، در صندوقهای ایالات گردمی‌آمد وسپس‌بهخزانه ارسال‌میگردید. این‌وجوه‌صرف مخارج دربار، ادارات وقشون‌میشد، اما احتیاجات اقتصادی ـ بهاستثنای‌آنچه که مربوط بهساختن‌جاده‌ها و قنواتی که مربوط به مقاصد نظامی و اداری بود ـ کمترمورد توجه رهبران قرار میگرفت. درمرکزشاهنشاهی، دولتها و معابد بهمنزلهٔ مراکز اقتصادی بهکار خود ادامه می‌دادند، اماچون انحصار ازدست‌آنها خارج شده‌بود، قدرتشان محدودبود. معهذا دولت بهطبقهٔ کارگرعلاقمند بود، وتاآنجا که اصول آن عهد اجازه میداد، کارومزد افرادطبقهٔ مذکوررا تنظیم کرد. محققاً نباید توقع داشت که قوانینی در موردکارگران اجرا شده‌باشد، اما نشانه‌هایی از اقدامات مربوط بهامور اجتماعی درالواح گنجینهٔ تخت‌جمشید منعکس‌است. درآنجا مزد هرطبقه ازکارگران دقیقاً تعیین‌شده، و مزد یك کودك، یك‌زن، یك مزدور یا پیشه‌ور متخصص مشخص شده است. از این حد هم پیشتر رفته‌اند: بهمنظور احتراز از تقلب، معادل پولی همهٔ محصولاتی راکه بهمنزلهٔ مزد جنسی تأدیه میشده ذکر کرده‌اند، و ما بدین وجه میدانیم که یك خمره شراب یك «شکل»[۱] (تقریباً یك دلار)، و یك گوسفند سه

۱ـ Shekel

« شکل » ارزش داشته است . حتی مزد روحانیانی که در خدمت دین بودند تثبیت شده : بدین وجه ، مزد یك مغ مأمور تهیهٔ هوم و مشروبات ، بالغ بر دوازده خمرهٔ شراب درسال بود .

درآن عهد میبایست مراکزی برای جمع‌آوری عمله وجود داشته باشد ، زیرا درالواح تخت‌جمشید ذکرشده که‌کارگران ازهمهٔ اقطارشاهنشاهی می‌آمدند. این الواح در تکمیل مطالب « فرمان » شوش ، میرسانند که تشکیلاتی شاهنشاهی برای تنظیم امور وجود داشته‌است . به‌علت کثرت کارهای مذکور ، این تشکیلات میبایست ، در تمام ممالك شاهنشاهی شعبه داشته‌باشد . ساختمان شهرها ، کارهای مربوط به‌دربار ، ومخصوصاً ادارهٔ تجارت شاهنشاهی وجهانی‌موجب رفت‌وآمد بسیار افراد خارجی در قسمتهای مختلف ایران میشد . ایرانیان از این تحولات خارج نماندند ، والواح بابلی، که هرگز نامهای ایرانیان‌را پیش‌ازسال ۵۲۱ ق.م . دربابل ذکرنمی‌کنند ، ازاین تاریخ به‌بعد ، اسامی ایشان‌را که روز بروز در تزاید بود یاد میکنند ، تاآنجا که میتوان این‌جنبش‌را به‌یك مهاجمهٔ حقیقی ملت مخدوم تعبیر کرد . شاهنشاهی‌با ادارهٔ خود ، قشون‌خود ، ایرانیان‌را مجبور کرد که از انزوا در داخل نجد ایران بدرآیند ، و درهمهٔ آسیای غربی پخش‌شوند .

جانشینان‌داریوش[1]

سلطنت داریوش ذروهٔ اوج قدرت شاهنشاهی و همچنین تمدن هخامنشی‌بود . مدتی‌قریب به‌یك قرن و نیم ، شاهنشاهی منحصراً برشالده‌ای که‌کوروش طرح و داریوش بنا کرده‌بود ، زندگی‌میکرد . ازآن‌پس نیز همان‌روش را جداً ادامه داد ،

۱ـ در ت.ا. این‌قسمت در ذیل فصلی جداگانه (فصل چهارم) به‌عنوان « هخامنشیان متأخر » آمده‌است .

اما توقف درحیات یك ملت معادل محکومیت اوست . قطع پیشرفت وترقی، وگاهی فقدان وسایل دفاع ازآنچه که دومؤسس‌مذکور کسب کرده‌بودند ، ملت‌را به‌انهدام میکشاند . محقق‌است که شاهنشاهی‌هنوز ادوار خوشبختی وسعادت و حتی‌توسعه در پیش‌داشت ، وملت‌ایران‌آنرا مدیون چندشخصیت نادروبافراست ـ که تخت‌داریوش را اشغال کردند ـ و مخصوصاً بازی‌ماهرانهٔ سیاست شاهنشاهی، بود . اما این منافع موقت به‌دست نمی‌آمد مگربرای‌آنکه سقوط حکومت مزبوررا درسراشیبی‌تسریع کند . پس‌ازشکست خشیارشا دریونان، ومدتی‌بیش‌ازیك‌قرن ، هیچیك‌ازشاهنشاهان بشخصه ، سپاه خودرا مانند کوروش وداریوش رهبری نمی کردند . رقابتها، توطئه‌ها و نزاعها در اطراف تاج و تخت ، کشتار اعضای خاندان شاهی که بر اثرجلوس هر پادشاهی به‌تخت‌سلطنت روی میداد، افراد این‌خاندان‌راچنان فصد کرد که‌به‌عنوان جانشین پسر اردشیر سوم ، جز خویشاوندی دور ، داریوش سوم کدمان[1] ـ برای ادامهٔ سلطنت خاندانی که ایران را مافوق همهٔ ملل جهان قرار داده‌بود ـ کسی را پیدا نکردند .

فتوحات پرولولهٔ اسکندر تنها مدیون هنر نظامی وی ، یا شجاعت سربازان مقدونی ، و حتی فکر محرك آزادکردن یونانیان از یوغ ایرانیان نبود . سلاطین هخامنشی ، جانشینان داریوش ، در تسخیرمجدد جهان توسط پادشاه مقدونی ، خود عاملی‌مهم به‌شمار میروند . آنان ، براثرخود پرستی و فقدان روشن بینی و عدم شمّ سیاسی‌وملی، تاحدی موجبات شکست خویش‌را فراهم آوردند وعامل انحطاط خود گشتند . سرنوشت ملت ایران‌چنان اقتضاکرد که‌چون درمیان شاهزادگان پارسی یك تن پیدا شد که از دیگران در جرأت و رفعت شأن برتربود ـ چنانکه درمورد کوروش جوان چنین‌است ـ نهضت وی تقریباً در هنگام عزیمت درهم شکسته شد .

۱ـ Codoman

هیچیك از کسانی که پس‌ازخشیارشا درشوش سلطنت کردند، ازسیاست جوانمردانهٔ کوروش یاسیاست محکم وتوأم باپیش‌بینی داریوش‌نمیتوانستند الهام‌بگیرند .آنان برای تأمین ارتباط بین‌ملت مخدوم وملل متعددی که درزمرهٔ اتباع شاهنشاهی‌وارد شده‌بودند ، کوششی به‌عمل‌نمی‌آوردند ، جزقدرت‌تسلط چیزی راجستجونمیکردند ، وطلای خودرا درخدمت‌فساد وخیانت به‌کارمیبردند . اصولی که شالدهٔبنای‌شاهنشاهی بود منحرف ومنهدم گردید . شاهنشاهی برسرپا بود وبه‌نظرمیرسید که ازهمه وقت مستحکم‌تراست، اما در داخل وی قوای انحلال به‌کارافتاده‌بود. تا وقتی که تهدیدی جدی درخارج ایجاد نشد ، و تا زمانی که وی میتوانست در لحظات مشکل به‌وسیلهٔ طلای خود از خویش دفاع نماید ، زنده ماند و چنین وانمود کرد که دارای قدرتی مشابه با قدرتی است که در آغاز تأسیس شاهنشاهی داشته‌است . مع‌هذا ، دربرابر دیدگان خیرهٔ جهانیان متحیر ، وی تحت نخستین ضربات متعرضی مصمم ، منهدم گردید . ملت ایران که باعلاقه دوقایدنخستین‌خودرا پیروی کرد، قوای‌ملتی‌جوان را حفظ نمود ، و هنوز شایستهٔ فتوحات بزرگ بود ، اما پیشوایانی که قابل رهبری وی به‌سوی مقدرات جدید باشند ، نیافت. سقوط شاهنشاهی‌برای ملت‌ایران‌آسیبی شدیدبود ، مع‌هذا توانست بدون گسیختگی ، وباسربلند کردن‌تدریجی ، رو به‌ترقی گذارد و بزودی نشان دهد که چگونه ملتی مغلوب می‌تواند از راه صلح برغالب پیروز گردد .

خشیارشا (۴۸۶-۴۶۵ ق . م.)

خشیارشا ، که داریوش او را جانشین خود معرفی کرده بود ، پس‌از دوازده سال نیابت‌سلطنت دربابل، به‌تخت شاهنشاهی‌جلوس کرد . یکی‌ازنخستین‌اندیشه‌های وی جلوگیری ازشورش مصربود که درزمان پدرش آغازشده‌بود . براثراقدام شدید

خشیارشا ، ملت مصر کینهٔ خودرا فرو برده منتظرانتقام ماند . وی باهمان خشونت ضدبابل ــ که‌آن‌هم عصیان کرده‌بود ــ اقدام‌نمود و دستورداد دیوارهای‌استحکامات شهرمزبوررا خراب کنند ، معابدآنرا ویران سازند ، و مجسمهٔ زرین خدای بعل[1] را ذوب نمایند . از این زمان ، وی عنوان « شاه بابل » را ترك گفت ، و به‌عنوان « شاه پارسیان و مادها » اکتفا کرد . از این پس ، اطمینان شاه فقط به‌ملت مخدوم بود .

آرامش شاهنشاهی مستقر گردید . خشیارشا ، که بیشتر به‌زندگانی مجلل دربارخود تمایل‌داشت ، وخودرا به‌ساختن‌کاخهاوابنیه مشغول‌میکرد ، درصدد ادامهٔ جنگ برنیامد . مع‌هذا تقدیر برای او سرنوشتی دیگر پیش‌آورد . این پادشاه که تحت‌تأثیر اشخاص‌قرارمیگرفت ، تسلیم‌فشاری که ازجانب‌طرفداران‌جنگ‌وتبعیدیان اثینه (آتن) وارد می‌آمد شد ، و علی‌رغم تمایل خود ، تصمیم گرفت سیاست پدر را تعقیب کند ، وبنابراین دستگاه مهیب‌جنگیی‌را که توسط داریوش ساخته شده‌بود ، به‌کارانداخت . چهل‌وشش ملت قشون اورا تشکیل می‌دادند ، وبیست‌ونه فرمانده ــ که همه پارسی‌بودند ــ براین‌سپاهیان ریاست داشتند . مادها و بابلیان فقط دارای مشاغل‌فرعی‌بودند . خشیارشا ، دررأس سپاهیان خود ، به‌سوی یونان حرکت کرد ، وتصمیم داشت که ازراه خشکی‌حمله کند ، نه‌ازراه دریا . فینیقیان درتنگه‌ها[2] پلی‌از قایق ساختند وسپاهیان ایران‌درمدت هفت‌روز پیاپی‌از‌آن عبور کردند ، وشاه‌بزرگ خودرا به‌حمایت بغان سپرد ، شراب پاشیدند ویك‌جام ، یك شمشیر و یك کمان در آب انداختند . تسالیا[3] ومقدونیه هیچ مقاومتی‌نشان ندادند . یونانیان شمال مطیع شدند . بادرنظر گرفتن ممالك‌آسیا وافریقا ، بیش‌ازنصف‌دنیای یونانی رعیت پادشاه بودند . پیشتر ، دموکراتهای اثینه (آتن) تصمیم گرفته‌بودند با ایرانیان اتحادی

۱- Bel ۲- مراد «داردانل» است (م.) ۳- Thessalie {Thessaly .ت .ا}

منعقد کنند، اماوطن‌پرستان‌مخالفت‌ورزیدند واتحادیه‌ای‌به‌ریاست اسپارطه(اسپارت) تشکیل‌دادند ، وبر آن شدند که درتنگهٔ ترموپیل[1] منتظردشمن بمانند . دراین‌اثنا ، جهازات ایرانی که پشتیبان عملیات بود ، دچارطوفان گردید ، ولی‌قشون‌برّی‌حمله کرد ، ودرتپه‌ها بامقاومت شجاعانهٔ مشتی‌یونانی‌مواجه شد . جنگی‌خونین که‌عاقبت آن نامعلوم بود درگرفت ، ونزدیك‌بود به‌عدم موفقیت ایرانیان منجر گردد ، ولی براثرخیانت[2] ، عاقبت‌آنان پیروز گردیدند . اتیك[3] که سکنهٔ آن‌آنجارا ترك کرده بودند ، تصرف شد . اثینه تسخیر گردید . به‌دفاع اکرپلیس[4] که توسط چند یاغی به‌عمل‌می‌آمد ، براثرایجاد حریقی‌عام که درآن همه چیز: مردم ، معابد ، منازل از بین‌رفتند ، خاتمه‌داده‌شد .

اما یونانیان تسلیم نشدند : جهازات آنان درسالامیس[5] متمرکز گردید ، و تصمیم گرفتند ازبرزخ مذکوردفاع کنند. آنجا برابردیدگان خشیارشا که‌براریکهٔ خود ــ که برتپه‌ای مستقر کرده بودند ــ نشسته بود ، جهازات یونانی جهازات شاه بزرگ‌را درهم‌شکستند ، ووی یك‌ثلث از سپاهیان خودرا ازدست داد (۴۸۰ ق . م .) مع‌هذا این‌شکست نمی‌توانست چندان اهمیتی‌برای ایران داشته باشد : قشون وی تقریباً دست ناخورده مانده‌بود ، نواحی‌متصرف تحت تسلط او بود ، وتعداد دشمن ــ که با وجود همهٔ مصایب مقاومت میکرد ــ اندك و ناچیز بود . اما طبیعت حساس خشیارشا ، که شاهد شکست بحریهٔ خود بود ، تصمیم به‌بازگشت گرفت . شاهنشاه خیره شد ودستورداد امیرالبحرفینیقی را اعدام کنند ، و همین امر باعث گردید که هموطنان امیرالبحرمزبورایرانیان‌راترك گویند، ومصریان نیزازآنان‌تقلید کردند .

۱ ــ Thermopyles (Thermopylae ت. ا.) ۲ ــ مراد خیانت یونانیان است (م.)
۳ ــ Attique (Attica ت.ا.) ناحیه‌ای دریونان قدیم ، در شمال شرقی پلوپونز که اثینه (آتن) پایتخت آن بوده (م.) ٤ ــ Acropole (Acropolis ت. ا.) قلعهٔ اثینه (آتن) باستان که برصخره‌ای به‌ارتفاع ۱۵۰ گام بناشده بود (م.) ۵ ــ Salamine (Salamis ت. ا.)

خشیارشا ماردنیوس[1] را دریونان گذاشت ، وخودبه‌سوی‌آسیا حرکت کرد .

فرمانده مزبورتصمیم گرفت طرز محاربه را عوض کند . وی با اثینه (آتن) وارد مذاکرات‌شد و پیشنهاد اتحاد ، استقلال و پرداخت خسارات داد . مساعی وی بی‌نتیجه ماند ، واو به‌حمله پرداخت و مجدداً به‌آتیك و اثینه هجوم برد ، و همهٔ آنچه را که ازسال گذشته بجا مانده بود ،آتش زد ودور شد . عاقبت متحدان موفق شدند قشونی‌ترتیب دهند که محجوبانه بسوی دشمن‌حرکت کرد . تلاقی‌فریقین‌در پلاته[2] صورت گرفت (۴۷۹ ق.م.) . ماردنیوس خطایی‌بزرگ مرتکب شد : اوبشخصه وارد میدان‌کارزار گردید و کشته‌شد . قشون او که فرمانده خودرا ازدست داده‌بود ، ترك مخاصمه کرد . فتح مزبوردرنظر یونانیان‌کامل بود ، اما برای ایرانیان ــ حتی پس‌از سالامیس ــ این پیروزی نمی‌توانست قاطع باشد ، زیرا دوثلث قشون آنان در آسیا بکرمانده‌بود . امابدبختی‌دراین‌بود که درهمان‌روزجنگ‌پلاته ، جهازات‌جدید یونانی‌به کشتیهای ایرانی که به‌میکال[3] قریب شامس[4] پناه برده بودند ، حمله کرد ، وآنهارا دچارحریق نمود ، و درنتیجه جنگ به‌شکست ایرانیان منجر شد .

دربرابراین شکست ، قسمتی‌از ایونیان به‌اتحادیهٔ یونانیان ــ که پیشرفتهای خودرا از حدود جنگ تدافعی به‌عملیات تهاجمی کشانده بودند ــ ملحق گردیدند . اثینه (آتن) دررأس‌اتحادیهٔ دلس[5] قرار گرفت. هریك ازمتحدان‌مبلغی‌برای‌تسلیحات وادامهٔ جنگ تأدیه میکرد . عاقبت درسواحل اوریمدن[6] یونانیان فتحی تازه کردند (۴٦٦ق . م .) ، وبراثرآن ایرانیان را ازهمهٔ متصرفاتی که داریوش‌درماوراءآسیای صغیربرای‌آنان گذاشته‌بود ، محروم کردند . ضعف‌خشیارشا، برای‌شاهنشاهی گران تمام‌شد : اروپاآسیا را قطعاً به‌عقب تنگه‌ها راند .

۱ــ Mardonius ۲ــ Platée (Plataea ت. ا.) ۳ــ Mycale ٤ــ Samos
۵ــ Delos ٦ــ Eurymédon

غلبهٔ یونان کوچك برسپاه عظیم‌شاهنشاهی‌ایران ، درنظراول تعجب‌آوراست، اما بامطالعهٔ دقیق میتوان‌به‌علل آن‌پی‌برد . محقق‌است که ارزش‌جنگی‌سربازیونانی موردشك‌نیست ، اما فرماندهان آن غالباً بی کفایت ، غیرمصمم ، و ناشایسته برای رهبری دسته‌های تحت‌فرمان‌خود بودند .

شکستهای ایرانیان ناشی از اشتباهات نظامی و سیاسی خود آنان بود . نظم قشون ایران بهیچوجه خوب نبود . صدها هزار مرد که تشکیل این سپاه عظیم‌را می‌دادند ، براساس تجهیزات تسلیحاتی ایرانیان جمع‌آوری نشده بودند ، بلکه بر مبانیی که خودآنان دارا بودند ، مجهز گردیده بودند . خوراك برای تغذیهٔ آنان عملاً وجود نداشت . سپاهیان شاه میبایست از نواحی‌اشغالی غذای خود را به‌دست آورند ، و این امربرای چنین‌سپاهی بزرگ غیرممکن بود . از سوی دیگر، تعداد بسیاری ازافراد جهازات‌ایران ایونی‌بودند ، ویونانیان‌آسیا درچنین‌جنگی‌میبایست با برادران اروپایی خود متحد گردند . بالاتراز همه ما باعدم لیاقت فرماندهی عالی تصادف می کنیم ، وازاطمینان مبالغه‌آمیزمشاوران‌پادشاه ـ که خود اونیزسست‌رأی بود ـ دچارشگفتی میشویم .

این‌بدبختیها خشیارشا را به‌خشم‌آورد و وی هر گونه امید انتقام را از دست داد ، و دیگراز پایتختهای خودبیرون نیامد . در تخت جمشید ـ مانند شوش ـ او کارهای ناتمام پدررا به‌اتمام رسانید ، وازایجاد ساختمانهای‌تازه‌ای که درآنها تکبر بی‌اندازهٔ استبداد وی به‌سبکی‌نزدیك به‌خارق‌العاده تجلی‌میکرد لذت میبرد . تاریخ جدید میکوشد برای‌پسرداریوش تجدید اعتبار کند . میتوان قبول کرد که روایات یونانی‌ـ که تنها منابع ما دراین خصوص هستند ـ به‌وجهی غیرقابل اجتناب دربارهٔ مخرب‌اثینه(آتن)اغراق گفته‌باشند ، وممکن‌است که شکستهای‌مذکورنزدمعاصران او کمتر اهمیت داشته باشد تا نزد اخلاف ؛ هرچند قرینه‌ای در دستست که این

جنگها به‌شدت در کشوروی تأثیر کرده‌بود ، زیرا درمدتی قریب ده سال همهٔ‌کارهای تخت‌جمشید ، توسط این‌بانی‌عالی‌مقام ، متوقف‌ماند . کتیبه‌های وی که دراین‌اواخر درتخت جمشید کشف‌شده ، اورا به‌عنوانی جدید یاد می کنند ، ووی‌را نه‌تنهامدافع آیین‌رسمی، بلکه‌مبلّغ آن معرفی‌مینمایند . محققاً خشیارشا مصروبابل‌رافتح کرد ، وباهمهٔ وزنهٔ قدرت مهیب‌خود براین ملل باستانی‌فشاروارد‌آورد . اما اونمیتوانست بفهمد که هنگام تغییر روش نسبت به‌ملل مغلوب صراحةً فرا رسیده‌است . وی میبایست این ادعای ملت مخدوم را ـ که باید بر دیگران به‌نام قدرت تامهٔ خود حکومت کند ـ ترك گوید . ایرانیان که تازه از دورهٔ صباوت بیرون آمده بودند ، وبرمللی که دارای تمدنهای بسیار کهن بودند ، فرمان میراندند ، میبایست‌آنها را بیشتر در ادارهٔ امور شاهنشاهی شرکت دهند ؛ اما بهیچوجه این کار را نکردند . خشیارشا ، محاط در میان درباریان و خواجه سرایانی که بیش از پیش بر او تسلط می‌یافتند ، زندگانی‌خودرا به‌وجهی‌اسف‌آور به‌پایان رسانید ، و درکاخ مجلل خود کشته شد (٤٦٥ ق . م .)

اردشیر اول (۴۶۵ - ۴۲۴ ق . م .)

جلوس پسرخشیارشا ـ که مردی ضعیف بود ـ برتخت سلطنت با عصیان برادرش ، شهربان ایالت بلخ ، آغازشد . این اغتشاش بزودی سر کوب گردید ، وبر اثرآن همهٔ برادران‌شاه جدید به‌قتل رسیدند . مصرنیز یاغی شد ، اما این‌بار اثینه (آتن) ـ که درجستجوی گندمی‌بود که به اشکال‌ازراه تنگه‌هامیرسید ـ آنرا تصرف کرد . نخستین عملیات پارسیان ضد مصریان به‌شکست منتهی گردید ، ولی قوای امدادی مهمی‌رسید وعاقبت موجب پیروزی آنان‌شد ، و ایرانیان حتی‌جهازات اثینی (آتنی)را که‌درمصب‌نیل مجتمع‌بود ، سوختند . درهمان‌زمان ، طلای‌پارسی‌اسبارطه

(اسپارت)را ضد اثینه برانگیخت. اثینه ، دراوج قدرت خود، ضربتی‌حساس خورد ـ ولی بزودی آنرا جای دیگر تلافی خواهد کرد ـ و سیاست وی بسرعت رو به‌تنزل گذاشت . بر اثر اقدامات سیمون[۱] اثینه به‌اسبارطه نزدیك شد وبا یاری آن دولت وارد جنگ با ایرانیان گردید[۲] ، و به‌پیشرفتهایی نظیر فتح سالامیس[۳] نایل آمد[٤] . درنتیجهٔ صلحی که پس‌ازاین عملیات پیش‌آمد ، شاه‌بزرگ ناگزیرشد که‌ازشهرهای یونانی ایونیه[۵] ـ که جزواتحادیه بودند ـ صرفنظر کند . سربازان پارسی ازاین‌پس نمیتوانستند ازقزل ایرماق[٦] تجاوز کنند ، واین امر معرف عقب‌نشینی جدید وشدید از جانب شاهنشاهی است ، ولی وی باصرف طلا وایجاد مناقشات بین‌اسبارطه واثینه مجدداً ادارهٔ امور را در دست خود می گیرد .

نیمهٔ قرن پنجم با ظهورپریکلس[۷] یکی ازدرخشان‌ترین‌اعصارتاریخ اثینه است . این مملکت کوچك ، موجد و رهبر اتحادیهٔ قوی دلسی[۸] بود ، وبراثر‌تجارت وباجی که متحدان وی می‌پرداختند ثروتمند شده ، و در جادهٔ تحولات سیاسی و اجتماعی افتاده وموجب پیروزی‌افکاردمو کراتیك گردیده بود . برای‌ایجادکارجهت مزدوران کارهایی‌عظیم ـ ازقبیل دیوارهای طویل ، قورخانه ، معابد، سد، لنگرگاه، حوضچهٔ تخلیهٔ کشتیها ، بنادر ـ انجام داد . تضاد بین این کشور و شاهنشاهی پادشاه بزرگ آشکار است . در کشور شاهنشاهی ، ادارهٔ امور بردوش ملل مغلوب سنگینی می کند ، و شهرهایی که سابقاً سعادتمند بودند ـ مانند بابل ـ در این زمان به‌صورت خرابه در آمدند ، و در کشوری مانند مصر چند شهر براثر حریق منهدم گردیده بودند .

۱- Cimon
۲- در ت.ا. افزوده شده : سیتیوم Citium محاصره شد
۳- Salamine (Salamis ت. ا.)
٤- در ت.ا. آمده: عملیات‌جنگی دریایی نزدیك سالامیس درقبرس به‌عمل آمد
۵- Ionie (Ionia ت. ا.)
٦- Halys
۷- Péricles
۸- Ligue délienne (Delian league ت. ا.)

در بابل اردشیر سیاست پدر را به کمال تعقیب کرد . اگر چه روحانیان بعل‌مردوك[۱] اجازهٔ اجرای مراسم دینی خود را داشتند،اشغال مملکت مزبور به‌دست ایرانیان بشدت تعقیب میشد . پادشاه زمین‌های آن کشور را میان ایرانیان تقسیم کرد ، قضاة منحصراًپارسی بودند ، همانگونه که همهٔ ادارات دردست پارسیان اداره میشد . هیأت مغان نیز در آنجا اهمیتی یافتند . سکنهٔ محلی در زیر مالیاتها خرد شده ، آمادهٔ عصیان دراولین فرصت بودند .آنگاه که شهربان سوریه عصیان کرد ، و پس از گرفتار آمدن به‌سهولت مورد عفو ولطف پادشاه قرار گرفت ، وضع پیچیده تر شد . ایرانیان‌علاوه برآنکه سرحدهای‌غربی را ازدست دادند ، قسمتی ازثغورشرقی نیزازدست‌آنان خارج شد. نخستین‌علایم انحطاط مخفیانه‌ـ اما به‌صورت اعلام‌خطر‌ـ تجلی میکند . شاهنشاهی درنظریونانیان ، پس‌ازپیشرفتهایی که متحدان کرده‌اند ، دیگر دشمنی موحش و مهیب به‌شمار نمیرود ، و نویسنده‌ای مانند اوریپیدس[۲] ، که حالت روحی عصر خود را منعکس میسازد ، میگوید : « آسیا حکم بردهٔ اروپا را دارد » . وضع از نیم‌قرن به‌این طرف تغییر یافته است.

اردشیر، درتعقیب سیاست کوروش وداریوش ، به‌عزرا[۳] اجازه دادبه‌بیت‌المقدس برود ، و هزار وپانصد خانوادهٔ یهودی را که در قدیم نفی بلد شده بودند با خویش همراه برد ، اما نفاقی که بین ایشان و هم کیشانشان ـ که هرگز فلسطین را ترك نگفته بودند ـ ایجاد شد ، شاه را وادار کرد اقدامات احتیاطی به‌عمل آورد ، و حتی نحمیا[٤] ـ ساقی و معتمد خود ـ را فرستاد تا به‌مناقشات این مملکت خاتمه دهد. اردشیرنسبت به‌جامعهٔ‌یهود به‌نظر خیرخواهی می‌نگریست به‌شرطی که رؤسای مسئول آنان به‌قدرت سلطنتی وفادار بمانند ، عزرا ، به‌منزلهٔ یکی از موجدان

۱- Bel-Marduk
۲ - Eurypide (Euripides ت. ا.)
۳- Ezdras (Ezra ت. ا.)
٤- Néhémie (Nehemiah ت. ا.)

بزرگ یهودیت ، برای جامعهٔ خود قوانینی ترتیب داد ، و براثر سیاست روشن‌بین خویش ــ که هرگز از اطاعت قدرت سیاسی پارس سرپیچی نکرد ــ به ملت یهود اجازه داد که وضع خود را جبران کند . در سال ٤٤٥ ق . م . معبد و دیوارهای بیت‌المقدس مجدداً ساخته و روحانی بزرگ به‌عنوان رئیس بیت‌المقدس و یهودیه شناخته شد .

اردشیر هرگز سپاهیان خود را شخصاً رهبری نمیکرد . وی در اواخر ایام زندگی خود ، حتی به‌امور یونان ــ که برای اعتبار شاهنشاهی دارای اهمیت حیاتی بود ــ توجهی نداشت . بنایی که داریوش برافراشته بود ، به‌تدریج و تقریباً به‌نهجی غیر محسوس ، شکاف بر می‌داشت .

معهذا در زمان سلطنت اردشیر ، قرابت حقیقی فرهنگی بین ایران ویونان برقرار شد ، و این قرابت موجب گردید بعض تحولات در کارهای هنری زمان وی ایجاد شود . مورخان ودانشمندان یونانی درمصر ، بابل و ایران مسافرت میکردند وتاریخ ، مذاهب و علوم شرقی را فرا می گرفتند ومی‌شناسانیدند . این دوره عصری است که هرودتوی[1] کتاب «گردش جهان» خود را تألیف کرد ، و تصور می‌رود که ذی مقراطیس[2] اگر با دانشمندان بابل تماس نداشت ، نمی‌توانست فرضیهٔ آتم خود را پدید آورد .

دو جهان (شرق و غرب) در صدد مبادلهٔ معارف بودند ؛ و اروپا در حالی که به‌مخالفت آسیا برخاست ــ با وجودجنگها ، آشوبها وامراض ساری که شرق و غرب هردو را مبتلی کرده بود ــ ذخایری را که قارهٔ اخیر در طی قرون گردآورده بود ، اخذ و اقتباس کرد .

١ــ Hérodote (Herodotus ت. ا.)   ٢ــ Démocrite (Democritus ت. ا.)

داریوش دوم (۴۲۴ـ۴۰۵ ق . م .)

سراسر سلطنت این پادشاه مصروف انواع توطئه و فساد میشد و طلای ایران برای اغوای آتن ضد اسپارت ، در جنگهای پلوپونزی[1] به‌کارمیرفت . این امرتاحدی به‌منزلهٔ سیاست پیشرفت‌برای شاهنشاهی وانتقام‌جنگهای مادی[2] تلقی میشد . عصیان شهربان ساردس[3] که اثینه از او حمایت می کرد ، موجب گردید که اسبارطه جانب شاه بزرگ را بگیرد ، پادشاه از تیسافرن[4] ــ که در میان سیاستمداران ایرانی‌لایقتر و کم وسواس‌تر از همه بودــ خواست تا شورش مزبور را درهم شکند . وی‌اغتشاش‌را با کومك سربازان مزدور یونانی از بین برد ، اما پسر شهربان عاصی جنگ پدر را دنبال کرد . پادشاه ، پس از آنکه با اسبارطه معاهده‌ای منعقد و امضا کرد ، با اثینه به‌جنگ پرداخت ، و مجدداً چند شهر یونانی را به‌تصرف در آورد ، و اهالی آنها را ملزم کردپادگان های ایرانی را بپذیرند وخراج های معوق را بپردازند . اندکی بعد، با عقد معاهده‌ای جدید ، سلطنت شاه بزرگ بریونانیان آسیا شناخته شد . اسبارطه وضع ممتاز خود را از دست داد ، اما به‌پاداش آن طلا گرفت .

عصیانی در مصر ایجاد شد ، و متعاقب آن آشوبی در مصر پدید آمد . معبد یهودان را خراب کردند ، دولت ایران جرأت نداشت تهییج سکنهٔ بومی را فرو ـ نشاند . جهازات ایران در پلوپونز شکستهایی خوردند ، و با وجود اینکه پادشاه برای تعویض آنها وجوهی‌اختصاص داد ، نتوانستند ازادامهٔ پیشرفتهای اثینه (آتن) جلوگیری کنند . بهر حال ، بار دیگر ، اسبارطه با کومك ایران ، توانست تنگه‌ها را محاصره کند ، واثینه ــ که از گندم آن نواحی محروم مانده بودــ مجبور به‌تسلیم گردید . باز طلا پیروز شد .

١ــ Guerre du Péloponèse (Peloponnesian war ت. ا.)   ٢ــ Guerres médiques (Median wars ت. ا.)   ٣ــ Sardes   ٤ــ Tissapherne (Tissaphernes ت. ا.)

کاخ و دربار ـ که در آن خانوادهٔ شاهی در معرض تفرقه و گسیختگی قرار داشت ـ منظری درست ازسیاست خارجی بود . ملکه‌پروشات[1] ازپسرخود کوروش ـ دربرابرولیعهد رسمی ـ حمایت میکرد ، وبرای او حکومت ایالات لودیه (لیدی) ، فریگیای‌بزرگ[2] ، وکاپادوکیه[3] ، وهمچنین فرماندهی‌همهٔ سپاهیان شاهی‌را درآسیای صغیر گرفت. شاهزادهٔ جوان که برچنین‌نیرویی‌فرمانروایی‌داشت، اگرفرصتی‌مساعد پیش می‌آمد ، دروضعی بود که میتوانست برای رسیدن به تاج وتخت سلطنت‌نیروی خود را به‌کاربرد . .

داریوش دوم[4] هرگز پایتختهای خودرا ، برای فرماندهی سپاهیان خویش در جنگها، ترك نگفت ؛ وفقط نزدیك‌آخرعمر، سفر جنگی ضد کادوسیان[5] را رهبری کرد ، واندکی‌بعد درگذشت ، وتاج سلطنت را برای فرزند ارشدش ـ اردشیر دوم ـ به‌جا گذاشت .

اردشیر دوم (۴۰۵-۳۵۹ ق . م .)

جلوس این پادشاه با سوء قصد نسبت به‌حیات او مشخص‌است . وی ازضربت خنجر برادرخود ـ کوروش ـ درهنگام اجرای مراسم تاجگذاری درمعبدپاسارگاد نجات یافت . شاه براثر مداخلهٔ مادر خود ـ پروشات ـ برادر را عفو کرد ، و حتی اجازه دادبه‌ایالت خود ـ آنجا که همهٔ‌آسیای صغیر با سپاهیانش دراختیار وی‌بود ـ بازگردد . اندکی‌بعد ، کوروش ضداردشیر قیام ، ودر رأس سپاهی قوی برای بدست آوردن تاج و تخت حرکت کرد . وی در نزدیکی بابل درجنگ ، تقریباً فتح قطعی را به‌دست آورد ، ولی براثر غرور جوانی و بی‌پروایی درست در لحظه‌ای که ضربت

۱ـ Parysatis
۲ـ Grande Phrygie (Greater Phrygia ت. ا.)
۳ـ Cappadoce (Cappadocia ت. ا.)
۴ـ در ت. ا. افزوده شده ، مانند سلف خود
۵ـ Cadusiens (Cadusians ت. ا.)

سلاح وی بر برادرش پادشاه وارد می‌آمد ، کشته شد . همهٔ گزارشها جرأت خارق‌العادهٔ این شاهزادهٔ جوان را تحسین می کنند . اردشیر فرمان داد جسد او را قطعه قطعه کنند . اگر کوروش به‌تخت سلطنت جلوس میکرد ، شاید میتوانست از انحطاط سلسله جلوگیری کند .

اردشیر به‌ده هزارتن‌یونانی که جزوقشون برادرمقتولش‌بودند ، اجازهٔ بازگشت داد . وی با خدعه فرماندهان ایشان را اعدام کرد ، ولی نتوانست از مراجعت‌آنان به‌یونان ، ازراه ارمنستان ، ممانعت نماید .

ارزش سرباز ایرانی درسیاست شاهنشاهی، دیگر عاملی مهم ـ آن چنانکه در زمان کوروش یا داریوش بود ـ به‌شمار نمیرفت ، بلکه عامل مهم طلا بود ، که سیاستمداران ماهرومهیب شاه بزرگ در به‌کاربردن‌آن ورزیده بودند . آنان طلا را به‌شکل فواره‌ای مداوم در صندوقهای اثینیان ، اسبارطیان ، یا هر دستهٔ دیگر که به‌وسیلهٔ خدعه میتوانست دشمنی‌را تضعیف کند ، یا اورا به‌اردوی‌شاهی گسیل‌دارد ، میریختند ، درهنگام جلوس اردشیر ، مصر عصیان و اعلام استقلال کرد . شاه برای تصرف مجدد آن فاقد قدرت بود ، هرچند که میدانست اگر مصر از دست برود ، ایالات غربی‌مدتی‌دراز درتصرف اوباقی نخواهدماند. اثینه که ضعیف شده وشکست خورده‌بود دیگرخطری نداشت، اما اسبارطه تحت تأثیرمراجعت ده‌هزارتن ـ که شاه بزرگ نتوانسته بود آنان را از ترك مرکز حقیقی‌مملکت خود ممانعت کند ـ ضد شاهنشاهی اسلحه به‌دست گرفت . اژزیلاس[1] فرمانده بزرگ اسبارطی ، به‌آسیای صغیرحمله برد ، وشهربانها ـ که با یکدیگردرجنگ وجدال‌بودند ـ لیاقت‌متوقف ساختن پیشرفتهای سربازان او را نداشتند . بهرحال ، دراین زمان ، اثینه به‌جانب پادشاه ایران گرایید ، و اژزیلاس دراوج پیشرفت خود ، به‌اسبارطه احضار گردید .

۱ـ Agésilas

اوبه‌تلخی گفت که وی از ۱۰٬۰۰۰ تیرانداز پارسی‌شکست یافت که سرباز نبودند ، بلکه تصاویری‌بودند که برسکه‌های شاه‌بزرگ منقوش بود (تص۵۸ الف ـ د) . این تصمیم سیاسی فرومایه اندکی بعد منجربه‌شکست جدی اسبارطه و پایان تسلط او برایونیه گردید .

هنگامی که دو مدینهٔ بزرگ یونان ، که رقبای سنگدل بودند ، به اغوای طلای ایران ، به‌جان هم افتادند ، هردو براثر جنگها تحلیل رفتند . شاهنشاه ، از مرکز ایران ـ که هرگزآنرا ترك نمی گفت ـ شرایط « صلح شاه » را اعلام کرد : همهٔ شهرهای ایونیه دردست وی خواهند ماند ، و باکسانی که با او مخالفت کنند درخشکی ودریا محاربه خواهد شد . سفرای یونانی ، که تصمیم شاه در برابر آنان خوانده شد ، سرتعظیم فرودآوردند . آنچه‌را که داریوش‌وخشیارشا بادستگاه مهیب جنگی‌خویش نتوانستند به‌دست آورند ، سیاست اردشیر دوم با استعمال مفرط طلا به‌انجام رسانید .

یونانیان ایونیه مجدداً رعایای‌شاه بزرگ شدند . قدرت‌اثینه ، که تحت‌عنوان اتحادیه خراج حقیقی‌مطالبه میکرد ، به پایان‌رسید . تسلط اسبارطه نیز که‌حمایت وی از ایونیان براثر مالیاتها موحش‌تر شده بود ، خاتمه یافت ؛ و علاوه براینها در مدینهٔ مذکور مبالغی‌به‌عنوان هدف نجیبانهٔ استخلاص برادران‌آسیایی‌می گرفتند . ایرانیان ، مالیاتی‌را که مدتی دراز ازطرف آنان برقرار بود ، تثبیت کردند ، وآن بسیارسبکتر ازعوارض اثینه و اسبارطه بود . شهرهای ایونیه ، که مجدداً در حلقهٔ تجارت شاهنشاهی مجتمع شدند ، فعالیت و سعادت قدیم خود را باز یافتند . منافع شاه درهمین‌جا متوقف نشد ؛ سیاست وی همواره نزاع دیرین بین اثینه واسبارطه را احیامیکرد . مجادله، که براثرصلحی‌قطع شده‌بود ، مجدداًدر گرفت ، وهردو کشور رابه‌انهدام کشانید . هنگامی که دورقیب‌عاقبت عداوت وخصومت را کنار گذاشتند ،

تبس[۱] تحت حمایت اردشیر، ضد دو دشمن دیروزی ـ که دراین موقع هدفی مشترك داشتند ـ وارد میدان‌شد وآنهارا درهم‌شکست . هلاد[۲] قدیم ، به‌ارادهٔ شاه قطعه قطعه وکوفته گردید ، زیرا هیچیك ازاین مدینه‌ها قدرت ایجاد وحدت کشور واستقرار نظم و صلح را نداشت .

درزمانی که قدرت اردشیر به‌نظر میرسید از تنگه‌ها تجاوز کرده ، و دربار شوش فرامین خودرا به‌یونانیان اروپا املا میکرد ، درایالات غربی شاهنشاهی دملی منفجرشد ، وآن عصیان ولاة بود . در زمان آخرین پادشاهان هخامنشی ، از وظیفهٔ « چشمها و گوشهای » شاه ـ که ازعهد داریوش به تفتیش امور حکام موظف بودند ـ جزخاطره‌ای باقی‌نماند . انواع مناصب شهربانان موروثی گردید . بعضی از آنان چندان قوی‌شدند که شاه دیگرنمیتوانست ایشان‌را تحت تفتیش ومراقبت درآورد ، و یا عملیاتی ضدآنان انجام دهد . جمهوری روم نیز با مأموران سنا که به‌تفتیش امور فرماندهان سپاه موظف بودند ، دچار همین مخمصه شد . فرامین قدیم چنان قدرتی به‌فرماندهان سپاههای رومی‌داده‌بود که آنان از تحت نظارت خارج شدند ، و عاقبت خود را نمایندهٔ سنا معرفی کردند ، و بدین وجه ضعف آشکار سنا را به‌ثبوت رسانیدند .

وضع حالت داخلی شاهنشاهی موجب بدبینی ویأس بود . مالیات ، بومیان را خرد میکرد ، وآنان‌را واداربه‌عصیان مینمود . مصراز زمان جلوس اردشیر مستقل گردیده‌بود ، وعملیات پردامنه‌ای که برای تسخیرآن به‌عمل آمد منجربه‌شکست گردید ، وآن کشور دیگرهرگز فتح نشد .

شاهنشاهی به‌تدریج تجزیه میگردید : پس‌ازمصر، قسمتی از قبرس ، و سپس فینیقیه وسوریه ـ یکی‌پس‌از دیگری ـ استقلال خود را اعلام نمودند . شهربانان

۱ـ Thèbes ۲ـ Hellade (Hellas ت. ا.)

یاغی‌درحالی که شاهد انحطاط دولت شاهنشاهی‌بودند کشورها را ویران میکردند . جنگ طبقاتی‌توسط مزدوران گرسنه در گرفت، وآن‌را باخشونت خفه کردند ، ولی براغتشاشات افزوده شد . آسیا قطعه قطعه گردید : بیثینیه[1] در دنبال کاریه[2] استقلال خودرا به‌دست‌آورد؛ سپس‌لودیا[3] ، میسیه[4] ، لیکیه[5] ، پیسیدیه[6] ، پامفیلیه[7] ، کیلیکیه[8] ازآنها تقلید کردند . خلاصه همهٔ ممالك مغرب‌فرات درحال اغتشاش بودند ، وضع شاهنشاهی ازپیش‌آشفته‌تر گردید ، وهمهٔ امورآن ـ از جمله وحدت کشور وحیات خودشاه ـ درمعرض‌خطر بود . شهربانان عاصی سکهٔ طلا ضرب میکردند ، واین امر تاآن‌زمان فقط بدشاه بزرگ اختصاص داشته است . شاه با ایالات غربی ـ که درحال اغتشاش بودند ـ ومصرآزاد ، نصف درآمد خودرا ازدست داد . اردشیر ، که آنهمه موفقیتهای سیاسی دریونان بدست‌آورده بود ، تاج و تخت خود را در معرض انهدام می‌دید . اگراندکی‌پیش ، به‌نظرمیرسید شاهنشاهی وحدت خود را به‌دست‌آورده ، این امرفقط اتفاقی‌بوده ، و براثرفقدان پیوستگی شاهنشاهی درآستانهٔ تجزیه بود . مصر که با اسبارطه (اسپارت) و شهربانان یاغی‌متحد شده‌بود ، ضد شاه قدم برداشت وسپاهیان وی تحت فرمان تاخس[9] فرعون به‌سوی سوریه حرکت کرد ، و درهمان هنگام داماتس[10] شهربان عاصی از فرات گذشته‌بود . وخامت وضع چندان بود که اردشیرخود فرماندهی عالی‌قشون‌را عهده‌دارشد ، زیرا پسرش اخس[11] آن شایستگی رانداشت که ازپیشرفت سپاهیان‌مزدوریونانی که درخدمت‌عاصیان‌بودند، جلوگیری کند . شاهنشاهی محکوم به‌نظرمیرسید .

مع‌هذا کشورایران براثر اعراض مصر ـ به‌علت اغتشاشی که ضد تاخس پدید

۱ـ Bithynie (Bithynia ت. ا.) ۲ـ Carie (Caria ت. ا.) ۳ ـ در متن فرانسوی Lysie چاپشده ، در ت. ا. : Lydia ۴ـ Mysie (Mysia ت. ا.) ۵ـ Lycie (Lycia ت. ا.) ۶ـ Pisidie (Pisidia ت.ا.) ۷ـ Pamphilie (Pamphilia ت.ا.) ۸ـ Cilicie (Cilicia ت. ا.) ۹ـ Takhos ۱۰ـ Damatès ۱۱ـ Ochos

آمده‌بود ـ نجات یافت ؛ فرعون متحدان خود را رها کرده ، باز گشت . پس‌از آن شهربان اروآندر[1] تسلیم شد ، زیرا شاه اورا عفو کرد و به‌شغل خود باقی گذاشت ؛ واین امرضعف قدرت مرکزی‌را ثابت میکند . مقارن خیانت شهربانان ، دسته‌های مسلحی‌پیدا شدند که شهرهارا فدیه می گرفتند ؛ مدینه‌های‌دیگر براثر منازعهٔ بین اغنیا وفقرا قطعه قطعه شدند . شهربان یاغی اریوبرزن[2] مورد خیانت پسرخود واقع وبه‌دار آویخته شد . داماتس ، درزمان اتحاد شهربانان یاغی به‌قتل رسید . خطری که برای شاهنشاهی‌وجود داشت ، به‌همان سرعتی که ظهور کرده‌بود ، ازبین رفت ؛ اما جنبشها همچنان ادامه یافت تا آنگاه که اردشیر ـ که بعضی اورا ملایم ، عادل وسخی، و برخی‌دیگراورا کم اطمینان ، خونریز وتحت نفوذ مادرخویش‌می‌دانند ـ در گذشت . وی در سراسر سلطنت خود ، که نزدیك به‌نیم قرن طول کشید جز یك هدف نداشت ، وآن عبارت بود ازحفظ همهٔ ثغورشاهنشاهی‌خود . کوشش وی مافوق قوای او بود .

اردشیر سوم (۳۳۸-۳۵۹ ق . م .)

به‌نظرمی‌آید که باجلوس‌اردشیر، تقدیرفرصتی‌دیگربه‌ایران برای‌نجات‌وی داد . او محققاً مردی شقی ودارای خویی سبع و وحشی، ولی از سوی دیگر دارای اراده‌ای‌آهنین وشمّ‌سیاسی‌بود . جلوس وی ، ازخون همهٔ برادران و خواهرانش که چندین ده تن‌بودند ، سیراب شد . آیا این امربرای کسب مجدد وحدت شاهنشاهی ـ که ازخطری به‌خطردیگردچارمیشد وراه سراشیبی‌می‌پیمود ، وفقط براثرتصادف نجات می‌یافت ـ زایدبود ؟ اردشیر، باثبات‌بسیار، اغتشاش‌کادوسیان[3] وعصیان‌شهربانان را سرکوبی کرد . به‌اثینبه (آتن) که بعضی‌از این ولاة را حمایت میکرد ، اعلامیهٔ

۱ـ Aroandre ۲ـ Ariobarzanes ۳ـ Cadusiens (Cadusians ت. ا.)

شدیدی صادرنمود ، وآن دولت ازبیم جنگ ، سپاهیان خود را احضار کرد . مساعی شاه مصروف فتح مجدد مصرشد ، اما نخستین اقدامات وی منجر بهشکست گردید . سیدون[1] ـ متحد مصر ـ عصیان کرد . پادشاه ، آن ناحیه‌را با هزاران‌تن سکنه‌اش بسوزانید ، وازآن جز خرابه‌ای باقی‌نگذاشت . سفرجنگی جدیدی ضد مصرآغاز شد ، وبا همراهی سپاهیان مزدور یونانی ، فتح قطعی به‌دست‌آمد . فرعون به‌حبشه فرار کرد ، شهرها تسخیرشد و دیوارهای آنها خراب گردید ، معابد غارت شد ، و روحانیان باپرداخت‌بهایی گزاف‌آزادی خودرابازخریدند. شاهنشاهی‌باهمهٔ اکناف واقطارخود ، استقراریافت ، وبه‌نظرمیرسید دراین‌زمان ازهمهٔ ازمنهٔ پس‌ازداریوش قوی‌تر بوده‌است .

یونان از این تجدید قوای ایران متأثر گردید . از مدتی دراز ، افکار وطن پرستان ، از جمله ایسقراطیس[2] ، هلنیان[3] را فرا میخواندند و ایشان را به‌اتحاد و محاربه با ایرانیان دعوت میکردند ، و در خطابه‌های خود نغمه‌های جدیدی آغاز مینمودند : هلنیان‌تنها اخلاف یونانیان نیستند ، بلکه همهٔ کسانی که درتمدن‌آنان شریك وسهیم‌اند ، هلنی به‌شمار میروند . محاربه‌ای که آنان توصیه میکردند ، از حدود ملّی وشاهنشاهی‌خارج شده منجربه‌نبرد بین فرهنگها و اصول تمدن گردید . اما یونان که براثر جنگهای طولانی فرسوده شده‌بود ، فاقد نیرویی بود که بتواند وحدت اساسی را برای غزوهٔ جدید تحقق بخشد . مع‌هذا این هدف علی‌رغم یونان ، بااجبار مقدونیه ـ که ملتی‌نیرومند از اعقاب غیرهلنی ، ولی دارای فرهنگ یونانی بـود ـ تحقق یافت . از سال ۳۶۰ ق . م . ، مساعی فیلفوس[4] مقدونی مصروف الحاق نواحی واقع در شمال یونـان[5] : تراکیه[6] و تسالیه[7] به‌کشور خود بود . وی شخصیتی

۱ـ Sidon ۲ـ Isocrate (Isocrates ت. ا.) ۳ـ Hellènes ، یونانیان خود را بدین نام میخواندند (م.) ۴ـ Philippe (Philip ت. ا.) ۵ـ در ت.ا. : درشمال پلوپونز Peloponnese ۶ـ Thrace ۷ـ Thessalie (Thessaly ت. ا.)

مسلط درمیان‌یونانیان محسوب میشد ، واورابه‌عنوان پیشوایی که غزوات ضد آسیا ـ که سعادتمندتر از اروپا بود و در آن قـاره بربریان[1] از یونانیان غنی‌تر بودند ـ تلقی می‌کردند .

امـا فیلفوس مردی محتاط بود ، و می‌دید کـه اردشیر مجدداً مصر را فتح کرده ، ترجیح داد که دشمن را گمراه کند ، و باب معامله را با ایران ـ که درآن همهٔ اغتشاشات حتی اغتشاش قبرس ، سرکوب شده بود ـ مفتوح کرد .

در اثینه ، دموستنس[2] به‌شدت ضد سیاست طرفداری مقدونیه مبارزه میکرد ، و بعکس ، نجات کشور خـود را در اتحاد بـا پادشاه بزرگ می‌دید ، و چون او را ملامت می‌کردند که به‌یونانیان آسیا خیانت می‌کند ، این حقیقت تلخ را درجواب می‌گفت : « آیا حقیقةً به‌این یونانیان آسیا علاقمندیم ؟ آیا هریك از فرماندهان اثینی (آتنی) شرکت « خیرخواهـانهٔ » خویش را تحمیل نمیکنند ؟ » سفارتی از اثینه به‌شوش‌فرستاده شد ، واتحادی منعقد گردید . چون امنیت وآرامش درسرحد اثینه برقرار گردید ، شاه قشونی فرستاد تا فیلفوس را به‌خارج پرینتوس[3] براند . تنها خطری که این اتحاد ممکن بود داشته بـاشد ، متوجه مقدونیه بود . فیلفوس تصمیم گرفت کار را ـ ولو با اعمال زور باشد ـ با یونانیان یکسره کند . او به‌یاری پسرش اسکندر بر اثینه و متحدانش غلبه کرد ، و پیروزی قطعی به‌دست آورد ، و به استقلال یونـان خـاتمه داد (۳۳۸ ق . م .) . در همـان سال اردشیر مسموم گردید : قاتل با معدوم کردن شاه ، ضربت کشنده‌ای به‌شاهنشاهی واردآورد ، وآن دیری نپایید .

اگـر ایرانیان عهد هخامنشی را به‌صورت فـاتحانی تصور کنیم که خود را

۱ـ Barbares درا صطلاح یونانیانBarbaros به‌همهٔ خارجیانی که دارای‌تمدنی‌پست‌تر ازخودآنان بودند ، اطلاق میشد (م.) ۲ـ Démosthène (Demosthenes ت. ا.) ۳- Périnthe (Perinthus ت. ا.)

به‌ملل تابعه تحمیل می کردند ، و از آنان فقط اطاعت کور کورانه نسبت به‌قدرت فاتح می‌خواستند ، درست و عـادلانه نیست . راست است که در لفاف سیاست آنـان استعمار ، میل به‌قدرت و تسلط ، نگاهداری ملل تابعه درحال اطاعت ، مستتر بود . در زمان ایشان جهان به‌دو گروه بسیار متباین تقسیم شده بود : شاهنشاهی ایران ، و یونان . هریك از آن دو زندگانیی داشت کـه تمدن و اقتصاد آن متعادل بود و هریك مـایل بود که طریقهٔ زندگی خـود را در بقیهٔ بلاد جهان انتشار دهـد . هخامنشیان نخستین کسانی بودند که وحدت ایران را تحقق بخشیدند ، همچنانکه آنان نخستین پادشاهانی بودند که وحدت عالم شرقی را ، و به‌عبارت دیگر ، جهان متمدن را ـ که عناصر مختلف آنرا تحت یك نظارت سیاسی که هیچگاه سابقه نداشت بهم مرتبط ساختند ـ تأمین کردند . ملت ایران که با وجود اختلاف نژادی ، پا به‌منصهٔ ظهور گذاشت ، از هرج و مرج زبانها و تمدنها فـاتح بیرون آمد . ایـرانیان نه‌تنها شاهنشاهیی جهانی تأسیس کردند ، بلکه به‌ایجاد تمدنی جهانی ـ که منطقهٔ نفوذ آن وسیع بود ـ موفق آمدند .

تشکیل این شاهنشاهی را به‌صورت ترکیب ، نباید علامت تدنی آن دانست ، زیرا تمدنهای بزرگ دیگر مثلاً روم هـم چنین راهی را تعقیب کردند . ایرانیان همچنانکه در ادارهٔ ممالك توفیق یـافتند ، در اقتصاد و تجارت نیز موفق آمدند . تحقیقات جدید ثابت می کند که ممالك دور دست که براثر توسعهٔ کشور هخامنشی بدان پیوسته بودند ، تحت نفوذ خیرخواهانهٔ هخامنشیان عمیقاً تحول یافتند ، مثلاً خوارزم و دیگر مستملکات شرقی درمدت سه قرن و نیم ازصلح برخوردار بودند ، و این حادثه‌ای نـادر در تاریخ نواحی شرقی در این عصر به‌شمار می‌رود . در این مدت ، نـاحیهٔ مذکور به‌توسعهٔ حقیقی از لحاظ عمران و فلاحت مشغول بود . در همان عهد ، طرز آبیاری به‌وسیلهٔ قنوات زیر زمینی ـ ازجمله در واحه‌های جنوبی

مصر ـ معمول گردید . هنر هخامنشی به نواحیی بسیار دورتر از سرحدهای ایران رسید : نفوذ آنـرا در مصر ، قبرس ، سواحل بحراسود ، و مخصوصاً در سکاییان[۱] می‌توان دید . هخامنشیان محیطی مساعد برای توسعهٔ علم به وجود آوردند ، و مـا می‌دانیم که در زمان داریوش منجمی بزرگ از مردم بابل بنام نبوریمانو[۲] در بارهٔ خسوفهای ماه مطالعاتی به‌عمل آورد ، وموفق به‌محاسباتی دقیقتر ازمحاسبات بطلمیوس[۳] و کپرنیکوس[۴] گردید . نیز میتوان از منجم دیگر بنام کیدینو[۵] از مردم سیپار[۶] نام برد ، که در حدود اواخر عهد شاهنشاهی تقدّم اعتدالین را کشف کرد ، و موفق به‌محاسبهٔ صحیح طول سال گردید ، و در محاسبهٔ او فقط هفت دقیقه و شانزده ثانیه اشتباه دیده می‌شود .

هخامنشیان وطن پرستی شدید را کنار گذاشتند ، و به‌عنوان نوعی امتیاز جهت مصالح شاهنشاهی ، زبانی غربی ـ یعنی آرامی ـ را به‌منزلهٔ زبـان رسمی مملکت وارد کردند ، و الفبای آنـرا پذیرفتند . بعلاوه این زبان را به‌هند بـردند ، و در آنجا نیز تحت نفوذ زبـان مزبور ، خرشتی[۷] ـ قدیمترین الفبای هندی که شناخته شده ـ توسعه یافت . در هند هم هنر و معماری هخامنشی آثار خود را باقی گذاشته است : حفریاتی که در پتنه[۸] به‌عمل آمده ، آشکار کرده که کاخهایی که در زمان سلسلهٔ موریا[۹] ساخته شده ، تجدید مطلعی ازطرح کاخهای تخت جمشید است . سنن هندی یادگارهای بانیان ایرانی را ـ که درتخیّل عامه منظرهٔ تیتانها[۱۰] را به‌خود گرفته ـ حفظ کرده‌اند و این امر وجود آثار نفوذ هخامنشی را در هنر موریا و همچنین در

۱- Scythes (Scythian ت. ا.)
۲- Nabu-ri-mannu
۳- Ptolémée (Ptolemy ت.ا.)
۴- Copernic (Copernicus ت.ا.)
۵- Kidinnu
۶- Sippar
۷- Kharoshti
۸- Patna
۹- Maurya
۱۰- Titans در اساطیر یونانی پسران آسمان و زمین‌اند . آنان ضدخدایان عصیان کردند و خواستند با انباشتن کوهها بر روی یکدیگر به‌آسمان حمله برند ، ولی ژوپیتر آنانرا بـا صاعقه بسوخت . در ادبیات این هیاکل بـرای مساعی کسانی که به‌کارهای ناممکن دست می‌یازند به‌عنوان مثل به‌کار رود (م.)

کنداره[۱] می‌رساند .

علاوه براین ، دانشمندان معتقدند که از تماس بین زبان پارسی و زبان اقوام جدید مجاور درهٔ سند ، « برای محاورهٔ فاتحان و مغلوبان ، یك قسم لهجهٔ مخلوط به‌سبك زبان اردو » ایجاد شد .

هخامنشیان که در امور دینی بـا دیدهٔ اغماض می‌نگریستند ، و خود آنان هم به‌توحید متمایل بودند ، عملاً به‌اقوام موحد ــ که در رأس آنها یهودیان بودند ــ توجه داشتند . اگر دین ، جامعه ، وحتی دولت یهود توانست پایدار بماند و بعدها پیشرو مسیحیت گردد ، تا حد بسیار مدیون سیاست خیرخواهانهٔ ایران هخامنشی است . دین هخامنشی در خارج ایران هم بی‌تأثیر نبوده است . دانشمندان بر آنند که دخول آیین انـاهیته[۲] (ناهید) به‌وسیلهٔ اردشیر دوم صورت گرفته است ، و پرستش پیکرهای او در معابد شوش ، تخت جمشید ، هگمتانه (همدان) ، بابل ، دمشق ، ساردس[۳] و بلخ ، می‌بایست به‌اتحاد همهٔ اقوام شاهنشاهی تحت یک آیین مشترك ــ که آثار آن مدتی دراز در میان ملل آسیای صغیر زنده مـاند ــ یاری کرده باشد .

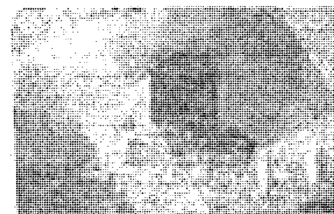
از سوی دیگر ، دین هخامنشی از شمال غربی تجاوز کرده به کاپادوکیه[۴] و سپس به کیلیکیه[۵] ــ که در آنجا دزدان دریایی آیین میترا[۶] (مهر) را پذیرفتند ــ نفوذ کرد .

آیین اخیر ، بعدها درمیان سپاهیان رومی دین غالب به‌شمار میرفته ، علاوه براین اعتقاد قدیم سامی به‌نوعی بقای بعد ازمرگ ، توسط ایرانیان به‌اعتقاد ابدیت تبدیل شد[۷] ، وآن درمعتقدات یهودی نفوذ نمود ، وآیین زرتشت به‌وسیلهٔ این مصفاة

۱ ــ Gandhara ۲ ــ Anahita ۳ ــ Sardes (Sardis ت. ا.) ۴ ــ Cappadoce (Cappadocia ت.ا.) ۵ ــ Cilicie (Cilicia ت. ا.) ۶ ــ Mithra ۷ ــ رك . مقالهٔ مترجم، هورقلیا ، درمجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران ۳:۱ ص۲۷ــ۲۸ (م.)

در حکمت الهی مسیحی تأثیر کرد .

هخامنشیان ازلحاظ فرهنگ مادی ومعتقدات دینی وفرهنگ معنوی نخستین کسانی بودند که صور وافکار را بین شرق و غرب مبادله کردند . آنان تقریب این دو جهان رابا تمدنهای آنها تحقق دادند ، وبدین وجه برای آینده ، طریقی را که جهان ایرانی میبایست درآن راه سپر گردد ، هموار کردند .


پاسارگاد ، آرامگاه کوروش

فصل چهارم *

غرب ضد شرق و عکس‌العمل شرق

پایان شاهنشاهی هخامنشی

اسکندر کبیر

قتل اردشیر سوم ، صفحهٔ شطرنج سیاست جهان را ، درزمانی که نیروی جدید ـ مقدونیه ـ دست به‌بازی می‌یازید ، سرنگون کرد . در مقابل ایران ، که پادشاه جوان آن ملعبهٔ خواجگان مقتدر است ، فیلفوس برتخت سلطنت نشسته ، واتحادیه‌ای شامل یونان متحد به‌وجود آورده ، و سپاه نیرومند مقدونیه را که متکی به‌جهازات یونانی است ، مجهز کرده است . خود او نیز ، بزودی براثر ضربهٔ دشنهٔ یاغیان ـ که دربارشوش در آن بی‌دخالت نبود ـ ازپادرآمد ، وپسرش اسکندر جانشین او گردید . اسکندر با تهورجوانی خود ، کاری را که پدر آغاز کرده بود ، دنبال نمود .

برتخت شاهنشاهی ایران ، پسر اردشیر مسموم شد و درگذشت ، و یکی از خویشاوندان او به‌نام داریوش سوم کدمان[1] جانشین وی گردید . این مرد متهوّر ، اگر برای نخستین‌بار در تاریخ کشور خویش ، رقیبی ـ که شامل همهٔ یونانیان متفق بود ـ نداشت ، شاید میتوانست مملکت خودرا نجات دهد . محقق است که یونان به‌اجبار متفق شده بود ، ولی نابغه‌ای دررأس جنگجویان مقدونی خود ، آنرا رهبری میکرد .

* در ت. ا. : فصل پنجم

۱- Darius III Codoman

خطای بزرگ کدمان آن بود که براثر غرور سلطنت مقتدر خویش ، اسکندر جوان را خوارشمرد ، و ارزش قوای او را اندك پنداشت .

محاربه‌ای که بین طرفین درمیگیرد ، درمثلثی وسیع ـ شامل شاهنشاهی پارسی یونان که از چند مدینه مشکل است ، وحکومت جوان مقدونی ـ محدود میباشد . ایران هنوز همهٔ منابع خود را در دست دارد . محقق است که در موارد متعدد ، وی ضعف خودرا به‌دنیا نشان‌داده است ، ازجمله هنگامی که سرداران وی نتوانستند از مراجعت کسنفون[1] و ده هزار سرباز یونانی وی جلوگیری کنند ، یا آژزیلاس[2] را از تسخیر همهٔ آسیای صغیر ـ تقریباً ـ تا رود قزل ایرماق[3] مانع آیند ؛ بدبختیهای متعددی که درجنگهای مصر گریبانگیر وی شد ، وشکستهای آن درقبرس حیثیت سپاهیان وی را درنزد دشمنان تضعیف کرد . گاهی اتفاق می‌افتاد که پادشاهی مقتدر بود ، ولی طرز استفاده ازسپاهیان خودرا نمیدانست ، وتصمیمات او بطیء بود واجرای اوامرش به‌موانع برخورد میکرد . اگر درگذشته ، شاهنشاهی ایران درمحاربهٔ خود بایونان پیشرفتی داشت ، بخش اعظم آن مدیون نفاق بین یونانیان بود . از دیرباز به‌این طرف ، شجاعت مزدوران یونانی و تجربهٔ فرماندهان آنان ، نقش مهمی را در فتوحات ایفا میکردند . با هریك ازاین فرماندهان ، یکی ازنجبای ایرانی که سمت ریاست عالیه براو داشت ـ هرچند که غالباً کارشناس نبود ـ همراه میشد ، واختلافات ناشیه موجب تضعیف عمل می‌گردید . تسلط پارسیان در غالب نواحی شاهنشاهی قابل تحمل بود ؛ روش حکومت مزجی بود از « روش قدرت و حسن نیت » . کمتر تصورمی‌رفت که روزی ایران بتواند یونان را تصرف کند . از سوی دیگر ایران ، غالباً برای دفاع ، وسایل لایتناهی داشت ، و مساعی اسکندر در راه تسخیر آن سهل نمی‌نمود .

۱- Xénophon ۲- Agésilas ۳- Halys

یونان بین دوجریان افکارتقسیم شده‌بود : طبق عقیدهٔ بعضی ، اطاعت وتبعیت یونانیان آسیا به‌شاه بزرگ ، به‌منزلهٔ تحقیروتوهینی‌برای اینان ــ که در نظرایشان نژادی عالی‌داشتند ــ به‌شمارمیرفت . بنابراین، اگرهلنیان خودلایق تحقق‌بخشیدن وحدت‌ـ‌وحدتی که بایدقدرت‌لازم‌رابرای‌آزاد کردن‌برادرانشان‌ازبندگی‌ایجاد کنندـ نیستند ، چه اهمیتی‌دارد که مقدونیهٔ یونانی‌شده باین‌هدف دست یابد ؟آسیای‌صغیر تاخط کیلیکیه[1] به‌سینوپ[2] باید از شاهنشاهی ایران مجزا گردد . اگر این ناحیه آزاد شود ، این تودهٔ مواج مزدورانی که عنصری برای ایجاد اغتشاشات میباشد ، استقراروثبات خواهدیافت ، وازسوی دیگر آنان‌باغرب‌مراکز معمورتجارتی‌مرتبط خواهندشد و بازارهای جدیدی برای توسعهٔ اقتصادی یونان ایجاد خواهند کرد .

در نظر گروه دیگر یوغ پارسیان چندان موحش نیست . شهرهای یونانی آسیای صغیرخوشبخت‌اند ، و کمتراز زمان ادوار کوتاه « استخلاص » آنها به‌دست سپاهیان یونانی ، رنج می‌برند . شاه بزرگ دور است ، و تحمل قدرت او آسانتر از تحمل تسلط مقدونیان خشن‌میباشد . این‌اندیشه که جنگی‌انتقام‌آمیزضدایرانیان، میتواند مزد تفوق مقدونیان‌باشد ، و وحدت‌یونان ممکن‌است تحت‌تسلط سلسله‌ای خارجی‌تحقق یابد ، به‌نظراین گروه منفورترازمشاهدهٔ برتری ایران می‌آمد. کشور اخیر ازدیرباز خود را فاعل مختارسکنهٔ یونان معرفی کرده بود ، و تمجید نیروی فرمانروایی‌مقتدر درمقابل قدرت ناپایدار توده‌های مردم ، حتی‌درمعتقدات مکاتب عظیم‌فلسفی عصرنیزانعکاس یافته‌بود .

مقدونیه ــ که کشوری ازلحاظ فلاحتی عالی بودـ وجوه مشترکی با ایران ، مخصوصاًباپارس ــ که هستهٔ مرکزی شاهنشاهی‌راتشکیل میداد ومبین وجههٔ سیاسی و « ستون فقرات نظامی » کشور به‌شمار میرفت ــ داشت . سکنهٔ مقدونیه ، مانند

۱ــ Cilicie (Cilicia ت. ا.)   ۲ــ Sinope

ایران ، به‌قبایل وخاندانها تقسیم شده بود ، وآنهاتحت فرمان رؤسای نجیب ، مالك زمینهای وسیع ، بودند . دهقانان آزاد بودند . درفوق همهٔ افراد پادشاه قرار داشت که قدرت دینی ، قضایی و نظامی در دست او بود .

فیلفوس توانست تشکیلات مملکت را از نو منظّم سازد ، وبا اجتماع ملت در گرد تاج و تخت ، به‌سلطنت نیرو دهد . نظم و نسق عظیم وی ، ایجاد قشونی بود که در آن مقدونیان‌آزاد ، بدون‌آنکه ارتباط خود را با قبایل قطع کنند ، فالانژ[1] و نجبا ، سواره نظام مشهور را تشکیل میدادند . درحالت جنگ ، دیگرمثل سابق ، نجبا با دسته‌های خود دخالت نمیکردند ، بلکه قشون شاه بود که تحت فرماندهی صاحب منصبان منتخب او شرکت میکردند . در زمانی که پسرفیلفوس جانشین وی گردید، ملت ومخصوصاً سران قوم ــ که هیأت منتخب را تشکیل میدادند ــ برای پیروی از قهرمان جوان و تحقق فتوحات عظیم تحت فرماندهی وی ، آزموده شده بودند .

غالباً اقدام اسکندر راضد شاهنشاهی ایران به‌عنوان « غزوه » تلقی میکنند . درحقیقت ، بعض آثار شباهت بین این هجوم یونانیان به‌آسیا تحت قیادت اسکندر و بسط اروپاییان در قرون وسطی[2] ، موجود است . اندیشه‌ای که جنبش اخیر برآن اتّکا داشت و هدف غایی نجیبانهٔ آن ، نجات امکنهٔ مقدسه بود ، اما قوهٔ محرکهٔ آن بیشتر دنیوی و ناشی از تمایل بارونهای[3] فرانسوی به‌فتوحات ارضی ، بعلاوهٔ منافع تجارتی جمهوریهای بحری ایتالیایی بود . اسکندر ، که شاید در عصر خود تنها کسی بود که می‌توانست کمال مطلوب « پان هلنیسم »[4] را تحقق دهد ، اقدام

۱ــ Phalange (دریونانی Phalagx ،گروه سربازان نیزه‌دارسنگین اسلحه. م.)   ۲ــ مراد جنگهای صلیبی است (م.)   ۳ــ Baron عنوان نجبای فرانسوی ، بالاتر از « شوالیه » و پایین‌تر از «ویکونت» (م.)   ۴ــ Panhellénisme مسلك طرفدار توسعهٔ‌جهانی یونانی(م.)

خود را به‌فتوحات در تحت رایت نجات یونانیان از یوغ ایرانیان انجام داد، در همان زمان که نجبای مقدونیه رؤیای فتوحات را برای افتخار و غنیمت میدیدند و بعض عناصر یونانی امیدوار بودند که دایرهٔ تجارت آنان به‌بازارهای ثروتمند مشرق کشیده شود.

پادشاه جوان‌ازنفاقها وستیزه‌های داخلی که موجب تفرقهٔ یونانیان شده بود، غفلت‌نداشت. درهرحال وی میبایست‌کارپدر را تعقیب وتکمیل کند. اعمال‌درخشانی انتظار او را میکشید. وی به‌عنوان منتقم یونانیان - و علی‌رغم ایشان - قدم پیش گذاشت، هرچند که بیش از همه منافع مقدونیهٔ خود را درنظر داشت. اعلامیه‌ای خشن خطاب به‌هلنیانی که تحت نظر اعمال پارسی‌کار می کردند، مبنی بروفاداری آنان‌نسبت به‌اتحادیه‌ای که وی را در رأس غزوه قرار داده بود، صادرشد. اسکندر، برای اطمینان از عقب، دستور داد تبس[1] را - که مردم آن ساخلو مقدونی را به‌قتل رسانیده بودند - بسوزانند و سکنهٔ آنرا به‌بردگی بفروشند. در نتیجهٔ «اتحاد» وی بایونان جمعاً ۷۰۰۰ تن سربازبا جهازات ضعیف اثینی (آتنی) - که براثرفقدان پول بزودی آنرا منحل کرد - به‌یاری او رسید. از لحاظ قهرمان هدف مقدس هلنیسم[2]، پشتیبانیی که جهان‌یونانی‌ازاو کردند، کاملاً بخل آمیز بود. اسکندر، باسپاه اندك خود، که تقریباً همهٔ آنرا مقدونیان تشکیل می‌دادند، و ستاد خویش - که در آن دانشمندان، مورخان، جغرافی‌دانان، گیاه شناسان هم شرکت داشتند - با کشتی‌از داردانل[3] - در همانجا که خشیارشا سابقاً سربازان خود را از روی پل عبور داده بود - گذشت. از نخستین شهرهایی که تصرف شدند، شهر تروا[4] راباید نام برد. اسکندر در این شهربرای ارواح قهرمانان یونانی قربانی کرد، وبا این عمل برشروع جنگ جدید ضدآسیا صحه گذاشت.

۱- Thèbes ۲- Hellénisme ۳- Dardanelles ۴- Troie (Troy .ت ا.)

داریوش‌این‌اقدام‌را - که ضعیف‌تر ازاقدام فیلفوس‌می‌نمود - جدی تلقی‌نکرد. اطمینان وی از موفقیت خویش چندان بود، که دستور داد اسکندر را مقید کنند و به‌شوش برند. سپاهی - مرکب از سربازان بومی، سواره نظام پارسی و مزدوران یونانی - که اندکی‌قویتر‌ازقوای مقدونی بود، برای جلوگیری وی اعزام گردید. فرمانده یونانی که در خدمت پادشاه ایران بود، محتاطتر بود و پیشنهاد کرد که اسکندر را به‌داخل مملکت بکشانند، و سپاه ایرانی عقب نشینی کند، و در عقب خود «خاك سوخته» به‌جای گذارد، اما این پیشنهاد رد شد. شهربانان - بعکس - درپی‌جنگی‌بودند که فتح درآن به‌نظرشان سهل‌می‌نمود، وبدین وسیله به‌نقشه‌های اسکندرمساعدت کردند. نخستین تلاقی‌در گرانیکوس[1] رخ داد[2]. سپاه ایران مغلوب شد، اما جنگ مزبور، محاربه‌ای کوچک بود، و پادشاه جوان مقدونی نزدیك بود زندگی خود را از دست بدهد[3]، بقایای سواره نظام پارسی تعقیب نشدند، اما مزدوران یونانی تحت محاصرهٔ مقدونیان قرار گرفتند، و به عنوان خاین نسبت به‌هدف هلنیان تنبیه شده، تقریباً همه به قتل رسیدند. جادهٔ آسیای صغیر باز گردید.

شهرهای یونانی، یکی پس از دیگری، تسخیر شد، و آزادی آنها اعلام گردید. اما دربین آنها، شهرهایی مانند هالیکارناسوس[4] وجود داشت که خواستند نسبت به‌شاه بزرگ وفادار بمانند. وبدین وسیله ثابت کردند که یوغ پارسیان‌برای آنان سنگین نبوده است. هالیکارناسوس در مدت محاصره دچار حریق گردید. اقدامات جهازات شاه بزرگ برای قطع رابطهٔ اسکندر از مبادی وی در اروپا،

۱- Granique (Granicus .ت ا.) ۲- به‌سال ۳۳٤ ق.م. ، رك. پیرنیا «ایران باستان» ج۲ ص۱۲۵۰ به‌بعد (م.) ۳- رك. پیرنیا «ایران باستان» ج ۲ ص۱۲۵۲ (م.)
٤- Halicarnasse (Halicarnassus .ت ا.)

بهشکست منجر شد . اسکندر پس ازعبور ازآسیای صغیر و تجدید نظم اداری این منطقه برمبنای‌سه‌جانبه‌ای که ایرانیان‌ایجاد کرده بودند: شهربان (والی)، فرمانده سپاه ، و رئیس مالیه ؛ داخل کیلیکیه[1] شد ، و در طول ساحل حرکت کرد ، ونزدیك دروازه‌های کیلیکیه ، درایسوس[2] خود را برابر سپاهیان داریوش یافت[3]. بار دیگر ، ایرانیان‌ازلحاظ تدبیرحرب مرتکب خطایی‌شدند که برای‌شاهنشاه گران تمام شد : شاه به‌جای‌اینکه طبق‌توصیهٔ یك تن مقدونی فراری منتظرسپاه اسکندرباشد ، خود بهمقابلهٔ او شتافت . سپاه ایران در مقابل ضربات مقدونیان تاب مقاومت نیاورد ، و داریوش چون شکست سپاهیان خود را دید ، ترك محاربه گفت وفرار کرد (تص۵۹) پارمنین[4] خود را بهسرعت بهدمشق رسانید ، و آن شهر را تسخیر کرد ، و در آنجا محمولات خانوادهٔ شاهی را بهدست‌آورد . مادر داریوش وزن وفرزندان وی بهدست اسکندر افتادند ، واونسبت به‌آنان بااحترامی که شایستهٔ ایشان بود ، رفتار کرد . سپاهیان مقدونی نیز غنایم بسیار در آنجا بهدست آوردند ..و نیز سفرای اسپارطه ، اثینه ، وتبس را که برای عقد معاهده با شاه ایران بدانجاآمده بودند در دست‌آنان افتادند ، واین امرثابت میکندکه در نظرمردم هلاد[5] جنبهٔ یونانی غزوهٔ مزبورچقدر اندك بوده است .

منظوری که فیلفوس تعقیب میکرد ، بهدست اسکندر تحقیق یافت : یونانیان آسیای صغیر آزاد شدند ، و قسمت غربی شاهنشاهی بهتصرف فاتح جوان در آمد . اعمال درخشان دیگری منتظر او بود . اسکندر بـه‌تعقیب داریوش نپرداخت ، و تصمیم گرفت فتح قسمتهای شرقی شاهنشاهی را ، برای تأمین عقب جبهه ، به تأخیر اندازد . وی شهرهای فینیقیه را در حصار گرفت ، و آنها تسلیم شدند ، و در زمانی

۱- Cilicie (Cilicia ت. ا.) ۲- Issus ۳- سال ۳۳۳ ق. م. ، رك. پیرنیا ، « ایران باستان» ج۲ ص۱۳۰۹ به‌بعد(م.) ٤- Parménion (Parmenio ت. ا.) ۵- Hellade نام اصلی یونان (م.)

که ماراتس[1] را تصرف نمود ، نخستین نامهٔ داریوش را دریافت کرد . داریوش دراین نامه بدو پیشنهاد دوستی و اتحاد کرده و آزادی خانوادهٔ خود را در مقابل مبلغی هنگفت خواستار شده بود . اسکندر بدین نامه ــ که بـاب مذاکرات سیاسی را افتتاح کرده بود ــ جواب رد داد ، و بهشاه تکلیف کرد او را سلطان خود بشناسد . فرمانده کل قوای اتحادیهٔ قرنطس[2] خود را دربارهٔ سرنوشت پادشاه مقتدر فعال مایشا خوانده بود .

از میان همهٔ شهرهای فینیقیه ، فقط تیر[3] مقاومتی لجوجانه نشان داد ، و در نتیجه هفت ماه کار اسکندر را بهتأخیر انداخت . در هنگام این محاصره ، وی نامهٔ دوم را از داریوش دریافت داشت . پـادشاه ایران برای نجات خـانوادهٔ اسیر خود پیشنهاد کرده بود فدیه‌ای هنگفت بپردازد ، ازسرزمین‌هایی که تارود قزل ایرماق[4] ممتد بود صرفنظر کند ، و دختر خود را بهازدواج اسکندر در آورد . در شورای «یاران» اسکندربعض آراء موافق بااین پیشنهادبود ، امادرنظرفاتح ، هدف محاربه ، سلطنتی‌جهانی‌بود که درآن جایی‌برای دوشاهنشاه نبود ، پس مجدداًبه‌پیغام داریوش پاسخ رد داده شد .

تیرسقوط کرد ، و مغلوبیت‌آن موجب انهدام تفوق بحری و تجارتی فینیقیه گردید اسکندریه[5] ــ شهری‌جدید کهاسکندربنا کرد ــ جانشین‌تیر گردید ، وهمچنین نیروی دریایی یونان جانشین نیروی دریایی آسیایی شد .

اسکندر باز دوماه در کنار دیوارهای غزه[6] ــ که در آنجا مجروح شد ــ سپری کرد ، سپاهیان مقدونی وارد مصر شدند ، و نه‌تنها مقاومتی ندیدند ، بلکه بومیان آن سرزمین ایشان را فرا خواندند ، زیرا کینه‌ای کـه براثر فشارهای عهد اخس[7]

۱ــ Marathos ۲- Corinthe یکی از مدینه‌های مشهور یونان قدیم (م.) ۳ــ Tyr (Tyre ت. ا.) ٤ــ Halys ۵- Alexandrie (Alexandria ت. ا.) ٦ــ Gaza ۷- Ochus

نسبت به‌ایران ، در دل گرفته بودند ، آنانرا با اسکندر متحد می‌ساخت . اسکندر معبد آمن[1] را دیدار کرد . درآنجا خدای بزرگ بدواعلام داشت که وی پسراوست ، و هاتف آن معبد برای وی ، تسلط برجهان را پیش بینی کرد . اسکندر ، به‌عنوان فرعون قانونی ، مراسم مخصوص را در معبد کرنك[2] به‌جای آورد ، و امور اداری آن کشور را منظم ساخت ، و مزایایی به‌مصریان داد . وی قوای نظامی را در دست مقدونیان گذاشت ، و سپس به‌طرف بین‌النهرین حرکت کرد . اسکندر ، بدون آنکه داریوش ـ به‌علل نا مفهوم ـ در سواحل فرات و دجله مقاومتی نشان دهد ، از آن دو شط عبور کرد .

داریوش ، پشت به کوههای ایران کرده ، با جمع آوری حداکثر قوایی که وسایل موجود بدو اجازه می‌داد ، خود را آمادهٔ دفاع نهایی از کشور خویش کرد ، اما پیش از سنجش قوای حریف ، برآن شد که سوّمین بار ، با مذاکرات سیاسی ، شاهنشاهی را نجات دهد . شاه که به شدت از مرگ زنش ـ که اسکندر دستور داده بود تشییع جنازهٔ شاهانه‌ای از او به‌عمل آوردند ـ متأثر ، و از بقیهٔ افراد خاندان خود ـ که هنوز هم اسیر بودند ـ جدا مانده و براثر مغلوبیتهای نظامی درهم شکسته بود ، به‌اسکندرپیشنهاد کرد که فرات به‌منزلهٔ سرحد دوشاهنشاهی‌تلقی شود ، واین امربه‌عنوان جهازدخترش‌باشد ، وقبول کرد که پسرش‌به‌منزلهٔ گروگان نزداسکندر بماند . و ۳۰٬۰۰۰ تالان برای‌آزادی مادر ودودخترش‌بپردازد . بنابراین ، قدرت او با اسکندر ـ که داماد اومیگردید ـ تقسیم میشد واسکندر درسلطنت شریك داریوش به‌شمارمیرفت . جواب رد پادشاه مقدونی ، بار سوم ، به‌همهٔ اقدامات پایان بخشید ، و دو قشون درگوگمل[3] یا « مرتع شتران » نزدیك اربیل[4] در دامنهٔ جبال آشور ،

۱ـ Ammon ۲ـ Karnak ۳ـ Gaugamela ، در۳۳۱ ق . م . رك . پیرنیا«ایران باستان» ج۲ ص۱۳۷۷ به‌بعد (م .) ٤ـ Arbelles (Arbela .ت .ا)

مواجه گردیدند .

یك بار دیگر ، درست مانند زمان خشیارشا ، سپاهیان ایران بدایالات تقسیم شده بودند. فرماندهی آن درفنون نظامی ، مخصوصاًاززمان فیلفوس‌به‌بعد، بهیچوجه ترقی‌نکرده بود . داریوش درقلب قوی‌ازسپاهیان‌جاوید محاط‌بود، ومزدوران یونانی گرداگردآن را فراگرفته بودند .

منابع تاریخی‌نامهای بزرگترین نجبای ایران را ذکر می کنند ، که جرأت شایان تقدیر ایشان در محاربه ابداً از پدرانشان ـ که شاهنشاهی‌ایران را فتح کرده بودند ـ کمتر نبود ، ولی همهٔ آنان از فنون جدید حرب بی‌بهره بودند . گردونه‌ها وفیلهای‌آنان تأثیری اندك داشت . داریوش‌درنتیجه شکست‌یافت وبه‌سوی هگمتانه (همدان) فرار کرد، بدون‌آن که فراراومحاربه راپایان‌بخشد . سپاهیان‌ایران‌شرقی تاپاسی‌ازشب گذشته ، مقاومتی‌قهرمانانه کردند . بهرحال‌جنگ‌به‌پایان‌رسید . محققاً اسکندر ، هنوزبرای‌آرام کردن نواحی مختلف شاهنشاهی‌ایران ، سالهاباید سپری کند ، اما از این لحظه به‌بعد قسمتی از رعـایا او را به‌عنوان شاهنشاه می‌شناسند . شکست‌درمحاربه ، درداریوش‌بسیارمؤثرافتاد ، چه برای‌اوترك سپاهیان ، باترك‌تاج و تخت یکسان بود .

ورود اسکندربه‌بابل ـ که درآنجا برای او گل نثار کردند ـ به‌منزلهٔ فتحی بود . وی شهربان ایرانی شهرمزبور را مجدداً به‌شغل خود برقرار کرد ودستور داد باردیگرمعبدبعل[1] را که خشیارشا خراب کرده‌بود ، بسازند . شوش‌بدون‌جنگ‌تسلیم شد . اسکندردرآن شهرخزینه‌ای هنگفت درقصریافت . خانوادهٔ داریوش که از پی سپاهیان یونانی‌می‌آمدند ، در همان قصرمستقر گردیدند . شهربان‌آنجا نیز به‌شغل خویش ابقاشد ، اما به‌جای فرمانده قلعه و گنجور ، مقدونیان گماشته شدند .

۱ـ Bel

ازسابق در ضمیر پادشاه جوان مقدونی این فکر پخته شده بود، که او با یك مشت مردم مقدونی نخواهد توانست براین شاهنشاهی بزرگ ـ که وی قسمتی از آنرا فتح کرده بود ـ حکومت کند، بلکه باید به‌عنصر ایرانی مقامی را که شایستهٔ اوست بدهد. مخلوط کردن اقوام درقشون، مقدمهٔ امتزاج آنان در شاهنشاهی است. نیز اسکندرفرمان داد سپاهی مرکب از ۳۰۰۰۰جوان ایرانی تشکیل دهند تا بطرز نظام غربی تربیت شوند.

هنگام خروج ازشوش، اسکندرایران به‌معنی اخص را، باجبال آن که مسکن قوم ممتاز بود، دربرابر داشت. قوم مزبورمیتوانست با لجاجت درمقابل او مقاومت ورزد. ولی مقاومتی بدون تمرکزابراز شد، وبعدهاهم از طرف آنان خطری بروز نخواهد کرد. اسکندربراثرروش، اطوار، شخصیت و اعتبارخویش، به‌سرعت موفق شد که اکثریت عظیم ایرانیان را دور خود جمع کند. در حقیقت وی به‌عنوان جانشین داریوش وارد نجد ایران گردید. مقاومتی که سپاهی تحت‌فرماندهی والیی[1] در «دربندهای پارس» نشان‌داد، امری فرعی بود. اسکندر به‌تخت‌جمشید وارد شد، ودرآنجا گنجینه‌ای جدید منتظر وی بود. دیگرمسألهٔ غزوه در بین نبود: اسکندر چهارماه آنجا اقامت گزید، چندسفرجنگی برای مطیع ساختن کوهستانیان به‌عمل آورد، مقبرهٔ کوروش‌را دیدار کرد، ودستورداد درآن تصرفی نکنند. در اواخرایام اقامتش، حادثه‌ای شدید موجب‌شد شهرشاهی دچارحریق گردد. آیا اسکندرعمداً دستوراین تخریب‌را برای گرفتن انتقام‌اثینه(آتن) ـ که خشیارشا آنرا خراب کرده بود ـ صادر کرد، چنانکه برخی‌براین عقیده‌اند؟ آیا این عملی‌سیاسی و حاکی از مفهومی‌است که بدان وسیله شاه جوان مقدونی، خواسته است هالهٔ افتخارآمیز هخامنشیان را خاموش‌سازد؟ یاچنانکه برخی‌دیگرمعتقدند، حریقی‌غیرارادی بود

۱ـ مراد آریوبرزن Ariobarzane است ؛ رك. پیرنیا «ایران‌باستان» ج۲ص۱۴۱۳ به‌بعد(م.)

که براثرعدم احتیاط، طی‌یکی ازمجالس باده‌نوشی وحشیانه ـ که گاه شاه جوان‌با یاران وزنانی که همه‌جا همراه‌او بودند تشکیل‌می‌داد ـ به‌وسیلهٔ مشعلی که دردستی لرزان بود، یا براثرعکس‌العمل باده نوشی عارفانه ایجاد شد، وشعلهٔ‌آن به‌یکی از پرده‌های عالی‌کاخ اصابت کرد؟ این‌لااقل توجیهی‌است که هنرعهد باستان در تعبیر علت حریق تخت‌جمشید، خوش داشت بیان کند[1].

اگرانتقامی‌سیاسی میبایست اجرا گردد، شوش بیش‌از تخت‌جمشید مستحق این مجازات بود، زیرا شوش پایتخت جهان بود. آنجا بود که همهٔ کسانی که با سیاست یونانی‌شاه بزرگ تماس داشتند، برای تعظیم می‌آمدند: سفرا، پادشاهان مخلوع، سیاستمدارانی که درخطرافتاده‌بودند. به‌نظرمیرسد که یونانیان از وجود تخت جمشید ـ که حتی‌یك بارهم‌درمنابع غربی‌پیش‌ازاسکندرذکرنشده ـ بی‌اطلاع بوده‌اند. وچرا اسکندر میبایست در صدد تخریب چیزی که درآن زمان به‌خود او تعلق داشت برآید؟ چه وقتی که او وارد تخت‌جمشید شد، دیگر به‌منزلهٔ دشمن یا فاتح بشمار نمیرفت، بلکه به‌منزلهٔ داماد آیندهٔ داریوش، جانشین آخرین پادشاه هخامنشی ـ که وی انتقام مرگ اندوه‌بار اورا با مجازاتی‌سخت در بارهٔ قاتل خواهد گرفت ـ تلقی میگردید. رفتار او در برابرخاندان شاهی و ملت ایران هیچگونه ابهامی ندارد. اسکندر هرگز در طی جنگهای خود، نواحی متصرف را به‌صورت بیابان درنیاورد، وسکنهٔ ولایات را درخون غرقه نساخت، وشهرهای‌آنان را منهدم

۱ـ گروهی ازدانشمندان برخلاف این عقیده‌اند، آقای آندره‌گدار دلایل قابل توجه خود را مبنی بر رداین پندار در رسالهٔ ذیل آورده‌اند ؛ André Godard, «Persépolis» Editions de l'Institut Franco-iranien, Téhéran, 1950 وترجمهٔ عین تقریرآقای‌گدار درمجلهٔ یادگارسال چهارم شمارهٔ ۱ـ۲ در تحقیق علت حریق تخت جمشید درج شده، ومرحوم پیرنیا در ایران باستان ج۲ ص۱۴۱۹ـ۲۹روایات مورخان قدیم وبعض دانشمندان معاصر را در این باب یاد کرده است (م.)

نکرد[۱] چنانکه ایران بارها درطی مهاجمات بهخارج این اعمال را انجام دادهبود[۲].

ولتر[۳] حق‌داشت بگوید که اسکندر بیش‌ازآنچه که دیگرفاتحان آسیاخراب کردند ، شهربنا نمود . وی عمال اداری ایرانی را در شغل خود باقی گذاشت ؛ جوانان مملکت‌را به‌طرف خود جلب کرد ، وآنان در افتخارات نظامی آینده با او شرکت خواهند کرد ، وبا مقدونیان درسرنوشت شاهنشاهی متساویاً شریك‌خواهند شد . نه تنها اوهرگزبه‌فکرتخریب تمدن پارسی نیفتاد ، بلکه بعکس‌درصدد امتزاج دو جهـان ـ یونان و ایران ـ بود ، وآن کمال مطلوبی بود که هنوز هم درنظر متمدن‌ترین افراد زمان ما طراوت و تازگی خودرا حفظ کرده‌است . در زمانی که اسکندر درتخت‌جمشید اقامت داشته ،آنگاه که همهٔ مقاومت داریوش محوشده‌بود ، ایران و شاهنشاهی آن بدو تعلق داشت ، هیچ چیز موجب آن نبود که وی جهان رؤیاهای خودرا بربنیاد خاکستربنا نهد ، اسکندر ، خدایگان ایران ، و «آخرین هخامنشیان» به‌شمار میرفت .

چون‌اسکندر اطلاع یافت که بسوس[٤]، نایب‌السلطنهٔ بلخ ، داریوش‌را محبوس کرده به‌سوی مشرق می‌برد ، به‌تعقیب او پرداخت . وی در حدود دامغان به‌اردوی فراریان رسید ، ودرآنجا داریوش رابراثرضربت‌خنجر شهربان‌تابع‌خود،مرده‌یافت.[٥] طبق روایات ، اسکندر جسد پادشاه بدبخت را با جبهٔ ارغوانی خود پوشانید ، وآن را به‌شوش نزد مادر داریوش فرستاد ، وحرکت خود را به‌سوی مشرق ادامه داد . سربازان دیرین او ، پس از چهار سال و نیم سفر های جنگی . به‌تصور اینکه شاه

۱ـ ولی چنانکه مؤلف خود نوشته (ص۲۰۲) دستور داد شهر تبس را بسوزانند وسکنهٔ آنرا به‌بردگی بفروشند (م.) ۲ـ در ت. ا. افزوده شده ، بهرحال در مورد تخت جمشید باید استثنا قایل شد ، چه طبق اقوال نویسندگان‌قدیم،ازجمله‌دیودورس‌سیکولوس Diodrus Siculus، ژوستین Justin وفلوطرخس Plutarch ، اسکندرآنرا تخریب وتاراج کرد؛وهمچنین‌گفته‌اند وی باسکنهٔ‌آنجا درنهایت خشونت رفتارنمود . ۳ـ Voltaire ٤ـ Bessos
٥ـ ۳۳۰ ق. م. رك . پیرنیا «ایران‌باستان» ج۲ص۱٤٤٥(م.)

به‌منظور خود رسیده ، تقاضای باز گشت به‌وطن کردند ، اما خطابهٔ اسکندر درآنان تأثیر کرد ، و ایشان بالاجتماع قول او را پذیرفته آمادهٔ پیروی وی شدند . ازاین زمان به‌بعد اسکندر به‌پرداختن به‌تجملات دربار شرقی و پوشیدن جامهٔ ارغوانی شاهان هخامنشی آغاز کرد . بنابراین‌آنگاه مشرق ، فاتح خود رامغلوب کرده‌بود !

اشغال ایران‌شرقی ادامه‌یافت ، چند تن ازشهربانان غیرقانونی تنبیه شدند ، و بسیاری از ولاة در شغل خود باقی ماندند . همه جـا اسکندر شهرهای جدیدی به‌نام اسکندریه بنا کرد : درهرات ، درنگ (زرنگ ، سیستان) رخج ، در دامنه‌های جنوبی هندوکش[۱] ، اسکندریهٔ قفقاز ، که وی زمستان ۳۳۰ ـ ۳۲۹ رادرآنجا به‌سر برد . ایجاد آرامش و صلح در سرحدهای شمالی شاهنشاهی مدتی طول کشید : وی دو سال برای سر کوب کردن عصیان سغدیان جنگید ، ودر این مدت ، یاران خود اوهم ـ که به‌شرقیان کـه تعداد آنان در اطراف شاه افزون میگـردید ، حسادت می‌ورزیدند ـ اشکالاتی برای وی فراهم آوردند . بعید نیست که ازدواج اسکندر با رخشانه[۲] ، دختر یکی از رؤسا ـ که اسکندر نیابت سلطنت بلخ را بدو داده بود به‌منظور سیاسی انجام گرفته باشد ، وآن اتحاد با فتنه‌جوترین عناصر ناحیه بود. وی با جنگ و ستیز تا سیحون ـ حدود جهان ایرانیان خانه نشین ـ پیش راند، و بفرمود تا خطی از استحکامات و شهری دیگر به‌نام اسکندریه ـ خجند امروزه ـ بسازند .

در بهارسال ۳۲۷ اسکندر مجدداً از هندوکش گذشت ، و به‌سوی هند فرود آمد . اروپا ، که قبل از اسکندر بحدود تنگه‌ها متوقف می‌شد ، سرحدهای خود را تا سند رسانید . از شطی که مشخص سرحد شرقی شاهنشاهی ایران بود ، عبور

۱ـ Hindou-Kouch ۲ـ Roxane (Roxana) ؛ ایران‌باستان ج۲ ص۱۷۳٦ (م.)

کردند ، و قشون فاتح به‌هیفاسیس[۱] (بیاس[۲]) رسید .

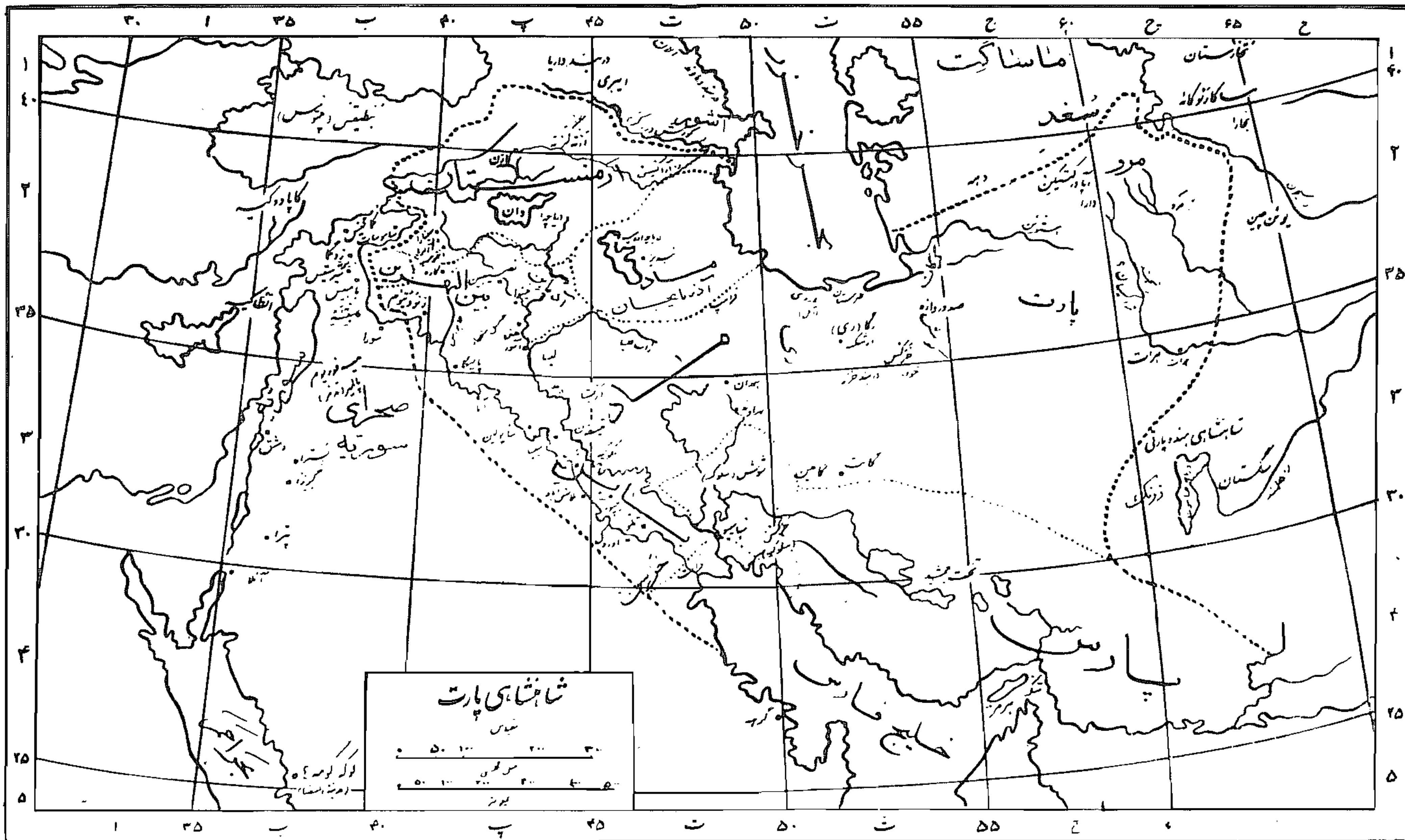
دراین موقع سربازان مقدونی به‌شاه خود اعلام کردند که دیگرحاضر نیستند از او پیروی کنند. اسکندر ـ گاه با جنگ و گاه به‌صلح با هندوان ـ در طول سند حرکت کرد ، و جهازاتی تحت فرمـاندهی امیرالبحر نئارخوس[۳] ترتیب داد کـه می‌بایست به‌خلیج فارس برسد ، وقشون خود را به‌دو قسمت تقسیم کرد : یك بخش می‌بایست از راه رخج بازگشت کند ، و بخش دیگر تحت فرماندهی خود او ، با حفظ تماس با جهازات ، ساحل را تعقیب نماید . اسکندر اجازهٔ مراجعت داد . پس از ماههای بسیار راه پیمایی توأم با رنج و مشقت ـ که از جهت تعداد سربازان برای اسکندر گران تمام شد ـ دو سپاه قرب بندر عباس کنونی به‌هم ملحق شدند ، و راه خود را به‌سوی پاسارگاد تعقیب کردند ، تابتوانند دربهارسال ۳۲٤ به‌شوش برسند.

پنج سالی که اسکندر پس از نخستین اقامت در پایتخت بزرگ سپری کرد ، تصمیم او را در اتحاد دو جهان آن روزی ، راسخ‌تر ساخت . تمرّد سپاهیان وی در هند و یاغیگریهای نزدیکترین رفقای نظامی او ـ که لایق نبودند خود را همطراز افکار فرماندهٔ نابغهٔ خویش نمایند ـ پادشاه جوان را برآن داشت کـه در اجرای اعمال سیاسی از نظر وصول به‌هدفی که تعقیب می کرد ، تعجیل کند . او در هیأت نجبای ایرانی ـ که پیوسته بر تعداد آنان می‌افزود ـ تجدید نظر کرد ، با دختر داریوش ستاتیره[٤] ازدواج نمود ، خواهر او را به‌زوجیت هفستیون[٥] درآورد ، و هشتاد تن از فرماندهان و ده هزار سرباز یونانی خود را به‌ازدواج با دوشیزگان ایرانی واداشت و برای آنان جشن‌هایی منعقد ساخت که مدت پنج روز طول کشید .

اسکندر شوش را ترك گفت ، جادهٔ قدیم شاهی را که به‌همگمتانه (همدان)

۱ـ Hyphase (Hyphasis .ت .ا) ۲ـ Bias(Beas .ت .ا) ۳ـ Néarque(Nearchus .ت.ا)

٤ـ Statira ٥ـ Héphaistion



شکل ۷۷ نقشهٔ شاهنشاهی پارت

می‌رفت ، تعقیب نمود ، و از آنجا بسوی بابل رهسپار شد . این آخرین سفر شاهی جانشین هخامنشیان بود . وی اندکی بعد ، بر اثر بیماری در پایتخت قدیم شرق ، در زمانی که همه چیز بـرای فتحی جدید ـ یعنی فتح قرطاجنه ـ مهیا به‌نظر می‌رسید ، درگذشت (۳۲۳ ق . م .)

اسکندر آخرین ماههای حیات خودرا درتنظیم امورشاهنشاهی خود گذرانید. وی ، با الهاماتی عمیق که از افکار شاهان بزرگ هخامنشی دراقدامات خود گرفت، اصولی جدید ـ وسیع تر و انسانی تر ـ در آنها داخل کرد . او تقسیم شاهنشاهی را به‌ایالات (شهربانی ها) قبول کرد ، و عده‌ای از ولاة پارسی را به‌شغل خود بـاقی گذاشت . از جملهٔ آنان والیان بابل ، شوش ، پاراتاکین[1] ، هرات وماد بود . در ایالت اخیر آتورپات[2] حکومت می کرد . واو نام خودرا بدان ناحیه که‌بدآترپاتکان ـ آذربایجان امروزه ـ مشهور گردید ، داد . پادشاه مقدونی از ضعف قدرت مرکزی قدیم ـ که غـالباً نمی‌توانست از استقلال ولاة ممانعت کند ـ آگـاه بود ، و برای جلوگیری از آن ، قدرت را بدو قسمت تقسیم کرد ؛ بدین معنی که علاوه بر والی پارسی ، فرمـانده قوایی از مردم مقدونیه نصب نمود . اسکندر از همهٔ وسایلی که هخامنشیان برای کسب وحدت آسیا به‌کار میبردند ، اطلاع داشت هرقدر وی‌پیشتر می‌رفت بیشتر لزوم اتکـاء بدملت مغلوب را احساس می کـرد ، و این سیاست را هخامنشیان ـ جز بدا کراه ـ تعقیب نمی‌نمودند . یونانیان ومقدونیان درك‌نمیکردند چرا شاه ، آنان را در همان ردیف ایرانیان ـ که صداقت و شهامتشان بیش از پیش جلب نظراسکندررا میکرد ـ قرارمیدهد . مقاومتی که فاتح مقدونی‌ازجانب دوستان و سربازان خود در برابر اوامرش مشاهده میکرد ، شاید بیش از پیش او را بـه‌سوی رعایای‌جدید می کشانید . وی می‌خواست‌برایشان سلطنت کند، همان گونه که مایل

۱ـ Paratacène (Paractakine .ت .ا) ۲ـ Atropatès

بود بریونانیان ومقدونیان حکومت نماید. اسکندرچون مصر ـ که مردم‌آن سلطنت را جز ازگوهر الهی نمی‌پذیرفتند ـ و ایران را ـ کـه پـادشاه آن میبایست نشأتی ازخدا باشد ـ فتح کرد ، و زاوش ـ آمن[1] او را پسرش شناخت ، الوهیت شخص خودرااعلام داشت ، نه‌بدین منظور که پرستش وی موضوع دینی‌رسمی گردد ، بلکه به‌منظور سیاسی این‌کار را انجام داد تا برای او در نظر مردم مداین یونانی ، قدرتی ایجـاد شود . وی پرسکینس[2] ـ به‌سجده افتـادن ـ را به‌اتباع خود تحمیل کرد ، وآن از مراسم دربار هخامنشیان بود که طبق آن هریك از تبعهٔ ایرانی در حضور شاهنشاه بزرگ باید به‌جا آورد ، و مخصوصاً اتباع شرقی وی موظف به اجرای آن بودند .

در زمانی که قشون وی به‌سند رسید ، فقط یك ربع از سربازانش مقدونی ، و بقیه از اتباع شاهنشاهی ایـران بودند . امور اداری مـانند امور نظامی شرکت عناصرایرانی را ایجاب می کرد ، واسکندراین‌همکاری را طالب بود ، اما نه‌براساس غالب ومغلوب که منظور هخامنشیان بود ـ بلکه براساس معامله به‌مثل . علت رفتار ایرانیان را نسبت به‌شاه جدیدشان ، در همین طرز تفکر باید جست . آنان خود را ملتی مغلوب که بر آن یك تن خارجی‌حکومت می کرداحساس نمیکردند ، بلکه هنوزخویش را سرورممالك قبلی‌می‌دیدند . اسکندر، برای اینکه اطمینان بیشتری از صمیمیت‌آمال خود بدیشان نشان دهد ، راه ورودبه‌حلقهٔ یاران خویش را برروی آنـان بـاز کرد ، و در آن حلقه برادر داریوش و چند تن از سروران ایـرانی را پذیرفت . سی‌هزار جوان از بهترین خانواده‌ها تحت نظر استادان یونانی ـ که زبان یونانی وفنون نظامی را بدانان می‌آموختند ـ تربیت شدند . سربازان‌ایرانی داخل فالانژ گردیدند .

۱ـ Zeus-Ammon ۲ـ Proskynos

اگر تجمل وشکوه وجلال شرقی‌اسکندر، مقدونیان را آزرده خاطرمیساخت، به‌الطاف وی نسبت به‌شرقیان نیز حسادت ایشان را تحریك می کرد ، زیرا آنان می‌اندیشیدند که این عمل به‌زیان آنان تمام میشود . از آنجا عصیانها آغاز شد : در ۳۳۰ در درنگ (زرنگ ــ سیستان) ، در ۳۲۸ در مرکند[۱] (سمرقند) ، در ۳۲۷ در بلخ ، در ۳۲٤ در اپیس[۲]. اختلاط نژادها و تمدنها جز تحت تأثیر قوه‌ای واحد ، امکان نداشت عملی شود . مجموع این جنبشها ـ که تأثیری در شاه جوان نداشت ـ در طی سنوات سفرهای جنگی وی ، هرگز نتوانست هدفی را که وی با اصرار و ابرام تعقیب می کرد ، مورد مخاطره قرار دهد : می‌بایست به‌ایرانیان همان قدر و مقام را داد که به‌مقدونیان و یونانیان داده میشد . بنای شهرها و مستعمرات فقط به‌منظور استقرار ساخلوها و آرام نگاهداشتن اقوام فتنه‌جو یا سرکش نبود ، بلکه همچنین ـ ومخصوصاً ـ برای ایجادتمدنی مختلط بود که درآن دوقوم مذکورمتساویاً شرکت داشتند .

تجدید بنای شاهنشاهی که از بالکان تا سند ادامه داشت ، ممکن نبود فقط برمبنای سیاسی و اداری ـ که کاملاً وابسته به‌مسایل نژادی بود ـ محدود شود . شاه بزرگ جدید افکار خود را در این امور اجرا می کرد ، و در نتیجه افکارقدیم مبانی قدرت را واژگون می‌ساخت . اسکندر ، باالحاق غرب به‌شرق وتحقق وحدتی که هخامنشیان آرزومند آن بودند ، جهشی بزرگ در حیات اقتصادی جهان ـ که از تقسیمات گوناگون آزاد شده بود ـ داد . کمتر احتمال می‌رود که دراین حیطه ، درمدت عمربسیار کوتاهی که‌اسکندر داشته ، خطمشی مخصوصی مورد مطالعه قرار گرفته و به‌مرحلهٔ اجرا در آمده باشد . اما وی ، با تقلید از پیشینیان خویش ، و مانندایشان ، مخصوصاً درتعقیب مقاصدنظامی واداری ، وقت بسیاردرطرق ارتباطی ،

۱ــ Maracanda   ۲ــ Opis

و بالاختصاص به‌طرق کشتی‌رانی ، از شبکه‌های قنوات[۱] گرفته تا طرق بحری که قاره‌ها را بهم می‌پیوست ، مبذول میداشت . مسافرت امیرالبحر وی نئاخوس[۲] ، برابر اکتشافات‌اسکیلاکس[۳] ـ که به‌امرداریوش انجام گرفته بود ـ صورت پذیرفت . طرح اکتشاف سواحل عربستان‌یابحرخزر ـ که وی می‌پنداشت‌با بحراسود مرتبط است ـ براثر همین اشتغالات بوده است . طرح استفادهٔ از دریاچهٔ حبانیه را ـ که در عصر ما تحقق یافته ـ اسکندر به‌منظور منظم ساختن طغیانهای فرات و تأمین عمل معمولی قنوات ریخته بود .

اسکندر مانند شاهان هخامنشی به گردآوردن گنجینه‌ها نمی‌پرداخت . وی خزینه‌هایی را که در پایتختهای شاهنشاهی یافت ، تبدیل به‌پول کرد و پول را متحدالشکل ساخت ، وبدین وسیله به‌مسکوکات شاهنشاهی ، ومسکوکات ولاة یا مسکوکات ایالتی خاتمه داد ، وچون تنها یك نوع پول در منطقهٔ وسیع شاهنشاهی او واسطهٔ داد وستدبود ، روابط اقتصادی قسمت‌های مختلف کشور راتأمین میکرد . اسکندر ، با سعهٔ صدری که داشت ، هدایا و پاداشها را توزیع می‌نمود ، و سپاهیان خود را ثروتمند می‌ساخت ، و در نتیجه همهٔ ممالك خویش ـ از جمله یونان ـ را غنی کرد . برای سکنهٔ یونان ، راه در آمد دیگری در حیطهٔ شاهنشاهی باز شد : مملکت مزبور که براثرجنگهای طولانی فقیر گردیده بود ، فرصت یافت که سکنهٔ خود را برای کسب و کاری ـ غیر از عنوان مزدوری در خدمت شاهنشاه ـ به‌خارج بفرستد . بسیاری از شهرهای قدیم سوریه و فلسطین در زمان اسکندر روی تجدد و سعادت دیدند ، اما اکثریت یونانیانی که مملکت خود را ترك گفتند ، در شهرها و مستعمراتی که پادشاه مقدونی بنا کرد، مستقر گردید ، ودرقسمتی‌ازآنها ، سربازان قدیم و متقاعد ، به تساوی جای داده شدند . ایجاد مراکزی در نقاط سوق‌الجیشی و

۱ــ مراد» کانالها«ست.رك. ص۱۵۹ ج٤   ۲ــ Néarque (Nearchus ن.ا.)   ۳ــ Scylax

همچنین اقتصادی توجه گروهی معتنی‌به از تجار یونانی را جلب کرد . بازرگانان مذکور دراین نقاط مشتریان بسیار ازنظامیان و عمال غربی می‌یافتند ، وبه‌این عده بزودی عنصرایرانی، که فریفتهٔ زندگی‌یونانیان ومقدونیان شده بود ، افزوده گردید با افزایش تجارت ، مراکزتجارتی سبك قدیم تغییر یافت . جاده‌ها وقنوات ، وروابط بین شهرها به‌بازرگانان اجازه میداد که بیشتر درداخل ممالك مختلف نفوذ کنند ، وکارهای تجارتی را در نقاطی بیش از پیش دور اجرا نمایند ، و وضع اقتصادی خود ناحیه را تغییر دهند . به‌علت اطمینانی که نسبت به‌صلح و امنیت ایجاد شده بود ، به‌نظر میرسید که اتحاد سیاسی واقتصادی ایرانی ـ یونانی ـ که روی اصول عالیه‌ای بنا شده بود ، درآینده مدتی طولانی برقرار خواهد ماند ، اما مرگ مؤسس آن ـ که براثر نبوغ خود ، در « سلسلهٔ وقایع تاریخی » گسستگیی آشکار ایجاد کرد ـ جهان را به‌سوی مقدرات دیگر کشانید .

سلوکیان[1]

شاهنشاهیی که اسکندر کبیربنیادنهاد ، پس از او پایدار نماند . فکروحدت شاهنشاهی مزبور بزودی از بین رفت ، و در مدت چهل سالی کـه متعاقب مرگ او گذشت ، جهان درخونین‌ترین محاربات‌بین‌یاران‌اسکندر، فرورفت . همهٔ فرماندهان سپاه یاولاة بزرگ ، که درمکتب دشوارفیلقوس یااسکندرـ که درآن‌تهوروشجاعت ، اشخاص را به‌افتخارات عظیم نایل می کرد ـ تربیت شده بودند ، آرزومند بودند که نه‌همان برسپاهیان ، بلکه براقوام وملل حکومت کنند . کمال مطلوب اسکندر در جمع آوردن ملل که ، باترك احساسات ملی ، میبایست جامعه‌ای واحدایجاد کنند ، فراموش‌شد . پس ازمحاربهٔ ایپسوس[2] (۳۰۱ ق . م .) تشکیلات سیاسی‌جهان برمبنای

۱ـ Péleucides (Seleucids .ت .ا) ۲ـ Ipsus

سه حکومت نهاده شد : سلطنت مقدونیه دراروپا ، سلطنت بطالسه[1] درمصر ، سلطنت سلوکیان درآسیا .

از میان همهٔ جانشینان اسکندر . سلوکوس[2] بیشتر از دیگران به‌افکار فاتح مقدونی آشنا بود ، وبه‌نظر می‌رسید که برای شناختن وادراك جهان ایرانی و اتحاد بـا آن از همکاران خود مستعدتر بوده است . وی از زمان تسخیر شوش ، به سمت فرمانده تشکیلات سواره نظام نجبای ایرانی‌منصوب شد ، وآنها رابه‌واحدی متشابه شامل چندین ده‌هزار جنگجو در آورد . او با اپامه[3]، که از خانواده‌ای از نجبای ایرانی‌بود ، ازدواج کرد . وی سلسله‌ای تأسیس کرد که درآن خون ایرانی باخون مقدونی‌متساویاًممزوج گردید . سلوکوس والی‌بابل‌شد ، وعاقبت‌شاهنشاهی‌هخامنشی را ـ که مرکب از مصرو دنبالهٔ سراشیب آن که ازفلسطین و سوریهٔ جنوبی تشکیل میشد ، و چند بخش از سرزمین آسیای صغیربود ـ به‌ارث برد . خوداو ازمتصرفات خویش چیزی به کسی تسلیم نکرد به‌استثنای چند قطعه که درسرحدهای شرقی ـ رخج و گدرزیا[4] ـ به چندراگوپتا[5] پـادشاه هند ـ درعوض فیلهایی که وی میبایست بفرستد ، تاسلوکوس بتواند سرحدهای غربی کشورخود را حفظ کند ـ داد. اوبرای پسرش ، سرزمینهای پهناور و مسکون از جمعیت بسیار ـ که چنانکه حدس زده‌اند بالغ برسی‌میلیون تن میشد ـ باقی گذاشت . اما به‌محض فوت وی ، تجزیه و تحلیل شاهنشاهی اوشروع شد، واین عمل به‌تدریج تا انقراض سلسلهٔ سلوکی ادامه یافت . سلوکوس‌بانی‌دوپایتخت است : سلوکیه[6] درساحل‌دجله که بابل را ازاعتبارانداخت ، وانطاکیه[7] درساحل ارنتس[8] درسوریه . وی مبانی‌تشکیلات سیاسی ، اداری واقتصادی

۱ـ درمتن فرانسوی Mouarchie Lagide ودرترجمهٔ انکلیسی Ptolemaic monarchy
۲ـ Séleucus ۳ـ Apamée (Apama .ت .ا) ٤ـ Gédrosie (Gedrosia .ت .ا)
۵ـ Chandragoupta (Chandragupta .ت .ا) ٦ـ Séleucie (Seleucia .ت .ا)
۷ـ Antioche (Antioch .ت .ا) ۸ـ Orontes

شاهنشاهی خود را ـ که به‌دو قسمت تقسیم می‌گردید و در اطراف این دو مرکز که به‌وسیلهٔ « جادهٔ شاهی » بهم مرتبط میشد ـ تنظیم کرد . تا زمانی که جانشینان سلوکوس مالك پایتخت شرقی بودند ، دولت آنان به‌آینده امیدوار بود . پس‌ازیك قرن ونیم . که سلوکیه به‌دست پارتیان تسخیر شد ، شاهنشاهی سلوکی جز دولتی که درسوریه متمرکز بود ـ وبزودی توسط روم مستهلك گردید ـ چیزی محسوب نمی‌شد .

سلوکیان که جانشین هخامنشیان گردیدند ، وتقریباً جمیع متصرفات آنان‌را در دست داشتند ، و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند ، مجبوربودند که هدفی‌را برگزینند که اسلاف ایشان هرگزبدان دسترسی‌نیافتند ، وآن عبارت بود از وحدت پادشاهی باوجود تنوع ملل و تمدنهای مختلف‌آن . ولی سلوکیان هم بدین‌هدف‌نرسیدند . همهٔ اموری که به‌تدریج شاهنشاهی هخامنشی را تضعیف کرد ، وعاقبت‌موجب‌انقراض اسف‌آورآن‌سلسله گردید ، دامنگیرسلوکیان نیزشد : جنگهایی که آنان باسلسله‌های دیگر کردند ؛ نخست با مقدونیه و مصر، سپس با پارتیان وورومیان ، محاربات ایشان برای جلوگیری ازتمایلات تجزیه‌طلبی بعض‌ممالکی که درزمرهٔ متصرفاتشان بود ؛ مساعیی که برای‌مطیع نگاهداشتن ولاة خود به‌کار میبردند ، توطئه‌های در بار و رقابتهای مدعیانی که غالباً منجر به‌قتل میگردید . شاهان این‌سلسله درقرن دوم ق . م . ازبه‌کار بردن طلا ، که راه فساد را بازمیکرد ، خودداری نداشتند . آنان به‌سناتورهای رومی برای دخالت قشون روم ضد دشمنان خود رشوه می‌دادند . اما چون پیروزی‌به‌دست می‌آمد ، رومیان‌دیگر ممالك‌را ترك نمی‌کردند ، وسلوکیان پس‌ازدیری فهمیدند که خودآنان مشرق را تسلیم رومیان کرده‌اند . محقق‌است که بعض‌شاهان ایشان‌ـ مانند برخی‌ازپادشاهان

هخامنشی‌ـ ازجمله انتیوخوس سوم[۱] برای « ترمیم » شاهنشاهی خود فعالیت بسیار و کوشش قابل توجه کردند ، ولی از متوقف ساختن استیلای دو قوه‌ای که ازضعف ایشان استفاده میکردند ، عاجزبودند : قوهٔ تدریجی و بطیء ولی‌مستمرایرانیان ، و قوهٔ روم که سابقاً درآغاز قرن دوم ، ضربتی علاج ناپذیر به‌شاهنشاهی سلوکی وارد آورده بود .

سلوکوس اول پسر خویش ، آنتیوخوس اول[۲] را با خود شریك کرد ، و شاهنشاهی را با او تقسیم نمود ، و ایالات علیا یعنی مشرق را با سلوکیه به‌عنوان مستقر وی ، بدو سپرد . اما ، درزمان انتیوخوس اول[۲] (۲۸۰ـ۲۶۱ق . م .) نخستین علایم ضعف آشکار شد ، و عموماً تصور می کنند که پارس مستقل گردید . دوران سلطنت جانشین وی ، انتیوخوس دوم (۲۶۱ ـ ۲۴۶ ق . م .) با فقدان سرزمینهای بسیارمهم ، و تجزیهٔ ایالت بلخ در حدود ۲۵۰ ، و ایالات پارت و گرگان در حدود ۲۴۹ـ۲۴۸ ق . م . مشخص است .

شاه که درمحاربات خویش درمغرب گرفتاربود ، ازایجاد احترام برای‌قدرت خویش ، عاجزبود . ایالت بلخ شامل دشت شمالی افغانستان امروزی بود و از سوی شمال به‌جیحون ـ آمو دریای کنونی‌ـ میرسید . این‌ایالت ، منطقه‌ای سرحدی‌بود که برای‌دفع خطر دایمی‌ـ که بدویان ایرانی ایجاد میکردند ـ ساخته شده بود ، وقریب بیست‌هزارسرباز اسکندر را ـ که بیمار یا مجروح‌بودند ـ درمؤسسات‌جدید آن اقامت دادند . پس‌ازمرگ پادشاه مقدونی، این سربازان عصیان کردند وتقاضای بازگشت نمودند ؛ بخشی‌ازآنان مقتول گردیدند ، و مع‌هذا عدهٔآنان برای تشکیل قوه‌ای مسلح در کشور، کافی‌بود . دیودتوس[۳] ، که حاکمی یونانی بود ، از یك سوی به‌یونان متکی بود ، و از طرف دیگربه عنصر ایرانی تکیه داشت . وی ضد پادشاه

۱- Antiochus III   ۲- Antiochus I   ۳- Diodote (Diodotus ت. ا.)

سلوکی متبوع خویش عصیانی ـ به‌معنی خاص ـ ننمود ، اما براثر مشاهدهٔ ضعف شاهنشاهی به‌یاری سکنهٔ محلی، کوشید دولتی نسبةً قوی برای خود تشکیل دهد ، تا بتواند درمقابل تهدید بدویان مقاومت ورزد .

آیا براثردوری یونانیان ساکنان ایالت بلخ ـ که درقسمت نهایی‌شرقی‌ترین بخش جهان یونانی‌قرارداشت ـ یابه‌علت‌فشارتهدید خارجی‌برایالت سرحدی مرکز آسیا بود که دو قوم‌یونانی وایرانی‌چنان‌تفاهم مشترك استوارو‌طولانی برقرار کردند که نظیر آن درهیچ جای دیگر ، وقوع نیافت ؟ این امر با وجود دو سبك زندگی مختلف که ناشی‌از دو روش‌گوناگون‌اجتماعی‌واقتصادی‌آنان‌بود ، صورت‌پذیرفت . بلخ ، ناحیهٔ فلاحتی و سرزمین پرورش اغنام و احشام ، مغرب را ازیك سو به‌چین ، وازسوی‌دیگربه سیبریه ـ که ازجهت‌طلا غنی‌بود ـ وروسیهٔ جنوبی‌متصل‌میساخت. ایالت مزبور همچنین ثروت خود را مدیون تجارت « ترانزیت » بود ، و با اسواق و بازارهای خود ، عنصری مهم را درتجارت‌جهان تشکیل میداد . بلخ ناحیه‌ای‌ایرانی ودارای جامعه‌ای ملوك الطوایفی[1] بود که اشراف مالك زمینهای‌آن در قصور حصین اقامت داشتند ، ومستملکات‌خودرا اداره میکردند ، و دهقنت‌ناحیه نیزدردهکده‌های مستحکم انجام می‌گرفت . این ایالت از زمان ورود عنصر یونانی ـ که فنون‌نظامی آنان تضمینی عظیم برای دفاع سرحد های خارجی بود ـ تحولی نیافت . سروران جدید تغییری در سازمان اقتصادی کشور ندادند ، اما بر اثر تأسیس شهرها و مستعمرات خود ، و به‌وسیلهٔ استقرارجمعیتی تاجر و صنعت پیشه ، در ازدیاد ثروت آن منطقه شرکت کردند ، و ایرانیان نیز از این امر استفادهٔ بسیار بردند . بنابر آنچه گفته شد ، یونانیان بلخ که از شاهنشاهی سلوکی به‌علت اغتشاش پارت جدا مانده بودند ، با ایرانیان متحد گردیدند و تشکیل هیأتی دادند که در مدت دوقرن

۱ـ Féodale

مبلّغ تمدن یونانی در هند و آسیای مرکزی شدند ، و فقط براثر موج مهاجمه‌ای جدید و موحش از طرف بدویان ایرانی ، در پایان قرن دوم ق. م. منقرض گردیدند .

تجزیهٔ پارت و گرگان ـ یعنی نواحی جنوب شرقی و مشرق بحر خزر ـ که یك دو سال پس از تجزیهٔ بلخ صورت گرفته ، کمتر ناشی ازحدت وسورت قوم نیمه بدوی مزبور بود تا ضعف سازمان شاهنشاهی سلوکی . این امر هنوز به منزلهٔ عکس‌العمل جهان ایرانی ضد عنصرخارجی مستقردرمملکت وی ، تلقی نمی‌شد . اما بعدها ، آنگاه که ایران در برابر تهدید قد علم کرد ، وجدان ملی‌اش بیدار شد ، و روح جدید خود را نشان داد . پارتیان علامت شروع نهضت را ارائه دادند ، امابیش از یك قرن طول کشید تا مجدداً ایران را از دست یونانیان بگیرند ، وسرحدهای غربی‌خود رادرساحل شط فرات ـ که‌ازآن‌پس ، تا زمان حملهٔ‌عرب دردست‌ایرانیان باقی ماند ـ مستقرسازند . سلوکوس دوم[1] (۲۴۶ ـ ۲۲۶ ق.م.) کوشید که وضع شاهنشاهی را در مشرق تثبیت کند . پارتیان از مقابل سپاهیان او که وارد ایالات شرقی می‌شد ، عقب نشینی کردند . در این هنگام در انطاکیه[2] اغتشاشی ایجاد شدو شاه را مجبور کرد همهٔ آمال خود را ترك گوید و به‌سوریه باز گردد . پارتیان که نیرویی سیال و محتاط به‌شمار می‌رفتند ، بازگشتند و به‌سهولت « فتح » را به‌دست آوردند . پس از مرگ سلوکوس دوم ، علاوه بر این سرزمین‌های شرقی ، آسیای صغیر نیز از دست سلوکیان خارج شد . نیم قرن پس ازدرگذشت مؤسس‌شاهنشاهی سلوکی ، سرزمین‌های کشور فقط ازسوی مغرب به‌توروس[3] واز سوی مشرق به‌ماد منتهی می‌شد .

در این لحظهٔ حساس ، تاج و تخت انطاکیه در دست انتیوخوس سوّم[4]

۱ـ Séleucus II ۲ـ Antioche (ا.ت. Antioch) ۳ـ Taurus ۴ـ Antiochus III

(۲۲۳ ـ ۱۸۷ ق . م .) افتاد . وی پادشاهی بود دارای نیرویی خشن و شمّ سیاسی قوی . هنگام جلوس او ، در نجد ایران عصیان حکام ماد و پارس صورت گرفت . پارتیان با بلخیان متحد شده ، ماد را تهدید می کردند . انتیوخوس حکام مزبور را درهم شکست ، و به‌عنوان تفتیش مسلحانه سفری به‌مشرق کرد ، و این سفر کمتر از هشت سال طول نکشید . وی از طریق کاپادوکیه به ارمنستان رفت ، و خشیارشا پادشاه آن ناحیه سلطنت او را شناخت و با خواهر وی ازدواج کرد . سپس پادشاه سلوکی ازشمال به‌جنوب سراسر ایران را زیرپا گذاشت ، به‌شوش رفت ، وازآنجا به‌هگمتانه (همدان) شد ، تا سفر جنگی ضد پارتیان را ادامه دهد . ارشك (اشك) سوم[1] ، دربرابر سپاهیان او عقب نشینی کرد و عاقبت اطاعت او را پذیرفت ، وخراج خود را تقدیم داشت . انتیوخوس به‌سرحد بلخ نزدیك گردید . درآنجا اوتیدموس[2] سلسله‌ای جدید به‌جای سلسلهٔ دیودتوس[3] دایر کرده بود ، واو دربرابر شاه سلوکی مقاومتی شدید نشان داد که منجر به‌موافقت بین طرفین وازدواج پسرش دمتریوس[4] با دختر انتیوخوس گردید . پادشاه سلوکی پس ازعبور از هندوکوش . در درهٔ کابل شاه موریاهای[5] هند را ملاقات کرد ، و با او عهد مودت را تجدید نمود . سپس از راه رخج ، زرنگ (سیستان) ، کرمان به‌پارس باز رسید . ساحل غربی خلیج فارس‌را با مراکز تجارتی کندر دیدار کرد ، و از جزایری که بر اثر صید مروارید شهرت داشتند ، عبور نمود ، وعاقبت به‌سلوکیه درساحل دجله باز گشت . طبق بعض قراین تصور می‌رود که منافع تجارت شاهنشاهی با مشرق از طریق برّی و بحری تا حدی در اقدام بدین سفر طولانی دخالت داشته است . انتیوخوس که از بادهٔ موفقیت‌های خود سرمست شده بود ، تصمیم گرفت مقدونیه را به‌شاهنشاهی خویش ملحق کند .

۱- Arsace III
۲- Euthydème (Euthydemus .ت.ا)
۳- Diodote (Diodotus .ت.ا)
۴- Démétrius
۵- Maurya

بدین منظور از تنگه‌ها عبور کرد ، ولی روم ضربتی علاج ناپذیر بر او واردآورد ؛ وی در محاربهٔ مغنیسیا[1] مغلوب شد . صلح اپامیه[2] (۱۸۸ ق . م .) نه تنها او را از متصرفات آسیای صغیرمحروم کرد ، بلکه خراجی بسیار هنگفت بر اوتحمیل نمود .

انتیوخوس چهارم[3] (۱۷۵ ـ ۱٦٤ ق . م .) آخرین پادشاه بزرگ سلوکی بود . وی بااقدامات جسورانه درصدد مرمّت شاهنشاهی ونجات آن از تجزیه برآمد . پیشرفت‌های نظامی وی در مصر بدبختانه برای او سودی نداشت ، ونیز مساعی این پادشاه برای استحکام روابط بین ملل مختلف کشور خویش به‌وسیلهٔ ایجاد یونانیّت «عمقاً» بی نتیجه ماند . اندکی پس ازمرگ پادشاه مزبور ، سلوکیان بین‌النهرین‌را از دست دادند ، و آن منطقه به‌دست پارتیان افتاد ، وانحطاط سیاسی سریعی ایجاد شد که علامت رجعت یونانیّت (هلنیسم) ازمشرق بود . حکام استقلال یافتند ، کمی بعد سلسله‌های کوچك وجبّاران درهمه جا ظهور کردند . آنگاه شاهنشاهی سلوکی ـ که فقط تقریباًمنحصر به‌سوریه بود ـ مجموعه‌ای ازممالك کوچك‌را که عملاً آزاد و مستعد افتادن در دست رومیان ـ که برای تسخیرجهان یونانی در مشرق مداخله می کردند ـ بودند ، شامل می گردید ، سلطنت‌های یونانی ـ یکی پس از دیگری استقلال خود را از دست دادند ، و تابع روم شدند . دولت اخیر ارادهٔ خودرا بدانان تحمیل می کرد وسبك حکومت خدعه‌آمیز خویش‌را ـ یعنی حکومت «استعماری مغرور ، فاسد ، قسی و بی ثمر » را مستقر ساخت[4] .



شاهنشاهی سلوکی که شامل جهان ایرانی ، بابل قدیم ، شهرهای فینیقیه و مدینه‌های آسیای صغیر بود ـ مانند شاهنشاهی هخامنشیان ـ حکومتی مرکب

۱- Magnésie (Magnesia .ت.ا)
۲- Apamée (Apamea .ت.ا)
۳- Antiochus IV
٤ ـ در حاشیهٔ ت. ا. به‌مأخذ ذیل ارجاع شده : Rostovtzeff , « Social and Economic History of the Hellenistic World» vol. II, ch. VI, p. 1017

به شمار می‌رفت . نخستین شاهان این سلسله مساعی عمده برای تحقق وحدت آن به‌کار بردند . هخامنشیان بر قوم ایرانی ، که بیش از پیش در شاهنشاهی نفوذ می کردند و در خارج ایران قوای مسلح و اداری حکومت را تشکیل می‌دادند ، متکی بودند . اسکندر کبیر ، در مدت سلطنت کوتاه خود ، می‌توانست به‌سپاهیان مقدونی خویش اتکا کند . سلوکیان سلسله‌ای ملّی ناشی از ملت نبودند ، و برای ایشان خطرناك بود که به‌عنصر ایرانی که اکثریت شاهنشاهی آنان را تشکیل می‌داد اعتماد کنند . آنان دیگر سیاست اختلاط نژادها را که مورد تصویب اسکندر بود ، ادامه ندادند ومسأله را چنین حل کردند که از مجموع بخشهای شاهنشاهی عنصری ایجاد کنند که بدانان نزدیك باشد و نسبت به‌ایشان وفادار بماند . سلوکیان در جهت مخالف آنچه که هخامنشیان به‌تحقق بخشیدن آن آغاز کرده بودند ، رهسپار شدند ، یعنی یونانیان و مقدونیان را در بخشی وسیع از متصرفات خود متمرکز ساختند . سکنهٔ جدید در حکم سیمان ساختمان شاهنشاهی و درعین حال رابط بین حکومت و سکنهٔ بومی بودند . آنان می‌بایست هم در قشون خدمت کنند و هم در ادارات ، در شهرها و قصبات سکنی گزینند ، به‌کارها اشتغال ورزند ، و زمین را زراعت کنند . این طرحی عظیم بود که به‌علت اوضاع مخصوصاً مساعدی ـ که شاهنشاهی سلوکی در یونان پرجمعیت و بدبخت یافته بود ـ مورد تشویق قرار گرفت . در سراسر قرن سوم ق . م . جریانی تقریباً لاینقطع ، سکنهٔ اروپای جنوب شرقی را به‌سوی سوریه ، بابل و ایران سرازیر کرد ، و عناصری که آسیای صغیر و حتی سوریه را ترك می گفتند ، بدانان افزوده می‌شدند . برای استقرار آنان ، طرحی وسیع جهت شهرسازی تهیه واجرا گردید . مستعمرات نظامی وغیرنظامی ایجاد شد . بدین‌وجه سلوکیان سیاست شهرسازی اسکندر راتعقیب وتکمیل کردند، وممالك را ـ و مخصوصاً ایران را ، که در زمان هخامنشیان درآن فقط به‌بنای شهرها آغاز شده

بود ـ ازشبکه‌ای از اقامتگاهها پوشانیدند. مؤسسات اخیر به‌منظور دفاع کشور ضد بدویان ـ چنانکه دربلخ ـ یا به‌جهت مراقبت سکنهٔ فتنه‌جو ـ مخصوصاً اهالی ماد ـ ایجاد میشد . عده‌ای معتنی به‌از آنها درطول جادهٔ بزرگ نظامی، شریان اصلی شاهنشاهی که سلوکیه‌رادرساحل دجله به‌بلخ متصل میساخت وجادهٔ هزارساله که از کرمانشاه‌همدان میگذرد ـ بناشد ؛ ازسوی دیگر بنادری درساحل دریابرای آنان لازم بود . سلوکیان کمترازنه شهردر ساحل خلیج فارس بنا نکردند و ازآن جمله است انطاکیه در پارس ـ بوشهر امروزه ـ که جانشین شهر کهن عیلامی گردید . نواحی حاصلخیز نیز دقت آنان را به‌خودجلب کرد ، مخصوصاً مثلثی که بین کرمانشاه ، همدان وبروجرد واقع است ، و از زمین‌های کاملاً مشروب به‌شمار می‌رفت . در دشت کرمانشاه ، که سربازان اسکندر آنرا با نسا (نیسا[1]) ـ مسقط‌الرأس دیونیسوس[2] ـ یکی دانسته‌اند ، دردینور و کنگاور مؤسسات یونانی بناشد ؛ هگمتانه (همدان) مجدداً تعمیر گردید . دربخش جنوبی‌تر ، لائودیسه[3] ـ نهاوند امروزین ـ ساخته شد . شهری دیگردر کرهه[4] نزدیك اراك[5] بنا گردید . رگای (ری) قدیم ، که اکنون در حومهٔ تهران است ، بنام اروپوس[6] خوانده شد . درپارت شهری بنام نسا ـ الکساندرپولیس[7] بناشد که پیش ازشهرصد دروازه (هکاتوم پیلس)[8] که آن هم شهری یونانی بود وبه‌علت آنکه بیش از چهار دروازه داشته[9] بدین نام موسوم گردیده بود ـ یکی از نخستین پایتخت‌های پارتیان گردید .

شهرهای جدیدالبنا و شهرهای تعمیر شده به‌وسیلهٔ سکنهٔ مختلط مسکون گردیدند ، چنانکه قسمت اعظم اهالی بابل را درسلوکیه واقع درساحل دجله جای

۱ـ Nysa ۲ـ Dionysos خدای یونانی مشابه باخوس Bacchus رومیان (م .)
۳ـ Laudicée (Laodicea ت. ا.) ٤ـ Khurha ٥ـ Arak ٦ـ Europos
۷ـ Nysa-Alexandropolis ۸ـ Hécatompylos ۹ـ ت. ا. ، چون یکصد دروازه داشته است.

دادند. معلوم‌نیست این زندگانی مشترك‌چگونه تحقق‌می‌یافت، اماتشکیلات همه‌جا به‌سبك مدینهٔ قدیم، با تودهٔ ملت، شوری، وعمال دولتی آن که سالیانه تعیین میشدند، اداره میگردید. عقاید وسنن محلی محفوظ ماند، ولی بامظاهر آیین‌یونانی مخلوط شد. از راه احتیاط، در قلعه وارکی که برشهر مسلط بود، ساخلو یونانی گماشته بودند، و یونانیان درحال خطر میتوانستند بدان پناه برند.

شهرها دارای زمینها و املاکی بود که روستاییان در آنها سکونت داشتند و به کار کشاورزی مشغول و بدان املاك وابسته بودند. روستاییان گاه از سعهٔ صدر جوامع شهری استفاده می کردند، و به‌توسعهٔ اجتماعات خود پرداخته، به‌صورت دهکده‌هایی که نوعی استقلال داخلی داشتند، درمی‌آمدند. تا زمانی که ستونهای مهاجران جدیدادامه داشت، شهرها سعادتمندبودند. چون استعماربه‌تدریج ضعیف می گردید، و عاقبت درحدود نیمهٔ قرن دوم پایان یافت، انحطاط بعضی از شهرها شروع شد و درآخر آنها سجیهٔ یونانی خود را از دست دادند.

عموماً تصورمی کنند که غالب مستعمرات نظامی بوده وسکنهٔ آنها را مردانی تشکیل می‌دادند که لایق خدمت و مستعد احضار در حال خطر بودند. مستعمراتی دردهکده‌های بومی‌ایجاد میشد، ویا زمینهایی درقرب بومیان به‌یونانیان میدادند؛ و گاهی‌نیزدوقوم مزبور را برای‌نظام اجباری‌درشهرها مجتمع میکردند. به‌هر کس مقداری زمین، یك خانه، بذر و چهارپا داده میشد. سربازان در این سرزمین‌ها می‌توانستند مجتمع گردند و حتی شهرهایی[1] که همواره شامل سکنهٔ مختلط ولی مجهز به‌نظم و تشکیلات یونانی بود، ایجاد کنند. علاوه بریونانیان و مقدونیان، مزدوران میسیه[2]، کاپادوکیه[3]، و حتی تراکیه[4] به ایران وارد شدند. همهٔ افرادعنصر

۱- Polis
۲- Mysie (Mysia .ا .ت)
۳- Cappadoce (Cappadocia .ا .ت)
۴- Thrace

جدید ایران، باطرززندگی وتفکریونانی، باعلاقه‌مندی به‌خانه‌ها وشهرهای‌خویش تکیه‌گاهی برای سلسله‌ای که‌آینده، ثروت وامنیت را برای‌آنان تأمین کرده بود، به‌شمارمیرفتند.

طبیعةً این سکنهٔ مختلط، در بارهٔ شاه که مخدوم مطلق بود و فرمانهای وی حکم قانون را داشت، به‌یك نظرنگاه نمیکردند. ایرانیان بدو به‌منزلهٔ جانشین هخامنشیان مینگریستند، درصورتیکه در نظر مقدونیان وی جانشین اسکندربود؛ اما یونانیان او را فقط حامی مصالح خود می‌دانستند. پس از انتیوخوس دوم، آیین رسمی‌سلسلهٔ سلوکیان استقراریافت. پیشترانتیوخوس اول پدرفقیدخود را به‌عنوان خدا معرفی کرده بود. شاهی که سلطنت می کرد وملکهٔ اونیزمقام الوهیت یافتند. در معابد شهرهای عمدهٔ ایالات، روحانیان بزرگ - مرد و زن - وابسته بدین آیین می‌زیسته‌اند. انتیوخوس سوم درفرمانی مورخ به‌سال۱۹۳ ق. م. که برروی ستونی حك شده، و اخیراً در نهاوند (لائودیسه)[1] کشف گردیده، دستور میدهد که پرستش زوجهٔ او لائودیسه را اعمال کنند.

سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند، ملیت‌ها را ابقا کردند ولی درعین‌حال آنها را درزمرهٔ شاهنشاهی وارد ساختند. اما عاقبت مجبور شدند که به‌سیاست کوروش وسلطنتی توأم با اغماض‌باز گردند. شاهنشاهی سلوکی ـ چنانکه عموماً معتقدند اصل تشکیلات‌ایالات رابا تقسیمات دودرجه‌یی حفظ کرد، و هروالی تشکیلات اداری را که تقریباً مستقل از مرکزبود، اداره میکرد. ضعف این‌نوع تشکیلات در شاهنشاهی بزودی‌آشکار گردید، و تمایل تجزیه‌طلبی حکام و ممالك ـ که سابقاً نیزدرزمان هخامنشی مرض‌حادبه‌شمار می‌رفت ـ قوای سلوکیان را منهدم کرد، وعاقبت شاهنشاهی آنان به‌صورت دولتهای خرد و کوچك که پارتیان

۱- Laodicée (Laodicea .ا .ت)

آنها را به‌ارث خواهند برد و حفظ خواهند کرد ـ در آمد ، زیرا سلوکیان از تحمیل تمرکز قدرت بدانان عاجز بودند . تنها مداین یونانی تشکیل جزیره ـ گونه‌هایی دادند .

معهذا ادارهٔ شاهنشاهی موقعیتی بزرگ برای سلوکیان به‌شمار می‌رود . صاحب ـ منصبان شاهی ، مجرّب و نیکو تربیت یافته ، دستگاهی را که مخصوصاً میبایست صندوقهای خزانهٔ دولت را پر کند ، به‌خوبی به‌کار انداختند . مالیات بر اراضی شاهی شهرها یا معابد ، سربازان ، قبایل یا اشخاص توسط گروهی ازعمال رسمی جمع‌آوری میشد که درزمرهٔ آنان یونانیان دارای مشاغل مسئولیت داری بودند ؛ هرچند ایرانیان نیز ازاین نوع شغلها محروم نبودند . دستگاه بیت‌المال که قابلیت انعطاف بسیار داشت قسمت اعظم آن از هخامنشیان به‌ارث برده شده بود ، اما نحوهٔ کار آن مشخص‌تر و منظم‌تر بود ، و برای شاهان درآمد بسیاری را تأمین میکرد .

همهٔ زمینها ، به‌حکم فتوحات متعلق به‌شاه بود. معابد نیز دارای زمینهایی بودند ، و هرچند ما اطلاعی از املاک آنها در ایران نداریم ، از پیش باید قبول کنیم که معابد مهمی مانند معابد هگمتانه (همدان) ، کنگاور یا نهاوند می‌بایست دارای متصرفاتی بزرگ با دهکده‌هایی باشند که رعایا وشاید بردگان ، برای تغذیهٔ آنهمه روحانیان مرد و زن ، مغنّیان و مغنّیات ، مطربان ، غلامان وخدمتکاران ، به کشت‌و ورز مشغول بودند . معابد ثروتهای بسیارداشتند ، وشاهان سلوکی مانند انتیوخوس سوم یا انتیوخوس چهارم ، هنگامی که دچار مشکلات مالی می‌شدند ، از غارت آنها به‌عنوان این که به‌حکم سلطنت همهٔ این ثروتها متعلق به‌شاه است خود داری نمی کردند . در امکنه‌ای که معابد ربةالنوع اناهیته (ناهید) یا نانایا[1] وجود داشت ، شاه به‌منزلهٔ زاوش[2] و شوهر ربةالنوع به‌شمار می‌رفت و از او طلب

۱- Nanaïa   ۲- Zeus

جهیز می کرد .

زمینهای دیگر به‌افراد خانوادهٔ شاهی ، درباریان ، صاحبمنصبان ، و شهرها داده‌شده‌بود وقسمتی‌راهم فروخته بودند . زمینهای مزبور ، مانند عهد هخامنشیان ، دردست فئودالهای بزرگ ایرانی یا یونانی اداره میشد ، ولی رعایا که جزو لاینفک اراضی‌بودند ، از نوعی آزادی برخورداری داشتند . مالکان مذکور موظف بودند در صورت لزوم ، سواره‌نظامی آماده‌سازند که شاه به‌ندرت ازآن‌استفاده میکرد. نیروی سپاهیان منظّم مخصوصاً مبتنی‌برتعدادی فیل‌بود . شاه مالک متصرفاتی‌بود که عمال شاهی‌وپایه‌وران مالیه‌آنها را اداره میکردند . ازمیان همهٔ روستاییان ، آنان که در املاک متعلق به‌شهرهاکارمی کردند ، محققاً ازمزایای بزرگی بهره‌مند بودند .

بدین وجه در کشور ایران جامعه‌ای جدید تشکیل‌شدکه به‌زندگانی وکار پرداخت . عناصرمختلف این‌جامعه کمابیش به‌شدت درمدینه‌ها ، شهرها ، قصبات و دهکده‌ها مخلوط شده بودند ، واکثریت‌آنان ایرانی و اقلیت یونانی بودند . آیندهٔ شاهنشاهی سلوکی‌مستقیماً وابسته به‌توفیق‌استقرارسکنهٔ یونانی ـ مقدونی‌درکشور بود . سکنهٔ مزبور ـ قبل ازهر چیز ـ دارای سجیهٔ سیاسی ونظامی بود ، و اجباراً میبایست به‌مشاغل‌اجتماعی‌واقتصادی مرتبط باشد. این‌سیاست که به‌منزلهٔ تاروپودی بود که برآن میبایست وحدت مملکت بافته‌شود ، درصدد یونانی کردن ایرانیان یا الزام‌آنان به‌قبول‌طرز مخصوص زندگی‌یا فرهنگ برنمی آمد. دانشمندان بادلایلی تأیید وابرام کرده‌اند که یونانی‌ساختن ، اصطلاح و بینشی جدید است ، و یونانیان خود ازآن‌خبرنداشتند . یونانی کردن ایرانیان‌کاملاً طبیعی‌صورت گرفته ، چنانکه ایرانی کردن یونانیان‌هم چنین بوده‌است ، واین مسأله برای دو گروه از اقوامی که مجاوریکدیگرزندگی میکردند ، غیرقابل اجتناب‌بود . امرمزبورتحقق‌یافت بدون آنکه سلوکیان ـ که در نظرآنان این گونه مسایل اجتماعی اهمیتی نداشت ـ در

صدد برآمده‌باشند آن‌را توسعه بخشند یا ازحدودآن بکاهند . ایشان‌درنظر نداشتند مملکتی‌یونانی‌یا مقدونی به‌وسیلهٔ استقرارهموطنان خود در آسیا ، ایجاد کنند .

شبکهٔ مدینه‌هایی که توسط سلوکیان برپاشد ، میبایست شاهنشاهی را بهم متحد سازد . جامعهٔ شهرنشین‌جدید درفوق ایرانیان قرارداشت وبه‌منزلهٔ رابطه بین آنان ومقام سلطنت به‌شمارمیرفت . جامعهٔ مزبورنیزشامل تعدادی ازعمال‌عالی‌رتبهٔ ، اطرافیان شاه ودربار ، ودوستان وندمای وی بود . دردرجهٔ پایین‌تر ، عمال ادارات ، وسپس تجار قرار داشتند . همچنین باید از قشون یاد کرد که ساخلو همهٔ نقاط را مخصوصاً در پایتختها یا قلاع ، اداره میکرد . همان منظرهٔ اجتماع در نواحی‌خارج دیده می‌شود : درجنب املاك بزرگ ایرانیان، زمینهای فئودالهای یونانی‌یامقدونی وجود داشته است . سکنهٔ این مستعمرات نزدیك دهکده‌های روستاییان ایرانی میزیستند . برسکنهٔ قدیم ، اشرافیتی جدید و « بورژوا » افزوده گردید ، و آن عبارت بود ازمهاجران یونان ومقدونیه ، استادان، فلاسفه ، تجاری که درجستجوی شغلی‌بودند . همهٔ قراین دال براین‌است که سلوکیان با طبقهٔ عالی‌ایرانیان روابطی نیکوداشتند ، و بعضی از اینان برای اثبات اطاعت خود نسبت به‌شاه شاغل مقامات مهم‌می گردیدند ، ومیتوان‌قبول کرد که این‌طبقه‌ازجامعهٔ ایرانی‌بیشترصبغهٔ یونانی به‌خود گرفته بود .

زبان یونانی اززمان اسکندر کبیر– یعنی‌از زمانی که هزاران‌جوان‌اشرافی در تشکیلات سواره نظام قشون وی داخل شدند و سربازان ایرانی‌را داخل فالانژ نمودند – به‌انتشار در ایران‌آغاز کرد . سپس مزاوجتهای بین ایرانیان و مقدونیان که عدهٔ بسیاری ازآنان درایران باقی‌ماندند ، ایجاد مستعمرات ، تجارت، ادارات، قشون ، عدلیه ، همهٔ اینها موجب گردید که زبان آرامی که در عهد هخامنشیان زبان رسمی بود متروك گردد وزبان یونانی جای آن‌را بگیرد . زبان اخیر به‌نوبهٔ

خود حکم زبان بین‌المللی را پیدا کرد و حتی در دورهٔ پارتیان در شهرهای یونانی تدریس میگردید . نتیجه این‌شد که قسمت بزرگی‌از سکنهٔ نجد ایران ذواللسانین شدند ، چنانکه امروزه سکنهٔ کردستان ، آذربایجان ، قبایل بلوچ و قشقایی به‌دو زبان سخن میگویند . جمعیت شهرنشین ایران و بخشی از سکنهٔ اراضی اطراف ، استعمال‌زبان یونانی‌را درمدت چند قرن، حتی‌پس‌از سقوط شاهنشاهی سلوکی‌حفظ کردند . نوشته‌های مدالهای شاهان پارت ونیز پارشمن[1] اورامان[2] در کردستان که به‌زبان یونانی بین مرافعین ایرانی‌حکم میکند مؤید این مدعی‌است . دو کتیبه‌ای که ازنقوش برجستهٔ پارتی‌شناخته‌اند به‌زبان یونانی انشا شده ، وکتیبه‌های شاهان ساسانی ، درجنب پهلوی پارتی و پهلوی ساسانی، دارای نوشته‌ایست به‌خط و زبان یونانی . همهٔ مبادلات تجارتی از یونان تابلخ به‌زبان یونانی انجام میشده ، و همهٔ مرافعات بین ایرانیان ویونانیان توسط قضاة یونانی‌طبق قوانین‌مدنی‌یونانی‌حل‌وفصل می‌یافته‌است . بومیان از قوانین یونانی‌اطلاع بهم‌رسانیدند وحتی در روابط بین‌خود آن‌را پذیرفتند .

بدین وجه ، بدون هیچگونه اجبار وسیاستی مخصوص ، صبغهٔ یونانیت ایجاد شد و مخصوصاً در ایرانیان ساکن مدینه‌ها و شهرها تأثیر کرد ، و در میان همهٔ افراد طبقهٔ علیا وطبقهٔ وسطی‌انتشاریافت ، وحتی به کارگران‌آزادشهرها نیزسرایت کرد ، اما در سکنهٔ روستایی بسیار کمترتأثیر نمود و یا هیچ اثری نکرد . ایجاد یونانیت مخصوصاً به‌واسطهٔ نفوذ عنصرایرانی درزندگانی سیاسی و اداری شاهنشاهی صورت گرفت، وبراثرآن، جامعه‌ای‌مختلط به‌وجودآمد که بدون‌آن‌ایران مملکتی آسیایی به‌شمار می‌رفت که یونانیان در آن ساکن شده بودند . شرکت طبقهٔ علیا وطبقهٔ متوسط ایرانیان در زندگانی دولتی– که دنبالهٔ منطقی‌سیاستی‌بود که سدهای

۱- Parchemin (پوست حیوانی‌که بر روی‌آن می‌نوشتند . م.)
۲- Avroman

بین‌ملتها رابرمی‌داشت ـ نوعی اشتراك بین کسانی که به‌زبان یونانی‌سخن می گفتند ، ایجاد کرد . به‌موازات یونانی کردن ایرانیان ، ایرانی کردن یونانیان نیز به‌وجهی غیرقابل احترازصورت می گرفت ، و ازدواجهای مختلط بدین امر کومك میکرد ، و همچنین لطف و جذابیت معتقدات شرقی و تشریفات مذهبی ـ که مذهب تألیف[1] یونانی در آن میدان وسیعی برای جولان یافت ـ مؤید این امر گردید . بخشی از این یونانیان ، بدون ترك زبان و تشکیلات خود ، تحت تأثیر طرز زندگی و دین ایرانیان واقع شدند ، و در نتیجه منافع معنوی وشغلی آنان تضعیف شد .

تودهٔ عظیم ایرانی ، قومی که در نواحی اطراف ـ یعنی در دیه‌ها و قصبات ـ زندگی می کردند ، در هرحال خارج از حیطهٔ تأثیر یونانیت باقی ماندند . تضادی که بین جامعهٔ شهرنشین و جامعهٔ روستایی وجود داشت ، شکافی بین ایشان پدید آورد ، و از همان دوران پایه‌های مخالفت و دشمنی آینده گذاشته می‌شد . درنظر ملت ، تغییرات سلسله‌ها مفهومی جز تغییر مخدومان ـ که همه مانند هم مالیات‌را تحمیل می کردند و بیگار می گرفتند ـ نداشت . دانشمندان برآنند که در نظر افراد ملت ، عمال ادارات شاهی بداندازهٔ بورژوازی یونـانی شده ، ستمکار و جبار به‌شمار نمی‌رفتند . ملت به‌دیدن خارجی درمملکت خود معتاد شده بود ، ولی‌با این طبقهٔ حاکمه که دارای طرززندگی خاصی بود وخدایانی جزبغان ایرانی میپرستید مخالفت نمیورزید .

از نظرجغرافیایی ، ایجاد یونانیت تمام ایران را به‌یك نحوه فرا نگرفت . درستست که در ماد تعداد معتنی بهی از مدینه‌ها و مستعمرات یونانی بنا گردید ، ولی به نظر میرسد که نواحی خارج از این محوطه بسیار کمتر تحت تأثیر استقرار یونانیان قرار گرفتند ، و یا هیچ تحت تأثیر واقع نشدند . « هرناحیه که یونانیان

۱ـ Syncrétisme

به‌صورت مراکزمستقل‌در آن مجتمع‌نگردیدند وباایرانیان مخلوط نشدند، به‌تدریج سجیهٔ یونانیت‌را ازدست‌داد.» به نظرمیرسد که پارس یکی از آنها بود که به‌صورت جزیره‌ای درآمد که سنن اجدادی درآنجابهترمحفوظ ماند. منابع ما دراین ناحیه تقریباً ازهیچ نوع تأسیس مداین یونانی یاد نمی کنند ، وقوانین باستان شناسی که تاکنون جمع‌آوری شده ، به نظرمیرسداین نکته را تأیید نماید . سرزمین حقیقی پارس که باجاده‌های‌بزرگ ارتباطات سوق‌الجیشی واقتصادی رابطه نداشت ، به‌وجهی نیکو در خارج از منطقهٔ اختلاط ملل و زبانها ـ که در ایران از زمان اسکندر کبیر ایجاد شده بود ـ باقی ماند ، وزبان ، فرهنگ ، ودین خود را محفوظ داشت . بعدها در ناحیه‌ای ـ نه‌چندان دور از خرابه‌هـای تخت جمشید ـ مدینه‌ای به نام استخر ـ یا «قلعه»[1] ـ برپا خواهد شد که به‌مرور زمان مدینهٔ دینی ومرکزسیاسی پارس حقیقی خواهد گردید ، و سلسله‌ای ملی آنرا هدایت خواهد کرد . در پایین سطحهٔ تخت جمشید ، معبدی برافراشته خـواهد شد کـه آنرا برطبق طرح سنتی امکنهٔ مقدس‌ایرانی بناخواهند کرد ؛ معبدی دیگر، درجهت غربی‌تر ، درنورآباد ، شبیه تام معبدی که توسط هخامنشیان در برابر مقابرشان درنقش رستم بنا شده بود ساخته‌خواهدشد . این‌معابد به‌موازات معابدی که به‌سبك وطرح‌یونانی درهمان‌عهد درماد . کنگاور، کرهه ، ونهاوند بنا شده بود، قدبرافراشته شاهداستقامت وپایداری فرهنگ ایرانی بودند . « یونانیان وحدتی را تشکیل میدادند کـه ملت ایرانی را مستهلك نساخت . ملت ایرانی در حیات ملی اجتماعی ، دینی و فرهنگی ، با آنان اختلاف داشت ، و این سجایا را تا پایان حفظ کرد . »

هنر

هنرعهدی که بین‌سقوط سلسلهٔ‌هخامنشی وتصرف مجدد ایران به‌دست‌پارتیان

۱ـ رك. «برهان قاطع» ، به‌تصحیح مترجم ، ذیل کلمهٔ استخر (م.)

درحدود دوقرن‌طول کشید هنوزهم خوب شناخته نشده‌است. اشیاء متعلق به‌این‌دوره نادر و ابنیهٔ آن عهد کم است . هنریك ملت هر گز نمی‌تواند در برابرضعف سیاسی و فقری که عموماً منتج ازآنست ، پایداری کند . وضع هنرایرانی هم در این دوره چنین بود ، و در دنبال این عهد نیزانقطاعی احترازناپذیر درهنر مزبور ایجاد شد . هنرهخامنشی– چنانکه مامیشناسیم - دچار کسوف گردید، زیراوی جزبراثرحمایت شاه ودربار نمیتوانست پایداربماند . اطلاع اندکی که ما از تجدید حیات آن داریم حاکی از رجعت قهقرایی قابل تأملی است .

آنچه که موردتوجه شاه ودربارسلوکی‌وتودهٔ تازه واردان به‌ایران بود ، جنبهٔ ایرانی نداشت . هنرمندانی که از یونان یا از نواحی دیگرجهان یونانی می‌آمدند می‌بایست مشتریان یونانی خود را کاملاً ارضا کنند . همچنین بود وضع ایرانیان یونانی شده ، که عالی‌ترین و ثروتمندترین طبقهٔ جامعهٔ ایرانی راتشکیل می‌دادند . این گروه تحت تأثیر فرهنگ یونانی ، سلیقهٔ خود را با طرز زندگی یونانی منطبق می‌ساختند . هنرمندان محلی نیز که برای آنان کارمی کردند تحت نفوذ جریانات هنرغربی قرار گرفتند . این افراد چیزهایی می‌ساختند که نه‌جنبهٔ یونانی داشت و نه‌جنبهٔ ایرانی . در این مورد هم فقط اقتباسی به‌عمل می‌آمد که حالت میانجی داشت . شکل و صورت حفظ شده بود ولی روح نداشت . بدین وجه هنر یونانی – ایرانی ، که یکی از نتایج فتح مقدونی بود ، به‌وجود آمد ، و آن متعاقب هنر یونانی– سوری ، ویونانی – بین‌النهرینی ، ومقدم برهنریونانی– هندی ، یا یونانی - بودایی‌بوده است .

اطلاع‌اندکی که ازامورفنی این عهدداریم می‌رساند که درآن زمان تنهایك هنرنبوده ، بلکه هنرهای متعدد وجودداشته است. کارهای‌هنری مانندخودمملکت ، فاقد پیوستگی واتصال وحاکی ازانقلابی عمیق بود که درتمدن ایرانی‌صورت گرفته

بود . آنها را می‌توان بسه دسته تقسیم کرد :

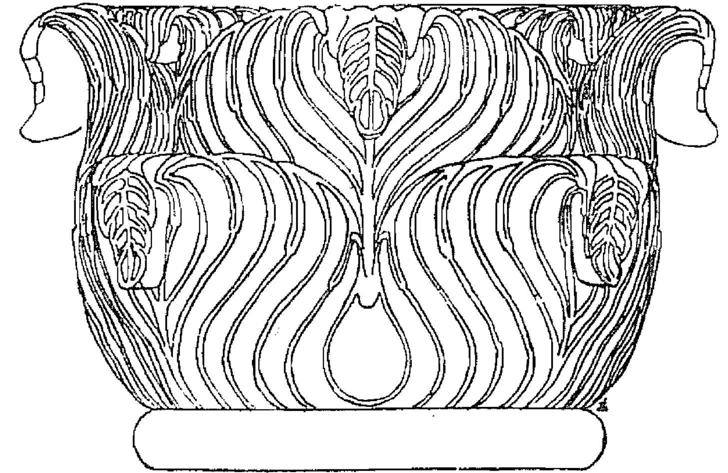
۱– هنر ایرانی به‌معنی اخص ، ۲– هنریونانی – ایرانی ، ۳– هنرهلنی .

دستهٔ اول به‌وسیلهٔ معماری معبد نورآباد معرفی می‌شود که چنان که گفتیم تقلیدی است از معابد هخامنشی پاسارگاد و نقش رستم ، ولی بـا ابعاد محدودتر و بـا بعض تغییراتی که مربوط به بدعتهایی است که در دین پدید آمده بود . طرح معبد – که در پـایهٔ سطحهٔ تخت جمشید بنا شده – نیز ایرانی است ، و اهمیت آن مخصوصاً در تزیین چهارچوبهای دراست که طبق سنن تخت جمشید ، توسط دونقش برجسته – که در داخل حجاری شده - مزین است ، و دو شخص را نشان می‌دهد که یکی دستهٔ شاخه‌های مقدس (برسم[1]) را در دست دارد . هنری که در ابنیه به کار رفته ابتدایی است . شکافهای ساده در سطح و زمینه‌ای کـه عمیقاً فرو رفته ، عدم لطف نقش برجسته ، فقدان کامل تتبع در ترسیم سایه و روشن ، فقدان طرح ریزی و منظرهٔ طولی نیمرخها حاکی از عدم تجربه و ناشی گری مساعی اولیه است . این هنر از بین نخواهد رفت ، و آثارآن هم در هنر پارتی و هم در هنر ساسانی آشکار خواهد شد .

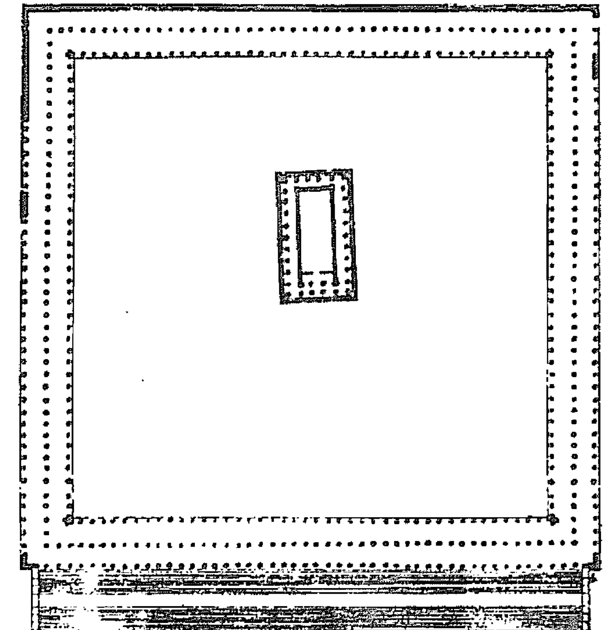
در حال حاضر ، جز بقایـای سه بنایی که لااقل دوتای آنها معبد بوده‌اند ، چیزی دیگر را بدستهٔ دوم نمی‌توان اسناد داد . در استخر ، خرابه‌های ساختمانی مهم که هویت آن معلوم نشده ، کشف گـردیده که تقلیدیست از سرستون کرنتی[2] بدون تختهٔ روی سرستون ، واین‌امرحاکی ازرابطهٔ ستون‌ایرانی باسرستون یونانی (ش۷۳) است .

در معبد کنگاور ، پرستشگاهی بـا طرح غربی (ش ۷۴) ساخته شده ، و تصور می‌رود در حدود ۲۰۰ ق . م . بنا شده بـاشد . در ساختمان اصلی ، استعمال

۱– رك. ص۱۲۲ ۲– Corinthien

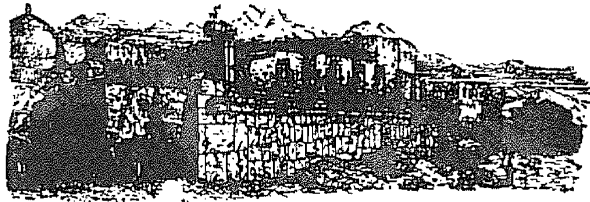


ش ۷۳ ـ استخر : سرستون سنگی



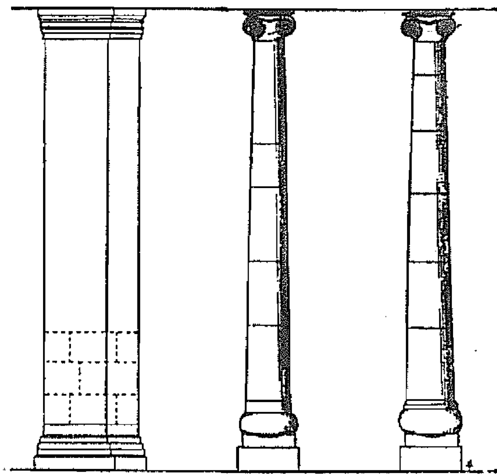
ش ۷٤ـ طرح معبد کنگاور

قطعات سنگی سطحهٔ تخت جمشید تقلید شده ، اما ستونهای آنها دارای سرستون



ش ۷۵ـ خرابه‌های معبد کنگاور

دری[1] است که برفراز آنها تخته‌های کرنتی[2] قرار گرفته است (ش۷۵) . نیز در کرهه[3]، معبدیست که طبق طرح غربی ساخته شده . بر بالای دو پایهٔ ستون نازك ، گچ‌بری ضخیم حاشیه‌داری دیده می‌شود . ستونها از نسبتهایی که در قدیم بین ارتفاع و قطر قایل بودند ، بسیار تجاوز می‌کند ، و این امر حاکی از سلیقهٔ ایرانی است که سابقاً در تخت‌جمشید اعمال شده بود . سرستونهای معبد تعبیر نادرستی



ش۷٦ ـ ستونهای معبد کرهه

۱ـ Dorique (Doric ت. ا.)
۲ـ Corinthien (Corinthian ت. ا.)
۳ـ Khurha

است از سبك ایونی[1] (ش ۷۶) . نتیجه درهمه جایکسانست ، هنرمند ایرانی خود را بشباهت راضی میکند ، و در جستجوی کشف دلیل یا حفظ نسبت برنمی‌آید .

بیشتر اطلاع ما مربوط به‌اشیاء هنری از دستهٔ سوم است که تعداد آنها فراوانست ، معهذا نتوانسته‌اند تعیین کنند که این اشیا در خود کشور ساخته شده یاآنها را ازخارج وارد کرده‌اند . بایددانست که اشیاء مزبورهمواره باواقع پردازی دقیقی که از مختصات هنر هلنی است ، مشخص میباشد . در این ایام ، کشفیات سودمند موجب‌پیدایش چهارمجسمهٔ کوچك مفرغی‌متعلق به‌معبد نهاوند(لائودیسه)[2] گردید که در همان محلی پیدا شده که ستل (ستون) حاکی از فرمان انتیوخوس سوم[3] مربوط به‌سال ۱۹۳ ق . م . یافته شده است (تص ۶۵) . یك سر بسیار زیبای مجسمه‌ای مفرغی که بدبختانه خراب شده ، و آنرا به‌انتیوخوس چهارم[4] نسبت می‌دهند ، از معبد ایرانی شمی[5] نزدیك مال امیر ، در جبال بختیاری به‌دست آمده (تص ۷۱) . باید تصور کرد که سلیقهٔ عصر بسیار متمایل به‌کارهای هنری مفرغی‌بود و همین سلیقه در زمان پارتیان تعقیب شد ، وآن در حقیقت حکم احیای یك سنت عیلامی را داشته است . در شوش ، کاخ کوچك «نگهبانی» متعلق به‌عهد هخامنشی در عصر سلوکی کاملاً تعمیر گردید ، و بر اثر حفریاتی که در آنجا به‌عمل‌آمده ، لااقل ده پایهٔ سنگی مجسمه های مفرغی ــ که بعض‌آنها دارای کتیبهٔ یونانی است ــ به‌دست‌آمده است . یکی ازاین کتیبه‌ها ، متعلق به‌فیثاغورس[6] نامی است که فرمانده ساخلو یونانی شوش بوده ، ودر ۱۸۵۲ م . توسط لفتوس[7] کشف شده ، و به‌وسیلهٔ‌آن توانسته‌ایم هویت این محل را بشناسیم . همچنین قطعه‌ای از بدنهٔ مجسمهٔ یك زن از مرمر یونانی و تعدادی قطعات کوچك مجسمه‌هایی که ازمرمر وارداتی ساخته

۱ــ Ionien (Ionic ت. ا.) ۲ــ Laodicée (Laodicea ت. ا.) ۳ ــ Antiochus III

۴ ــ Antiochus IV ۵ــ Shami ۶ــ Pythagoras ۷ــ Loftus

شده ، در شوش به‌دست‌آمده است (تص ۷۲) .

در دینور ، نزدیك کرمانشاه ، قطعاتی ازیك لگن سنگی که بامجسمه‌های نیم تنهٔ سیلنوسها[1] و ساتیرها[2] ، یاران دیونیسوس[3] مزین است ، کشف شده (تص ۶۲ و ۶۳) . دشت بزرگ کرمانشاه در عهد باستان به‌سبب اسبان خود مشهور بود ، و به‌نام نسا[4] خوانده می‌شد ، وآن نام جغرافیایی اساطیری است که باآیین دیونیسوس انتقال یافته و توسط یونانیان به‌عدهٔ بسیاری از نواحی ــ از یونان تا هند ــ اطلاق گردیده است . این دشت با فراوانی چشمه‌ها و رودهای خود که منبع طویل ترین شط ایران است ، موجب تعیین هویت آن گردید . خلاصه آنکه پنداشته‌اند دیونیسوس درمحلی مرطوب زاییده شده ، ویکی ازمترادفات نام اوبه معنی «متولد در باتلاقها» است . وی پیش از همه خدای باده است[5] ، ومعلوم است که ناحیهٔ مورد بحث چه شهرت فراوانی از جهت تاکستانهای خود داشته است . اسب نیز در زمرهٔ سلسلهٔ مظاهر دیونیسوس است ، و در این امر پوزیدن[6] با او شرکت دارد ، و هر دو با اصل رطوبت و چشمه‌ها ارتباط دارند . احتمال می‌رود که یونانیان با تطبیق این ناحیه با محل تولد خدای مورد علاقهٔ خویش ــ که طبق سنن نخستین کسی بود که هند را فتح کرد ــ برای او معبدی بنا کرده باشند که لگن مزبور بدانجا تعلق داشته است .

زندگانی اقتصادی و اجتماعی

ایجاد شاهنشاهی اسکندر و تبدیل آن بسه سلطنت هلنی از نظر اقتصادی، انقلابی حقیقی در دنیای آن عصر محسوب می‌شد . نخستین بار بود که دورترین

۱ــ Silènes (Silenus ت. ا.) ۲ــ Satyres (Satyrs ت. ا.) ۳ــ Dionysos (Doinysus ت. ا.) ۴ــ Nysa ۵ــ رك. «یك رسم باستانی» به‌قلم مترجم ، در مجلهٔ یادگار ، ۱ ، ۸ (م.) ۶ــ Poséidon (Poseidon ت. ا.) ؛ ربالنوع دریا نزد یونانیان ، برابر «نپتون» رومیان (م.)

بخشهای جهان ، کاملاً بهیکدیگر مرتبط شدند ، بهحدی که کوچکترین اضطرابی در یک منطقه بهمنطقهٔ دیگر سرایت می کرد . هرگز اقتصاد به اندازهٔ عصر مورد بحث تابع انقلابات سیاسی و عمیقاً تحت تأثیر آنها واقع نشده بود . تأثیر سکه که در این صحنهٔ وسیع رایج بود ، بسیار اهمیت داشت ، ثروتهایی که بر اثر فتوحات بهبازار جهان آمده بود ، بهحدی قابل توجه بود که ارزش طلا و نقره پنجاه در صد کاسته گردید ، و این امر در تاریخ جهان ـ به استثنای عصر کونکیستادورها[1] ـ شناخته نیست .

عهدی که شامل سلطنت سلوکوس اول و نخستین جانشینان او بود، مخصوصاً رونق داشت . تعادلی ـ که هرگز سابقه نداشت ـ بین مزد و قیمتها ایجاد شد ، و این خودموجب بهبود وضع زندگی گردید . افزایش نرخ‌منافع معرف وضع‌نیکوی تجارت و کسب سرمایه‌ها می‌باشد . طلایی که بر اثر فتح در ایران به دست آمده و قسمت اعظم آن ، راه اروپا را پیش گرفته بود ؛ به‌علت مبادلهٔ محصولاتی که مملکت به‌بازارهای جهان صادر می کرد ، به ایران باز می گشت .

با ضعف قدرت و از دست رفتن ایالات مانند پارت وبلخ ، نخستین اضطرابات محسوس گردید . پس از دورهٔ کوتاه بهبودی که براثر سیاست فعال انتیوخوس سوم[2] پیش آمد ، بحران مجدداً آغاز شد و بهشکل آفتی حقیقی در آمد . در آن زمان روم ، با دخالت خشونت‌آمیز خود در مشرق ، مقتضیات سیاسی آن منطقه را تغییر داد ، وبدین وسیله بحران اقتصادی عمیقی ایجاد کرد . درهنگامی که پارتیان بهخط فرات رسیدند ، و سرحد غربی آنان در آنجا تثبیت شد ، مرکز سیاسی و اقتصادی جهان تغییر یافت ، و لااقل در مدت چهار قرن در سواحل دجله مستقر

۱ـ Conquistadors ، عنوانی‌که به‌حادثه‌جویان اسپانیایی‌که برای فتح‌امریکا میشتافتند ، داده شده (م.)
۲ـ Antiochus III

گردید .

سلوکیان ، مالك جاده‌های بزرگ بین قاره‌ها بودند . طرق مزبور از ایران عبور می کرد و به‌سمت چین و هند می‌رفت . آنان این جاده‌ها را وسیع کردند ، و وضع آنها را نیکوتر ساختند . جاده‌ها ، از بحراحمر تا هند ، توسط ایستگاههای نظامی محافظت میشد . آب انبارهایی در بیابانها ساخته شد ، وکاروانسراها بنا گردید. قنوات‌را غالباً با سرمایه‌های شخصی به‌منظور تجارت حفرمیکردند. سرعت ارتباطات وحمل ونقل به‌عالی‌ترین درجهٔ خود رسید ، وجزعهد اختراع ماشین بخار، هیچ عهدی از این جهت نمی‌توانست با آن دوره رقابت کند . اگر سلوکیان نمی‌توانستند برجاده‌ای که به‌سوی روسیهٔ جنوبی میرود و از شمال بحرخزر عبور میکند ، نظارت کنند، درعوض جاده‌ای که پس ازعبور از بحرخزر و تعقیب رودهای کور[1] و فاسیس[2] به سواحل بحراحمرمنتهی میشد ، در دست‌آنان بود . سلوکیان در نواحی شمال جیحون سفرهای اکتشافی به‌منظور دفاع کردند ، وبرای کوتاه کردن جاده‌های تجارتی موجود ، اطراف بحرخزر را کشف نمودند . آنان جهازات مهمی در خلیج فارس ترتیب دادند که موجب تأمین ارتباط با هند در مشرق و بحراحمردر مغرب میگردید .

وضع تجارت‌دراین دوره باردیگرتغییریافت . ازحجم محصولات ارزان‌قیمت، که در طی عهد پیشین بخش اعظم مبادلات را تشکیل میداد ،کاسته شد ، و در عوض اشیاء تجملی و لطیف و ظریف جای‌آنها راگرفت . عاملی جدید ـ روم ـ در جریان تجارت جهان وارد گردید . مواد اولیه مانند چوب و فلزات ، که ایران و هند تهیه کنندگان مهم‌آنها بودند ، بسیارمورد تقاضا بود . مبادلات ، شامل اشیاء ذیل بود : احجار کریمه و جواهر که روی آنها بهطور برجسته‌کار کرده بودند ، داروهایی که

۱ـ Cyrus   ۲ـ Phase (Phasis ت. ا.)

هند تا حدود برتانی[1] صادر میکرد ، نباتات ، مرهمها ، روغنها ، عطریات ، ارغوان ، گلاب ، ظروف سفالین ، شیشه ، منسوجات ، اشیاء هنری ، پاپیروس ، غلامان . این تجارت با مال‌التجاره‌هایی که واردمیکرد ، موجب تشکیلات جدید اقتصادی وتولید افکار نو و مبانی تازه در مبادلات ایران گردید .

ایران‌البسه وزینت آلات، داروها، احجار کریمه ، فرشها ، بذر گندم ، سرب‌و سگهای اصیل النسب صادر میکرد . فراوانی مواد اولیه موجب توسعهٔ صنعت ایران گردید ، مخصوصاً صنایع نساجی ، قالی‌بافی وقلمزنی‌فلزات ــ که درآن هنرمندان و پیشه‌وران ایرانی شهرتی بسزا دارند ــ رونق گرفت . همچنین کشورایران درصدد برآمد که بازار را از بعض محصولات وارداتی نجات بخشد ، مثل پاپیروس که مصر انحصارآنرادردست داشت ، و کوشیدند بانباتات محلی آنرابسازندیاپوست (پارشمن) را به‌جای آن به‌کار برند . حیوان در آسیا جانشین انسان گردید . صنعتگر محصول خود را افزایش داد . شعب ظروف سفالین ، پیکرسازی و حکاکی روی استخوان ، کنده‌کاری ، وساختمان تابع جریانات عهد شده توسعه‌یافتند . عهد سلوکی باتوسعهٔ بسیارکاشت همهٔ اقسام نباتات ممتازاست . این عهد دوره‌ایست که در اروپای جنوبی و مخصوصاً در ایتالیا ، تحت تأثیر مشرق ، مقداری از نباتات و حیوانات تازه وارد را پرورش دادند . مشرق مغلوب ، اروپا را مقهور کرد . پنبه ، لیمو ، خربزه ، حب کنجد ، جوز شرقی ، زیتون ، خرما ، انجیر ، اردك وگاو آسیایی موجب انقلاب حقیقی در فلاحت وگله پروری ایتالیا گردید .

سلوکیان ، با آماده کردن زمین‌های زراعتی و زهکشی نواحی جدید ، اراضی بایر را قابل کشت کردند . احتیاجات بازار مستلزم اعمال روشهای معقول و مبانی علمی بود ، و فن فلاحت به‌شدت توسعه یافت تا حدی که حتی درقرون وسطی

۱ــ Bretagne (ناحیه‌ای درمغرب فرانسه. م.)

و عهد اسلامی نیز از آن حد تجاوز نکرد . روشهای جدید در مواظبت مو به کار برده شد . گاوآهن جدیدی معمول گردید . سه دوره برداشت محصول از زمینهای زراعتی‌عملی شد ، وطرق‌جدیدی درآبیاری ، احداث جنگل وپرورش میوه‌ها وباغها مجری گردید .

سلوکیان تشکیلات فلاحتی را که در ایران عهد هخامنشی وجود داشت تضعیف کردند . عده‌ای از املاك بزرگ شاهی و خصوصی یا املاك متعلق به معابد را تقسیم نمودند وآنها راهدیه دادند . زمین‌ها را بین مداین و شهرها توزیع کردند ویا درآنها مستعمره نشینان‌نظامی را مستقرساختند . این تغییرات‌موجب تعدیلاتی در وضع روستاییان ــ که در جنب یونانیان قرار داشتند و از ایشان روشهای جدید فلاحت راآموختند ــ گردید ، ودر مدت چند قرن پایدار ماند وعمل شد .

در املاك دیگر ، رعایا نوعی مستأجر بشمار می‌آمدند . اما هرجا که ملك بزرگ تقسیم نشده بود ، وضع رعایا تابع انتظاماتی بود که تا حدی سرنوشت آنها را بهترمیکرد . روستاییان وابسته به‌زمینهای مدینه‌ها ، به‌نوبت خویش ، تقریباً آزاد گردیدند . سلوکیان ، با تحولات فلاحتی مقامی مهم به‌دست آوردند ، و آزاد کردن طبقهٔ روستائیان درایران ، ازجهت سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی‌کاری‌بزرگ به‌شمار می‌رفت .

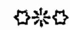
مصرف فلزات ، ومخصوصاً فلزات قیمتی ، بسیار زیاد بود . سلوکیان طلا را از هند ، شمال غربی ، بلخ ، ارمنستان وقفقاز وارد می کردند . ایران به‌نوبهٔ خود آهن ، مس و سرب که استخراج آن تحت مراقبت صاحبمنصبان شاهی افزون می گردید ، صادر می کرد . همهٔ معادن و استخراجات تحت انحصار بود ، و ملك شاه محسوب می‌شد .

در حیات اجتماعی ، تمایل به ایجاد مساوات بین سکنه محسوس گردید

مخصوصاً در مدینه‌ها و شهرها که در آنها مسألهٔ وجود تربیت وزبان یونانی برای عنصر ایرانی یونانی شده ــ که با یونانیان مخلوط بودند و تحت حمایت یک‌قانون می‌زیستند ــ راه را باز می‌کرد. اختلافات بین نژاد ایرانی و یونانی به سرعت از بین می‌رفت.

مملکت سلوکی، به‌وسیلهٔ سجیهٔ خود، کشوری است سرمایه‌دار باتشکیلات بیت‌المالی قوی. شاه انحصارهای محصولات یا کارخانه‌ها را تکثیر میکند، وعملاً همهٔ منافع مملکت را در دست خود متمرکز میسازد. طبق عقیدهٔ بعض‌دانشمندان سیاست او عالی‌ترین درجهٔ ظرافت طرح اقتصادی است که دنیای جدید پیش ازقرن بیستم شناخته است. با وجود این خوشبختی، عوارض کمر ملت را خرد می‌کرد، زیرا فقط عده‌ای محدود از افراد جامعه از ثروت برخوردار بودند. آنها عبارت بودند از شاه با خانوادهٔ خود، دربار او، عمال، دارندگان انعامات و امتیازات، کسانی که به‌تجارت بین‌المللی مشغول بودند، و به‌درجه‌ای کمتر، نظامیانی که‌در املاک مستقربودند. اما دستگاه بیت‌المال‌موحش می‌نمود، زندگی‌بسیار سخت‌بود، و دلیل آنکه مردم بیش از پیش به‌افکار نجات و استخلاص ــ که موفقیت آن همه ادیان: مسیحیت، مانویت وبودایی وابسته بدان بود ــ پناه می‌بردند، همین امر بود. مالیاتها و عوارض برافراد، منازل، چهار پایان، مزرعه، باغ، تولد، ازدواج ومرگ تعلق می‌گرفت. مملکت برای زندگانی شاه سلوکی ودربار او، نگاهداری قشون و جهازات، جریان امور معابد و روحانیان آنها، حمایت هنرها و علوم، به‌پول احتیاج داشت. تشکیلات بیت‌المالی متمرکزشد. ادارات‌ممیزیها را برقرار کردند، و نخستین مبانی آمارگیری بنیاد نهاده شد. انتظاماتی برای محصولات کارخانه‌ها، نمک، عطریات، مبادلات تجارتی، حرکت روی شطهای بزرگ وضع گردید. «دولت دارای سیاستی فلاحتی، یا سیاستی صنعتی وتجارتی بود»، اما در

تعقیب این‌ها، اصول دموکراسی را فراموش کرد، و از منافع رعایای خود غافل گردید.



توسعه و بسط اروپاییان در زمان اسکندر و جانشینان وی، فرهنگ مادی ایرانی را به‌حدی غنی کرد که چندین نسل بر بقایای‌آن زیست کردند. فرهنگ مزبور میراثی بزرگ در تشکیلات اداری و توسعهٔ شهرسازی به‌جا گذاشت. بعدها اصول طرح هیپوداموس[1] که درآن زمان معمول بود توسط شاهان ساسانی ــ بانیان بزرگ شهرها ــ به‌کار رفت.

یونانیان اصولی در زندگانی شهری ایجاد کردند و موفق شدند آنرا توسعه دهند. آنان صنعتی متمتع، فلاحتی پر نیرو، و تجارتی مترقی ایجاد و کشوررا از شبکه‌ای از طرق و ارتباطات پر کردند، هنرها و علوم را تشویق نمودند. تقویمی با تاریخی جدید برقرار ساختند. فواید این نوع اعمال موجد تمدن حتی در نقطهٔ بعید خوارزم محسوس‌است، تحقیقات باستان‌شناسی‌اخیر که درمنطقهٔ مزبور به‌عمل آمده، نشان داده است که عصر مورد بحث با ایجاد شهرها ودهکده‌های مستحکم، ترقی فلاحت، افزایش مصنوعات، تمرکز حیات اجتماعی در اطراف «آتشگاهها» مشخص است. با وجود این، سلوکیان مسألهٔ اساسی را که عبارت بود از وحدت سیاسی دوقوم مختلف یالااقل اشتراك مساعی وسیع بین‌آن دو ــ که در نظراسکندر ضروری بود ــ حل نکردند. سروران مملکت هرگز اتکاء حقیقی به ایرانیان نداشتند و نتوانستند دولتی ملی تأسیس کنند، و بهیچوجه در ملت ایرانی ایجاد رضایت سیاسی یا اخلاقی نکردند. اما چون‌آنان سیاست یونانی ساختن بالاجبار را

۱ــ Hyppodame (Hippodamus ت. ا.)؛ فیلسوف ومعمار ملیطی‌یونانی درقرن پنجم‌ق. م. وی شهرهای متعددی بربنای طرحی منظم بناکرد (م.)

نداشتند ، ایرانیان درصدد مخالفت ظاهری ومنظم برنمی‌آمدند . ازاغتشاش ، فتنه، ایجاد اشکال از طرف طبقات بومی گفتگویی در میان نیست ، و این موضوع روشن میسازد که چرا مدت یک قرن طول کشید ، تا پارتیان توانستند ایـران را مجدداً تصاحب کنند .

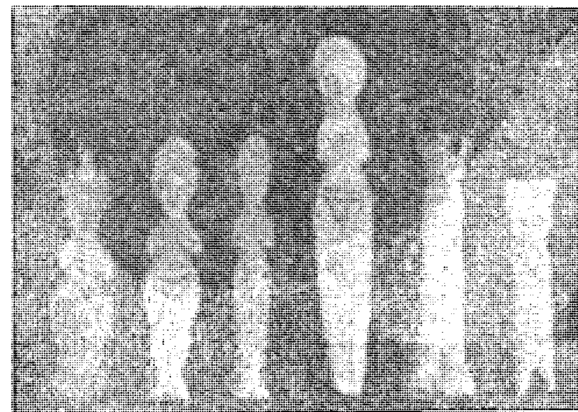
سجیهٔ جهان دوستی تمدن هلنی ؛ در نظر ایرانیان ـ که وحدت ملی وتا حد زیاد زندگانی اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ کرده بودند ـ بیگانـه ماند . تودهٔ ملت هرگز در یونانیت مستغرق نشد و زندگانی اجدادی خود را حفظ کـرد ، و معتقدات فرهنگی و اجتماعی ومذهبی خویش را تعقیب نمود . وی در خارج ازآن طبقه از جامعه که شامل یونانیان وایرانیان یونانی شده بود ، باقی ماند . «مخالفت دایمی بین‌کارگر وبورژوازی ، بر اثر تضادهای ملی و دینی تشدید میشد »[۱] . مدینه ایجاد شد ، و با آن ، ناسازگاری قدیم بین شهر و روستا ظهور کرد . ناسازگـاری مذکور در ایران‌آن عهد ، براثر مخالفتی که بین‌یونانیان ازیک سوی و ایرانیان ـ که تعدادآنان بسیار زیادتربود ـ از سوی دیگر وجود داشت ، شدیدترمیگردید .

محقق است که گروه ایرانیانی که با یونانیان کار میکردند و در ادارهٔ امور شرکت داشتند ، مانند اشراف مالک ایرانی ، دارای مزایایی بودند . سکنهٔ شهرها مانند یونانیان تحت حمایت یك قانون بـودند ، و بخشی از روستاییان نیز دارای آزادیی بودند که بعدها در زمان پارتیان و ساسانیان نخواهند داشت . اما ایرانی نمی‌خواست یونانی شود ، بلکه آرزومند بود ایرانی بماند . او آنچه را کـه تمدن خارجی برای وی می‌آورد می‌پذیرفت ، ولی نمیخواست درآن ذوب یا حل گردد .

در نتیجه ، یونانی کردن ایران ـ هر چند دامنه دار بەنظر میرسید ـ بیش از آن که در اعماق جامعه مؤثر شود ، در سطح تأثیر کرده بود . « در ماده و شکل

۱ـ (ت. ا.) Rostovtzeff, «Social Economic History» vol. II, ch. iii, p. 1107

موفق شده بود ، ولی در روح تأثیر نکرده بود » . « دو جهانی که براثر فتح مخلوط شده بودند ، در حقیقت بسیار اختلاف داشتند . » ایـن فتح ایران شکستی بـرای یونانیت بود و بعکـس ، فتحی صلح جویانه برای ایران محسوب میگـردید ، و در نتیجه ایران مادةً ثروتمند و مترقی‌تر ازآن میان خارج شد ، و توانست این‌فواید مکتسب را به سلسلهٔ جدید ، پارتیان ـ سلسله‌ای که ایرانی‌الاصل بودند و مع‌هذا از طرف ایرانیان غربی بیگانه بەشمار میرفتند ـ بدهد .



شوش : مجسمه‌های کوچک استخوانی

فصل پنجم*

پارتیان

هنوز دو سه سال از عصیان دیودوتوس[1] حاکم بلخ و تجزیهٔ آن ایالت نگذشته بود که پارت ــ ایالت مجاور آن که در جهت غربی‌تر واقع بود ــ خود را مستقل ساخت. آیا در آن زمان این امر می‌توانست نخستین نشانهٔ عکس‌العمل ایرانیت در مقابل یونانیت باشد؟ بەاشکال می‌توان این موضوع را قبول کرد. قومی که می‌بایست سلسلهٔ جدید راتأسیس کند هیچگاه تحت‌تابعیت سلوکیان قرار نگرفت، و زمینهایی که قوم مزبور بەصورت چادرنشینی از دیرباز در آن زیست میکردند، هرگز به‌تصرف سلوکیان در نیامد و بەشاهنشاهی آنان ملحق نگردید. بیشترضعف متزاید قدرت سلوکی بود که مانند نفحه‌ای تقریباً در یك زمان و بەشکل متشابه باعث ایجاد دوحکومت جدید گردید: حکومت یونانی بلخی وحکومت‌پارتی. یك

*بنا بر ت. ا. فصل ششم. درمتن فرانسوی این‌قسمت فصل جداگانه‌ای بەشمار نرفته است.(م.)

۱- Diodote [Diodotus ت. ا.)

سلسلهٔ یونانی و یك سلسلهٔ ایرانی طرح یك نحو نهضتی را بەسوی استقلال ریختند و روابط بیهوده‌ای راکه این سرزمینها را بەدولت بزرگ دور دست سلوکی متصل میساخت، قطع کردند. اما با وجوداینکه علت استقلال این دو دولت یکی بود، دلایل‌ایجادآنها اختلاف داشت.

با اطلاعاتی اندك که ما در خصوص منشأ پارتیان داریم، میتوانیم قبول کنیم آنان بەقبیلهٔ پرنی[1] ـ که جزوی از قوم دهه[2] بود ــ متعلق بودند. دهه، مجموعه‌ای از قبایل سکایی بود که بەصورت چادرنشین دراستپ‌های بین بحرخزر و دریای‌آرال[3] زندگی میکردند. این قوم مرکب از سواران و جنگجویانی بود که خوشبختی بزرگ آنان، طبق اقوال نویسندگان قدیم، عبارت ازمرگ در جنگ بود، ومرگ طبیعی در نظرآنان امری قبیح وشرم‌آور مینمود. دانشمندان برآنند که در حدود ۲۵۰ق. م. دوبرادر، ارشك[4] و تیرداد[5]، باجنگجویان خودهمراه پنج تن از رؤسای دیگر، ناحیهٔ علیای «تجن» را اشغال کردند. دیودوتوس، پادشاه جدید بلخ، بدانان حمله کرد، اما ایشان ازاین خطر گریخته بەایالت مجاورپارت هجوم‌بردند وحاکم آنجا راکشتند. دو سال بعد ارشك درجنگ کشته شد، ولی پارتیان که همیشه در محاربه بودند، تحت فرماندهی تیرداد تمام ناحیه‌ای راکه امروزه سرحد ماوراء خزر روسیه وایران را تشکیل میدهد، بەتصرف درآوردند. تیرداد، درهمین کوهها نخستین پایتخت خود را بنا کرد، و آن بەمنزلهٔ آشیانهٔ عقابی تسخیرناپذیربود، و اندکی بعد شهری دیگر بەنام مؤسس سلسله ــ ارشك[6] بنا شد، و تیرداد در آنجا تاجگذاری کرد.

سلوکوس دوم[7] در صدد جلوگیری از این نهضت و در صورت امکان، عقب

۱- Parni ۲- Dahae ۳- Aral ۴- Arsace ۵- Tiridate ۶- Asaak
(Assak ت. ا.) یا Arsak ۷- Séleucus II

راندن مهاجم ، برآمد . چون قشون سلوکوس نزدیك گردید ، ظاهراً تیرداد فن جنگی سواران سکایی را به‌کار برد ، و به‌سوی استپ‌های اصلی خود عقب نشینی کرد . اغتشاشات شدیدی که در انطاکیه ایجاد شده بود ، پادشاه سلوکی را مجبور کرد عملیات جنگی را ترك گوید و به‌سرعت به‌سوریه بازگردد . پارتیان فرصت را غنیمت شمردند ، وتیردادناحیه‌ای راکه پیشتر تصرف کرده بود مجدداً اشغال نمود ، و به‌زودی گرگان - ایالت واقع در جنوب شرقی بحرخزر - را هم ضمیمه ساخت . بدین وجه هستهٔ حکومت آیندهٔ پارت ــ که به‌طور قطع راه شاهنشاهی سلوکی را با حکومت یونانی بلخ قطع کرد - ایجاد شد . باوجودآن که پارت بین این دودولت محصور بود، برای حفظ خود و افزایش وسعت متصرفات‌خویش به‌حدکافی نیرو وقوهٔ حیاتی کسب کرد . .

استپهای مجاور که به‌منزلهٔ مخزنی بزرگ از افراد آدمی محسوب میشد و توسط اقوام نزدیك پارتیان مسکون بود ، بدون شك برای اینان مددی مطمئن‌تر به‌شمار میرفت تا رفتار خیرخواهانه یا بیطرفانهٔ ملت بومی ایران که شاید ایشان‌را با خصومتی کمتر‌ازحکام یونانی تلقی میکردند . بعدها ، ودرمدتی بیش ازیك قرن ، هرشکست ونشانهٔ تازه‌ازضعف قدرت‌سلوکی‌برای دولت‌جوان پارت، غنیمتی‌محسوب میشده است .

نامی که پارتیان به‌خود میدادند ، معلوم نیست . اصطلاح پارت - که درمنابع غربی شناخته شده ــ شاید مترادف پرثوه[1] است که سابقاً در زمان کوروش وداریوش ذکر شده‌بود[2] ، وبعض ایران شناسان‌این‌کلمه‌را‌به‌معنی «جنگجو ، سواره» گرفته‌اند ، واین ، اسم جنسی‌است که ازطرف قوم خانه نشین به‌همهٔ اقوام چادرنشین وسواره‌ای که متناوباً به‌شرق ایران هجوم می‌بردند ، اطلاق میشده ، و سپس به‌یکی ازایالات

۱ــ Parthava ۲ــ رك. برهان قاطع ، مصحح مترجم ؛ پهلو (م.)

سرحدی مشرق شاهنشاهی‌ایران اطلاق گردید . میتوان این‌نفوذپرنی[1] را درسرزمین ایران ، مقدمهٔ نهضت بزرگ قبایل سکایی ــ کــه مهاجمهٔ آنان یك قرن بعد همهٔ دولت ایران را زیر و رو خواهد کرد ، و به‌حکومت یونانی بلخ پایان خواهد داد ــ دانست .

سی و هفت سال سلطنت تیرداد موجب شد که وی قدرت خود را مستحکم سازد ، قشونی تشکیل دهد ، به‌سوی مغرب پیشرفت کند ، و پایتخت خود را به‌شهر صد دروازه[2] ــ شهر یونانی که در کنار جادهٔ بزرگ تجارتی بین مغرب و مشرق واقع بود ــ انتقال دهد . ارشك ، شهر صد دروازه ، هگمتانه (همدان) ، تیسفون ، چهار پایتخت معروف چهار مرحلهٔ ترقی سلسله‌ای چادرنشین میباشد که در اوج قدرت خود مختصات نژادی خویش را حفظ کرد . جانشین تیرداد ، اردوان (ارتبان) اول ، هنوز آنقدر قوی نبود که بتواند با قشون انتیوخوس سوم[3] مقاومت ورزد . پــادشاه اخیر درطی « گردش مسلحانهٔ » خود درمشرق ، وحدت موقت شاهنشاهی خویش را تأمین کرد . اردوان که مغلوب شده بود ، مجبور گردیدسلطنت سلوکی رابشناسد ، ولی این امر از آن مانع نیامد که جانشین وی ، پریاپاتیوس[4] شکستی را که رومیان برانتیوخوس سوم وارد آوردند ، غنیمت داند و به‌تسخیر ایالات جنوب بحرخزر بپردازد . پارتیان تنها قومی نبودند که از سیاست روم در تضعیف و انهدام حکومت سلوکی استفاده کردند . ماد درآذربایجان استقلال خود را اعلام کرد . الیمایی[5] نیز پس‌ازاستخلاص ناحیهٔ اصفهان مستقل گردید . پارس هم شاید برایشان دراین نهضت تقدم یافته بــاشد . در بابل جنوبی حکومت جدید خرسن[6] تشکیل شد . مستملکات شرقی‌شاهنشاهی سلوکی ازحیطهٔ اقتدارآنان بدر رفته وبه‌صورت دولتهای کوچکی

۱ــ Parni (ت. ا.) ۲ــ Hécatompylos ۳ــ Antiochus III ٤ــ Priapatius (Phriapatius ۵ــ Elymaïde (Elymais ت. ا.)؛ خوزستان (م.) ٦ــ Characène

درآمد که دراستقلال خودتعصب میورزیدند . وبین آنها وجهۀ اشتراکی نبود . از آن زمان این دولتها لقمۀ سهل‌التناولی برای قدرتی جدید محسوب می گردیدند . این قدرت در شخص مهرداد اول[1] پادشاه ومؤسس حقیقی شاهنشاهی پارت تمرکز یافت . این پادشاه برای استخلاص‌ایالات منفصل ایران ، سرزمینهای مختلف را تحت‌لوای تاج وتخت جدید گرد آورد ، وآن جنبشی وسیع بود که رومیان غیرمستقیم وسایل آن‌را فراهم آورده بودند . مهرداد اول ، دربین سنوات ۱۶۰ و۱٤۰ ق . م . ، پس از محارباتی این ایالات را ضمیمۀ متصرفات خویش ساخت : مـاد ، الیمایی ، پارس ، خرسن، بابل وآشور درمغرب ، کدروزیا[2] وشاید هرات وسیستان درمشرق . پارتیان نزدیك فرات رسیدند ؛ اما سلوکیه واقع در ساحل دجله ، بزرگترین مدینۀ این بخش‌آسیاومرکزنیرومند تجارتی که قریب ششصد هزارسکنه داشت ، بیمی به‌خود راه نداد . دانشمندان به‌دلایلی معتقدند که مقاوله نامه‌ای مبنی‌برانتظام امور موقتاً بین فاتح پـارتی و اشراف تجارتی یونـانی ـ سامی منعقد شد . ساخلو پارتی در سلوکیه مستقر نگردید ، امـا اردوی نظامی بزرگی در برابر مدینۀ مزبور ، در ساحل چپ دجله جای گرفت که بعداً تبدیل به‌پایتخت پارت ـ تیسفون ـ خواهد شد (ش ۷۷) .

آیا سلیقه یا تمایل حکومتهای کوچك به‌استقلال و یـا ترك تابعیت دولت مرکزی در اصل ناشی از این بوده که درهیچ جا پارتیان به‌عنوان آزاد کنندۀ مردم از « یوغ » سلوکیان تلقی نشده‌اند ؟ در هرحـال ، ایالتی که بیشتر جنبۀ ایرانیت داشتند ، مانند ماد آذربایجان یا پارس ، با ایشان بشدت جنگیدند . در هرصورت مهرداد راه خود راتعقیب کرد . و مجدد شاهنشاهی باستانی هخامنشی گردید . وی عنوان «شاه بزرگ» یافت ، وبرای نشان دادن خیرخواهی خودنسبت‌به‌سکنۀ یونانی

۱ـ Mithridate ۲ـ Gédrosie (Gedrosia ت. ا.)

ـ که درمتصرفات جدید اوپراکنده بودند ـ در روی مسکوکات خود ، خویشتن‌را یونانی دوست[1] خواند .

عدم ثبات روابطی که ایالات مسخر مهـرداد اول را به‌هم می‌پیوست ، و اختلاف میان سکنۀ آنها ـ که هم یونانی وهم ایرانی بودند ـ به‌زودی ـ آنگاه که دمتریوس دوم[2] دررأس قشونی برای تسخیرمجدد بخش شرقی‌شاهنشاهی خودحرکت کرد ـ جلوه گر شد . یونانیان ساکن مدینه‌ها ، و در مرحلۀ اول سکنۀ سلوکیه واقع در ساحل دجله ، اهالی الیمایی[3] ، پارس و حتی بلخیان ضد مخدومان جدید ، به‌یاری اوبرخاستند . مع‌هذا تقدیر با پارتیان مساعد بود . پادشاه سلوکی درجنگ مغلوب شد ، و دردست پادشاه پارت گرفتار گردید . این پادشاه با علّو همت با وی رفتار کرد ، او را در گرگان مستقر ساخت ، و دختر خـویش را به‌زنی بـدو داد . مهرداد نسبت به‌اتباع یونانی خود ـ باآنکه با حدت تام دشمن وی را یاری کرده بودند ـ خشونتی ننمود ، اما بعکس ، سلطنت خود را در ممالکی کـه قبلاً با زور تسخیر کرده بود ، تثبیت نمود ، و مخصوصـاً الیمایـی را تنبیه کرد ، و در آنجا ، به‌تقلید پیشینیان خود ـ انتیوخوس سوم[4] و انتیوخوس چهارم[5] ـ دو معبد ثروتمند «اتنا»[6] و « ارتمیس »[7] را ـ که محتملاً امکنۀ مقدس‌آیین ناهید (اناهیته)[8] بودند ـ غارت کرد ، و غنیمتی مهم عاید او شد . وی در سال۱۳۷ ق . م . در گذشت، درحالی که برای پسرش فرهاد دوم[9] شاهنشاهیی که از فرات تا هرات ممتد بود به‌جـای گذاشت . منابع اندکی که از او سخن رانده‌اند ، ویـرا پادشاهی دارای سجایای نیك ، پارسا ، شجاع و قانونگزاری نیکو معرفی کرده‌اند . خدمت ویرا دراحیای دولتی ایرانی ، با خدمت کوروش بزرگ ـ که مهرداد خود بعض صفات او را دارا

۱ـ Philhellène ۲ـ Démétrius II ۳ـ رك. ص۲۸۸ ح۵ ٤ـ Antiochus III
۵ـ Antiochus IV ٦ـ Athêna (Athene ت. ا.) ۷ـ Artémis ۸ـ Anahita
۹ـ Phraate II (Phraates II ت. ا.)

بود ـ میتوان تطبیق کرد .

برادر دمتریوس محبوس ، موسوم به‌انتیوخوس هفتم سیدتس[1] کوششی نهایی برای تصرف ایالات از دست رفته و نجات دادن برادر خـویش به‌عمل آورد ، و با قشونی قوی وارد بین‌النهرین شد . پادشاه مزبور در سه جنگی که با پارتیان کـرد غالب گردید ، زیرا قوای پارتی قـابل مقایسه با قشون تربیت شدهٔ یونانی نبود . انتیوخوس به‌هکمتانه (همدان) رسید ، ودر این هنگام فصل سرما از تعقیب‌عملیات جلوگیری کرد . شاه سلوکی خود در پایتخت باستانی مذکور مستقر شد ، وقشون خویش را در شهرها و قصبات برای گذراندن فصل زمستان متفرق ساخت . در این هنگام فرهاد بدو پیشنهاد عقد معاهده کرد . شرایط یونانیان صریح بود : پارتیان باید دمتریوس را باز گردانند ، وکلیهٔ ایالات مسخر را بااستثنای پارت تخلیه کنند ، و خراج بپردازند . پادشاهی جوان پارت به‌سبب لاقیدی و عدم استحقاق حکمران یونـانیان ، از این تهدید خطرنـاك نجـات یـافت . سکنهٔ محلی ، از مظالم سربازانی که در منازل آنان مستقرشده بودند ، به‌جان آمده آمادهٔ طغیان بودند و به‌تحریـك عمال پارتی عصیان آغاز کردند . در همان زمان پـادشاه پارت ناگهان به‌انتیوخوس حمله برد . انهدام سلوکیان قطعی بود . پادشاه سلوکی کشته شد ، و بخشی از قشون وی مقید گردیده در جزوسپاهیان پارتی منحل گردید . در مدت چند ماه : پیشرفت عظیم سلوکیان ـ که به‌نظـر میرسید بتواند شاهنشاهـی متزلزل آنان را سامان دهد ـ مبدل به‌بدبختیی بزرگ گردید ، زیـرا دیگر هیچ قوه‌ای منظّم که بتواند سوریه را ازحملهٔ احتمالی‌پارت مصون دارد ، وجودنداشت . سال ۱۲۹ ق . م . در تاریخ یونانیت ـ که دیگرسربلند نخواهد کرد ـ سنه‌ای‌مقدر بوده است . در این سال سلطنت سلوکی ، که از آن پس مدت چند ده سال دیگر

۱- Antiochus VII Sidète (Sidetes [ا. ت.])

خود را حفظ خواهد کرد ، در برابر ایران فاتح خم گردید . سرحد اروپا بطورقطع تا فرات عقب رفت .

پارتیان به‌سوریه حمله نکـردند ، زیرا در آن زمان می‌بایست با مهاجمهٔ موحش بدویان در سرحدهای شرقی مقابله کنند . در عصری که فرهاد برانتیوخوس هفتم غالب شد ، و مناظر درخشانی برای توسعهٔ شاهنشاهی پارت گشوده بود،جنبشی وسیع از جانب اقوام سکایی‌الاصل ـ که از نواحی بعید ترکستان چین آمدند ـ به‌ایران سرایت کرد . سابقاً نخستین موج مهاجرت این بدویان در زمـان مهرداد اعلام خطر کرده بود ، و مهرداد با ایشان محاربه نمود و فاتح شد . فرهاد حاکمی در بین‌النهرین نصب کرد ، و به‌سوی مشرق عزیمت نمود ، تا مهاجمـان را متوقف سازد . چنین به‌نظر می‌رسید که اینان در دو جهت پـراکنده خواهند شد : بعضی مستقیماً از راه مرو ، شهر صد دروازه ، همدان ، به‌سوی مغرب خـواهند رفت ، و بقیه به‌طرف جنوب خواهند شتافت در حالی که از مروبه‌هرات فرود خواهندآمد وبه‌جانب ایالات غنی سیستان خواهند رفت . در اولین تماس ، اسرای یونانی قشون انتیوخوس ـ که توسط فرهاد در عساکر وی داخل شده بودند ـ او را ترك گفتند ، و بدین وجه موجب هزیمت گردیدند ، و او خود در این جنگ کشته شد .

عم و جانشین وی ، اردوان دوم[1] ، اندکی بعدبه‌همان سرنوشت دچار شد . در بابل ، حاکمی که از طرف فرهاد تعیین شده بود ، خود را شاه خواند ، و حکومت خرسن[2] مجزا گردید . هنگامی که مهرداد دوم به‌تخت جلوس کرد (در حدود ۱۲۳ ق . م .) ، وضع شاهنشاهی پارت وخیم بود : مغرب دراغتشاش ومشرق موردمهاجمهٔ بدویان بود . این پادشاه لایق‌ترین سلاطین سلسلهٔ پارت بود . وی نظم را در مغرب برقرارکرد ، و به‌انتهای دیگر مملکت خـود شتافت و سرحدهای خـویش را تـا

۱- Artaban II ۲- Characène

جیحون عقب برد . مرو را مجدداً تسخیر کرد ، هرات را از نو اشغال نمود ، موج بدویان را عقب راند ، سیستان را مطیع کرد . موفقیت وی بسیار مهم بود زیرا او جهان غربی را از تهدید سکه‌ها[۱] نجات داد . سگزیان[۲] ، که تا دیروز هنوز بدوی محسوب می‌شدند ، راه اقوام مجاور خود را سد نمودند ، و بدین وجه تمدن آسیای غربی را حمایت کردند ، و این نقشی است که ایران ایفا کرد ، و بعدها ــ در طی تاریخ طولانی خود ــ نیز ایفا خواهد کرد .

مهاجمهٔ بدویان آسیای مرکزی ، حکومت یونانی ــ بلخی‌را جاروب کرد ، و دشتهای واقع در شمال و جنوب جیحون وسطی از طرف دو اتحادیهٔ بزرگ آنان اشغال گردید : سکاروکایه[۳] در مغرب ، یوچی[۴] یا طخارها در مشرق . قبایل مقدمة‌ـ الجیش آنان ، در دنبالهٔ جنبش خود ، بـه‌تدریج جلو رفتند . بعضی جادهٔ شمالی را گرفته به‌سوی پنجاب رفتند ، و برخی جادهٔ جنوب را پیش گرفته به‌طرف سند راندند . این قبایل در آغاز قرن اول ق . م . بر فراز خرابه‌های آخرین امـرای یونانی ــ بلخی حکومتهایی ایجاد کردند که عنصرپارتی با آنها روابط بسیار نزدیک ــ هم از جنبهٔ سیاسی وهم از لحاظ فرهنگی ــ داشته است . حکومتهای هندمحققاً ازحیطهٔ قدرت پارت‌خارج بودند . حکومتهای سیستان ورخج ــ لااقل چنین به‌نظر می‌رسد ــ تا آغاز قرن اول مسیحی ، سلطنت پارت را می‌شناختند ، و در آنجـا امیری ــ که او را پارتی تصور میکنند ـ به‌نام گندفر[۵] ، به‌منظور ایجاد شاهنشاهیی که از سیستان تا ماوراء سند ادامه داشت ، آنان را گردآورد .

در حدود ۱۱۵ ق . م . مهرداد هیأت سفارتی را که از جانب امپراتور چین اعزام شده بُود ، پذیرفت . دولت پارت با امپراتور مزبور معاهده‌ای منعقد کـرد

۱ ــ Sakes (Sakae ت. ا.) ۲ ــ Scythes (Scythians ت. ا.) ۳ ــ Sacarauques (Sacaraucae ت. ا.) ۴ ــ Yue-tche (Yueh-chi ت. ا.) ۵ ــ Gondopharès ، رك. پیرنیا «ایران باستان» ج۳ ص۲۲۶۳ (م.)

مبنی بر تأمین تسهیلات بسیار در امـور تجارت بین‌المللی کـه در آن باب ، ایران به‌عنوان کشور ترانزیت ، حلقهٔ ارتباطی را که دارای اهمیت اساسی بود ، تشکیل می‌داد . بیست سال بعد ، مهرداد دوم درامور ارمنستان مداخله نمود ، وتیگران را که‌موردحمایت‌او بود ، بر آنجا شاه کرد ، وبدین‌طریق‌فصلی‌جدید درتاریخ‌این کشور ــ که مقدرات وی‌کاملاً وابسته به‌مقدرات‌ایران خواهدبود ــ افتتاح‌نمود . اندکی بعد تیگران ، با مهرداد اوپاتور[۱] پادشاه بنطیقس (پنتوس)[۲] متحد گردید . پادشاه مزبور بین ۱۱۲ و ۹۳ ق . م . حکومتی مقتدر شامل همهٔ آسیای صغیر که بایونان قاره (اروپا) همجوار بود تشکیل داده ، و سالها در برابر پیشرویهای رومیان مقاومت کـرده بود . مهرداد دوم ، در برابر این اتحاد ــ که مـوجب تقویت وضع ارمنستان گردید ــ حالت انتظار به‌خود گرفت ، و نقش قوهٔ تعادل را ایفا کرد . در سنهٔ ۹۶ ق . م . رومیان به‌فرات رسیدند ، و مهرداد سفارتی به‌سوی آنان فرستاد وپیشنهادی برای‌اتحاد داد . سیلا[۳] ، که ازاهمیت وقدرت پارت آگاه نبود، به‌فرستادهٔ وی چندان اهانت کرد که شاه بزرگ رنجید ، و با دو پادشاه بزرگ شرقی نزدیك شد . رفتارتوهین‌آمیزی که روم درنخستین تماس خود با پارتیان نشان داد ، به‌بهای گرانی برای وی تمام شد .

درتشکیل شاهنشاهی پارت ، مهرداد اول‌نقش کوروش را ایفا کرد ، ومهرداد دوم نقش داریوش را . پادشاه نخستین ، شاهنشاهی مزبور را از نظر متصرفات ارضی تشکیل داد ، وپادشاه اخیر آنرا تثبیت کرد وانتظام بخشید . وی ایران را به‌صورت قدرتی جهانی درآورد ، و تماسهای او با روم در مغرب و با چین در مشرق اهمیت کشور و عظمت نقش او را در حیات سیاسی و اقتصادی دنیای آن روز نشان‌می‌دهد و همین موجب شد که وی را به‌لقب «شاهنشاه» بخوانند .

۱ ــ Mithridate Eupator ۲ ــ Pont (Pontus ت. ا.) ۳ ــ Sylla

پس از مرگ این پادشاه ، پارت در عهد انحطاطی عمیق داخل گردید . در مدت سی سال ، شاهان بسیار ، بر تخت وی جلوس کرده ، جانشین یکدیگر شدند . شاهنشاهی بر اثر محاربات داخلی چندان ضعیف شد که تیگران پادشاه ارمنستان، که تاج و تخت خود را مدیون پارتیان بود ، چند ایالت را از آنان منتزع کرد ، و نواحیی را که دامنهٔ آن تاهمدان می‌رسید ، به‌تصرف خود درآورد ، و بااتخاذعنوان « شاهنشاه » به‌شاهنشاهی پـارت توهینی سخت روا داشت . « پادشاهی پارت ضعیف گردیده و تجزیه شده و از هر سو علایم اضمحلال آن آشکار بود ، و به‌نظرمی‌رسید که موقتاً از نقشهٔ آسیای علیا حذف شده است » . در این هنگام ، بنا به‌تقاضـای مردم سوریه ـ که‌ازمنازعات‌بین‌آخرین مدعیان سلطنت سلوکی خسته شده‌بودند ـ تیگران تاج و تخت سلوکیان را پذیرفت . وضع چنان بود که تصور میرفت پادشاه پارت خود نیز تابع گردد .

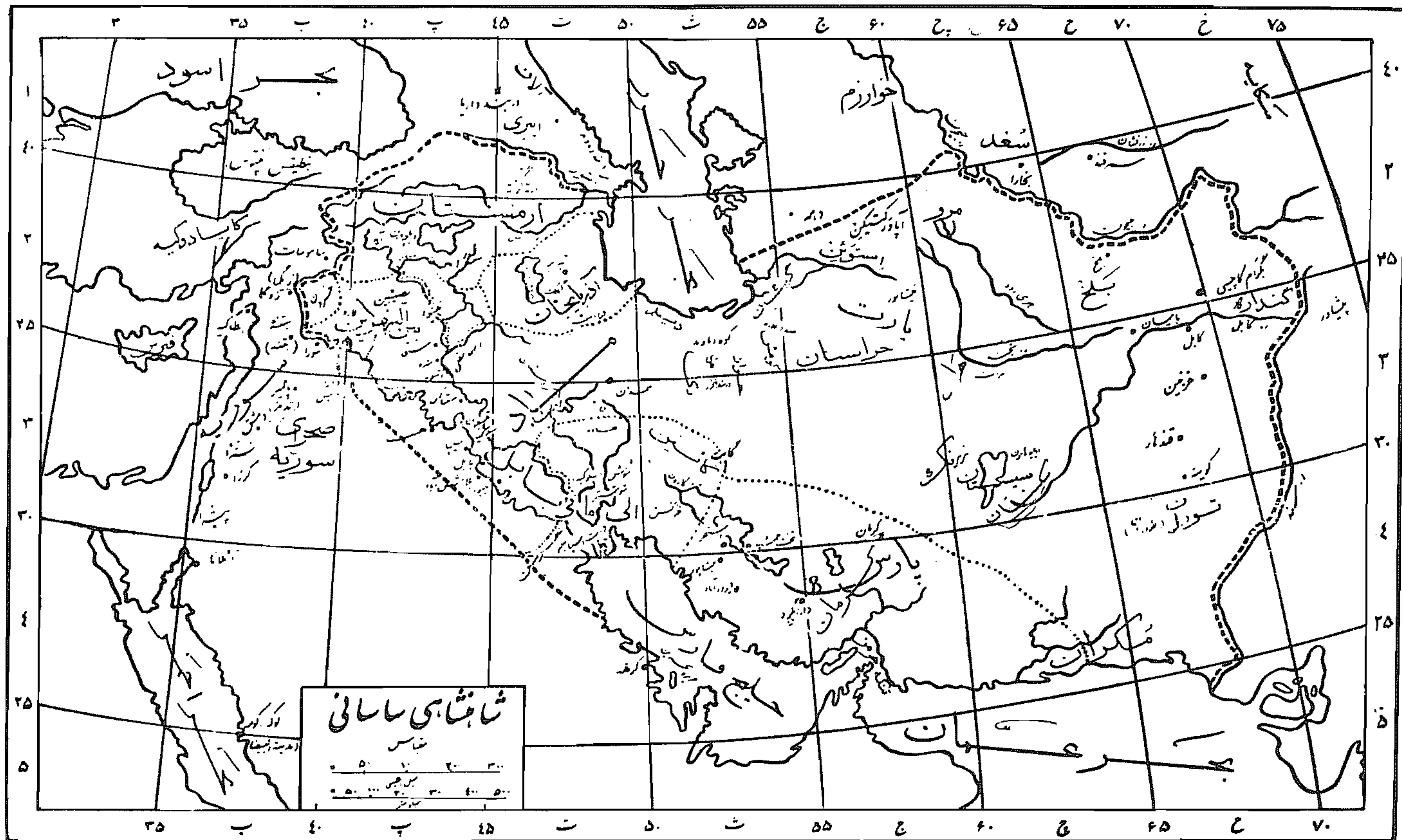
معهذا ، با وجود چنین ضعفی ، روم باپارت معاهده‌ای منعقد کرد . روم‌مایل بود ایران در محاربهٔ وی با بنطیقس (پنتوس)[1] و ارمنستان بی‌طرف بماند ، بدون آنکه تغییری مهم در رفتار رومیان نسبت به‌پادشاه پارت صورت پذیرد . لوکولوس[2] پیشنهاد و شاید تقاضای عقد معاهده کرد ، و فرهاد دوم هم پذیرفت ، و چـون قول خود را محترم میشمرد ، بهیچوجه در صدد حمله به‌سوریه برنیامد ، در صورتی که در آن زمان لوکولوس در محاربه با بنطیقس (پنتوس) وارمنستان دچاراشکالات‌بود. حتی بعدها هنگامی که مهرداد اوپاتور چندین بار شکست خورد ، و به‌نوبهٔ خوداز پارت تقاضای عقد اتحاد کرد ، فرهاد معاهدهٔ قدیم را با پمپه‌اوس[3] تجدید نمود ، و همواره به‌رومیان به‌نظر احترام می‌نگریست ، امـا اینان با تکبر و جهل خویش به‌ملتی کـه تعهدات خود را دقیقانه انجام می‌داد ، کمتر اعتنا می‌کردند . اند کی

۱– Pont (ت. ا. Pontus) ۲– Lucullus ۳– Pompée (ت. ا. Pompey)

بعد روم معاهده را نقض کرد وایالات غربی پارت را متصرف شد ، و با شاهان تابع فرهاد توطئه کرد ، و حتی به‌خود فرهاد ـ در جـواب اعتراضات وی ـ توهین روا داشت . پس از قتل فرهاد هم ، نمایندگان روم تغییر روش ندادند ، وگابینیوس[1] در عوض مبلغی هنگفت ، قبول کرد مهرداد سوم را در برابر ارد دوم[2] تقویت کند و بر تخت‌سلطنت پارت جلوس دهد . معهذا وی‌این‌کار را هم‌نکرد ، زیرایکی ازمدعیان مصری که در مصر همان وضع را داشت که مهرداد در ایران ، به‌گابینیوس مبلغی بیشتراز آنچه که سردار رومی قبول کرده بود، تقدیم‌داشت . هنگامی که کراسوس[3] به‌سمت کنسول سوریه تعیین شد ، حرص و طمع رؤسای رومی به‌ذروهٔ اوج خویش رسیده بود . سنا[4] در صددجنگ با پارتیان نبود ، اما کراسوس کاملاً مانند سربازان خود ، تصورمی کرد فتح ایران آسان است . و می‌پنداشت کـه ثروتهای مجتمع در آن کشوربرای‌وی‌غنیمتی‌عالی‌خواهدبود . معهذادرنزدیک‌کاره[5] ، سواره‌نظام‌سنگین وسبک پارتی به‌فرماندهی سورنا[6] ، رئیس خانوادهٔ بزرگ فئودال ایرانی ، رومیان‌را شکست داد . سه ربع قشون کراسوس را منهدم و اسیر کرد و کراسوس وفرزندش‌در این‌جنگ کشته شدند . (۵۳ ق . م) . سواره‌نظام سنگین‌پارتی مرکب‌از کمانداران ، فاتح شد ، و بر قشون رومی ـ که فاقد تشکیلات سواره بود ـ تفوق یافت . جنگ کاره روم را مجبور کرد که سواره نظام را داخل قشون کند ، همچنان کـه درحدود هزارسال پیش از آن ، نخستین ایرانیانی که به‌نجد ایران رسیده بودند . آشوریان را بهمین امر ملزم ساختند[7] .

طبق روایت ، سر و بازوی تریوموِیر[8] بدبخت[9] را نزد ارد دوم بـردند . پادشاه

۱– Gabinius ۲– Orodes II ۳– Crassus ۴– Sénat ۵– Carrhae
۶– Sourena ۷– رك. ص۸۷ کتاب حاضر (م.) ۸– Triumvir یکی از سه حاکم روم که به‌همراهی دو تن ، امـور را اداره میکرد (م.) ۹– در ت. ا. : سر و بازوی کراسوس بدبخت .



شکل ۸۵ - نقشه شاهنشاهی ساسانی

پارت در این هنگام همراه پادشاه ارمنستان و با درباریان خود ، در نمایش «باکا»[1] اثر اوریپیدس[2] حضور داشت . فتح پارت ، که درنظررومیان تعجب‌آور وحیرت‌انگیز بود ، دیدگان آنان‌را باز کرد ، و ارزش حقیقی قدرت پارتی را ــ که شاید بیشتر قدرت دفاعی بود تا قدرت تهاجمی ــ بدیشان شناساند . عقابهای لژیونهـای رومی مدتی دراز درمعابد پارتی باقی ماند ، وایرانیان اسرای رومی را در واحهٔ مرومقیم کردند ، و در آنجا بسیاری از ایشان تشکیل عایله دادند . روم به‌خـطای عظیم سیاستمداران و فرماندهان نظامی خود ، که منتج ازعدم شناسایی ایران بودواقف گردید . باردیگر ، ایرانیان‌اسلحه بدست ، یونانیت‌را ــ که رومیان خودرا وارث آن معرفی می کردند ــ از سرحدهـای خویش طرد کردند ، و از این پس تا مدتی بیش از یک قرن ، فرات سرحد قطعی بشمار رفت . ازسوی دیگر ، سامیان‌غربی که مخالف رومیان بودند ، مانند یهودیان فلسطین ، نبطیان دمشق ، اعراب صحرا و تدمریان[3] چشم امید خودرا بسوی‌ایران ــ که درآن کشور ارد به‌منزلهٔ جانشین حقیقی هخامنشیان تجلی می کرد ــ دوختند . آنان بیاری سواره نظام پارتی ــ که مؤلف «مکاشفات»[4] ورود ایشان را برای درهم کوفتن روم سبع اعلام می کند ــ انتقام خود را می گیرند . اما افسوس که استخلاص آنان فقط در مدتی اندك وموقتاًدست فاتح رومی را کوتاه کـرد ، ولی بعداً رومیان مجدداً با فشار بیشتر برآنان مسلط گردیدند .

بدبختی کراسوس ، مانند بدبختی انتیوخوس هفتم ، سوریه را تقریباً بدون دفاع نظامی گذاشت ، وجنگهای‌داخلی روم مانع ازآن بود که قوای رومی‌درمشرق

۱- Bacchantes (Bacchae ت. ا.) زنـان کاهنهٔ معبد بـاکوس (رب‌النوع شراب) (م.)
۲ ــ Euripide (Euripides ت. ا.) شاعر یونانی‌که قطعات بسیار ازاو بجای‌مانده (۴۸۰ــ ۴۰۶ یا ۴۰۵ ق.م.) (م.)
۳ــ Palmyréniens
۴ــ Apocalypse (مکاشفات یوحنا) (م.)

اوضاع رامرمت کند . به‌نظرمیرسید که باردیگرجادهٔپیشرفت‌پارتیان به‌سوی‌سواحل بحرالروم بازشده است ، اما این دفعه ، اوضاع داخلی‌خود کشورمانع تحقق این امر گردید . سورنا که علی‌رغم شاهنشاه ، بسیار مقتدر گردیده بود ، کشته شد . پاکر[1] ، پسر ارد ، کــه جوان و کم‌تجربه بود ، به‌فرماندهی سپاهی که ارزش سپاه سورنا را درکاره نداشت داخل سوریه شد ، ولی مهاجمهٔ کوتاه وی به‌شکست منجر گردید . او مجدداً در سال ۵۱ ق . م . سراسر کشور مزبور را تحت تصرف در آورد ، و مدت چند ماه‌آن کشور در دست پارتیان بود ، وایشان موجب بی‌نظمی زندگانی اقتصادی مغرب گردیدند . اما پاکر نمی‌توانست عملیات را ادامه دهد . وی را به‌خطا متهم به‌ایجاد توطئه‌ای ضد پدرش کردند . ارد او را احضار کرد ونزدیك بود کشته شود ، ولی نجات یــافت . دلیل‌تأخیر پــارتیان در حمله ، در مدت ده سال آینده معلوم نیست . آیا حوادث مشرق ، یا اغتشاشات داخلی ، یا مقاومت بعض عناصر ازاشراف پارتی ــ که برگزیدگان قشون را تشکیل میدادند ــ موجب منع آنــان از حمله به‌سوریه‌بوده است ؟ درهرحال تاسال ۴۰ق . م . این امربه‌تعویق افتاد ، ودراین سال ارد و پاکر ، تحت فشارلابینوس[2] ـ سفیر سابق‌بروتوس[3] که به‌خدمت‌پارتیان درآمده بود ــ تصمیم به‌حمله گرفتند .

قشون ایران بین لابینوس وپاکر تقسیم شد . لابینوس مأمورعملیات جنگی به‌سوی شمال گردید ، و قسمت اعظم آسیای صغیر را تا ایونیه اشغال کرد . پاکر به‌سوی جنوب فرود آمد و همه جا مورد استقبال قرار گرفت ، سوریه وفلسطین را تسخیر کرد ، و هرودس[4] را از بیت المقدس اخراج کرد و به‌جای اوپادشاهی محلی برگماشت . نبطیان اوامر پارتیان را پذیرفتند . تقریباً سراسر مشرق رومی تحت تصرف پارت در آمد . لابینوس مدت یکسال و نیم فرمــانروای آسیای صغیر بود .

۱- Pacorus ۲- Labiénus ۳- Brutus ۴- Hérode (Herod .ت. ا)

جنگ سوریه در سال ۳۸ ق . م . خاتمه یافت ، اما در برابر قــوای رومی ، قشون پارت‌نمی‌توانست مقاومت ورزد . لابینوس کشته شد ، وبه‌پاکرخیانت ورزیدند . وی سپاه خود را به‌سوی اردوگاهی رومی که تصور میکردبلادفاع است ، هدایت کرد . درآنجا سواره نظام سنگینی که کمانداران سواراز‌آن حمایت نمیکردند ، شکستی سخت یافت . پاکردر این جنگ کشته شد ، وفقدان او درایران تأثیری عظیم کرد ، زیرا با مرگ وی کشور مزبور مردی ارجمند ، با نیرو ، و دارای لیاقت نظامی غیر انکار را از دست داد . جنگ اخیر ثــابت کرد که سواره نظام سنگین زره پوشیده نمی‌تواند برقشون رومی ، بدون عملیات تهاجمی فایق‌آید . مع‌هذا حمله به‌ممالك مذکور بی‌نتیجه نبود .

رومیان از ملل وامرایی که درآشکار کردن مسرت خویش از ورودایرانیان عجله نموده بودند ، به‌سختی‌انتقام کشیدند . به‌بعضی ازآنها خراجی سنگین تحمیل شد ، ودیگران ـ مانند پادشاه بیت‌المقدس‌ـ اعدام شدند . هرودس مجدداًباز گشت . ارد پیر به زودی تــوسط پسرانش مقتول گردید ، و فرهــاد چهارم جانشین او شد (حدود ۳۷ ق . م .) . جلوس این پادشاه ، بار دیگر با اغتشاشات داخلی ومنازعات بین‌نجبا وطبقات پست ، بین طرفداران خاندانهای مختلف ، بین‌دوبخش بزرگ قشون پارت: سواره نظام سنگین و کمانداران سواره، توأم بود. دریك‌چنین وضع نامناسبی ، تهدیدی به‌عنوان مهاجمه‌ای‌جدیدازجانب رومیان رخ نمود ، وآن حملهٔ انتونیوس[1] بود که بایکی‌ازقویترین قشونهای رومی که با ایرانیان جنگیدند ، وارد قفقازشد . ایبریان[2] و آلبانیان[3] را مقهور و مطیع ساخت ، و ارمنستان را تــابع خود کرد . وی چون از عقب قشون خود مطمئن گردید ، به‌سرعت به‌سوی ماد آذربایجان راند تا پایتخت آنرا محاصره کند ، و محمولات و آلات جنگی را در نقطه‌ای دوردست در

۱- Antoine (Antony .ت. ا) ۲- Ibères ۳- Albains

عقب به‌جای ماند .

انتونیوس برای تحقق طرحهای فتح سراسر مشرق که قیصر در ده سال قبل ریخته بود ، شکیب نداشت . اما محاربهٔ کاره در اذهان اثری باقی گذاشته بود .

وی به‌سهولت نتوانست در میان ارمنیان یـا مادیها یا مردم الیمایی[1] ـ که در برابر نفع عموم از خیانت احتراز میکردند ـ متحدانی بیابد .

فرهاد چهارم ، با سواره نظام سبك خود ، به‌سوی مسیر بـارو بنهٔ انتونیوس حمله برد ، ونگهبانان‌آنرا درهم شکست ، وآلات محاصره را غارت کرد وسوخت . انتونیوس ، بدون آلات جنگ و بدون توشه ، نمی‌توانست دربرابرنقطه‌ای مستحکم که ساخلوآن شجاعانه مقاومت می کرد ،کاری ازپیش‌ببرد . دراین ایام ، فصل سرما پیش میرفت . سردار رومی اقدام به‌عقب نشینی کرد ، و در اثنای آن پارتیان ، بـا حملات ناگهانی ، تلفات بسیارسنگینی بدو وارد آوردند . فرهاد فتح خود را جشن گرفت ، و نام خویش را برسکه‌هایی که تمثال انتونیوس وکلئوپاتر[2] داشت ، و در زمرهٔ اثاثهٔ رومیان پیدا شده بود ، ضرب کرد . در بهـار آینده ، انتونیوس مجدداً ارمنستان را مسخر و پـادشاه آنرا مغلوب نمود . سال بعد ، تـا ماد پیش راند ، اما عکس‌العمل‌مشترك پارتیان وارمنیان اورا ازتمام متصرفات خودمحروم کرد، وکمی بعد اکتاویوس[3] او را شکست داد و قدرت را ازدست وی خارج کرد . در این هنگام سیاست روم در مسألهٔ مشرق روشی جدید اتخاذ کرد .

افکار عامهٔ روم در خصوص پارتیان تغییر یافت . قدرت دفاعی اینان شناخته شده بود . رومیان دانستند که تمایلات تعرضی‌آنان خطا وسیاست کسانی که درصدد فتوحاتی‌درمشرق فرات بودند ، برباطل‌بوده است . اغسطس[4] که شایددرآغازاندیشهٔ

۱ـ Elymaïde (Elymais ت. ا.) ، خوزستان (م.)   ۲ـ Cléopâtre   ۳ـ Octave (Octvian ت. ا.)   ۴ـ Auguste (Augustus ت. ا.)

مطیع کردن آسیا را داشت ، تغییر عقیده داد و در صدد مصالحه برآمد . پـارت نمیتوانست برای روم تهدیدی به‌شمار رود . تشکیلات اجتماعی ، اغتشاشات متعدد درکاخ ، منازعات بین خاندانها ، تمایلات تجزیه طلبی اتباع ، فقدان نیرو در قدرت مرکزی پارت ، موجب آن بود که رومیان بـاکشور مزبور رفتاری دوستانه داشته باشند . این تغییرروش ثمراتی به‌بارآورد : فرهادچهارم عقابهای لژیونهای کراسوس را به‌اغسطس بازگرداند ، و بعداً ، ازبیم خطرقتل فرزندان خویش ، آنان را به‌روم فرستاد تا تحت حمایت قرارگیرند ، و نیزبدین وسیله میخواست روش نیکخواهانهٔ خود را نسبت به‌امپراتوری روم ، به‌قیصر ثابت کند .

روم تازه فهمید که ایجاد موافقت بین دو قدرت که برای هردو مفید خواهد بود ، جزبه‌وسیلهٔ توسعهٔ تجارت صورت نخواهدگرفت . اما کشور مزبور میخواست دفاع ثغور وی تأمین شود ، و بنابراین مایل بود دولتهایی پوشالی ایجادکند . یکی ازآنها تدمر[1] که در سرحد شرقی قرار داشت ، و دیگر ارمنستان بود . هیچیك از دو دولت روم و پارت مایل به‌استقلال کشور اخیر نبود . در نظر هر دو ، ارمنستان ازنظرسوق‌الجیشی درمرحلهٔ اول‌اهمیت قرارداشت . موافقت‌به‌عمل‌آمدکه پادشاهی یونانی شده و دست نشانده که از طرف روم انتخاب شود ، برآنجا بگمارند . فرهاد این امررا قبول کرد ، اما افکار عامه به‌جهت اعطای این امتیاز براو نبخشود ، و در نتیجه شعبهٔ خاندان مهرداد اول به‌سلطنت رسید .

با وجود این موافقت ، پادشاهان ارمنستان پیاپی به‌سلطنت میرسیدند ، بعضی از طرف رومیان نصب و به‌زودی خلع می‌شدند و دیگران از طرف پارتیان جانشین آنان می‌گردیدند . نه دوستی بین دو شاهنشاهی ، و نه اغتشاشات ارمنستان هیچیك مانع روم نشد که ازمدعیات‌خودمبنی‌برتحت‌الحمایه ساختن‌این کشوردست بردارد .

۱ـ Palmyre (Palmyra ت. ا.)

روم جلوس فرهاد پنجم[1] را ـ که پدرش را مسموم کرده بود ـ بەتخت سلطنت تأیید کرد بەشرطی که از هدفهای خود در ارمنستان صرف نظر کند . این پادشاه جوان بەزودی براثرعصیان نجبا ـ که ازاغسطس خواستند یکی از پسران فرهاد چهارم را از روم نزد آنان بفرستد ـ خلع شد .

ونن اول[2] بەایران آمد ، ولی مدتی دراز نتوانست تاج و تخت را حفظ کند : تربیت غربی وی مورد نفرت بزرگـان و ملت ایران بود . او هم بەنوبهٔ خود خلع گردید و در سوریه ـ که بدانجا پناه برده بود ـ کشته شد .

اردوان سوم[3]، که از اخلاف شعبەای از نسوان اشکانی بود ـ خانوادەای که روابط محکم با گرگان داشتند و تاج ماد آذربایجان در دست آنان بود ـ جانشین ونن گردید . سلطنت شعبهٔ مهرداد در ایران قطع شد ، و شاخهٔ جدید در زندگانی دینی وفرهنگی کشور نهضتی مبتنی براحیای تمایلات ایرانی‌تر وملی‌تر ایجاد کردند . برای روم ، این امـر شکستی محسوب میشد ، زیرا شاهان پارتی رومی شده که در ارمنستان منصوب شده بودند ، مانندسلاطین‌ایران ، طرد گردیدند . سلطنت طولانی اردوان سوم ـ که در زمان وی عصیانی درسلوکیه واقع درساحل دجله رخ داد واین شهر مدت هفت سال با سلطان متبوع خود جنگید ـ بەنظر نمیرسد که بدو اجازهٔ تثبیت قدرت مرکزی داده باشد ، از سوی دیگر خدعەهای روم موجب مرگ وی گردید . پادشاهان رقیب برای تملك قدرت ازنو ، هم دربارهٔ ارمنستان و هم درباب تاج و تخت اشکانی ، بەمنازعه پرداختند . عاقبت دوشاهنشاهی متخاصم ، پس از نزاع طولانی برسر مسألهٔ ارمنستان ، درزمان ولاش (بلاش) اول[4] موافقتی بەعمل آوردند ، مبنی براینکه برادر این پادشاه تیرداد ، پـادشاه ارمنستان گردد ، ولی تاج خود را

۱ـ Phraatace یا Phraate V
۲ـ Vononès I
۳ـ Artaban III
۴ـ Vologèse I (Vologases I ت. ا.)

از دست امپراتور روم بگیرد . روم ، پس از شکستی نظامی ، بـرای حفظ آبرو ، بەسیاست اغسطس بازگشت ، و این مصالحه را پذیرفت . درسال ٦٦م . پادشاه جدید ارمنستان ، بەهمراهی خانوادهٔ خود و سەهزار سوار ازنجبا ، بەایتالیا وارد گردید ، و در طی جشنهای عمومی از طرف نرون[1] تاج گذاری شد . از این پس سلسلەای اشکانی در ارمنستان حکومت می کند ، و دربارهٔ کشور مزبور ، روم جز خاطرەای ضعیف از آرزوهای کهن خویش ندارد . اما این موافقت نامه ، صلح و آرامشی در این ناحیه ـ که مدتی درازبراثررقابت دوهمسایهٔ بزرگ قطعه قطعه شده بود ـ ایجاد کرد که قریب بەنیم قرن دوام یافت و ثابت نمود که تا چه اندازه روابط ارمنستان با پارت مستحکم بوده است .

در زمان ولاش (بلاش) اول ، نخستین علایم احیای ایرانیت جدید ،آشکار شد . در پشت مسکوکـات وی نقش آتشگاهی بـا یك تن روحانی قربانی کننده دیده می‌شود ؛ و نخستین بار ، این سکه ها با الفبای پهلوی اشکانی ضرب شده‌اند (ش ٧٨) .

ش ٧٨ ـ خط پهلوی اشکانی

سنت (زرتشتی) میگوید که در زمان همین پادشاه بود که متن اوستا تدوین گردید . پادشاه پارت برای درهم شکستن مقاومت شهریونانی‌سلوکیه درمقابل تاج

۱ـ Néron (Nero ت. ا.)

وتخت ، تصمیم گرفت شهربلاش آبـاد[1] را بنا کند و آن بعدها مرکزی جدید برای تجارت وخودجانشین شهرعاصیِ مزبور گردید . پادشاه ایران ، نخستین بار، درتعقیب مهاجمهٔ شدید آلانان از راه معابر قفقاز به‌روم پیشنهاد محاربه‌ای مشترك ضدبدویانی که سرحدهای آنانرا از شمال تهدید میکردند ، نمود . اما روم این پیشنهاد را رد کرد ، ولی بعدها در زمان ساسانیان ـ آنگاه که تهدید بسیارقویتر وفشار آن بیشتر گردید ـ تغییر عقیده داد .

سیاست روشن بین اغسطس در خصوص شئون مـربوط به‌شرق اندکی دوام یافت ، و در زمـان طرایانوس[2] در روم روشی ایجاد شد کـه کمتر به‌افکار مؤسس امپراتوری توجه واعتنا کردند . مسألهٔ ارمنستان وایران دوباره مطرح شد وبه‌شکلی خشونت‌آمیز حل گردید : ارمنستان باید فتح شود وبه‌صورت ایالتی رومی در آید ؛ پارت هم بـاید تابعیت را بپذیرد ، و توسط پـادشاهی دست نشانده اداره گردد . در سال ۱۱۴ م. طرایـانوس پس از مطیع کـردن اقوام قفقاز ، و بعد از پیشرفتهای نخستین ، ایالات رومی آسیای صغیر را به‌کشور تـابع بسفر[3] متصل ساخت بدون آنکه فاصله‌ای مابین آنها باشد ، وبدین وجه دایرهٔ تسلط روم رادراطراف بحراسود مستقر کرد ، وبه‌ارمنستان حمله برد ، و پادشاه آن پیش از کشته شدن . تاج خودرا بدو تسلیم نمود .

ارمنستان ایالتی از روم محسوب شد . پارت ـ که درآنجا از چند سال به‌این طرف ، بار دیگر جنگ داخلی درگرفته بود ـ هیچ عکس‌العملی نشان نداد . سال بعد، طرایانوس بعدازاینکه هدیابینه[4] را به‌عنوان ایالتی‌جدید ضمیمه کرد ، به‌سوی فرات فرودآمد ، تیسفون پایتخت پارت را به‌تصرف درآورد، ودر آنجا دخترخسرو[5]

۱- Vologésia (Vologasia ت. ا.) ، ولاش‌آباد (م.) ۲ـ Trajan ۳ـ Bosphere (Bosphorus ت. ا.) ۴- Adiabène ۵- Osroès

و تخت او به‌دست وی افتاد . سپس در طول دجله به‌خلیج فارس رسید ، و شاید قصد تصرف احتمالی هند را نیز داشته است . او هم به‌نوبهٔ خود در بـابل متوقف شد ، و بدانجا دراطاق‌کاخی که اسکندر۔ سلف وی ،که طرایانوس عمل‌اورا تعقیب میکرد۔ فوت کرده بود ، مراسم قربانی به‌عمل‌آورد .

امـا پیشرفت امپراتور دوام نداشت . عصیانی در سراسر ممالکی کـه در حوضهٔ شرقی بحرالروم واقع بودند ، ایجاد شد . یهودیـان قورینا[1] ، مصر و قبرس در عین عصیان ، اغتشاش را به‌فلسطین ، سوریه و بین‌النهرین شمالی که شامل همهٔ عالم سامی بود ، کشانیدند . پارتیان ، از مشکلاتی که رومیان دچار آنها شده بودند استفاده کرده جنگ « پارتیزانی » را آغاز نمودند ، و در تعقیب آنـان ارمنستان سربلند کرد . طرایانوس که آنگاه به‌عزل و نصب شاهان آغـاز کرده بود ، تصمیم گرفت کـه درحال بازگشت به‌جنگ پردازد . وی در حین مراجعت بیهوده کوشید قلعهٔ پارتی موسوم به هتره[2] را در بین‌النهرین تصرف کند . اوپیش از وصول به‌روم ، در گذشت .

پیشرفت‌عظیم روم به‌شکست مبدل شد . ایران با وجودآنکه در داخل براثر محاربات لاینقطع بین شاهزادگان قطعه قطعه شده بود ، بـار دیگر مهاجم را طرد کرد ، اما تسخیر تیسفون درایرانیان تأثیری شدید داشت وموجب شد که درتحریك و تجدید احساسات ملی نکوشند . هادریانوس[3] که جانشین طرایانوس شد ، افکار استعماری سلف خود را تعقیب نکرد و وضع موجود را حفظ نمود . فرات به‌عنوان سرحد بین دو شاهنشاهی باقی ماند ، اما ایران باز هم در داخل روی‌آرامش ندید . محاربهٔ بین ولاش (بلاش) دوم و خسرو سالها دوام یافت . وضع ایران براثر مهاجمهٔ جدیدبدویان آلبانی[4] سخت‌ترشد. اینان تاحوالی بین‌النهرین نفوذ کردند، وبازحمت ،

۱- Cyrénaïque ۲ـ Hatra ۳ـ Hadrin (Hadrin ت. ا.) ۴ـ Albains

براثرمقاومت دلیرانهٔ پارتیان متوقف گردیدند .

نهضت اشکانیان و پایان متارکهٔ با روم ، از مشخصات جلوس ولاش (بلاش) سوم (۱۴۸ - ۱۹۲ م .) است . پادشاه پارت ، پس از تهیهٔ وسایل هجوم بهسوریه ، از فرات عبور کرد ، بهسوریه داخل‌شد ، وسکنهٔ محل ازسپاهیان اواستقبال به‌عمل آوردند . در این هنگام انتظار عصیان عمومی جدیدی ضد روم میرفت . اما پارت ، هرچند در موقع خود قدرتی عظیم برای مقاومت در مقابل مهاجم نشان داد ، از عهدهٔ اختفای ضعف قدرت تهاجمی خویش برنمی‌آمد . همین امرعیناً درزمان پاکر در دو قرن قبل اتفاق افتاد ، سپاه ولاش سوم ، بر اثر حملهٔ فرماندهان انتونیوس متقی[1] عقب نشینی کردند ، و در دورا[2] شکستی عظیم یافتند . پادشاه تقاضای متارکه کرد ، ولی رومیان بدان سوی دجله رسیده بودند . تیسفون تسخیر گردید و کاخ شاهی سوخته شد (۱۶۵) . این پایتخت که نیم قرن پیش براثرعصیان ایالات شرقی امپراتوری روم مستخلص گردیده بود ، این بار به‌علت سرایت طاعون آزاد گردید . این مرض از سرحدهای ایران حرکت کرده بود ، و ظاهراً بواسطهٔ سپاهیان رومی ـ که ازسواحل ارس به‌بین‌النهرین‌فرودآمده بودند ـ توسعه یافته ، به‌تمام آسیای غربی ، مصر ، آسیای صغیر سرایت کرد ، وازراه یونان به‌ایتالیا رفت وحتی‌به‌ناحیهٔ رن[3] اصابت کرد . رومیان بابل را تخلیه کردند ، اما بعض ایالات واقع در ساحل فرات را نگهداشتند ، و حمایت خود را بر ارمنستان حفظ کردند . جنگ داخلی جدیدی که در روم ایجادشد ، فکرانتقام رادر ولاش سوم برانگیخت ، ولی‌اوهرگز نتوانست بدان تحقق دهد .

یك بار دیگر تیسفون در زمان سپتیموس سوروس[4] (۱۹۷) در دست رومیان افتاد ، و برای دفعهٔ سوم پایتخت پارت دچار غارت و حریق شد ، و فقط به‌علت

۱ـ Antoine le Pieux (Antonius pius ت. ا.)
۲ـ Dura
۳ـ Rhin
۴ـ Septime Sévère (Septimus Severus ت. ا.)

اشکالاتی کـه سپاه امپراتور در کشوری مخروب دچار بود ، نجات یافت . امپراتور راهی را که طرایانوس در عقب نشینی خود پیش گرفته بود ، تعقیب کرد ، و دو بار کوشید که هتره را تصرف کند ، ولی به‌نتیجه نرسید ، و به‌سوریه عقب‌نشینی کرد. در زمان کاراکالا[1] ، جنگ داخلی که بین ولاش (بلاش) پنجم و اردوان پنجم[2] ادامه داشت ، بر اثـر حملهٔ مجـدد رومیـان به‌بین‌النهرین ، گرمتر گردیـد . قتل امپراتور روم وضع دو شاهنشاهی را عوض کرد . دو بار اردوان پنجم بر امپراتور ماکرینوس[3] غلبه کرد ، وبرروم خراجی هنگفت تحمیل نمود . سرحد قدیمی‌ایران در ساحل فرات مجدداً برقرار گردید وهجوم پارتیان بهسوریه فقط مسأله‌ای‌موقت تلقی شد . بدین وجه ، مـدت دو قرن و نیم مساعی رومیان برای الـزام ایرانیان به‌تابعیت ، باشکست خاتمه یافت . فتوحات اردوان پنجم به‌نظر میرسد که تاریخی جدید در توسعهٔ ایران به‌سوی مغرب باشد . ولی این عمل به‌دست سلسلهٔ اشکانی ـ که قادر به‌تحقق بخشیدن قدرتی قوی در قالب طرحی ملی‌نبودند ـ انجام‌نگرفت . بعدها ساسانیان ازاوضاع مساعد ـ اوضاعی که به‌وسیلهٔ پارتیان ایجاد شده بود ـ برای انتقام گرفتن از رومیان استفاده خواهند کرد واسلحهٔ ایران را تا سواحل‌بحرالروم خواهند کشید .

پارتیان و شرق

معلومات ما دربارهٔ وضع قبایل سکایی مستقر در دشت‌بزرگ جنوب‌جیحون، پس ازانقراض دولت یونانی - بلخی (درحدود ۱۲۸ ق . م .) مبهم و تاریک است . از پایان قرن‌اول ق . م . به‌نظر میرسد جنبشی برای ایجاد وحدت درآنان ازسوی کوشانها[4] ـ که یکی ازشعب اتحادیهٔ یوئه‌چی‌ها[5] یا طخارهابودند ـ ایجاد شده باشد .

۱ـ Caracalla
۲ـ Artaban V
۳ـ Macrinus
۴ـ Kouchans
۵ـ Yue-tche

کوشانها از نیمهٔ اول قرن اول میلادی، با پادشاه خود کوجولا ـ کدفیزس[1] وارد تاریخ می‌شوند. این پادشاه، پس از فتوحات پیاپی و بعد از الحاق همهٔ ایالت بلخ به‌متصرفات‌خود، ازهندو کش عبور کرد، وناحیهٔ کابل‌را اشغال نمود، وسرحدهای حکومت خود را تا ساحل چپ سند ادامه داد، و این ممالک را از تصرف آخرین شاهان پارتی‌نژاد ــ جانشینان گندوفار[2] ـ به‌درآورد. وی هنگام‌توسعهٔ ممالک‌خویش به‌سوی مغرب، ناگزیر می‌بایست با پارتیان تماس گرفته باشد، و مسکوکات او ظاهراً نشان می‌دهند که وی ناحیهٔ مرو را از ایشان منتزع کرد، و سرحد مشترک را محتملاً درحد گرگان تثبیت نمود. این توسعهٔ پادشاهی جوان کوشان مربوط به‌عصریست که سیاست شدید نرون[3] ومشاوران او نتایج خود را تا ساحل شرقی بحر خزر ظاهر کرده بود. روم، بدنوبهٔ خود، با گرگان روابطی برقرار کرد و به‌نظر میرسید که معاهده‌ای با آن بسته باشد. در این نزدیکی و تقرب، مسألهٔ اقتصادی درنظررومیان ـ که ظاهراً درصدد تأمین رفت وآمد عادی جادهٔ تجارتی که میبایست مبادلات بین روم، چین و هند را تأمین کند. در حالی که ازسرزمین پارت احتراز شودمسأله‌ای فرعی وثانوی بشمارنمیرفت. بازرگانان محصولات این ممالک‌شرقی را ازجیحون به‌بحر خزر میرساندند، وازآنجا عبور داده به‌سوی رود کورش(کر)[4] می‌بردند، وپس از حمل‌آنها در مدت پنج روز، در ساحل فازیس[5] به‌کشتی انتقال میدادند، و از آنجا به‌بحر اسود می‌بردند. درسال ۵۸ م.، گرگان ازدولت پارت مستقل گردید و سفیری به‌روم فرستاد.

کوجولاـ کدفیزس، با الحاق مرو وشایدانعقاداتحادی‌با گرگانیان، تقریباً سراسرمسیرقابل کشتیرانی جیحون راتحت نظارت درآورد، وخودرا به‌دروازه‌های

۱- Kujula-Kadphisès ۲- Gondopharès ۳- Néron ۴- Cyrus
۵- Phase (Phasis .ت .ا)

خزر رسانید. جانشین او، وینا کدفیزس[1]، کارهای پدر را دنبال کرد. وی ازضعف پارتیان‌ومحاربهٔ آنان‌باروم‌استفاده کرده درمغرب، هرات، سیستان، ورخج‌را ازایشان گرفت، و در مشرق، سراسر هند غربی را تصرف نمود، و مصب سند وبنادر غربی شبه جزیره را مسخر ساخت. از سوی دیگر، از زمان اغسطس، ودرتعقیب کشف بادهای موسمی، حمل و نقل دریایی قوی بین بحر احمر وهند دایر گردید. مال‌التجاره‌هایی که از مصر و حوضهٔ شرقی بحرالروم ـ که در تصرف رومیان بود ـ در بنادر بحر احمر بارگیری وحمل میشد و به‌مصب رود سند میرسید، سپس آنها را از روی این شط تا پیشاور کنونی میرساندند، آنگاه به‌وسیلهٔ کاروانها، از هندو کش و پامیر عبور داده، پس از گذراندن از ترکستان چین، بچین حمل میکردند. بدین وجه کوشانها، از آغاز قرن دوم سه قطعهٔ عمده از جادهٔ بزرگ ابریشم را در قبضهٔ خود گرفتند: اول جادهٔ بین دو دریا، دوم جاده‌ای که ازراه مرو به‌سوی شهرصد دروازه[2] وهگمتانه (همدان) میرفت، وپس ازعبور از فرات به‌بنادر بحرالروم میرسید، سوم طریق بحری بین هند و بحر احمر. تشکیل شاهنشاهی کوشان در سرحدهای شرقی پارتیان برای اینان دو خطر داشت: از نظر سیاسی، ایران عهدپارت، به‌جای‌اینکه یک رقیب درمغرب‌داشته باشد، به‌شکل‌شاهنشاهیی مرکزی واقع در بین روم و کوشان درآمده‌بود. از لحاظ اقتصادی، کشور کوشانها مانند مملکت پارتیان، در مبادلات تجارتی از «ترانزیت» استفاده میکردندوقسمتی ازسه جاده را درضبط خود داشتند، ومیتوانستند مال‌التجاره‌ها را از راههایی‌خارج از سرزمین پارت عبور دهند. روم زود بدین اهمیت دوگانهٔ شاهنشاهی جدید پی برد، ودرصدد تماس مستقیم با سلاطین‌آن برآمد. بهرحال، کوشانها حتی درزمان شاه بزرگ خود کنیشکا[3] (۱٤٤ ـ ۱۷۳) و درزمان جانشینان بلافصل وی ـ آنگاه

۱- Wina Kadphisès ۲- Hecatompylos ۳- KanishKa

که شاهنشاهی آنان به‌اوج قدرت خود رسیده بود ـ به‌نظر نمیرسید که به‌تصرف سرزمینهایی به‌زیان پارت متمایل باشند. هند با ثروتهای بسیار خود، که تحت لوای یک قدرت هم مجتمع نبود، در نظر کوشانها مرکزی جاذب‌تر و سودمندتر از نواحی بیابانی ایران شرقی می‌نمود. در همین نواحی، سرحد بین دو کشور ـ به‌نظرمیرسد تقریباً قریب به‌خطی که امروزه مشخص‌سرحد بین ایران وافغانستان است ـ تثبیت شده باشد. بهرحال، جنگ کنیشکا با پارتیان که روایات بودایی از آن سخن میرانند، نمیتوانست جز در زمان ولاش (بلاش) سوم، وقوع یافته باشد. آیا پادشاه پارت میکوشید یکی از ایالات ایرانی را که به کوشان ملحق شده بود باز پس گیرد؟ درمتنی سریانی مربوط به‌سلطنت ولاش (بلاش) چهارم(۱۹۱ ـ ۲۰۷) از سپاهی مهم مرکب از «مادها و پارسها» که به‌مشرق ایران حمله بردند، به‌طور مبهم ذکری شده است. ولاش محاصره گردید ودرآغاز ظاهراً تلفات سنگینی داد، اما سپاهیان اومجدداً حمله کردند و گویا دشمنان را تا «دریا» عقب راندند.

بنا بر این بسیار محتمل است که روابط بین دو شاهنشاهی مجاور همواره بدون اختلاف نبوده باشد، اما میتوان معتقد شد که پارتیان ـ که دچار اشکالات مداوم با روم بودند، و نیز بر اثر منازعات داخلی خود کوفته شده بودند ـ تمایل داشتند که توسعهٔ کشوررا به‌سوی مشرق ـ درعصری که صریحاً توأم باانحطاط آنان واوج‌ترقی شاهنشاهی کوشان بود ـ به‌حداقل‌تنزل‌دهند. شاهنشاهی‌مذکورتهدیدی مداوم برای ایران به‌شمار می‌آمد، ونیزمیتوانست به‌وسیلهٔ سد کردن راه تجارتی، ایران را بیشتر تضعیف کند. نخستین پادشاهان ساسانی این امر را دریافته بودند، و به‌همین مناسبت درزمرهٔ اولین‌اقدامات شاپور اول‌فتح مملکت کوشان‌بود.

تشکیلات و ادارات

به‌تاج و تخت رسیدن سلسلهٔ اشکانی، که قدرت عالی را در ایران به‌اتکای

چند خانواده ازنجبای پرنی[۱] ـ در درجهٔ اول ـ بدست‌آورده بودند، به‌منزلهٔ‌پیروزی ایرانیان شمالی بر ایرانیان جنوبی وتفوق ایرانیان بدوی و مستقر در خارج‌ایران بر ایرانیان خانه نشین بود، در حالی که قوم اخیر از تمدنهای کهن‌آسیای غربی ـ که خود جانشین آنها شده بودند، واززمان فتح اسکندر، یونانیت باآنهادرآمیخته بود ـ اشباع گردیده بودند. مغاکی که دو جامعهٔ ایرانی را از هم جدا میکرد، بسیارعمیق بود وبا وجود گذشت قرونی که پارتیان اشکانی تاج و تخت را در دست داشتند، هرگزپرنگردید. به‌نظر میرسد که در امور داخلی، اقوام ایرانی‌ساکن کشور روش احتیاط‌آمیز خود راحفظ کرده باشند، و شاید هم درآغاز نسبت به‌شاهان خود و اطرافیان بلافصل‌آنان خصومت میورزیدند. پادشاهان پارت ازآن غافل نبودند، و بعضی ازآنان که دچار اشکالاتی میشدند، ترجیح میدادند به‌جای آنکه ازپارس یا ماد یاری وپناه بخواهند، توجه خودرا به‌استپهای مشرق خزر ـ یعنی به‌خویشاوندان بدوی خود ـ معطوف دارند. روابط اقوام مزبور با سلسلهٔ اشکانی هرگز قطع نشد، وشاید این امر یکی ازعللی است که گزارشهای تاریخی شرقی ـ ومخصوصاً نوشته‌های ارمنیان ـ سلسلهٔ کوشانی را، که‌آنهم ناشی ازعناصر ایرانی بدوی بود، به‌خاندان پارت مربوط میدانند.

پارتیان، که وارث شاهنشاهی منحط سلوکی ـ که قادر نبود پادشاهیهای متعدد وامیرنشینهایی که ازآن مجزا میشدند، تحت اطاعت خود نگاهدارد ـ شده بودند، به‌نظر نمیرسد در صدد برآمده باشند تغییرات بسیار در اوضاع و احوال بدهند. شایدآنان از انجام دادن این امرعاجز بودند. اشکانیان پادشاهان کوچك و امرا را عزل نکردند؛ بلکه به‌این قانع شدند که سلطنت خود رابدانان‌بقبولانند و اتباع جدید خویش را وادار به‌اجرای احترامات و تأدیهٔ خراج کنند. آیاخارج‌از

۱ـ Parni

این مدعیات، که بین سلسلهٔ مزبور وممالك آنها روابطی‌سست ایجاد میکرد،پارتیان خطاهایی مرتکب شدند که تولید مخاصمت کرد؟ این امر استثنایی نبود، زیرا اززمان انتیوخوس سوم[1] هرزمان که سلوکیان میکوشیدند ایالات متصرف پارتیان را تسخیر کنند، حکام این نواحی که تابع پارتیان بودند، در عصیان ضد سلطان متبوع خود تعجیل میکردند. رومیان جایگزین سلوکیان شدند، اما وضع تغییر نکرد، وهنگامی که لوکولوس[2] یا پمپئوس[3] از فرات عبور کردند، بسیاری ازشاهان دست نشانده درپیشنهاد ایجاد اتحادی باآنان ضد پارتیان شتاب کردند. ماد مدتها دربرابر پارتیان مقاومت ورزید. گرگان، که ازآغاز ضمیمهٔ متصرفات پارتیان‌شده بود، استقلال خود را از سال ۵۸ م. بدست آورد. الیمایی[4] بهدمتریوس دوم[5] و انتیوخوس هفتم[6] معاضدت کرد، ومنابع قدیم مدعی هستند که آنها درزمان اردوان سوم مستقل وحتی دشمن اشکانیان بودند.

نویسندگان باستانی هیجده مملکت تابع پارتیان را نام میبرند که یازده‌تای آنهاممالك «برتر» محسوب می‌شدند، وهفت دیگر مملکت «فروتر». ماد،باسلسلهٔ پادشاهان اشکانی‌الاصل، در مرحلهٔ دوم قرار داشت، وارمنستان که‌پادشاهان آن‌از زمان تیرداد از همان اصل میباشند، در مرحلهٔ سوم واقع بود. بسیاری از این پادشاهیها، مانند پارس، الیمایی یا خرسن[7] مسکوکات ضرب میکردند. بقیهٔ کشور بهایالاتی تقسیم شده بود که در رأس آنها غالباً رؤسای خاندانهای بزرگ فئودال‌پارت قرارداشتند، که عموماً شغل والی را به‌عنوان موروثی حفظ میکردند، وبنابراین اختلاف چندانی بین تشکیلات آنان با تشکیلات سلسله‌های کوچك نبود. علاوه براینها اقوام بدوی یا نیمه بدوی مانند کوسیان[8] و واوکسیان[9] در جنوب غربی و

۱- Antiochus III ۲- Lucullus ۳- Pompée (pompey .ا) ۴- Elymaïde (Elymais .ت. ا) ، خوزستان (م.) ۵- Démétrius II ۶- Antiochus VII ۷- Characène ۸- Cosséens (Kossaioi .ت. ا) ۹- Uxiens (Uxians .ت. ا)

اعراب در سرحد غربی بودند که عملاً استقلال کامل‌خود راحفظ میکردند. روایتی شرقی دال براین است که درزمان مرگ اسکندر، وی از بیم انتقام پارس، وبرای فالج ساختن آن، کشور را بین ۹۰ شاه تقسیم کرد، واین امرموجب ضعف سیاسی و اداری‌پارتیان شد. مدینه‌های‌یونانی مانند سلوکیه[1] واقع درساحل دجله یاسلوکیه واقع در ساحل اولئوس[2] (شوش) به‌پادشاهیهای تابع ملحق گردیده، از طرف پارتیان مجاز بودندتشکیلات یونانی خودرا حفظ کنند. وضع‌زندگی‌آن جز تغییری‌مختصر نکرد، مگرآنکه یونانیان میبایست از یك والی ایرانی که ازجانب اشکانیان به‌جای والی یونانی تعیین میشد، اطاعت کنند. وضع فئودال پادشاهی پارت، که به‌وضع فئودال اروپا در قرون وسطی بسیار شبیه و مبتنی برهفت خانوادهٔ بزرگ از جمله اشکانیان بود، یادگار سنن هخامنشی میباشد. پس از این خانواده‌های فئودالهای بزرگ، نجبای کوچکتر یا فارسان[3]، و درطبقهٔ سفلی روستاییان ورعایا قرارداشتند. روابط بین مخدومان بزرگ و اتباع کوچك آنان محکمتر از روابط نجبا باپادشاه بوده‌است. سلطنت پارت لزوماً ازپدربه‌پسر منتقل نمیشد، رأی‌اشراف که توسط شوری یا «سنا»[4] اظهار میشد، بسیار ارزش داشت. شورای مزبور قدرت سلطنتی را محدود میکرد. مجمع دیگرعبارت ازمجمع «فرزانگان و مغان» بود که فقط بمنزلهٔ هیأت مشاورپادشاه به‌شمار میرفت.

نجبای بزرگ، که در آغاز نیروی شاهان پارت را تشکیل میدادند، به‌مرور موجب سقوط سلسله شدند. تشکیلات فئودالی بدعت پارتیان نبود. اینان آنرا از هخامنشیان بهارث بردند وبه‌ساسانیان منتقل ساختند. این وضع مدتی درازدرعهد اسلامی به‌شکلی‌کاملترحفظ شد. بهرحال، نجبای فئودال، با ضعف شاهان اشکانی

۱- Séleucie (Seleucia .ت. ا) ۲- Euléuss (Eulaeus .ت. ا) ۳- Chevaliers ۴- Sénat

دردست خودقدرتی را متمرکز کردند که اوضاع را دیگرگون ساخت و روابط شاه را با رعایا بهمهلکه انداخت . درسراسرتاریخ پارت ، نجبا گاهی با وسایل مخصوص خود ، وگاه بهاتکای خارجیان (غالباً روم) شاهان راعزل ونصب میکردند . هربارکه پادشاهی درصدد تثبیت قدرت خود برمی‌آمد ، به‌عنوان ستمگری معزول میگردید تقریباً درزمان تغییرهرپادشاه ، جنگی داخلی ایجاد میشد ، و بسیاری از مدعیان ، خود را «شاه» می‌خواندند ، بدون آنکه مردم بدانند حق باکیست . شاهانی که از تاج و تخت محروم می‌شدند ، گاه به‌بدویان پناه میبردند ، وگاه بهرومیان که در موقع مقتضی با لژیون‌های خود ایشان را یاری میکردند .

جامعهٔ ایرانی درزمان پارتیان سنن باستانی خود را حفظ کرد . مرد نجیب و آزاده ، جنگجو وسواری بود که وقت خودرا درجنگ یاشکار میگذرانید . پارتیان دارای قشون منظم نبودند . ترکیب قشون آنان انعکاسی از وضع اجتماعی کشور بود: هر فئودال بزرگ دارای قشون حقیقی خاص خود بود ، ودروقت محاربه با اتباع و مردان آزاد و بردگان خودشرکت میکرد ، چنانکه وضع سورنا[1] در جنگ کرهه[2] چنین بود ، چه سوارانی که درآن هنگامه تحت‌فرماندهی‌وی بودند ، اغلب ازافراد خود او بودند.مخدومان ارجمند تشکیل سواره نظامی سنگین میدادند مجهز به‌سلاح آهنین (زره‌پوشان) ، دارای نیزه


ش۷۹ــ دورا ــ اروپوس[3]: یک‌تن‌زره پوشیدهٔ پارتی

وشمشیر که در مانورجنگی ، نیرویی موحش داشت (ش ۷۹) . این قشون سوارشتر

۱- Sourena ۲- Carrhae ۳- Dura–Europos

نیز میشد، ولی‌به‌نظر میرسد که هرگزپارتیان درتشکیلات خود ، فیل را به‌کارنبرده باشند . نجبای کهین ، تشکیل سواره نظام سبک‌اسلحه را میدادند ، و این سپاه‌مسلح به کمان در جنگ «متحرک» ماهربود ، و دشمن را با ابری از تیرها محاط میکرد ، وهنگام کوچکترین حملهٔ متقابل ناپدید میشد . درجنگ کرهه[1] هزار شتر که بار آنها تیرهای ذخیره بودبا سپاه کمانداران سواره که موجب شهرت قشون پارت‌بود همراه بوده است . پیاده نظام نقش فرعی‌داشت و افرادآن از کوهستانیان‌یابردگان بودند . قشون پارتی به‌طور کلی قشونی تدافعی بود ، و برای جنگ تهاجمی تربیت نشده بود. اطلاع آنان ازآلات محاصره مقدماتی بود، وقشون پارتی درزیردیوارهای قلاع دشمنان ، عجزخود را نشان میداد .

پارتیان ویونانیان

نخستین پادشاهان پارت از مهرداد اول به‌بعد درمسکوکات خویش ، خود را «یونان دوست»[2] می‌خواندند . آیا حقیقةً آنان از این فرهنگ خارجی بسیار مطلع و درآن منغمربودند ؟ دلایلی هست که دراین‌باب تولید شك میکند و موجب‌میشود باورکنیم که این امر در نظرپارتیان یکی از اقدامات سیاسی بود که وضع ایران برایشان تحمیل میکرد . آنان نمیتوانستند راهی‌دیگر انتخاب کنند . ایران ــ که پارتیان آنرا از دست یونانیان آزادکرده بودند ــ ازفرهنگ غربی بسیار متأثر بود، ویونانیت ــ که ملك رابه‌پارتیان واگذاشت ــ آثار عمیقی‌دراین تمدن که منظره‌ای جدید ، یونانی ــ ایرانی ، میگیرد به‌جای گذاشت . از دست بدویانی که از سوی استپها آمده بودند ، چه‌کاری ساخته بود ؟ این سواران که درمقابل میراثی که‌براثر وجود یونانیت درمدت دوقرن درایران پدیدآمده بودجز تهورجنگی چیزی‌نداشتند،

۱- Carrhae ۲- Philhellènes

چه تحولاتی درحیات سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی ممکن بود ایجاد کنند ؟ پارتیان که به‌فرمانروایی ایران رسیدند ، درآن کشور تشکیلاتی منظم ومدینه‌هایی دیدند که به‌وسیلهٔ مستعمره‌ای قوی ازیونانیان ممزوج با طبقهٔ جدید بورژوازی‌ایرانیان یونانی شده که واسطهٔ بین‌آنان ویونانیان میشدند ، وعنوان میانجی را برای ایشان داشتند ، اداره میشد . طبقهٔ میانجی مزبور با پارتیان و یونانیان همکاری میکرد ، ادارهٔ امور راتأمین مینمود ، مسئول‌جمع مالیاتی که بخش‌اعظم‌آن ازاین‌مدینه‌هایی که تجارت بین‌المللی را در دست داشتند ، بود و همچنین جریان حکومت محلی‌را تحت مراقبت‌ونظارت نمایندهٔ شاهی ، تأمین میکرد . تأثیرمدینه وبورژوازی‌یونانی وایرانی‌آن در حیات سیاسی کشور بسیار مهم بود ، زیرا اغلب همانجا بود که افکار عمومی تشکیل میشد وحتی میتوانست دربارهٔ سرنوشت شاه تصمیم بگیرد. شاهان پارت وضع‌را درك کردند . علت اینکه ساخلو ایشان وارد سلوکیه نشد ، بلکه در ساحل مقابل اردو زد ، عملی معنی‌داربود ، واین روش با جنبشها در سراسر مدت سلطنت سلسلهٔ موردبحث ، باقی ماند . «رومیان وپارتیان خصیصهٔ یونانی خودرافقط به‌وجود شبکهٔ مستعمرات یونانی مدیون بودند .» مستعمراتی که در ایران بودند به‌منزلهٔ صف‌مقدمی به‌شمارمیرفتند که تشکیلات وزبان خود را حفظ کردند. زبان آنان درمدت چند قرن ، پیش ازآنکه زبان پارسی جانشین‌آن بشود ، درحکم‌زبان بین‌المللی در امور سیاسی وتجارتی خواهد بود . خط یونانی ، که بدویان مستقر در ایالت‌بلخ‌هم‌ـ که بعدها ایجاد شاهنشاهی کوشان خواهند کرد ـ آنرا اقتباس کردند، در نزد یونانیان مزبور تا قرن هشتم تاریخ مسیحی محفوظ خواهد ماند .

پارتیان ارزش تمدن یونانی را میدانستند ، و آنرا همانگونه که بخشی از جامعهٔ ایرانی تقدیر میکردند ، ارج مینهادند . برهم زدن نظم موجود و بازگشت به‌وضع پیش ازاسکندر یا ایجاد وضعی جدید ، برخلاف منافع دولت بود . بنابراین

پارتیان این مدینه‌های‌یونانی را ـ که به‌شکل «سنگرهای ثروت وسعادت مخدومان جدید» در آمده بودند ـ به‌وضع خود باقی گذاشتند . سلوکیه در ساحل دجله ، سلوکیه درساحل اولئوس[1](شوش)، دورا‌ـ‌اوروپوس[2] ، اوروك[3] ، وشایدشهرهای دیگری که‌تاکنون کشف نشده‌اند ، سجیهٔ نظامی، کشاورزی وبازرگانی‌خود راحفظ کردند، سرزمین‌های سکنهٔ آنها را بدیشان واگذاشتند ، و در وضع اجتماعی و اقتصادی آنان دخالتی نکردند، وحتی‌ساخلویونانیان هم درجای خودباقی ماند ، ومستعمرات نظامی ایشان مثلاً در شوش ـ طبق کتیبه‌های قرن اول مسیحی ـ به کشف زمین می‌پرداختند. حکام ازافرادخاندانهای محلی وازجانب شاه یامدینه انتخاب میشدند، وشهربان (والی) براونظارت میکرد. قضاة ازمیان همین خاندانها برگزیده میشدند. شهرها اجتماعات خود را حفظ کردند . بدین وجه تفاهیم بین دو قومی که در جوار هم میزیستند ، ادامه می‌یافت . مع‌هذا هماهنگی‌همیشه کامل نبود ، واغتشاشاتی در بعض‌مدینه‌های بزرگ، مانند سلوکیهٔ واقع درساحل دجله ، نشان میدهدتصادماتی‌ـ که گاه شدید بوده ـ بین اشرافیت بازرگانی یونانی و سکنهٔ ایرانی و سامی ، که در طرفداری یا مخالفت با سلطنت فلان و بهمان با هم موافقت نداشتند ، روی میداد . همچنین اختلافاتی بین مدینه و دربار ایجاد می‌شد ، وازاینروبود که سلوکیهٔ مزبور علناً ضد شاه پارت عصیان کرد ، و مدت هفت سال پیاپی جنگید . امـا جمعاً روابط آنان نیکو بود . حکام پارتی ، صاحب منصبان ، دبیران و عمال آنان زبان یونانی را بلدبودند. شاهان هم یونانی می‌دانستند، وبعض کارهای هنری ومسکوکات سلطنتی (تص ۸٦) ثابت می کند که آنان ـ مخصوصاً در دو قرن اخیرهزارهٔ اول ق . م . ـ نویسندگان و هنرمندان یونانی را به‌دربار خود جلب می کردند و مورد حمایت قرار می‌دادند .

۱- Euléus ۲- Dura-Europos ۳- Uruk

رفتار خیرخواهانهٔ پارتیان نسبت به‌میراث یونانیت در ایران ، اهمیتی عظیم در مقدرات و توسعهٔ تمدن ایرانی داشته است . این امر باعث شد که کشور از واژگونی و تحولات شدید بر کنار ماند ، و در حالی که مملکت را به‌راه تکامل تدریجی سوق داد ، موجب گردید که به‌مرور زمان و به‌تدریج و تأنی عنصر خارجی مستهلك شود ، و در نتیجه فرهنگی ملی که جلوهٔ عالی آن در تمدن ساسانی مشهود است ، پدید آید .

دین

بسیاری از مطالب مربوط به‌دین ایرانی در زمان پارتیان برما مجهولست . سلسلهٔ پارت که در نواحی خارجی ایران ـ مسکن عناصر بدوی ایرانی ـ نشأت یافته بودمی‌بایست معتقدات ابتدایی پرستش عناصرطبیعی ـ و به‌نظرمیرسد درمرحلهٔ اول پرستش خورشید و ماه ـ را با خود همراه‌آورده باشد . ما نمیدانیم تا چه حد پارتیان دینی را که درخود ایران متداول بود ، پذیرفتند ، و یا آنچه میدانیم مهم نیست . تحقیقات‌جاری درباب سنن‌دینی وعملیات‌باستانشناسی‌میرساند آیین‌زرتشت ـ که بعض دانشمندان آنرا آیین ایران عهد پارت می‌دانند ـ اهمیتی چندان نداشته است . پارتیان ، مانند هخامنشیان زرتشتی‌نبودند . کسانی که طرفدارفرضیهٔ انتساب پارتیان به‌دین زرتشت هستند ، به‌قول تاسیتوس[1] استدلال می‌کنند که تیرداد پادشاه ارمنستان ، برادر ولاش (بلاش) اول ، هنگامی که به‌روم عزیمت میکرد، برای اینکه تاج خود را ازدست نرون[2] بگیرد ، ازمسافرت دریایی صرف نظر کرد ، تا مبادا آب ـ که عنصری مقدس است ـ آلوده شود . به‌طورخلاصه باید گفت که آب درهمهٔ ازمنه ، نزد ایرانیان مقدس بوده و هرودتوس آنرا تأیید میکند ، و ما میدانیم که ربةالنوع

۱ـ Tacite (Tacitus .ت .ا) ۲ـ Néron (Nero .ت .ا)

مظهرآب ، اناهیته (ناهید) بوده‌است . ازسوی دیگر ، غالباً اهمیت عبارتی دیگر از تاسیتوس (29,XV) موردغفلت واقع‌شده‌است، وی‌میگوید‌درجریان جشنی«مقدماتی» که در ارمنستان منعقد شده بود ، همین تیرداد ، تاج خود را زیرپاهای مجسمهٔ نرون قرارداد ، واین عمل رمزی را پس از«اجرای قربانیها طبق مراسم» انجام داد. بنابراین ، قربانیهای خونین درقرن اول مسیحی در ایران معمول وجزوی ازمراسم دینی خانوادهٔ شاهی بوده است ، واین امربا تعالیم زرتشت ـ که شدیداً ضد قربانی جانوران اقدام کرده است ـ مخالف میباشد .

تثلیث‌اهورمزدا[1] ـ مهر[2] ـ ناهید[3] که درزمان هخامنشیان پرستش میشدبه‌نظر میرسد درزمان پارتیان نیزمورد توجه دین عمومی وبمحتمل دین رسمی هم‌بوده‌است واگر ما متونی مؤید این امر در ایران نداریم ، مدارك کتبی مثبت وجود آن در ارمنستان به‌دست‌آمده است ، زیرا مورخان قدیم آن کشور، نام معابد دارای سه مذبح مختص این سه رب‌النوع‌را ـ که به‌اسم یادشده‌اند ـ نقل کرده‌اند. اگرازاین عهد به‌عقب رویم و به‌عهد هخامنشی برسیم ، باید قبول کنیم دومذبحی که درفضای آزاد درنقش رستم وپاسارگاد قراردارند ، با مذبح سومی که نزدیك برج معبد برپا بوده است ، به‌همین تثلیث تعلق داشتند ، وهمچنین سه‌آتشی که روی سه مذبح دربام برج معبدی که در مسکوکات شاهان پارس ـ تابع پارتیان ـ منقوش است نمایندهٔ همین تثلیث میباشد .

سابقاً ، اززمان سلطنت اردشیردوم ، ازمیان این‌سه بغ ، به‌نظرمیرسد اعتقاد به‌ناهید (اناهیته) اهمیتی بیشتریافته بوده ، وآن درزمان پارتیان هم دردرجهٔ اول قرارداشته است . معابدی کاملاً مختص بدین ربةالنوع شناخته شده که اردشیر دوم آنها را درهمهٔ مراکزبزرگ شاهنشاهی خویش بر پا کرده بود . تشویقی که پادشاه

۱ـ Ahuramazda ۲ـ Mithra ۳ـ Anahita

هخامنشی ازپرستش ناهید کرد ، موجب شد که این عقیده درطی قرون بعدازسقوط سلسلهٔ هخامنشی توسعه یابد ، ودر زمان پارتیان ، همهٔ معابد ایرانی که در منابـع تاریخی مذکور است بههمین ربةالنوع تعلق دارند . تیرداد اول درشهر ارشك[1] دریك معبد ناهید ، تاجگذاری کرد . درهگمتانه (همدان) ــ مقرتابستانی شاهان پـارت ــ معبدی ازناهید برپا بود که انتیوخوس سوم[2] آنرا غارت کرد . معبد کنگاور مختص ارتمیس[3] ــ یعنی ناهید ــ بود . درالیمایی[4] دومعبد که مهرداد اول غارت کرد، متعلق به« آتنه[5] وارتمیس[6] » بودند . درمعبد شوش ، ربةالنوع ننه‌یا[7] را که مظهرسامی ناهید است ــ همچنانکه آتنه‌وارتمیس مظهریونانی آن میباشند ــ می‌پرستیدند . دراستخر اجداد خاندان ساسانی نگهبان معبد ناهید بودند کـه در آنجا آتوراناهیت[8] (آتش ناهید) برافروخته بود . وبه‌قول بعض دانشمندان ، آتش‌پرستی مخصوصاً وابسته‌بدین ربةالنوع بوده‌است . اردشیر اول[9] سرهای دشمنان‌خود را که بریده بود، بردیوارهای این معبدآویزان کرد ، ودر اردشیرخوره‌پوست اردوان پنجم را که مغلوب و مقتول شده بود، به‌معرض نمایش گذاشت .

ازمیان سه فرد تثلیث ایرانی مذکوردرفوق ، ناهید درخارج از سرحـدهای غربی ایران ، پیشرفت بسیار کرد، پرستش وی درلودیا[10] ــ که‌درآنجابه‌نام«بلخیـد»[11] مشهورشد ــ بنطیقس[12] ،کاپادوکیه ، ارمنستان انتشاریافت وموردااقبال وتوجه ــ شاید بیشترازپرستش مهر(میترا)ــ گردید. مهرپرستی توسط دزدان‌دریایی اسیرپمپئوس[13] به‌روم برده شد ، وبا سپاهیان رومی ، بدنواحی رن[14] ودانوب[15] رسید .

۱ــ Arsak ۲ــ Antiochus III ۳ــ Artémis ۴ــ Elymaïde (Elymais ت. ا.)، خوزستان (م.) ۵ــ Athêna (Athene ت. ا.) ۶ــ Artémis ۷ــ Nanaïa (Nanaia ت. ا.) ۸ــ Athur Anahit ۹ــ مراد اردشیر پاپکان مؤسس سلسلهٔ ساسانی است(م.)
۱۰ــ Lydie (Lydia ت. ا.) ۱۱ــ la Bactrienne (The Bady of Bactria ت. ا.)
۱۲ــ Pont (Pontus ت.ا.) ۱۳ــ Pompée (Pompey ت.ا.) ۱۴ــ Rhin ۱۵ــ Danube

شیز، مرکزعظیم دینی مادآذربایگان (تخت سلیمان امـروزه) ومعبد عمدهٔ شمال ایران ، نیزمتعلق به‌ناهید بود . در این معبد جامعه‌ای بسیارقدیمی ازمغـان میزیستند ،که به‌نظرمیرسید ، ازعهدی که نمیتوان آنرا مشخص کرد ، تاحدی‌افکار اصلی تجدد دین زرتشی را پذیرفته بود ، در همان حال که سنن قدیمی وعملی خود را ، کـه درآنان عمیقاً متمکن شده ، حفظ کرده بود . اثر ایـن سنن را در عبارت تاسیتوس که‌مذکورشد، میتوان‌مشاهده کرد . یکی‌ازسنن ، عرضهٔ‌اجساد امواتست[1] . معهذا اشکانیان‌ازاین سنت تبعیت‌نمیکردند، چه‌آنان‌درنسا[2] ، درکوههای سرحدی استپهای ماوراء خزر، درمقابرشاهی‌خود ــ مانندهخامنشیان ــ دفن میشدند . علاوه براین به‌نظرمیرسد ، عرضه داشت اجساد درعهدپارت بسیارتخفیف یافته بود ، زیرا تفحصات باستانشناسی درنیپور[3] ،کاکزه[4] ، دورا ــ اوروپوس[5] ، گـورستانهای پارتی نشان داده است که در آنها اموات رابالوازم تدفین در تابوتهای سفالین دفن کرده بودند . تابوت مزبور غالباً لعاب‌کاری شده و مزین به‌نقشی برجسته معرف ربةالنوعی عریان است ، و دانشمندان‌آنرا ناهید میدانند . این ملاحظات بوسیلهٔ تحقیقات اخیر ما درشوش ، درگورستانی وسیع متعلق به‌دورهٔ پارت ، تأیید شده است . مامقابربسیاری در آنجا کشف کرده‌ایم . بعضی ازآنها دارای چاهی است که به‌دخمهٔ میت مـربوط است (نوع قبری که شاید ازعهد هخامنشی به‌بعد باقی مانده باشد) ؛ وبرخی دیگر عمیقاً درخاك بکر کنده شده ، وبه‌وسیلهٔ پلکانی به‌مغارهٔ کوچك خانوادگی ــ کـه شامل اطاق‌های متعدد وخوابگاههای اموات بوده است ــ منتهی میشده . اموات را همواره درتابوت‌های‌سفالین درازخوابانیده‌اند . تابوت‌های مزبورگاه لعاب‌کاری‌شده ، وسرپوش آنها به‌شکل صورت‌اولی باناشی گری‌ساخته شده‌وبدون شك تقلیدتابوتهای

۱ــ مراد قرار دادن جسد میت درهوای آزاد است تا مرغان لاشخورگوشت‌آنرا بخورند (م)
۲ــ Nysa ۳ــ Nippur ۴ــ Kakzé (Kakzu ت. ا.) ۵ــ Dura ــ Europos (ت. ا.)

انسانهای میمون‌وار است که میبایست از سوریه‌یافلسطین آمده‌باشد (تص۶۸ و۶۹).

درپایان قرن اول یا درآغازقرن دوم مسیحی ، تغییری نسبةً مهم در عملیات تدفینی سکنهٔ شوش پدیدآمد . مقابر افراد و دخمه‌های خانوادگی جای خود را به گورستان مشترکی داد که پلکان ، اطاق اموات و سقف آن ازآجر نیك پخته ساخته می‌شد . جسد میت را روی نیمکتی در برابرمدخل میگذاشتند تا کاملاً پوسیده گردد ؛ سپس استخوانهای وی را بی‌ترتیب روی دو نیمکت مجاور در سمت راست وچپ مدخل می‌نهادند (تص ۷۰) . این طرزجدید دفن اموات ، بدون شك با طرز تدفین مغان شمال ایران ـ که مستلزم عرضه داشت اجساد درهوای‌آزاد ، روی کوهها یا «برج خاموشی» بود ـ وجوه اشتراکی دارد . اما به‌عقیدهٔ ما ، طرزتدفین شوش ، درجه‌ایست از انتقال بین عرضه داشت درهوای‌آزاد ودفن . در اینجا این سؤال حقاً پیش می‌آید که آیا با جلوس شعبهٔ زنان سلسلهٔ اشکانی از اردوان سوم ـ شعبه‌ای که در مادآذربایگان سلطنت میکرد ،آنجا که معبد «شیز» و مرکز مغان بود ـ طرق تدفین که نزد این مغان معمول بوده ، درمیان سکنهٔ جنوب ایران نفوذ نکرده است ، وآیا درآغاز این نفوذ به‌صورت نوعی مبادله بین دو طریقهٔ تدفین ، درنیامده است ؟

دانش جدید ، افسانه‌ای راکه مدعی است اسکندربزرگ اوستا راکه کتاب مقدس ایرانیان وبرروی هزاران پوست با حرف زرین نوشته شده بود ، معدوم کرد، مردود میداند ؛ وبه‌روایت دیگری که طبق‌آن کتاب مزبوربه‌امر ولاش (بلاش)اول نوشته شده بود ، توجهی اندك دارد . کتیبهٔ بزرگ شاپور اول ، که روی دیوارهای آتشکاه نقش رستم حك شده ، واخیراً کشف گردیده ، درنظربعض دانشمندان ثابت میکند که متون مقدسی ـ که به‌نام اوستا شناخته شده ـ درزمانی که کتیبهٔ مزبور انشا وحك شده(نیمهٔ دوم قرن سوم م .)هنوزوجود نداشته است ، ومتخصصان‌بزرگ

فن ، اختراع‌الفبای اوستایی‌راپیش ازنیمهٔ قرن‌چهارم‌یاحتی‌قرن‌ششم م . نمیدانند[1] ،

پارتیان اشکانی ، درست مانند کوشانیان ـ دوسلسلهٔ ناشی ازایرانیان بدوی آسیای مرکزی ـ به‌ادیان خارجی ـ که مورد احترام آنان بود ـ با نظر اغماض بسیار می‌نگریستند . در بین‌النهرین ،آنان معتقدات کشورهایی راکه فتح کردند ، باتعدیل یا با تغییری اندك در ظاهر، پذیرفتند . خدایان خارجی نواحی غربی که قسمتی ازشاهنشاهی‌اشکانی به‌شمارمیرفت ، درنظرآنان‌به‌منزلهٔ نیکخواهان‌وحامیان ایشان محسوب میشدند . به‌نظرنمیرسد که پارتیان‌دین خودرادرمیان اقوام مغلوب رواج داده باشند . در دورا ـ اوروپوس[2] ، که مدتی دراز ایستگاه مقدم شاهنشاهی پارت‌محسوب‌میشد ، وبااینکه مستعمرهٔ بزرگی ازایرانیان در داخل دیوارهای‌این شهرتجارتی سکنی داشتند ، حتی یك‌آتشگاه هم درمیان تعداد معتنی‌به معابد ، پیدا نشده است .

اغماض‌اشکانیان ، مخصوصاً درروابط‌آنان باقوم‌یهودی‌آشکار است . یهودیان شاهان ایرانی مزبور را مدافعان حقیقی دین خود میدانستند ، وچون از طرف سلوکیان ورومیان مورد ظلم و ستم قرارگرفته بودند ، معتقد شدند ، ایران ـ که همواره نسبت به‌آنان خیرخواه بوده ـ تنها قدرتی است که ممکن است ایشان رااز یوغ خارجی نجات بخشد ، همان‌گونه که درزمان هخامنشیان این امرتحقق یافته بود . ظهورسواران پاکر[3] که دربیت‌المقدس ، سلسلهٔ ملی را مجدداً برقرار کردند ، باشوروشعف مورد استقبال قرار گرفت . درزمان پارتیان ، یهودیت در بابل توسعهٔ بسیار یافت . درسال ۴۰ ق . م . ، دولت حقیقی کوچکی از یهودیان ـ دست نشانده‌

---

۱ ـ ولی‌گروهی‌که معتقدند اوستای مکتوب پیشتر وجود داشته ، برآنندکه این‌کتاب به خطی دیگر ـ به اقرب احتمال آرامی ـ نوشته شده بود (م.)

۲ ـ Dura - Europos

۳ ـ Pacorus

درسواحل فرات ایجاد شد ومدت بیست سال دوام یافت . در سراسر این ناحیه ، در بابل ومدینه‌های یونانی ، حیات معنوی و عقلانی قوم یهود با مکـاتب مترقی خود پناهنده ومتمرکزشد ، واین نزدیکی موجب تأثیر افکار یهود دردین ایرانی گردید درزمان اعتصاب عظیم یهود در قرن دوم مسیحی ، که سراسرنواحی شرقی دولت روم را فراگرفت ، یاغیان مورد مساعدت وحمایت پارتیان بودند ، واین یاری درعبارت مشهور ذیل تعبیر شده : « هنگامی که تو اسب پارتی را به‌قبری بسته بینی ، ساعت ظهورمسیح نزدیك است . »

شهرسازی ، معماری ، هنر

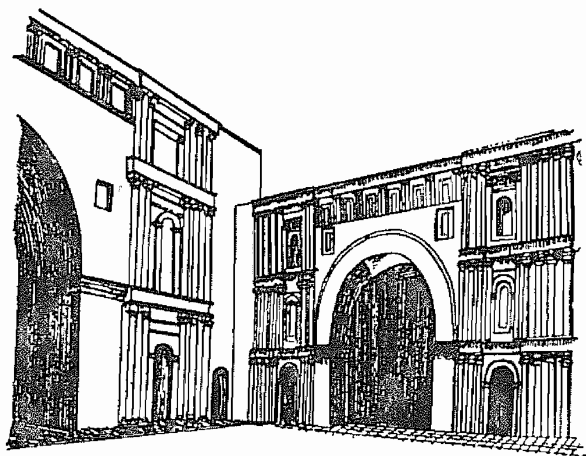
به‌نظرمیرسد پارتیان‌بانیان بزرگ شهرهاباشند . ازتأسیسات آنان جزاندکی شناخته نشده‌است . شهرهای ذیل را میتوان ازمؤسسات عهداشکانی محسوب‌داشت: در خارج سرحدهای نجـد ایران ، تیسفون وهتره[1] در بین‌النهرین ، و در ایـران ، دارابگرد . گور ـ فیروزآباد[2] درجنوب شیراز ، توسط نخستین فرد سلسلهٔ ساسانی ، اردشیر ، بنا شدآنگاه که این‌امیر تابع پارتیان ضد پادشاه متبوع خودعصیان کرده بود ویا درصدد عصیان بود . طرح این شهرها عدم امنیت دایمی را که درایران عهد پارتیان حکمفرما بود ، و عدم ثبات سیاست خـارجی ، و اغتشاشات داخلی راآشکار میسازد . طرح عمومی آنهاعبارتست ازدایره‌ای که مبادی آن ازاصول شهرسازی‌قدیم آسیای غربی اقتباس شده ، ونیز طرح اردوگاههای نظامی قدیم را ـ کـه در قشون آشوری متداول بوده ـ به‌خاطرمی‌آورد . علاوه براین ، تاریخ ووضع این شهرهای نادر مؤیّد ومصدّق طرح مذکورمیباشد : تیسفون درآغاز اردوگاه نظامی پارتی‌بود که درمقابل سلوکیه در ساحل دجله ساخته شد ؛ هتره به‌منزلهٔ قلعـه‌ای مستحکم درجوارسرحد بین دوشاهنشاهی به‌شمارمیرفت . وغالباً دفاع ایران درمقابل‌سپاهیان

۱ ـ Hatra

۲ـ شهرگور (جور) نام قدیم فیروزآباد است (م.)

رومی بدان متکی بود ؛ وهمچنین اردشیر، گور ـ فیروزآباد را درزمانی بنا کرد که هـدف جسورانهٔ انتزاع تـاج وتخت را از اردوان در سر داشت . وی احتمال میداد شکست‌هایی بیابد وشاید هم می‌اندیشید که بـاید از خود درشهری مستحکم دفاع کند . اردشیر، طرح مدور این شهرازدارابگرد را ـ که خود سابقاً مأموریتی‌رسمی درآنجا داشت ـ اقتباس کرد . شهر اخیر شاید به‌شکل اردوگاهی به‌منظور احتمال منازعاتی بین خاندانهای فئودال ، طوایف وقبایل ، ساخته شده‌بود . وضع ایران‌این عهد ، ازنظرهای مختلف میبایست شبیه به‌وضع اروپای قرون وسطی بوده باشد .

از معماری خـانه سازی پارتیان ، تـاکنون در نجد ایران نمونه‌ای به‌دست نیامده ، اما از بقایایی که در ایالات غربی کشور به‌جا مانده ، میتوان تصوری‌درست ازآن‌درذهن‌ایجاد کرد . معماری مزبور ، مانندعهدهخامنشی ، دارای‌دوطرح است : طرح اول ، شامل سرایی است دارای حیاط ؛ این طـرح از آن بین‌النهرین است ،



ش ۸۰ ـ آشور : کاخ پارتی

چنانکه در دورا ـ اورپوس[1] یا قصرداریوش در شوش دیده میشود . بعکس، در آشور (ش۸۰) ، هتره[2] و فیروزآباد ، طرح ایرانی که صورت « کلاسیك » داشته ، شامل سرایی است با ایوان . این طرح ازطرف ساسانیان بسیاررواج یافت ، وعلاوه بر آن تاعصرما نیزدرمعماری ملی‌ایران‌پایدارمانده است . طرح مزبور در عهد پارتیان به شکل سه اطاق درآمد که قسمت مرکزی عریضتر از جناحین بود . کاخ تیسفون ، با بعض تغییرات به‌طرح اخیر متعلق است . استعمال مواد بنا نیز متغیّر است :



ش ۸۱ ـ هتره : کاخ پارتی

دیوارهایی که با قلوه سنگها یا سنگهای کنار دریا ممزوج‌باملاط ساخته شده بسیار رایجتر از ساختمانهایی‌است که‌باسنگهای‌تراشیده ـ چنانکه درهتره دیده میشود ـ بناشده‌اند.

۱ـ Dura - Europos   ۲ـ Hatra

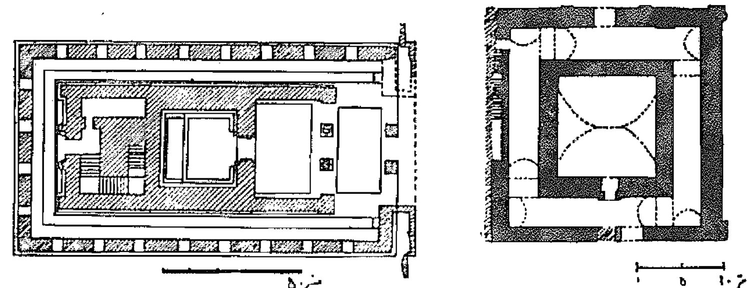
ساختمانهای نوع اخیر دارای تزیینی‌است که درسنگ‌حجاری شده ودر هتره ، تزیین مزبور شامل موضوعاتی چند است که درمیان آنها تصویر چهره هم دیده میشود . (ش ۸۱) .

این بناها که‌آنها را باسنگهای حجاری شده ساخته‌اند ، مربوط به‌معماری هخامنشی‌است ، ودرزمان نخستین‌پادشاهان ساسانی نیز این سبك‌ادامه خواهدیافت . دیوارهای ابنیهٔ سنگی یا آجری ، باگچبری یا نقاشی روی گچ مزیّن است . دربابل وآشور ، ونیزدرکوه‌خواجه ـ که جزیره‌ایست درمیان دریاچهٔ هامون ، درسیستان ـ ازاین‌سبك نمونه‌هایی یافته‌اند . درمحل‌اخیر، تزیین گچبری شامل نقشهٔ پیچاپیچی ازخطوط مستقیم وعمود بریکدیگر، ودندانه‌های اره‌یی ، و دوایر پیچیده میباشد . به‌نظر میرسدنقاشی دیواری درعهد پارتیان ، توسعهٔ بسیار یافته باشد ، ودانشمندان گویند که یکنواختی نقوش برجستهٔ این عهد ممکن است انعکاسی از نفوذ نقاشی درآن‌باشد . تخته‌های منقوش، مکشوف درکوه خواجه ومنسوب به‌قرن اول‌مسیحی مفهومی‌کاملاً تزیینی دارد ، و از جهت الوان وموضوعات غنی است . در میان‌آنها اشکال مستطیل درجنب منحنیات دیده میشود ، واین موضوع سابقاً درنقاشی‌دیواری آشورشناخته شده بود که از میان‌آن برگهای زرد و بنفش کنگر بیرون می‌آید . اروس[1] سوار بر اسبی سرخ یا پلنگ ، مطربان ، ارباب انواع ، شاه وملکه‌موضوعاتی هستند که به‌آزادی وبه‌طورطبیعی نقش‌شده‌اند ، وبه‌نظر میرسد که اینهاثابت کنند که جریان ونفوذ هنریونانی هنوز درکشور ایران زنده بوده است .

تا کنون معابد پارتی را در نجد ایران کشف نکرده‌اند ، و همواره ایالات خارجی شاهنشاهی‌آنها این خلأ را پر میکنند . اگر از روی معبد هتره[2](ش۸۲) و معبد تکسیلا[3] که درساحل شرقی سند بنا شده بود(ش۸۳) داوری کنیم ، طرح‌معبد

۱ـ Eros ، نام یونانی خدای عشق (م.)   ۲ـ Hatra   ۳ـ Taxila

ایرانی این عصر- که ناشی از طرح عهد هخامنشی است - شامل یك تالار وسطی مربع بود که بهوسیلهٔ رواقی درگرداگردآن ، بازمحوطهٔ خارج مجزا میشد . پلکان



ش ۸۲- هتره : طرح معبد   ش ۸۳- تکسیلا : طرح معبد پارتی

راکه بهسوی بام قربانگاه میرفت در ضخامت دیوارکارمیگذاشتند . این قربانگاهها اززمان هخامنشیان ، دردشت برپامیشد . بنابراین تشریفات دینی همواره درهوای آزاد ، دراطراف معبد اجرا میگردید ، اماآتش در مذبحی که در بام قرار داشت ، میسوخت.

درمسألهٔ هنرعهدپارت ، بدون بحثاز دوفرضیه دراین باب - که دربادی‌نظر ناسازگاربهنظرمیرسید - نمیتوان واردشد . درنظربعضی ، پنج قرنعهد پارتمشخص طراز هنری « بهنحو تأثرانگیز پست» میباشد ، و ابداعات این عهـد معرف سقوط بهسوی حالت بدوی - عهد صباوت نه ، بلکه - ضعف دوران پیری است . بعکس‌در نظر دیگران ، هنر پارتی ، که یك دفعه از زیر بار همهٔ آنچه که یونانیت بر هنر ایرانی تحمیل کرده بود ، خارج شد ، در طریقی ملی افتاد و مشخص «ترقی قطعی» است . با این سائقهٔ جدید ، جریـانی بهصبغهٔ ایرانی نو حادث شد کـه درآن نفوذ یونانیت بهحد صفررسید . وسنن ایرانی - موضوعاتی که هرگـز وجودآنها از بین نرفته و اشعهٔ آنها دور از سرحـدهای ایران بهمعنی اخص پرتو افکن شده بود -

احیا گردید .

بدون خرق اجماع میتوان اثبات کرد که دونظر مزبور ، چندان مخالف هم نیستند ، زیرا هر یك درمبحث دیگری وارد شدهاست : نخستین بهکار هنری ازنظر طرز اجرایآن مینگرد ؛ ودومین ، پیش از همه ، بهموضوع بینشی که درآن بهکار رفته ، بهاندیشهای که ساختمان مبینآنست ، اهمیت میدهد . مرحلهای کـه هنر پارتی را ازیونانی - ایرانی بهایرانینومیرساند ، تأسفآور است . بازگشتبهسوی فنی بدوی محققمیباشد . هنرپارتی ، انحطاط درکارهای هنریرا بهحداکثررسانید وتأثیرآن حتی در نخستین مصنوعـات عهد ساسانی مشهود است . اما هنر مزبور ، با وجود عدم ارزش فنی ، بههمین وسیله توانستآنچه راکه میراث اجدادیوملی- عاری از هرگـونه نفوذ خـارجی - محسوب میشد ، احیـا کند . این امر از نظر ملیت سودمندبود ، ولی ازنظرهنری زیانداشت . درپرتواطلاعات کنونی ما ، مشکل است تاریخ ومشخصات دقیق هنر مورد بحث را تعیین کرد . فرضیهای که طبقآن ، تحولات در امور هنری ، میبایستطی قرن اول مسیحی انجام گرفته باشد ، ظاهراً مقرون بهصواب میآید . اما بهنظر میرسد که این تاریخ نباید سبب انکار وجـود کارهای هنری نو ایرانی درقرون گذشته شود . بهرحال ، چنین تاریخ متأخرینباید موجب تعجب گردد . «تحولات فرهنگی تدریجی ، غالباً مدتی بعد از حکومتهـای موقتی که نشأت خودرا بدانها مدیونند ،آشکار میشود .»

یکی از خصایص هنرپارتی قانون تقابل[1] شدید است کهآنرا در ابنیهٔ رسمی عهد هخامنشی نمیبینیم ؛ از اینرو منشأ آنـرا در همه جـا - بهاستثنای ایران - جستجو کردهاند. بهطورخلاصه ، بهنظرمیرسد ، درنجدایران ، تقابلباورودنخستین ایرانیان ، وپیدایش قدیمترین تجسم سر انسانی از روبرو سابقاً در ظروف منقوش

۱- Frontalité

گورستان ب سیلک ـ وبنا براین ازآغاز هزارهٔ اول ق . م . ـ ظاهر شده باشد . اندکی بعد ، هنر لرستان این موضوع را با تجسم تمام بدن از روبرو ، توسعه داد ، چنانکه میتوان آنرا در اشیاء نذری (تص ۲۸) و در بسیاری از مصنوعات این هنر فیاض دید . اگرچه این طرز نمایش دادن انسان در هنررسمی هخامنشی موردتوجه نبوده ، اما تقابل در هنر ایرانی وجود داشته است ، وحجاری یونانی ـ پارسی آنرا تأیید میکند . ساسانیان این سنت کهن هنرایرانی راترك نگفتند ، وآن درمصنوعات هنرمندان سوری ـ بین‌النهرینی نفوذ کرد ، و از آنجا در اشیاء هنری بوزنطی (بیزانسی) اثر بخشید .

مهمترین بناهایی که ازعهد پارت شناخته شده‌اند ، بدون‌شك ، مجسمهٔ بزرگ مفرغی است که درشمی (تص ٦٤) ـ ناحیه‌ای که متعلق به‌الیمایی[1] قدیم است ـ به‌دست آمده . معبدی که این مجسمه در آن پیدا شده ، نزدیك مال امیر قرار دارد . مال امیرسابقاً مرکزبزرگ عهدعیلامی جدید[2] بود ، واگرپایتخت دولت الیمایی محسوب نمیشد ، به‌سبب استقرار درجادهٔ بزرگ تجارتی ـ که خلیج فارس رابه‌ناحیهٔ اصفهان مربوط میسازد ـ یکی از مهمترین اجتماعات آن به‌شمار می‌آمد . امروزه نیز بقایای این جادهٔ نفوذ به‌سوی قلب نجد ایران را ـ که قسمتی ازآن سنگفرش ، و قسمتی در صخره‌ها کنده شده بود ـ میتوان دید .

ازهمان معبد یك مجسمهٔ کوچك مفرغی بدون سر (تص ٦٦) و سرامیری با دیهیم از مرمر (تص ٦٧) ونیز دو قطعه از سرمجسمه‌ای به‌سبك یونانی از مفرغ ـ که قبلاً یاد کرده‌ایم ـ به‌دست آمده است(تص ۷۱) . فراوانی اشیاء مکشوف به‌هنگام حفریات معبد مزبور ـ که موجب پیدایش بسیاری از قطعات مجسمه‌های مرمری و مفرغی گردید ـ میرساند که این انواع زیاد ساخته میشدند . اگرهمچنانکه بعضی

۱ـ Elymaïde (Elimais ت. ا.) ، خوزستان (م.)   ۲ـ Néo – élamite

اظهارنظر کرده‌اند ، سرمفرغی سبك یونانی را ، سرمجسمهٔ انتیوخوس چهارم[1] بدانیم میتوانیم از خود بپرسیم آیا معبد شمی[2] یکی از دو معبدی نیست که توسط مهرداد اول ، پس‌ازغلبه بردمتریوس دوم[3] (۱۳۹ق . م .) ـ به‌هنگام فتح مجدد وی بر کشور الیمایی[4] ـ غارت شده ؟ اگر فرضیهٔ ما درست باشد ، مصنوعات هنری کـه از شمی به‌دست آمده ، تاریخ آنهـا مؤخرتر از نیمهٔ قرن دوم ق . م . نبـاید باشد . میتوان سرمرمرین ملکه‌ای را (تص ۷۳) که در شوش کشف شده به‌هنر یونانی ـ ایرانی انتساب داد . تصور کرده‌اند که‌آن مجسمهٔ موزا[5] زن فرهاد چهارم است . در صورت صحت این حدس ، پیکر مزبورمتعلق به‌پایان قرن اول ق . م . میباشد . دانشمندان مایلند سربزرگی را که درموزهٔ تهران محفوظ است و در همدان ـ هگمتانهٔ قدیم ، آنجا که پادشاهان پارت درتابستان اقامت میکردند ـ به‌دست آمده است (تص۷۵) ، به‌قرن بعد انتساب دهند . این مجسمه که هنوز برجستگی خود را حفظ کرده ، و در ماده‌ای پست (سنگ آهکی)کار شده ، دارای چشمهایی مرصع بوده ، و فاقد روح نبوده است . دیگر سر مردی ریش‌دار ، که آن هم از سنگ آهکی ساخته شده ودر شوش به‌دست آمده است (تص ۷٤) ، از لحاظ تاریخ ، میتواند این دسته اشیاء متعلق به‌ایران دورهٔ پارت راتکمیل کند . درپیکرهٔ اخیر ، میتوان تمایل به‌نیمرخ هموار و کشیده را احساس کرد ، که تجسم تفاصیل ، به‌وسیلهٔ برشها ، آنرا به‌فنی که علامت مشخصهٔ نقوش برجستهٔ ایرانی نو میباشد ، نزدیك میسازد .

نقوش برجسته ، بسیار کمتر از سنن هنرغربی متأثر میباشند . نقش‌برجستهٔ پارتی ـ چنانکه مامیشناسیم ـ تقریباً بدون‌هیچگونه تغییری ، به‌نوع کارفرتداره‌های[6] چهارچوبهای درب معبدی که درآغاز قرن سوم ق . م . در پایهٔ سطحهٔ تخت‌جمشید

۱ـ Antiochus IV   ۲ـ Shami   ۳ـ Démétrius II   ٤ـ Elymaïde (Elymais ت. ا. خوزستان . م.)   ٥ـ Mousa   ٦ـ Fratadara

بنا شده ، مرتبط‌ او مانده است (تص ۶۰ و ۶۱) . قدیمترین نقش برجستهٔ پارتی که تاکنون شناخته شده ، ازآن مهرداد دوم است که در حدود ۸۰ ق . م . در بیستون حجاری گردیده (تص ۸۰) ودرآن صلابت ، فقدان حیات ، عدم آشنایی به‌کالبدانسانی مشخص «تکنیك» کودکانهٔ هنر نو ایرانی است . در جنب بنای اخیر ، بنایی دیگر توسط گودرز دوم به‌یادگار غلبهٔ وی بر رقیبش مهرداد ، در حدود ۵۰ م . حجاری شده ، ودرآن هنوزاثر یونانیت درمظهرپیروزی بالدار[۱] که تاج برسرشاه میگذارد، دیده میشود . این نقش با وجود ترکیب « مکانیکی » ، عاری از حرکت وجنبش نیست .

نقوش برجستهٔ تنگ سروك[۲] ــ که از شمی دور نیست ــ تشکیل مجموعه‌ای میدهند که کاملاً مشخص هنرمزبوراست وبا وجود پستی «تکنیك» تمایل به‌عظمت دارد ، چنانکه این خصیصه در صحنه‌ای که پادشاه‌قربانی میکند و عدهٔ بسیاری‌دنبال اویند ، و همه از روبرو نقش شده‌اند ، و همچنین در تصویر سوار سنگین اسلحه که حامل نیزه‌است (تص‌۷۹ و ۸۲) دیده میشود . همان قانون‌تقابل شدید ، همان فقدان حیات ، و همان تجسم تفاصیل به‌وسیلهٔ برش را ، در صحنه‌ای نظیرنقوش مزبور، که تصویر امیری (؟) را ــ که مشغول قربانی در برابر مذبحی است (تص‌۷۷) ــ نشان میدهد ، ودرنقش برجسته‌ای روی صخره‌ای مجزا از بیستون حجاری شده ، میتوان دید . سلسلهٔ ابنیهٔ بزرگ بانقش برجسته‌ای که ما اخیراً در شوش یافته‌ایم ، تکمیل میشود ، وآن اردوان پنجم ، آخرین پادشاه اشکانی را نشان میدهد که به‌شهربان شوش حلقه یا تاجی که نشانهٔ قدرت است ، اعطا میکند. همهٔ آثار مذکور در فوق که مشخص هنر نقش برجستهٔ پارتی است ، در این نقش ــ که فی‌الحقیقه میتوان آنرا آخرین اثر سلسلهٔ مزبور دانست ــ منعکس است (تص ۷۸) .

۱ــ Victoire ailée ۲ــ Tang-i Sarwak

در اینجا باید از یك پیکرهٔ کوچك پادشاه که برجسته وعالی است (تص‌۷۶) بالاختصاص یادکرد : این اثر ازسنگی سبز وسخت ساخته شده ، وبا درنظر گرفتن ابعاد ، میتوان آنرا جزو احجار کریمه‌ای که در گردن‌بند یا تاج به‌کار میرفته (ارتفاع : ۲ر۳ سانتیمتر)[۱] محسوب داشت .

پادشاه که از روبرومجسم‌شده، کلاه ملی‌اشکانیان‌را ــ که چهره را فراگرفته، گوشها راپوشانده وبه‌شانه‌ها میرسد ــ برسردارد . این کلاه ، که درجلومزین به‌یك ردهٔ عمودی ازسنگهای مربع است ، در محاذی پیشانی ، به‌وسیلهٔ دیهیمی دارای دو رشته موی اسب که منتهی‌الیه‌آنها ضخیم‌تر گردیده بر شانه‌ها می‌افتد ، فشرده شده است . بینی بامنخرین گشاد ، سبیلهای‌پرپشت ، و ریش دراز مؤید آنست که تصویر حقیقی ودرست است . حقیقت پردازی ونجابت با وقار تجسم آن اجازه میدهد این شاهکار کوچك را درمیان‌هزاران قطعهٔ هنری پارتی جا بدهیم . پیکره روی‌لوحه‌ای به‌شکل ستل[۲] نقش شده ، که بخش سفلای آن ــ که دارای کتیبه‌ای به‌زبان پهلوی اشکانی میباشد ــ مدوراست ، مضمون کتیبهٔ مزبوراین‌است : «ولاش(بلاش)اشکانی ، شاهنشاه » . نظر به‌شباهت این اثر با مسکوکات ، به‌نظر میرسد ازآن ولاش سوم باشد . میتوان قرابتی بین این اثر و پیکره‌های تدمری[۳] یافت .

مجموعهٔ نقوش برجستهٔ سنگی یا ابنیه‌ای که ما به‌شرح‌آنها پرداخته‌ایم ، از نظر فقر تکنیك و فقر موضوع‌کاملاً ایرانی و متعلق به‌عهد پارت است . اجرای تشریفات‌مذهبی دربرابر آتشگاه ، اعطای‌منصب ، محاربهٔ سواران ، شکار،صحنه‌هایی هستند که مورد تقدیر هنر ایرانی در این عهد بود ، و در نواحی دور ازسرحدهای

۱ــ $1\frac{1}{4}$ اینچ (ت. ا.) ۲ــ Stèle ، ستون بی‌سر و لوح سنگی (م.)
۳ــ Palmyréniens (of Palmyra ت. ا.)

خـاص ایران نیز پرتو افکن گردید . این جریان در مغرب ایستگاههای سرحدی ایران نیز نفوذ کرد ، مخصوصاً در دورا[1] ، وروسیهٔ جنوبی ، که درآنجا این صحنهها روی دیوارهای مقابرسرمتیان[2] دیده میشود . این هنر توسط ایرانیان بدوی استپهای اوراسی[3] اقتباس شد و توسط آنهـا تا حدود چین رسید ، چه درچین ابنیهٔ هـان[4] ثابت میکند که هنرچینی از تأثیرات هنر ایرانی ، بیگانه نمانده است .

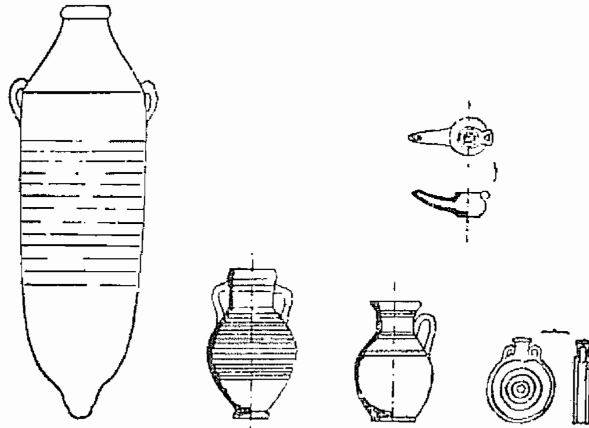
هنر پارتی الهام بخش دیگران شد ، ولی بهنوبهٔ خود ازآنان ملهم گـردید . وی درعوض از بدویان مذکور ، سلیقهٔ جواهرسازی رنگارنگ و پر زرق و برق را ـ که از آن کوشانیها و سرمتها بود ـ اقتباس کرد . همین نوع جواهر است که گتها[5] و ژرمنها بعدها خودرا بدان مزین ساختند ، و بهسواحل اقیانوس اطلس ـ آنجا که مرونژیان[6] آنرا اقتباس کردند ـ نیز نفوذ نمود .

همچنین از همین نواحی استپها ، سبك نقوش حیوانی ـ دارای حدت و پر از جنبش ـ بهایران رسید ، و تحت تأثیرآن مجمر مفرغی (تص۸۳) ساخته شدهاست ، وآن دارای دستهایست بهشکل جانوری نیکو که بدن نرم و قوی وی دارای حالتی مشابهبا جانوری از گنجینهٔ سرمتی نوروسییسك[7] میباشد.

اکنون باید از کار کوزهگران و سازندگـان مجسمههای سفالین کـه نقش عظیمی درزندگی یومیه داشتند ، یاد کنیم . همان گونه که امروز نزدیك قبرستانها امتعهٔ فروشندگان آثار مربوط بهاموات واشیاء مقدس گستردهاست ، در عهدپارتیان نیز ، نزدیك گورستانهاودرخارج دیوارهایی که شهررامحاصرهمیکرد ، کارگاههای کوزهگران و سازندگان مجسمههای سفالین قرار داشت . ماچند عدداز آنها را در شوش تشخیص دادهایم . این هنرمندان برای اشخاص بالغ تابوت وبرای کودکـان

۱- Dura ۲- Sarmates ۳- Eurasiques (Eurasian .ت .ا) ۴- Han
۵- Goths ۶- Mérovingiens ۷- Novorossiysk (Novorossijisk .ت .ا)

خمرهٔ میت میساختند ، و نیز بهدستآنان ظروف و جامهای سفالین ـ کـه بهرنگ آبی یا خاکستری لعاب داده میشد ـ برای استعمال درزندگـی خانوادگی ، و یـا برای نهادن در مقابر ـ مانند «قمقمهٔ آبخوری زوار» ـ ساخته میشد (ش ۸٤) .



ش۸٤ـ شوش ، ظروف سفالین عهد پارتی

همین کارگاهها مجسمههایی از ربةالنوع عریان [که گاهآنها را با استخوان نیزمیساختند] (تص۸٤) ، یا سواران بر مرکب نشسته ـ که دهها عدد از آنها را در گورستان میتوان یافت ـ و شاید معرف ربةالنوعهای حامی باشند ـ تهیه میکردند. سودی که ازاین سواران مصنوع ازگل پخته ـ که در همهٔ ممالکی که فاتحان ایرانی از مصر هخامنشی تا شاهنشاهی کوشان زیرپا گذاشتهاند ، وجود دارد ـ عاید میشود سابقاً موردتوجه وتأیید قرار گرفته است (تص ۸۱) . درپایان ازیك نشانیادمیکنیم که ازگلپخته ساخته شده ودرکارگاه یكسازندهٔ مجسمههای سفالین درشوش کشف گردیده است ، وآن ربةالنوع برهنه رانشان میدهد که یك پستان خود رامیفشارد وشیرآنرا در جامی که در دست چپ گرفته میریزد . کاری که در این قطعه شده ،

از نفوذ هنر غربی عاری نیست ، هرچند کـه مبنای بینش آن شرقی است . میتوان تصور کرد ـ هرچند تأیید نشده ـ قطعهٔ مزبورمعرف ربةالنوع ناهید (اناهیتد) باشد که بهصورت ربةالنوع یونانی (تص۸۵) درآمده است .

حیات اقتصادی واجتماعی

میراث اسکندر کبیر ، که بین سه سلطنت مقدونی تقسیم شد ، ازسوی‌مغرب مورد حملهٔ روم واز سوی مشرق مورد مهاجمهٔ پارتیان قرار گرفت ، وپس‌ازاحتضار طولانی منهدم گردید ، وبا سقوط خود درممالکی که‌آنرا تشکیل‌میدادند،انقلاباتی شدید ایجاد کرد ، و از آن میان بهنظر میرسدآسیا بیشتر متأثر گـردیده باشد . انقـلابات و اغتشاشات جهان قدیم را تکان داد ، و همانگونه که در نواحی حوضهٔ بحرالروم تأثیر کرد در ایران وحتی روسیهٔ جنوبی نیز مؤثر افتاد . همه جا بحران اقتصادی حکمفرما بود . محصول کم گردید ، با کثرت راهزنان در جادهها و دزدان دریایی دردریاهـا ، اشکالات مبادلات و حمل و نقل شدیدتر شد . این عصر را ، از لحاظ محاربات وغارتها ، با تاریکترین اعصار سابق نمیتوان مقایسه کـرد ، غـارت کاروانها و مخصوصاً سرقتهای دزدان دریایی چندان شدید شده بود که روم مجبور گردید بهقدرت آخرین شاهان کوچك سلوکی ـ سلاطین خیمه شب بازی ـ خاتمه دهد ، و سوریه را ـ بهمنظور تصفیهٔ آن گنـداب شرارت منطقهٔ بحـرالروم ـ توسط پمپئوس[1] بهمتصرفات خود ملحق سازد (٦٤ ق . م .) . بحران اخلاقی بصورت تمایل متزاید طبقهٔ عالیهٔ رومی بـرای تحصیل ثروت تجلی میکرد . تمایل مزبور بهآفتی حقیقی برای جامعه تبدیل‌میشدو گاه‌جمهوری رومرابهمنازعات بین‌المللی‌میکشانید. و کراسوس[2] یکی از مظاهر آن بهشمارمیرفت .

اما از قرن اول ق . م . تمایلی شدید ومتزاید نسبت بهصلح ایجاد شد که از

۱ـ Pompée (Pompey .ت .ا) ۲ـ Crassus

سرحدهای روم وبالاخص ایران نشأت یافته بود واقـوام وملل جهان به کمال طالب آن بودند . اغسطس[1] در زمانی قدرت را در دست گرفت که افکار صلح طلبانه در روم نفوذ کرده بود .

عمل نخستین امپراتور روم از لحاظ ایجاد تعادل مجدد در جهان ، واستقرار وضع‌عمومی ، تثبیت قیمتها ، دامنه‌دار ووسیع‌بود ، ونتایج‌آن در ممالك‌بسیاردور از روم ـ ازجمله ایران ـ محسوس گردید . بهرحال ، این‌ترمیم ، ازنجات دادن‌مبادی فرهنگ قدیم عـاجز بود ـ دنیای کهن وهلنیسم واژگـون شدند . جهان ، بهتدریج درطریقی افتاد که توانست تشکیلات خـودرا برمبانی جـدید اجتماعی و اقتصادی قرار دهد .

از قرن دوم ق . م . ایتالیا عامل مهم اقتصادی در حوضهٔ بحرالروم گـردیده بود ، وچون محصولات کشور برای خودآن‌کافی نبود ، وی یکی ازوارد کنند گـان محصولات از نواحی یونانی ـ که بیش ازپیش وسعت‌یافته بود ـ گردید ، وباتحولات اجتماعی واقتصادی خود ، تقاضای او برای مصنوعات دایماً در تزاید بود . فتوحات رومیان‌ثروتهای دنیای قدیم راـ که بهطرف روم سرازیر میشدـ بهسوی خود جلب کرد ، وآن کشورمرکزشبکه‌ای‌وسیع‌ازممالك گردید که‌ازغالیا[2] تاآسیای‌مرکزی، چین و هند کشیده میشد . مصنوعات تجملی کشورهای اخیرابریشم ، ادویه ، عاج ، عطریات ، احجار کریمه که بسیار گران قیمت بود ، دایماً حجم تجـارت را افزون میساخت وروم ، درعوض ، محصولات صنعتی‌مانند مفرغ‌آلات ، شیشه ، اشیاءهنری، شراب وروغن ومخصوصاً طلا بدانها صادرمیکرد . ایران ، درتجارت‌جهانی ، کماکان بهوظیفهٔ میانجیگری خودادامه میداد ، چه کاروانهای بسیاراز جاده‌های‌آن استفاده می کردند . وظیفهٔ مزبـور اهمیت بسیار داشت : درسرزمین ایران مراکزی برای

۱ـ Auguste (Augustus .ت .ا) ۲ـ Gaule (Gaul .ت .ا)

متخصصان تجارت ترانزیت ، دلالان ، عمال همه نوع حمل ونقل، رهبران کاروانها و تشکیلات دریانوردان برای حمل و نقل بحری ، تشکیل گردید . اعزام سفارتها از چین به‌دربـار اشکانی موجب شد که روابط مستقیمی بین دوشاهنشاهی ایجاد شود ، تشکیلات جاده‌ها بهتر و مبادلات بین‌آن دو کشور منظم گردد . ازقرن اول مسیحی مال‌التجاره‌ها ، پس ازعبورازسرزمین ایران ، واردشاهنشاهی کوشان می‌شد : قسمتی ازآنها را ازراه پامیر[1] وترکستان چین به‌سرحد چین‌حمل میکردند ، وقسمت دیگر از طریق معابر هندوکش وطول درهٔ‌کابل ، به‌سوی هند فرستاده می‌شد . هرگزدول شرق و غرب بدین‌سان با هم ارتباط حـاصل نکرده بودند . هرگز ، پیش از عهد اغسطس ، موج مال‌التجاره‌هایی که در دوجهت جریان داشت ، بدین وجه نیرومند نگردیده بود .

ازلحاظ اقتصادی ، ایران ، بابل ، و سوریه ـ فلسطین ازعهد هخامنشیان به‌هم مرتبط شده بودند ، واگرچه نقشهٔ قیاصره مبنی‌برالحاق ایران وبین‌النهرین صورت تحقق نگرفت ، مع‌هذا این روابط همچنان ادامه یـافت و تقویت گردید . ایران فلزات صادر می کرد ، از جملهٔ آنها فولاد چین و هند در بازارهای جهانی‌آن عهد شهرت داشته است ، وتصور می کنند که فولاد دمشقی ـ که درقرون وسطی معروفیت بسیار داشته ـ اصلاً هندی ، یا شاید چینی بوده است . فلوطرخس[2]، اسلحهٔ سواران پارتی‌را «اسلحهٔ مرو»ـ شهری که محققاً واسطهٔ مهم تجارت فولادچینی‌بود ـ مینامد . بین مال‌التجاره‌های دیگر ازپوست ، پوستین ، منسوجات ، اشیاء چوبی ، چارپایان ، پرندگان ، برنج ، زعفران ، ادویه ، احجار کریمه ، قیرمعدنی وروغن‌معدنی راباید نام برد . اجناس ذیل به کشورواردمی‌شد . پاپیروس ، اشیاء مفرغی ، شیشه ، ظروف سفالین ، رنگ‌ارغوانی، اشیاء فلزی‌عموماً . تجارت‌داخلی باازدیادتعدادتجارتخانه‌های

۱ــ Pamirs ۲ــ Plutarque (Plutarch .ت .ا)

بزرگ‌و کوچک‌وبازارهایی که مال‌التجارهٔ‌آنهادرمحله‌های مخصوص‌به‌فروش میرفت، روبه‌تزاید گذاشت . یکی‌ازشعب نادری که به‌نظر میرسد عهدانحطاط راطی‌میکرد ، بانکداری بود .

وسایل حمل و نقل بهتر گردید . هرگز جاده‌ها مـانند زمان پارتیان خوب نگهداری نمی‌شد ، زیرا پادشاهان پارتی به‌انتظام مراقبت طرق وشوارع دقت بسیار مبذول می‌داشتند ، ازاین‌جهت که مالیاتی که ازجریان مال‌التجاره‌ها اخذمیکردند، یکی از مهمترین منابع عایدات دولت بود. خط سیرهایی که ازبیابانها میگذشت ، با چاه‌های‌آب و کاروانسراها مجهزبود . درمدینه‌های کاروانی‌مانند تدمر[1]، دورا[2]، پترا[3]، سراهایی برپا شده بود که درآنها تجار گرد می‌آمدند . اسنادی که در«دورا» کشف شده وجود دستگاه پلیس سوارهٔ بیابان را اثبات میکند . مردم عصرخدایان حامی کاروان‌راسوارشترواسب‌تصورمیکردند. پارتیان منازل کاروانها وایستگاههای دارای‌اسبان‌یدکی‌را ـ که برای‌نقل وانتقال‌سریع به کارمیرفت‌ـ مراقبت میکردند، چنانکه وردان (بردان)[4] برای عزل برادرش گودرز دوم ۳۵۰ میل را در دو روز طی کرد . هم دراین عهد نعل یا کفشك اسب اختراع شد ، امامعلوم نیست که منشأآن شرق یا غرب بوده است .

صنعت و پیشه فعالیتی داشت که مخصوصاً در برتری کیفیت و کمال کارهای نساجی ، چرم کاری ، ظروف سفالین ، اسلحه و شیشه‌آلات مشهور است ، و بیهوده نیست اگریادآوری شود که همین امرهم در مصنوعات روم و هم مصنوعات ایران صادق است ، واین موضوع کاملاً ثابت می کند که روابط مستحکمی بین دومرکز صنعتی مزبور وجود داشته است .

تحولاتی عمیق در حیطهٔ فلاحت ایجاد شد . در روم ، مـردم ثروتمند وجسور

۱ــ Palmyre (Palmyra .ت .ا) ۲ــ Dura ۳ــ Pétra ۴ــ Vardanès

زمینهای متعلق به دولت را به‌قیمت ارزان می‌خریدند و از آنها املاك وسیع ـ یـا لاتی‌فوندیا[1] ـ تشکیل می‌دادند. درایران‌دیده می‌شود که به‌تدریج املاك کوچك ازبین می‌روند وتبدیل به‌املاك مالکان عمده(فئودالها) می‌گردند. اصولاً دهگانان[2] و خرده مالکان استقلال خود را از دست می‌دهند و بیش از پیش تحت فشارمالکان عمده قرارمی‌گیرند. آنان رسماً آزاد بودند، اماآزادی ایشان نسبی‌بود. استفاده اززمینها شایدازاین نظرمفیدبود که مالك ثروتمند هم می‌توانست سنن مفیدفلاحت را حفظ کند و ازلحاظ علمی زمینها را به‌کار اندازد، و هم ترقیات وتحولات طرق جدیدراپیروی نماید، واین‌اموربرای یك دهگان بهیچوجه میسر نبود. این مزیّت و سود به‌بهای انهدام بخشی از آزادی تودهٔ روستاییان به‌دست آمد. در تعقیب این تحولات، اختلافی ایجاد شد که نظیر آن هرگز بدان شکل در جامعهٔ ایرانی روی نداده بود، وآن تقسیم جامعهٔ مزبور است به‌دوقسمت روستاییان وشهرنشینان، که هرکدام به‌شعبه‌ای مخصوص از اقتصاد کشور تعلق داشتند، و از لحاظ شهرنشینی و ده نشینی طرز زندگی خاصی دارا بودند. بهای زمینها افزوده شد، و این افزایش به‌علت امنیت استقرار سرمایه صورت‌گرفت. برای خرده مالکان امکان نداشت که زمینهای خود را حفظ کنند و به‌ستیزهٔ خود با مالکان عمده ادامه دهند. بدین وجه کشور تحول یافت و اکثریت آن‌را خالصه‌های دولتی و املاك وسیع تشکیل می‌داد.

فن کشاورزی که در دورهٔ یونانیان به‌طرازی بسیار عالی رسیده بود، رو به‌انحطاط گذاشت، اما پرورش حیوانات اهلی و مخصوصاً پرندگان که دربازارهای خارجی مشتری بسیار داشت، ترقی کرد. در تعقیب نخستین سفارتهایی که چین به ایران فرستاد، اسپست، مو، و سپس خیار، پیاز، زعفران و یاسمن در شاهنشاهی

۱ـ Latifundia

۲ـ مراد معنی لغوی دهگان (دهقان) است. (م.)

آسمانی[1] وارد شد، و درآن کشور شروع به‌کاشت آنها کردند. در عوض، ایران از چین زردالو وهلو وسپس کرم ابریشم وارد کرد. نیشکرازهند واردمیشد، ودرهمان عهد به‌کاشت آن شروع کردند.

اطلاعات بسیاری در خصوص تحولاتی که دراین عهد در جامعهٔ ایرانیان شهر نشین رخ داد در دست نیست، اما میتوان قبول کرد که افکار آزادی خواهـانه که توسط هلنیسم رایج شده و در روم بسیار توسعه یافته بود، در ایران نیزمؤثر افتاد. همطرازی محسوسی در ایران ـ مانند روم ـ به‌وجودآمد و نسبت به‌غلامان روشی دیگراتخاذ گردید. غلامان‌آزادشده بهترین مصنوعات هنری رامی‌ساختند، وآنان که عنوان «غلامان تجملی» داشتند در خدمات دولتی به‌درجات عالی وحتی اشغال تاج وتخت قیاصره می‌رسیدند. درایران نیزمشاهده می‌شود کنیزی که روم به‌فرهاد چهارم اهداکرد ملکه شد، واو در زمان پسرش فرهاد پنجم ـ که بعدهـا شوهرش گردید ـ نقشی مهم در امور دولتی داشت.

آمیزش‌بین دوقوم ساکن‌ایران همچنان ادامه یافت. یونانیان، خانواده‌های یونانی‌ـایرانی‌تشکیل‌داده بودند که درآنهانامهای‌یونانی وایرانی‌به‌اندازهٔ هم‌معمول بود. تحدید حدود طبقهٔ عالیه و طبقهٔ سافله بیش از پیش مشکل می‌گردید. اتفاق می‌افتاد که یونانیان ایرانی شده که دچارفقرشده بودند، دردرجات‌اجتماعی رتبه‌ای پایین‌ترازایرانیان یونانی‌شده دارا می‌شدند. درنتیجه، جامعه ـ که درآن یونانیان مقامات عـالی را دارا بودند ـ از نظر اهمیت ثروت تقسیم شد به‌اغنیا کـه ممکن بود ایرانیان هم در آن زمره بـاشند، و فقرا که ممکن بود یونانیان نیز در آن میان باشند.

درجامعهٔ ایرانی بطورکلی‌اختلاف‌عظیمی پیداشد: مالکان عمده، درباریان،

۱ـ مراد چین است (م.)

صاحب منصبان ، خانواده‌هایی که جزو اشراف عمده نبودند ، نسلاً بعد نسل تشکیل اشرافیتی دادند که در مقابل آن ، طبقه‌ای نیز شامل مردم آزاد شهرها و روستاها ایجادشد. بعدها درجامعهٔ رومی ، تحولی مشابه صورت گرفت که آنرا به‌چهارقسمت تقسیم کرد : ۱ـ سلسلهٔ قیاصره ، ۲ـ کلیسا، ۳ـ اشراف ، ٤ـ طبقهٔ دانی .

این طبقه بندی در سازمان جامعهٔ ساسانی بدین صورت منعکس گردید :
۱ـ نجبا و جنگ جویان ، ۲ـ روحانیان ، ۳ـ دبیران و کارگزاران ، ٤ـ مردم کارگر .

خوشبختانه براثر تتبعات جدید که‌در زمینهٔ تاریخ .آیین ، هنرو تمدن مادی عصر مورد بحث به‌عمل آمده ، به‌تدریج چهرهٔ حقیقی پارتیان اشکانی و نیز وضع ایران ــ که ایشان مدت پنج قرن برآن حکومت می کردند ــ آشکار می‌شود . در آغازاین امرجزفتح ایالتی کوچك و کم ارزش که درخارج شاهنشاهی سلوکی واقع بود چیزی نمی‌نمود ، ولی به‌تدریج مانند لکهٔ روغنی وسعت یافت ، و آثار یونانیت مختصر را از صفحهٔ ایران زدود . جنبش اشکانیان در سمت مغرب مصادف با توسعهٔ روم ــ که به‌هرجا که یونانیت از آن رخت می‌بست قدم می‌نهاد ــ به‌سوی مشرق گردید. عاقبت زمانی‌فرارسید که دوملت‌ایران وروم که میراث مادی وحتی‌معنوی یونانیت را بین خویش قسمت کرده بودند ، خود را در مقابل یکدیگر در دو ساحل فرات مشاهده کردند . یکی حق وراثت هخامنشیان و سلوکیان را برای خود قایل بود و بنابراین می‌خواست شاهنشاهی قدیم را با مخرجهای آن واقع در بحرالروم مجدداً برقرار سازد ؛ دیگری ، به‌ارادهٔ قیاصره ، خود را وارث اسکندر می‌دانست و مایل بود برتمام‌آسیا ــ و ازجمله هندوستان ــ استیلا یابد .

در مدتی قریب بسه قرن ، ایران به‌عنوان مدافع در مقابل روم با شدت مقاومت کرد و کلیهٔ اقدامات رومیان ــ به‌استثنای چند پیشرفت موقت ــ به‌شکست

منتهی گردید . ایران که گرفتارچنین منازعه‌ای طولانی شد ، اسلحه به‌دست گرفت ودر مقابل قدرتی‌بسیارموحش چون قدرت امپراتوری روم نبرد کرد وفاتح گردید . کشور مزبور ازاین محاربه سودی برد ، وآن این که سلسله‌ای که برآن حکومت می کرد نفحه‌ای جدید از روح جنگجویی قدیم ایرانی ــ که اندك زمانی دردورهٔ آخرین پادشاهان هخامنشی متروك شده ودرزمان سلوکیان فقط پرتوی‌ازآن باقی مانده بود ــ دراو دمید .

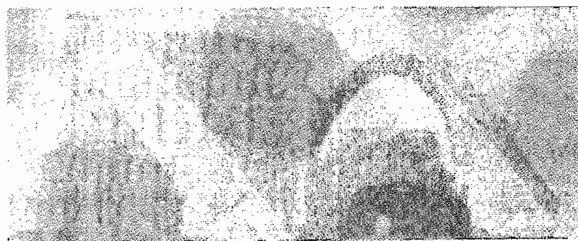
این منازعهٔ با روم نتایج مثبت دیگر هم برای ایران اشکانی به‌بار آورد . شکست کراسوس[1] ، مهاجمهٔ پاکر[2] به‌سوریه، بدبختی‌انتونیوس[3] ، گذشتهای‌اغسطس ، به‌ایرانیان فهماند که ایشان منابعی در دست دارند که به‌وسیلهٔ آنها میتوانند در مقابل مهاجمهٔ مغرب ایستادگی‌نمایند واستقلال وتمامیت کشورخود راحفظ کنند . در روح ایرانی ، وجدان ملی که در زمان فتوحات ارشك و تیرداد بهیچوجه وجود نداشت ، به‌تدریج ایجاد شد . این انتباه پیشرفت کرد ، و شاید شعبهٔ جدید سلسلهٔ اشکانی راکه از آن استفاده کرد تکیه‌گاه و پشتیبان خود یافت ؛ ازاینرو جلوهٔ آن در زمینهٔ سیاست ، دین وهنرملت آشکار است .

ایران درزمان پارتیان ، درهمان حال که درمقابل روم ازخود دفاع میکرد ، همهٔ وزنهٔ مهاجمات بدویان را ــ که بعض آنان از استپهای شمال شرقی و برخی دیگر از معابر قفقاز وارد می‌شدند ــ تحمل نمود . در این منازعه ، ایران خدمتی عظیم به‌جهان کرد ، زیرا اوبود که شاید ازهمهٔ تمدن کهن‌آسیای غربی ــ که خود یکی از وراث آن به‌شمار می‌رفت ــ مدافعه نمود وآنرا از تخریب نجات داد .

ایران ، هرچند براثر محاربات داخلی که ناشی از فقدان قدرتی قوی بود فرسوده و کوفته شده بود ، مع‌هذا درسه سرحدبردشمنان خارجی فایق آمدهمچنان

۱- Crassus ۲- Pacorus ۳- Antoine (Antony .ت .ا)

که درطرح داخلی موفق شد روح ایرانی را احیا کند. پارتیان اشکانی، برائر این دو موفقیت، جای ساسانیان را آماده ساختند و شاهان سلسلهٔ اخیر از آن استفادهٔ بسیاربردند و به‌نوبهٔ خویش وحدتی ملی وتمدنی‌ایجاد کردند که شایدهرگزوحدت و تمدن ایرانی محض نظیرآن تولید نشده بود. «تجدد واحیای ناگهانی ساسانیان اسطوره‌ای به‌نظر می‌آید.» پارتیان رابط بین آنان و هخامنشیان بوده‌اند.



تیسفون، کاخ ساسانی

فصل ششم*

توسعهٔ تمدن ایرانی

ساسانیان

احیا و تجدد ایران توسط سلسله‌ای جدید صورت گرفت که‌کانون آن ایالت فارس بود، یعنی همان سرزمین باستانی جنوب غربی ایران، که قریب به‌هزار سال پیش نخستین قبایل قوم پارس در آن مستقر شده بودند. تخت شاهنشاهی به‌دست سلسله‌ای از پادشاهان ملی افتاد که خود را وارث هخامنشیان معرفی می‌کردند، و با محروم کردن اشکانیان از این مزیت، سلطنت را تنها حق خود می‌دانستند. ساسانیان پس از آن‌که تاج و تخت را برائر منازعات طولانی به‌دست آوردند، حکومتی ملی تأسیس کردند که متکی به‌دین ملی و تمدنی بود که شاید از جنبهٔ ایرانیت درسراسر تاریخ طویل ایرانیان نظیرنداشته است. تشکیل قدرتی مرکزی و قوی که‌زمام اشراف وملوك الطوایفی فتنه جو را در دست گرفت، تشکیل قشون منظم و نیکو تربیت شده، و سازمان دقیق داخلی که به‌عهدهٔ اداره‌ای ـ که تحت نظارت قرار داشت ـ سپرده شده بود، همه موجب گردید ایران ـ که تجدید قوی یافته بود ـ در طریقی که آخرین پادشاهان اشکانی طرح کرده بودند رهسپارشود، و چنان قوه‌ای بهم رساند که به‌نظر می‌رسد دنیای متمدن بین آن کشور و روم

* در ت. ا.: فصل هفتم. (رك. ص۲۸۵ ح)

تقسیم شده بود .

ازنظرمسایل خارجی ، ساسانیان بدون احساس خستگی وبا موفقیت متناوب درسه جبهه محاربات را ادامه می‌دادند : با رومیان درمغرب، با کوشانیان وهیاطله[۱] درمشرق ، ویا بدویان درشمال . مسألهٔ دشوار ارمنستان نیزبخشی از مساعی آنان را مصروف خودمیداشت بدون آنکه انتظامی قطعی برقرارشود . این محاربات طولانی وجنگهای خونین با ممالك مجاور ، مدت چهار قرن ملت ایران رافصد میکرد بی‌آنکه وضع داخلی شاهنشاهی بتواند برای استقرار تعادل چاره‌ای بیندیشد . ملوك الطوایفی همواره درصدد بود مجدداً حقوق قدیم خودرا باز یابد . عصیانهای فرماندهان نظامی که توقع داشتند قدرت عالیه را در دست خود بگیرند ، استبداد ورقابتهای شدید در اطراف تاج‌وتخت که قدرت آن به‌مرورضعیف میگردید ، وپس از همه منازعهٔ حقیقی طبقات به‌شکل جنبش کمونیسم که مبانی جامعهٔ ایرانی را لرزانیدودرشهرها وقصبات‌خونها جاری کرد ، همهٔ این‌عوامل‌برای سقوط شاهنشاهی درهمان زمان که وی درنظر جهانیان به‌اوج قدرت‌خودرسیده بود، دست بهم‌دادند. ضربت قاطع ازسوی دشمنان‌ایران ـ که مدت‌چند قرن قوای‌آن‌را فرسوده کردند ـ وارد نشد ، بلکه ازطرف قوم جدید عرب که تازه اززندگانی بدوی چادر نشینی و وحشی به‌درآمده بود ـ اما تعصب دینی داشت ـ واردآمد . این قوم مدت چندسال خودرا به‌عنوان مولی‌ومخدوم شاهنشاهی وسیع‌ایران معرفی کرد . ماترك ساسانیان به‌منزلهٔ مکتبی‌ارجمندبرای‌آنان‌بود ، فتح‌نظامی‌عرب موجب‌منازعهٔ صلح‌جویانه‌ای شد که درنتیجه جنبهٔ ایرانی غلبه کرد .

طبق روایات ، ساسان جد سلسلهٔ ساسانی مقامی ارجمند در معبد اناهیته

۱ ـ Heptalites که معرب آن باید هبتال و جمع آن هباطله باشد بغلط مشهور هیاطله متداول است . رك. برهان قاطع ، به‌تصحیح مترجم ، ذیل کلمهٔ هیتال (م.)

(ناهید) دراستخرداشت . پسراو پاپک که جانشین او گردید ، با دختر امیری محلی ازدواج کردو به‌وسیلهٔ کودتایی قدرت را ازدست‌او گرفت . هموست که‌بعدها به‌منزلهٔ مؤسس حقیقی سلسله شناخته شد ، وجلوس وی مبدأ تاریخی جدید به‌شمار میرود (۲۰۸ م .) . سلطان متبوع او ، پادشاه پارت ، این‌جانشینی را مشروع‌ندانست ، وبا پیشنهاد پاپك مبنی برجانشینی پسرش‌شاپور ، رضایت‌نداد . بنابراین‌بین شاه‌بزرگ وتابع اوقطع رابطه شد ، واین قطع رابطه معرف وضع اغتشاش‌آمیز وهرج ومرجی است که در این عصردر ایران ، ومخصوصاً درفارس حکمفرما بوده است .

اردشیر ، پسر دوم پاپك ، در دارابگرد ـ شهر ایالتی پارس ـ شغلی نظامی داشت . وی پس ازمرگ پدر، ازشناختن پادشاهی برادر خود، شاپور، امتناع ورزید. کشمکش بین‌آنان قریب‌الوقوع بود ، ولی حادثه‌ای‌موجب مرگ شاپور شد ، وراه‌را برای‌اهواء اردشیر ـ که خودرا به‌عنوان شاه‌پارس معرفی کرد ـ بازنمود . او امرای کوچك ایالت مزبوررا ـ یکی پس از دیگری ـ ازبین برد ، و وحدت‌آن ناحیه را تأمین کرد ، وسلطنت خود را درخارج ازحدود پارس ـ یعنی اصفهان و کرمان ـ هم تثبیت نمود . موفقیتهای وی‌اردوان‌پنجم رامضطرب ساخت . اوبه‌پادشاه اهوازدستور داد که به‌فعالیت توأم بااستقلال تام اردشیرخاتمه دهد . اما اردشیرفاتح شد واندکی بعد خود به‌حمله پرداخت . وی درسه جنگ متوالی ، سپاه شاه بزرگ پارت‌رامنهزم ساخت ، وخود او را در طی تلاقی نهایی که در ایالت شوش (سوزیان) وقوع یافت (۲۲٤) بکشت . پنج قرن‌ونیم پس‌ازسقوط هخامنشیان ، قدرت‌ایران مجدداً به‌دست قوم پارس‌افتاد ، وقوم مزبور ادامهٔ تمدن ایرانی را به‌وسیلهٔ سلسلهٔ جدید ـ جانشین قانونی هخامنشیان ـ تعهد کرد .

غلبه براردوان پنجم‌ومرگ پادشاه‌مزبور، همهٔ موانعی‌را که درسرراه‌اردشیر ـ برای اینکه فرمانروای بی‌چون وچرای‌ایران گردد ـ وجودداشت ، برطرف‌نکرد.

اتحادیه‌ای قوی برای ترمیم وضع خاندان اشکانی وضد اردشیر ایجاد شد. روح این اتحادیه پادشاه ارمنستان خسرو اول ــ که خود او هم ازخاندان اشکانی بود ــ محسوب میگردد. وی معابر قفقاز را باز کرد و سکاییان را به یاری خواست. رومیان هم پشتیبانی خود را اعلام کردند و پادشاه مقتدر کوشان نیز، که اعضای خانوادهٔ اردوان به دربار وی پناهنده شده بودند، قوای خود را در اختیار متحدان گذاشت. بهرحال ازمیان همهٔ خاندانهای بزرگ پارت، تنها خاندان قارن در این اقدام ضد اردشیر شرکت کرد، وبقیه سلطان جدید را از وفاداری خود مطمئن ساختند.

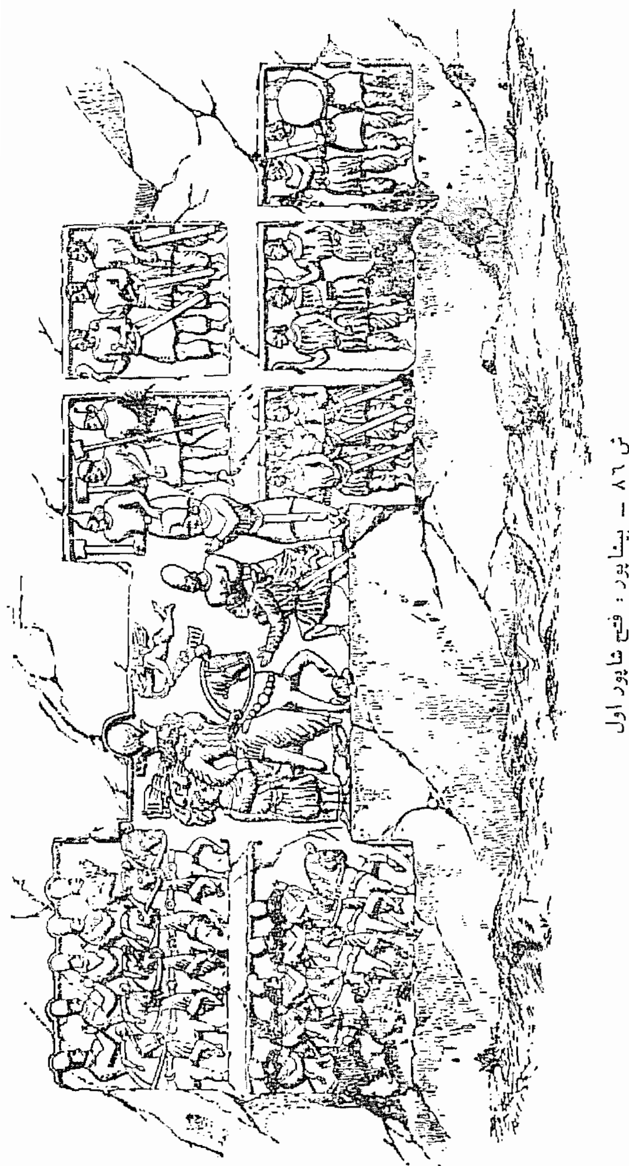
اردشیر، در یک سلسله محاربات، متحدان را مغلوب کرد و با سیاست ارتشاء بعض آنان را به ترک محاربات بیهوده واداشت. رومیان وسکاییان خود را کنار کشیدند، پادشاه کوشان پس از دوسال مخاصمه عقب نشست، ودرپایان امر، پادشاه ارمنستان برای مقاومت با اردشیر تنها مانده بود. وی با حدت به مقاومت پرداخت، واردشیر پس ازده سال زدوخورد توانست او را مغلوب سازد. اردشیر فرمانروای شاهنشاهی گردید که ازفرات تا مرو، هرات وسیستان ادامه داشت، وی پس ازغلبه بررقبای داخلی درصدد تحکیم سرحدهای کشور خود برآمد، وبنا براین تلاقی او با رومیان غیرقابل اجتناب بود. ایرانیان پس ازچند شکست، مجدداً دوشهر مستحکم ومهم نصیبین و حران را فتح کردند (ش ۸۵).

اردشیر درمدتی قریب به نیم قرن، از حریفی به حریف دیگر می‌پرداخت و سرنوشت خودرا با دلیری تعقیب میکرد. وی عاقبت موفق شد درایران، شاهنشاهی جدیدبه وجود آورد. اولین موفقیت او ایجاد سپاهی بود که به منزلهٔ آلتی مقتدر برای تحقق دادن به آمال ونقشه‌های وی به شمار میرفت. اردشیر درزمان حیات خویش، پسرش شاپور را درسلطنت باخود شریک کرد، وطبق روایت باتسلیم تاج وتخت به پسر کمی پیش از مرگ خویش، اززندگانی توأم بافعالیت کناره گرفت.

شاپور از پدر خود مملکتی را به ارث برد که در آن تشکیلات پارتی محفوظ مانده و مجدداً بر اصل تمرکز قوی تنظیم شده بود، بدون آنکه دستگاه ملوک الطوایفی ازبین رفته باشد. شاهنشاهی، با ایجاد قشونی با انضباط وتشکیلات اداری که طابق مبانی واصول جدید کار میکرد، ثابت و مستقر گردید. این پادشاه از آغاز کار توجه خودرا به مسایل خارجی معطوف داشت. پیشتر دیدیم که ازقرن اول مسیحی تشکیل شاهنشاهی عظیم کوشان درسرحدهای شرقی ایران برای کشور اخیر خطری سیاسی و مزاحمتی اقتصادی فراهم کرده بود. شاپور ازیک سو بین رومیان و کوشانیان گرفتار بود، واز سوی دیگر دایماً برای حل مسألهٔ ارمنستان میکوشید، وازجانب دیگر همواره تحت تهدید بدویانی بود که بر معابر قفقاز فشار وارد میآوردند. شاهنشاهی جدیدساسانی میبایست مافوق قوای خود خطر محاربهٔ ناگهانی را درهمهٔ سرحدها احساس کند. شاهنشاهی کوشان از دولحاظ توجه شاپور را به خود جلب میکرد: نخست آنکه کشورمزبور بواسطهٔ تجارت بین‌المللی ثروتمندشده بود، دیگر آنکه مخالف قدرت شاپور بود. شاپور اول ازآغاز، مساعی خودرا بدان سوی معطوف داشت. وی در کتیبه‌ای طولانی که در دیوارهای آتشگاه نقش رستم حک شده، نخستین پیشرفتهای خودرا نقل میکند: سپاه فاتح او پیشاور، پایتخت زمستانی شاهان کوشان، را متصرف شد، درهٔ سند را اشغال کرد و به سوی شمال راند، ازهندو کش عبور کرد، ایالت بلخ راتسخیر نمود، ازجیحون گذشت و به سمرقند وتاشکند درآمد. سلسلهٔ کوشان، که کنیشکای[1] کبیر آنرا تأسیس کرده بود، منقرض شد. از این پس سلسله‌ای دیگرجای گزین آن میگردد که سلطنت ایران را میشناسد و برمملکتی محدود حکومت میکند.

چون مسألهٔ مشرق منظم شد، شاپور به سوی مغرب بازگشت. اینجا نیزاقبال

۱- Kanishka



ش ۸۶ — بیشاپور ، فتح شاپور اول

با او یاری کرد . وی‌درسوریه‌پیش رفت و به‌انطاکیه رسید . شاپور پس ازچندشکست آمادهٔ بازگشت بود . در این هنگام امپراتور گردیانوس[1] کشته شد ، و جانشین او فیلفوس عرب[2] در انعقاد صلح عجله نمود و پرداخت خراجی هنگفت را تعهد کرد و بین‌النهرین وارمنستان را به‌ایران واگذاشت (۲۴٤) . پس ازپانزده سال ، مجدداً محاربهٔ با روم‌آغاز شد ، وآن باموفقیتی پرهیاهو توأم بود . شاپور عده‌ای معتنی‌به از شهرهای سوریه ، من‌جمله انطاکیه ، را تسخیر کرد . وی نزدیک‌الرها[3] فتحی عظیم کرد ، وامپراتور والریانوس[4] را باهفتاد هزار لژیونر رومی اسیر گرفت وآنان را به‌ایران رهسپار کرد (۲٦۰) . این عده درشهرهایی که خود آنان طبق طرح اردوگاههای نظامی رومی بنا کردند ، استقرار یافتند . ایشان به‌عنوان متخصص ، معمار ، مهندس و اهل فن در تحقق دادن کارهای عظیم عام‌المنفعه مخصوصاً بنای پلها ، سدها و طرق به‌ایرانیان مساعدت کردند و از خدمات آنان ایالت پرثروت خوزستان فواید بسیار برگرفت ، و بعض آثار و بقایای آن عهد هنوز در زمان ما قابل استفاده است .

شاپور در تعقیب موفقیت خود ، سوریه و کاپادوکیه را ویران کرد ، ولی در بازگشت مورد حملهٔ امیر تدمر[5] قرارگرفت و شکست یافت، وقسمتی ازغنایم خود را از دست داد . این شکست درنظرایرانیان چیزی ازاهمیت غلبهٔ مهم بروالریانوس نکاست . شاپوربرای تذکار فتح خود ، دستور دادتصویرامپراتور روم راکه زیرپای او افتاده ، برپنج نقش برجسته که روی صخره ها و پرتگاههای فارس حجاری شده ، منقوش سازند (ش۸٦) .

۱- Gordian (رك. دائرةالمعارف بریتانیا Gordianus. م.) ۲ - Philip L'Arabe (the Arab Philippe ت. ا.) ۳- Edesse (Edessa ت. ا.) الرها ، اورفا ، اورفه (م.) ٤- Valérien (Valerian ت. ا.) ٥- Palmyre

شاپور ، فرمانده بزرگ ، عملیات پدر خود را در نظم امور داخلی شاهنشاهی تکمیل کرد . وی بـا نظر وسیع و روح کنجکاو خویش ، دستور داد آثار و مصنفات متعدد یونانی وهندی راکه در مباحث مختلف مانند طب ، نجوم و فلسفه تألیف شده بود ، ترجمه کنند . شاپور که شاهنشاهی بزرگی به‌وجود آورده بود ، به‌مانی توجه کرد ، و این مبدع دین « عمومی » را تحت حمایت گرفت . افکار مانی[1] که از ادیان زرتشتی ، بودایی ومسیحی‌اقتباس شده بود ، پیروانی‌ازاقوام‌آسیای غربی[2] که دارای مذاهب مذکور بودند ، برای پیامبر مزبور فراهم آورد . آیا شاپور ، با جلب مانی به‌سوی خود ، وبا موافقت در تبلیغ آیین وی ، مقاصد سیاسی کمابیش دور ودرازی داشته است ؟ این فرضیه بعید به‌نظرنمی‌آید . اگرهم این اندیشه درذهن‌آن پادشاه بزرگ خطور کرده بود ، جانشینان وی دربن راه‌گامزن نبودند، زیرامانی کمی پس از مرگ شاپور (۲۷۲)[3] مورد ایذا قرار گرفت ، ودر زمان بهرام اول که محققاًتحت نفوذ روحانیت مزدایی[4] قرار داشت ، اعدام شد[5].

در باب دوره‌های کوتـاه سلطنت دو پسرشاپور : هرمزد اول و بهرام اول ، اطلاعـات اندکی موجود است . در عهد بهرام دوم (۲۷۶–۲۹۳)[6] ، در عین حال که اغتشاشی شدید در سرحدهای شرقی شاهنشاهی ایجاد شده بود ، جنگی جدید بـا

۱ــ Mani ۲ــ در متن فرانسوی : آسیای مقدم ، و در ت. ا. : آسیای غـربی (م.)

۳ــ مؤلف وفات شاهپور اول وجلوس هرمزد اول را در۲۷۲ میلادی نوشته ، باتوجه به‌تحقیقات آقای تقی‌زاده وفات شاهپور در ۲۷۳ است (دکتر یارشاطر . مجلهٔ سخن ۸:۶ ص۷۵۶ بنقل از The Early Sassanians, BSOAS, Vol. XI, part 1, 1943و رك. ایضاًمجلهٔدانشکدهٔادبیات ۱:۳ ص۷۹) ۴ــ مراد روحانیت زرتشتی است (م.) ۵ــ شخص «کرتیر» موبد بنام زرتشتی درقتل مانی درست داشته است . رك. ــ W. B. Henning, Mani's Last Journey, BSOAS, Vol. X. 1942،pp.950–53 (دکتر یارشاطر . سخن ۶ ، ۸ ص ۷۵۸ ؛ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ۱:۳ ص۷۹) ۶ــ جلوس بهرام‌دوم و وفات بهرام اول‌رادر۲۷۶ نوشته، درصورتی که باید ۲۷۷ قرار داد (دکتر یـارشاطر . سخن ۸:۶ ص۷۵ ؛ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات ۱:۳ ص ۷۹) .

دولت روم‌آغازشد . برادراین پادشاه ، که شغل مهم نیابت سلطنت سیستان راداشت ، به‌قصد تصرف تاج و تخت عصیان کرد ، وپادشاه کوشان که براثر مشاهدهٔ عدم قدرت شاهنشاه در فکر کسب قدرت مجدد افتاده بود . بـدو مساعدت نمود . بهرام دوم می‌بایست در دو جبهه بجنگد . وی برای نجات تاج و تخت خویش ، و برای تصفیهٔ کار برادر ، با عجله صلحی با رومیان امضا کرد و بین‌النهرین شمالی و ارمنستان‌را بدانان تسلیم نمود .

بهرام سوم ، پس از چند مـاه سلطنت ، به‌دست نرسی پسر شاپور اول خلع گردید ، وپادشاه اخیر تاج وتخت ساسانی را به‌شعبهٔ صغرای سلسله منتقل ساخت . آغاز سلطنت پادشاه جدید سعادت‌آمیزنبود : جدال با روم به‌شکستی منتهی گردید که در نتیجهٔ آن همهٔ افراد خانوادهٔ نرسی ــ مانند داریوش سوم در سابق ــ دردست دشمن‌افتادند . براثرصلحی که منعقد گردید ، ایران‌ازارمنستان صغری ، ومجموعهٔ ایالات واقع در مشرق دجله محروم گردید . در مدت چندین قرن که خصومت بین روم و ایران دوام داشت ، هیچگاه روم منافعی چنین سرشار ازایران به‌دست نیاورده بود ، و چون از توسعهٔ کشور خویش راضی بود ، ازآن پس دیگر صلح را در مدت چهل سال برهم نزد . ایران به‌علت مقاومت در مغرب ، ضعیف شده بود و با اسلحه ازعهدهٔ مقابله با کشور کوشان برنمی‌آمد ، ناگزیر کوشیدتا بوسیلهٔ ازدواج خطر را مرتفع سازد. هرمزد دوم ، پسروجانشین‌نرسی (۳۰۳–۳۰۹) ، باشاهدختی کوشانی ازدواج کرد ، و این عمل به‌منزلهٔ گروگـانی برای رفتار نیکخواهانهٔ خانوادهٔ وی نسبت به‌ساسانیان تلقی گردید .

مرگ هرمزددوم موجب شد که تاج وتخت به کودکی تعلق گیرد ، واوشاپور دوم است که سلطنت طولانی وی در مدت ۷۰ سال (۳۰۹–۳۷۹) می‌تواند حقاً او را در ردیف دو پـادشاه نخستین سلسلهٔ ساسانی قـرار دهد . در هنگام طفولیت وی ،

پادشاهی کوشان ازاغتشاشات داخلی وضعف قدرت ایران‌استفاده کرده و به‌نظرمیرسد که قدرت قدیم خویش را به‌دست‌آورده ، و حتی بعض اراضی متعلق به‌دولت مجاور خود را متصرف شده باشد . اما همینکه شاپور به‌سن بلوغ رسید ، به‌تقلید همنام خویش[1] ، عملیاتی ضد کوشانیان آغاز کرد . این بارشاهنشاهی اخیر درهم شکست و سرزمین کوشانیان به‌عنوان ایالتی جدید به‌ایران منضم شد ، و از این پس حاکم آن از میان شاهزادگان ساسانی انتخاب می‌شد که مقر او بلخ بود . توسعهٔ سیاسی ایران متعاقب توسعهٔ فرهنگی وی انجام گرفت ، و هنرساسانی به‌زودی در مشرق - ازطرفی که براثرعملیات نظامی‌کاملاً مفتوح شده بود - نفوذ کرده به‌شهرهای دور-دست ترکستان چین و حتی خود چین رسید .

شاپور دوم که از جانب دشمن شرقی آسوده خاطر گردید ، در سمت مغرب به‌منظور شستن لکهٔ ننگ دو صلحی که با رومیان به‌وسیلهٔ بهرام دوم و نرسی منعقد شده و درنتیجه قسمت اعظم ایالات غربی از دست ایران خارج گردیده بود ، جنگ را آغاز کرد ، ولی جنگ طولانی شد : درآغاز محاربات به‌نفع رومیان بود ، وسپس به‌سودایرانیان گردید . به‌علت خطری که در سرحدهای شرقی ایجاد شد- و به‌نظر میرسید که نتیجهٔ نخستین پیشرفتهای شاپور را از بین ببرد - موقتاً جنگ موقوف گردید . مهاجمهٔ کوشانیان اصغر و هیاطلهٔ خیونی[2] شاهنشاه را مجبور کرد در آن حدود به‌محاربه پردازد ، و در نتیجه امتیازاتی به‌دست آمد که براثر آنها مهاجمان در زمینهای کوشان به‌عنوان «متفقان» مستقرشدند و متعهد گردیدند که درمحاربهٔ شاه ضد رومیان ، سپاهیانی برای او آماده کنند . اقداماتی که روم برای استقرار صلح به‌عمل آورد ، به‌نتیجه نرسید ، و شاپور دوم با متحدان جدید شرقی خود

۱- مراد شاپور اول است (م.)

۲- Chionites - Hephtalites ؛ راجع به‌هیاطله رك. ص ۳۴۶ ح ۱ (م.)

به‌سفرجنگی جدیدی پرداخت که نتیجهٔ بسیار درخشان آن تصرف «آمد»[1] بود . پس ازحملهٔ متقابل رومیان که تیسفون رانهدید می کرد ، سپاهیان امپراتوریولیانوس[2] - که خود در جنگ کشته شد - عقب رانده شدند ، و صلح منعقد و بر اثرآن ایالات متنازع فیه به شاپور تسلیم گردید . ارمنستان مجدداً تصرف شد ، ولی خدعه‌هایی که روم در آنجا برای مستقر ساختن شاهی طرفدار روم به کار می‌برد ، موجب گردید شاپور تصمیمی اساسی دراین باب اتخاذ کند . همان گونه که کشور کوشان به‌صورت ایالتی از ایران در آمد ، ارمنستان هم از لحاظ نظامی اشغال شد ، و از آن پس مرزبان - یا فرمانده سرحدی - حاکم آن گردید .

نزاع بین ایران و روم به‌صورتی در آمد که بهیچ وجه سابقه نداشت . از زمانی که قسطنطین کبیر[3] مسیحیت را قبول کرد وارمنستان به کیش مزبور گروید ، کشور اخیر علاقه‌ای جدید و قوی نسبت به‌بوزنطه (بیزانس)[4] نشان می‌داد ، مع‌هذا گروهی از نجبای ارمنستان مایل بودند روابط قدیم خود را با ایران - که تمدن آن در طی قرون تأثیرات عمیق در تمدن ارمنستان به‌جا گذاشته بود - حفظ کنند . ارمنستان که کانون جنگهای ایران و روم بود ، دراین زمان در دست دو فرقه ازسکنهٔ خود پاره پاره شد : طرفداران ایران وطرفداران روم ؛ و راه حلی هم که شاپور در نظر گرفته بود ، برای تسکین هوی و هوسهای آنان‌کافی نبود . دین جدید ، که درامپراتوری روم رسمی‌بود ، موجب ظهورمسألهٔ رعایای مسیحی‌شاهنشاه گردید . ازلحاظ سیاسی ، آنان درنظرمقامات ایرانی موردسوء ظن بودند ، تعدیاتی که نسبت به‌آنان به‌عمل آمد ، سراسر بقیهٔ سلطنت طولانی شاپور دوم را به‌خون آغشته کرد .

۱- Amida

۲- Julien (Julian .ت .ا)

۳- Constantin le Grand (Constantine the Great .ت .ا)

۴- Byzance (Byzantium .ت .ا)

پس از مرگ این پادشاه ، دوره‌ایست که بیش از یك قـرن طول کشیده . در این مدت شاهانی فـاقد شخصیت بر تخت سلطنت جلوس کردند ، و در این دوره بین آنان و اشراف فئودال که با روحانیان مقتدر زرتشتی متحد بودند ، منازعات برقرار بود . نجبای عالی رتبه ، با وجود همهٔ موازینی که مؤسسات شاهنشاهی برای محدود کردن قدرت آنان اتخاذ کرده بودند ، بر اثر رسوم جاری ، بعض امتیازات را حفظ نمودند ، و به‌علت موروثی بودن برخی مشاغل عـالیهٔ شاهنشاهی در میان ایشان ، نفوذشان رو به‌ازدیاد گذاشت . قدرت پادشاه که براثرمخالفت منظم نجبا ضعیف‌شد ، بدو اجازهٔ تعیین جانشین‌خویش را ــ چنانکه درزمان نخستین‌شاهان ساسانی‌معمول بود ــ نمیداد . در این‌دورهٔ طولانی ، ایران به‌صورت سلطنتی انتخابی در میان‌افراد خاندان ساسانی درآمد ، وبر اثر اختلافات بین دسته‌های طرفدار داوطلبان متعدد قطعه قطعه شد .

ازدیاد نفوذ نجبا بیشتر در زمان اردشیر دوم آغاز شده بود ، ودرزمان شاپور دوم وبهرام چهارم ، آنگاه که ایران درصدد پیدا کردن راه حلی جدید برای مسألهٔ ارمنستان برآمده بود ، تعقیب گردید . براثر مصالحهٔ با روم ، دوشاهنشاهی‌متخاصم به‌تقسیم ایالت مزبورپرداختند (۳۸۹) ، ودرنتیجه سه چهارم‌آن به‌ایران بازگشت. از این پس ارمنستان ، فقط مدتی کوتاه پادشاه خودرا حفظ کرد ، واز سال ۴۲۹ بار دیگر، به‌صورت ایالتی ساده تحت ادارهٔ عمال شاه بزرگ درآمد ، واز طرف رومیان نیز همین عمل اجرا شد .

در زمـان سه پادشاه مذکور ، رفتار نسبت به‌مسیحیان محققاً بیشتر اززمان شاپوردوم ، توأم بااغماض بوده‌است . بهمین وجه ، درزمان‌یزدگرد اول تغییراساسی دررفتار نسبت به‌مسیحیان‌ایران پدیدآمد. پادشاه که بادختری یهودی ازدواج کرد، با مسیحیان چنان به‌نیکی رفتار نمود کـه اینان وی را «شاه مسیحی» نامیدند . او

اجلاسیه‌ای از رؤسای روحانی منعقد کرد ، یك‌جاثلیق درسلوکیه وپنج مطران در ایالات مستقرنمود ، و روحانیان مسیحی را در اجرای احکام دینی‌آزاد فرمود . اما به‌نظر میرسد مسیحیان از آزادیهایی که بدانان داده شده بود ، سوءاستفاده کـرده باشند . رفتار آنان ، که گـاهی نسبت به‌معابد وروحانیان زرتشتی تند وشدید بوده است ، شاه را ــ که تحت فشارروحانیان زرتشتی قرار گرفت ــ مجبور کرد رفتارخود را تغییر بدهد .

به‌نظر میرسد درزمان یزدگرد اول نخستین اختلافات بین ایران و قـدرت جدید شرقی ــ دولت هیاطلهٔ خیونی ــ ایجاد شده باشد . هیاطله ، چنانکه دیدیم ، توسط شاپوردوم درزمینهای کوشان به‌عنوان «متحدان» مستقرشدند ، وموفق گردیدند که کوشانهای صغیررا منقرض سازند وحکومتی قوی تشکیل دهند که درآغازقرن پنجم از ضعف قدرت مرکزی ایران استفاده کرده از دو جـانب هندوکش به‌توسعهٔ متصرفات خود پردازد ، واز ناحیهٔ اخیر هند را مورد تهدید قرار دهد .

پس ازمرگ یزدگرد اول برسرجانشینی اورقابتی‌شدید بین‌پسران وی‌ایجاد شد . بهرام پنجم (۴۲۱ــ۴۳۸) به‌سبب کومك نظامی امیرعرب حیره ، ازاین‌منازعه فاتح بیرون آمد . حیره کشوری کوچك تحت‌الحمایهٔ ساسانیان و در مغرب فـرات واقع و بهرام هم درآنجا نشأت یافته بود . سرمشق مزبور که مبنی برمداخلهٔ قومی خارجی در امور مربوط به‌سلسلهٔ پادشاهی ایران بود ، از طرف دیگران تقلید شدو به‌مرور ایام ، یکی ازعلل ضعف شاهنشاهی گردید .

هیچ پادشاه ساسانی ازوجاهت ملی مانند بهرام پنجم‌برخوردارنگردیده‌است. وی شکارگر، شاعر، موسیقی‌دان ، وبه‌کمال متمتع اززندگانی بود . او ازمخاصمهٔ با بزرگـان احتراز کرد و قسمتی از قدرت را بدانان واگذاشت . به‌سبب پیدایش افسانه‌های متعدد دربارهٔ شهامت بهرام ، نام وی مخلد گردیده ، و او درطی قرون‌ــ

حتی پس از پایان شاهنشاهی ساسانی - یکی از موضوعات جالب هنرمندان ایرانی شده است. بهرام در جنگی که ضد هیاطله درگرفت پیروز گردید و از روح توسعه طلبی آنان ممانعت کرد، ولی درجدالی کوتاه با بوزنطه (بیزانس)[1] توفیق وی کمتر بود. این جنگ بسبب اقدام به تعدیاتی که نسبت به مسیحیان روا میداشتند، ایجاد شد؛ و در نتیجه موافقت نامه‌ای مبنی بر اعطای آزادی دینی به مسیحیان منعقد گردید. بار دیگر وقایعی پیش آمد که موجب سازش بین روم و ایران شد. سابقاً درزمان شاپور سوم، موافقت نامه‌ای بین وی وامپراتور جوویانوس[2] مبنی بر شرکت دوشاهنشاهی در دفاع معابر قفقاز نوشته شده بود. ایرانیان درآن حدود استحکاماتی بنا کردند که آنها را ساخلوهای ایرانی محافظت میکردند، و دولت روم قسمتی از مخارج آنرا می‌پرداخت. از این زمان امواج هونهای[3] بدوی لاینقطع بدین خط دفاعی حمله میبردند و گاه آنها را متصرف میشدند، و - همچنانکه در سال ۳۹۵ اتفاق افتاد - نه‌تنها به‌ارمنستان هجوم می‌بردند، بلکه به‌کاپادوکیه و شمال سوریه هم حمله می کردند وحتی انطاکیه را مورد تهدید قرار می‌دادند. در زمان بهرام، بار دیگر دولت روم مصمم شد قرارداد قدیم را مبنی بر شرکت وهمراهی در دفاع دربندهای قفقاز اجرا کنند. درزمان بهرام پنجم، مسألهٔ مسیحیان ایران حل گردید: مشاجرات داخلی آنان، به اتکاء حمایت شاه ازجاثلیق جدید، شخص اخیررا وادار کرد اجلاسیه‌ای از کشیشان ترتیب دهد که درآن تصمیم گرفتند کلیسای مسیحی ایران را از کلیسای بوزنطه (بیزانس) مستقل کنند. بدین وجه، سوءظن‌ها نسبت به‌ایرانیان مسیحی - که ایشان را متهم به‌توطئه به‌نفع رومیان میکردند - میبایست خاتمه پذیرد.

مسیحیان مورد توجه یزدگرد دوم (۴۳۸ - ۴۵۹) بودند، اما این امر

۱- Byzance (Byzantium ت. ا.)   ۲- Jovien (Jovian ت. ا.)   ۳- Huns

چندان طول نکشید. پادشاه مزبور، پس از ابراز علاقهٔ مخصوص بـه مسألهٔ ادیان و مطالعه و دقت در همهٔ دینهایی کـه در ایران معمول بود، عاقبت با تعصب در دین زرتشتی باقی ماند، و براثر آن به ایذای مسیحیان و یهودیان پرداخت. تصمیم وی مبنی بر الزام ارمنستان به گرویدن به آیین مزدیسنی، آن کشور را دچار عصیانی عمومی کرد وبراثر آن، دسته‌های سربازان ایرانی شکست خوردند، ودرهمان زمان پادشاه ایران باهیاطله هم مشغول محاربـه بود. سپس، یزدگرد در رأس سپاهیان خویش، وارد ارمنستان شد، عاصیان رامغلوب کرد، وبرای سرکوب کردن ملت، نمایندگان خاندانهای بزرگ و رؤسای روحانی ایشانرا باخود به ایران آورد.

وضع داخلی شاهنشاهی در زمان پیروز (۴۵۹ - ۴۸۴) هم وخیم بود. قحط در مدت چند سال پیاپی، شهر ها و نواحی را تخریب کرد و شاه را بر آن داشت که ازمالیات صرف‌نظر کند وحتی بدتوزیع گندم بپردازد. مشاجرات دینی، کشوررا قطعه قطعه کرد. شاه به ایذای یهودیان ادامه داد. مسیحیان به دو دستهٔ نسطوری[1] (کـه برای مسیح دو طبیعت قایل بودند: الهی و بشری) و معتقدان بـه طبیعت واحد[2] (که درنظر آنان دوطبیعت مزبوردرشخص مسیح مستحیل گردیده) تقسیم‌شده بودند. علاوه براینها، جنگهایی که پیروزباهیاطله کرد، مملکت رابه کنارپرتگاه کشانید. پیروزپس ازشکست نخستین واسارت، درقبال آزادی خویش متعهدشدخراجی هنگفت بپردازد وپسرش قبادرادرمدت جمع آوری مبلغ لازم، گروگان بگذارد. فدیهٔ مزبور به وسیلهٔ تحمیل مالیاتهای جدید و کومک مجدد رومیان میبایست تهیه‌شود.

خلاصه سیاست بوزنطه (بیزانس) دربارهٔ ایرانیان مقرون به فطانت وزیرکی

۱- Nestoriens (Nestorians ت. ا.)   ۲ - Monophysistes (Monophysists ت. ا.) ؛ در این زمان یعقوبیان این عقیده‌را داشتند (کریستنسن «ایران در زمان ساسانیان»، چاپ ۱۹۴٤، ص ۲۹۱ ؛ ترجمه، چاپ دوم، ص۳۱٤) (م.)

بود. در نظر روم ، ایران میبایست نقش کشور پوشالی یا سپر بلا را ایفـا کند و مهیای تحمل ضربات وحشیانی باشد که مهاجمات آنان ممکن بود سرحدهای شرقی امپراتوری روم را تهدید نماید. ضعف مفرط ایران هم موجب گشوده شدن راه متصرفات جدید بوزنطه میگردید . ازاین رو چون پیروز پس ازشکست دردست هیاطله افتاد، طبق منابع غربی ، امپراتور زنو[1] فدیهٔ آزادی او را پرداخت . طلای روم میبایست برای حمایت سرحدهای بین‌النهرین ــ که ممکن بود ایرانیان به ایالات ثروتمند آن حملاتی مخرب کنند ــ مصرف شود . خلاصه، تازمانی که ایرانیان باوحشیان مشغول بودند ، بین‌النهرین از منطقهٔ خطر خارج بود . پس روم درعین حال که میخواست ایران رادرمقابل شکستی بسیار موحش حمایت کند ، درصدد بود منازعاتی بین آن کشور وهونها ایجاد نماید ، و آتش اختلافات رادامن زند. طبق یک تاریخچهٔ سریانی، هونها ــ که پس ازتخریب «معابر قفقاز» که به‌دست سپاهیان پیروز حفظ میشد، بدو حمله بردند وتا ایالات متعلق به ایران پیش راندند ، ودرنتیجه شاهنشاه مجبورشد سپاهیانی برای منازعهٔ با آنـان تجهیز کند ــ از جانب رومیان تشویق و تحریک میشدند .

پس از چند سال که آرامش در جبههٔ هیاطله بهتر از جبههٔ قفقاز تأمین شد ، و براثر آن ، پیروز توانست وضع مالی خود را مرمت کند و سپاهیان لازم را گرد آورد، تصمیم گرفت مجدداً به دشمنان خود حمله برد. اطرافیان وی هرچه کوشیدند او را وادار به فسخ عزیمت کنند ، میسر نشد . وی در ۴۸۴ بـه هیاطله حمله کرد و مجدداً شکست یافت و جان خود را در این اقدام نا مبارك از دست داد .

از زمان مرگ پیروز ، قوم مجاور ایران در سمت مشرق ، دیگر هم پیمان ایران به شمار نمیرود ، و نیز قومی تابع که باید خراج بپردازد نیست ، و متحدهم

۱- Zenon (Zeno ت. ل.)

محسوب نمیگردد ، بلکه تقریباً قوم مخدوم و سروری به شمار می‌آید که حتی به دریافت خراج هنگفت سالیانه ونقد ــ که آنرا درزمان سلطنت چهار تن ازجانشینان پیروز یعنی در مدتی متجاوز از نیم قرن گرفت ــ راضی نیست . پادشاه هیاطـله در صدد مداخله در امور داخلی ایران و در وهلهٔ اول در مشاجرات و رقابتهای مدعیان تاج و تخت ، وتوطئه‌های دربار ، برآمد . این امر ازجلوس بلاش ــ جانشین پیروز ــ محسوس است . وی پس از چهـار سال سلطنت جـای خود را بـه قباد داد . اگر به‌خاطر آوریم که قباد چند سال از روزگارجوانی خویش را نزد هیاطله گذرانیده بود ، میتوانیم نتیجه بگیریم که قوم مزبور در وقایعی که موجب جلوس این پادشاه گردید (۴۸۸) دخالت داشته است .

« هر جنگی که منجر به شکست میشد ، موجب عکس‌العملی دینی وسیاسی میگردید . » وظیفه ای که به عهدهٔ قباد گذاشته شده بود سنگین تر از همهٔ اسلاف وی بـود . کشور ایران ، پس از تحمل چند سال قحط ، جنگهای پیروز و شکست نهایی وی ، در آستانهٔ ورشکستی اقتصادی بود . تحت‌الحمایه ها عصیان میکردند و بدویان به تاخت وتاز می‌پرداختند. میبایست ازسرحدهای شمال درمقابل مهاجمات هونها دفاع کنند و به هیاطله خراج بپردازنـد . وجود طلا بیش از هر وقت دیگر ضرورت داشت، اماخزانه خالی بود . قباد سفارتهای پیاپی به‌دربارقسطنطنیه فرستاد، ولی نتیجه‌ای مثبت عاید او نشد . در سیاست داخلی ، وی میبایست بین نجبا ــ که همیشه مقتدر بودند ــ و ملت ، کـه جمعاً تابع نهضت مزدکی شده بودند و تقاضای تحولات اجتماعی عمیق به نفع طبقات محروم داشتند ، یکی راانتخاب کند . شاه با جرأت ملت را انتخاب کرد تا بتواند اقویا را تضعیف کند .

نهضت مزدکی بر آیینی مبتنی بود کـه دارای معتقداتی خاص مربوط بـه آفرینش و جهان دیگر بود ، و مزدك آنرا مخصوصاً بـا استفاده از تعلیمات مانی

توسعه بخشید و پیروان خود را بـه نوعی پرهیز دعوت و آنانرا وادار کرد کـه از کینه و ستیزه بپرهیزند ؛ و نظریهٔ اجتماعی او که مبتنی برمساوات در تقسیم‌ثروت بین افراد بشر بود ، انظار را جلب میکرد . دارایی غنی باید به فقیر داده شود ، و منظور از دارایی ، هم اشیاء مادی و هم زنان بوده است . درجامعه‌ای مانند جامعهٔ ایران عهد ساسانی ، که در آن طبقات مختلف ازهم مجزا بودند ، شخص دنی‌النسب هرگز نمیتوانست به صفی بالاتر از طبقه‌ای کـه میان آنان متولد شده بود ارتقا یابد ، و درآن ، دستگاه اجتماعی مبتنی برخانواده ، ملك وتمایز کامل طبقات‌بود. برنامهٔ مزدك ــ که آنرا بحق کمونیسم ایرانی مینامند ــ انقلابی حقیقی بـه شمار میرفت . بعض دانشمندان ، این نهضت را به‌منزلهٔ عکس‌العمل بردگان وروستاییانی کـه نیمه برده شده بودند ، و همچنین سکنهٔ « سابقاً آزاد » شهرها و حومهٔ آنها ، ضد فئودالیسم ودستگاه «برده سازی» آن میدانند که به‌صورت جدال طبقاتی‌درآمد وعلیه حرمسراهای اغنیا ــ که در آنها زنان متعدد محبوس بودند ــ اعتراض کرد .

قباد طرفدار این نهضت شد و قوانینی وضع کرد که برخی از آنها بـه‌نظر میرسد درمورد زنان باشد . وی براثر توطئه‌ای مخلوع ومحبوس ومحاکمه گردید، ولی جان خود را نجات داد و اندکی بعد فرار کرد ، و به‌دربار هیاطله پناه برد ، و درسال ٤۹۹ در رأس سپاهی از آن قوم به‌ایران بازگشت وبه کومك آنان ، برادر خود زاماسپ[1] را خلع کرد ومقام خود را به‌دست‌آورد. از این زمان به‌بعد ، سیاست وی تغییر یافت . او چون مجبور بود بـه پرداخت باج بـه‌هیاطله ادامه دهد و مزد دسته‌های سربازان هپتالی را که درخدمت اوبودند بپردازد ، برای مقابلهٔ بادشمنان بدانـان تکیه کرد . چون روم از پرداخت حصه‌ای کـه قبول کرده بود سرباز زد ، روابط قطع شد و قباد به‌بین‌النهرین حمله برد ، « آمد » را متصرف گردیـد ، و در

۱ـ Zamasp

آنجا غنایم هنگفت به‌دست آورد ، و پس از انعقاد قراردادی با بوزنطه (بیزانس)، وی درشمال محاربه‌ای دلیرانه باهونها کرد که دنبالهٔ آن به‌تناوب تاپایان سلطنتش طول کشید .

امـا نهضت مزدکیان راه خـود را تعقیب می کـرد . این نهضت بـه صورت انقلاب درآمد و موجب اغتشاشاتی توأم بـا اعمال افراطی ، غارت املاك بزرگان ، ربودن زنان ، و ضبط اراضی گـردید . قباد ، پس از استقرار مجدد نسبت به‌رؤسای مزدکی ــ که بعض نجبا هم تغییر دین داده درصفوف‌آنان در آمده‌بودند ــ به‌سردی رفتار کرد . پادشاه مزبور نظر به‌اینکه مزدکیان با جانشینی پسرش خسرو مخالفت کردند ، تصمیم گرفت با آنان قطع رابطه کند. مجلس مباحثه و مناظره‌ای تشکیل شد که در آن ، روحـانیان زرتشتی و مسیحی حریف مزدکیان بودند . مزدکیان مغلوب شدند و قتل عـام گردیدند ، کتابهای آنان سوخته شد و ثروت ایشان ضبط گردید. نهضت مزبور را خفه کردند ، اما افکار آنان بعدها تبلیغ شد و مخفیانه‌دوام وانتشار یافت . نیم‌قرن‌بعد ، پسرخاقان بزرگ ترکان غربی دررأس فقرا ومحرومان قرار گرفت و واحهٔ بخارا را تصرف و نجبا و بازرگانان ثروتمند را مجبور به‌فرار کرد . مع‌هذا فتح اوچندان نپایید . عصیان‌مزبور سرکوب شد وموجدآن وحشیانه اعدام گردید . به‌نظر میرسد آیین مزدکی در آغاز قرن هشتم مسیحی‌موجب الهام عصیان «خورزاد» برادرشاه خوارزم شده باشد . وی قدرت را دردست گرفت ودارایی نجبا راـ اعم از اغنام و احشام، دختران و زنانـ از دست‌آنان خارج کرد ودرمیان فقرا تقسیم نمود . شاه ملزم گردید اعراب را به‌یاری خود بخواند ، و آنان تحت قیادت «قتیبه» قدرت شاه را تثبیت کردند و به‌فعالیت خورزاد خاتمه دادند .

قباد که‌نسبت به‌اندیشه‌های‌مبتنی برعدالت اجتماعی‌بیگانه‌نبود، درصددبرآمد وضع امور موجود را بهبود بخشد. وی طرحی برای ایجاد تحول در امور بیت‌المال

ریخت ، اما مرگ او مانع تحقق آمالش گردید ، و این امور به‌دست جانشین وی انجام شد . در اینجا باید تذکرداد که درزمان سلطنت قباد ، نسطوریت تنهامذهب مسیحی‌ایران گردید ، و کلیسای جدیدمسیحی نیز مانندآیین‌زرتشتی ، که همواره با تجرد وعزوبت مخالف بود ، با رسم مزبور مخالفت ورزید .

در عهد خسرو اول (٥٣١ ـ ٥٧٩) شاهنشاهی از منازعهٔ طولانی که بین اشراف و ملت در گرفته بود ، فاتح بیرون آمد . هرگز تاج وتخت سلطنت به‌اندازهٔ آن زمان ، استوارنگردیده بود ، چه تمام طبقات ، حتی روحانیان ، مطیع شاه بودند. یکی از نخستین تصمیمات شاه آن بود که املاکی را که در عهد تجاوز مزدکیان غصب شده بود ، به صاحبان آنها بازگرداند . وضع قوانین متعدد ، سرنوشت زنان و فرزندان متعدد نجبا را که درزمان شورش و فساد ربوده شده بودند ، تعیین کرد. دولت ، تربیت این جوانان را که در آینده میبایست اشرافی را تشکیل دهند که وابستگی آنها به‌سلطنت به‌نهج دیگری ـ جزنحوهٔ تعلق اشراف قدیم ـ بود ، به‌عهده گرفت . تدابیر لازم برای نجات دادن روستاها اتخاذ شد : قریه‌ها را مجدداً بنا ، جاده‌ها و پلها را تعمیر و قنوات متروك را تصفیه کردند . به‌جای چارپایان مفقود ، چارپایان دیگر گماشته شدند . حکومت قوانینی انتشار داد که ترتیب امور مالی شاهنشاهی راتغییرداد. به‌حساب همهٔ اراضی رسیدگی شد، ومالیات برطبق حاصلخیزی، موقع یانوع محصول تعیین ومقرر گردید. مالیات فردی مبتنی بردسته وطبقهٔ شخص بود . همهٔ این تحولات ناشی از نفخه‌ای جدید بود که از تمایل مقام سلطنت به در نظر گرفتن عدالت و نصفت بیشتر در مدعیات خود حکایت میکرد ، و در عین حال همینها میبایست درآمد مملکت را تأمین کند ، و برای مقابله درسیاست داخلی و محاربات خارجی وی ضروربود . همچنین‌تحولات درنظام صورت گرفت. تاآن زمان قشون فقط یك فرمانده قوی داشت . در زمان انوشیروان چهارفرمانده دررأس چهار

بخش شاهنشاهی‌قرار گرفتند . ملت موظف بود خدمت نظام را بپذیرد . خسروطبقهٔ روستاییان سربازرا ایجاد کرد . وی، برای آنکه بهتر بتواند ازسرحدها دفاع کند، درآنها قبایل مطیعی را که وظیفهٔ متحدان رومی یا چینی را ایفا میکردند ، مستقر ساخت ؛ استحکامات قوی درمعبر « دربند » برای قطع راه مهاجمان بدوی بنا کرد ، ودیواری به‌طول چندین کیلومتر که قرب گوشهٔ جنوب شرقی بحرخزر ساخته شد، دشت گرگان را ـ که به‌منزلهٔ « شکافی » در زره کوههای ایران محسوب میشد ـ حمایت میکرد .

با وجود « صلح دایمی » که با بوزنطه (بیزانس) امضا شد ، خسرو در سال ٥٤٠ به‌سوریه حمله برد. انطاکیه تسخیروسوخته شد وسکنهٔ آنرادرشهری جدید ـ که به‌سبك همان شهر نزدیك تیسفون بنا شد ـ جای دادند . صلحی که اندکی بعد منعقد گردید ، باوجود تحمیل خراجی هنگفت ، درسرحد غربی تغییری نداد و بار دیگر آزادی مسیحیان را تضمین کرد . خسرو در همین سال که خود را به‌حدکافی قوی میدید ، ازپرداخت خراج به‌هیاطله ـ که دیگر نمیتوانستند ارادهٔ خود را بر ایران تحمیل کنند ـ سرباز زد . بیست سال بعد ، خسرو ـ که باترکان غربی متحد شده بود ـ نیروی هیاطله را به‌طور قطع درهم شکست ، و متصرفات آنان بین ایران وترکان تقسیم شد ، و درنتیجه سرحد شرقی ایران درجیحون تثبیت گردید. به‌علت استقرار ساخلوهای نظامی ، سرحدهای شمالی ایران‌کاملاً درمقابل حملات هونها مقاومت میکرد ؛ ودرجنوب شاهنشاهی ، یمن به‌ایران منضم گردید .

توسعهٔ ارضی ایران ، قدرت و پیشرفتهای نظامی وی ، تهدیدی علنی برای بوزنطه (بیزانس) به‌شمار میرفت . کشور اخیر شکی نداشت که جنگی جدید با دشمن همیشگی در پیش خواهد داشت . از این رو دولت روم فعالیت سیاسی بسیار وسیعی به‌کار برد تا بتواند اتحادیه‌ای ضد ایران تشکیل دهد و حریف را کاملاً

محاصره کند . سفرایی نزد ترکان غربی واقوام دیگر آسیای مرکزی ـ که میبایست جناح شمال شرقی اتحادیه رانشکیل دهند ـ فرستاده شدند ؛ و عدهٔ دیگرراهم برای مذاکره ، نزدحبشیان واعراب فرستادند تاآنان جناح جنوب غربی را ـ که دوجانب سرحد وسیع مشترك دو شاهنشاهی محسوب میشد ـ تقویت کنند . مساعی رومیان بی‌نتیجه ماند : محاربه‌ای که به‌علت اغتشاشات ارمنستان ایجاد شد دلیلی جدید بر تفوق نظامی ایران بود . بین‌النهرین مورد مهاجمهٔ سپاهیان شاهنشاه قرارگرفت و تخریب شد. شاه پیر، پس‌ازسلطنت درمدتی قریب به‌نیم‌قرن، هنگامی که مذاکرات درباب صلح جریان داشت ، درگذشت . روایات شرقی ، این پادشاه رابه‌عنوان شاهی به‌صورت کمال مطلوب ، مدافع ملل ، فریفتهٔ عدالت ، جدی ودرعین حال نیك‌خواه معرفی میکنند . دورهٔ سلطنت وی را چه ازنظر پیشرفت سیاسی ونظامی وچه ازنظر مکتسبات تمدن ایرانی در فنون ، علوم و ادبیات ، شاید بتوان درخشانترین عهد ساسانی محسوب داشت .

پسر وی هرمزد چهارم (۵۷۹ ـ ۵۹۰) مردی شایسته ، با هوش و تحصیل کرده بود . وی میخواست سیاست پدر را تعقیب کند و مانند او برنجبا و روحانیان مسلط باشد ؛ اما چون کمتر جانب احتیاط را رعایت میکرد ، به‌زودی خود را در میان مشکلاتی که ازطرف دوطبقهٔ مقتدر در جامعهٔ ایرانی ایجاد شده بود ، گرفتار دید ؛ و برای تثبیت وضع خویش به‌رعایای مسیحی اتکا نمود ، و همین امر موجب عکس‌العملی قویترازجانب روحانیان زرتشتی گردید. وضع خارجی ایران نیزوخیم میشد . نتایج سیاست بوزنطه (بیزانس) کم‌کم آشکار شد و شاهنشاهی ایران را مجبور کرد به‌مقابلهٔ دشمنان بشتابد و درآن واحد درسه جبهه بجنگد . یکی از بزرگترین فرماندهان عصر به‌نام بهرام چوبین درجبههٔ هونهادرشمال وجبههٔ ترکان در مشرق به‌یك سلسله پیشرفتها و فتوحات نایل آمد ، اما درعملیات ضد بوزنطیان

(بیزانسیان) شکست یافت. هرمزد ازعملیات اخیرناراضی‌بود وبهرام رامورد بی‌لطفی قرارداد . درنتیجه بهرام که نزد سربازانش بسیارمحبوب بود ، عصیان کرد . در نظر نجبا ، زمان برای تصفیهٔ کارخود با هرمزد مساعد به نظر میرسید . در نتیجه آنان وی را مقید ، مثله[۱] ومحبوس کردند ، و پسرش خسرو دوم (۵۹۰ ـ ٦۲۸) راجانشین وی ساختند . اما بهرام چوبین هدفی عظیم داشت : وی چون ازیکی ازخانواده‌های بسیار بزرگ نجبای اشکانی بود[۲] ، میخواست به تاج و تخت دست یابد ، از اینرو به‌اتکاء سپاهیان خود پایتخت را محاصره کرد و خود را شاه خواند ، و این سوء قصد نسبت به مقام سلطنت از جانب شخصی که از خانوادهٔ ساسانی نبود ، جنایت محسوب میشد . درمقابل این کودتا ، خسرو عاجز بود و ناگزیربه‌امپراتورموریق[۳] پناه برد . امپراتورازاوپشتیبانی کرد وسپاهیانی همراه وی فرستاد که به‌وسیلهٔ آنان توانست بهرام را ساقط کند وتاج وتخت خود را به‌دست‌آورد . بهرام کشته شد. این کومك بوزنطه (بیزانس) به‌بهای صلحی گران‌تمام شد : ایران‌تقریباًهمهٔ ارمنستان را از دست داد ، و سرحد یونانی[٤] به‌دریاچهٔ وان وتفلیس رسید .

چند سال‌بعد ، پس از مرگ امپراتور موریق ، خسرو دوم به‌بهانهٔ انتقام وی، خود را از قید تعهدات سابق نسبت به‌بوزنطه آزاد کرد و بدان کشور حمله برد . قشون ایران مجدداً ارمنستان را تصرف کرد ، الرها[۵] را تسخیر نمود ، ازکاپادوکیه گذشت ، قیصاریه[٦] را هم متصرف شد و به‌بسفر[۷] نزدیك اسکوتاری رسید (٦۱۰) . سال بعد، سپاهیان اوسوریه ، انطاکیه ، دمشق وعاقبت بیت‌المقدس راتصرف کردند وناحیهٔ اخیررا درمدت سه روز غارت نمودند . بیش از ۵۰۰۰۰ مسیحی کشته شدند

۱ـ بقول‌کریستنسن (ایران در زمان ساسانیان ، چاپ۱۹٤٤،ص٤٤٤) او را کورکردند(م.)
۲ـ یعنی از خاندان مهران (ایضاً ص٤٤۳) (م.) ۳ـ Maurice ٤ـ مراد رومی است (م.)
۵ـ Edesse (Edessa ت. ا.) ٦ـ Césarée (Caesarea ت. ا.)
۷ـ Bosphore (Bosphorus ت. ا.)

وبقایای آثارمقدس ــ از جمله یك قطعه صلیب اصیل ــ به‌ایران حمل گردید . در سال ۷۱٦ قشون ایران غزه را متصرف و داخل مصرشد ، بابلیون[1] (قاهرهٔ قدیم) و اسکندریه را تسخیر کرد ، درامتداد نیل‌بالا رفت و به‌حدود حبشه رسید ، ودرنتیجه برای ایران حدودی مقرر کرد کـه پس ازعهد هخامنشی تا آن زمان هرگز بدان حدود نرسیده بود . فرماندهان خسرو ، پس ازتسخیرانقره(انکارا) درآسیای صغیر، قسطنطنیه را محاصره کـردند ، در همان زمان درجبههٔ شرقی ، هیاطلهٔ تابع ترکان نیزشکست یـافتند . هرگزچنین پیشرفتهـایی نصیب شاهنشاهی نشده بود ، هرگز کشور مانند دورهٔ خسرودوم قوی نگردیده بود ، وهرگزامپراتوری روم‌بدانسان در کنار پرتگاه سقوط قرارنگرفته بود .

اما عکس‌العمل بوزنطه (بیزانس) چندان به‌تأخیر نیفتاد ، وامپراتور جدید (هرقل)[2] شدیداً به‌حملهٔ متقابل پرداخت . وی در ظرف چند سال ،آسیای صغیر را مستخلص ساخت ، قشون شاهنشاه را عقب رانـد ، به‌ارمنستـان حمله بـرد ، وارد آذربایجان گردید ، ودرآنجا مهمترین معبدایران رامتصرف شد ، وپس ازبرقراری ارتباط با متحدان خود ، خزرها ــ که ازقفقازعبور کرده بودند ــ وارد درهٔ دجله شد وتیسفون را درحصار گرفت . خسرو که درصدد التجا به‌مأمنی بود ، دردست‌نزدیکان خود گرفتارومقتول گردید . سقوط شاهنشاهی‌وسرانجام حزن‌آورپرویز دراین‌زمان موجب تعجب‌است ، واگرطرف دیگرقضیه ـ سجیهٔ شاه بزرگ ووضع داخلی‌ایران ـ مورد دقت قرارنگیرد امری نامفهوم به‌نظر میرسد .

خسرو دوم حریص ، بد خو ، دو رو و بی جرأت بود . وی ملت را زیر بـار مالیات خرد کرد ؛ نه مراعات اقویا میکرد ونه ضعفا . وی چون مردی بدگمان‌بود

۱– Babylone (Babylon ت. ا.) «بابلیون» یا «باب الیون» (رك . معجم‌البلدان)
۲– Héraclius

حتی صمیم‌ترین خدمتکاران خود را به‌دیار نیستی فرستاد . او چون شیفتهٔ تشخص وجاه و جلال بود ، مبالغ هنگفت برای دربار خود خرج میکرد . دربـار وی شامل هزاران زن غیر عقدی ، خـدمتکاران ، عملهٔ طرب و دربـاریان بود . چون مردان کشور ملزم به‌تجهیز قوای نظامی بودند ، ناگزیر از تعدادآنان کاسته می‌شد . این فقدانها موجب شروع یکی ازبحرانهای کم خونی ـ که درملل پس‌از هر کوشش‌غیر متناسب مؤثرمی‌افتد ـ گردید ، وایرانیانرا درزمانی که پیشرفت میکردند، فرسوده و مغلوب دشمنان ساخت .

پیشرفت امپراتور هرقل ، مسیحیان را که ازطرف شاه بانهایت شقاوت مورد اذیت‌وآزاربودندمظنون قرارداد. به‌نظرمیرسیدعناصرطبیعت ضدخسرو برخاسته‌اند، زیرا طغیانهای عظیم‌دجله ، نواحی حاصلخیز را به‌باتلاق تبدیل کرد وموجب سقوط قسمتی از کاخ شاهی تیسفون گردید . پادشاه که مریض بود از امضای معاهدهٔ صلح با هرقل سرباز زد . وی که از هرطرف فرماندهان عاصی او را احاطه کرده بودند ، عاقبت ضربت قطعی را ازدست پسرخود ــ که ازمریم ، شاهدخت بوزنطی (بیزانسی) متولد شده بود ــ نوش کرد .

در مدت چهارده سالی کـه از مرگ خسرو دوم و جلوس آخرین پادشاه این سلسله ، یزدگرد سوم ، فاصله است ، کمتر از دوازده پادشاه برتخت سلطنت جلوس نکرده‌اند . مرگ آخرین شاه بزرگ ، سدی را که خسرو از قدرت و قساوت برای مخالفت بـا هوی و هوسهای مالکان بزرگ یـا فرماندهان نظامی ، برپا کرده بود ، درهم‌شکست. کشور، به‌علت جنگها ، مالیات وظلم وستم خرد شده، درامواج رقابتها و هوسها غرقه گردیده بود . شاهزادگان فقط ملعبه‌ای دردست دسته‌ها بودند ، تاج برسرمیگذاشتندتاچندماه‌بعد کشته‌شوند . چون‌مرد کم‌آمد، زنان‌را برتخت‌نشاندند.

چنانکه دودختر خسرو ، بوران[1] و آزرمیدخت به‌سلطنت رسیدند . فرماندهان بزرگ قشون نیز بـداتکاء سربازان خود یا همراهی بوزنطیان ، درصدد تصرف تاج و تخت بودند ، هرچند ازخاندان ساسانی نبودند وهیچ حقی برای کسب این مقام‌نداشتند . خلاصه اعضای خاندان ساسانی ـ کـه تقریباً همهٔ آنان از بین رفتند ـ چندان نادر بودند که درسال۶۳۲ برای نصب‌شاهی جدید ، ناگزیرشدند شاهزاده‌ای رادراستخر ـ که وی‌بدانجا پناه برده‌بود ـ پیدا کنند . اورا ازنهانگاه درآوردند ودرهمان‌شهر تاجگذاری کردند . اما دیر بود : شاهنشاهی ، که سازمان نظامی آن امتحان خودرا داده بود ، به‌سبب همین قشون تجزیه می‌شد ، زیرا فرماندهان ـ که حـکام ایالات بودند ـ ناحیهٔ حکومتی‌خود رابه‌منزلهٔ تیول‌خویش‌می‌پنداشتند . این‌وضع به‌وجهی تعجب‌آورهمان‌حالت‌شاهنشاهی‌را درزمان‌آخرین‌پادشاهان‌هخامنشی‌وتسلط‌شهربانان (حکام) به‌خاطرمیآورد . شاهنشاهی خردشد وبه‌شکل‌مجموعهٔ ممالك کوچکی‌درآمد که مورخان عرب مشخصاً نام‌آنها را یاد میکنند . هیچ قوه‌ای نمیتوانست این‌فشار را دفع کند[2] ، و اشرافیت جدید که توسط خسرو اول تأسیس شده بود ، هنوز بسیار جوان بود و نمیتوانست به‌وجهی مؤثر تـاج و تخت لرزان خاندان ساسانی را ـ که اعتبارآن‌کاسته شده بود ـ حفظ کند . همه چیز براثرحملهٔ سخت بدویان‌غیرمتمدن از پای درآمد .

رستم ، فرمانده کل ، باوجود هنرمندی وقشون قوی خود ، در قادسیه نزدیك حیره ، در بین‌النهرین ، شکستی سخت خورد وجـان خویش را در میدان‌کارزار از دست داد . به‌زودی تیسفون تسخیر شد وگنجینه‌های عظیم در دست اعراب افتاد . مقاومت در نجد ایران تعقیب شد ، قشونی جدیدتوسط یزدگرد تشکیل گردید ، و با اعراب در دشت نهاوند ـ در جنوب همدان ـ مقابله کرد . اما این بار هم فتح با

۱ـ Boran

۲ـ در ت. ا. : هیچ‌دسته یا فردی لایق مقابلهٔ باپیشرفت عرب نبود .

تازیـان بود . پادشاه با دربار خود به‌سوی مشرق فرار کرد ، ومانند آخرین پادشاه هخامنشی در حوالی مرو کشته شد (۶۵۱) وشاهنشاهی سقوط کرد .

سازمان ، اداره ، قشون

منابع مستقیم ، متعلق به‌آغاز عهد ساسانی ، تصوری کلی از وضع اجتمـاعی ایران درذهن‌ما ایجاد میکنند . چنین‌هرمی که به‌نهجی استوار مستقر گردیده‌بود، ودرآن‌عبور ازیك طبقه به‌طبقهٔ دیگرعملاً غیرممکن‌بود ، ودر رأس‌آن رئیس‌ملت‌ـ شاهنشاه ـ قرارداشت ، شامل چهارطبقه بود که به‌ترتیب‌ازبالا به‌پایین برتعدادافراد آنها افزوده میشد . این افراد عماده‌ای مملکت به‌شمار میرفتند ومبانی فئودال را تشکیل میدادند ، وهمچنین در ادارهٔ‌آن شرکت میکردند . طبقهٔ اول ، مرکب بود از همهٔ تحت‌الحمایه‌ها ، از شاهزادگان و امرای بزرگ و کوچك ، که در مقابـل شناسایی‌قانونی سلطنت ایران ، تاج‌وتخت‌آنان بدیشان واگذار شده بود . همچنین شاهزادگان خاندان شاهی ـ که حکومت ایالات بزرگ مانند سیستان ، کرمان، یا ممالك مفتوحه ومنضمه مانند کوشان درعهدهٔ ایشان‌بود ـ دراین طبقه جای‌داشتند. اگر این دوره را باعهد پارت مقایسه کنیم ، بـاید بگوییم که در دورهٔ ساسانیان از تعداد سلسله‌های محلی به‌طورمحسوسی‌کاسته گردید وتقریباً ازبین رفت ، مخصوصاً درپیرامون کشورشاهنشاهی که وظیفهٔ‌آنان ـ چنانکه‌دیده‌ایم ـ قابل‌مقایسه باوظیفهٔ اقوام متحدی است که رومیان در سرحدهای خود مستقر ساختند ، و تابعیت آنان غالباً دشوار وسخت نبود ، امامکلف بودنددسته‌هایی تجهیز کنند وسرزمینهای‌خود را حفظ وحمایت نمایند ، وخلاصه دفاع خارجی شاهنشاهی را تأمین کنند .

درپلهٔ پایین‌تر ، هفت رئیس خاندانهای بزرگ قرار داشتند که تعداد آنان از زمان هخامنشی به‌بعد درطی‌قرون محفوظ ماند . وضع ملوك‌الطوایفی ایشان‌میراث

مستقیم عهد پارت بود ، و در آن دوره قدرت این خاندانها مانع استحکام و ثبات سلطنت میشد . ساسانیان ، در حالی که این گروه را پذیرفتند ، مساعی خودرابرای تخفیف قوت آنان به‌کار بردند . درنتیجه قدرت‌این خاندانهادردورهٔ اول‌سلطنت‌ایشان تا مرگ شاپور دوم ، محدود گردید ؛ اما درزمان شاهانی که بعد بر تخت نشستند تا جلوس خسرواول ـ یعنی مدت ۱۲۵ سال عهد اغتشاشات وضعف ـ مجدداً قدرت خود را باز یافت ، ولی‌درزمان دوپادشاه اخیرسلسلهٔ مزبوربازروبه‌ضعف گذاشت .اشرافیت مذکور ، در جدالهای خود با دربار برای دفاع از حقوق دیرین خویش ، یکی از علل انحطاط وحتی انهدام شاهنشاهی ساسانی بود . امتیازات این خاندانهای بزرگ درست شناخته نیست : محقق است که قدرت آنان در سراسر ایالات نافذ بود ، و روستاییان آنها میبایست علاوه بر آنچه که به‌خزانهٔ سلطنتی میدادند ، بدیشان هم مالیات بپردازند . درعوض ، این سروران بزرگ ، مقام سلطنت را با قوای نظامی خودپشتیبانی‌میکردند ودرصورت‌لزوم ، موظف‌بودند مانند دورهٔ پارتیان ، دسته‌هایی تجهیز کنند . بعضی ازاین‌خاندانها ، مناصب موروثی خودرا ـ اعم ازمناصب کشوری یا لشکری ـ که درطی چهار قرن تاریخ ساسانی تابع تغییرات و تحولاتی گردید ـ حفظ کردند .

عمل طبقه‌ای که به‌عنوان «بزرگان‌ونجبا» خوانده میشود ، درحقیقت عبارت بود از تضعیف قدرت متجاوز سرورانی که از خانواده‌های بزرگ بودند . این طبقه شامل صاحب‌منصبان کشور ، وزرا، رؤسای‌ادارات ومرتبه داران‌سلطنتی بود . توسعه وانبساط طبقهٔ مزبور تنوعی در سجیهٔ قدرت ساسانی‌ایجاد کرد . پادشاهی ساسانی در حالی که از یك سوی بدین طبقه و از سوی دیگر به‌قشون متکی بود ، توانست مجدداً مملکت را نظم دهد ، و در آن ، نیرویی بدمد که در عهد ساسانی سابقه نداشت .

در پایین پلهٔ مزبور ، «آزادان» قرار داشتند و آنان نجبای کوچک و مالك املاك یا «رؤسا»ی دهکده‌ها بودند وارتباط بین روستاییان و حکومت مرکزی را ـ که عمال‌دولتی‌نمایندهٔ آن بودند ـ تأمین میکردند. این نجباباشوالیه‌های (فارسان) کوچك درمقابل مالیاتی که ازروستاییان‌تحصیل‌میکردند، مسئول‌بودند. روستاییان بزرگترین تودهٔ ملت ایران راتشکیل میدادند وقانوناًآزادبودند ولی عملاً به‌صورت بردگانی وابسته به‌زمین درآمده بودند ، وبا اراضی و دهکده‌ها فروخته میشدند .

ادارات ساسانی تشکیل هرم دیگری را میداد که در رأس آن صدراعظم یا نخست وزیر قرارگرفته بود ، واو عملاً زمام قدرت را در کف خویش داشت وآنرا تحت نظارت کمابیش مؤثر پادشاه به‌کار میبرد . صاحب این مقام ، در غیبت شاه جانشین اومیگردید ، به‌امور سیاسی وتدبیرمدن می‌پرداخت، قراردادها ومعاهدات را امضا میکرد ، وگاهی نیز درجنگها فرماندهی عالی قشون را به‌عهده میگرفت . وی همچنین دررأس همهٔ «وزارتخانه‌ها» یا «دیوانها» ـ که توسط «دبیران» اداره میشد ـ قرارداشت . دبیران کسانی بودند که استعداد بسیار در انشای گزارشها ، معاهدات سیاسی‌ومکاتبات رسمی‌داشتند . این گروه میتوانستندمقامات اداری دیگر را ـ بجزادارهٔ دیوانها ـ اشغال کنند. ازجملهٔ آنهاخدمات‌دبیرخانه،ارسال‌مراسلات، انتصابات وافتخارات ، عدلیه ، امور نظامی و مالی بود. شغل اخیر یکی ازمهمترین مشاغل بود ، و در رأس آن مدیر مالیات قرار داشت که برگروهی از محاسبان ، تحصیلداران و عمال ریاست میکرد ، و این شغل مسئولیتی بزرگ داشت ، زیرا میبایست هستی مملکت و جریان امور آنرا تأمین کند .

بخش اعظم درآمد ، در کشوری فلاحتی مانند ایران ، میبایست از مالیاتی که براراضی مقرر شده بود تأمین گردد ، وعوارض فردی نیزموجب تزییدآن میشد. اما غالباً در قدیم ، جمع آوری مالیاتها موجب تعدیاتی از طرف عمال میگردید ،

و درنتیجه روستاییان اغلب مقروض میشدند. عهد ساسانی هم از این آفت ـ که در تاریخ ملل مانند مصریان در عصر بطالسه، و رومیان در قرنهای دوم و سوم، تولید اغتشاشاتی اجتماعی نمود ـ بر کنار نماند. پادشاهان ساسانی بارها، برای تسکین توده، مبالغی را که پرداخت نشده بود بخشیدند، یا اصول پرداخت مالیات را مساعدتر ساختند.

پادشاه بزرگترین قاضی بود، و از رعایا کسانی که موفق به اخذ حقوق خود نمی‌شدند، حق داشتند بدو مراجعه کنند. ملت ایران همواره شیفتهٔ حق و عدالت بود، و به‌داور نیك احترام بسیار میگذاشت. باوجود آنکه دیوان عدالتی وجود داشت، عموماً روحانیان به‌کارداوری می‌پرداختند، زیرا حقوق واصول اخلاقی کاملاً وابسته به دین بود. در شهرهای ایالات، این وظیفه به عهدهٔ روحانیان واگذار شده بود، ولی در دیه‌ها، وظایف قاضی را رئیس محل یامالك انجام میداد. معلوم نیست که مجموعه‌ای ازقوانین مکتوب وجود داشته یانه، اما کتاب مقدس زرتشتی شامل فصولی مختص به‌حقوق با ذکر جرایم ضد شاه، مملکت، دین، همسایه و غیره بوده است. ور[۱] و شکنجه بسیار معمول بود، وطبق توصیفاتی که ازشهدای مسیحی به‌جا مانده شکنجه‌ها توأم با قساوتی ظریفانه بوده است.

ادارهٔ داخلی کشور همواره مبتنی برتقسیم آن به ایالات یا شهربانی‌هایی بود که صاحب‌منصبان عالی رتبه ـ منتخب از اعضای خاندان شاهی، وگاه ازخاندانهای

۱ـ Ordalie (Ordeal ت. ا.) ـ دراوستا Varah ودرپهلوی Var از ریشهٔ Var به‌معنی بازشناختن واعتقاد داشتن وباورکردنست. اصطلاحاً ور درایران باستان عبارت بوده‌ازآزمایشهای گوناگونی که مدعی ومدعی‌علیه بدان وسایل‌میبایست حقانیت خودرا به‌اثبات رسانند. چون درروزگار باستان کشف حقیقت دشواربود، ناچار به‌قوای فوق طبیعت متوسل میشدند، وتمیز حق را از باطل میخواستند، یعنی درمحاکمه‌های مبهم وپیچیده چاره‌ای جز این ندیدندکه دوطرف دعوا را بیازمایند وهرکس درآزمایش رستگارشد اورا محق‌بدانند. رك. «مزدیسنا» به‌قلم مترجم، ص۴٤۲ ببعد.

بزرگ ویا دراواخرازفرماندهان نظامی ـ برآنها حکومت میکردند. حدود ایالات همیشه ثابت نبود. تقسیم مملکت به‌قطعات ـ که‌گاه مصنوعی مینمود ـ غالباً برای جریان ادارهٔ امور آن ـ که قطعاً بطور دقیق تنظیم شده بود، اما فاقد نرمش لازم برای استفاده ازفعالیت خلاقهٔ ثروت‌بود ـ مساعد نبود. ایالات به‌نواحیی‌تقسیم میشد که توسط حکام اداره میگردید، و نواحی هم به‌بلوك‌ها تقسیم میشد، و حکومت در رأس آنها امرای کوچکی میگماشت، و رؤسای دهکده با آنان رابطه داشتند. همهٔ این دستگاه اداری پس از حملهٔ عرب دست ناخورده ماند، وآثار و بقایای آن حتی در ایام ما نیز مشاهده میشود. این وضع بطور کلی در عهد اشکانی ـ عهدی که اشراف فئودال بمداخله در ادارهٔ امور آغاز کرده بودند ـ وجود داشته است. کار بزرگی که در عهد ساسانی انجام‌گرفت عبارت از تشکیل ادارات ثابتی بود که از مرکز تبعیت میکرد وایالات را به‌مرکز می‌پیوست. درعوض کشوری که درعهد پارتیان به عده‌ای از حکومتهای کوچك تجزیه شده بود، شاهنشاهی ساسانی موفق به‌تمرکزی گردید که توانست عظمت وی را تأمین کند.

همچنین تشکیلاتی دقیق وثابت درزندگانی دربار ـ که تشریفات وسیع آنرا حفظ میکردند ـ حاکم بود. درباریان، طبق اصل و نسب یا شغلی که دارا بودند، به‌سه طبقه تقسیم میشدند:

مهمترازهمه، اقوام پادشاه وفارسانی بودندکه موکب شاه راتشکیل میدادند وندمای وی به‌شمارمیرفتند؛ سپس مقلدان، حقه‌بازان ودلقکان قرارداشتند؛ دیگر مطربان، که در دربار وظیفه‌ای مهم داشتند وطبق هنروآلات موسیقی خویش به‌سه دسته تقسیم میشدند.

برای تأمین مخارج سنگین دربارکه شامل چندین هزارتن بود، وبرای تهیهٔ هزینه‌های دستگاه اداری، قشون، امور عام‌المنفعه، علاوه بر مالیات و عوارض،

درآمدهای دیگری وجود داشت که از املاك شاه ، استخراج معادنی که متعلق بـه دولت بود ، و گمرك که به‌سبب تجارت بسیار وسیع بخشی مهم ازعایدات را تشکیل میداد ، به‌دست میآمد ؛ ونیزباید ازغنایم جنگی که گاه گاه خزانهٔ تهی راپرمیکرد، نام برد . استفاده از این ثروتها بسته بـه رأی شاه بود ، و هر گـاه در میان پادشاهان ساسانی ، افرادی منور ظهور میکردند کـه میل داشتند به‌ملت یاری کنند ، عموماً همان تمایل عهد هخامنشی را در ذخیره کردن نشان میدادند . بدین وجه ، هنگام فتح عرب ، گنجینه‌های شاهی ـ که مدتها تخیل مورخان را به‌خود مشغول کرد ـ به دست تازیان افتاد .

تشکیلات قشون وفرماندهی آن درمدت سه‌قرن اول سلطنت ساسانی دردست یك فرمانده کل و شغلی موروثی بود ، وهمواره به‌عهدهٔ یکی از افراد خاندان شاهی تفویض میشد . تحت فرمان او دو صاحب منصب عـالی رتبه انجام وظیفه میکردند : یك تن مأمور تنظیم امور قشون[1] ، و دیگری فرمـانده سواره نظام . این دو شغل هم بـه افراد خانـدانهای بزرگ شاهنشاهی واگذار میشد . خسرو اول این تشکیلات اولیه را تغییر داد و منصب فرماندهی واحد کل قوی را حذف کرد ، و فرمـاندهی قشون را به‌چهار فرمانده کـه مأمور شمال ، جنوب ، مشرق و مغرب مملکت بودند واگذاشت ، وبرای هریك از آنان معاونی بر گزید . این اقدام که به‌منظورممانعت از تمرکز کلیهٔ قوای نظامی در دست یك تن به‌عمل آمده بود ، در طول مدت ، باز موجب مخاطراتی گردید ، وما اعمال مشئومی راکه این فرماندهان درطی آخرین سنوات دورهٔ شاهنشاهی انجام دادند ، دیدیم .

قشون ساسانی ، مانند زمان پارتیان ، مبتنی برسواره نظـام سنگین زره پوش بود ، که نجبای ایرانی‌آنرا تجهیزمیکردند . بخش مزبورازطرف سواره‌نظام سبك ـ

۱ ــ معاون فرمانده قوی (ت. ا.)

که از کمانداران نجبای کوچك تشکیل میگردیـد ـ حمایت میشد . در عقب این تشکیلات ضربت ، فیلهاقرارداشتند ، که پارتیان ازآنها هرگزاستفاده نکرده‌بودند. عقب‌دارقشونراپیاده‌نظام تشکیل میداد ، وآن مشکّل‌از روستاییانی بود که تسلیح و تجهیزآنهاخوب‌نبودوازلحاظ‌نظامی‌عاملی‌باارزمحسوب‌نمیشدند. تشکیلات کومکی اقوام مختلف تابع ایران که ساکن سرحدهای شاهنشاهی بودند ، بسیار مهمتربود . اینان ازعهد نخستین شاهنشاهان هخامنشی تشکیل سواره نظامی میدادند که دارای روح جنگجو و محارب بود . در زمان ساسانیان این اقـوام عبارت بودند از : مردم سیستان ، آلبانیان ، کوشانیان ، هیاطلهٔ خیونی . سواره نظام ارمنی هم بسیار مورد توجه بود ودر قشون ساسانی مقامی ارجمند داشت . قوای قشونی به‌سپاه‌هایی تقسیم میشد که خودآنها نیزواحدهای کوچکتری را ـ که شاید معادل هنگهای (افواج) ما بوده ـ در برداشت . فن محاصره کـه در عهد پارتی توسعهٔ اندك داشت ، در زمان ساسانیان بسیاروسعت یافت ، ودرفن شهربندی ، آنان همپایهٔ رومیان بودند . برای دفاع سرحدها ، مخصوصاً در زمان خسرواول ، مستعمرات نظامی حقیقی مشکل از اقوام جنگجوی مطیع و نقل مکان یافته ، تأسیس گردید . بدین وجه شاهنشاهی در حلقهٔ دفاعی خارجی ـ که از طرف اتباع ایران تشکیل میشد ـ محصور ، و درعقب آنان ، قشون منظم ایرانی آمادهٔ دفاع بود .

نوشته هـای فنی مخصوص نظام ، در عهد ساسانیان به‌نظر میرسید بسیار غنی بوده است ؛ اما این امر فقط ازذکری که درمنابع غیرمستقیم‌آمده ، معلوم‌میشود. رساله‌هایی در باب تشکیلات قشون درزمان صلح وزمان جنگ وجودداشته است که شامل دستورهایی درباب استفاده از سواره نظام ومراقبت‌اسبان بوده وتعلیماتی‌راجع به‌تیراندازی باکمان وتغذیهٔ سپاهیان ، درضمن‌آنها درج شده بود . فصلهایی نیزدر فن حرب ، وضع رفتار با دشمن ، انتخاب محل‌وروزجنگ وغیره در این رسایل‌نقل

شده بود . جمعاً علم نظـام ایران در عهد مورد بحث ، بهیچوجه پست‌تر از رومیان نبوده است .

دین

تحقیقاتی که در این اواخر درباب دین ساسانی شده ، صحت روایـاتی را که به‌نظرمیرسد بعدها ساخته شده‌باشد ، رد میکند . این روایات مبتنی است براینکه اردشیرپاپکان ، پس از استقرار کشور ، دین زرتشتی را ــ که به‌همان صفوت خویش درفارس محفوظ مـانده بود ــ آیین رسمی قرارداد . حقیقت تاریخی که هم از متون مکتوب و کتیبه‌هاوهم از قراین‌باستان‌شناسی استنباط میشود ، باگفتارفوق‌اختلاف دارد . فارس محققاً به‌منزلهٔ نگهبـان سنن دین ایرانی بوده است ، ولی این همـان آیینی که به‌نظرمیرسید باتحول‌دینی زرتشت مرتبط باشد نیست ، بلکه بیشترهمان صورت آیین قدیم مزدایی را که تقریباً لایتغیر ماند داشته است ، همان آیینی که اردشیر دوم درآن پرستش ناهید (اناهیته)را ـ که مخصوصاً مرتبط باآتش‌پرستی‌بود، وتصویری از الوهیت به‌شمار میآمد ـ داخـل کرد . به‌نظر میرسد کـه اردشیر دوم میخواسته است‌آیینی پدیدآورد که بین همهٔ اقوام شاهنشاهی مشترك باشد ، و بنا براین به‌تقلید ادیان بابلی ویونانی که خدایان خود را مجسم میساختند ، مجسمهٔ این ربةالنوع را پدیدآورد . این‌بدعت را میتوان‌با کوششی که پیروان بودا درزمان توسعهٔ‌آیین بودایی ، تحت تأثیرجهان یونانی ـ رومی برای ایجاد مجسمهٔ بودابه‌کار بردند ، مقایسه کرد .

بنا براین درزمان پیدایش سلسلهٔ ساسانی ، فارس ـ مهدآنان ـ با داشتن‌آیین اهورمزدا ، محافظ‌آیین ناهید (اناهیته) بود که معبد عمدهٔ‌آن در استخرقرارداشت،

ودرآن هیربدان[1] ـ روحانیان‌آتشگاه ـ که درمیان‌آنان به‌نظرمیرسد اجدادخاندان ساسانی مقامی‌ارجمندداشتند ، خدمت میکردند . دیده‌ایم که ساسان‌وپدرش مقامات مهمی در این مرکز دینی داشتند ، و پاپك پیش از رسیدن به‌مقام شاهی ، در آنجا جانشین پدر گردید ، و اردشیر هم غنایم دشمنان مغلوب را در آنجـا گرد میآورد . سنت خانوادهٔ مزبور در زمـان شاپور اول هم ادامه یافت ، و معبدی کـه وی در شهر بیشاپور[2] خویش بنا نهاد ، از جهت وسایلی که درآنجا برای جریان آب دراطراف تالار مرکزی تهیه دیده بود ، شگفت‌آوراست . آیا باید تصور کرد که پرستش‌آتش در این زمان با پرستش‌آب ــ که ناهید (اناهیته) مظهر آن به‌شمار میرفت ــ توأم شده است ؟

دانشمندان برآنند که وضع دینی‌ایران جنوب غربی بدین منوال بوده‌است. در شمال غربی[3]، در اطراف معبد بزرگ شیز ، دین کهن ایرانی متمرکز شده بود و اجرای مراسم آن بـه‌دست مغان[4] انجام میگرفت ، و آنـان همان گروه روحانیانی بودند که در عین حفظ سنن صنف خود ، در عهدی که برما مجهولست ، سنن زرتشتی راهم پذیرفتند . روابطی که بین دومرکزدینی مذکوروجود داشته ، شناخته نیست. تأثیر مرکز دینی شمال غربی ممکن بود بیشتر از مرکز جنوب غربی باشد ، امـا باوجود این ، مرکزاخیرتحت حمایت نخستین شاهان خاندان ساسانی قرارگرفت، و در مدت چندین نسل ، آنان با این مرکز ارتباط داشتند .

در زمان شاپور اول ، یعنی در عصری که شاهنشاهی جوان ، به‌طور مستحکم استقراریافته ومنافعی درسیاست بین‌المللی به‌دست‌آورده‌بود ، هنگامی که درجنگ

۱ــ هیربد (دراوستا aethrapaiti) به‌معنی آموزگار و معلم است ، وچون پیشوایان زرتشتی به‌تعلیم نیز میپرداختندکلمهٔ مزبور درمورد روحانیان زرتشتی‌نیز به‌کار رفته، رك. «مزدیسنا» به‌قلم مترجم ، ص ۳۹٤ـ٥ و برهان قاطع به تصحیح مترجم : هیربد .
۲ــ Bichâpour
۳ــ در ت.ا. بخطا « شمال شرقی » ترجمه شده .
٤ــ mages (magi ت. ا.)

باروم همهٔ قوای ملی لازم بود متمرکز گردد ، مسألهٔ دین‌شاهنشاهی‌میبایست مطرح شده باشد . به نظر میرسد علت توجه شاپور بـه‌مانی و دین او ، و اظهار علاقهٔ وی بدین پیامبر ــ که دوستی وی را جلب کرده بود ــ همین امر باشد .

مانی کـه در اصل از نجبا بود و خود را کاملاً مانند زرتشت ، بودا و عیسی فرستادهٔ خدا معرفی میکرد ، برای تکمیل تعلیماتی که پیشینیان آورده‌بودند دینی جدید و عمومی را تبلیغ می‌نمود که مانند مسیحیت در آن بـه‌روی آدمیان از هر نژاد و باهر وضع ، باز بود . عقاید آن نیز که از آیین‌های بابلی و ایرانی سیراب شده بود ، تحت تأثیر بودایی ومسیحیت قرار گرفت . بنیاد این دین برمخالفت بین نور و ظلمت ــ و به‌عبارت دیگر بین خیر وشر ــ نهاده شده است . ازاین دو عنصر ــ که همواره درستیزه‌اند ــ جهان پدیدآمده است . درانسان روان نورانی وتن‌ظلمانی است ، و سراسر اخلاق مانوی در اطراف رهایی روان از تن دور میزند . آنگاه که همهٔ ارواح ، همهٔ نور ، که محبوس ماده هستند ، آزاد شوند وبه‌سوی خورشید صعود کنند ، آسمان و زمین منهدم و از یکدیگر جـدا خواهند شد ، و حکومت نـور جاویدان پایدارخواهد ماند . عملاً مؤمنان به‌وزیدگان[1] ونیوشگان[2] تقسیم میشدند. دستهٔ‌نخستین که فرقهٔ روحانیان‌راتشکیل میدادند، موظف‌به‌تجرد وعدم‌تأهل بودند، گوشت نمی‌خوردند ، ومیبایست ازآزمندی ودروغ‌بپرهیزند . نیوشگان حق‌داشتند ازدواج کنند ، میتوانستند مانند افراد دیگرکار کنند ، ولی میبایست صفای خود را محفوظ دارند و ازگردآوردن ثروت احتراز نمایند . در دین جدید نه‌قربانی وجود داشت و نه پرستش اصنام ، اما نماز و روزه مقرر بود . مانویان مراسم تعمید وعشاء

۱ ــ Vizîdhaghân یعنی برگزیدگان . رك .کریستنسن « ایران در زمان ساسانیان » ۱۹٤٤ ص ۱۹۳ (م.)   ۲ــ Niyôshaghân یعنی سماعون (شنوندگان) . رك. ایضاً. ص، ۱۹۳= نغوشاکان (م.)

ربانی‌رامجری میداشتندوبخشایش یاآمرزش گناهان خودراپیش‌ازمرگ‌میطلبیدند.

مانویت دین یهود را طرد میکرد و موسی و انبیای بنی‌اسرائیل را بـه منزلهٔ شیاطین تلقی مینمود ، و خدای ایشانرا خدای ظلمات محسوب میداشت . در توسعهٔ حکمت پیدایش و انتظام عالم ، تحت تأثیر فرقهٔ گنوسی[1] واقع شد . سرودهای آن از منابع بابلی ملهم است و افکار آن از مواعظ زرتشت مأخوذ است . عیسی درآیین مانی مقامی ارجمنـد دارد ؛ وی از مسیحیت ، تثلیث و بعض بخشهای انجیلها را به‌عاریت گرفته است ، تناسخ‌رااز بودایی اخذکرده . ونامهای فرشتگان نیزسریانی هستند .

آیا شاپور اول ، در حالی که نیکخواهی خود را نسبت بـه‌مانی ابراز کرد و او را در وعظ و تبلیغ و گرد آوردن پیروان آزاد گذاشت ، درصدد بود کـه روزی مانویت را دین کشور خود قرار دهد ؟ آیا وی ملاحظه میکرد سلسلهٔ جدید ، کـه توانسته است شاهنشاهیی مجدد وقوی به‌وجود آورد ، مجبور است آنرا بامعنویات جدید مجهز کند ، واین دین‌را که درسرزمین ایران ظهور کرده وتوسط یك‌ایرانی تبلیغ میشود ، و بـا توحید عقاید گوناگون ، توأم با اغماض ، و منطبق با تمایلات عصر است ، بپذیرد ، درحالی که آیین معمول در استخر حتی از عهدهٔ دفاع خود در مقابل پیشرفت‌ادیان بزرگ ، مخصوصاًمسیحیت برنمی‌آید؟ دین مانی شایدمیتوانست توقعات او رابرآورد . خلاصه از زمان مرگ شاپور اول عکس‌العملی شدید ازجانب روحانیان مزدایی ، مخصوصاًمغان شمال ـ که رئیس‌آنان کرتیر[2] ، درزمان‌جانشینان شاپور ، بویژه بهرام دوم ، در حکم سیاستمدار درجهٔ اول بود ــ ایجاد گردید . این عکس‌العمل را میتوان چنین تعبیر کـرد : مزداپرستی بین بـودایی از یك سوی و مسیحیت از سوی دیگر محصور شده بود . آیین بودایی ازآغاز سلطنت سلسلهٔ دوم

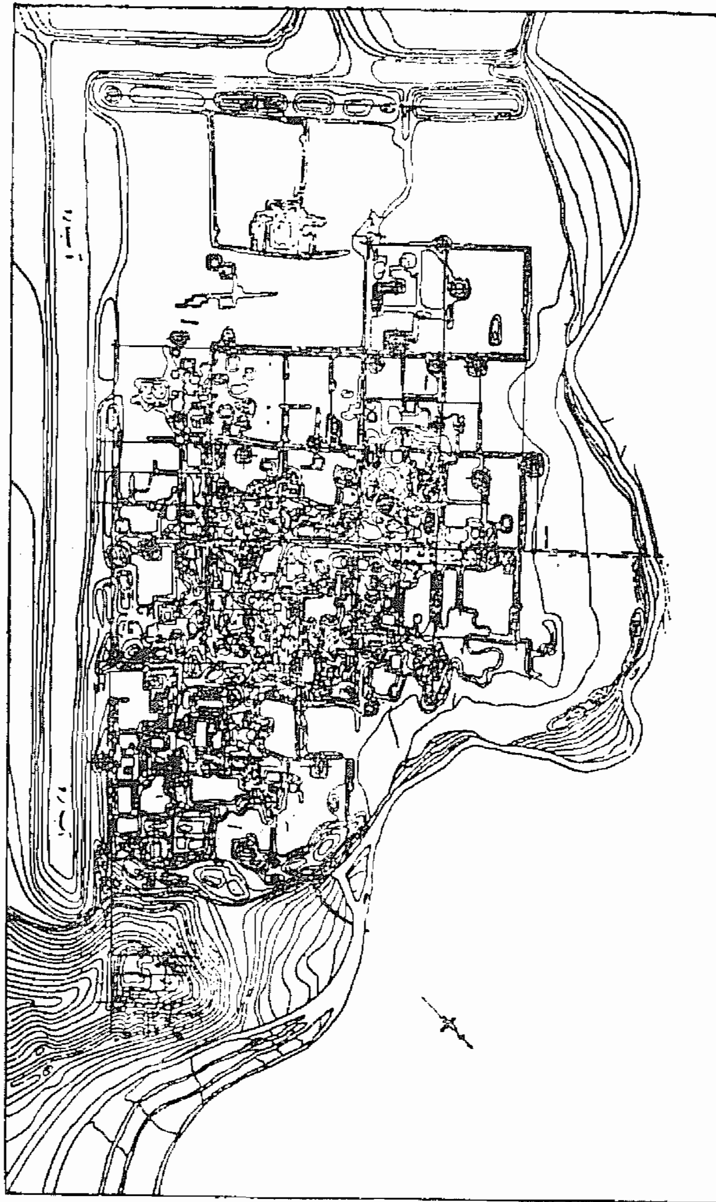
۱ــ Gnostiques   ۲ــ Kartir

کوشان که مؤسس آن ، پادشاه کنیشکا[1] ، این آیین را دین (رسمی) مملکت خود قرارداد ، درمشرق دراوج توسعهٔ خود بود . مراکز مسیحیت در بین‌النهرین شمالی تشکیل شده و در مغرب با یهودیت ــ که همواره در بابل فعالیت میکرد ــ درجدال بود . دراین هنگام آیین مزدا ، حتی در داخل ایران ، ازجانب مانویت وروحانیان آن که توسط مانی ایجاد شده بود ، مورد تهدید قرار گرفت . اندکی پس از مرگ شاپور اول ، مانی محاکمه شد ودرنتیجه محکوم واعدام گردید . پیروان وی مورد ایذا قرار گرفتند وازوطن مهاجرت کردند ، بعضی به‌سوی مشرق رفتند ودرآسیای مرکزی ، مانویت سرزمینی برای تبلیغ عقاید خود به‌دست آورد ؛ بعض دیگر به سوی سوریــه و مصر شتافتند . در سه کتیبهٔ طویل کــه روی صخره‌ها و ابنیهٔ فارس حك شده ، کرتیر افتخار میکند که مسیحیان ، مانویان و برهمنان را مورد اذیت و آزار قرار داده است . اما چون کرتیر در گذشت ، نرسی پسر شاپور اول بر تخت جلوس کرد ،و وضع تغییر یافت . اعراب ساکن سرحد غربی ایران بــه‌دین مـانی درآمده بودند ، و نرسی در صدد برآمد کــه ضد رومیان بدانان اتکا کند . در مصر نیز مانویان بسیار بودنــد ، و با شاگردان مانی در ایران تماس داشتند . نرسی بـا رفتارخیرخواهانهٔ خود ،آنانرا به‌صورت دوعامل باوفا نسبت به‌ایران ـ که وظیفه‌ای مهم در اغتشاشات ضد دیوکلسین[2] داشتند ــ درآورد . تصور میرفت کــه روزگــار مجدداً نسبت به‌مانویت و شاید هم نسبت بـه‌مسیحیت ـ برای به‌دست آوردن زمینه در ایران ــ مساعد گردیده . فقر منابع مـا ، اجازه نمیدهد بدانیم کــه چه حوادثی جریان امور را تغییر داد و موجب تجدید حیات مزدیسنی شد . اما محقق است که عاملی مهم دراتخاذ سیاست دینی‌ایران ، تبدیل آیین قسطنطین کبیر[3] بود که متعاقب

۱ـ Kanishka
۲ ـ Dioclétien (Diocletian .ت .ا)
۳ ـ Constantin le Grand (Constantine .ت .ا)

آن مسیحیان در زمـان شاپور دوم مورد اذیت و سوء ظن قراز گرفتند ، همچنانکه مانویان در نظر رومیان ، عمال ایرانی محسوب میشدند . این جنبش ، مزدیسنی را به‌حالت اولی بر گرداند و اتحاد آن بامقام سلطنت به‌وسیلهٔ تبعیت روحانیت از آن، تقویت شد . دراین عصر ، تا چه حد آیین زرتشتی توسط مغان محفوظ مانده بود ، و آن تاچه اندازه درتوسعهٔ دین‌ملی رسمی شرکت کرد؟آیین مزبورایمان به‌اهورمزدا را حفظ کرده و اعتقاد بدو را که در آن اندیشهٔ خدای واحد تسلط داشت ، محفوظ داشته بود . خلاصه ، این اندیشه ، در عهدی کــه ادیان بزرگ مبتنی برتوحید رواج داشتند ، میبایست سلاحی برای حمایت دین دردست موبدان به‌شماررود . آنان سنن جنوب غربی را اقتباس کردند ، وچون نمی‌توانستند خدایـان قدیم از قبیل اناهیته (ناهید) ومیثرا (مهر) راکنار گذارند ، آنها را تادرجهٔ دوم فرود آوردند . درهمین عصربرای آنکه از «طریقهٔ رومیان اهل کتاب» عقب نمانند ، لازم بود سلاحی شبیه بدان داشته باشند ، وسنن مقدس را به‌وسیلهٔ کتابت تثبیت نمایند . این‌کار در مورد اوستا انجام شد ، و روایات شفاهی را ــ که بعض آنها به‌عهدی بسیار کهن میرسد ــ گرد آوردند . برخی ازدانشمندان برآنند که این کتاب درقرن چهارم تدوین شده است ، ودیگران آنرا به‌قرن‌ششم میرسانند[1] . هرچه‌باشد ، مسألهٔمزبورهنوزبطورقطع حل نشده ، همانگونه کــه مسألهٔ دیگر ـ مبتنی براینکه درجنب آیین « سیاسی و اداری » مغان ، افکار مترقی درصدد روشن کردن دین جدید به‌وسیلهٔ فلسفه و علوم برآمده بودند یانه ــ باید حل شود . ایران پس ازوحدت سیاسی ، وحدت دینی‌خود را به‌دست‌آورد . دین زرتشتی بااتکا به‌قدرت دنیوی قوی شد وپس‌ازاخراج مانویت ،

۱ـ H. W. Bailev, Zoroastrian Problems in the Ninth Century Books (Oxford, 1943) (ت. ا.) ــ بسیاری از دانشمندان معتقدندکه اوستا مدتها پیش ازعصر مورد بحث تدوین شده است . رك. پورداود «گاتها» ، چاپ اول، ص۵۱ ببعد. (م.)



ش ٨٧ـ نقشهٔ شهر بیشابور

مسیحیت را درخط فرات و مانویت را در طول رود هلمند (هیرمند) متوقف ساخت. حتی در عهد یونانیت ، ایران با سجیهٔ جهان دوستی تمدن یونانی‌مخالفت میورزید ، همچنانکه با احیای ملیت پرستی قدیم خود ، شدیداً با جهان بین‌المللی ــ که روم و مسیحیت معرف آن بودند ــ مخالفت میکرد . آیین زرتشتی ، که توسط مغان به‌وجود آمد و به‌مرتبهٔ دین (رسمی) کشور رسید ، مملکت را در این جدال تقویت کرد ، وقوای معنوی ملت را دراختیار دفاع ازمشرق ــ که ایران ، درمقابل قدرت غرب ، خود را قهرمان آن معرفی کرده بود ــ قرارداد .

هنر ، ادبیات ، علوم

هنر ساسانی ، بعکس آنچه که معمولاً میگویند ، معرف یك تجدد واحیای ناگهانی نیست ، و همچنین تجلی متأخری از هنر یونانی نمیباشد ، و نیز پیدایش مجدد سنن قدیم شرقی عاری ازهرگونه تأثیر غربی هم به‌شمار نمیرود . هنرساسانی که آخرین جلوهٔ هنر شرقی قدیم است ، و قدمت آن بـه‌چهار هزار سال میرسد ، خود معجونی است از هنر ایرانی که متجاوز ازهزارسال برآن گذشته[1] ودرهای آن به‌روی جریانات خارجی بازمانده است . وی آنهاراپذیرفت وطبق سنن محلی تغییر شکل داد . این هنر دایماً مقتبس بود ، اما چون هنر شاهنشاهی جهانی شده بود ، به‌اطراف پرتو افکن شد و خود مورد اقتباس گردید و در ممالك بسیار بعید جهان نفوذکرد . تجلیات بسیارقدیم هنرمزبور ، جانشین مستقیم آخرین جلوهٔ هنرپارتی است که اساساً ایرانی بوده است .

دیده‌ایم شهر فیروزآباد ــ که توسط اردشیر، پیش ازجلوس وی ، بناشده‌بود ــ

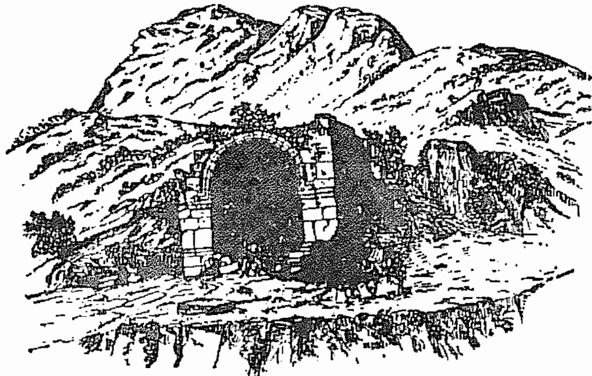
۱ـ مترجم انگلیسی به‌جای این جمله ، جملهٔ ذیل‌را (که درآخر همین بندآمده) آورده است: آن، خلف مستقیم آخرین جلوهٔ هنر پارتی بودکه آنهم ازلحاظ سجیه اساساً ایرانی‌بوده است.

طبق طرح معمول که مخصوصاًدرزمان پارتیان رایج بود ، ساخته شد . طرح تأسیسات جدید شهرسازی درزمان شاپوراول تغییر کرد . شهر بیشاپور وی برطبق اصول سنن غربی که توسط هیپوداموس[1] (ش ۸۷) معمول گردید ، ساخته شده ، ودارای طرحی مستطیل است که وضع طبیعی زمین‌رانیزتعقیب میکند ، ودوجادهٔ شریانی یکدیگر را در مرکز شهر بطور عمودی قطع مینمایند . ساسانیان ، بانیان بزرگ شهر ها بـه‌شمار میروند ، و منابع تاریخی ، وسعت شهرسازی را کـه تقریباً در زمـان همهٔ شاهان این سلسله معمول بوده ـ گزارش میدهند . ما هنوز از طرح شهرهای دیگر ساسانی آگاهی نداریم ، اما از طرح مؤسساتی که شاهان ایران ، اسرای رومی‌خود را در آنها مستقر ساختند ، اطلاع داریم . شاپور اول ، آنانرا در گند شاپور جـای داد . خرابه‌های این شهر بین دزفول و شوشتر واقع است ، و تقریباً سراسر آن در زیر گاوآهن منهدم شده . طرح آن عبارتست ازمستطیلی وسیع که شباهتش به‌طرح اردوگاه نظامی رومی عجیب مینماید . همین امر را ما در ایوان کرخه ، نزدیك شوش ، ملاحظه کرده ایم . طبق روایات ، شاپور دوم نیز اسرایی را کـــه از مغرب آورده بود ، در این ناحیه جای داد .

معماری ساسانی عمیقاً مربوط به‌سنن ملی و دنبالهٔ معمـاریی است که درعهد پارت‌شناخته شده . تاپایان‌قرن سوم ، ابنیهٔ مرکب ازتخته سنگهای بزرگ‌مقطوع ونیك نصب‌شده ، کماکان باقی ماندند . یکی از قصرهای بیشاپور به‌همین وجه‌ساخته شد . سنگهای آن بانقوش تاریخی برجسته مزین بود ، وشاه‌را درحالی که سواراسب است یا با موکب خود سرپا ایستاده ، نمایش میدهند . این امر ثابت میکند که در عهدساسانی ، لااقل درآغاز آن ، به‌معماری توأم بانقوش‌برجسته ،آشنا بودند . بنایی کوچك که طبق طرح قصرهـای هتره[2] ساخته شده طـاق گره[3] واقع در جـادهٔ بغداد

۱ـ Hippodame (ت. ا. Hippodamus) (ایران باستان . پیرنیا ص۲۱۲)
۲ـ Hatra
۳ـ Taq-i-Girré (=القطیف)

به کرمانشاه است (ش۸۸) وکاملاً شبیه به‌معبد بیشاپورمیباشد (تص۹۸) . همچنین از برج پایکولی باید نام برد که آنهم شاید آتشگاهی بوده است[1] .



ش۸۸ـ طاق‌گره

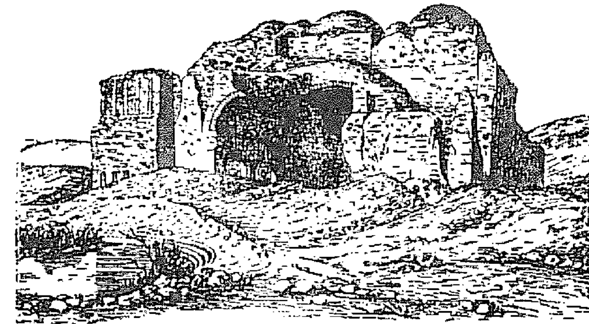
نیز باید از بنای نذور که دارای دو ستون است ودر مرکزبیشاپوربنا شده ، بخصوص یاد کرد . کتیبهٔ بنای مزبور (ش ۸۹) میرساند که آن دارای مجسمه‌ای از پادشاه، شاپور اول ، بوده است . این بنا مجمـوعاً ملهم از سبك

ش۸۹ـ خط پهلوی ساسانی

۱ـ دربارهٔ عمارت «پایکولی» که دوکتیبهٔ مهم‌پهلوی وپارتی برآن نقش شده‌است ، بایداکنون اطلاعات سابق راکه‌براساس‌تحقیقات هرتسفلدقرارداشته ، اصلاح کرد . این عمارت که‌خرابه‌های آن درنزدیکی سرحد ایران وعراق درخاك عراق قراردارد ، و به علت کتیبه‌اش ازآثاربسیار مهم دورهٔ ساسانی است ، معبد یا آتشگاه نبوده ، بلکه بنایی است که نرسی پـادشاه ساسانی به یادگار غلبه‌اش بر بهرام سوم، درمحلی‌که بزرگان ایران، هنگامی‌که بهرام از ارمنستان عازم تیسفون بوده، به‌وی پیوستند ، برپای ساخته است (رجوع شود به A Farwell to the Khagan of the Aqatärân در BSOAS تـوسط W. B. Henning سال ۱۹۵۳ جلد سوم ، صفحـات ۵۰۱ـ۵۲۲) (دکتریارشاطر. مجلهٔ سخن۶:۸ ص۷۵۶ ومجلهٔ دانشکدهٔادبیات۳:۱ ص۷۸ـ۷۹)

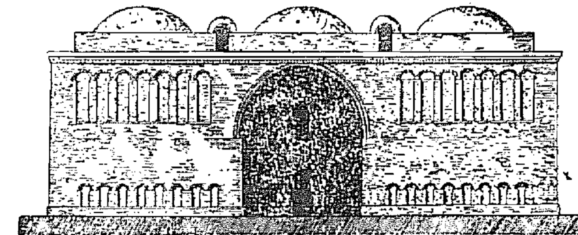
سریانی ــ رومی منطبق بربینش ایرانی است . درنخستین طرح ، هنوز پایهٔ مجسمهٔ شاه‌را میتوان مشاهده کرد . در اطراف آن ، دوآتشکده قرار دارد . استقرار کتیبه درروی یکی ازستونها هم به‌سبك شرقی است .

درهرحال مصالح ساختمانی غالباً عبارت بود از قلوه سنگهایی که بـا اندود متصل شده‌اند . قصرفیروزآباد به‌همین وجه ساخته شده . دراین‌قصر، برفرازایوانها سقفی به‌شکل طـاق نیم دایره‌یی‌کار گـذاشته شده وگنبدی مربع برروی‌آن قرار داده‌اند (ش۹۰و۹۱) و طرح‌آن ، ترکیبی نغز از اطـاقهای پذیرایی و ساختمانهای



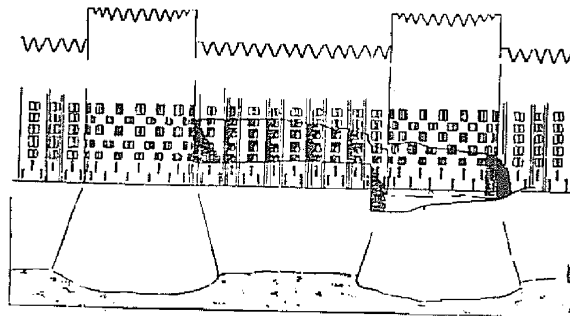
ش۹۰ــ کاخ فیروز آباد

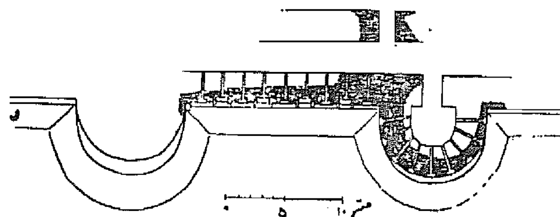
اختصاصی است ، درصورتیکه این دوبخش درمعماری هخامنشی مجزا بوده‌اند . این



ش۹۱ــ کاخ فیروزآباد ازمقابل (بازگردانده به‌حالت اول)

فن استعمال سنگهای بزرگ در ساختمان قصر شاپـور اول ، در بیشاپور نیز به‌کار رفته است . تالار بزرگ قصر مزبور در قسمت مرکزی ، گنبدی مسقف دارد ، ونیز دارای چهار ایوان است ، وجمعاً به‌شکل چلیپایی است (تص۸۹) .آجر پخته بسیار مورد استعمال بود ، مخصوصاً در ایالات بابل ــ که درآنجا هنوزقسمتی ازقصرشاهی تیسفون باسقف‌آن برفراز تالار بار دیده میشود (تص ۸۷) . خشت خام طبق معمول استعمال میشد ، ویکی ازنمونه‌های عمدهٔاستعمال‌آن دیواردورشهر استخر است که تصورمیرود پیش ازعهد ساسانی ساخته شده باشد (ش۹۲) . برجهای مدور این حصار به‌نظرمیرسد که در مشرق از عهد امپراتوری روم مورد توجه مخصوص بوده و قلعهٔ

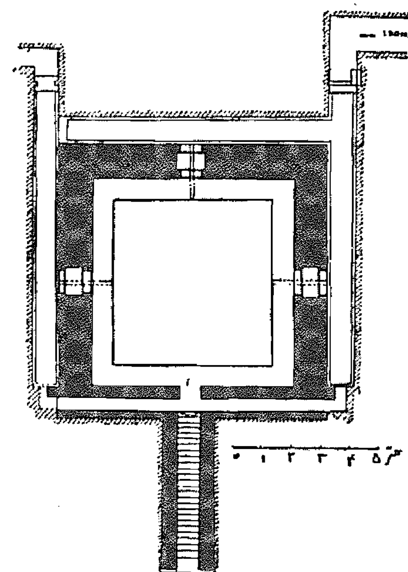




ش۹۲ــ استخر، دیوارگرد شهر، از خشت خام

بیشاپور و تکسیلا[1] ـ درهند شمال غربی[2]، درشهری که توسط سلسلهٔ دوم کوشان ، در قرن دوم مسیحی ساخته شده ـ شاهدآن میباشند.

دربنای معابد تغییراتی صورت گرفت . تالار مرکزی آتشکده، مربع ومحصور بهچهار دالان بوده است . بزرگترین آنها از لحاظ ابعاد (ارتفاع دیوارها : ۱۴ متر) آتشکدهایست که ما در بیشاپور کشف کردهایم (تص ۹۸ و ش۹۳) . درفیروزآباد ، درجنب آتشکده، برجی برپا بود که به هنگام تشریفات در رأس آن آتش درهوای آزاد میسوخت (ش۹۴) . این تشریفات عموماً در اطراف کلاه فرنگیهایی که از چهارجانب بازبودند وچهارپا زیر آن چهار سقف را که برفراز آنها گنبدی نصب شده بود ، نگاه میداشتند،اجرا میشد؛ ودرظروفی که در زیر گنبد در برابر گروه مؤمنان جای داده بودند ، باآتش مقدس محفوظ در آتشکده آتش بر میافروختند.

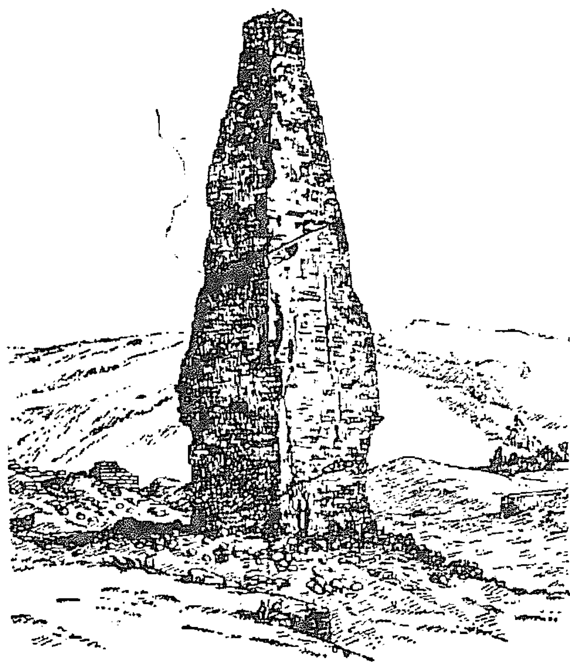


ش۹۳ـبیشاپور : نقشهٔ آتشکاه

دیوارهای قصرهاومنازل که ازقلوه سنگ یاآجرساخته میشد دارای تزیینی ازمرمرحجاریشدهومنقوشبود کهمیبایستسطح آنرا ـ که منظرهای نامطبوعداشت ـ بپوشاند . در قدیمترین کاخ ، یعنی کاخ اردشیردرفیروزآباد ، این تزیین بسیارسطحی

۱ـ Taxila ۲ـ در ت. ا. بخطا ، شمال شرقی (م.)

وفقط محدود به«شیارمصری» است (ش۹۵) که درها وطاقچههای تخت جمشیدرابدان تزیین کردهاند . تحولی ناگهانی در تزیین گچ اندود درعهد دومین پادشاه ، شاپور اول ، روی داد . درقصر بیشاپور وی ، که کمی پس ازغلبهٔ او برامپراتور والریانوس[1]



ش۹۴ـ فیروزآباد : برج دارای آتشکاه

ساختهشده، تالار بزرگ باراز۶۴ طاقچه(تص۸۸)مزیناست که بامرمرمعماریپوشیده شده ، وعناصر مختلف آن معرف تأثیرقوی سبک سریانی ـ رومی میباشد ، و شامل خطوط پیچاپیچ، ترسیمات رمحی ، وبرگهای کنگراست . بعدها اینتزیین بانقوش جانوران ، گیاهان ، صحنههای شکار وحتی تصاویر شاهان نیکوترمیگردد . مرمر

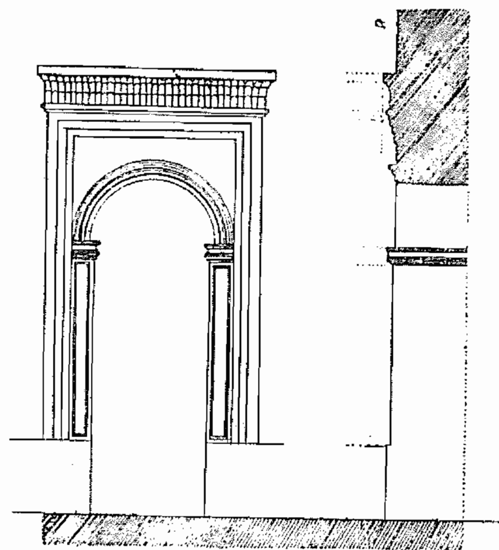
۱ـ Valérien (Valerian ت. ا.)

حجاری‌شده حتی درحدود اواخرعصرساسانی ، درکار حجاران تأثیر مینماید . تزیین معماری غار طاق‌بستان (ش۹۶) و سرستونهای‌سنگی ، و کوشکهای سلطنتی(ش۹۷) ازهمین قبیل بوده است .

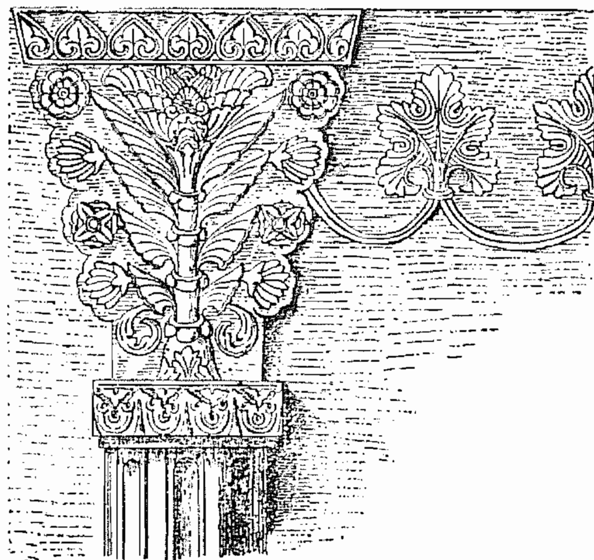
ازروی منابع تاریخی میدانیم که قصرهای ساسانی با نقاشی‌ها مزین بودند ، وقصر تیسفون دارای نقاشی روی گچ ـ که تسخیر انطاکیه را نشان میداد ـ بوده است . تحقیقات اخیر درخصوص مقر ساسانی ، ایوان کرخه ، وجودنقاشیهای روی گچ را درقصرشاهی ثابت میکند . بعلاوه ما درقصر بیشاپور ، موزاییکهایی[1] بدست آورده‌ایم که سطح ایوان را مزین ساخته ، وآن تا حدی مکمل اطلاعات ماست ، زیرا چنانکه میدانیم موزاییك کاران از روی نمونه کار میکردند بعض تخته‌های موزاییك معرف تصاویریست : برروی بیست ودوتا از اینها ، دو تصویر مشابه یافته نمیشود ، و این ثابت میکند که هنرمندان عصر در صدد بودند که در تجسم تصویر شباهت را مراعات کنند (تص۹۵) . صرف‌نظرازچند سرنیمرخ ، بقیه‌با سه‌ربع‌چهره نشان داده شده ، وبه‌نظر میرسد که این سبك وضع مرجح هنر عهد ساسانی است و شاید الهامی ازهنر سریانی ـ رومی باشد . درروی تخته‌های دیگر که بزرگترند ، یك درمیان تصاویر مردان و زنان کشیده شده‌اند. دراین میان تصویر یکی‌از بانوان درباردیده میشود که خودرا باد میزند . درباریان با جامه‌های طویل وبساکهای گل برسر ودسته‌گلی در دست نشان داده شده‌اند (تص۹۶) . مطربه‌ای برهنه یك‌آلت موسیقی راباسیم می‌نوازد . موضوعات‌معماری پرده‌های مورد بحث را مزین‌میسازند چنانکه درنقاشی‌های دورا ـ اوروپوس[2] همین امرمشاهده میشود .

شاهان ساسانی بیش ازهمهٔ اسلاف خود سنن نقوش برجستهٔ روی سنگ را که ازهزارهٔ سوم ق . م. شناخته شده ، حفظ کردند . متجاوز ازسی نقش برجستهٔ آنان

۱ـ Mosaïques ۲ـ Dura-Europos



ش۹۵ـ فیروزآباد : تزیین گچ‌اندود قصر



ش۹۶ـ طاق‌بستان : جزئیات یك سرستون بشکل برجسته

صخره‌های نجد ایران را ـ که بخش اعظم آنها در فـارس یعنی ناحیهٔ اصلی سلسلهٔ مزبورمی‌باشد ـ مزین ساخته‌است وهیچ یك ازآنهادارای سجیهٔ دینی نیست : اعطای



ش۹۷ـ بیستون : سرستون‌های یك ساختمان ازبین‌رفته

منصب ، فتح ، غلبه بردشمن ، شکار ، پادشاه باافراد موکب یا افراد خانوادهٔ خویش، اینها موضوعات کارهای هنری هستند که جریانات مختلفی راکه درهنر ساسانی در طی چهارقرن به‌عمل‌آمده ، جلوه‌گر میسازد . اوایل پیدایش هنر مزبور ـ که آنرا ازروی نقش‌برجستهٔ فیروزآباد ، که درآن غلبهٔ اردشیر بر اردوان پنجم نقش شده، میتوان شناخت ـ هنوز از هنر پارتی ، که به‌وسیلهٔ یکنواختی نقش برجسته وحك جزئیات مشخص است ، اشباع شده . اندکی بعد ، بازدرزمان همان پادشاه ، اشکال

صاحب حجم ومدور میشوند . مخصوصاً درصحنهٔ اعطای منصب ، به‌سبك قدیم «نقوش وعلایم‌نجابت» شرقی که درآن شاه‌وخدا ، اهورمزدا ـ درحالی که حلقهٔ نواردار را ـ که نشانهٔ سلطنت است ـ بدو میدهد ، هردو سواره نقش شده‌اند . سم اسبان آنهـا بترتیب ، پادشاه پارت که مغلوب اردشیر گردیده ـ و اهریمن ، روان شر ، رقیب اهورمزدا را لگدکوب میکند (تص۹۹) . اززمان شاپور اول ، بار دیگر تحت‌تأثیر غربی ، طریقه‌ای‌جدیددرالبسه پدیدآمد . سابقاًشکل‌بدنی که جامه‌آنرامی‌پوشانید نـامعلوم بود . در این زمان بعکس لباس به‌قالب بدن بود . به‌تقلید نقوش برجستهٔ تزیینی روم ، هنرمندان ایرانی شروع به‌تشکیل صحنه‌های‌کامل کردند . در اطراف پادشاه ـ که قسمت مرکزی رااشغال میکند ـ گروهی‌از اشخاص را مجسم میسازند، چنانکه‌آنرا درنقش برجستهٔ غلبهٔ بروالریانوس ، در بیشاپور میتوان دید (ش۸٦) . مع‌هذا این گروههاهرگز نمیتوانند معرف‌وحدتی باشند . این امرمخصوصاً درنقش برجستهٔ دیگری حاکی‌از فتح مزبور، دربیشاپورجلوه‌گر است ، وآن دارای‌شکلی مدور میباشد وشامل‌چهارده رده‌است (تص۱۰۰) ، ودرآن‌تمایلی به‌نزدیکی به‌نقوش برجستهٔ رومی مخصوصاًنقش‌ستون طرایانوس[1] دیده میشود .اما در روم، امپراتور که این بنای کتابخانه مانند را برافراشت ، میخواست که مـارپیچ روی مرمر به‌مثابهٔ گشودن طومار دومجلد یانسخه ـ که حاکی از فتوحـات جنگی امپراتور به‌طور متوالی است ـ باشد ، درصورتی که نقش برجستهٔ مدور شاپور اول که مقعرمیباشد، فقط عبارتست ازیك‌سلسله رده‌هایی که نه باهم ارتباط دارند ونه با صحنهٔ مرکزی؛ ومجموع محدود است به‌یك داستان ویك موضوع محدود ومعین .

هنرنقش برجستهٔ ساسانی درزمان‌بهرام اول‌به‌اوج رفعت خود میرسد . صحنهٔ اعطای منصب از طرف این پادشاه دربیشاپور باروحترین وزبـاندارترین همهٔ نقوشی

۱ـ Trajan

است که هنرمندان ایرانی توانسته‌اند بوجود آورند . صفات عالی این هنر درزمان بهرام دوم هم حفظ شد ؛ اما از قرن چهارم ، طرح‌ریزی حدت خود را ازدست دادو ضعیف و بی‌لطف گردید ، درعین‌حال که نقش جزئیات مجدداً درحکاکی معمول شد . درحدود اواخرعهد موردبحث ، نقوش برجستهٔ شکارغارطاق بستان (ش۹۸) تأثیرقوی نقاشی را در این هنرنشان میدهد .

غالباً در خصوص شباهت نقش برجستهٔ ساسانی و برجستهٔ تزیینی رومی اصرار



ش ۹۸ـ طاق بستان : نقش برجسته معرف شکار شاهی

ورزیده‌اند ، و این اندیشه محققاً تا حدی حقیقت دارد . مع‌هذا دراین دونوع تجلی هنری ، اختلافاتی موجود است که نتیجهٔ دو جهان مختلف و دوبینش تقریباً مخالف است . برجستهٔ رومی‌تابع معماری‌وهمواره باابعادمحدوداست ، بعکس نقش‌برجستهٔ ساسانی که درآن‌قد اشخاص غالباً ازقد معمولی‌انسان‌تجاوزمیکند . برجستهٔ‌رومی‌در

صددتعبیرحقیقتی‌تاریخی ، حادثه‌ای‌سیاسی‌به‌وسیلهٔ‌تصاویرپیاپی‌است که درآن‌حقیقت ومجازبایکدیگرنیاک‌توأم میگردند. برجستهٔ ساسانی، که‌آنهم غالباًحاکی‌ازواقعه‌ای تاریخی است ، برروی‌بخشی ممتاز ازاین واقعه ثابت میگردد وفقط به‌همان محدود میشود . هنر مزبور ، درغرب حکم فیلمی رادارد که جریان می‌یابد ، ولی درشرق ، مانند عکسی‌است که برروی صحنه‌ای که بیشترمعرف حادثه است ، متوقف‌میباشد . بدین وجه فتح وغلبه در پرده‌ای تجسم می‌یابد که درآن شاه یا خدا ، سرپا یا سوار اسب، دشمن‌را که برزمین افتاده‌لگدکوب میکند ؛ درپردهٔ دیگر ، درجنگی‌تن‌بتن شاه ساسانی رقیب رابا اسبش سرنگون میسازد . درنتیجهٔ جدال شکی نیست ، لحظهٔ مهیج‌وجودندارد ، ورابطهٔ هنرمذکورباحجاری‌های تخت‌جمشید ـ که شاه رادرحال کشتن هیولای‌عجیب نشان میدهد ـ شگفت‌آوراست . نقش برجستهٔ ساسانی سکون توأم با وقاروآرامش هنرعهد هخامنشی را حفظ میکند ، همچنانکه حدت جدالها و شکارهای عهد پارت را محفوظ میدارد . هدف‌آن تجسم موضوعی است که همواره لایتغیّر است ، وشاهی راکه ساختمان بدو منتسب است نشان میدهد ، بااین تفاوت که وی را با تاج مخصوص خودـ که باتغییرپادشاه ،آن نیز تغییر می‌یافت ـ مجسم کرده‌اند . درتر کیب‌وفن ، اختلافات‌بسیار مشاهده‌میشود : هرگزصحنهٔ هنرساسانی در تزیینی که معرف مکانی بـاشد که واقعه درآن رخ داده ، نشان داده نشده است . اشخاص اطراف شاه رافراگرفته‌اند . شاه خودطبق سنن قدیم شرقی ، بسیاربزرگتر از آنان نمایش داده شده . در این صحنه‌ها نشان دادن صفی از اشخاص ، تنها راه حلی بوده که حجاران پذیرفته‌اند ، ونتیجهٔ‌آن قسمی‌استقلال تصاویر است ، درست همچنانکه درعهد هخامنشی‌معمول بوده . گروه درنقش برجستهٔ ایرانی وجودندارد. محقق است که این هنر بعض اصول غربی را پذیرفته است ، ازآن جمله استطرز تجسم البسه ، طرح ، حجاری‌برجسته ، وطبیعی بودن تعبیر . امانقش‌برجستهٔ ساسانی

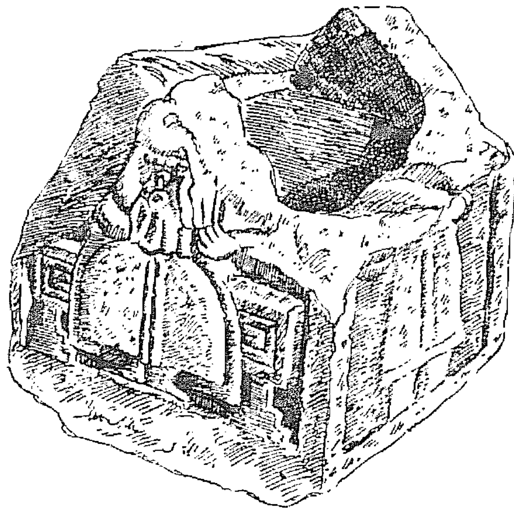
با داشتن قرینه در ترکیب ، تناقض محض ، سبك وابسته بدنجابت خانوادگی ، وبا دارا بودن سجیهٔ مخصوص خود ومفهوم مختفی خویش ، اصولاً ایرانی باقی مانده است ، زیرا در ایران تجسم یك فتح میبایست بوسیلهٔ قسمی جادو ، بهشاه قدرت و افتخار ببخشد . این تجلی مخالف نقش برجستهٔ غربی است .

هنر مربوط بهتدفین اموات درعهد ساسانی نیکوشناخته نیست . در اینعصر ، اموات رادر «برجهای خاموشان» مینهادند ، وپس از ریزش کامل گوشتها ، استخوانها را در منسوجی میپیچیدند و در ستودانها در آرامگاههایی که در کمرهٔ کوه حفر میکردند ، و یا در اطاقهای مخصوص تدفین ، جای میدادند . قطعات متعدد این ستودانها که از گل پخته ساخته شده ، در ترکستان روس بدست آمده ، و متعلق بهآخرعهد ساسانی است . اما در ایران ، جزدوستودان سنگی شناخته نشده : یکی از آنها ستودان بیشاپور است که با نقوش برجسته مزین میباشد (ش۹۹ و ۱۰۰) ، حجاری آن بسیار سائیده شده و تقریباً فاقد طرح است ، نیمرخ اشخاص بوسیلهٔ تودهای یکنواخت برزمینهای گود ترسیم شده . اگر این نقوش برجسته را ازلحاظ شباهت باستودانهای ساخته از گل پخته مقایسه کنیم ، درمییابیم که آنها عبارتند از بغ میترا (مهر) ، درحالی که بر گردونهٔ خود ـ که اسبان بالدار آنرا میکشند ـ سوار است ، خدا زروان[1] ، خدای آتش وربةالنوع اناهیته (ناهید) . این سه محتمل است تثلیثی از آیین مزدایی باشند .

کندهکاری عهد ساسانی بهتر معرفی شده ، چه دهها دوری ، جام ، فنجان و بطری از این عهد شناخته شده است . همهٔ این قطعات مزین اند ، واز جملهٔ موضوعات مختلف ، مخصوصاً شکارشاهی مقامی مخصوص دارد . شاه ـ که سوار اسب و ملبس بهجامههای گرانبهاست وسر وی مکلل بهتاجی است که استادانه کارشده ، درحالی که

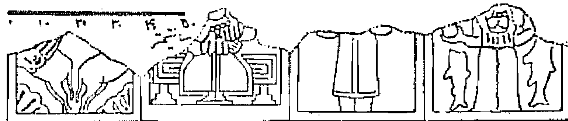
Zurvan - ۱

تیرهارا پرتاب میکند وجانورانی را که بهتاخت تعقیب مینماید ، میکشد - بهطریقی مصنوعی تجسم داده شده ، و همهٔ صحنههایی که از نظر اندیشه با نقوش برجستهٔ



ش۹۹ـ بیشاپور : ستودان سنگی حجاری شده

سنگی قرابت بسیاردارند (تص۹۰) همین حال را داراهستند . در این صحنه نمیتوان

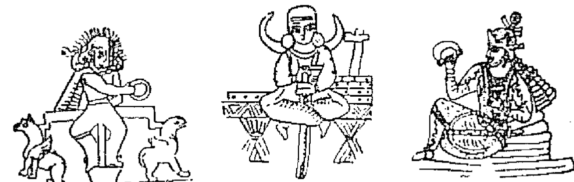


ش۱۰۰ـ بیشاپور: ستودان سنگی حجاری شده (بتفصیل)

شکارحقیقی را مشاهده کرد ، همه چیز مخالف این اسناد است : چه جامههای شاه ، چه نوارهای مواج ، چه تاج ـ که ممکن است در حال چهارنعل تاختن آنرا برسر داشته باشند ـ ، وچه تعداد جانورانی که شکار گر را احاطه کردهاند . این تصویری

مختلط و پرده‌ای نقاشی است با مفهومی مخفی که باید به‌وسیلهٔ قسمی سحر، در اقدامات مربوط بشکار، موفقیت شاه را تأمین کند، وبدو جرأت مقابله‌باشیر، ببر و گراز را بدهد. این پرده معرف یك «شاه شکارگر» است.

موضوعات دیگر عبارت بود از صحنهٔ اعطای منصب (ش۱۰۱ الف)، یا شاه که برتخت خود نشسته (ش۱۰۱ ب)، ویا صحنهٔ ضیافت(ش۱۰۱ ج) که آنهم به‌نظر



ش۱۰۱ـ تصویرشاهان درصنعت زرگری ساسانی

میرسد بسیار مورد توجه بوده است. بعض فنجانها و بطریهای مزین به‌تصویر رقاصگان یا کنیزکان (تص۹۱) را باید بدستهٔ اخیر اسناد داد. روی بعضی از دوری‌ها تصویرجانوران حقیقی (ش۱۰۲) یا تخیلی حك شده است. به‌نظر می‌رسد مؤثرترین وزیباترین قطعات ازلحاظ فن، درقرن سوم وچهارم م. بوجودآمده‌باشد، وکارهای بعدی غالباً جز استنساخ کارهای سابق، چیزی محسوب نمی‌شود.

سنگ‌شفاف ـ این‌مادهٔ نجیب که از ازمنهٔ قدیم آنرابسیار گرانبهامیدانستند ـ در نزد هنرمندان عهد ساسانی جالب توجه بوده است. اندکی از این جنس به ما رسیده، ومحتمل‌است درعهدی که صنعت شیشه‌گری بشدت جانشین برش‌سنگهای شفاف شده، از تعداد اینها بسیار کاسته گردیده باشد. معروفترین کار هنری روی سنگ شفاف، نشان مرکزی جام زرینی است که از خزینهٔ سن‌دنی[1] بدست آمده، و در جایگاه مدالها[2] در پاریس محفوظ است، و آن یك پادشاه ساسانی را نشان

۱ـ Saint-Denis ۲ـ Cabinet des Médailles



ش ۱۰۲ ـ جام سیمین ساسانی

میدهد که برتخت خود نشسته و تخت اورا اسبان بالدار نگاه داشته‌اند (ش۱۰۳).



ش۱۰۳ـ نشان روی سنگ شفاف جام زرین گنجینهٔ سن‌دنی. کتابخانهٔ ملی پاریس

یك دوری از گنجینهٔ سن مارك[1] در ونیز[2]، مزین به‌تصویر نصف‌نخل که درتزیین گچبری ساسانی بسیار رایج بود (تص۹۴) و یك پیاله با تزیین گلی (تص۹۲) را میتوان بدکارگاههای ایرانی این عصر یا به کارگاههایی که تحت تأثیر آنها واقع‌شده بودند، اسناد داد.

کنده‌کاری عهدساسانی بوسیلهٔ‌هزاران قطعه در موزه‌ها یا کلکسیونهای خصوصی

۱ـ Saint-Marc ۲ـ Venise (Venice ﻉ .I.)

سراسر جهان شنـاخته شده است . بعض آنها مزین به تصویر مـالکشان میباشد ، وبه‌زبان پهلوی نام وعنوان ایشان نوشته شده ، ولی درغالب آنها موضوعاتی ازجهان جانوران یا گلها ، یا موضوعهای ایمایی که مفهوم حقیقی آنها هنوز بر ما آشکار نیست ، حک شده‌است . ما دراینجا تصویر مهری را نشان میدهیم که از گل پخته ساخته شده و متعلق به‌قرن ششم[1] است ، و از طبقهٔ ساسانی شوش به‌دست آمده ، و به‌وسیلهٔ نواری به‌سندی رسمی ـ شاید پارشمن (پوست) ـ ثابت شده بود . در این قطعه امضای شخصی بزرگ که مجسمهٔ نیم‌تنهٔ وی مشاهده میگردد ، و سپس امضای یکی ازعمال شاهنشاهی ـ که مهر رسمی وی جز کتیبه‌ای به‌زبان پهلوی نمیباشد ـ دیده میشود (تص ۱۰۱) .

ایران ، که بین چین ـ مملکت عمل آورندهٔ ابریشم ـ و روم ، بزرگترین مصرف کنندهٔ منسوجات گرانبهای ابریشمی ، واقع بود ، حکم کشور ترانزیت ابریشم خام و ابریشم‌کار شده را یافت . پادشاهان بزرگ ساسانی ، که مایل بودند این شعبه از تهیهٔ منسوجات را در ایران توسعه دهند ، در تعقیب فتوحات خود در سوریه ، دسته‌های بزرگ نساجان را تغییرمکان دادند و درایالات ایران ـ مخصوصاً خوزستان ـ مستقرساختند .

ابنیهٔ سنگی از قبیل طاق بستان ، از تزیینات منسوجات عهد ساسانی ـ که درآنها موضوعاتی که در گچ‌بری یا کنده‌کاری به‌کار برده می‌شد، روی ابریشم تجسم داده شده‌اند ـ تصوری در ما ایجاد میکنند . نشانهای شامل تصاویر حیوانات ، صحنه‌های شکار مخصوصاً شکارهای بهرام گور ، موضوعات رمزی بر روی چند قطعهٔ منتسب به این عهد که تا روزگار ما محفوظ مانده‌اند ، نقش شده است . هزارهٔ اول

۱ـ در متن فرانسوی : قرن ششم ، و در ت. ا. : قرن چهارم بـا علامت استفهام . با مؤلف مذاکره شد ، همان قرن ششم را صحیح میدانند (م.)

تاریخ مسیحی عهدی بود که در آن تجارت آثار مقدس که از مشرق حمل میشد رونق‌داشت . مجلل‌ترین وزیباترین مواد، برای پوشش اجساد قدیسان به‌کار میرفت. بدین وجه‌است که کلیساها و اسقفیه‌های اروپا مالك قطعات مربوط به‌عهد ساسانی یا متأخر ازآن عهد ـ که در سرزمین ایران عموماً محفوظ نمانده ـ گردیده‌اند ، و هنوز هم مالك میباشند . ورود اسلام رسم استفاده ازکفن و صنعت آنرا از بین نبرد ، و مقابری که پس از پایان عهد ساسانی ساخته شده ، گاهی براثر اتفاقاتی نادر باکفنهایی مشاهده شده‌اند که ثابت میکنند تاچه حد نقش شمایل اولیا درطی قرون محفوظ مانده‌است (تص ۹۳) .

هرقدر هنر نیرومندتر بود ، تأثیر آن به‌نقاط دورتر میرسید و دوام و بقای آن ـ حتی در ممالك خارجه ـ مطمئن‌تر بود . هنرساسانی نیز همین سرنوشت را داشت ، ودامنهٔ آن از چین تااقیانوس اطلس میرسید . نفوذ وی مخصوصاً درمغرب ـ که نقش الهام آن در هنر قرون وسطی معهود است ـ بسیار بود . اینکه کلیسای ژرمینی دپره[1] ، نزدیك ارلئان[2] ، به‌طرح آتشگاه ساخته شده ، و دیوارهای آن با گچ‌بریهایی‌تزیین یافته‌است ومیتوان درآنها تصویر درخت زندگانی را ـ که در غار طاق بستان نقش شده ـ مشاهده نمود ، امری منفرد واستثنایی محسوب نمیگـردد . گچانـدود مقبـرهٔ راهبه اگیلبرتا[3] متوفی به‌سال ۶۶۵ و مدفون در سرداب کلیسای ژوار[4] بین پاریس و


ش۱۰۴ـ نقش برجستهٔ «نقش رستم» : اردشیر برابر اهورمزدا

۱ـ Germiny-des-Prés ۲ـ Orléans ۳ـ Aguilberta ۴ـ Jouarre

شاتو ـ تیری[1] نمونهٔ دیگری از آن میباشد.

شاه، مظهر اهورامزدا در زمین، فرهمند، درهنر ساسانی درحال تاجگذاری دردربار باشکوه خویش معرفیشده چهرهٔ وی بهعنوان سرمشق هنرمندان بوزنطی (بیزانسی) برای تجسم چهرهٔ مسیح پیروزمند ـ که اطراف وی را موکبی از فرشتگان، حواریون، پیامبران و نویسندگان انجیل فراگرفتهاند ـ به کار رفته است. بعدها هنرمندان، در نقوش برجسته و گچ بری کلیساهای کهن فرانسه، انگشت سبابهٔ خم شدهٔ دستیرا[2] که علامت احترام بزرگان دورهٔ ساسانی بود، نقش کردند، شاید بدونآنکه مفهوم این امر را دریابند (ش ١٠٤ و ١٠٥). زرگران



ش١٠٥ـ کلیسای بیك[3] (اندر)[4]: پرستش مغان. هنر دینیفرانسه درقرن دوازدهم مسیحی

اروپای مرکزی بعدها موضوعات کندهکاری دورهٔ ساسانی را تقلید کردند، و شاید آنان نیز بیش از ما از مفهومآنها خبر نداشتند، چنانکه کسانی که قطعات زرین عالی قدر گنجینهٔ موسوم به گنجینهٔ اتیلا[5] را که منسوب به قرنهای هشتم و نهم مسیحیاست ساختهاند، همینکار راکردهاند (ش ١٠٦ و ١٠٧).

١ـ Château-Thierry ٢ـ در ت.ا.: دست راست ٣ـ Bic ٤ـ Indre
٥ـ Attila



ش ١٠٦ـ کوزهٔ زرین متعلق بهگنجینهٔ منسوب بهاتیلا

هنر ساسانی همچنین موجب الهام نقاشان آسیای مرکزی در گچ بریهای اعتاب مقدسهٔ بودایی (ش ١٠٨) و نساجان مصر وبوزنطه (بیزانس) گردیدهاست، اما «وارث حقیقی ایران ساسانی، اسلاماست». و هرجا که اسلام توسعه یافت، اشکال هنر کهن ساسانی را ـ که آخرین پرتو خویش را به نقاط دور افکند ـ با خود انتقال داد.

ادبیات ملی و عمومی که از نسلی بهنسل دیگر باروایات شفاهی منتقلمیشد



ش۱۰۷ـ نقش‌مرکزی کوزه‌ای زرین‌متعلق به‌گنجینهٔ‌منسوب به‌آتیلا

ش۱۰۸ـ گچ بری‌بودایی‌مونک اوی[1] (ترکستان چین)

و از معتقدات مردم و حیات ملت متمتع میگردید، در عهد ساسانیان جای خودرا به‌ادبیات مکتوبی داد که به‌منظور قرائت درباریان و اشراف تحریر میشد. بعض قسمتهای اوستا ـ منبع همهٔ دانش ـ شامل قطعاتی بود که از طب بحث میکرد ودر آنها دستورهای بقراط[2] را با تعلیمات آیین زرتشتی منطبق کرده بودند. ترجمهٔ آثار خارجی: یونانی، لاتینی و هندی، در عهد شاپور اول شروع شد، و مخصوصاً در عصر خسرو اول ـ که سلطنت وی دورهٔ حقیقی نهضت ایرانی محسوب میشود ـ رونق گرفت. دورهٔ خسرو (انوشروان) که از نظر اغماض فراوان نسبت به‌ادیان، ممتاز بوده و درست مقابل کلیسای مسیحی بوزنطه (بیزانس) قرار داشته، فیلسوفان یونانی را که در یونان مورد ایذا قرارگرفته بودند، به‌خود جلب کرد و از ایشان در تیسفون پذیرایی شد. افکار غربی که در این عهد در ایران نفوذ کرد

۱ـ Mong oï (Ming oï ت. ا.)   ۲ـ Hyppocrate (Hyppocrates ت. ا.)

و با افکاری که از هند منتقل میشد مخلوط گردید، افکار روشن فکران ایرانی‌را بازتر کرد. ازجملهٔ اینان میتوان ازپزشک‌بزرگ شاه موسوم به‌برزویه نام‌برد. وی درنوشته‌های خود ازجامعه، اخلاق و ادیان بحث میکند. خوانندگان به‌رسایل و کتب اندرز[1] علاقهٔ تام داشتند، و بسیاری از این قبیل رساله‌ها نوشته شد، ولی متأسفانه همهٔ آنها به‌ما نرسیده‌است. در این آثار از خردمندی، احسان، مهربانی، وظیفهٔ غنی نسبت به‌فقیر، مزیت فقر شرافتمندانه نسبت به‌ثروت مبتنی بر تکبر و ظلم گفتگوشده‌است. وسعت آزادی افکار، نفوذ روحانیت زرتشتی‌را متزلزل گردانید، و روحانیان در صدد مقابله برآمدند، اما ستیزه‌ای که آنان ضد افکار و اندیشه‌های فیلسوفان خارجی برپا کردند، به‌نفع ایشان تمام نشد. گزارشهایی که به‌ما رسیده روحانیان‌را به‌فساد عقیده، آزمندی، حتی کفر وزندقه متهم میکند، زیرا روحانیت رسمی اصول توحید (درالوهیت) را که تحت تأثیر ادیان بزرگ عصر رواج می‌یافت، احیا و تبلیغ میکرد. این نظم جدید در ایران وقتی صورت گرفت که اسلام فاتح شده بود، وآنگاه برای نجات آیین ملی بسیار دیر بود.

حیات اقتصادی و اجتماعی

اقتصاد شاهنشاهی ساسانی کماکان بیشتر بر کشاورزی مبتنی‌بود تا بازرگانی. مع هذا این عهد که مشخص پایان جهان باستانست، به‌یاری ادارهٔ دولتی، با کد یمین و عرق جبین ملتها، در امور فرهنگی و سیاسی موفقیتهایی به‌دست آورد که آثارآن تا روزگار ما باقی‌مانده‌است. دورهٔ ساسانی از نظر ازدیاد مداخل و توزیع محصولات و مصنوعات مهمتر از ادوار سابق میباشد. قسمی تعادل در همهٔ وجوه حیات و فعالیت بشری در حوضهٔ بحرالروم پدیدآمد که هم در امپراتوری روم و هم

۱ـ بندنامك (م.)

در شاهنشاهی ساسانی تجلی کرد. این بخش از جهان کهن از این نظر، بر اروپای جنوبی، مرکزی و شمالی قطعاً رجحان داشته‌است.

مسکوکات ساسانی ــ سیمین، مسین، و به‌ندرت زرین ــ در مبادلات تجارتی، در منطقه‌ای وسیع جریان داشت. این عهد دورهٔ پیدایش حقیقی برات است، و بانکداران یهودی بابل و مؤسسات مشابه ایرانی، درجریان دادن برات نفوذ عمده داشتند. برات محققاً از هزارهٔ دوم ق. م. شناخته شده بود، اما جریان آن‌محدود بود، و در حقیقت جز شناسایی قرضی یا تثبیت تاریخ تأدیه چیزی دیگر نبود. از دورهٔ ساسانی، برات به‌صورت سند تملک درآمد ورسماً آنرا میشناختند. بانکهای شاهنشاهی، که تحت ادارهٔ ایرانیان یا یهودیان بودند، مبادلات پولی را به‌وسیلهٔ اسناد مکتوب به کثرت انجام میدادند. گروهی اندک از متخصصان مالی میدانند که کلمهٔ چک[1] یا اصطلاح تضمین سند[2] از زبان پهلوی (به‌زبانهای اروپایی) رفته، وآنها از ابداعات مؤسسات بانکی ایران در اوایل قرون وسطی میباشند. بازرگانان مسیحی‌سوریه بعدهابرات‌را ازایران اقتباس کردند وبه‌مغرب رسانیدند؛ درآنجا برات مخصوصاً از عهد مرونژی[3] شناخته شده‌است.

در شهرها، استعمال سکه وسعت یافت، و تعداد فراوانی از درهم‌های سیمین ساسانی (تض ۱۰۲) در ایران یا در ممالک مجاور یافته شده‌است. در مناطق روستایی، غالباً مزد زارعان، سربازان، کارگزاران، و حتی مالیات هم جنسی‌پرداخت میشده، واین‌سنت دربعض نواحی تاعهد ما هم ادامه یافته‌است. اما تجارت خارجی کاملاً بر پایهٔ اقتصاد مبتنی بر مسکوکات مستقر بوده است. تجارت خارجی بطور محسوسی نسبت بدقرون گذشته افزایش یافته، و مخصوصاً شامل امتعهٔ گرانبها و مصنوعات تجملی که مورد استعمال دربار شاهنشاهی و طبقهٔ ثروتمند اشراف ایرانی

۱- Chèque (Cheque .ا .ت) ۲- Avaliser ۳- Mérovingienne

بوده، میشده‌است. اخذمالیات وعوارض‌جنسی موجب آن گردید که حکام‌ذخیره‌هایی مهم از محصولاتی که در درجهٔ اول لزوم بودند، فراهم آورند، و عمال آنان آنهارا در بازارها پخش میکردند. فایدهٔ دیگر اینها آن بود که هنگام قحط، احتیاجات ملت‌را به‌وسیلهٔ توزیع ذخایر مرتفع سازند، وشاهان ملزم بودند به‌جهت تسکین بدبختیهای ملت باآن موافقت نمایند.

هرگز درادوار سابق تجارت مانند این دوره تحت نظارت جدی قرار نگرفته بود، و این امر دولت‌را مجبور کرد برای وسایل متزاید حمل و نقل در جاده‌ها، شطوط و انهار، ایستگاهها و کاروانسراها و آب انبارها بسازد. عمال مخصوص برای این‌خدمت معین شده‌بودند و ایستگاههای سرحدی و بنادر دریایی‌را مراقبت ونظارت میکردند. همچنین دولت انحصارهایی تحت اختیار خود داشت که‌مهمترین آنها ابریشم خام بود که از چین وارد میشد، و مخصوصاً در کارگاههای سوری ــ فینیقی آنرا به کار میبردند، و به‌زودی مردمی که پادشاهان ساسانی آنان را در سرزمینهای ایران جایگزین کرده بودند با ایشان رقابت نمودند، و ازآن میان کارگاههای شوش، گندشاپور و شوشتر از جهت مصنوعات خود شهرت یافتند. ظروف سفالین تجملی، مصنوعات شیشه‌یی سوری ـ فلسطینی و اسکندرانی به‌ایران وارد میشد. مبادلهٔ منسوجات وتجارت البسه بسیار قابل توجه بود. عنبر را از بحر اسود وارد میکردند. پاپیروس[1] که بیش از پیش جانشین پارشمن (پوست) شده بود، همواره خریدار داشت. استعمال کاغذ به‌نظر نمیرسد که پیش از دورهٔ اسلام از چین به ممالك دیگر رفته باشد. ادویهٔ معطر را از چین و عربستان به‌عنوان ترانزیت میآوردند. ناردین و فلفل را از ماد صادر میکردند. تجارت بین‌المللی موجب ایجاد مستعمرات بازرگانان گردید، و مخصوصاً یهودیان و سریانیان در

۱- Papyrus

نواحی بعید مانند هند، ترکستان، برتانی[1] و سواحل بحراسود مستقر شدند. تجارتخانه‌های صادراتی که سابقاً همه‌چیز می‌فروختند، دراین دوره تخصص یافتند، و خودرا به‌فروش گندم، چارپایان و مصنوعات کارخانه‌ها محدود کردند. بدین‌وجه تمایز بین تاجر صادراتی و بازرگانانی که در بازارهای داخلی تجارت میکردند آشکار گردید، و نتیجه این شد که تعداد دلالان افزایش یابد. جمعاً، تجارت خارجی نسبت به‌دورهٔ سابق چندان بهتر نشد و سبب آنرا باید در مداخلهٔ دولت در امور ـ که موجب اشکال آزادی مبادلات میگردید ـ جستجو کرد.

همچنین در تجارت داخلی، قراین میرساند که در بابل، و بر اثر آن در ایران، تجار محلی و دست فروشان روستایی، که عموماً وابسته به تجار مستقر در مراکز مهم بودند، تخصص یافتند.

در خارج‌ازحیطهٔ‌تجارت، فعالیت‌بانکی‌محدود بود. بانکها جز درموارد کمی محصول یا مواقع پرداخت مالیات، وارد عمل نمیشدند. مع هذا این امر مانع از آن نبود که دولت بیش از پیش در عمل مؤسسات اعتباری ابراز علاقه کند و نظارت خویش‌را بر آنها به‌طرزی منظم ادامه دهد، چندانکه آثارآن مدتی دراز، تا ازمنهٔ جدید بدون تغییر باقی‌مانده‌است.

تولید محصول بهتر شد و توسعه یافت، و آن هم شامل منسوجات ابریشمی و هم‌صنعت شیشه‌سازی بود، و در این رشته‌ها نیزتخصص‌کامل به‌دست‌آوردند. دولت با انحصارات خویش، تولید کننده به‌شمار میآمد و دارای کارخانه‌هایی بود. وی قدرت خودرا حتی به‌بعض صنایع خصوصی ـ صنایعی که مستقیماً مورد توجه دربار، قشون و ادارات بود ـ بسط داد، و در نتیجه قیمت مواد اولیه و دستمزد کارگران را تعدیل کرد و نظمی ایجاد نمود. بدین وجه تمایلات جدیدی پدید آمد که

۱ـ Bretagne (Brittany ن.ا.)

موجب‌ظهور عده‌ای از پیشه‌ها گردید و بعدها اسلام و قرون وسطی از آنها استفاده کردند.

املاك بزرگ عموماً دارای زارع، نجار، آهنگر، نساج، نانوا، آسیابان، روغن‌گیر مخصوص به‌خود و همچنین‌آسیاب بودند. آسیاب، اختراعی تازه به‌شمار نمیرفت، بلکه از قرن چهارم م. مورد استعمال بود. محصولات کشاورزی حفظ میشد و توسعه می‌یافت: در این قسمت کارهای جدیدی انجام شد، از جمله کاشت درخت توت و تربیت کرم ابریشم، و آن برای کشوری که منسوجات ابریشمی در آن بسیار مصرف میشد، مهم بوده‌است. املاك عظیم دولت و بزرگان کماکان طبق روشهای قدیم زراعت میشد، و اگر تکاملی‌مشهود بود، فقط در املاك متعلق به‌دولت صورت میگرفت؛ زیرا آزادی اقتصادی در امور کشاورزی بسیار محدود بود، و با اقدامات انفرادی نمیتوانستند آنرا توسعه دهند.

درحالی که‌حیات اقتصادی جمعاً تاحدی‌سعادت‌آمیز بود، سرنوشت روستاییان بدترشده‌بود. سیرت روشن‌بینانه‌ای که روستاییان در دورهٔ یونانیت از آن برخوردار بودند، از میان رفت. آنان موردِ تعدی قرار میگرفتند، استقلال نداشتند، و هرگز از تعلیم و تربیت برخوردار نمیشدند. ایشان ـ به‌استثنای چند مورد نادر، که‌استقلالی کمابیش بی‌ثبات درمیان‌آنان دیده میشود ـ به‌دولت یا یکی‌از بزرگان تعلق داشتند. زارعان، وابسته به‌اراضی و املاك دولت و بزرگان و یا آتشگاهها بودند. مالکان بزرگ اراضی بیش‌از پیش مقتدر گردیدند، و مالکان کوچك مجبور بودند که برای رفع بحران اقتصادی وتعدیات دولت، خود را تحت حمایت مالکان بزرگ قرار دهند. چون بزرگان مزبور میبایست مالیات‌را برای دولت جمع‌آوری کنند، تعداد کسانی که‌تحت‌نظارت‌آنان‌بودندافزایش‌یافت. دولت که‌بدین‌وجه‌جمع‌آوری مالیاتها وعوارض‌برای وی‌تسهیل‌شده‌بود، تاحدی‌به‌فئودالها وابسته گردید، و

مساعی وی برای پایان دادن نفوذ اینان منجر به‌شکست شد . قدرت بزرگان بدان حد رسید که پادشاه از نظر مالی و نظامی وابستهٔ آنان به‌شمار میرفت .

ایران تنها کشوری نبود که از این عدم تعادل رنج می‌برد . در امپراتوری روم همه جا ، در ایتالیا ، غالیا[1] ، مصر، افریقای شمالی ، اعیان مالک اراضی وجود داشتند . خسرو اول ، با تولید تحولات اساسی و ایجاد دهقنت نظامی کوشید که از این قدرت متزاید اعیان بکاهد . روم نیز به تقلید ساسانیان پرداخت و امپراتور هرقل[2] طبقه‌ای از روستاییان سرباز تشکیل داد ، اما تحولاتی که وی ایجاد کرد برای مقابله باحملات دشمن خارجی بسیار دیر انجام گرفت .

املاک بزرگ به صورت مؤسسات محدودی درآمدند ، و قسمت اعظم آنها به اجاره واگذار میشدند . در این املاک گروهی از روستاییان به کار می‌پرداختند و هرچه‌را که مصرف اعیان و بزرگان بود عمل میآوردند از قبیل : گندم ، روغن ، شراب ، انواع میوه ، گوشت . دستمزد را جنسی می‌پرداختند ، و همچنین عواید زمین جنسی بود . جریان مسکوکات ، در مناطق روستایی ، به حداقل تخفیف یافته بود . مالکان دیگر در شهرها سکونت نمیکردند ، بلکه در املاک خود ، در مواضع مستحکم مسکن میگزیدند ، وازآنجا زراعت املاک خودرا به‌وجهی معقول ومنظم اداره میکردند .کاخهای آنان همه گونه تجملاتی را که درآن عهد میسر بود ، دارا بود ، و سربازان خاص ایشان ازآن قصرها دفاع میکردند و همواره آمادهٔ حمایت آنان با خانواده ، دوستاران و خدمتکاران ایشان ، در مقابل اغتشاشاتی که رخ میداد ، بودند . درآن عهد یک روش اقتصادی ثابت ــ ولی دور از عواطف انسانی ــ مبتنی بر فلاحت ، در جهان ایجاد شد و در طی قرون برقرار ماند . همچنین به مرور قرنها در مقابل این تحولات ، تمدنی جدید پدید آمد و توسعه یافت ، و از

۱- Gaule ۲- Héraclius

مناطق روستایی به‌شهرها سرایت کرد . ایران‌وروم ، برمبانی مواریث قدیم، به‌قسمی از فئودالیسم دست یافتند که بیش از ادوار سابق ثمربخش بود . « درعوض بردگی روستاییانی که سابقاً آزاد بودند ، نخبه‌ای از فئودال تشکیل شد ... وانقلابی در فئودالیسم رخ داد که بعدها درهمهٔ ممالک اروپاوآسیا تجلی خواهد کرد ، وجانشین همهٔ تشکیلات ملکی جهان قدیم خواهد گردید . » این انقلاب مبتنی بر فئودالیسم قرون وسطایی عرب، اسلاو ــ روسی[1] وبحرالرومی‌است که فرهنگ عالی‌جهان‌باستان را حفظ خواهد کرد و آنرا توسعه خواهد بخشید .

دولت در امور مالی فاقد عاطفه بود . با احیای سنن دورهٔ یونانیت ، برای زمین وافراد نرخی تعیین میکرد که از استعداد مردم خارج بود ، و برای اخذآن به‌قوهٔ قهریه متوسل میشد . مالیات غیرمستقیم که برگمرک ، نواقل وراهداری‌وضع شده‌بود ، موجب تحمیلات‌بیشتری برمردم گردید . کلیهٔ کسانی که به‌طبقهٔ ممتازان متعلق نبودند ، مجبوربودند به‌هرقسم خدمت تن دردهند ، در ساختمان کاخ شاهی شرکت کنند ، در تهیهٔ مواد بکوشند ،کارصنعتگران را انجام دهند ، ایستگاههای چاپار را حفظ کنند ، از سپاهیان پذیرایی نمایند ، اغنام و احشام شاه را بچرانند . روستایی موظف بود اسبان خودرا برای چاپارحاضر کند ،کاروان سالار، ارابه ران وقایقران میبایست ستوران ،گردونه وقایق‌خویش‌رابرای حمل ونقل‌آماده سازند . دولت محصولات را از کسانی که در بازارها به‌داد وستد می‌پرداختند به‌قیمتی نازل میخرید ، وفساد عمال ، باوجود مقابلهٔ جدی پادشاهان ، وحشتناک بود .

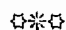
دولت به‌پول احتیاج داشت . متصرفات وکارخانه‌های وی برای دربار وقشون کارمیکردند ، ومازاد فروخته میشد .آزادی انفرادی بسته به‌ارادهٔ دولت بود ، و در حدود هزار سال در ایران اثری ازآن نبود. خزانه اشباع نمیشد . ادارات وقشون

۱- Slavo-russe

مبالغی بسیار درخواست میکردند . استحکاماتی که درسرحدها برپا مینمودند ، گران تمام میشد . باید مخارج جهازات وهمچنین سفرایی را که بهدربارهای خارجه با هدایای سلطنتی میفرستادند ، براین ارقام اضافه کرد . بههنگام بدبختی و قحط ، دولت موظف بود احتیاجات آسیبدیدگان و فقرا را مرتفع سازد . وجوه هنگفتی برای امورفرهنگی ، ساختمان مدارس ودارالعلمها تخصیص داده شده بود . برای زیبا ساختن شهرها ، ایجاد قنوات وانتقال آب کوشش میشد . هرچند نمیتوان گفت که زمان ساسانی دورهٔ صلح بودهاست ، معهذا شهرها توسعه مییافتند ، درهمهٔ بخشهای شاهنشاهی شهرهایی ایجاد میشد ، برتعدادآنها افزوده میگردید و مسافتآنها از یکدیگر کمتر میشد مخصوصاًدرنواحیحاصلخیزی که کمتر در معرض حوادثواقع واز دیرباز مزروع بودند ویا نواحیی که بر اثرسیاست روشن بین شاهنشاهاندرآنها زراعت شده بود . خوزستان وسیستان در میان ایالاتی که از توسعهٔ بسیارشهرسازی متمتع شدند ، مقام اول را دارا بودند .

تحول مالی که خسرو اولایجاد کرد ، بیشازآنکه بهنفع ملت باشد ، بهسود خزانه بود ، وتعدی و جهل ــ که مردم درآنها غوطهوربودند ــ آنانرا بهاعتصاب برمیانگیخت . اعتصاب امری جدید در جهان قدیم محسوب نمیشد ، وحملات آن در مصر ، یونان و روم مشهود شده بود اما انقلاباتی که جهان یونانی را بهلرزش در آورد ، اعتصاب بردگان یا وامداران بود . جنبش مزدکی که رنگی دیگر داشت ، مبتنی بر مبنای اجتماعی و اقتصادی بود ، و به همین دلیل است که آنرا کمونیسم نامیدهاند . بدبختیی که ملت درآن غوطهور بود ، مانعاز آن میشد که وی بهتفکر پردازد و عدم عدالت اجتماعی را احساس کند . بدبختیهای او موجب ترحم افکار مردان بزرگ عصر گردید ، چنانکه برزویه مینویسد : « عصر

ما همهجا در انحطاط است »[1] . دولت براثر تمدن وثروت خویش درخشان مینمود ، و قوای نظامی آن قادر مطلق بهنظر میرسید . اما سازمان اجتماعیاش پوسیده و خراب بود ، و همین امر کفایت میکرد که کشور ، بههنگام حملهٔ عرب ــ که از مقاومت در برابرآن عاجز بودند ــ در بازوان فاتح افتد .



بحرانی عمیق درقرن سوم مسیحی ، دنیا را از اسپانیا تاچین بهلرزه درآورد. بحرانیسیاسی ، اجتماعیواقتصادی درروم ایجادشد ، وفقط بهعلتجلوسدیوکلسین[2] نجات یافت . بحرانی سیاسی ودینی در ایران رخ داد که بر اثرآن سلسلهٔ اشکانیان پس از سلطنت درمدتی قریب پنج قرن ، منقرض شد وسلسلهٔ «ملی» ساسانیجانشین آن گردید . بحرانی سیاسی درشاهنشاهی کوشان ایجاد شد ، وآن دولت پس ازآن که در زمان کنیشکا[3] بهاوج رفعت خود رسیده بود ، درزمان دومین جانشین همین پادشاه ، براثر فتح شاپور اول منقرض گردید . رابطهای که بشرعهد حجر متأخر ، محجوبانه با همسایهٔ خود برقرار نموده بود ، راه خودرا باز کرد . دنیا ، هرچندبین ملل مختلف قطعه قطعه وتقسیم شده بود ، ثابت کرد که اقتصاد واجتماع هر کشور وابسته به کشور دیگراست ، و کوچکترین حادثهای که دریکی ازآنها اتفاق افتد ، درديگری مؤثرواقع میگردد .

تمدن ساسانی پایان هزار سال زندگانی ملت ایرانی است ، وبهنظرمیرسد که اوج موفقیت آن باشد . بهاستثنای شرق اقصی ، پس از انقراض شاهنشاهی کوشان ، جهان بین ایران و روم تقسیم شد . ایران دیگر ، مانند زمان پارتیان ، شریکی نیست که بهدفاع اکتفا کند ، بلکه رقیبیاست دارای همان قدرت حریف،

۱ــ درکلیله ودمنه بهرامشاهی آمده : « میبینم که کارهای زمانه میل به ادبار دارد » (کلیله ، مصحح قریب ، چاپ اول ، ص٥٤) (م.)

۲ــ Dioclétien (Diocletian ت. ا.)

۳ــ Kanishka

بلکه‌بالاتر . سلسلهٔ ملی ، دین‌ملی ، هنرملی،فرهنگ ملی‌وتمدن ملی‌حکمفرما بود . همهٔامور مبتنی‌برجامعه‌ای‌بغایت‌اشرافی‌بود که‌اصل‌ونسب واملاک‌مظاهر آن محسوب میشدند . خاندان شاهی ، نجبا وروحانیان پایه‌های این حکومت به‌شمار میرفتند ، واین بنایی است که تحسین مورخان عرب را به‌خود جلب کرده است ، وآنان آنرا به‌عنوان سرمشق فن سیاست محسوب داشته‌اند . نجبا اراضی را حفظ میکردند ، از بعض مزایای موروثی برخوردار بودند ، و شاه را انتخاب میکردند . جنگ ، شکار ، ضیافت وتمتعات‌حرم‌سرا همهٔ اوقات‌آنانرا فرامیگرفت . تعدد زوجات بسیارمتداول بود ، ولی زن‌ازهمهٔ حقوق خود محروم‌نبود . بمرورزمان ، اخلاق وآداب ترقی کرد ولطیف گردید ، جنگجویان وشکارگران به‌خواندن ونوشتن علاقمند شدند . مردم به‌بازی شطرنج ، گوی و چوگان‌بازی تمایل یافتند . موسیقی ، تصنیف وعلوم مورد توجه بود و در توسعهٔآنها کوشش میشد . دربار مدهایی برای لباس اختراع کرد و انواع جواهر طبق سلیقهٔ خویش ابداع نمود ، ودرفن تهیهٔ اطعمه پیشرفت کرد . این جامعه ، درخشان ومظهر تمدن وهنرلطیف ومجلل میباشد . بین‌آن وطبقات پایین ، دیواری‌است غیرقابل عبور. طبقهٔ شهریان، هنرمندان‌و بازرگانان‌ضعیف‌است وتودهٔ ملت شامل روستاییان است که وضع بردگی‌آنان باتعلمیات روحانیت زرتشتی سازگار نیست .

عمل‌پادشاه ساسانی با امپراتور روم ــ که زندگی وی مصروف حفظ میراثی که فرهنگ قدیم جهان باستان معرفی میکرد ، بود ــ اندکی فرق داشت . ایران، مانندروم ، محاط به کمربندی ازاقوام‌دارای فرهنگ بدوی‌بود، که شاهان درمقابل آنان‌سدهایی برپا کردند ، ولی‌همواره توفیق‌نمی‌یافتند . جمعاًوبهرحال ، ساسانیان موفق شدند و در ذهن اقوام از خود خاطره‌ای به‌عنوان شاهان بسیار مقتدر جهان باقی گذاشتند .

تفوق ایرانیان درشیوهٔ حکومت واداره ، طریقهٔ جنگ ، ظرافت هنرها ، طرز جامه پوشیدن ، خوردن ورفتار مورد تصدیق بود .

ایران این عهد ، وظیفهٔ تبلیغ هنر و ادیان را به‌عهده گرفت . به‌نظر میرسد آیین بودایی ، درتماس بامزدیسنی ، اصل دوگانگی (ثنویت) را در ستیزهٔ بین‌خیر، که دربودای منفرد تجسم یافته بود ، وسپاه شر ــ که تحت قیادت مارا[1] بود ــ پذیرفته باشد . دانشمندان مایلند که در متریای[2] بوداییان ، اثرخدای‌منجی مزدیسنی یعنی مهر (میترا)[3] را به‌بینند . پیشرفت مانویت درترکستان و چین شناخته شده است . این‌آیین ازراه سوریه ومصر، در افریقای شمالی نفوذ کرد ودرآنجا یکی‌ازپیروان آن «اگوستین قدیس»[4] بود . مانویت که در شرق مورد ایذا قرار گرفته بود ، در آسیای صغیر توسعه یافت ، در ارمنستان نفوذ کرد ، وبه‌تراکیه[5] رسید (قرنهای‌دهم ویازدهم مسیحی) . این آیین با تجارت مشرق ، بدفرانسهٔ جنوبی رسید ، وموجب پیدایش‌فرقهٔ مقتدرکاتار[6] ــ یعنی‌پاکان ــ گردید ، که کلیسای‌کاتولیک‌بدان‌اعلان‌جنگی سخت داد . درمدت بیست سال ، ناحیهٔ بزیه[7] وکارکاسون[8] غارت گردید ، وهزاران تن ازجانب تفتیش‌مذهبی[9] کشته یاسوخته شدند (۱۲۰۹ ــ ۱۲۲۹) . این‌بخش‌ازفرانسه چنان‌آسیبی دید که سه قرن طول کشید تا خرابیهای‌آن مرمت شود . از یک‌سوی مانویت درفرانسه وچین نفوذ کرد ، واز سوی دیگر مذهب نسطوری ، که تنها فرقهٔ مسیحی بود که در ایران به‌رسمیت شناخته شده بود ، تا چین پیش رفت . این است پهنهٔ تشعشع افکار دینی که از شاهنشاهی ایران نشأت یافته و از این سرزمین نیرو گرفته بود .

هنرساسانی که ممکن است ظاهراً باهنر دوره‌های قبل فرق داشته باشد ، در

۱ــ Mara ۲ــ Maitreya ۳ــ Mithra ۴ــ Saint Augustin (Augustine ت.ا.)
۵ــ Thrace ۶ــ Cathares ۷ــ Béziers ۸ــ Carcassonne ۹ــ Inquisition

حقیقت و اساساً مبتنی برعنـاصر کهن شرقی است . هنرمزبور با هنرغربی هم عصر خود مخالف است وباآن شباهتی ندارد ، و قرابت آن دو ــ که بعض دانشمندان در این باب کوشش کرده‌اند ــ فقط در موارد خارجی‌وظاهری صادق است . هنرساسانی هنری است ایرانی باجلوه‌های‌کاملاً خاص ، وریشه‌های آن درجهانی بسیار کهن‌فرو رفته است ، هرچند دردنیایی تجلی کرده که توسط یونانیت تغییرشکل یافته است .
این هنر که پایان‌تکامل متمادی‌است ، به‌حدکافی دارای نیروی حیاتی جهت‌تشخیص نفوذ وی درهنرهای اقوام مجاور میباشد . هنرمذکور درعهدرونق خویش ، موجب الهام معماران و طراحان رومی گردید ، و آنان اشـکال جدید را در هنر بوزنطی (بیزانسی)پذیرفتند . هنرتازه‌به‌دوران‌رسیدهٔ اقوام صقلاب[1] که جدیداً ازجنگلهای خودبیرون‌آمده بودند، درصدداقتباس‌ازآن‌برآمد . همچنین این هنرازسرحدهای شرقی شاهنشاهی عبور کرد وبه‌خدمت دینی خارجی درآمد ، و مبانی هنرایرانی ــ بودایی[2] را ، که در مدت قرنها ، از افغانستان تاچین را تحت‌الشعاع خود قرار داد ، پی‌افکند . هنرساسانی که وابسته به‌اشکال ایرانی‌است ، به‌منزلهٔ پلی بین تمدنهای کهن‌آسیا وتمدنهای قرون وسطای غربی به‌شمارمیرود . عمل تمدن بخشندهٔ‌ایران دورهٔ ساسانی بدینجا محدود نمیگردد . ایران ، مدت چند قرن روابطی بسیار نیکو بادولتی‌هندی ــ یعنی‌دولت گوپتا[3] داشت . دولت‌مزبورعاقبت وحدتی‌ملی‌ایجاد کرد و دورهٔ نهضتی درهندوستان پدیدآورد . ایران برای این دولت ، نقش میانجی و عامل انتقال‌افکاروهنرهای‌غربی‌راداشت ، وبه‌وسیلهٔ وی‌این‌اموربداخل کشورمجاور گردید .
سابقاً گفته شد که در مدت این «دورهٔ طـلایی» تمدن هندی ، هند به‌سبب دوستی و مبادلات اقتصادی وفرهنگی که بین دودولت مذکوروجود داشت ، توانست به‌منابع غربی دست یابد ، و ازآن درعلوم پزشکـی ، نجوم ، هندسه ومنطق استفاده کند ، و

۱- Slaves   ۲- Irano – bouddhique   ۳- Goupta (Gupta .ت.ا)

در این موارد ــ لااقل دربخشی ازآنها ــ مدیون ایران میباشد .

معهذا این بنای عالی ، این سازمان بزرگ پیکر، یعنی ایران عهد ساسانی، که با درخشندگی ووضوح عمل میکرد ، درعرض چندسال منهدم گردید . اما باید دانست که پیشرفت تازیان به‌سبب تفوق سیاسی ، یـا نبوغ خارق‌العادهٔ فرمـاندهان نظامی‌ایشان‌نبود . دنیای آن عصر:آسیا ، اروپا وافریقا ، که به‌علت محاربات‌فرسوده شده وبه‌سبب منازعات اجتماعی و دینی داخلی تحلیل رفته بود نمیتوانست در برابر دشمن متحد ، ملهم ، متعصب و مصمم مقاومت کند و بنابراین تازیان توفیق یافتند.



تخت جمشید ، کاخ آپادانه

نتیجه

ورود ایرانیان به‌نجد ایران مسبوق به‌عهدی طویل بالغ بر سه هزارسالست که درطی آن ، به‌تدریج ، تمدن انسان ماقبل تاریخی که ازغارهای خود فرودآمده و در دشتها ودره‌ها سکونت گزیده بود ، توسعه‌یافت . درمدت سی قرن ، انسان فلاحت و تربیت جانوران‌راآموخت ووسعت‌داد ودر استخراج‌فلزات نخستین گامها رابرداشت هنر ساختن ظـروف سفالین منقوش وی ، که بدون شك در نجد ایران پدیدآمد ، به‌سرعت پیشرفت ودرنقاط بعید نفوذ کرد . بشر با ایجاد قصبات زندگانیی اجتماعی را تنظیم نمود ، وازآن پس منفرد نزیست ، و با دسته‌های دیگر انسانی تماس یافت واین روابط را توسعه بخشید .

ایران ، چون مورد ومعبر اقوام است ، در طی دورهٔ ماقبل تاریخ ، جنبشهای اقوام مختلف را به‌خود دیده ، ولی استقرارآنها درنجد ، تاآنجاکه ما اطلاع داریم، فقط اتفاقی بوده است . تنها ازآغاز عهدآهن به‌بعد است که زندگانی در ایران بر اثر ظهور واستقرار ایرانیـانی که از استپهاآمده ودر کوههـای این کشورسکونت گزیده‌بودند ، تحولی عمیق یافت . بازی حوادث‌چنین مقدر کرده بود که ایرانیان

ــ که بعداز همه وارد شده بودند ــ در نجد متوقف شوند . نجد مزبور ناحیه‌ایست به‌منزلهٔ پلی بین منطقهٔ اوراسی[1] استپها ومنطقهٔ صحراهای عظیم غربی که تا افریقا ادامه می‌یابد ، ودرآن میان ، درواحه‌های غنی بین‌النهرین ودرهٔ نیل ، تمدنهای‌عالی مبتنی برشهرسـازی توسعه یافته بود . این موقع جغرافیـایی قوم ایران در تمدن مخصوص وتاریخ وی‌اثری عمیق به‌جای گذاشته است . ایرانیان ، بدون‌آنکه رابطهٔ خود را با مردم ساکن‌استپها(همان‌استپها که خوداز آنجا آمده‌بودند) که به‌حرکت خویش ادامه میدادند ، قطع کنند ، همینکه جامعهٔ آنها منظم ومرتب شد ، تمایلی به تسلط بر اقوام ساکن‌بین‌النهرین‌احساس کردند . در مدت‌دوازده قرن ،آنان‌این منطقهٔ غنی را در تصرف خود داشتند . همچنین بارها برای ایشان ــ در طـی تاریخ خویش ــ اتفاق افتاد که از سرحدهای طبیعی‌مشرق تجاوز کنند و بر اقوام مهاجر شرقی‌تسلط یابند . بدین‌وجه فرهنگ‌آنان که در یك زمان‌از منابع‌دوجهان‌مختلف استفاده میکرد ، توسعه یافت . نخست‌جهان‌شرق که خود از آنجا بیرون‌آمده‌بودند وبا آن‌بنا به‌علاقهٔ نسبت به‌نیاکان ، روابط نزدیك‌خود را حفظ کردند‌واثراین روابط در هنر نقاشی جانوران ، اشیاء فلزی ، زین ویراق‌بندی غنی ومتنوع اسبان ،ظروف مزیّن وممتاز ، ونیز در جواهرسازی ایشان به‌جامانده است . دوم جهان غرب ، که مبادی شهرسازی‌ومعماری ، هنرتزیینات ، وعلوم ازآنجا می‌آمد . ایرانیان به‌سبب استقرار در میان دو جهـان مذکور از یك‌سو ، و از سوی دیگر به‌علت استعداد و فعالیت، تمدنی‌مختلط‌در ایران‌به‌وجود آوردند که به‌پیشرفت‌هایی‌نایل‌آمد وموجب تحسین‌ملل‌دنیا گردید . ایرانیان به‌واسطهٔ سدهایی که اقوام مقتدر آسیایی‌به‌وجود آورده بودند ، متوقف شدند ، واز توقف خود در کنـار مدنیت‌های کهن کـه مدت چهار قرن‌طول کشید ، استفاده کردند واز فرهنگ‌آنان متمتع گردیدند تاتوانستند

۱ــ Eurasique

بهنوبهٔ خویش جهان‌آسیایی را تحت تسلط درآورند . در آسیای صغیر و سواحل دریای اژه[1] آتنان باغرب که معرف‌تمدن هلنی بود واندیشهٔ حرّیت شهرنشینی‌وحیات مدنی درآن حکمفرمابود ، روبروشدند . سلطنت هخامنشی که مبتنی برالیگارشی[2] بود باامپراتوری دموکراتیك یونانی بهنزاع‌برخاست . ارگ تخت جمشید درمقابل ارگ اثینه (آتن) قد علم کرد . در اینجا دومنظره مجسم میشود ، که بین‌آنهاتفاوت بسیار است : در یك طرف ملت ، قضاة ، روحانیان ، جوانان قلباً بهپرستش‌خدایان خویش مشغولند . در جانب دیگر ، همهٔ اقوام مطیع ، تحت مراقبت‌نگهبانان‌شاهی، برای مخدوم خویش باج و خراج می‌آورند . اینجا الوهیتی مشهود نیست ، تنها پادشاه مرکزحیات شاهنشاهی است وهمهٔ مساعی میلیونها افراد بدو معطوفست . از نظر هنر نیز اختلاف بارزی بین‌این دو دیده میشود : در حالی که یك دسته خدایان راپرستش میکنند ، دستهٔ مقابل یك فرد بشری را ــ که مظهرخدا در زمین است ــ تقدیس مینمایند .

غالباً خواسته‌اند از تمدن هخامنشی انتقاد کنند از اینرو که تمدن مزبور بهتمدنهای اقوام دیگرمخصوصاً درزمینهٔ هنر ، تعلق‌بسیار داشته است . اگرمنظور ابنیه‌ایست که ما می‌شناسیم ، بایداین حقیقت کهن راتصدیق کرد که درهمهٔ‌ازمنه ، اقوامی که بایکدیگررابطه داشته‌اند ، دریکدیگرمتقابلاً نفوذ کرده‌اند . آیایونان با همهٔ نبوغ خود ، از منابع هنری وفکری مشرق استفاده نکرده است ؟ آیا روم‌از همهٔ آنچه که یونان ــ پس از التقاط از منابع اقوام مجاور خویش ، اتروسکها[3] و کامپانیان،[4] اقوامی که از حیث ذوق وسلیقه ظریفتروازجهت هنر مترقی‌ترازرومیان قانع وخشن بوده‌اند ــ عرضه کرده متمتع نشده است ؟

۱ــ Mer Égée ۲ــ Oligarchie ؛ حکومتی که اختیارات آن در دست چند خاندان مقتدر باشد . (م.)
۳ــ Etrusques (Etruscans.ا.ت) ۴ــ Campaniens (Campanians.ا.ت)

سابقاً قدما معتقد بودند که جهان بین دو کشور متمدن ، ایران و یونان ، تقسیم‌شده . تشکیلات سیاسی واقتصادی این دو ، باهم اختلاف‌داشت ومع‌هذامتعادل بود ، چه هریك ازآنها نتیجهٔ تکاملی بود که در مدتی کمابیش طویل ایجاد وبراثر فعالیت خلاقهٔ بشرحاصل شده بود ، اما هر یك میکوشید که روش زندگانی خود را دربقیهٔ دنیای قدیم بسط دهد . ایرانیان نخستین ملتی هستند که شاهنشاهیی‌جهانی، ایجاد کردند که روح‌اغماض‌ــ عدالت‌ــ که پیش‌ازآن‌شناخته نبود ــ درآن‌حکمفرما بود . آنان سرحدهای جهان متمدن را بهنواحی بعید مشرق ، تا خط سیحون (سیر دریا) کشانیدند . درمدتی‌متجاوزازدوقرن ، حیات سیاسی‌در گرد شاه بزرگ‌متمرکز گردیده بود ، و او توانست در طی تاریخ طولانی‌خویش ازآنها دفاع کند . وی‌آنها را بهنواحیی که کمتر در دسترس بود ، انتقال داد . خط دیوانی هخامنشی موجب پیدایش قدیمترین خط هندوستان گردید . هنر سلسلهٔ موریا[1] مقتبس از هنر عهد شاهان بزرگ بوده است . طرق بحری بین شرق اقصی و بحرالروم کشف شد ، و در نواحی واقع بین جیحون وسیحون مبانی شهرسازی وآبیاری را وارد کردند . اما اقداماتی که برای درهم شکستن مقاومت هلنیان بهعمل‌آمد ، منجر بهشکست شد، واین امر کمتر وابسته بهنیروی یونانیان بود تاخطاهای ایرانیان . وحدت طبیعی ، سیاسی و اقتصادی شاهنشاهی هرگز تحقق نیافته بود[2] . انحطاط سلسلهٔ هخامنشی ، واگذاری شغل‌نظامی‌بهمزدوران‌یونانی ازیکسو، وازسوی‌دیگربیدارشدن‌احساسات هلنی تحت حمایت مقدونیه که خود بهزحمت صبغهٔ هلنی گرفته بود ، تاریخی‌جدید را افتتاح کرد . «وجدان‌اروپایی» قرن‌چهارم ق . م . بود که راهنمای سفرهای‌جنگی اسکندر گردید ، و تمام‌آسیای صغیررا از یونانیت مستور کرد ، سرحدهای اروپارا تا حدود سند وآسیای مرکزی عقب برد ، و آن انقلابی بود که جنبهٔ سیاسی‌اش

۱ــ Maurya ۲ــ مراد وحدت همهٔ ممالکی است که تحت تسلط هخامنشیان درآمده‌بود(م.)

کمتر ازجنبهٔ اقتصادی ومخصوصاً اجتماعی بود . ایران‌درمسیر اقتصادجهانی‌افتاد ، محصولات خارجی را مصرف میکردوصادر مینمود ، و در دو جهت ترانزیت داشت . وی نیز برهمان طریقه وطرح اجتماعی دول مترقی‌تر غرب رهسپارشد . سلطنتی که دارای حقوق الهی بود ، با وجود اسکندر به‌صورت تشکیلات یونانی درآمد .

فاتح که براریکهٔ داریوش جلوس کرده بود ، جز تجدیدبنای شاهنشاهی هخامنشیان اندیشه‌ای نداشت ، وپندار خویش را مبنی بر اختلاط وامتزاج دوملت بزرگ ودوتمدن عظیم دنبال میکرد .

عهد یونانیت در ایران ــ که مدتی قریب به‌دوقرن تحت تسلط خارجی باقی ماند ــ آثاری به‌جا گذاشت . تشخیص درجهٔ نفوذ یونانیان مشکل است ، همچنانکه تعیین درجهٔ ایرانی‌شدن سریع‌وکامل یونانیان ساکن ایران هم دشوار است . سجیهٔ قابلیت نفوذ ایرانیان که دارای نیروی اقتباس است ، و همچنین استعداد وی برای تغییرشکل دادن عنصر خارجی به‌صورت معاون ودستیار ، محققاً درین مسألهٔ دقیق اهمیت اساسی داشته‌است . درحیطهٔ خارجی‌ومادی‌تمدن ، یونانیت میبایست‌پیشرفتی محتملاً وسیع وسریع کرده باشد ، اما در حیات روحی ودینی ، این موضوع صورت دیگربه‌خود گرفته است . مقایسهٔ آن دوره با زمان ما قابل توجه است و میرساند چگونه قبول‌شکل وماده‌ای که ازخارج‌وارد میشد سریعتر ازپذیرفتن فکرواندیشه انجام میگرفت ، وچگونه تضاد بین شهر و قصبه آشکار است . بطور کلی یونانیت در ایران شکست خورد . رؤسای آن هرگزنتوانستند از مخالفت سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی مصون مانند . ستیزه بین دوشکل زندگانی مدنی ، بین‌حیات شرق وحیات غرب ، بین‌شهرمستقل[1] وسلطنت‌شرقی ، بین روش اقتصادی‌مبتنی برآزادی‌واقدامات فردی واقتصاد شرقی تحت نظارت وهدایت دولت ، هرگزقطع نشد . یونانیت‌ازعهدهٔ

۱- Cité-Etat

حل «مسألهٔ دایمی جامعهٔ انسانی» وجدال بین حکومت ومردم ، بین طبقهٔ متصرف و طبقه‌ای که از ارث خویش محروم شده بود ، بین بورژوازی وکارگران برنیامد .

درمقابل نفوذ یونانیت وتحمیل آن به‌عنوان ماده‌ای خارجی ، عکس‌العملی‌در مشرق از جانب پارتیان وکوشان ، ودر مغرب از جانب قرطاجنه وروم ایجاد شد . این کشورها که درپیرامون قرارداشتند ، کما بیش تحت تأثیریونانیت واقع شده و مع‌هذا سجیهٔ اختصاصی وملی خودرا حفظ کرده بودند . جهان ایرانی ، در آخرین قرن قبل از مسیح ونخستین قرون تاریخ مسیحی به‌نهایت توسعهٔ خود رسید . ایران دورهٔ پارت تا سرحد مصر پیش رفت . شاهنشاهی کوشان تقریباً همهٔ هندوستان ، ترکستان روس وبخشی از ترکستان چین را اشغال کرد . سرمتها[1] که در استپهای اوراسی[2] درهم میلولیدند ، در این زمان صاحب بخشی بزرگ از ساحل شمالی بحر اسود شدند ، وبا سکنهٔ اطراف‌دانوب تماس یافتند ، واز سوی دیگر تاحدودآسیای مرکزی گسترده شدند . جهان ایرانی ازجهان یونانی انتقام گرفت . آنگاه که به‌دو پاسگاه واقع در اقصی‌نقاط شرقی شاهنشاهی وی‌حمله برد ، حکومت یونانی ــ بلخی تحت ضربات‌یوئه‌چی[3] یا کوشانیان‌آینده ازبین‌رفت ، وشهرهای یونانی ساحل‌شمالی بحراسود تحت‌تسلط سرمتها درآمد . ایران به‌فشارخودبررومیان ــ که درآسیانفوذ کرده بودند ــ ادامه داد ، وجنگهای مهرداد بنطیقسی[4] به‌منزلهٔ مقاومت‌آسیانیان که در رأس‌آنان ایرانیان قرار داشتند ، تلقی میشد . از این مبارزهٔ عظیم‌تن‌بتن بین‌ایران وامپراتوری محتضرسلوکی غالب ، ایران فاتح بیرون‌آمد .

نوعی تشابه‌درمقدرات پارتیان‌وکوشانیان‌میتوان‌دریافت . هردوآنان‌باامپراتی هلنی شروع کردند که نهضتی ملی‌در دنبال داشت . اما وظیفه‌ای که به‌عهدهٔ پارتیان

۱- Sarmates (Sarmatians ت.ا.)   ۲- Eurasiques   ۳- Yue-tche (Yüeh-chih ت.ا.)
۴- Mithridate du Pont (Mithridates of pontus ت.ا.)

گذاشته شده بود ، بسیار سنگین‌تربود ، زیراآنان این افتخاررا داشتند که دفاع از تمدن قدیم مشرق درسه‌جبهه بدیشان واگذار شده‌بود . پارتیان لاینقطع دراجرای این وظیفه کوشیدند ، وگاه عقب نشستند برای اینکه‌بتوانند حملات رادفع کنند. آنان‌بامقاومت‌لجوجانهٔ خود ، راه فتوحات ساسانیان‌راهموار کردند . به‌نظرنمیرسد افکارمیهن‌پرستی درزمان شاهان اشکانی‌غلبه داشته باشد ، چه پادشاهان مزبورنسبت به‌اقوام خارجی‌به‌نظراغماض مینگریستند . دورهٔطولانی‌سلطنت‌آنان مانع شد که‌از جانب‌ایران‌عکس‌العملی‌بسیارخشن‌نسبت‌به‌همهٔ‌آنچه که‌ازخارج‌آمده‌بود،ایجادشود . این‌دوره،عهدانتقالی‌به‌شمار میرود که‌به‌ملت ایران‌اجازه‌داد میراث خودراحفظ کند وآنچه را که‌یونانیت‌به‌وی‌بخشیده بودتحلیل‌برد . پارتیان از نظرسیاسی راه‌ساسانیان راباز کردند ، درحالی که‌آیین‌مزدیسنی‌راـ که درزمان‌ساسانیان‌دورهٔدرخشانی‌یافت‌ـ محفوظ داشتند .آنان اصول‌ومبادی هنرملی راکه بر اثرروابط بسیارنزدیك بااقوام ایران خارجی تقویت شده بود ، محافظت کردند .

پنج قرن‌ونیم‌پایان شاهنشاهی‌هخامنشی را ازآغاز سلسلهٔ ساسانی جدامیکند، ودر طول این مدت‌سرزمین ایران که رابط بین‌دوجهان به‌شمار میرفت ، ازتصادم‌آن دو رنج میبرد . درمقابل نفوذ یونانی که از مغرب ناشی شده‌بود ، نفوذ پارتیان ـ که از استپهای مشرق‌آمده بودند ـ قرارداشت . در مدت این چند قرن ، گویی عناصر مختلف و اصولی که عمیقاً باهم اختلاف داشتند ، در یك بوته ریخته شده ممزوج گردیدند . مغرب،آثارقطعی‌درطبقهٔ علیای‌فکر ایرانی‌به‌جا گذاشت وموجب‌پیدایش اشکال ایرانی ـ شرقی گردید ، وپارتیان درصدد امحای این‌آثار برنیامدند .آثار مزبور ازآغاز تاریخ مسیحی‌باشدتی متزاید جلوه‌گرشد . دراین لحظه که مخصوصاً برای شکفتن تمدن ایرانی باسجایای ملی‌مناسب بود ، تاج وتخت به‌دست ساسانیان افتاد ، وآن‌مرحله‌ای در درجهٔ اول اهمیت در تاریخ ایران به‌شمار میرود . ایران

ساسانی ، که ریشه‌های خود را در فرهنگ کهن ایرانی ـ شرقی فرو برده بود ، در تعقیب پیشرفتهای سیاسی و نظامی خود ـ در مغرب ضد رومیان و در مشرق ضد کوشانیان ـ باردیگر دروازه‌های خود را برامواج جدید فرهنگهای نواحی‌مجاور باز کرد ، وازآن جمله فرهنگ‌ایالات‌شرقی روم با فرهنگ ایرانی تازه نیرو گرفته پیوند یافت . عهد ساسانی را فقط از طریق همین اختلاط جدید باید شناخت .

تمدن ایرانی درعهد ساسانی ، همچنانکه ازمنابع خارجی مستفید بود ، خود بیش از ادوارسابق به‌اعمال نفوذ در اقوام دیگرادامه داد . هنروی تا اقیانوس‌اطلس پرتو افکن شد ، و به‌صورت جریان جدید ایرانی ـ بودایی[1] به‌چین رسید . ادیانی که در سرزمین ایران برخاستند ـ ودر اروپاوافریقا باآنها مبارزه شد ـ درصحاری آسیای مرکزی نفوذ کردند . تشکیلات نظامی وی راه فروسیت[2] قرون وسطی را آماده کرد ، وتشکیلات اداری‌آن در دربار شارلمانی[3] نفوذ نمود .

ایران ساسانی ، همچون سپری عظیم ، از فرهنگ قدیم‌آسیای غربی‌درمقابل حملات اقوام بدوی ، که با جنبش شدید خود سرحدهای شمالی وی را موردتهاجم قرار میدادند ، دفاع کرد . ملت ایرانی براثر این محاربه برای دفاع مواریث کهن تمدن شرقی ، ومنازعه با رومیان برای تسلط بر جاده‌ها ودریاها ، بازارها و منابع اقتصادی ، نیروی خود را به‌پایان رسانید . در میان ممالك مجاور ایران ، بین این کشور وهند عهد گوپتا[4] حسن تفاهم وجود داشت ، و این امر برای دو فرهنگ که به‌سبب روابط صلح جویانه مشترکاً ترقی میکردند ، بسیار سودمند بود . اگراین روابط به‌مغرب ، به‌جهان یونانی ـ رومی ، کشانیده میشد ، ممکن بود که مردم‌آن حدود را با میانجی گری ایران ، با هند ، وحتی دورتر باچین ، ارتباط دهد و شاید

۱- Irano–bouddhique
۲- Chevalerie (Chivalry .ت.ا)
۳- Charlemagne (ت.ا.)
۴- Goupta (Gupta .ت.ا)

آیندهٔ اوراسی[1] به‌وضع بهتری تبدیل میشد .»

جهان متمدن درطریق زندگی‌اجتماعی ، اقتصادی ودینی بیش ازپیش‌نزدیك وبیش ازپیش مشابه یکدیگر شدند . از شط سند تا مصر ، از قسطنطنیه تا ایتالیا ، اسپانیا و غالیا[2]،کاخهای‌مستحکم ، کوشکهای استوار، منازل نیرومنداشرافی‌مجلل وظریف فئودال بنا شد که درآنهادوستان ، خدمتکاران وجنگجویان‌اشراف‌مستقر بودند . دو کشور ایران و روم ضد اشرافیت جنگیدند ، ولی به‌نتیجه نرسیدند . دو شاهنشاهی وارد دوره‌ای جدید از اقتصاد مدنی فئودال شدند . این اشرافیت محافظ سنن جهان کهن گردید وخود را حفظ کرد ، اما باچه بهای گرانی !

میلیونها افراد بشر که وابسته به‌زمین ،کارخانه ، باغ یا شغلی میباشند ، رنج میبرند وامیدی ندارند که هرگز از بدبختی خود نجات یابند . هیچ اثری از نفخهٔ آزادی نسبی که جهان یونانی در صدد انتشار آن بود ، دربن دوره باقی نمانده بود . علت علاقهٔ مردم به‌ادیان بزرگ مبتنی بر توحید در قرون اول تاریخ مسیحی ، تعدیاتی بود که به‌توده‌های مردم در شاهنشاهی ساسانی وامپراتوری روم واردمیآمد. آنان در دورهٔ یونانیت‌آزادانه به‌کارمی‌پرداختند و مزد میگرفتند ، اما در این دوره به‌جای آن ، بردگی سنگینی حکمفرما بود که ذوق کار کردن را در مردم میکشت . دیگر آنان در صدد کسب ثروت نبودند ، بلکه میخواستند در خارج از حیطهٔ‌کار به‌تفکر ودعا و نماز بپردازند . زمین نمی‌تواند خیری به‌انسان برساند ، و رنجهایی که بشر در این جهان متحمل میشود موجب‌آرامش روح در آخرت‌خواهد بود . مسیحیت ، این دنیا را جهانی توأم با تحمل ظلم و جور و رنج کشیدن و یأس معرفی مینمود .

همهٔ این اوضاع ، اقتصادی و اجتماعی ، در سطح کرهٔ زمین باعث توسعهٔ

۱- Eurasie ۲- Gaule

مسیحیت ـ که به‌آرزوهای جامعه بدبخت بشری جواب مساعد میداد ـ میگردید. مغرب برای قبول آن آماده بود ، وسه قرن بعد هم مشرق برای قبول اسلام‌به‌جای دین زرتشتی ـ که به‌صورت مقرراتی بسیار سخت ودور ازآلام بشری درآمده بود ـ آماده گردید .

معهذا وضع‌ملك داری‌این عهد فقط دارای جنبه‌های‌منفی نبود . اقوام‌جدید ژرمنیان ، صقلابیان[1]، ترکان وتازیان درطی قرنهای بعد ، وضعی از امور رادریافتند که بدانان اجازه داد درآینده‌آنرا تغییردهند وبه‌صورت اقتصادی مدنی درآورند. دستگاه دولت ، تشکیلات روحانیت واملاك بزرگ در دست‌این اقوام افتاد ، وایشان آنها رابرای بنا کردن‌آیندهٔ فرهنگهای مسیحیت واسلام به‌کار بردند . بدین‌وجه ، با وجود انحطاط ، نه تنها دنبالهٔ فرهنگ قدیم قطع نشد ، بلکه بعکس ادامهٔ‌آن در تاریخ تأمین گردید .

فتوحات پر ولوله ومکرری که دو شاهنشاهی عظیم به‌تناوب بریکدیگر بدست‌آوردند ، هر دورا ضعیف کرد و راه را برای اعراب باز نمود . شرق وغرب، که دارای یك تقدیر بودند ، بر اثر فتح نیرویی جدید ـ که مبانی وجود ایشان را واژگون کرد ـ دچارسرنوشت مشابهی‌شدند . مشرق‌به‌دین‌اسلام‌درآمد ، مغرب‌به‌دین مسیح گروید ، واین نتیجهٔ احتراز ناپذیر اوضاع مشابهی بود که مردم این دوبخش جهان درآن میزیستند . بدین وجه ، شباهت سازمان ـ خواه سازمان معنوی و خواه سیاسی ـ همهٔ اقوام متمدن قرون‌وسطی و ازمنهٔ جدید ، در مغرب هندوچین، ناشی از علتی است که در تاریخ جهان‌آشکار شده ، و آن منازعهٔ حزن‌آور و در عین حال پیروزمندانه‌ایست که دنیای محتضر کهن در دفاع از میراث خود بدان اقدام کرد .

۱- Slaves

بعضی عصری‌را که متعاقب سقوط شاهنشاهی ساسانی پدیدآمد ، عهد دلکش تجدّد ایرانی میدانند که تابع قانونی است مبتنی براینکه هر « تجدد راه را برای تمدنهای جدید باز میکند . » ضعف اخلاقی وسیاسی ایرانیان ، که بر اثر دخول دموکراسی اسلام به وضعی بدتر درآمد ، مانع آن نگردید که سنن آنان حفظ شود وپایدار بماند ودر دربار خلفا تجلی کند . بالنتیجه ، در زمان انحطاط خلفا ، سنن مزبور موجب تجددی در فکر ایرانی در دورهٔ سامانیان[۱] گردید .

ملتی که توانست تمدنهای عظیم دشت پهناور دوشط را بپذیرد وازآن خویش سازد ، ملتی که‌پس‌از فتح مقدونیه تحت نفوذ نیرومندغربی قرارگرفت وتا حدزیاد در تمدن خارجی غوطه‌ور شد و مع‌هذا ایرانی باقی ماند ، ملتی که در برابر همهٔ مهاجمات بعدی : حملات عرب ، ترك ومغول نه تنها توانست نیروی ادامهٔ زندگی خویش را حفظ کند،بلکه همچنین‌توانست این عناصرخارجی را ایرانی سازد ، این ملت درطی تاریخ متمادی خویش ، نیروی حیاتی خارق العاده‌ای از خود نشان داده است . بیداری این ملت درزمان حاضر ـ که تاریخ آن از ربع قرن تجاوز نمیکند و بصورت تجدد ملی شدیدی جلوه‌گر شده ـ به نظر میرسد مقام قدیم وی را در خانوادهٔ اقوام آسیای غربی بدوبازگرداند . ایران امروز ، باردیگر از لحاظ ماده و صورت ـ که مقتبس از غرب است ـ تغییر شکل یافته است ، اما از لحاظ روح به‌سنن‌خویش وفادارمانده ، وبه‌نظر میرسدمجدداً مرکزسیاسی، اقتصادی وفرهنگی ملل این بخش از آسیا شناخته شود . موقع جغرافیایی ، ثروتهای طبیعی فراوان وسکنهٔ فعال آن که از سنن یکی از قدیمترین فرهنگهای جهان برخوردارند ، درآینده ، درمجمع ملل آسیایی ، مقامی که شایستهٔ گذشتهٔ وی باشد ، برای او کسب خواهند کرد .

پایان

۱ـ در متن فرانسوی باشتباه Sassanides چاپ شده ودرترجمهٔ انگلیسی Samanides آمده که صحیح است(م.)

فهرست منابع

موضوعات کلی

C. G Cameron. *History of Early Iran*, Chicago, 1936 - Histoire de l'Iran antique, 1937.

G. Childe. *L'Orient préhistorique*, Payot, Paris, 1953.

A. Christensen, *Die Iranier*, Munich, 1933.

G. Contenau, *Manuel d'archéologie orientale, des origines jusqu' à l'époque d'Alexandre*, 4 vol. Paris, 1927-1947.

W. Geiger et E. Kuhn. *Grundriss der iranischen Philologie*, t. II, 1896-1904.

R. Grousset, *Histoire de l'Asie*, t. I.

A. Von Gutschmid, *Geschichte Irans und seine Nachbarlande*. 1888.

W. Geiger, *Ostiranische Kultur im Altertum*, 1882.

E. Herzfeld, *Archaeologische Mitteilungen aus Iran*. 9 volumes.
Archaeological History of Iran. 1935.
Iran in the Near East, 1941.

F. M. Heichelheim, *Wirtschaftgeschichte des Altertums*, 2 vol. 1938.

J. Marquart, *Untersuchungen über die Geschichte von Eran*. 1896-1905.

G. Masfero, *Histoire ancienne des peuples de l'Orient classique*, 1909.

E. Meyer, *Geschichte des Altertums*, t. I. 1909.

A Moret, *Histoire de l'Orient*, 1929-1930.

J. De Morgan, *Mission Scientifique en Perse*, vol. IV, 1896.

G. Perrot et C. Chipier, *Histoire de l'art dans l'antiquité*, 1882-1911, t. V.

A. V. Pope (*edit.*), *A Survey of Persian Art*, 1938, t. I. et *IV*.

J. V. Prasec, *Geschichte der Meder und Perser bis zur Makedonischen Eroberung*, 1906.

G. Rawlinson, *Five great monarchies*, 1871-1876, vol. III.

M. Rostovtzeff, *Social and economic life of the Hellenistic World*, 3 vol. 1941.

P. M. Sykes, *A History of Persia*, 2 vol. 1915.

C. Huart et L. Delaporte, *L'Iran antique: Elam et Perse et la civilisation Iranienne*, 1943.

حفاریها

T. Arne, *The Swedish Archaeological Expedition to Iran.* 1932-1933,-1935.

G. Contenau et R. Ghirshman, *Fouilles de Tépé-Giyan près de Nehavend,* 1935.
Mémoires de la Délégation en Perse, puis *Mémoires de la Mission de Susiane,* puis *Mémoires de la Mission en Iran,* sous la direction de Morgan, puis de Mecquenem et R. P. Scheil, puis de G. Contenau et R. Ghirshman; 1900-1954, 36 volumes.

R. Ghirshman, *Fouilles de Sialk près de Kashan,* 2 vol. 1938-1939.

E. F. Schmidt, *Excavations at Tepe Hissar Damghan,* 1937.

A. Stein, *An Archaeological Tour in Gedrosia,* 1934.

" *An Archaeological Tour in the Ancient Persia,* 1936.

" *Archaeological Reconnaissances in North-Western India and South-Eastern Iran,* 1937.

" *Old Routes of Western Iran,* 1940.

ماقبل تاریخ، اشیاء مفرغی لرستان، گنجینهٔ سقز (زیویه)

G. Contenau, *Le Trésor d'Astrabad et les fouilles de Tépé Hissar,* Rev Ass. XXXI, 1934.

R. Ghirshman, *Notes sur les peuples et l'art de l'Iran préhistorique,* Rev. Arts Asiat. X, 1936.

R. Dussaud, *Ceinture en Bronze du Luristan avec scène de chasse,* Syria, XV, 1934.

R. Ghirshman, *Le Trésor de Sakkez, les débuts de l'art mède et les bronzes du Luristan, Artibus Asiae,* 1950.

R. Forrer, *Six bronzes préhistoriques du Luristan,* Bull. de la Ste. préhist. de France, t. XXXX, 1932.

C. T. Gadd, *Luristan Bronzes,* Brit. Mus. Quarterly, t.V. 1930.

" *More Luristan Bronzes,* Ibid. t. VI.

" *Bronzes from North-Western Persia,* ibid. t. VII. 1933.

" *Three Luristan Bronzes,* ibid. t. IX. 1934.

A. Godard, *Les Bronzes du Luristan,* 1931.

F. Hancar, *Kaukasus - Luristan.* 1935.

V. Minorski, *The Luristan Bronzes,* Apollo. XIII, 1931.

L. Speelers, *Nos Bronzes perses.* Bull. Musées royaux d'art et d'arch., 1931.

عهد هخامنشی

J. Bidez et F. Cumont, *Les Mages hellénisés,* 1938.

E. Babelon, *Les Perses achéménides,* Catalogue des monnaies. 1939.

E. Benveniste, *Les Mages dans l'Ancien Iran.*

C. Clemen, *Die griechischen und lateinischen Nachrichten über die persische Religion,* 1920.

O. Dalton, *The treasure of the Oxus,* 1921.

R. Ghirshman, *Nurabad. Etude sur les temples du feu en Iran.* Syria, 1947.

" *Masjid-i-Soleiman, Résidence des premiers princes achéménides,* Syria, 1950.

" *Suse. Un village perse - achéménide,* Mémoires M. A. I., vol. XXXVI, 1954.

M. Dieulafoy, *L'acropole de Suse,* 1890.

" *L'art antique de la Perse.*

G. Cardascia, *Les archives des Murasu, une famille d'hommes d'affaires babyloniens à l'époque perse* (455-403), 1951.

G. Cousin, *Kyros le Jeune en Asie Mineure,* 1905.

C. Driver, *Aramaic documents of the fifth century B. C.* 1954.

K. Erdmann, *Die iranische Feuerheiligtum,* 1941.

E. Flandin et P. Coste, *Voyage en Perse pendant les années. 1840/41-1843/45.*

C. J. Gadd, *The fall of Nineveh,* 1923.

E. Herzfeld, *Am Tor von Asien,* 1920.

" *Altpersische Inschriften,* 1938.

P. J. Jung, *Dareios I. König der Perser,* 1944.

F. Justi, *Iranisches Namenbuch,* 1895.

R. G. Kent, *Old Persian Grammar, Texts, lexicon,* 2ème ed., 1953.

L. W. King and R. C. Thompson, *The sculptures and inscriptions of Darius the Great on the rock of Behistun in Persia,* 1907.

F. W. Konig, *Aelteste Geschichte der Meder und Perser,* 1934.

" *Relief und Inschrift des Koenigs Dareios I. am Felsen von Bagistan,* 1938.

" *Der falsche Bardia, Dareios der Grosse und die Lügenkönige;* 1938.

A. Meillet, *Grammaire du vieux perse.*

J. De Morgan, *Manuel de numismatique orientale,* 1923.

H. S. Nyberg, *Die Religionen des alten Iran,* 1938.

A. T. Olmstead, *The History of the Persian Empire,* 1948.

E. Pillet, *Le palais de Darius à Suse,* 1914.

G. Posener, *La première domination perse en Egypte,* 1936.

Prasec, *Kyros der Grosse,* 1912.

" *Dareios,* 1914.

G. Radet, *La première incorporation de l'Egypte à l'empire perse.* Revue des Etudes anciennes, 1909.

G. Rawlinson, *Five great monarchies,* t. III, 1871-1876.

M. Rostovtzeff, *Iranians and Greecs in South Russia*, 1922.
F. Sarre und E. Herzfeld, *Iranische Felsreliefs*, 1910.
E. Schmidt, *Persepolis*, vol. I, 1953.
F. Spiegel. *Iranische Altertumskunde*, 3 vol. 1871-1878.
P. Weissbach. *Die Keilinschriften der Achaemeniden*, 1911.
S. Wikander. *Feuerprister in Kleinasien und Iran*, 1946.
G. Widengren, *Hochgottglaube im Alten Iran*, 1938.
Sukumar Sen. *Old Persian Inscriptions of the Achaemenian Emperors*. Calcutta, 1941.
E. Obst. *Der Feldzug des Xerxes*, 1913.
S. Wikander, *Mithra en vieux perse*, Orientalia Suecana, 1952.

عهد پارتی

F. Altheim, *Alexander und Asien*, 1953.
E. Bikerman, *Institutions des Seleucides*, 1938.
N. C. Debevqise, *A political history of Parthia*, 1938.
R. Ghirshman, *Un bas-relief d'Artaban. V. avec inscription pehlevi - arsacide* Monum. Piot, 1950.
Quelques intailles du musée de Calcutta à légendes en tokharien, pehlvi arsacide et pehlvi sassanide, volume publié à la mémoire du prof. E. Herzfeld. 1952.
Chapitre "Art parthe" dans "Homme et Art" Laorusse (sous presse).
C. Hopkins, *Aspects of Parthian Art in the Light of Discoveries from Dura-Europos*, Beiyteus. III.
M. T. Rostovtzeff, *Dura and Problem of Parthian Art*, 1936.
H. Seyrig, *Antiquités syriennes*, Syria, 1936.
W. Wroth, *Catalogue of the Coins of Parthia*, 1903.
M. J. Saint-Martin, *Fragments d'une histoire des Arsacides*, 1850.
V. Kahrstedt, *Artabanos III und seine Erben*, 1950.

عهد ساسانی

F. Altheime, *Die Kriese der alten Welt*. 3 vol. 1943.
" *Literatur und Gesellschaft im ausgehenden Altertum*, 2 vol. 1948.
" *Aus Spätantike und Christentum*, 1951.
" *Asien und Rom*, 1952.
" *Niedergang der alten Welt*, 2 vol. 1952.
" *Ein asiatischer Staat*, 1er vol. 1954.
H. W. Bailey, *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, 1943.

Ch. Bartholomae, *Zum sasanidischen Recht*, 1922.
E. Burnouf, *Etudes sur la langue et les textes zends*, 1840 - 1850.
A. Christensen, *L'Iran sous les Sassanides*, 1936, 2ème ed. 1944.
Fr. Cumont, *Textes et Monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra*, 2 vol. 1896/99.
J. Darmesteter, *Le Zend-Avestâ*, 3 vol. 1893.
G. Fluegel, *Mani, seine Lehre und seine Schriften*, 1862.
R. Ghirshman, *Inscription du monument de Châpour I à Châpour*, Revue des Arts Asiat., 1936.
" *Les fouilles de Châpour*, ibid, 1938.
" *Un plat sassanide en argent doré*, Artibus Asiae. 1942.
" *Les astodans, Etude sur les rites funéraires sous les Sassanides*. ibid. 1948.
- *A propos des bas-reliefs rupestres sassanides*, ibid, 1950.
- *Inscriptions Pehlvi des plats sassanides du Musée de l'Ermitage*, B. S. O. S., 1951.
" *Scènes de banquets sur l'argenterie sassanide*, Art. Asiae. 1953.
" Chapitre „Art Sassanide" dans *Homme et Art*, Larousse, 1956.
" *Une coupe sassanide à scene de chasse*, Artib. Asia, 1955.
" *Argenterie d'un seigneur sassanide*, Ars Orientalis 1956.
" *Bichâpour. Les mosaïques sassanides*, 1 vol. 1956.
E. Herzfeld, *Zoroaster and his world*, 2 vol. 1947.
" *Paikuli*, 2 vol. 1924.
G. Husing, *Der Mazochismus*, 1935.
A. V. W. Jackson, *Zoroaster, the Prophet of Ancient Iran*, 1899.
" *On the date of Zoroaster*, J. of Am. Or. Soc., 1896.
" *Studies in Manichaeism*, ibid, 1923.
" *Prof. Jackson Memorial Volume*, Cama Orient. Instr., 1954.
" *Etudes sassanides* (en russe), 1909.
E. Kühnel Wachtonneth. *Die Ktesiphon. - Expedition*. 1931-32-33.
B. Labourt, *Le christianisme dans l'empire perse*, 1904.
B. Laufer, *Sino - Iranica*, 1919.
G. Le Strange. *The Lands of the Eastern Caliphate*.
Macoudi, *Les Prairies d'or*. Trad. C. Barbier de Meynard, 1865.
J. Markuart - G. Messina, *A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr*, 1931.
J. J. Modi. *The religious system of the Parsis*, 1908.
" *The funeral ceremonies of the Persees, their origin and explanation*, 1905.
J. H. Maulton, *Early Zoroastrianism*, 1913.

F. Paruck, *Sassanian Coins*. 1924.

Silvestre de Sacy, *Mémoires sur diverses antiquités de la Perse et sur les médailles des rois de la dynastie des Sassanides*, 1793.

C. Salemann, *Manichaische Studien*. 1908.

H. C. Puech, *Le Manichéisme, Son fondateur, sa doctrine*. 1949.

R. Reitzenstein und H.H. Schaeder, *Studien zum antiken synkretismus Iran und Griechenland*, 1926.

F. Spiegel, *Avesta, die heilige Schrift der Parsen, aus sein Grundtext übersetzt mit Rücksicht auf die Tradition*, 3 vol,. 1852-1863.

B. Spuler, *Iran in Früh-islamischer Zeit*. 1952.

M. Sprengling, *Third Century Iran. Sapor and Kartir*, 1953.

E. Benveniste et L. Renou, *Vrtra et Vrthragna*. 1934.

W. B. Henning, *Zoroaster, Politician or Witch-doctor?* 1951.

S. H. Taqizadeh, *Old Iranian Calendars*. 1938.

F. Wolff, *Avesta - übersetzungen auf der Grunde von Chr. Bartholomae's Wörterbuch*, 1924.

R. C. Zaehner, *Zurvan. A Zoroastrian dilemma*, 1955.

G. Widengren, *Xosrau Anosurvan, les Hephtalites et les peuples turcs*. Orientalia, 1952.

J. Smirnoff, *Argenterie orientale*. 1909.

J. Orbelli et K. Trever, *Le Métal Sassanide* (en russe), 1935.

فهرست نامها

آ

الف

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

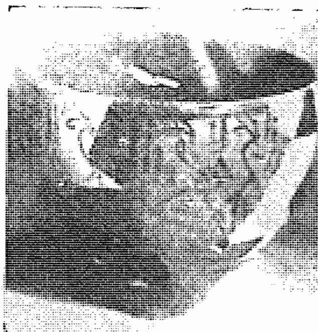
ك

گ

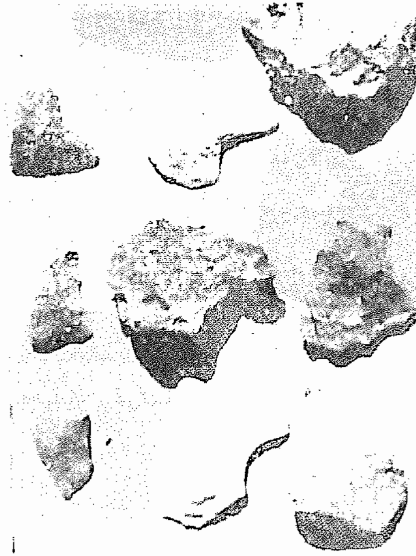
ل

م

ی



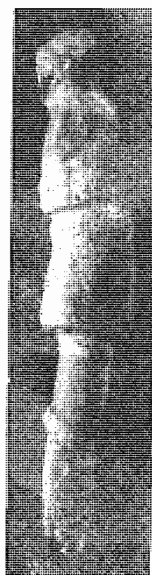
٤ ــ ری : ظرف قرمز سفالین



۱ــ ابزارهای سنگی ازغار «تنگ‌پبده»



۳ــ سیلك : قبر . ازطراز اول



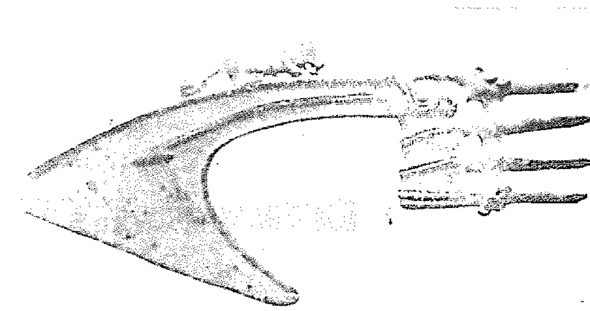
۲ــ سیلك : دستهٔ استخوانی حکاکی‌شده‌برای سنگ چخماق



۵ـ تپه حصار: ظرف سیاه



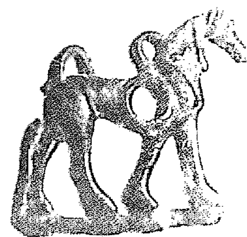
٦ـ سیلک : قبری ازگورستان ب



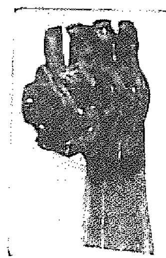
۸ـ لرستان : تبرمفرغی



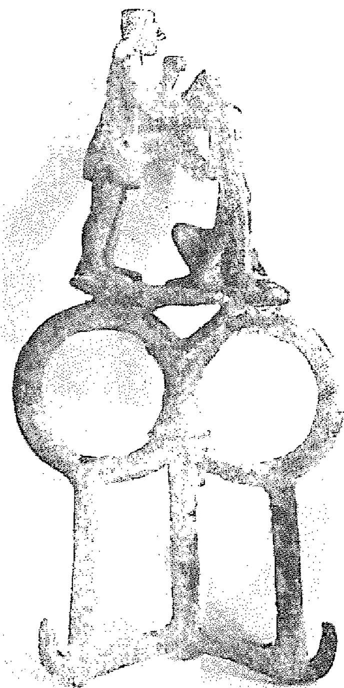
۱ـ سِنبل مرم سیی



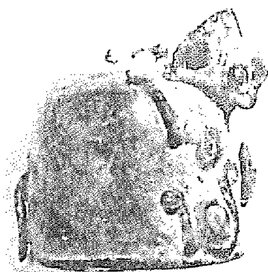
۱۰ـ لرستان: انتهای مفرغی مالبندگردونه



۹ـ لرستان : تبرمفرغی

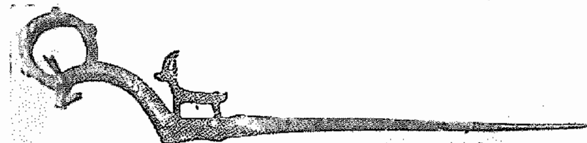


۱۳ ـ لرستان : زنگ دهنهٔ مفرغی



۱۱ و ۱۲ـ لرستان :
قطعاتی از یراقاسب







۱۴ــ لرستان : سنجاقهای مفرغی



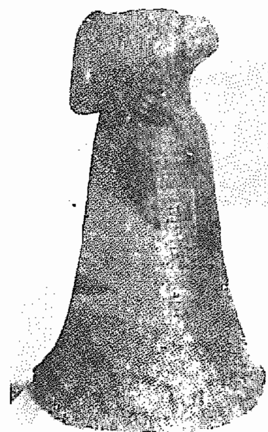
۱۵ــ لرستان : بزکوهی مفرغی



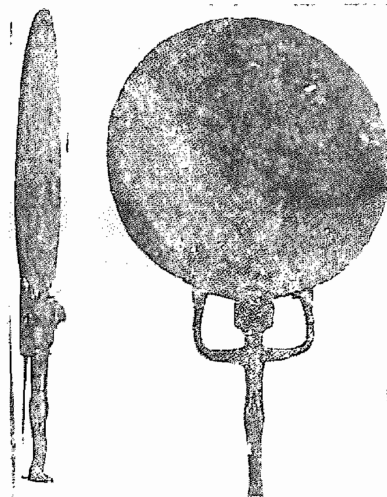
۱۶ــ لرستان : مجسمهٔ کوچک مفرغی



۱۷ــ گنجینهٔ سقز : ته غلاف طلا
←



۱۸ــ مجسمهٔ مفرغی ملکه ناپیر ــ اسو



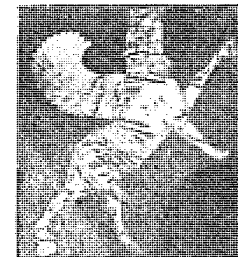
۱۹ــ لرستان : آیینهٔ مفرغی



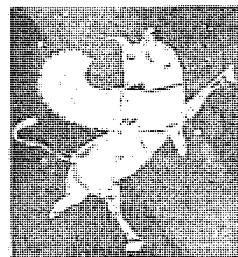
۲۰ــ گنجینهٔ سقز : لوحهٔ طلا



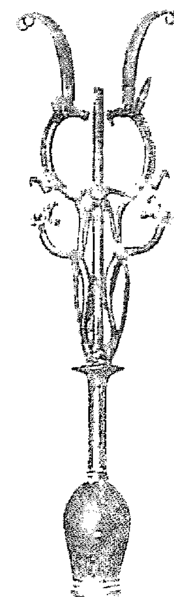
۲۱ــ لرستان: دهنهٔ مفرغی



۲۲ـ همدان(؟): طلای کار شده



۲۳ـ همدان (؟): طلای کار شده



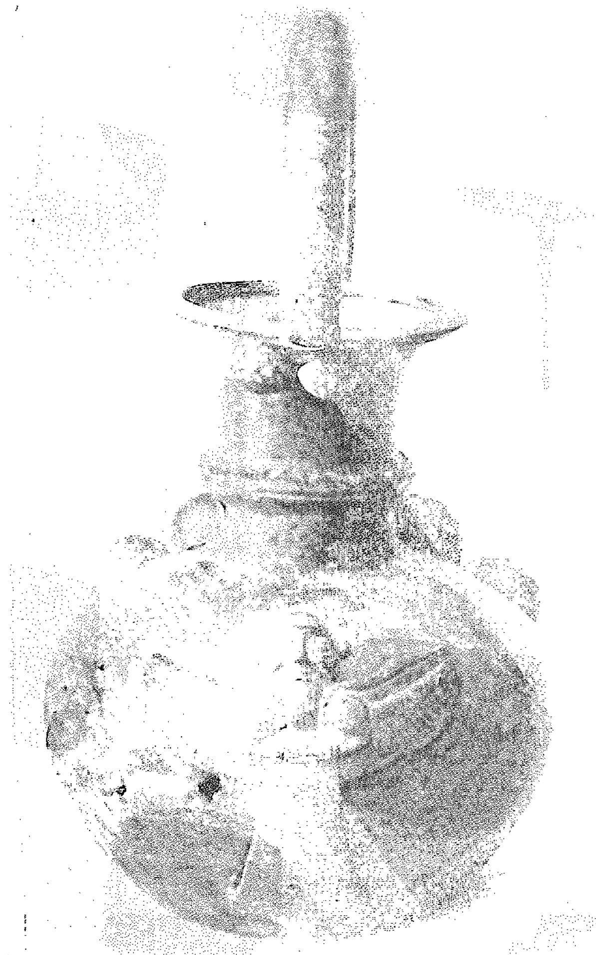
۲۴ـ لرستان : شیٔ نذری مفرغی



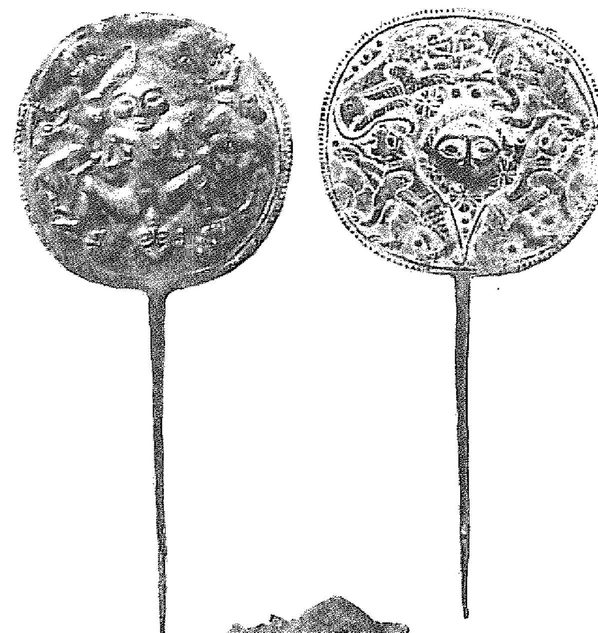
۲۵ـ گنجینهٔ سقز: سروصلهٔ زرین اثاثه



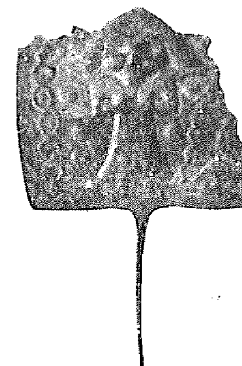
۲۶ـ گنجینهٔ سقز : سروصلهٔ زرین اثاثه

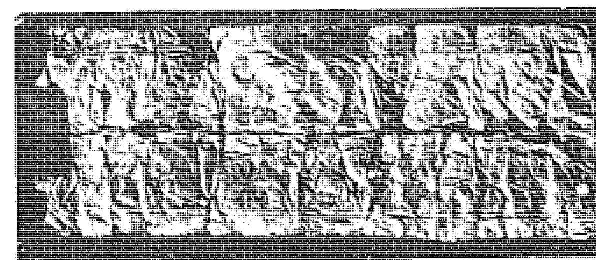


۲۷ـ لرستان : ظرف مفرغی

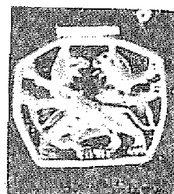


۲۸ـ لرستان ؛
سنجاقهای نذری

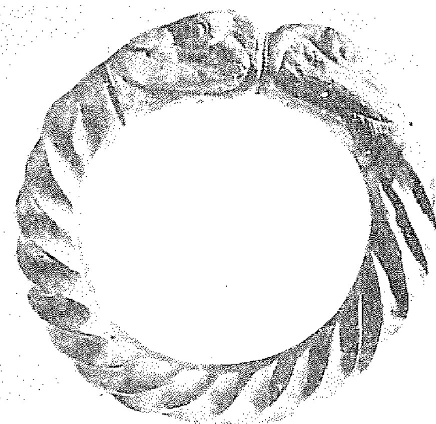




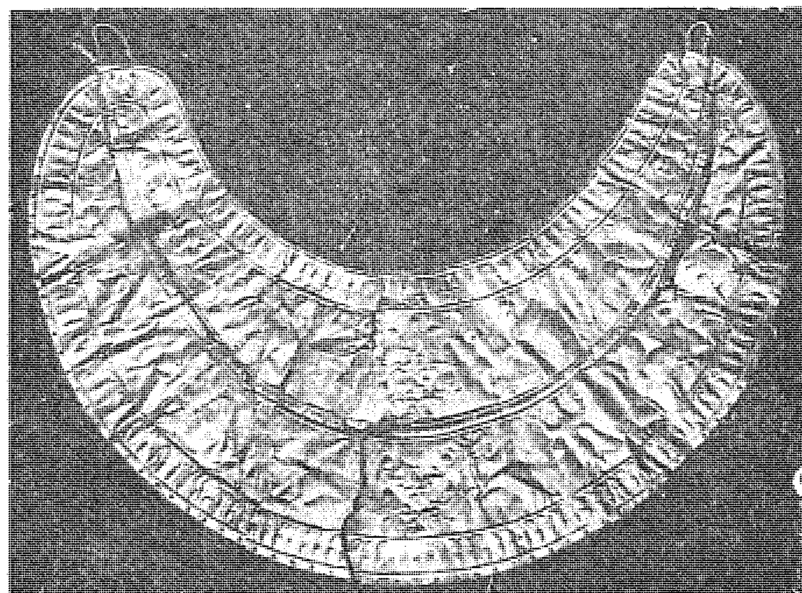
۲۹ـ گنجینهٔ سقز ؛
لوحهٔ طلا ازیک کمربند



۳۰ ـ آویز زر



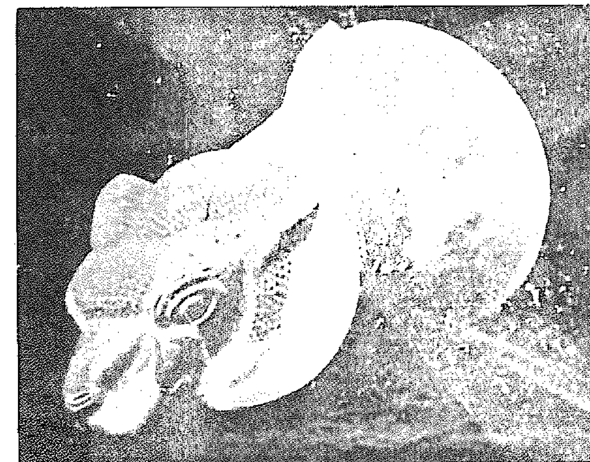
۳۱ـ دستبند زرین



۳۲ـ سینه بند زرین (موزهٔ تهران)



۳۳ـ کلاردشت : جام زر (موزهٔ تهران)



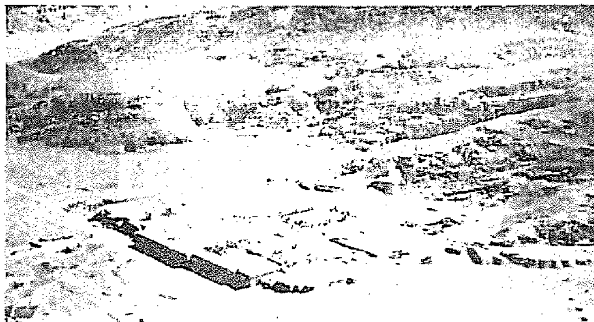
۳۴ـ آذربایجان : جام بشکل سر حیوان از گل پخته (موزهٔ تهران)



۳۵ـ سطحهٔ مسجد سلیمان



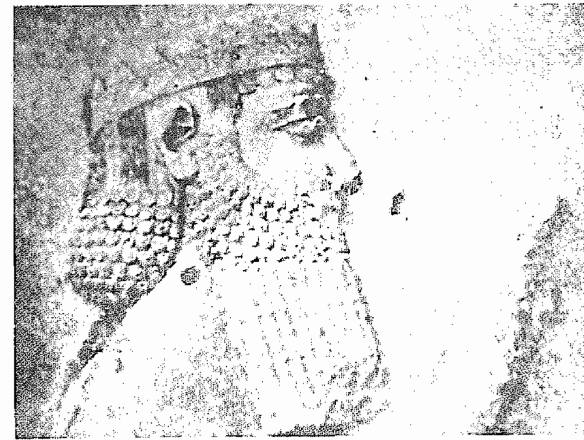
۳۶ـ تخت جمشید : پلکان آپادانه



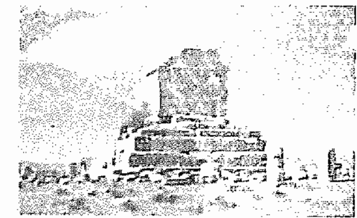
۳۷ـ تخت جمشید : منظرهٔ هوایی



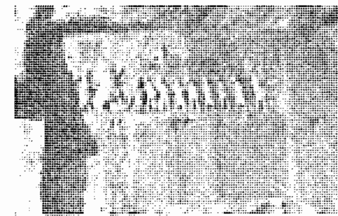
۳۸ــ پاسارگاد: فروهر بالدار



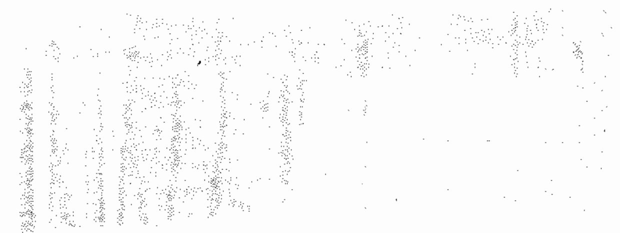
۳۹ــ بیستون : داریوش کبیر



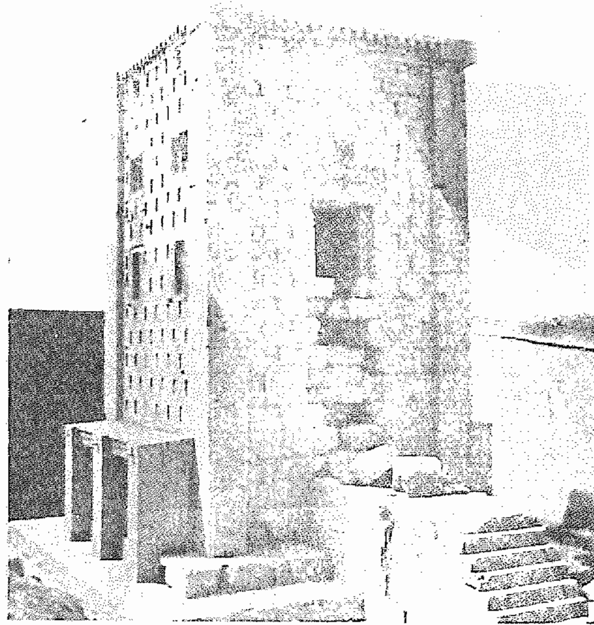
۴۰ــ پاسارگاد : آرامگاه کوروش



۴۱ــ بیستون : نقش برجستهٔ داریوش



۴۲ــ تخت جمشید : داریوش هنگام بار دادن



۴۳ــ نقش رستم :
آتشگاه



۴۴ــ شوش :
منظرهٔ هوایی



٤٥ـ تخت جمشید : سگ ازمرمر سیاه



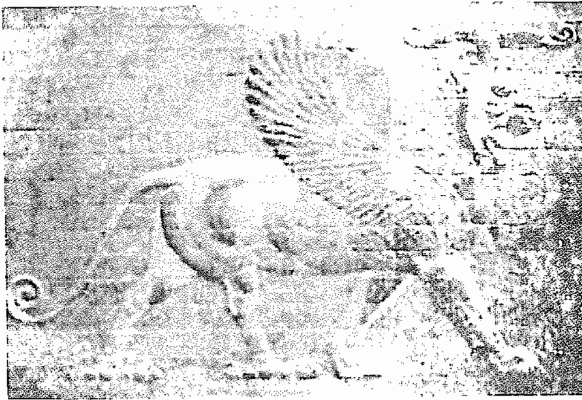
٤٦ـ تخت‌جمشید : مجسمهٔ یونانی ازمرمر (موزهٔ تهران)



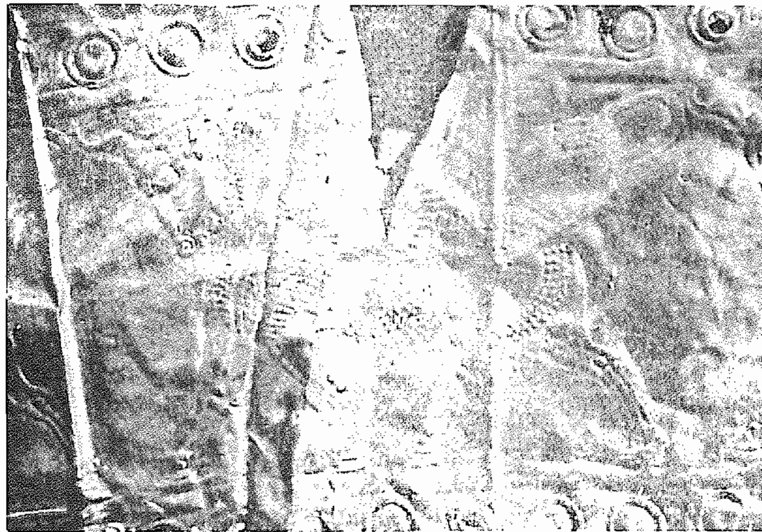
٤٧ـ تخت‌جمشید : سریک امیرازخمیرسنگ لاجورد
(موزهٔ تهران)



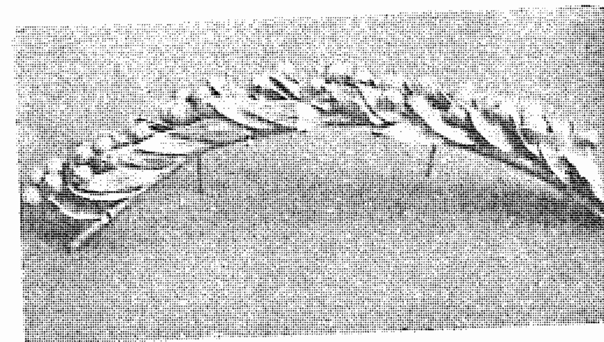
٤٨ـ تخت جمشید : نقش برجسته از تالار
صد ستون



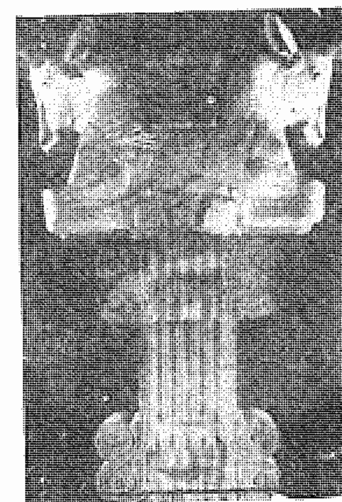
٤٩ـ نقش دال شیر در کاشی مینا



٥٠ـ تخت‌جمشید : لوحهٔ طلا



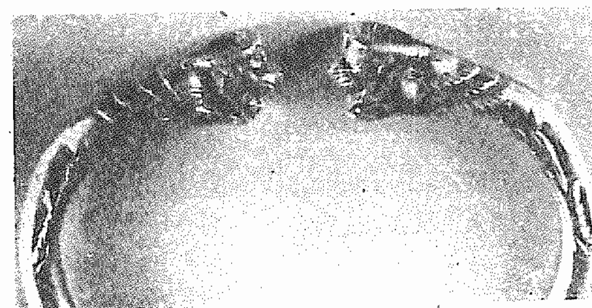
٥١ـ تاج گل زرین



٥٢ ـ یکی از سرستونهای کاخ هخامنشی



٥٣ـ ظرف مفرغی هخامنشی



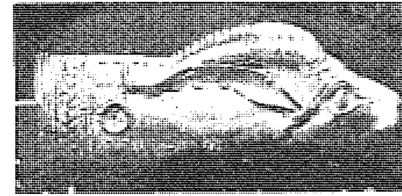
٥٤ـ دستبند زرین



٥٥ـ نقش کمانداران درکاشی مینا



٥٦ـ تخت جمشید ، باج اوران سوریه



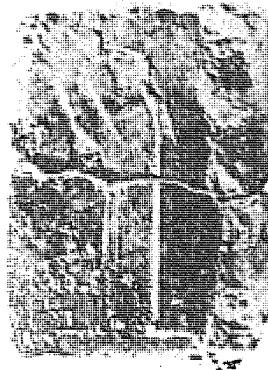
۵۷ــ همدان (؟) : دستهٔ مزین
زرین برای سنگ فسان



۵۸ــ (ا) تا (د) : مسکوکات شاهنشاهی هخامنشی .
(د) تا (ح) : مسکوکات ولاة هخامنشی : (ه) داتامس Datames در طرسوس Tarsus ،
(و) فرنبازوس Farnabazus درطرسوس؛ (ز) ازنتس Orontes درلامیساکوس Lampsacus
(ح) مازئوس Mazaeus در طرسوس . (ط) تخت جمشید الواح عیلامی (موزهٔ تهران)

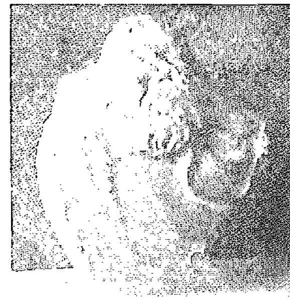


۵۹ــ پمپی : موزائیک جنگ داریوش واسکندر درایسوس



۶۰ و ۶۱ــ تخت جمشید : نقش
برجسته بر سردر معبدی
در زیر سطحه





۶۲ــ دینور (؟) :
سر سیلنوس Silenus

۶۳ــ دینور (؟) : سر یک
ساتیر Satyr

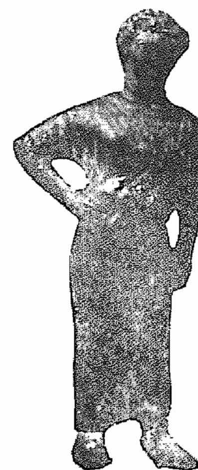


٦٤ ـ شمی : مجسمهٔ مفرغی











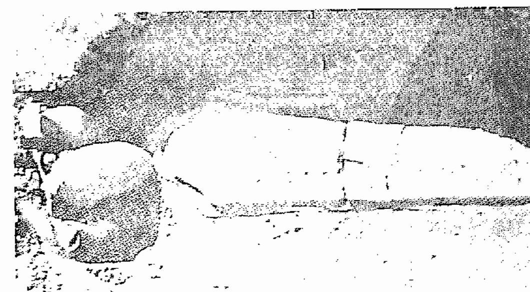
٦٥ ـ نهاوند : مجسمه‌های کوچك
مفرغی از معبد یونانی



٦٦ ـ شمی : مجسمهٔ کوچك مفرغی

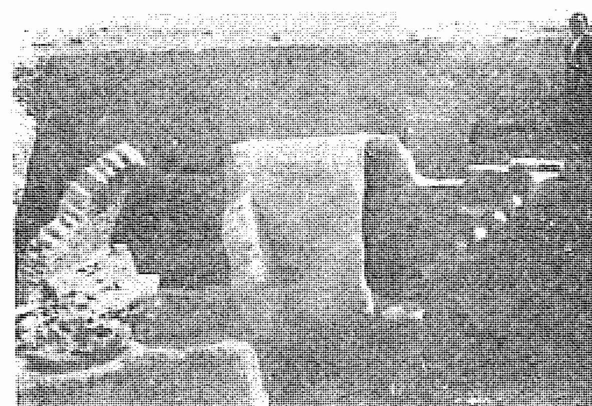


٦٧ ـ شمی : سریك امیراز مرمر



۶۸ و ۶۹ ــ شوش قبرپارتی
(قبرانفرادی)

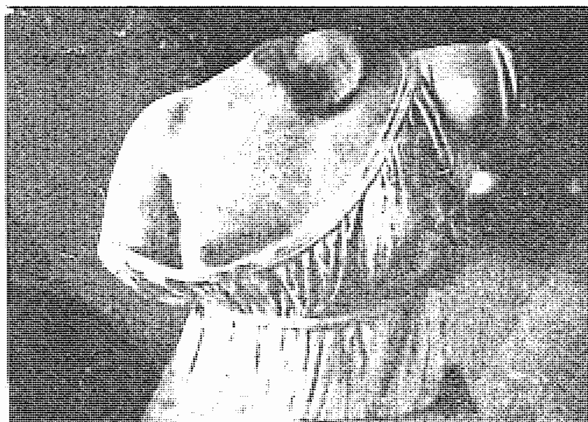




۷۰ــ شوش ، قبر پارتی (گورستان عمومی)



۷۱ــ شمی : سر مفرغی آنتیوخوس چهارم (؟)



۷۲ــ بدنهٔ مجسمهٔ مرمر یونانی

۷۳ـ شوش : سرملکه موزا Musa (؟) از مرمر(روی تاج به یونانی نوشته شده و نام سازنده را انتیوخوس یادمیکند ازروی سبک تحریرمیتوان تاریخ آنرا آخر قرن اول ق. م. تا آغاز قرن اول م. تعیین کرد .)





۷۴ـ شوش : سرمرد از سنگ آهك



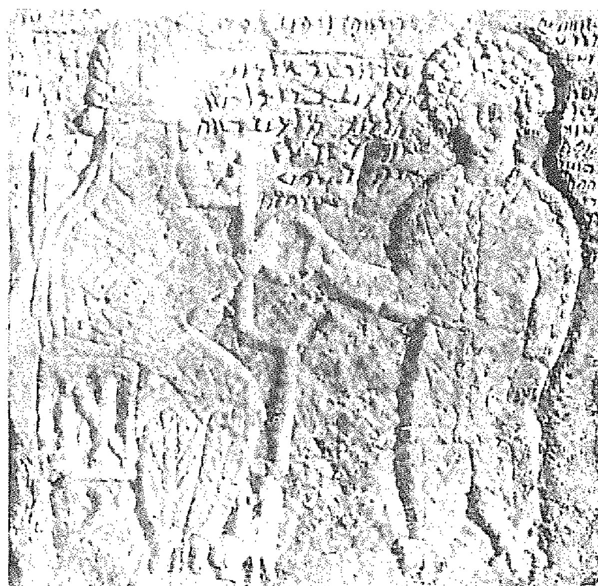
۷۵ـ همدان : سرمرد از سنگ آهك



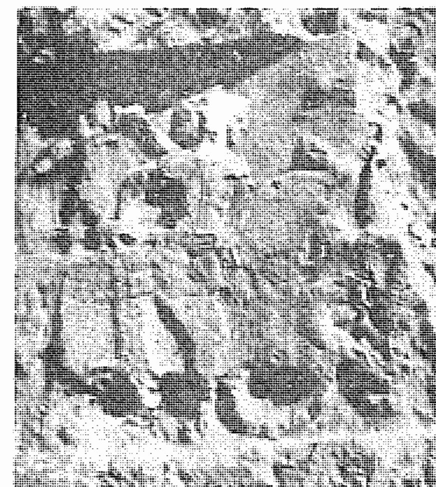


۷۶ـ پیکر بلاش سوم (؟)

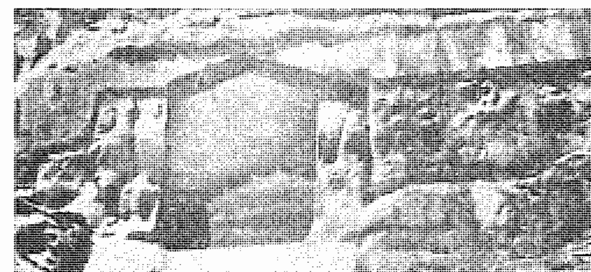
۷۷ـ بیستون : نقش برجسته پارتی



۷۸ـ شوش : نقش‌برجستهٔ اردوان پنجم (موزهٔ ایران



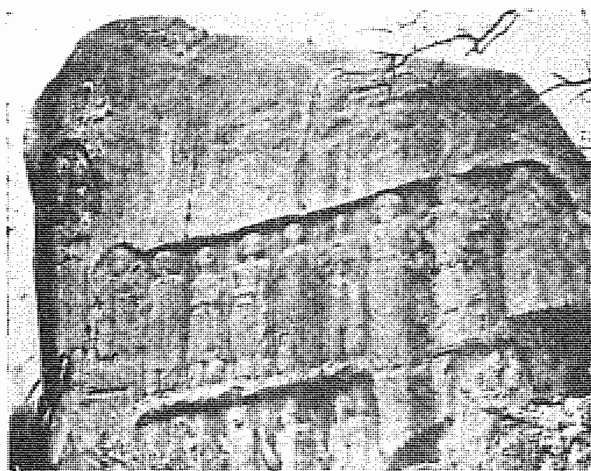
۷۹ـ تنگ سروک ؛ نقش برجستهٔ پارتی



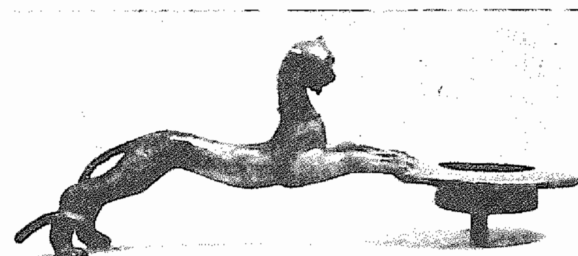
۸۰ـ نقش برجستهٔ مهرداد دوم (سمت چپ) وگودرز دوم



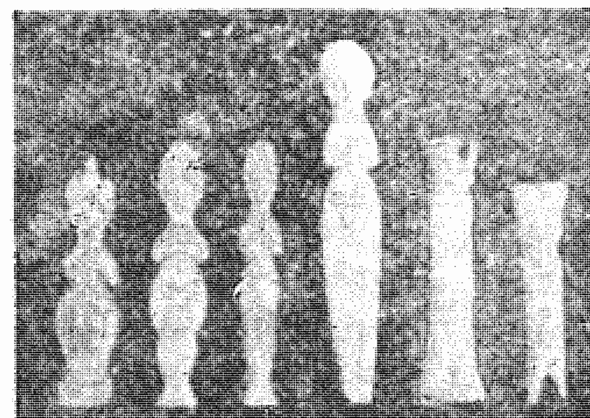
۸۱ـ سوار پارتی ازگل پخته



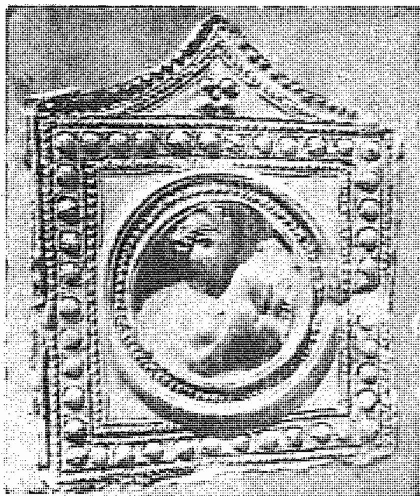
۸۲ـ تنگ سروک ؛ نقش برجسته پارتی



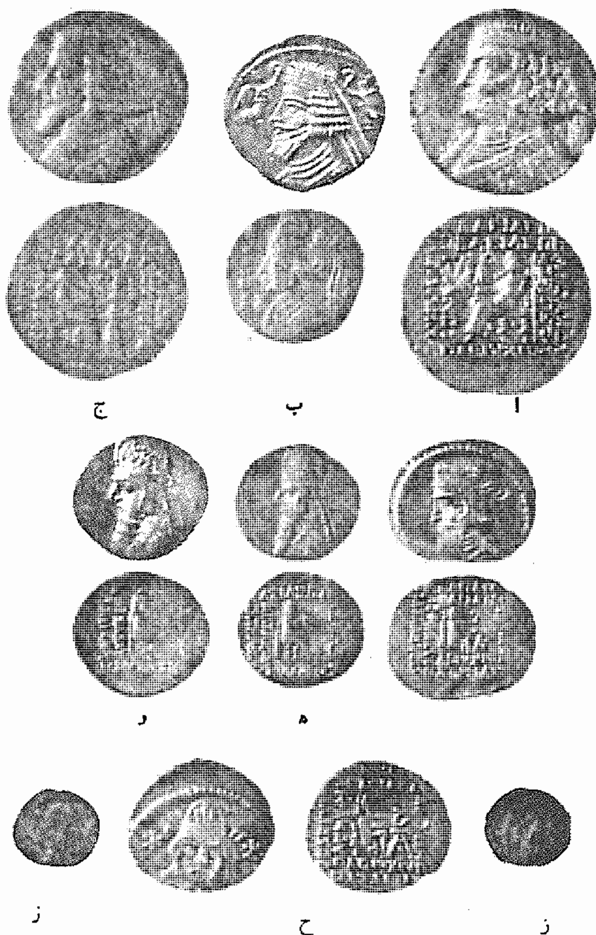
۸۳ــ مجمر مفرغی



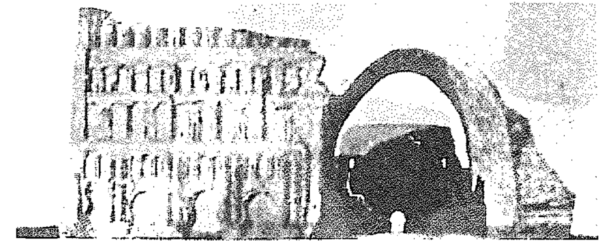
۸٤ــ مجسمه‌های کوچك پارتی ازاستخوان کنده‌کاری شده (موزهٔ تهران)



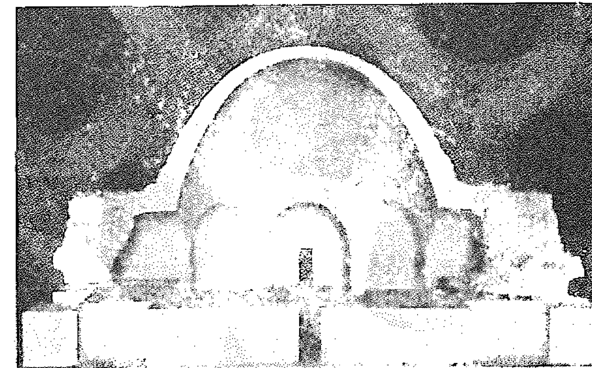
۸۵ــ شوش : نشان ازگل پخته



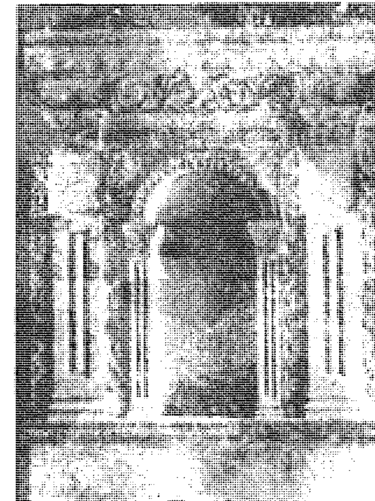
۸٦ــ مسکوکات شاهنشاهی پارتی
(ا) ارد اول
(ب) فرهاد پنجم و موزا
(ج) فرهاد چهارم
(د) گودرز دوم
(ه) مهرداد دوم
(و) مهرداد دوم
(ز) گودرز دوم (؟)
(ح) مهرداد (در ت ا.
وردان دوم Vardanes II)



۸۷– تیسفون ؛ کاخ ساسانی



۸۸– بیشاپور : تالار بزرگ کاخ ساسانی



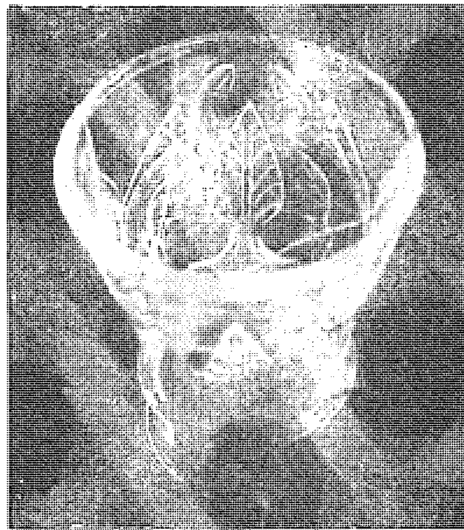
۸۹– بیشاپور ، کاخ ساسانی – شاه نشین باگچ بری و تزیینات آن



۹۰– دوری سیمین مطلا– پادشاه ساسانی درحال شکار

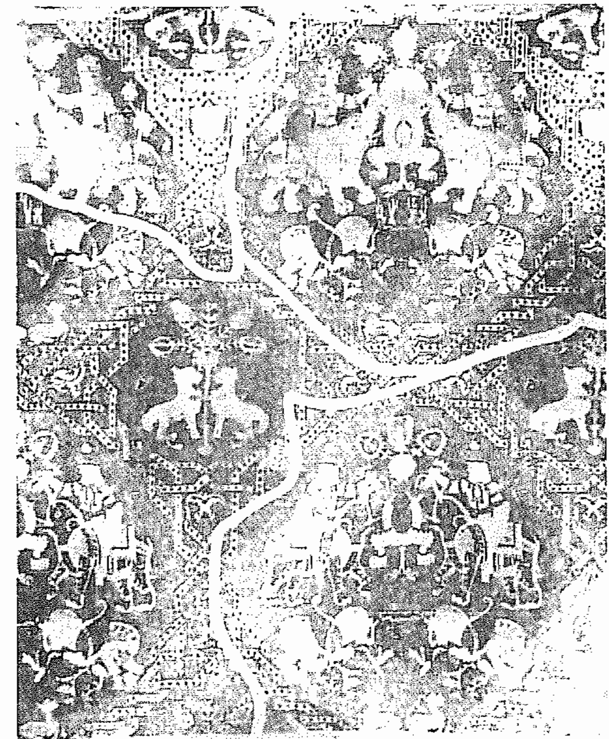


۹۱– بطری سیمین مطلا (موزهٔ تهران)



۹۲– ساغر سنگی بلورین

۹۳ـ پارچهٔ عهد
بعد از ساسانی





۹۴ـ دوری سنکی بلورین



۹۵ و ۹۶ـ موزائیکهای کاخ ساسانی





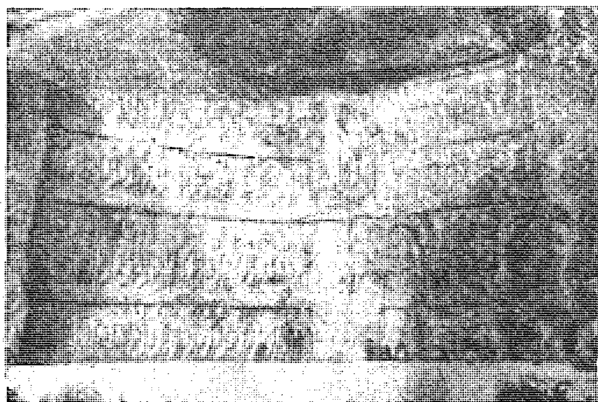
۹۷ـ بیشاپور: جایگاه نذور بادوستون



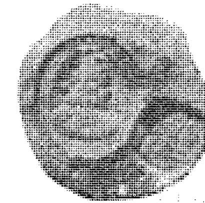
۹۸ـ بیشاپور: آتشکاه



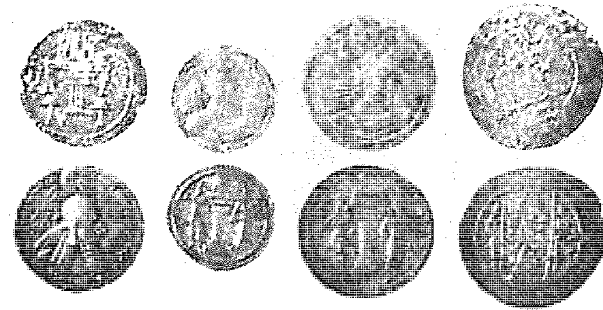
۹۹ـ نقش‌رستم : اعطای منصب اردشیر اول



۱۰۰ـ بیشاپور : فتح شاپور اول



۱۰۱ - شوش. مهر ساسانی





۱۰۲ــ مسکوکات شاهنشاهی ساسانی :
(ا) بهرام پنجم ؛ (ب) شاپور اول (درت . ا . : شاپور دوم) ؛ (ج) شاپور اول ؛ (د) اردشیر اول ؛ (ه) خسرو اول ؛ (و) خسرو دوم ؛ (ز) بلاش (درت . ا . : یزدگرد دوم) .

IRAN

DES ORIGINES A L'ISLAM

PAR

R. Ghirshman

traduit par

M. Muʿin

Scientific & Cultural Publications Company

78

مجموعهٔ ایران‌شناسی

کتاب ایران شرح زندگی و تمدن مردمی است که از روزگار بسیار کهن تا آغاز اسلام در سرزمین ایران زیسته‌اند. این مردم که از اقوام گوناگون بودند در فراز و نشیب زندگانی خود تمدنهای درخشان بوجود آوردند. آثار آنها از هنر ظریفی در شش هزار سال پیش حکایت می کند. تمدن عیلامی و مادی و هخامنشی و پارتی و ساسانی و تمدنی که آثار مفرغی لرستان یادگار آنست همه در این دوره رونق گرفتند.

دکتر گیرشمن که سالها به کاوشهای باستانشناسی در ایران و افغانستان اشتغال داشته و آثار متعدد دربارهٔ تاریخ و تمدن ایران انتشار داده، با قلمی شیوا ماجرای زندگی و احوال اقتصادی و فرهنگی و سیاسی این اقوام را در این کتاب بیان کرده و بخصوص از آخرین کاوشهای باستانشناسی برای شناساندن تمدنهای کهن این سرزمین و سهمی که در توسعهٔ فرهنگ عمومی جهان داشته‌اند استفاده نموده و سیر ترقی و انحطاط تمدنها، مذاهب، سلسله‌ها و شیوه‌های هنری و رسوم اجتماعی را که در این دوره در ایران ظهور یافته توضیح داده است.

ایران از آغاز تا اسلام

تألیف دکتر گیرشمن

ترجمه محمد معین

